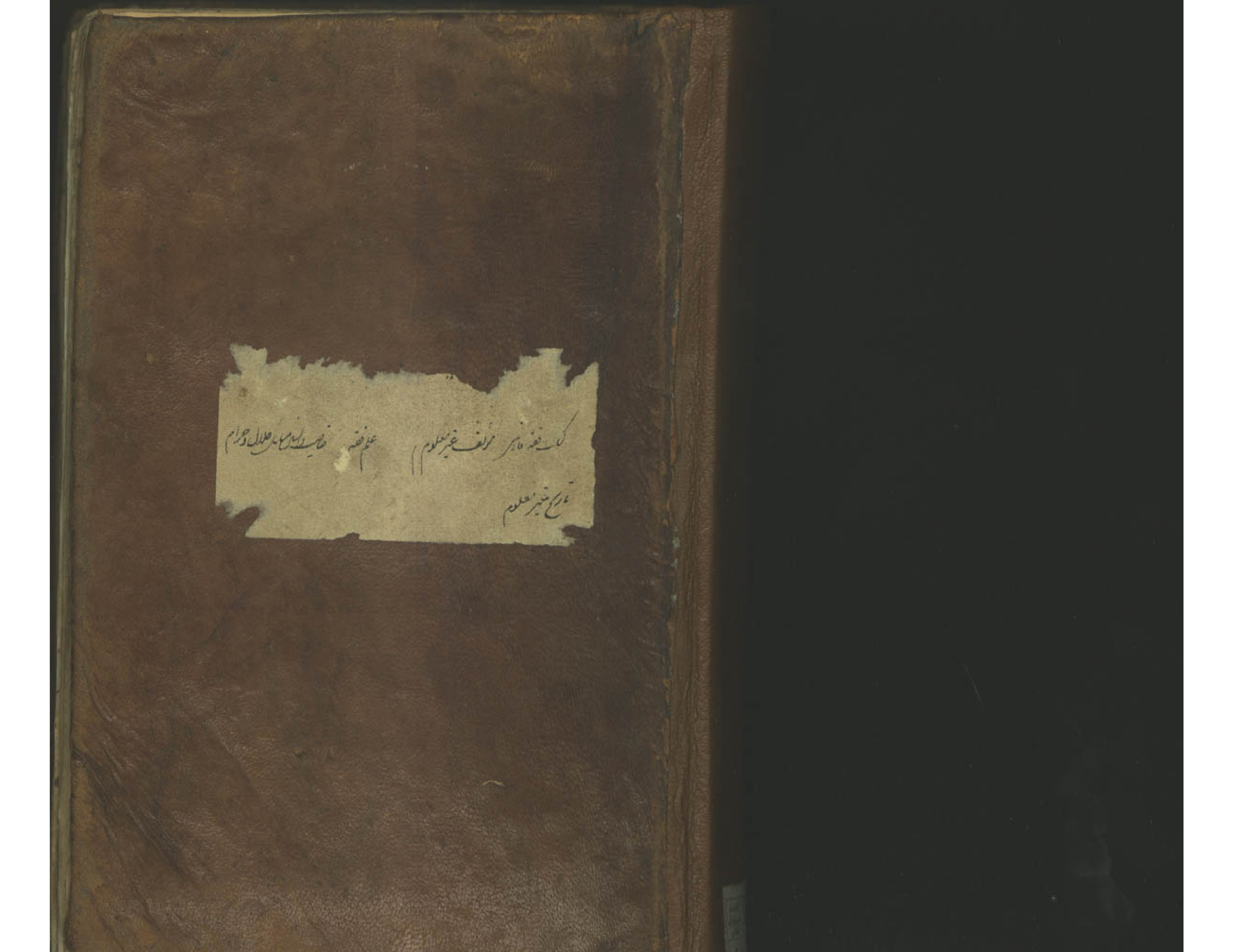
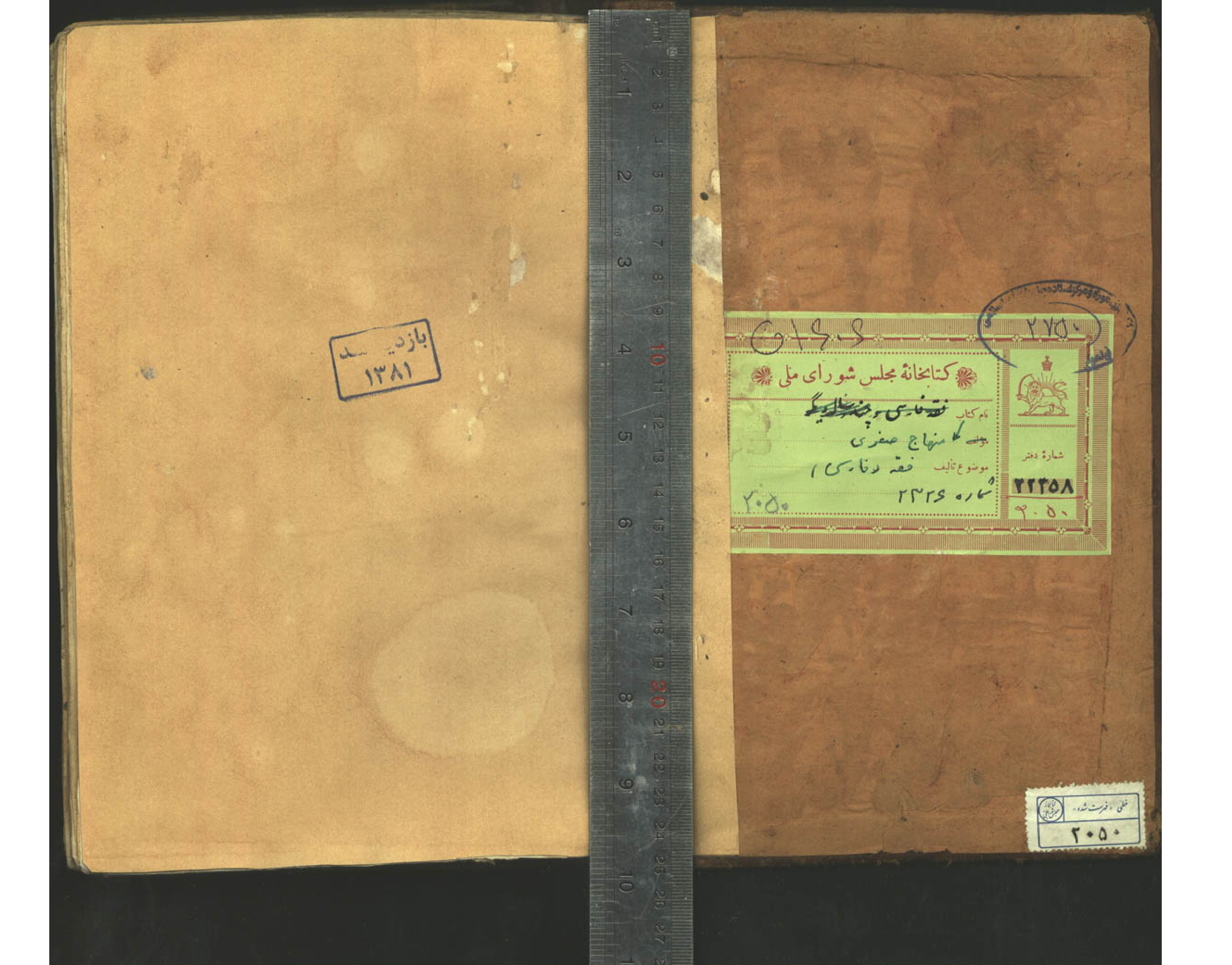
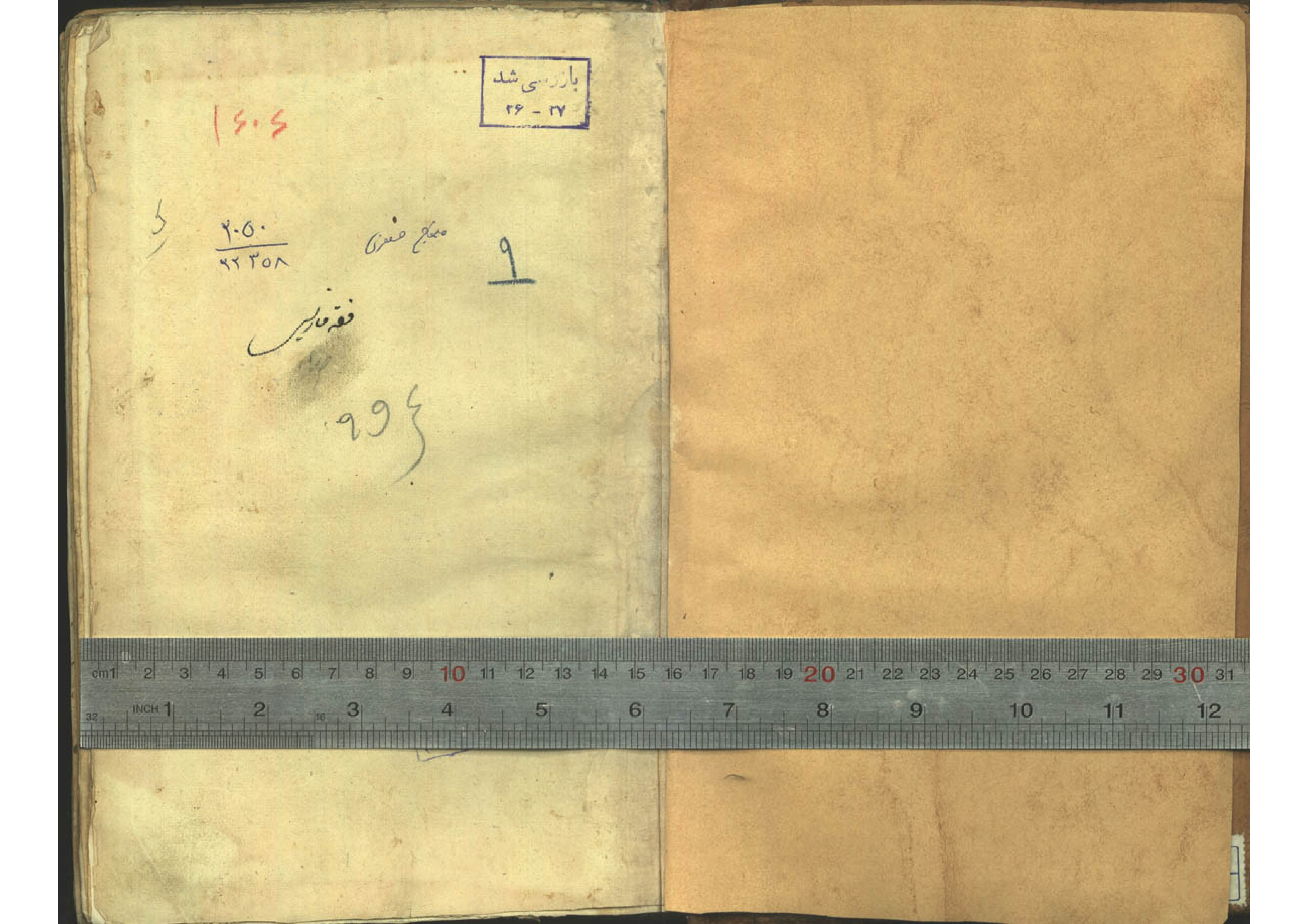
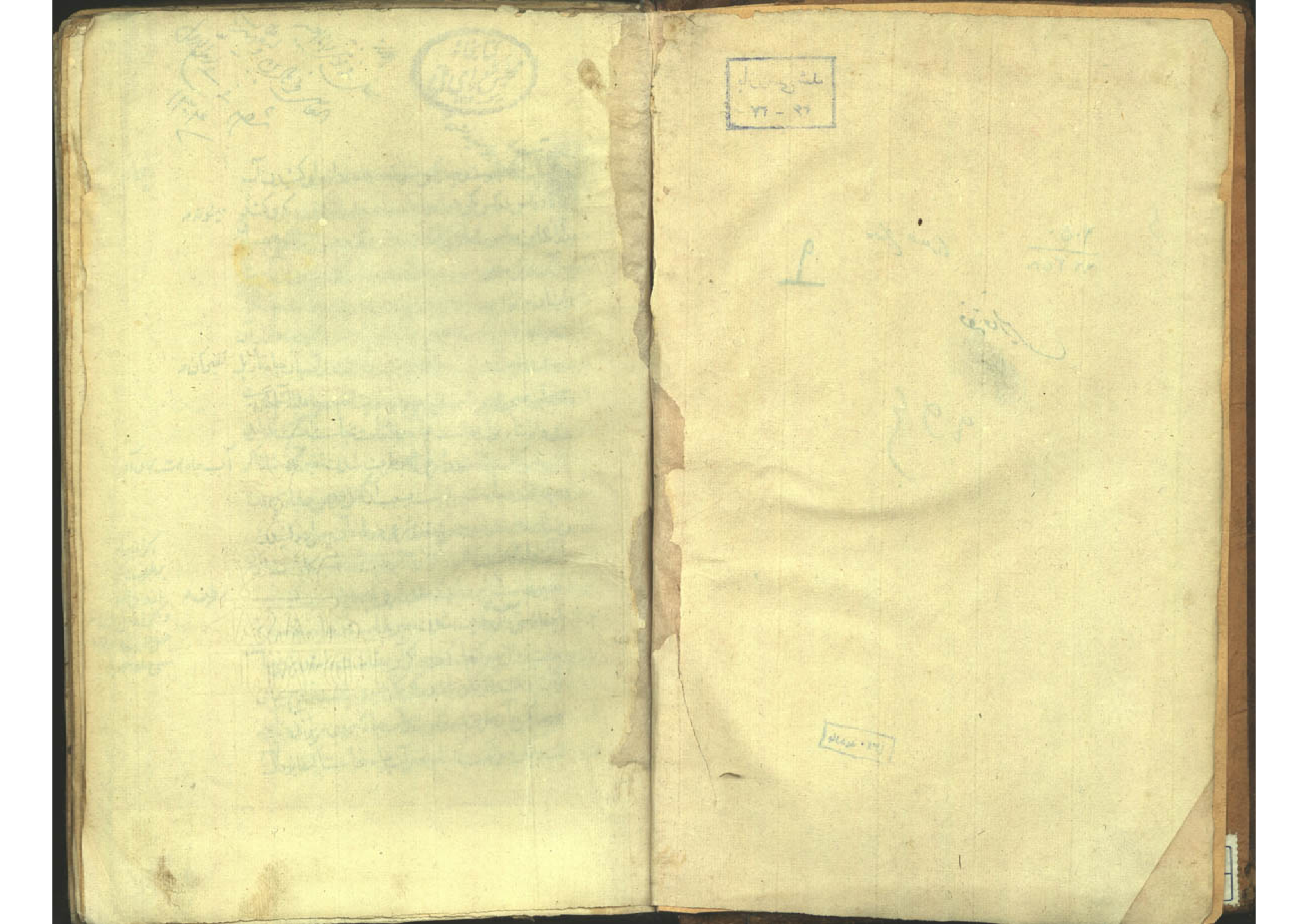

کتاب فقه فارسی مؤلف غیر معلوم علم فقه مطالب از مسائل حلال و حرام
تاریخ غیر معلوم



بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر
۲۲۳۵۸
۲۰۵۰
فهرست شده
۲۰۵۰


بازرسی شد
۲۶ - ۲۷
فقه فارسی



کی بسبب آنکه نجس شد چهار کس متوجه میشوند از برای کشیدن آب
آن چاه دو کس دو کس یکی در سر چاه ایستاده دلو بر کند و دیگری کشد
و بعد از آنکه این دو کس را حاجتی افتد آن دو کس دیگر بدین منوال از طلوع صبح صادق
تا غروب آن و این حکم قوی است و بالجمله اصحاب را اختلاف روی داده است
و اکثر ایشان بر اقوال بسیار شده بلکه ضعیفه اقوی بنا بر عدم نجاست چاه بملاقات
نجاست چنانچه ظاهر حدیث صحیح آنست که در باب کشیدن دلو از آن
چاه در حالت تغیر آن بنجاست چنانچه آنست که بکشند از آب آن چاه تا زایل
شود تغیر آن بصحیحه محمد بن اسمعیل بن بزیع از حضرت امام رضا علیه السلام بحجت
دانید و اما بنا بر قول بنجاست چاه بملاقات نجاست آنست که باید
بیشتر از دو امر که استیفاء مقدر شرعی و بر طرف شدن تغیر است مثلا اگر
سگی در چاه افتد و چاه متغیر بنجاست بسبب آن گردید پس بعد از بیرون
آوردن سگ ملاحظه باید نمود که مقدر شرعی درباره آن چهل دلو کشیدن
است از آن چاه و کشیدن آب را از آن تا بر طرف شود تغیر نجاست ~~اگر از~~
سی دلو تغیر نجاست شود باید که مقدر شرعی که چهل دلو است کشیده زیرا که
چهل زیاده از سی و اگر بر طرف شدن تغیر نجاست از چاه به پنجاه دلو شود
باید که رعایت زوال تغیر از چاه کردن و اگر آن نجاست را مقدر شرعی نباشد
باید که کل آن آب را کشند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نبوده باشد تراوح بجای
آورند یعنی چهار کس بآن طریق که مذکور شد آب چاه را بیرون ریزند چنانچه
گذارش یافت ولیکن حق آنست که بنا بر تغیر آب چاه بنجاست اکتفا بزوال تغیر

میشوند م
تغیر آن م
آب چاه است بجای آور
بر طرف م

چاه باید بود خواه مقدر شرعی در بارهٔ آن نجاست باشد یا نباشد بمقتضای
نص صحیح بلکه از مقتضای حکم آن بیرون رفتن بهیچ وجه روایت تفریع
بر این حکم بنا آنکه اگر بر طرف شود تغییر چاه بغیر از کشیدن آب از آن حق آن
است که پاک میشود زیرا که آب چاه را ماده هست و بعضی را اعتقاد کشیدن کل
آب از آن حق آن است که آن چاه هست زیرا که کشیدن پاره از آن آب و نکشیدن
پارهٔ دیگر چنان و اولویت در آن نیست و یقین بیرون آمدن از عهدهٔ تکلیف
موقوفست بر آن و احتمال دارد اکتفا نمودن بکشیدن مقدر شرعی اگر باشد
آن نجاست را و اگر مقدر شرعی نبوده باشد اینقدر را کشند که اگر متغیر بود
آن آب چاه بآن کشیدن تغیر آن بر طرف میشده و دلیل بر این مدعی مفهوم
موافقت یعنی قیاس بطریق اولی است زیرا که با تغیر هرگاه اینقدر باید کشید
پس اگر با زوال تغیر اینقدر کشند اولی خواهد بود و این حکم اقرب بصوابست منهج
در اینکه سنت آنست که میان چاه و بالوعه که عبارتست از جایی که ریخته
شود در آن آب و غیر آن از نجاسات پنج گز فاصله بوده باشد اگر زمین
سخت بوده باشد یا چاه در بالا باشد و اگر چنین نباشد هفت گز فاصله
باید که بوده باشد و مراد از بالا بودن چاه بر بالوعه آنست که ته آن بلند
تر از بالوعه باشد یا آنکه بالوعه عمیق تر باشد و تعیین اینقدر بدین تفصیل
مشهور میان اصحابست و ابن جنید را اعتقاد آنست که اگر زمین سست
بوده باشد یا چاه زیر بالوعه واقع بود باید که فاصله میان آنها دوازده گز
باشد و حق قول اولست زیرا که در این جمع میان روایت حسن بن رباط از ابی

آنرا

را اگر مقدر شرعی [illegible]

[illegible] بود یا چاه بالای
باشد باید که فاصله
شده

عبد الله علیه السلام که قال سالته عن البالوعة یکون فوق البئر فقال اذا کانت
اسفل من البئر فخمسة اذرع وان کانت فوق البئر فسبعة اذرع من کل
ناحیة وذلک کثیر یعنی راوی گوید که پرسیدم آنحضرت را از بالوعه که بوده
باشد بالای چاه پس فرمود که هرگاه بالوعه فرو تر بوده باشد پست تر از چاه پس پنج گز است
و اگر بالای چاه بوده باشد پس هفت گز است از هر ناحیه و این بسیار است
و حدیث قدامة بن ابی زید حمار از بعض اصحاب ما از ابی عبد الله علیه السلام
که قال سالته کم ادنی ما یکون بین البئر والبالوعة فقال ان کانت سهلا
فسبعة اذرع وان کانت جبلا فخمسة اذرع یعنی راوی گفت که پرسیدم آن
حضرت را کمترین مقداری باید که باشد میان چاه و بالوعه پس اگر باشد
زمین سست پس هفت گز فاصله است و اگر کوهی باشد پس پنج گز علامه در
مختلف استدلال نموده است از قول ابن جنید بحدیث محمد بن سلیمان دیلمی
از پدرش که قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن البئر یکون الی جنبها الکنیف
فقال لی ان مجری العیون کلها مع مهب الشمال فاذا کانت النظیفة فوق
الشمال والکنیف اسفل منها لم یضرها اذا کان بینهما اذرع وان کان الکنیف
فوق النظیفة فلا اقل من اثنی عشر ذرعا وان کانت تجاهها بحذاء
القبلة وهما مستویان فی مهب الشمال فسبعة اذرع یعنی پرسیدم
آنحضرت را از چاهی که واقع بوده باشد در حوالی کنیف پس فرمود که بتحقیق
که محل جریان جمیع چشمها در محل وزیدن باد شمال است پس اگر چاه در بالای
شمال و کنیف در پایین آن واقع باشد مضرت نرساند هرگاه میان آنها

فرمود آنحضرت که

چندین گز باشد [illegible] بالای چاه باشد باید که نباشد فاصله کمتر از
دوازده [illegible] و اگر [illegible] برابر هم واقع باشند در قبله و برابر باشند در محل وزیدن باد
شمال [illegible] باید که هفت گز بوده باشد و لاحق ساخته است جمعی
از فضلا [illegible] بالا بودن در جهت یعنی واقع بودن در جهت
شمال پس اکتفا نموده اند به پنج گز با برابر بودن ته چاه و بالوعه و سستی است
بودن زمین هرگاه چاه در جانب شمال واقع باشد عمل نموده اند بر این
حدیث با آنکه دلالت ندارد این حدیث بر اینمعنی و بنا بر آنچه ابن جنید ذکر
نموده است با آنکه این حدیث ضعیف است بمحمد بن سلیمان دیلمی و پدرش
و درباره سلیمان گفته شده است که بوده است کذاب غالی و قتیبی گفته است
که از غالیان بزرگست و نجاشی گفته است که پسر سلیمان که محمد است ضعیف
است که اعتماد نیست بر او بچیزی و باز این حدیث دلالت [illegible] بحسب اجمال
ظاهر شد متروکست مخالفت بالاعتبار [illegible] پس سزاوار آنست که این حدیث
را طرح نمایند و بالجمله این احادیث در این مسئله ضعیفند و لیکن چون در
باب امر سنتی است عمل بآنها رواست بنا بر آنکه آنچه متاخران اعتبار کرده
اند بیست و چهار صورت دارد چه آنکه چاه و بالوعه در جهت شمال یا جنوب
واقعند یا در میان مشرق و مغرب و بهر تقدیری زمین سخت است یا
سست است پس این هشت صورتست زیرا که ته چاه و بالوعه برابرند
یا آنکه چاه در جهت بالا واقع است یا بالوعه پس اگر چاه در جهت شمال
واقع باشد شش صورت است اول آنکه ته بالوعه بلندتر باشد از ته

> فاصله صح
> ملحق ساخته است صح
> بپنج گز صح
> اگر چاه در جانب شمال باشد و همچنین اگر چاه و بالوعه برابر یکدیگر در جانب قبله باشند صح و سستی زمین
> نموده شود صح

چاه و زمین سخت است دوم درین صورت و لیکن زمین سست است
سیم ته هر دو برابر باشد و لیکن زمین سخت باشد چهارم درین صورت که زمین
سست باشد پنجم ته بالوعه بلندتر باشد از چاه و زمین سخت باشد پس
درین پنج صورت سنت آنست که فاصله پنج گز باشد ششم این صورت باقی
باشد و زمین سست باشد و سنت آنست که فاصله هفت گز باشد و اینجا دانسته
شد حکم صورتهای سابقه مگر که دوری در صورت چهارم هفت گز است
و دوری پنج گز است در هفده صورت و هفت در هفت صورت
و دانستی که چاه نجس نمیشود بسبب رسیدن آب بالوعه بآن مگر که متغیر
شود بآن و بعضی را اعتقاد آنست که نجس میشود آب چاه بسبب رسیدن آب
بالوعه بآن اگر چه متغیر نشود دلیل قول صحت حدیث محمد بن قاسم است از ابی الحسن
علیه السلام درباره چاه که فی البئر بینها و بین الکنیف خمسة اذرع او اقل او اکثر
یتوضا منها قال نعم لیس یکره من قریب و لا بعید یتوضا منها و یغتسل یعنی
چاهی که بوده باشد میان آن و میان مستراح پنج گز یا کمتر یا بیشتر وضو ساخته
از آن چاه و غسل کرده میشود و لیکن این حدیث منافات دارد با آنچه
نموده است شیخ بطریق حسن از زراره و محمد بن مسلم و ابی
قلنا بئر یتوضا منها یجری البول قریبا منها اینجسها قال فقال
اعلی الوادی و الوادی یجری فیه البول من تحتها و کان بینهما
اربعة اذرع لم ینجس ذلک شیء و ان کانت البئر فی
اء علیها و کان بین البئر و بینه تسع اذرع لم

> و نموده که [illegible] بیست گز و از [illegible] وضو سا[illegible] [illegible] بین صح

ينجسها وما كان اقل من ذلك لم يتوضأ منه قال زرارة فقلت له وان كان
مجرى البول يلزقها وكان لا يثبت على الارض فقال ما لم يكن له قرار فليس به
باس وان استقر منه قليل فانه لا يثقب الارض ولا يقوله حتى يبلغ البئر
وليس على البئر منه باس فتوضأ منه انما ذلك اذا استنقع كله يعني
گفتند که گفتیم مر او را که چاهیست وضو ساخته میشود از آن و بول جاری است
نزدیک آن آیا نجس میکرداند آنرا گفت یعنی زراره فرمود آنحضرت که اگر باشد
چاه در بالای وادی که بول جاری باشد از زیر آن و میان هر دو فاصله قدر
سه گز یا چهار گز بوده باشد نجس نمیشود و اگر چاه در پایین وادی باشد و
بگذرد آب بر آن و میان چاه و میان وادی نه گز نباشد نجس میکرداند چاه را
و آنچه کمتر از چهار گز باشد وضو ساخته نمیشود و از آن فرمود زراره که گفتم
مر او را اگر بوده باشد محل جریان بول بنحوی که چسبیده باشد بچاه و در زمین
درنگ ننماید نجس فرمود که آنچه درنگ ننماید از آن بول قصوری ندارد و اگر
اندکی از آن قرار گیرد در زمین بتحقیق که سوراخ نمیکرداند زمین را که فرو رود
در آن تا که بچاه رسد و قصوری ندارد که وضو سازی از آن و قصوری در
دارد که کل آن فرو رود و در کتاب کافی واقع است بعد از آنچه در
واقع است که لم ينجس ذلك شيء واذا كان اقل من ذلك ينجسه
فاصله میان چاه و بالوعه سه گز یا چهار گز باشد نجس نمیکند
از آن باشد نجس میسازد اما تاویل مضمون این حدیث
مشهور بوده باشد تا جمع میان دلیلها واقع شود آنست که

بیکردانند

کرده اند آب چاه را بر معنی لغوی و حمل نهی از وضو ساختن بر نهی تنزیهی و آب
بر چیزی که شامل کراهت بوده باشد این تاویل دور است این جهت مضمرات
معلوم نیست که ضمیر له در قالوا اقلنا له راجع با امام باشد تا بسر وی آن لازم
باشد جواب گوییم ظاهر است ضمیر که له راجعست با امام زیرا که مانند
این بزرگان دین روایت نمینمایند مگر از امام علیه السلام بدانکه حق قول
اولست که آب چاه نجس نمیشود بسبب رسیدن آب بالوعه مگر که آب چاه
برگشتن از آن تغییر شود بصحیحه که پیش ازین مذکور شد بناء علی ذلک تاویل این حدیث
شود مقرر است آن نحوی است که مذکور ساختیم تا جمع آید با حدیث صحیح اگرچه آن تاویل
دور باشد منهج در اینکه اگر مشتبه شود آب نجس با آب پاک واجبست امتناع از استعمال
نمودن از هر دو آب بنوعی اگر غیر این آبها نباشد واجبست تیمم چنانچه مذهب
اصحابست بحدیث عمار ساباطی از ابی عبد الله علیه السلام که قال سئل عن رجل
معه اناءان فيهما ماء وقع في احدهما قذر لا يدري ايهما هو وليس يقدر على ماء غيره
قال يهريقهما ويتيمم یعنی پرسیده شد آنحضرت از مردی که با او دو ظرف باشد و در
یکی از دو ظرف چیزی از نجاست واقع شده باشد و دانسته نشده که کدام
یکی ازین دو ظرف نجس است و قادر نیست بر آبی غیر آن فرمود که بریزد آب
دو ظرف را و تیمم کند این حدیث اگرچه ضعیفست بسبب آنکه در سندش
ضعیف و تعدادی از فطحیان لیکن تقویت یافته است بعمل اصحاب و
اتفاقی شده است بعمل ایشان استدلال دیگر باینکه احتراز و اجتناب
واجبست و تمام نمیشود مگر باجتناب از هر دو ظرف با هم و آنچه تمام

که در آنها آب بوده باشد

نشود واجب مگر بآنچه پس آن چیز واجبست پس اجتناب نمودن از هر دو آن
ظرف واجب **منبع** در آب مضافست و مراد از آن آبیست که بیرون آمده
باشد از فشردن میوه یا ممزوج شده باشد بجسم دیگر بنحوی که آنرا آب نگویند
بدانکه آب مضاف پاکست ولیکن رفع حدث خواه اصغر و خواه اکبر نمیکند
و همچنین ازالهٔ نجاست نمینماید چنانچه مشهور است میان اصحاب اگرچه ابن بابویه
حکم باول تجویز نموده است و مخالف حکم دوم سید مرتضی اما دلیل بر مدعای
اول چند وجهست اول آیهٔ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا مَآءً فَتَیَمَّمُوا یعنی اگر نیابید
آبرا تیمم کنید واجب ساخته است باری تعالی وجوب تیمم ساختن را نزد
نبودن آب مطلق زیرا که لفظ آب محمولست بر حقیقتش در وقت اطلاق و اگر
وضو جایز باشد بغیر آن تیمم واجب نخواهد بود در وقت نبودن آب مطلق
دوم گفته امام علیه السلام است در حدیث ابی بصیر در حالتی که پرسید او
از وضو ساختن مگر از آب خالص یعنی بشیر فرمود که روا نیست اِنَّمَا هُوَ
الْمَاءُ وَالصَّعِیدُ یعنی نیست روا وضو ساختن مگر از آب و خاک یعنی
نمیتوان ساختن وضو طهارت از غیر آب و خاک تیمم کرده وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
طَهُورًا یعنی فرود آوردیم از آسمان آب طهور وجه استدلال آنست که مخصوص
ساخته الله تعالی پاک گردانیدن را در آبی که از آسمان آب طهور وجه استدلال
آنست فرود آید پس غیر آن آب پاک کننده نبوده باشد اما مقدمهٔ اول
آنست که الله تعالی ذکر نموده در معرض منت نهادن به بندگان [illegible] آن

ابن بابویه رحمه

طهارت کردن شد

یعنی منت نهادن بچیزی که شامل آن و غیر آن بود در روا نبوده مخصوص
گردانیدن با آب فایده نداشت اما مقدمهٔ دوم ظاهر است ولیکن
بحث در این استدلال آنست که بسیار باشد که در مقام منت نهادن مخصوص
فردی متعارف مشهور شوند که فایده شیوع و شهرت داشته باشد و مقررات
مخصوص ساختن چیزی در ذکر منحصر نیست در اینکه سبب آن تخصیص حکم
بوده باشد چهارم آنست که حدث مانع است از گزاردن نماز بحکم شارع پس
واجبست منع از آن منع تا ثابت شود بردارنده آن از جانب شرع و آنچه
ثابت شده است استعمال آب است واجبست از برای رفع حدث آب مطلق
پس رفع حدث روا نیست بغیر آب مطلق استدلال نموده است صدوق
باینکه رواست رفع حدث بآب مضاف بحدیثی که روایت نموده است
یونس از ابی الحسن علیه السلام فی الرجل یغتسل بماء الورد ویتوضأ به للصلوة قال
لا باس بذلک یعنی در بارهٔ مردی که غسل کند بآب گلاب و وضو سازد بآن
برای نماز فرمود که قصور ندارد و استدلال باین حدیث روا نیست زیرا که
ضعیفست بسبب آنکه سندش مشتملست بر سهل بن زیاد و او سنی است
محمد بن عیسی ناقلش از یونس است و حال آنکه صدوق نقل نموده است
شیخ خویش که ابن ولید است که اعتماد نیست بر حدیث محمد بن عیسی
از یونس و شیخ طوسی در کتاب تهذیب و استبصار حکم نموده است بشذوذ
این حدیث و اصحاب اجماع نموده اند بر ترک عمل بظاهر این حدیث و بعد
از جواب گفته است از این حدیث باینکه جایز که مراد از وضو پاکیزگی باشد

با آنکه مراد به آب گلاب آبی باشد که گلاب در آن ریخته باشند و امثال این
توجیهات دور است از نظر صحیح و محقق در معتبر نقل نموده است اتفاق
جمیع مردمان بر اینکه وضو ساختن جایز نیست از غیر آب گلاب با زخمها
روان مانند آب انار و غیره اما دلیل بر اینکه روا نیست ازاله نجاست مگر
از آب مطلق آنست که امر وارد شده است بشستن جامه و بدن از آب
در چندین حدیث و صیغه امر از برای وجوبست و کم محمولست بر مطلق پس
واجبست حمل آب را در احادیث بآن و آنچه واقع شده است در بعضی از
احادیث امر بشستن اگرچه مطلقست واجبست که حمل مطلق بر مقید شود
مرتضی استدلال بر مدعای خود که جواز ازاله نجاستست از آب مضاف نموده است
باجماع فرقه و باطلاق کریمه وثیابک فطهر یعنی جامهای خود را پاک گردان
و گفته امام علیه السلام که انما یغسل الثوب من المنی والدم یعنی شسته میشود
جامه از منی و خون و شستن بحسب مفهوم شامل شستن با آب است و غیر
آن بعد از آن اعتراض نموده است سید مرتضی بر استدلال اولش باینکه طهارت
شامل شستن از غیر آب نیست و بر استدلال دویمش باینکه اطلاق امر بشستن
منصرف میشود بآنچه شسته شود بآن در عادت و آن آب مطلقست
و بعد از آن آمده و از اینها نیز جواب داده است و لیکن مقامش جای دیگر است بعد
سید مرتضی شرط نموده است در ازاله نجاست بآب مضاف که آب مضاف
بر آن ریزند و اگر قصد کرده باشی که … ازاله نجاست نمیکنند و اگر آن
نجاست وارد شود و حق آنست که ازاله نجاست روا نیست بآب مضاف

است از نجاست نکره ایست در سیاق نفی پس افاده عموم میکند و معنی
لم یحمل خبثا آنست که ظاهر نمیشود از آن نجاستی چنانچه تصریح نموده است باین
مدعی جمعی از اهل لغت و بعد از آن فرموده است که این حدیث متفق
علیه است نزد مخالف و موافق و جواب از استدلال سید مرتضی
کسانی … ملاقات نجاست آبرا پیش از رسیدن آن بسر حد
کر است و بعد از آن رسیدن نفس آن بسر حد قیاسی است فارق … بسبب
قوت آب بعد از رسیدن آن بسر حد کریت و ضعیف آن بودن پیش از
رسیدنش بآن سر حد و جواب از دوم باینکه امکان سبق معارضه …
اصالت طهارت را و محقق در معتبر جواب داده است از دلیل ابن ادریس
بر رفع خبر اول باینکه ما آنرا روایت ننموده ایم مسند یعنی باینکه جمیع آحاد
رجالش مذکور شده باشد تا بمعصوم و آنچه روایت نموده …
مرسل … یعنی که سند حدیث منتهی شده است بامام و لیکن
در آخرش کسی افتاده است پس حالش درین صورت ظاهر نیست …
و حدیث … سید مرتضی و شیخ ابو جعفر طوسی و جمعی که اصل اند
بعد از آن … عمل … نمیشود بآن و کتب احادیث …
ائمه علیهم السلام خالیند از آن و اما مخالفان درین بنظر نرسید … کسی
که عمل نماید بآن غیر آنچه مروی است از ابن حی داود زیدی منقطع المذهب …
و ندیدم عجب تر از آنکس که دعوی اجماع مخالف و موافق درین مسئله کرده
است نماید پس درین حالت روایت ساقطست و جواب داده است

مع الفارق م

نجاست م

یا بعنوان آنکه بعضی از روات او مذکور نشد

جد بزرگوارم شیخ علی قدس الله سره از جمیع این گفته محقق با اینکه ابن ادریس
نقل نموده است اجماع مخالف و موالف را بر صحت آن روایت و اجماع منقول
بخبر واحد حجت است ولیکن درین بحث تاملست زیرا که اجماع دلیل و حجت
می باشد با علم قطعی بر دخول گفته معصوم در جمله گفتهای جمعی که دعوی اجماع
نموده باشند بر اینمدعی و ظاهر است که این از آنجهت است که جزم واقع است
بمتعذر بودن آن در زمان ابن ادریس و آنچه شبیه بآن باشد و اگر
اراده نموده باشد از اجماع معنی دیگر چنانچه مشهور میان اصحاب است
صلاحیت آن ندارد که دلیل باشد **مسئله هفتم** در اینکه اگر آبی بر حد کر یست
یا زیاده از آن باشد نجس نمیشود مگر که نجاست یکی از اوصافش را
تغییر نماید و بالجمله علما کافة اتفاق کرده اند بر اینکه آب کر ایستاده
نجس نمیشود بسبب ملاقات نجاست بلکه نجس میشود بسبب گردیدن
یکی از اوصاف ثلثه اش یعنی رنگ و بوی و مزه چنانچه شیخ طوسی حکایت
نموده است در کتاب منتهی و اصل در این باب اخبار و احادیث مشهوره
است مانند گفته امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلم در حدیث
صحیح که اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء یعنی هرگاه بوده باشد
آب مقدار کری نجس نمیگرداند آنرا چیزی و مانند گفته آنحضرت در صحیحه
حریز کلما غلب الماء علی ریح الجیفة فتوضأ من الماء واشرب فاذا
تغیر الماء و تغیر الطعم فلا تتوضأ منه ولا تشرب یعنی هرگاه غالب
آب بر بوی نجس پس وضو بساز از آن آب و بیاشام پس هرگاه متغیر شود

متغیر م

آب از بوی نجاست و مزه اش متغیر گردد پس وضو مساز و از آن میاشام
و غیر این واقعست از احادیث پس آبی که بعضی آن متغیر بنجاست باشد
بنجاست خالی نیست از اینکه سطحهای آن برابرند یا مختلفند پس اگر برابر بوده
باشند مخصوص است از آن آب بنجاست آنچه متغیر است از آن و باقی اگر
مقدار کر و زیاده باشد پاکست و اگر مقدار کر و زیاده نباشد نجس میشود
کل آن و اگر سطوح آنها مختلف بوده باشند نجس نشود آنچه بالای متغیر
بوده باشد مطلقا و همچنین ما بین آن اگر کر و زیاده بوده باشد نجس
نمیشود و این در حالتیست که آب بالای آب متغیر متصل بآن نبوده باشد
مگر بمیزاب و مانند آن **مسئله هشتم** در اینکه پاک میشود بسبب بر طرف
شدن تغییر خواه از قبل نفس خویش بوده و خواه بحرکت دادن بادها و خواه بواقع
شدن جسمهای پاک در آن که بر طرف سازد از آن تغیر آنرا و بالجمله بر
طرف شدن تغیرش بسبب غیر ریختن کر باعث پاکی آن میگردد یا نه
خلافست اظهر آنست که پاک نمیشود بدلیل استصحاب که عبارتست از
بقای حکم نجاست تا ثابت شود بر طرف سازنده نجاست بحسب شریعت
زیرا که حکم طهارت بمنزله حکم نجاستست در اینکه ثبوت آنها بحسب شریعت
و مرجع و مفاد حکم بر نجاست آن عموم دلیل که دلالت دارند بر نجاست
آب بسبب تغیر زیرا که این دلیله شامل حال ورود نجاست و تغییر آن
بسبب نجاستست و بعد از آن حالت صحو موقوفست زوال نجاست
بحصول آنچه شارع شمرده است آنرا پاک کننده و رفته است فاضل جلیل یحیی

بن سعید در جامع رفته است باینکه پاک میشود بسبب زوال تغیرش و
دلیل بر این مدعی آنست که این جلیل القدر را اعتقاد آنست که آب نجس پاک
میشود بسبب رسیدن بسر حد کریت و این قول تابع گفته هر کسیست که
دفعه است باینکه نجس هر گاه بسر حد کریت رسد پاک میگردد و بعضی
از قایلان بپاک شدن آب نجس برسیدن بسر حد کریت رفته اند
بپاک شدن آب متغیر بنجاست هر گاه کر بوده باشد و آن تغیر
بر طرف گردد از وزیدن بادها یا از جانب خود بدلیل آنکه اصل در
باره آب پاکیست و حکم بنجاست آن از برای تغیر است پس هر گاه تغیر
که سبب نجاستست بر طرف شود باید که پاک گردد زیرا که انتفاء علت
سبب انتفاء معلولست و جواب ازین استدلال آنست که معلول
اینجا حدوث نجاست است نه بقااش و در علم اصول مقرر است که
بقاء معلول احتیاج بدلیل ندارد زیرا که اصل در آنچه ثابت است آنست
که وجودش باقی باشد تا بر طرف سازنده پیدا گردد چنانچه معنی استصحاب
و در اینجا [illegible] است زیرا که آنچه ثابت شود جایز است دوام و لا دوامش
پس چاره نیست در دوامش از سببی و دلیلی غیر دلیل ثبوت و حق
آنست که استصحاب حجت و دلیلست در موضعی که دلالت نماید که دلیل
بر ثبوت آن و دوامش مانند استصحاب ملک نزد جاری شدن سبب
ملک تا ثابت شود انتقال و مانند مشغول بودن ذمه نزد تعلق
گردن چیزی تا متحقق شود براءت ذمه پس استصحاب عبارت از

[illegible] آید اسم یکدفعه بر آن زیرا که ممتنعست ملاقات جمیع اجزاء از مر آب نجس در
آن رسید در ذکری اکتفا نموده است بر نجس پاک کردن آن متصل و شرط
دفعه نموده است و لیکن جد بزرگوارم شیخ علی قدس الله سره العزیز فرموده
که درین قول تسامح است زیرا که رسیدن اول جزء از نجس اقتضاء اتصال
[illegible] پاک میشود و باینکه نص وارد است بیکدفعه و اصحاب تصریح
[illegible] اند تا اینجا حاصل کلام جد بزرگوارم است و درین بحث تاملست
[illegible] در باب پاک شدن آب نجس رسیدن پاک سازنده آن بر حد
[illegible] حال اتصال هر گاه متغیر نشود بعض آن در وقت رسیدن بان
[illegible] آن آبی که ریخته میشود در حد کریت نرسیده باشد با آنکه
اقتضاء ناقص شدن آن از کریت [illegible] و آنچه دعوی نموده است
[illegible] بیکدفعه محل نظر است زیرا که در حدیث کتب احادیث واقع
[illegible] استدلال نقل نموده است و تصریح اصحاب بحث حجت
[illegible] علامه در تحریر و منتهی اکتفا نموده است در پاک گردانیدن
[illegible] متصل شدن با آب کری که بر حد کر رسیده و مقتضای این حکم

روایت ابن ...

که پخته میشود بان نجس و اتصالش بآن فاسد است زیرا که این ...
اول از پاک شدن آب نجس است بسبب اتصالش بآب و باز این ...
در صورت زیاده از یک کر باشد مسئله پنجم در اینکه پاک نمیشود آب نجس تمام
گردانیدن آن بکر و رسانیدنش بمقدار کر بر قول اظهر و بالجمله درین مسئله ...
اختلاف واقع است شیخ طوسی در خلاف و ابن جنید و اکثر متاخرین رفته
اند باینکه بر نجاست خود باقیست و منقول از سید مرتضی و ابن ادریس و یحیی
بن سعید قول بطهارت آنست و ابن ادریس تصریح نموده است باینکه فرق
نیست میان تمام کردنش بآب پاک یا نجس و این قول منسوبست بمحرم و اصح اختیار ما
زیرا که آن آبیست که حکم کرده شده است بر آن بنجاست بحسب شرع پس
این حکم برخواسته نمیشود مگر بدلیل شرعی و حال آنکه ثابت نشده
طهارتش بمجرد رسیدن آن بحد کریت سید مرتضی استدلال
اینکه رسیدن آب نجس بحد کر سبب اضمحلال نجاست میشود
است ملاقات نجاست از ابتدا رسیدن بحد کریت
و باینکه اگر حکم بپاکی این آب واقع نشود بار سیدنش بحد کریت
... آب کر هرگاه یافته شود در آن نجاستی ...

لا ینجسه شیء قال کر قلت و ما الکر قال ثلثة اشبار فی ثلثة اشبار ...
پرسید از آنحضرت از آبی که نجس نگرداند آنرا چیزی فرمود که کر است گفت
کر چیست کر فرمود سه وجب در سه وجب و محقق در معتبر این حدیث
را ضعیف دانسته است باینکه قاصر است از اعتباری که قوم نموده اند
چه درین حدیث ترک بعد سیم واقع است بدانکه مثل این بحث در حدیث
اول نیز وارد است باز جواب باینکه مانند این اطلاق شایع است و از ...
خواستن ذکر دو بعد متعارف یکیست در جواب هر دو حدیث و ...
ممکنست مناقشه درین حدیث از روی سند باینکه شیخ طوسی در کتاب
تهذیب روایت نموده است آنرا بدو طریق در یکی از دو طریق عبدالله بن
سنان و در دیگری محمد بن سنان واقع است و راوی از هر دو یکیست
محمد بن خالد برقی است و آنچه ظاهر از کتب رجال و تتبع احادیث و اخبار
است آنست که ابن سنان واقع در طریق روایت یکیست که محمد بن سنان
و محمد بن سنان ضعیفست چنانچه شیخ و نجاشی تصریح بضعف آن
نموده اند و ظاهر و واضح در باب آنچه واقف شده ایم درین مسئله از
احادیث من حیث السند و المتن صحیحه شیخ طوسی از اسماعیل بن جابر
که قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الماء الذی لا ینجسه شیء قال
ذراعان عمقه فی ذراع و شبر سعته یعنی گفتم که آبی که نجس نمیگرداند
آنرا چیزی فرمود که دو گز عمقست در یک گز و وجبی در پهنای عمق ادا
کردن شرعیست که از سر انگشتان تا مرفقست پس مجموع سه گز و یک شبر است

وظاهر محقق در معتبر میل باین حدیث است وعمل باین حدیث در خور است
وحکایت شده است از ابن راوندی واز قطب الدین راوندی نقل است
که تحدید وتعیین نموده است کر را بمقدار سه بعد طول وده شبر ونصف
باشد واعتبار تکسیر وضرب نموده است واز ابن جنید آنست که تکسیرش
بصد شبر رسد وبنظر نرسید دلیلی که سند ایشان تواند بود وعلامه
در مختلف فرموده است که چه تنافی در میان این دو قول واقع
است ومنقول از سید محقق جمال الدین بن طاوس است که اکتفا در
دفع نجاست بجمیع آنچه روایت کرده شده است روا است وظاهر آنکه
اراده نموده باشد از این گفته که زیاده بر مقدار اقل وارد در حدیث
معمول است بر استحباب واین سخن صحیحست اگر سند حدیثهای واقع درین
باب صحیح ومعتبر میبود **فرع** بدانکه درین حکم برابرست آبهای که در
حوضها ی ظرفها بر قول اصح وبالجمله هرگاه آب در آنها بحد کر
رسد دفع حدث وخبث مینماید خواه در ظرفها باشد یا در دیگها
یا در حوضها ودلیل بر این مدعی عمومات احادیث داله است بر منفعل
نشدن آب کثیر بملاقات نجاست مطلقا وشیخ مفید در کتاب مقنعه
وسلار رفته اند بنجاست آب ظرفها بسبب ملاقات نجاست اگر
چه بسیار باشد بدلیل آنکه واقعست منع از استعمال آب ظرفها وحوضها
بملاقات آن بنجاست واین دلیل ضعیفست بلکه صورت بهیچ وجه
ندارد فلهذا علامه در منتهی گفته است که مراد ایشان از کثرت آب کثرت

بحسب عرفست نظر بظرفها بجهة حوضها ~~بالتمام~~ که چهارپایان از آنها آب می
ودر غالب اوقات کمتر از کر بند وبالجمله مراد از کثرت آب در آنها کثرت بحسب
عرفست نه آنکه مراد از آن قدر کر است **منهج** در آب چاهست شهید
سعید در شرح ارشاد تعریفش نموده است باینکه مجمع آبیست جوشنده از
زمین که در غالب اوقات در عمیق نرود از آن ودرین چند مسئله است **مسئله**
اول در اینکه نجس میشود آب چاه بسبب ملاقات آن بنجاست خلافست
وبالجمله اجماع علمای اسلام است بر اینکه چاه اگر متغیر شود یکی از اوصافش
بنجاست نجس است واختلاف میان مجتهدین واقع است در نجاست آب
چاه بسبب ملاقات آن بنجاست بر چندین قول یکی از آنها مشهور میان علما
که نجس میشود مطلقا یعنی خواه متغیر شود به نجاست وخواه متغیر
بنجاست نشود وقول دوم نجس نشدن آنست بسبب ملاقات
نجاست وسنت کشیدن آبست چنانچه رفته اند باین مذهب از ق
ما حسن بن ابی عقیل وشیخ طوسی وشیخ حسین بن عبید الله غضایری و
علامه وشیخش مفید الدین جهم وعلی شیخ فخر المحققین وعامه
متاخرین نیز رفته اند باین قول وقول سیم پاکی چاهست ولیکن کشیدن
آب واجب از روی تعبد ووقوع حکم شرع بآن چنانچه مذهب علامه
است در منتهی وشیخ طوسی در تهذیب وقول چهارم پاکی آب چاهست
اگر بحد کر رسیده باشد ونجس میشود اگر نرسیده باشد چنانچه
مذهب شیخ ابی الحسن محمد بن محمد البصروی از متقدمین ماست واین قول

لازمست علامه را تصدیق و اذعان بان زیرا که شرط کریت در مطلق
آب روان کرده است و آب چاه از انواع آنست و بهترین جمیع این اقوال آنست
که چاه مطلقا خواه مقدار کر باشد و خواه نباشد نجس نمیشود بسبب ملاقات
نجاست و دلالت دارد مضاف باصل که طهارتست و عموم ادله که دلالت
دارند بر عدم انفعال آب بسبب ملاقات یا با کریت چندین حدیث
اول صحیحه محمد بن اسمعیل بن بزیع از حضرت امام رضا علیه السلم که قال ماء البئر
واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر یعنی فرمود که آب چاه فراخست و فاسد
نمیگرداند آنرا چیزی مگر که متغیر شود وجه استدلال آنست که آنحضرت نفی
فرموده است فاسد کردن آب چاه بسبب نجاست و مراد از فاسد
شدنش نجس کردن آنست چنانچه مقام اقتضای آن مینماید و وصف
آن آب بسعت و فراخی دوم صحیحه دیگر مرویه از آنحضرت که قال ماء
البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر ریحه او طعمه فینزح حتی یذهب
الریح ویطیب طعمه لان له مادة یعنی فرمود که آب چاه واسعست فاسد
و نجس نمیگرداند چیزی آنرا مگر که متغیر شود بویش یا مزه اش پس کشیده میشود
آبش تا که برطرف گردد بویش و مزه اش خوش شود چه مر آنرا ماده است
وجه استدلال از این حدیث ظاهر است بلکه کافیست در دلالت بر
طهارتش اکتفاء آنحضرت در طهارتش در حال متغیر شدن کشیدن آبش
را تا بویش برطرف شود و مزه اش نیکو گردد مطلقا و تعیین نفرموده که
جمیع آبش را باید کشید یا مقدار شرعی استیفاء نمود بلکه اکتفا نموده در باب

شدنش بزوال تغیر و شیخ طوسی در کتاب استبصار جواب فرموده است از این
استدلال باینکه معنیش آنست که باطل نمیگرداند آنرا چیزی باطل گردانیدنی که
ازاله انتفاع از او نموده باشد بچیزی از آن مگر بعد از کشیدن جمیع آبش مگر چیزی که
تغیر دهد آنرا و اما اگر متغیر نشود بچیزی که کشیدن میشود از آن مقدار شرعی
یعنی آنچه شارع تعیین آن نموده باشد و منتفع میشود بباقی آن این مضمون
عبارت اوست و لیکن وارد است اعتراض بر این ایراد باینکه عدم جواز نفع
بردن بچیزی از آن آب متحقق میشود با عدم تغیر آن بار دیگر بنابر نجاست
نزد جمعی که قایل باشند بنجس شدن بملاقات نجاست چنانچه جایز است
نفع بردن بعضی از آن با تغیر آن بنجاست در بعضی دیگر آن پس اطلاق
عدم جواز انتفاع بچیزی از آن با تغیر و جواز انتفاع از آن مطلقا بی تغیر
مستقیم نیست و بعضی از اکابر گفته اند که اعتراض وارد است بر دلالت این حدیث
بر عدم نجاست آب چاه بچیزی از قبیل دلالت لفظ است بعموم و دلالت
این آنچه دلالت دارد بر نجاست آن بدلیلهای مخصوصه خاص است و خاص
مقدمست بر عام و با نحصر استفاده از این حدیث مرتبط الکلام است زیرا
که جزم حاصلست بنجاست آب مطلقا بسبب تغییر رنگ تا اینجا منتهی شد
حاصل کلامش و این سخن ناصوابست زیرا که آنچه دعوی نموده است از وجود
ادله مخصوصه بر نجاست آب چاه بچیزهای خاص ظاهر نیست و ظاهرا که
خواسته باشد با دله مخصوصه مانند سگ و خوک و غیرهما و وجوب
کشیدن آب بسبب این امور دلالت ندارد بر نجاست آن بمجرد ملاقات

را احادیثی که متضمن امر بکشیدن آب است وقوع اعیان مخصوصه در این

زیرا که وجوب کشیدنش منحصر نیست و بجهت نجس شدن آب چاه بلکه جایز است
که بسبب آن نیکو شدن آب و برطرف شدن نفرت حاصل از واقع شدن آن
اعیان نجسه باشد در آن و بر این حمل کرده شده است اسناد پاک کردن
آب چاه را بکشیدن در روایت علی بن یقطین چنانچه خواهد آمد و امّا آنچه
ذکر نموده است باینکه ظاهر آن حدیث متروکست زیرا که جزم بنجاست آن حاصل
است بسبب تغییر رنگش پس جواب از آن ممکنست یکی باینکه هرگاه ثابت
شد نجاست آب بسبب تغییر بوی یا مزه اش پس واجب جزم بنجاست آن نیست
بسبب تغییر رنگش زیرا که ظاهر تر است ایضاً در باب انفعال و جواب بنحو دیگر
باینکه ما مطلع نشده ایم در روایات اصحاب بحدیثی که دلالت داشته باشد
بر نجاست آب بسبب تغییر رنگش و آنچه موجود است در احادیث نجاست
آب است بتغییر بوی یا طعمش چنانچه در دو صحیحه ابی خالد قماط و حریز بن عبد الله
از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام واقعست و آنچه متضمن
رنگست حدیثی عامی مرسلست و با وجود این حال آنست که آن حدیث عام
مخصوصست و عام مخصوص حجتست در باقی چنانچه در اصول مقرر شده
است صحیحه علی بن جعفر از برادر بزرگوارش موسی بن جعفر علیهما السلام
که قال سألته عن بئر ماء وقع فیها زنبیل من عذرة رطبة او یابسة
او زنبیل من سرقین ایصلح الوضوء منها قال لا بأس یعنی پرسیدم آنحضرت
را از چاهی که واقع شود در آن زنبیلی از فضله تر یا خشک یا زنبیلی از سرگین
رواست آیا وضو ساختن از آن فرمود که قصور ندارد و جمعی که قائلند بنجس

این ـه

چاه ـه

ممکن است جواب باینکه آن حدیث عام مخصوص است ـه

سیم ـه

شدن آب چاه از ملاقات با نجاست جواب گفته اند باینکه عذره و سرگین اعم
از نجس پس دلالت بر نجاست آن ندارد زیرا که عام دلالت بر خاص نیست و
باینکه سؤال از زنبیلی که در آن عذره و سرگین باشد در چاه واقع شدنش
لازم ندارد رسیدن آنها با آب چاه چه متحقق رسیدن زنبیلست بتنهائی
و باینکه ممکنست که مراد از نفی بأس با آب چاه این باشد که بعد از کشیدن
چاه دلو مخصوص نبوده باشد که [illegible] این سه جواب [illegible] و
مخالف ظاهر [illegible] زیرا که عذره بحسب لغت و عرف فضله انسانست و سرگین
اگر چه اعمست از نجس ولیکن مراد از آن در اینجا نجس است زیرا که گفته سؤال
بزنبیل از وقوع جسم طاهر و با وقوع زنبیل در چاه لازم حال رسیدن آنچه
در آن باشد با آب بحسب عادتست و با اراده نفی بأس و قصور با کشیدن
مقدر شرعی ممتنعست بحسب شرع زیرا که در این تأخیر بیانست از وقت
حاجت بلکه اغرا و تعمیه است که منافات با مقتضای حکمت دارد چنانچه
ظاهر است چهارم صحیحه معویة بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام که قال سمعته
یقول لا یغسل الثوب و لا تعاد الصلوة مما وقع فی البئر الا ان ینتن فان
نتن غسل الثوب و اعاد الصلوة و نزحت البئر یعنی شنیدم آنحضرت را
که میفرمود که شسته نشود جامه و اعاده کرده نشود نماز از آنچه در چاهی واقع
شود مگر که چاه بدبوی شود پس اگر بدبوی شود بشوید جامه را و اعاده
کند نماز را و کشیده میشود چاه و محقق جواب داده است از این حدیث در
معتبر باینکه در سندش حماد واقع است و او مشترک است میان ثقه و ضعیف

قصور ندارد ـه

دارد ـه

چه ـه

در چاه ـه

لازم دارد ـه

آب چاه ـه

در معتبر ـه

وبا اینکه لفظ چاه واقع شده بر چشمه جوشنده وایستاده پس روایت که سؤال
از چاهی باشد که آبش ایستاده باشد یعنی جوشنده نباشد واین هر دو
مرتبه جواب ضعیفست اما اول بسبب آنکه حماد درین سند عبارتست
از حماد بن عیسی ثقه صدوق بدلیل روایت حسین بن سعید از او وروایت
از ابن عمار واین سند در احادیث متکرره واقع است با اینکه تصریح شده
است به ابن عیسی بر نحوی که شک وشبهه نیست در اینکه حماد بن عیسی است چه حماد
در وقت اطلاق چنانچه ظاهر است منتسب به او و اما دوم بسبب آنکه چاه حقیقت
است در آبی که جوشد از زمین فلهذا حمل کرده میشود جمیع احکام بر این است
ولفظ محمول میباشد بر حقیقت نه مجاز ینجم صحیحه دیگر معاویه بن عمار
از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام فی الفاره تقع فی البئر فیتوضا
الرجل منها ویصلی وهو لا یعلم أیعید الصلوة ویغسل ثوبه فقال لا یعید الصلوة
ولا یغسل ثوبه یعنی درباره موشی که واقع شود در چاه پس وضو سازد
مردی از آن در حالتی که نداند که موش در چاه افتاده است اما اعاده
نماز مینماید و جامه خود را میشوید فرمود که نماز را اعاده ننماید و جامه
خود را نشوید وظاهر آنست که مراد از موش موش مرده است چنانچه ظاهر
است از تقیید بگفته لا یعلم ششم صحیح ابی اسامه وابی یوسف یعقوب بن
عثیم از ابی عبد الله علیه السلام که قال اذا وقع فی البئر الطیر والدجاجه والفاره
فانزح منها سبع دلاء قلنا فما تقول فی صلوتنا ووضوئنا وما اصاب
ثیابنا فقال لا بأس به یعنی هرگاه افتد در چاهی پرنده ومرغ وموشی [illegible]

شده باشد از آن هفت دلو گفتیم چه میگویی درباره نماز ما و وضوء ما و
آنچه رسیده باشد از آن جامهای ما پس فرمود که قصوری ندارد جمعی
که قایل شده اند بنجاست آب چاه بسبب ملاقات نجاست از آن صحیحه محمد
بن اسمعیل بن بزیع که قال کتبت الی رجل اسأله ان یسأل ابا الحسن الرضا
علیه السلام عن البئر یکون فی المنزل للوضوء فیقطر فیها قطرات من بول او
دم او یسقط فیها شیء من عذرة کالبعرة ونحوها ما الذی یطهرها حتی
یحل الوضوء منها للصلوة فوقع علیه السلام بخطه فی کتابی ینزح منها دلاء یعنی
نوشتم بصحیفه بسوی کسی که برسد او بکه بپرسد آنحضرت را از چاهی که بوده باشد
در منزلی از برای وضو پس چکیده شود در آن قطره از بول یا خون یا آنکه افتاده شود در آن
چیزی از پلیدی مانند غایط و مثل آن چیست و آنچه آنرا پاک گرداند تا
حلال باشد وضو ساختن از آن از برای نماز پس آنحضرت توقیع نوشته
بخط مبارکش که در کتاب منست که کشیده شود از آن چاه چند دلوی و در
این حدیث اشعار است با اینکه کشیده میشود از آن چند دلوی تا که پاک
گردد واین توجیه جواب مطابق سؤال میشود و پاک شدنش بکشیدن چند
دلو اقتضا مینماید نجاست چاه بملاقات آن و بالجمله در این توقیع اشعار
است با اینکه طهرها النزح یعنی پاک میکرداند آنرا کشیدن پس اقتضاء دلالت
نجاست چاه مینماید بواسطه حذر از تحصیل حاصل و مانند صحیحه علی بن
یقطین از ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که قال سألته عن البئر تقع
فیها الدجاجة والحمامة او الفارة او الکلب او الهرة فقال یجزیک ان تنزح

منها دلاء فان ذلك يطهرها ان شاء الله يعنى راوى كويد كه پرسيدم آنحضرت را
از چاهى كه در آن مرغى يا كبوترى يا موشى يا سگى يا گربه افتد پس فرمود كه كافيست
كشيدن تو از آن چاه چندين دلو و تحقيق كه اين پاك ميكرداند چاه را و
مانند صحيحه عبد الله بن ابى يعفور از ابى عبد الله عليه السلام كه انه قال اذا اتيت
البئر وانت جنب فلم تجد دلوا ولا شيئا تغرف به فتيمم بالصعيد فان
رب الماء رب الصعيد ولا تقع فى البئر ولا تفسد على القوم ماءهم يعنى
بتحقيق كه فرمود هر گاه برسى بر سر چاهى در حالتى كه جنب بوده باشى پس نيابى
دلوى و نه چيزى كه دست را در آن كرده آب بردارى پس تيمم بخاك كن به
تحقيق كه پروردگار آب پروردگار خاك است و خود را در چاه مينداز و
بر مردمان آب ايشان را فاسد و ضايع مكردان استدلال از اين حديث
بدو وجه است اول امر بتيمم است زيرا كه مشروطست بنابودن آب پاك
پس آب چاه پاك نخواهد بود بر تقدير واقع شدن جنب در آن و غسل ساختن
از آن دوم آنست كه نهى و تحرز است از ضايع ساختن آب چاه و وقوع شدن
در آن و ظاهر آنست كه مراد از فساد در اينجا نجاست آبست و ممكنست جواب
اين احاديث بطريق اجمال و منع تفصيل اما اول باينكه اين احاديث بر تقديرى
كه دلالت بر نجاست آن چاه داشته باشند ظاهرها ام (?) ليكن معارض چندين
حديث مستفيض اند كه دلالت بر طهارت آب چاه دارند كه بملاقات نجاست
نجس نميشود و ترجيح در جانب كثرت آن اخبار و موافقت با اصل و عمومات
سنت و كتاب خدا دارند اما دوم باينكه جايز است حمل طهارت در دو صد (?)

چندين م

وقوع نجاسته

آب واقع است م

اول

اول بر معنى لغوى اگر چه مجاز شرعى باشد و حمل بمجاز شرعى بسبب جمع ميان
احاديث روا ست و با نظام اين هر دو حديث متروكست نزد جمعى كه قايل
بنجاست آب چاه بوده باشند بملاقات نجاست و اين سبب ضعف
استدلال باين دو حديث ميشود و اما حديث ابن ابى يعفور دلالت ندارد
بر نجاست آب چاه بسبب ملاقات با نجس زيرا كه امر بتيمم كردن محض نيست
وجه شرع در نجس شدن آب چه معلوم نيست كه جايز است كه سبب وجوب
تيمم متغير گرديدن آب و ضايع و فاسد شدن بر آشامنده باشد بسبب
فرود آمدن جنب در آب و نهى واقع درين حديث محمولست بر اين معنى
سوال اگر گويند كه لفظ افساد واقع است در احاديث فريقين پس چه
سبب نفى فساد در احاديث طايفه كه قايلند بپاك بودن آب چاه
بملاقات نجاست محمولست بر طهارت و امر بنفى فساد در حديث ابن
ابى يعفور محمولست بر عدم نجاست جواب گوييم كه نكره واقع است در حديث
طايفه اول باينكه لا يفسده شىء بخلاف واقع در سياق در حديث ابن
ابى يعفور كه ماءهم يعنى آب ايشان و آن معرفه است پس نكره واقع در
حديث عامست يعنى هيچ چيزى آب را فاسد نميگرداند و اما درين حديث
معرفه است افاده عموم نمى نمايد چنانچه واضحست و در اين بحث را تتمه
هست كه خواهد آمد ان شاء الله العزيز بدانكه ظاهر شد كه آب چاه بملاقات
نجاست نجس نميشود اما كلام در اينكه كشيدن دلوهاى مقرر از چاه از
براى هر نجاستى لازمست خلافست بعضى از مجتهدين را اعتقاد وجوبست

بوده باشند م

واقعست م

بسبب وقوع اوامر شرعی که دلالت دارند بر وجوب کشیدن آب زیرا که حقیقت
امر در وجوب است چنانچه در علم اصول مقرر و ثابت است جواب آن این است که
معارضه است بصحیحهٔ محمد بن اسمعیل بن بزیع که دلالت دارد بر اکتفا در طهارت
بکشیدن آنچه برطرف سازد تغیر آن را بتنهایی با آنکه احادیث وارده در باب کشیدن
متعارضند بر وجهی که مشکل است جمع میان آنها و توفیق کردن میان متنافیات
آنها و با وجود این حال بسیاری از این احادیث ضعیفند من حیث السند یا آنکه
در دلالت مجملند و این اختلاف میان این احادیث قرینه استحباب است بلکه امر
بکشیدن آب چاه از برای نیکو شدن و برطرف شدن نفرت حاصل از واقع
شدن و افتادن آن اعیان نجسه در آنها است و دلیل قول چهارم و جواب
از آن دانسته میشود از مسئله اشتراط کریت آب جاری و عدم اشتراطش

مسئله دوم در کشیدن آب چاه است بدانکه کشیده میشود کل آب چاه
اگر بیفتد در آن مست کننده و مراد از آن مست کننده روان بوده باشد
با اصل ظاهر اطلاق عبارت بعضی اصحاب آن است که فرقی نیست میان کثیر و
قلیلش چنانچه تصریح نموده اند بآن متاخران و استدلال نموده است علامه
در مختلف بر این دعوی بصحیحهٔ معاویة بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام فی البئر یبول
فیها الصبی او یصب فیها بول او خمر فقال ینزح الماء کله یعنی در باره چاهی
که بول کند در آن پسری یا ریخته شود در آن بولی یا خمری پس فرمود که کشیده
میشود کل آبش را و مانند صحیحهٔ عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام
قال ان سقط فی البئر دابة صغیرة او نزل فیها جنب نزح منها سبعة

دلاء فان مات فیها ثور او نحوه او صب فیها خمر نزح الماء کله یعنی
اگر بیفتد در چاه جانوری کوچکی یا فرود آید در آن جنبی کشیده میشود
از آن چاه هفت دلو پس اگر بمیرد در آن گاوی یا مانند آن یا ریخته شود
در آن خمر کشیده میشود کل آب چاه را و مانند صحیحهٔ حلبی از ابی عبد الله
علیه السلام که قال اذا سقط فی البئر شیء صغیر او صب فیها خمر فلینزح
یعنی هرگاه بیفتد در چاه چیزی کوچک یا ریخته شود در آن خمری پس کشیده
میشود کل بدانکه این احادیث مشتملند بر صب خمر که بمعنی ریختن آنست و در این لفظ
اشعار است بغالب بودن و کثرت خمر با آنکه مشتملند بر چیزی که مخالف مذهب
اصحاب است در باره بول پسر و مردن جانور کوچک و غیر آن و تاویل این احادیث
نمودن بچیزی که موافق مشهور باشد دور است پس استدلال باین احادیث
بر اینکه واجب است کشیدن آب چاه از برای افتادن خمر خواه بسیار خواه
کم روا نیست و منقول است از ابن بابویه در کتاب مقنع آنست که او واجب
ساخته است در باره افتادن قطره از خمر بیست دلو و مستندش روایت
زراره است از ابی عبد الله علیه السلام فی بئر قطر فیها قطرة دم او خمر قال
الدم والخمر والمیت ولحم الخنزیر فی ذلک کله واحد ینزح منه عشرون دلوا فان
غلبت الریح نزحت حتی یطیب یعنی در باره چاهی که افتاده شود در آن
قطره خون یا خمر فرمود که خون و خمر و مرده و گوشت خنزیر در این حکم برابر
باید که کشیده شود از آن بیست دلو پس اگر بویش غالب شود کشیده میشود
تا اینکه نیکو گردد و این حدیث ضعیف است بسبب آنکه بعضی از مردان که در سندش

اند مجهول الحال اند پس روایت عمل کردن بآنها نیز اگر ظاهرش اکتفا نمودن
به بیست دلو است در بارهٔ خمر و کثیرش روا است مگر که مقدار کشیدن در قلیلش
معلوم نیست و دور نیست ملحق ساختن آن بغیر منصوص بنا بر آنکه خمر
نجس است چنانچه در رسالهٔ علیحده متوجه بیان آن شده ایم و اما نجس در
کثیر خمر چنان است که در بارهٔ غسل کردن جنب است بدانکه نصوص در اینکه
جمیع آب را باید کشید از برای افتادن خمر هست ولیکن معظم اصحاب
فرق میان خمر و غیر آن نکرده اند از سایر مسکرات درین حکم و استدلال
نموده اند بر این مدعی باطلاق خمر در بسیاری از احادیث بر هر مسکری پس
ثابت کرده میشود حکم خمر در سایر مسکرات زیرا که اطلاق اعم است از حقیقت
و مجاز بهتر است از اشتراک بااین سبب که محقق در نافع توقف نموده نسبت
این قول بشیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی قدس الله سرهم داده است
و توقفش را مجال است مسئلهٔ سیم در فقاع است بدانکه فقاع مانند خمر است
و وجه آنکه آنرا فقاع گویند آنست که کف بر بالای آن می ایستد و سید مرتضی
در انتصار فرموده است که فقاع شرابیست که گرفته میشود از جو سزاوار
آنست که رجوع بعرف در امثال اینها شود زیرا که آنست که حکم کرده میشود
در مانند این مقام و هر گاه در چاه ریخته شود شیخ طوسی و جمعی که از
متاخرند حکم نموده اند که واجب است کشیدن کل آب را ولیکن حدیثی که
دلالت داشته باشد بر این مدعی بنظر نرسید چنانچه محقق در معتبر اعتراف
نموده است بر این و ممکن است استدلال بر این مدعی باینکه فقاع خمر است پس

ولجند با آن باشد مطلقا و کسی قایل بعضو نیست و بالجمله فرق میان قلیل خمر

و حقیقت و مجاز

بروزن

در مانند این مقام

بر این مدعی

آنرا است حکم خمر اما دلیل بر اینکه آن خمر است گفتهٔ امام بحق ناطق جعفر
صادق علیه السلام است در روایت هشام بن حکم که پرسید آنحضرت را از
فقاع فرمود که انه خمر مجهول یعنی بتحقیق که آن خمر است مجهول و گفتهٔ حضرت
امام کاظم علیه السلام که هو خمر و استصغرها الناس یعنی آن خمریست که
مردمان کوچک شمرده اند آنرا بدانکه اطلاق خمر بر فقاع واقع شده است
اطلاق اعم است از حقیقت و ملحق نمیشود بان عصیر عنبی بعد از قوام محکم
شدن و پیش از رفتن دو ثلثش بمقتضای اصل سالم از معارض مسئلهٔ چهارم
منی است و ظاهر بعضی از اصحاب آنست که واجب است بسبب وقوع آن در چاه
کشیدن کل آب است و حق آنست که آنکه ملحق است منی بما لا نص فیه زیرا که [illegible] است
تصریح از علما متقدمین و متاخرین ما باینکه وارد شده است در آن
مقدار شرعی و منی باطلاقه شامل منی انسان و غیر انسان است از حیوانی
که نفس سایله داشته باشد و بسیار بوده باشد که حکم باختصاص آن
بمنی انسان است و منی غیر انسان ملحق است بما لا نص فیه و حق آنست
که این دو نوع از منی یک بابت مسئلهٔ پنجم در اینکه اگر افتاده شود یکی از
خون حیض و استحاضه و نفاس در چاه مشهور وجوب کشیدن کل آب
چاه است و این قول شیخ طوسی و جمعی از متاخرین است که تابع اویند و جمعی از
اصحاب اعتراف نموده اند که درین خونها نصی بخصوص آنها واقع نشده است
لهذا محقق در معتبر بعد از آنکه این قول را نسبت بشیخ طوسی و تابعانش
داده اعتراف نموده است بر اینکه مطلع نشده است در این باب بر نصی

وبعد از آن فرموده است ظاهر اینکه نظر شیخ طوسی در اینست که خون حیض
اندک وبسیارش را واجب است ازالهٔ آن از جامه وبدن حکم آن در جاه
مغلظست وملحق ساخته است خون نفاس واستحاضه را بخون حیض
ولیکن سزاوار آنست که حکمش حکم سایر خونها باشد عمل باحادیث مطلقه
تا اینجا حاصل کلام محقق است در معتبر وآنچه فرموده است درباره
ضعف تعلق باین توجیه نیکوست وحکم بتساوی میان این سه خون
وسایر خونها روایت ولیکن در ثبوت آنچه ذکر نموده است تا دلالت
شدن احادیث مطلقه بحکم خونها نظر است چنانچه بعد ازین تحقیقش
خواهد آمد **مسئله ششم** در مردن شتر است در چاه وشتر غیر از انسان
است در اینکه شامل ذکر وانثی کوچک وبزرگ است ولیکن سزاوار در
امثال اینمقام رجوع بعرفست زیرا که حقیقت شرعی درباره آن واقع
نیست وبالجمله حکم درباره چاهی که در آن شتر مرده باشد کشیدن
جمیع آب آنست چنانچه مذهب اصحاب بغیر خلافی میدانم درین باب
وچندین حدیث را دلالت بر اینمعنی است از آنجمله صحیحه حلبی از ابی
عبد الله علیه السلم که قال وان مات فیها بعیر او صبّ فیها خمر فلینزح
یعنی فرمود که اگر بمیرد در چاهی شتری یا ریخته شود در آن خمری باید که
کشیده شود آن چاه وظاهر است که گاو وماده او نیز ملحق است بآن در
حکم بصحیحه عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلم که قال وان مات
فیها ثور او نحوه او صبّ فیها خمر ینزح الماء کله یعنی فرمود که اگر

در چاهی

در چاهی گاو نر یا مانند آن یا ریخته شود در آن خمر کل آن آب را باید کشید
ومنقولست از ابن ادریس اکتفا نمودن بکر درباره مردن گاو نر در چاه
بکشیدن یک کر ومنقولست از شیخ مفید وشیخ طوسی وتابعان ایشان که
واجب ساخته اند در افتادن بقره وهم مردنش در چاه کشیدن آب را از
بقدر یک کر ومتعرض گاو نر نشده اند محقق در معتبر فرموده است
که ما از ایشان طلب دلیل مینماییم **مسئله هفتم** در اینکه اگر دشوار بوده باشد
کشیدن کل آب چاه در چاهی که کشیدن کل آن لازم باشد تراوح مینمایند
چهار کس هر دو کس از این چهار کس یکبار تراوح مصدر است بر وزن تفاعل
ماخوذ از راحت وچونکه هر دو کس ازین چهار کس براحت در می آورند
دو کس دیگر را زیرا که دو کس که در معرض کشیدن آب در می آیند دو کس دیگر
را که خود استراحت می نمایند واین حکم را شیخ مفید وشیخ طوسی و
تابعان ایشان ذکر نموده استدلال کرده اند بحدیث عمار ساباطی از ابی
عبد الله علیه السلم وآن حدیث دراز است ولیکن در آخرش وارد است
که سئل عن بئر وقع فیها کلب او فارة او خنزیر قال ینزف کلها فان
غلب علیها الماء فلینزف یوما الی اللیل ثم یقام علیها قوم یتراوحون
اثنین اثنین فینزفون یوما الی اللیل وقد طهرت یعنی پرسیده شد
آنحضرت از چاهی که واقع شود در آن سگی یا موشی یا خنزیری فرمود که
کشیده میشود کل آن آب پس اگر غالب شود بر آن چاه آب پس باید که کشیده
[ازان چاه]
شود از آن بچاه روزی تا شب بانکه بر پای داشته شود بر آن چاه گروهی

گروهی

از ابتدا دو

کز التفت نماید چو کس دو کس پس بکشند روز بهم تا شب تحقیق که پاک میشود
این حدیث اگرچه ضعیف است من حیث السند ولیکن معتبر است از دو وجه یکی
عمل نمودن اصحاب بروایت عمار از برای آنکه ثقه است تا که شیخ طوسی در
عده دعوی اجماع امامیه نموده است بر عمل بروایات او و روایت مانند
او دوم آنکه هر گاه واجب باشد کشیدن کل آن آب و دشوار باشد پس
تعطیل روا نیست و اکتفا بکشیدن بعضی از آن آب نمودن تحکم است
بعضی مدعای بی دلیل و کشیدن آب در یک روز محقق میشود بسبب آنکه
بر طرف شدن آنچه در چاه بوده است پس عمل بآن روایت چنانچه محقق
در معتبر فرموده است و علامه در منتهی تصریح نموده است که دانسته
نمیشود در این حکم خلافی از جمعی که قایلند بنجاست آب چاه بملاقات نجاست
و این مرام تنقیح تمام میشود ببیان چندین چیز **اول** در اینکه جمعی از اصحاب بر دو
آورده اند حکمی را بانکه مراد از روز در اینجا روز دوره است و احتمال دارد
اکتفا نمودن درین باب بروزی که اطلاق منصرف میشود باول آن چنانچه
در اجاره و نذر و مانند آنها واقع است **دوم** در اینکه مشهور آنست
که کافی نیست در کشیدن غیر مردان از زنان و طفلان و خنثی زیرا که
اختصاص لفظ قوم بمردانست و اکتفا نموده اند بعضی از اصحاب بغیر مردان
و این روایت هر گاه کشیدن ایشان کمتر نباشد از کشیدن مردان و این
روایت هر گاه کشیدن ایشان کمتر نباشد از کشیدن مردان **سیم**
ظاهر آنست که کافی نیست زیاده از چهار کس هر گاه کثرت ایشان سبب

خلاف م
را اختصاص م
حکم م
کافیست م

دیری نیز شود روا است زیرا که نص وارد است درین باب بلفظ قوم بعض گمان است زیاده از چهار کس
آنکه زیاده از چهار کس روا نبوده باشد از باب مفهوم موافقت چنانچه
شهید در ذکری آورده است **چهارم** بعضی از مجتهدین استثنا نموده اند
از برای ایشان خوردن چیزی با هم و نماز جماعت گزاردن و قصوری نیست
درین حکم زیرا که عرف دلالت بر این نیست **پنجم** مشهور آنست که کافی
نیست کشیدن کمتر از چهار کس زیرا که کمترین عددی که منقسم شود
بدو کس دو کس چهار کس اند و علامه در منتهی نزدیک شمرده است
که یکی از دو کس در بالای چاه باشد که دلو را کشد و دیگری در پایین چاه آنرا
پر نماید و مقتضای کلامش آنست که اگر احتیاج نبوده باشد که آنرا پر کند
باشد کافی نیست یک کس و ماخذ این قول معلوم نیست نیز او را چنانکه
آنست که هر دو بالای چاه باشند و دلو را کشند چنانکه متعارف است **مسئله**
ششم در اینکه کشیده میشود یک کر اگر بمیرد در آن دابه چنانچه مشهور
میان اصحاب است و درین باب سندی بنظر نرسید و آنچه واقف شدیم در
این باب صحیحه زراره و محمد بن مسلم و برید بن معویه عجلی از ابی عبد الله و ابی
جعفر علیهما السلام فی البئر یقع فیها الدابة والفارة والکلب والطیر فیموت
قال یخرج ثم ینزح من البئر دلاء ثم اشرب منه و توضأ یعنی در باره چاهی
که واقع شود در آن دابه و موش و سگی و مرغی پس بمیرد فرمود که بیرون
انداخته شود و بعد از آن کشیده میشود از آن چاه چندین دلو و بعد
از آن بیاشام و وضو بساز و مستند جسته ابن بابویه است و غیرهما محقق

واحتیاج نیست باشند کلا مدعی یعنی م
نموده اند م
استثناء نیست
کافی نیست م
کافی بودن کمتر از چهار کس را در آب چاه اگر دانسته شود صفا این کشیدن چهار کس بصوابست شهید ثانی در روضة الجنان فرموده
چندین دلو از آب چاه م

در معتبر نزدیک شمرده است ملحق شدن اسب بحیوانی که نص در آن واقع شده باشد
بدیست و این حکم مشکلست زیرا که جزم واقع است بدخول اسب در مفهوم
دابه خواه گوییم که دابه عبارتست انما یدب علی الارض یعنی حیوانی که
حرکت کند بر روی زمین و خواه گوییم که دابه عبارتست از حیوانی صاحب
سم یا حیوانی که سواری شود بدانکه علامه در منتهی استدلال نموده
باین حدیث بر آنچه مشهور میان اصحابست از کشیدن قدر کر از برای
گاو و بعد از نقل این روایت گفته که صاحب صحاح گفته است که دابه
اسم است هر حیوانی که حرکت بر زمین کند و دابه اسم است هر حیوانی
که سواری توان کرد و ممکنست که دابه در حدیث محمول بر معنی اول باشد و الا
لازم می آید که شامل جمیع حیوانات باشد و این باطل است پس واجبست حمل آن
بالجمله و تقریب بر معنی دوم پس میگوییم که الف و لام در کلمه الدابه از برای عهد نیست زیرا که
سبقت نگرفته است معهودی که ضمیر با آن راجع تواند بود پس الف و لام از برای
عمومست چنانچه مذهب جبائیانست یا از برای تعریف ماهیت بنابر
مذهب حق و بر هر تقدیر لازم است عموم و شمول در هر دو بنابر
اول ظاهر است و بنابر دوم بسبب آنکه تعلیق حکم بر ماهیت مستدعی ثبوت
حکمت در جمیع صور وجود آن والا لازم می آید که ماهیت علت و سبب
حکم نباشد و هرگاه عموم ثابت شد داخل میشود در آن حمار و اسب و استر
و شتر و گاو و اگر چه سواری این نادر باشد و لیکن شتر و گاو نیز رونده اند
عموم بحدیثی که دلالت بمنطوقه دارد بر کشیدن کل آب چاه پس حکم ثابت شد

در باقی و ممکنست حمل دلاء واقع در این حدیث بر آبی که بسر حد کریت رسد
جمع میان مطلق و مقید خصوصا آوردن دلاء بصیغه جمع کثرت منتهی شد
کلام علامه و در آن چندین بحث هست خصوصا در اینکه جمع میان مطلق
که این حدیث و مقید که کدام است باشد و ظاهر است که حدیثی نیست که دلالت
بر مقید داشته باشد چه معلومست که اگر چنین میبود محتاج باین
تکلفات نمیبود مسئله نهم درباره مردن حمار یا گاو و ماده در چاه واجب
است کشیدن مقدار یک کر چنانچه مذهب شیخ مفید و شیخ طوسی و سید
مرتضی و تابعان ایشانست از الجمله در شرایع و دلیلی که دلالت داشته باشد
بر گاو و ماده بنظر نرسید چنانچه محقق و غیره او اعتراف باین نموده اند اما
دلیل درباره حمار آنست که استدلال نموده اند بحدیثی که شیخ از عمرو بن
سعید بن هلال نقل نموده است که قال سالت ابا جعفر علیه السلام عما یقع
فی البئر ما بین الفارة الی السنور الی الشاة فقال کل ذلک یقول سبع حتی بلغت
الحمار و الجمل فقال کر من ماء و این حدیث را محقق در معتبر آورده است و در
این روایت واقع است حتی بلغت الحمار و الجمل و البغل فقال کر من ماء یعنی
پرسیدم از آنحضرت از آنچه افتد در چاه میان موش تا گاو و بز تا گوسفند
پس در هر یک از اینها میفرمود که هفت دلو است تا رسیدم بحماری
شتر فرمود که کر بیست از آب و استدلال باین حدیث نظر است بچند وجه
اما اول بسبب آنکه در سند او عمر بن سعید بن هلال واقعست و کسی از علما
ما تصریح نموده اند درباره او بمدح و نه قدح و علامه در مختلف فرموده است

که عمر ابن سعید در اینجا عمر بن سعید مداینی ثقه است و این کفته روایت
زیرا که مداینی از رجال حضرت امام رضا علیه السلام است و این کوفیست از
رجال حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام چنانچه شیخ طوسی در کتاب
رجال آورده است و ظاهر آنست که ابا جعفر که روایت کرده است او در
این حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام است زیرا که راوی از عمرو بن سعید
از ابن یزید و رجال صادق علیه السلام است اما دوم زیرا که این حدیث مخالف
آنچه اصحاب بر آنند هستند ضعیف و بعض کشیدن جمیع آب چاه را از
برای مردن شتر و عمل بعضی روایت نمودن و بعضی را اعتبار ناکردن دوا
نیست و قول انکه روایت که جواب واقع بوده باشد از حمار و استر نه شتر
این قول فاسد و باطلست زیرا که سبب وقوع تقیه و ابهام و تاخیر بیان
از وقت حاجت است و جواب و مختار آنست که کاو و ماده را ملحقست بکاو
نر بلکه ممکن است ملحق ساختن استر و حمار را باز بکاو نر زیرا که مستند جند
در لفظ نحو که در روایت واقع است ممکنست اکتفا در باره استر و حمار
نمودن زیرا که اسم دابه شامل اینهاست پس شامل حمار و استر را نص
واحد بلاء هست و چونکه این دو وجه نهایت دوری در باره حکم چاه
از مردن حمار و استر دارد پس ظاهر شد که حکم در باره کشیدن آب از
استحبابست مسئله دهم در مردن انسانست در چاه و از برای آن هفتاد
دلو کشیده میشود چنانچه مذهب اصحابست و دلیل حدیث عمار ساباطی
از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام در حدیث طولانیست که در

دربن جز ره

در اصل انده

در باره ابهام

واقع

واقعست وماسوی ذلک مما یقع فی بئر الماء فیموت فیه فاکبره الانسان
ینزح منها سبعون دلوا یعنی غیر آنچه مذکور شد از حیوانی که افتد در چاه
آب بمیرد در آن بزرگتر انسانست کشیده میشود از آن چاه هفتاد دلو
در سند این حدیث جمعی از فطحیان واقع است لیکن ظاهر معتبر اتفاق اصحاب
است بر عمل بمضمون این حدیث و بنا بر مشهور میان اصحاب آنست که فرق
درین باب نیست میان مسلم و کافر زیرا که انسان جنس است معرف
بلام تعریف است در اینجا معهودی که تعریف حقیقت مراد نیست پس
متعین شد استغراق ضمن افاده عموم می نماید سوال اگر گویند که وجوب
ساختن هفتاد دلو از برای نجاست مردن منافات ندارد بوجوب ساختن
آنچه زیاده باشد بر آن از برای نجاست کفر بلکه نص وارد شده در حدیث
دلالتی بر اکتفا هفتاد دلو مطلقا جواب گوییم ظاهر این روایت آنست
که کشیدن هفتاد دلو اقتضا پاکی چاه از مردن انسان می نماید در چاه
بنحوی که احتیاج نباشد با آن بچیزی دیگر هر گاه مسلم داشته شود
عمومش بنحوی که شامل کافر باشد متعین است اکتفا نمودن در باره
کافر بهفتاد دلو و ابن ادریس مخالفت نموده است درین باب بعضی شرط
اسلام کرده و در باره کافر واجب ساخته است کشیدن جمیع آب را بنا بر
انکه کافر نجس است پس در وقت ملاقات او مر آب را در حالت زندگی
واجبست از برای کشیدن جمیع آن زیرا که وارد نشده است در باره او مقدر
شرعی و مردن او سبب پاک شدن نیست پس بر طرف نمیشود وجوب
عمل نمود

آنها ه

فلا جرم ه

وجوب کشیدن

وجوب

دران ه

او کشیدن نباشد ه

نمودن ه

در باره آن ه

کشیدن کل آب و محقق در معتبر جواب داده است از این دلیل بمنع از زیادتی
نجاست بمردن زیرا که نجاست آن بسبب اعتقادش بوده و حال آنکه اعتقاد
برطرف شده پس نجاست آن نیز برطرف میشود زیرا که انتفاء سبب مستلزم
انتفاء مسببست و این سخن روایتست بچندین وجه اما اول بسبب
آنکه مخالف آنچه مفروضست از نص و کلام ابن ادریس و غیر او زیرا که موضوع
مسئله در کلام ایشان است در چاه نه افتادن اوست در چاه در حالتی
که مرده باشد چنانچه مخفی نیست بر متتبعان دوم آنکه نفی و اما دوم
با اینکه ابن ادریس استدلال نموده بر وجوب کشیدن جمیع آب در این حالت
بعموم موافقت تا متوجه شود بآن آنچه ذکر نموده است از منع استدلال
نموده است بر اینمعنی بثبوت کشیدن در حال حیات و اقتضای [illegible]
مردن پاکی آن را پس برطرف نمیشود وجوب کشیدن کل آب چاه
این استدلال تمام می بود اگر مسلم بود انتفاء تقدیر [illegible] در باره آن [illegible]
و هرچه چنین باشد واجب کشیدن جمیع آن آب و اما سیم بتحقیق که
برطرف شدن اعتقاد [illegible] که سبب نجاست کفری بود و اقتضای زوال
نجاست [illegible] از آن نمیکند زیرا که پیش از این گذارش یافت که هرگاه آنچه حکم
شرع بر نجاست آن واقع شود پس حکم واجب است بر بقاء نجاست آن [illegible]
تا ثابت شود پاک کننده شرعی و این حکم نگاهداشتن باب استصحابست بلکه
بجوعش باید که عامه است که دلالت [illegible] بر آن دعوی بر آنکه جد بزرگوار
شیخ علی قدس سره العزیز در شرح قواعد و شهید متأخرین طاب ثراه در

ایشان مردن م

و مردن آن در چاه اقتضای پاکی آن نمینماید پس م

کافر م

الجنان حکم نموده اند باکتفا بکشیدن هفتاد دلو در بارهٔ کافر اگر در آب
واقع شود مرده بدلیل عموم نص و واجب ساخته اند کشیدن جمیع آب را اگر
واقع شود در آن زنده بعد از آن بمیرد بدلیل آنکه ثابت شده است کشیدن
کل آن پیش از مردن کافر و مردن او سبب برطرف شدن حکم نجاست کفری که
پیش از این واقع شده است نمیکند و ضعف این تفصیل ظاهر است زیرا که
مورد نص مردن انسانست در چاه و این ظاهر است در ملاقات او
آب را در حالت زندگی پس اگر مسلم داشته شود شمول آن مر کافر را
واجبست اکتفا نمودن در آن بهفتاد دلو مطلقا خواه زنده و خواه
مرده و اگر چنین نباشد که شامل باشد [illegible] جمیع آن را باید کشید خواه
زنده افتاده باشد و بعد از آن مرده یا مرده افتاده باشد اما این تفصیل
وجهی ندارد مسئله یازدهم در اینکه هرگاه در چاهی نجاستی افتد و از
یکدیگر پراکنده کرده و مراد از نجاست فضلهٔ انسانست شیخ مفید
و شیخ طوسی و سید مرتضی و تابعان ایشان را اعتقاد آنست که پنجاه دلو باید
کشید و صریحی که دلالت بر خصوص این مدعی کند بنظر نرسیده بلی در حدیث
ابی بصیر واقع است که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن العذرة تقع فی
البئر قال ینزح منها عشر دلاء فان ذابت فاربعون او خمسون دلوا
یعنی پرسیدم آنحضرت را از فضلهٔ انسان هرگاه بیفتد در چاه فرمود که
کشیده میشود از چاه ده دلو پس اگر متفرق و پراکنده گردد چهل یا پنجاه
دلو است و درین حدیث تخییر است میان چهل و پنجاه و تخییر میان اکثر

افتاده باشد م

اقتصاد ه

واجب نشده

واقل منها باید که زیاده از اقل واجب نباشد بخصوصه که پنجاه باشد واگر
چنین نباشد تخییر نیست پس واجب حاصل شدن یقین برائت باقل که چهل
است و زیاده بر آن مستحب خواهد بود و از اینجا ظاهر شد اعتراض بر گفته علامه
در مختلف که فرموده است که واجب ساختن یکی از چهل و پنجاه لازم دارد چون
پنجاه را زیرا که با کمتر که چهل است یقین حاصل نیست در حصول برائت
ذمت و بیرون آمدن از عهده بکودن اکثر است که پنجاه دلو است و وجه
ضعف و فسادش ظاهر شد بدانکه درین مسئله اشکالی قوی هست زیرا که
ضعف این حدیث بعبد الله بن بحر و اشتراک ابی بصیر و با وجود ضعف
معارضست بصحیحه علی بن جعفر از برادر بزرگوارش امام موسی علیه السلام که انه سأله
عن بئر ماء وقع فیها زبیل من عذرة رطبة او یابسة ایصلح الوضوء منها قال
لا بأس یعنی بتحقیق که پرسید آنحضرت از چاه آبی که در آن زنبیلی از فضله
انسان افتد خواه آن فضله تر و خواه خشک بوده باشد آیا روا است
وضو ساختن از آن چاه فرمود که قصور ندارد و مانند صحیحه محمد بن اسمعیل
بن بزیع که دلالت دارد بر اکتفا در پاکی چاه از افتادن فضله انسانی در آن
بکشیدن چندین دلو و مقید ساختن این دو حدیث را باین حدیث بعید
نیست و ظاهر است نزد ناقد بصیر که اختلاف واقع در این احادیث
استحباب کشیدن آب چاهست و مخالفت چاهها در آنچه دفع میشود بانها

در انها و حصول

نفرت حاصل از افتادن از اعیان متنجسه و حاصل میشود بآن کشیدن
نیکوئی آب بسبب قلت و کثرت آب و فراخی مجرای آب و تنگی آن والله اعلم

کشیدن ه

خون م

مسئله دوازدهم در اینکه خون بسیار مانند ذبح گوسفند شیخ طوسی در اقتصاد
آنست که واجب کشیدن پنجاه دلو است و همچنین اعتقاد تابعان او و لیکن
مستندش بنظر نرسید و لیکن بلکه صحیحه علی بن جعفر از برادر بزرگوارش امام موسی
علیه السلام فی رجل ذبح شاة فوقعت فی بئر واوداجها تشخب دما قال ینزح

دلالت بر خلاف آن

منها ما بین ثلثین الی اربعین ثم یتوضأ منها یعنی درباره مردی که گوسفند
را بکشد پس در چاهی افتد و خون از رگ گردنش ریزد در چاه فرمود که کشیده
میشود از آن چاه میان سی دلو تا چهل دلو و بعد از آن وضو سازد از آن
چاه و آیا بر نجاست در این حکم خون نجس العین و غیر آن ظاهر اطلاق

برابرند ه

اصحاب آنست که برابرند و حق آنست که نجاست خون نجس العین غلیظ
تر است و مورد خبر مخصوص است بخون گوسفند بلکه ممکن است اشکال
در غیر خون گوسفند از سایر خونها چه زیرا که تصریح در حدیثی بآنها واقع

تصریح

و وارد نیست داخل شدن در خون حیض غیر منصوص و آنچه مشهور است

دخول آن در خون ه

آنست که معتبر در کثرت خون و قلت آن نسبت بخون است و قطب الدین
را اعتقاد آنست که اعتبار با آب چاهست در قلت و کثرت خون بسیار

زیرا که ه

باشد که خون مرغی نسبت بچاهی که آب بسیار نباشد بعینه خون گوسفند باشد
نسبت بچاهی دیگر و این قول را نقل نموده است قطب الدین راوندی
از علامه و این اعتبار احسن است و لیکن نص مساعدت درین باب نمینماید
مسئله سیزدهم در اینکه روباه یا خرگوش یا خنزیر یا گربه یا سگ و مانند آن
اگر در چاه بمیرد چهل دلو باید کشید چنانچه مذهب شیخ مفید و شیخ

طوسی و سید مرتضی و تابعان ایشانست و شیخ در تهذیب با سند لا نموده
است برایشان بروایت سماعه از ابی عبد الله علیه السلام که قال وان کان
سنّوراً او اکبر منه نزحت منها ثلثین دلواً او اربعین یعنی فرمود آن
حضرت که اگر در چاه گربه یا بزرگتر از آن بمیرد کشیده میشود از چاه سی دلو
یا چهل دلو و مانند روایت قاسم از علی از ابی عبد الله علیه السلام که قال
والسنّور عشرون او ثلثون او اربعون دلواً والکلب وشبهه یعنی فرمود که

لوث م

درباره مرده گربه در چاه بیست یا سی یا چهل دلو است و سگ و مانند
آن و این دو حدیث قاصرند من حیث السند و من حیث المتن با آنکه
روایت نموده است شیخ طوسی بطریق صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید بن
معاویه عجلی از ابی عبد الله و ابی جعفر علیهما السلام فی البئر یقع فیها الدابّة
والفأرة والکلب والطیر فیموت قال یخرج ثم ینزح من البئر دلاء ثم
اشرب وتوضّأ یعنی فرمودند علیهما السلام درباره چاهی که بیفتد در آن
دابه و موشی و سگی و مرغی پس بمیرد فرمود که بیرون انداخته شود و بعد
از آن کشیده میشود از آن چاه چند دلوی و بعد از آن بیاشام از آن و وضو
ساز و همچنین روایت نموده است بطریق صحیح از علی بن یقطین از ابی الحسن
موسی علیه السلام که قال سألته عن البئر تقع فیها الحمامة والدجاجة والفأرة
او الکلب او الهرة فقال یجزیک ان تنزح منها دلاء فان ذلک یطهرها ان شاء الله
یعنی فرمود که پرسیدم آنحضرت را از چاهی که در آن کبوتر یا مرغ یا موش یا سگ
یا گربه بیفتد پس فرمود که کافی است ترا کشیدن از آن چاه چندین دلو زیرا که

آن پاک میگرداند چاه را ان شاء الله و بانقل نموده است بطریق صحیح از ابی اسامه
از ابی عبد الله علیه السلام فی الفأرة والسنّور والدجاجة والکلب والطیر
قال اذا لم یتفسّخ او یتغیّر طعم الماء فیکفیک خمس دلاء وان تغیّر الماء فخذ
منه حتی یذهب الریح یعنی فرمود درباره موش و گربه و مرغ و سگ و
پرنده فرمود هرگاه باد نکند یا متغیّر نشود مزه آب پس کافیست ترا پنج
دلو و اگر متغیر شود آب پس بکش از آن تا که بویش برطرف شود و اقرب
آنست که عمل بمضمون این احادیث صحیحه نمودن و اکتفا بکشیدن پنج
دلو در جمیع این حیوانات غیر خوک زیرا که اظهر کشیدن کل آب چاهست

کردن م

از برای آن بصحیحه ابن سنان که وارد است درباره گاو و مانند آن
و بالجمله احادیث در این مسئله مختلفند و این قرینه استحبابست
مسئله چهارم درباره بول مرد است هرگاه واقع شود در چاه مذهب

ریزد م

محمد بن بابویه و پدرش و شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و تابعان ایشان
کشیدن چهل دلو است و دلیل بر این مدعی حدیث علی بن ابی حمزه از ابی

عبد الله

علیه السلام است که قلت بول الرجل قال ینزح منه اربعون دلواً یعنی
گفتم درباره بول مرد در چاه فرمود که کشیده میشود چهل دلو و این حدیث
ضعیفست بعلی بن ابی حمزه زیرا که او واقفی مذهبست و محقق در
معتبر عذر فرموده است باینکه متغیر بودنش در زمان حضرت امام
موسی علیه السلام است پس مضرت نمیرساند آنچه پیش از آن باشد

روایت م

و این گفته ضعیفست زیرا که معتبر در عدالت راوی وقت اداء است

ن وقت شنیدن حدیث دانا اینکه این حدیث را از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام در زمان سابق بر وقف شنیده باشد فایده نمیکند در صحت
آن حدیث بلکه معتبر در صحت آن وقت نقل حدیث است پس اگر ثابت شود
که نقل این حدیث پیش از وقف بوده است صحیح است و این ثابت نیست
پس اظهر کشیدن چندین دلو است از آن چاه از برای چندین قطره بول
که در چاه واقع شده باشد چنانچه در صحیحه محمد بن اسمعیل بن بزیع از حضرت
امام رضا علیه السلام واقع است و کشیدن جمیع آب چاه را از برای ریختن بول
مرد در چاه بصحیحه معاویة بن عمار از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام
فی البئر یبول فیها الصبی او یصب فیها بول او خمر فقال ینزح الماء کله یعنی
درباره چاهی که بول کند در آن چاه پسری یا ریخته شود در آن بولی یا خمری
پس فرمود که کشیده میشود آب کلش مسئله پانزدهم در اینکه کشیده میشود
ده دلو از برای فضله آدمی که خشک باشد یعنی گداخته نبوده باشد و
مستندش حدیث ابی بصیر است چنانچه گذارش یافت مسئله شانزدهم
در اینکه واجب کشیدن از برای خون قلیل مانند خون بریدن و خون دماغ
قلیل چندین دلو قلیل چنانچه روایت نموده است علی بن جعفر بطریق
صحیح از برادرش حضرت امام موسی علیه السلام که قال و سألته عن رجل ذبح
دجاجة او حمامة فوقعت فی بئر هل یصلح ان یتوضأ قال ینزح منها
دلاء یسیرة ثم یتوضأ منها یعنی فرمود که پرسیدم آنحضرت را از مردی
که مرغی یا کبوتری را ذبح کرد پس آب در چاهی افتاد آیا صحیح است وضو

ساختن

ساختن از آن فرمود که کشیده میشود از آن چاه چندین دلو قلیل پس
وضو ساخته میشود از آن چاه شیخ طوسی فرموده است که بیشتر عددی که
اضافه باین جمع یعنی جمع کثرت گردد ده است پس واجبست عمل نمودن بآن زیرا
که دلیلی نیست بر کمتر از آن و محقق در معتبر اعتراض نموده است بر این نه
گفته بلکه جمع کثرت هرگاه اضافه عددی بآن شود آن عدد ده است
و در این حدیث دلاء واقعست بی آنکه اضافه عددی بآن شود پس دانسته
نمیشود از این که ده است و زیاده از آن نیست و علامه در منتهی جواب
داده است باینکه در عبارت اگرچه اضافه نشده است لیکن اضافه
مقدر است اگر چنین نباشد لازم می آید تاخیر بیان از وقت حاجت و بعد
از آن فرموده که چاره نیست از تقدیر عددی که اضافه شود بآن و آن
عدد ده است زیرا که کمترین چیزیکه اضافه باین جمع شود ده است
الا که علم یقین شده باشد و اصل برائت ذمت است از زیاده و در این
محل بحث است زیرا که لازم نمی آید از عدم تقدیر اضافه در این مقام تاخیر
بیان از وقت حاجت و این در حالتیست که نباشد مراد از این معنی تقدیر
و حال آنکه آن معنی هست مانند سایر صیغ جموع و اگر قبول وجوب تقدیر
اضافه نماییم در این جمع متعین نیست ده و گفته او که اقل آنچه صلاحیت اضافه
باین جمع داشته باشد ده است این گفته ممنوعست بلکه اقلش سه است
پس روایت حمل کرده میشود بر این بنا بر اصل که برائت ذمت است از زاید بر
آن و علامه در مختلف فرموده است که استدلال بآن بوجه دیگر ممکنست

باینکه این جمع کثرتست واقل آن زیاده بر ده است یکی بر حمل کرده میشود
برین سخن بنابر اصل کبر است و حمل بر آن علی برائت ذمت اصیل و درین سخن نیز
بحثیست زیرا که دلیل او منطبق بر مدعایش نیست چه آنکه مقتضای آن وجوب
کشیدن یازده دلوست و مدعا وجوب کشیدن ده است با آنکه در ثبوت
آنچه ذکر نموده است از فرق میان جمع قلت و کثرت بر وجه حقیقت نظر است
مسئله هفدهم در اینکه کشیده میشود هفت دلو از برای مردن طیر و غیره مثل
کبوتر و شتر مرغ و آنچه واقع باشد میان آنها و قول بوجوب هفت دلو در
مردن طیر در چاه گفته شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و تابعان ایشان
است بدلیل روایت علی از ابی عبدالله علیه السلم که قال و سألته عن الطیر و
الدجاجة تقع فی البئر قال سبع دلاء یعنی فرمود که پرسیدم آنحضرت را از پرنده
و مرغی که در چاه افتد فرمود که هفت دلو است و مثل این حدیث روایت
سماعه است از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلم و این هر دو حدیث
ضعیفند و اظهر آنست که اکتفا به پنج دلو نمودن چنانچه محقق در معتبر
اختیار آن نموده است بصحیحه ابی اسامه چنانچه گذارش یافت و بر این
محمولست اطلاق لفظ دلاء که در صحیحه زراره و علی بن یقطین واقع است
و بعضی حمل نموده اند دلاء را بر مسمای آن اگرچه سه دلو باشد و حمل پنج دلو
که درین هر دو صحیحه واقع است بر استحباب کرده است مسئله هیجدهم
در مردن موش در چاه هرگاه باد کند یا از یکدیگر پاشد هفت دلو است
بصحیحه معاویة بن عمار و عبدالله بن سنان که دلالت دارند بر اکتفا بکشیدن

۴۹

چنین دلو از برای مردن موش در چاه مطلقا و دو حدیث سماعه و ابی اسامه
که دلالت دارند بر کشیدن هفت دلو و همچنین حمل شده است دو حدیث که
وارد است در باب کشیدن سه دلو در حالت باد کردن یا از هم پاشیدن
و دو روایت که مشتملند بر دلاء محمولند بر اینکه باد نکرده و از هم نپاشیده
و استدلال نموده است بر این جمع بحدیث ابی عیینه که قال سئل ابو عبدالله
علیه السلم عن الفارة تقع فی البئر فقال اذا خرجت فلا باس وان تفسخت
فسبع دلاء یعنی راوی گوید که پرسیده شد آنحضرت از موشی که بیفتد در چاه
فرمود که هرگاه بیرون آید موش بجو ضرری ندارد و اگر باد کند پس هفت
دلو باید کشید و مخفی نیست که این حدیث ضعیفست زیرا که ... دیگر هم
نیست متساوی در سند تا جمع میان آنها ممکن باشد و با وجود این نیست
ملحق ساختن باد کردن موش را به پاشیدن آن از یکدیگر بلکه دلیلی
بر الحاق این آب نیست و محقق در معتبر نقل نموده است از بعضی متاخرین که او
گردانیده باشد حد تفسخ را باد کردنش و این فاسد است و اقرب آنست
اکتفا نمودن بسه دلوست مطلقا اگرچه اولی کشیدن هفت دلوست
با تفسخ که از هم جدا شدن است و پنج دلوست بی تفرق بگفته امام علیه السلم
در صحیحه ابی اسامه که ... است که فی الفارة وما سمعها اذا لم تتفسخ او یتغیر
طعم الماء فیکفیک خمس دلاء درباره موش و آنچه باشد با آن هرگاه متفرق
از هم نشود یا مزه آب نگردد پس کافی است ... پنج دلو مسئله نوزدهم
از برای بول پسری که از شیر مستغنی شده و بسر حد بلوغ نرسیده باشد در کشیدن

هفت دلو

عدد دلو شیخ مفید و شیخ طوسی را اعتقاد آنست که هفت دلو میکشد و در
کتاب تهذیب استدلال نموده است بروایت منصور بن حازم از چندین
کس از ابی عبد الله علیه السلام که قال ینزح منها سبع دلاء اذا بال فیها الصبی
یعنی کشیده میشود از چاه هفت دلو اگر بول کند در آن صبی و مراد از صبی
آنست که از شیر مستغنی شده بالغ نبوده باشد و این حدیث مرسلست و
سندش قاصر و با وجود این حالت معارضست بصحیحه معاویة بن عمار
که دلالت دارد بر کشیدن کل آب چاه و سید مرتضی در مصباح فرموده است
که در بول صبی هرگاه طعام خورده سه دلو است و ابن بابویه در کتاب
من لا یحضره الفقیه قایل باین قول شده است ولیکن سند ایشان ظاهر
نیست **مسئله بیستم** در اینکه از برای غسل کردن جنب در چاه هفت دلو
باید کشید و این حکم مشهورست میان اصحاب و چندین حدیث دلالت
بر اینمعنی دارد اول صحیحه حلبی از ابی عبد الله علیه السلام که قال فان وقع فیها
جنب فانزح منها سبع دلاء یعنی فرمود که اگر در چاهی جنبی واقع شود
باید که هفت دلو از آن بکشی دوم صحیحه محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلم
که قال اذا دخل الجنب البیر ینزح منها سبع دلاء یعنی فرمود که هرگاه داخل جنب
شود جنب در اندرون چاهی کشیده میشود از آن هفت دلو سیم صحیحه
عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام که قال ان سقط فی البیر دابة
صغیرة او نزل فیها جنب فانزح منها سبع دلاء یعنی فرمود که اگر افتد
در چاه جانوری کوچک یا فرود آید در آن جنبی پس بکش از آن هفت دلو

...ت امتثال آن باغتسال و لازم ندارد امر بکشیدن آب چاه
...آن و بعضی قایل شده اند بعدم چنانچه مختار جد بزرگوارم
...رحمه الله بدلیل حدیث عبد الله بن ابی یعفور زیرا که حضرت
...جنب در چاه و منع از آن مستلزم فساد غسل است بلکه
...عنه در حدیث ابن ابی یعفور نفس واقع شدن جنب
...ب تغیر آب چاه از جهت آلودگی آن بگل و مانند این پس
...قع در این حدیث بر کراهت آن و اگر نهی محمول شود بر
...دن آن بنجاست لازم نمی آید باطل شدن غسل مطلقا بلکه
...ی آید اگر اغتسال با نفس وقوع جنب در چاه که سبب
...د باشد نه آنکه اغتسال بعد از وقوع او در چاه باشد
...صحاب شرط نموده اند خالی بودن بدن جنب از نجاست
...لقا بکشیدن هفت دلو در صورتیکه آلوده باشد بر او
...اجبست از برای آن کشیدن آنچه تقدیر شرعی با آن
...را توقف نموده است در منتهی و نسبت داده
...است را با بن ادریس و بعد از آن گفته است که چون
...لالت بر وجوب کشیدن آب چاه از برای واقع
...شدن توقف نموده ایم در این شرط بدانکه وجهی
...م با آنکه نصوص وارد باشند بمجرد داخل شدن جنب
...نجاست لازم جنابت نیست خصوصا با انتها...

۵۲

وجوب کشیدن جمیع آب چاه از برای وقوع منی میان اصحا
آنست که عمل بر ظاهر این اخبار مشکلست پس واجب حمل آ
بدن جنب یا بر تقیه زیرا که موافق مذهب بعضی از سنیان
غرض از آن مجرد پاکیزگی آب چاهست از آلودگی بکثافتی
جنب بچاه حاصل میشود و بسبب نفرت طبیعت می
در اینکه هفت دلو باید کشید از برای وقوع سلی
آمدن از آن چنانچه در صحیحهٔ ابی مریم واقعست که قال
اخرج منها حیّاً نزح منها سبع دلاءٍ یعنی هرگاه بیفت
بعد از آن بیرون آید کشیده میشود از آن هفت دلو
کشیدن پنج دلو بصحیحهٔ ابی اسامه بلکه اگر اکتفا شود
بصحیحهٔ علی بن یقطین بحمل پنج دلو و هفت دلو بر استح
و ابن ادریس واجب ساخته است کشیدن چهل دلو
او درین باب و سبب آنکه اکتفا نموده است درین
بآنکه بکشیدن جمیع در ما لا نص فیه انست که کشید
سک در چاه کافیست پس بطریق اولی از برای
کافی خواهد بود مسئله بیست و دویم در فضلهٔ مرغ
متاخرین کشیدن پنج دلواست از برای فضلهٔ مرغ حلال
لال آنست که غذاش نجاست آدمی باشد لا غیر
طوسی در جمیع مصنفات خویش اطلاق نموده است

۵۴

دلو از برای فضلهٔ مرغ بنا بر قول بنجاست فضلهٔ آن و این گفته ضعیفست و
مطلع نشدیم بر نصی که اقتضاء کشیدن پنج دلو نماید از برای فضلهٔ مرغ و محقق
شمرده است این حکم را و دلیل آنکه داخل در قسم علاوه است و این حکم دو دلو
حکم بکشیدن چند دلو شود بصحیحهٔ محمد بن اسمعیل بهتر خواهد بود مسئله بیست و سیم
در بارهٔ مردن مار و موش است در چاه و حکم در بارهٔ هر یک از اینها آنست که سه
دلو باید کشید اما در بارهٔ موش چنانچه گذارش یافت و اما در بارهٔ مار اصحا
اعتراف نموده اند بر اینکه نصی و تصریحی بخصوص آنها واقع نیست و محقق در
معتبر فرموده است که آنچه اعتقاد است مشتغل در بارهٔ وجوب کشیدن آب
زیرا که صاحب نفس سایلست پس نجس خواهد بود و متاخران این حکم را
دور شمرده اند و بالجمله حکم بکشیدن سه دلو از برای مردن مار در چاه مذهب
شیخ طوسی است و تابعان او و محقق در معتبر حکایت کرده است از علی بن بابویه
در رسالهٔ اش که او اکتفا بکشیدن یک دلو نموده است و علامه در مختلف
نقل نموده است از او که گفته باشد بکشیدن هفت دلو و اظهر آنست که اکتفا به
دلوات چنانچه در معتبر فرموده است که آن از نفس سایله است بصحیحهٔ شیخ طوسی
از حلبی از ابی عبد الله علیه السلام که قال اذا سقط فی البئر شیءٌ صغیرٌ فمات
فیها فانزح منها دلاءً یعنی فرموده هرگاه بیفتد در چاه چیزی یعنی حیوان
کوچکی پس بمیرد در چاه پس کشیده میشود از چاه چند دلو و اقل جمع سه
داخل بر آن نعمت از دلاء بر آنست مسئله بیست و چهارم در اینکه کشیده میشود
از برای مردن گنجشک و شبیه بآن یک دلو چنانچه در روایت عمار از صادق

عليه السلام والقعت كه وأقلّه العصفور ينزح منها دلو واحد يعنى كوچك تر مرغ
گنجشك است كشيده ميشود از براى آن يك دلو و سند اين حديث ضعيف
ست شيخ طوسى ذكر نموده است كه داخل در شبه گنجشك و مانند آن هر مرغى
كوچكتر از كبوتر در جثه باشد و لاحق ميشود با آن مرغ در حال كوچكى و
صغرش بدانكه درين حكم كه حكم مانند و شبيه گنجشك حكم گنجشك داد تامل
ست زيرا كه حكم مقصور است بر آنچه صادق آيد بر آن گنجشك و دليلى نيست
كه دلالت داشته باشد بر لاحق شدن غير گنجشك با آن بلكه اولى كشيدن
پنج دلو يا سه دلو از براى مردن مرغست در چاه مطلقا بر صحيحه فضل و على
بن يقطين از حضرت امام محمد باقر و صادق و كاظم عليهم السلام مسئله پنجم
در بارۀ بول صبى كه غذاءش طعام نباشد بدانكه اصحاب را اختلافات در
اندازه مقدار كشيدن دلو از براى بول صبى كه غذاء طعام نخورده باشد بحسب
[illegible]اده و ميل آن شيخ مفيد و شيخ طوسى و ابن براج رفته اند باينكه واجب
كشيدن يك دلو است و استدلال نموده است در تهذيب بحديث على بن
ابى حمزه از ابى عبد الله عليه السلم كه قال سألته عن بول الصبى الفطيم يقع فى البئر
فقال دلو واحد يعنى فرمود كه پرسيدم آنحضرت را از بول صبى كه از شير باز شده
باشد كه در چاه افتد فرمود كه يك دلو است و ظاهر آنست كه استدلال باين
حديث بر انمدعى بمنطوق نيست زيرا كه در بارۀ صبى از شير باز شده است
[illegible] نحو صبى است كه از شير باز نشده باشد پس ظاهر آنست كه استدلال
باين حديث بر انمدعى بمفهومست بمعنى قياس بطريق اولى نه منطوق و بالجمله

چهارم حديث ابى بصير كه قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الجنب يدخل
فى البئر فيغتسل منها قال ينزح منها سبع دلاء يعنى پرسيدم آنحضرت را
از جنبى كه داخل شود در چاهى پس غسل كند از آن فرمود كه كشيده ميشود
از آن هفت دلو و بدانكه بحث در اين مقام واقع ميشود از چند وجه
وجه اول در اينكه مقتضى كشيدن آب از چاه واقع شدن جنب در
چاه است يا غسل كردنش از آن با فرو رفتن و سر خود را يا بدون
آب كردن است و اين سه احتمالست اظهر انها احتمال اولست بدلالت
احاديث صحيحه بر اينمدعى و شهيد متاخرين با جمعى ترجيح احتمال دوم داده
اند زيرا كه حكم متعلق شده است بر اغتسال در حديث ابى بصير و مطلق
محمولست بر مقيد و در اين ترجيح نظر است زيرا كه حديث مذكور با آنكه
ضعيفست بعبد الله بن بحر و ابى بصير مشترك است ميان موثق و غير موثق
با احاديث مطلقه [illegible] زيرا كه تقييد واقع در اين احاديث
[illegible] اولست و جواب از آن مقيد اقتضاء نفى حكم از غير آن نمينمايد
[illegible] اد پس [illegible] كه حكم [illegible] المخصوص [illegible] است [illegible] جنب
[illegible] اجماع نموده است و اين ضعيفست وجه دوم
[illegible] طهوريت آب [illegible] بودن آب [illegible]
[illegible] ت با آنجهت تعبد و حكم شرعى محقق
[illegible] شهيد متاخرين بدوم و ظاهر
[illegible] درين بحث اول [illegible]

مقف ودوم

او در آن

در بن مدعى

انکه نهایت آنچه احادیث دلالت دارد بر آن وجوب کشیدن آبست
از چاه و این اعم است از عدم طهوریت پس دلالت ندارد بر [illegible] زیرا که (بر این مدعا)
عام را نیست دلالت بر خاص دوم آنست که این حکم در مرتبه تمامیت اگر
حکم معلق باشد بر غسل کردن جنب و حال آنکه مقتضای احادیث صحیحه ترتب آن
حکم است بر مجرد دخول [illegible] جنب در چاه و داخل شدن او در چاه مقتضی
بر طرف گشتن طهوریت آب چاه [illegible] پاک کننده بودن آن باجماع سیم
محقق در نکت نهایه و غیر او تصریح نموده اند بر اینکه آبی که منفعل شود بمجرد
استعمال جنب نزد بعضی که قایلند بانفعال آب قلیل غیر روان پس حکم بر زوال
طهوریت آب در اینجا مخالفت دارد با آنچه ذکر نموده است محقق در معتبر
چنانچه گذارش یافت و سبب تخصیص این میشود و بر احتمال دوم یعنی سبب
وجوب کشیدن آب چاه نجس شدن آن باشد از استعمال جنب آنرا
وارد است که حکم بر نجاست آن حکمت بران بی آنکه سببی بوده باشد
اقتضاء آن نماید پس حکم بنجاست آن صورت ندارد چه ظاهر
که آب چاه حالش کمتر از آب قلیل و آب مضاف نیست و [illegible]
باستعمال جنب آنرا باجماع پس باید که آب چاه بطریق اولی نجس
اگر گویند که استبعاد در نجاست آب چاه نیست [illegible]
حیثیت نص حدیث جواب گوییم نصی که [illegible]
باشد نیست وجه سیم در اینکه روا
[illegible] آب چاه [illegible]

یعنی محقق که بر سید او را از آب حمام فرمود که آن بمنزله آب روانست بدانکه
حدیث اول ضعیفست زیرا که سندش بکر بن حبیب است و مجهول الحالست در علم
رجالست و حدیث دوم اگرچه صحیحست لیکن مشتمل نیست متن آن بر
ماده و با وجود حال این دو حدیث صلاحیت آن ندارند که برابری توانند
کرد برابری نمایند با مضمون حدیثی که دلالت دارد بر انفعال آب کمتر از کر بسبب ملاقاة
نجاست زیرا که غالب در ماده حمام رسیدن آنست بقدر کر پس اطلاق این
حدیث محمولست بر این مقید و حق آنست که معتبر در ماده کریتست
زیرا که کمتر از کر بمنزله عدمست و توضیح این مسئله در اینمقام بچندین جهت
اول در اینکه اکثر متاخرین شرط نموده اند در باره نجس ناگردیدن آنچه
در حوضها باشد از آب رسیدن ماده آنها بقدر کر بعد از ملاقات نجاست
مر آن حوض را مقتضای آن اینست که کافی نیست رسیدن مجموع آب حوضها
بسرحد کریت بلکه اقتضا مینماید که آب باقی مانده بعد از ملاقات نجاست
باید که بسرحد کریت بوده باشد و محقق در معتبر و غیر او را اعتقاد شده است
که هرگاه آب در دو گو ایستاده باشد و میان هر دو گو مجری باشد که مجموع آب
آن دو گو و میان هر دو بسرحد کریت رسیده باشد و ظاهر اطلاقش
را دلالتست بر اینکه فرقی نیست میان آنکه سطحهای آنها برابر باشند یا مختلف
بلکه علامه در تذکره تصریح نموده است بر اینکه کافیست رسیدن مجموع
بسرحد کریت با آنکه سطحهای آنها نسبت به پایین برابر نباشد و بالجمله معتبر
آنست که ماده مجموع فقط کر بوده باشد بشرط اتصال آنها با هم بعموم گفته

امام علیه السلام در حدیث صحیح که اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء یعنی
هرگاه برسد آب بقدر کری نجس نمیگرداند آنرا چیزی و فرق نیست میان
آب حمام و غیر آن **دوم** اگر نجس شود آبی که در حوضهایست آیا پاک میشود
بسبب اتصال آن بآب کر یا شرطست امتزاج ان باین دو وجهست علامه
در منتهی و تحریر و نهایه ترجیح اول داده است درباره مسئله آبی که در کوههای
بوده باشد و حکم نموده است بپاک شدن بسبب اتصال بآب کر و جد
بزرگوارم شیخ علی قدس سره العزیز در جمیع مصنفاتش ترجیح این داده است
استدلال نموده اند جمعی اول باینکه اتصال آب قلیل بآب کثیر کافیست درباره دفع
نجاست از آن اگرچه ممزوج نشده باشد بآن پس همچنین اگر ممزوج شود بآن
بعد از نجس بودنش زیرا که عدم قبول نجاست در اول بسبب گردیدن هر دو
آبست یک آب بسبب اتصال و باز ممزوج شدن اگر اراده کرده شده است
بآن امتزاج هر جزئی از آب نجس بجزئی از آب پاک ممکن نیست حکم بپاکی آن
مطلقا زیرا که علم ممکن نیست بآن و اگر کافی باشد درین باب امتزاج بعضی
پاک نخواهد گردانید آن بعض را بلکه کافی خواهد بود محض اتصال پس لازم می آید
قول بعدم طهارت آن اصلا یا قول بکافی بودن مجرد اتصال و این حقیقت
علامه در منتهی دعوی اتفاق نموده است براینکه پاک گردانیدن آبی
کمتر از کر باشد بریختن یک کر آب بر آن و ظاهر است که رسیدن هر
جزئی از آب کر پاک بهر جزئی از آب نجس ممتنعست پس متعین شد که
درین صورت اتصالست و باز اجزائی که ملاقی آب پاک کنند واجبست حکم

بطها… عمل بعموم آنچه دلالت دارد بر پاکی آب پس پاک میشود اجزا
آبی … ی آن واقعست و همچنین کلام در باقی جزها فلهذا
جد بزرگوارم شیخ علی قدس سره العزیز اشارت فرموده است و همچنین
شهید متاخرین **سیم** در اینکه ظاهر درباره تطهیر آبی که در حوضها باشد
اکتفا نمودن بکریت ماده است و نیست شرط زیاده از کر بودن تصریح
نموده است علامه در منتهی در مسئله غدیرین و ظاهر میشود از شرط نمودن
قوم درباره پاک گردانیدن آب قلیل نجس بریختن یک کر بر آن بیک دفعه
اعتبار زیادتی ماده بر یک کر در اینجا و بحث درین مقام خواهد آمد
ان شاء الله العزیز **مسئله چهارم** در اینکه اگر آبی ممزوج شود بجسم پاکی مانند گلاب
یا زعفران پس آن متغیر شود یا آبی متغیر شود از جانب خویشتن بیرون
نمیرود از اینکه پاک کننده است مادام که اطلاق اسم آب بر آن شود و این
حکم اجماعیست میان اصحاب و اکثر اهل خلاف موافقت در این حکم نموده
اند بعموم آیه و حدیث که دلالت دارند بر پاک کنندگی آب و مندرجست
در جسم طاهر که ممزوج شود بآب آنچه احتراز از آن نتوان نمودن مثل آنچه
روییده در آب و آنچه از برگهای درخت که در آب یا در ممر آن افتد و این
قیاس نموده اند آنچه که در محل آب باشد یا در ممر آن و همچنین قلیلی از زعفران
و مانند آن و در اینجا بعضی از مخالفان مخالفت نموده حکم بر …
کنند که بیرون میرود و اعتداد بشان آن نیست …
در اینکه آب کمتر از کر بملاقات نجاست نجس …

اعتقاد طهارت است ملو[illegible] متغیر شود بنجاست که نجـ
آب کر و غیر کر در این باب ننموده است و مشهور نجاسـ
ملاقات نجاست خواه متغیر بآن شود و خواه نشود
در صحیحه محمد بن مسلم و همچنین صحیحه معاویة بن عمار وا[illegible] امام علیه
که اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء یعنی هرگاه باشد آب بقدر کری
نجس نمیکرداند آنرا چیزی و غیر این از روایات اما دلیل ابن ابی عقیل باینکه
متواتر است از حضرت امام بحق ناطق جعفر الصادق علیه السلام که ان الماء
طاهر لا ینجسه الا ما غیر لونه او طعمه او ریحه یعنی بتحقیق که آب
پاکست نجس نمیکرداند آنرا مگر چیزی که تغییر رنگ یا مزه یا بوی آن نماید
اما جواب از این حدیث منع عموم آنست زیرا که نیست لفظی که دلالت داشته
باشد بر عمومش و اگر مسلم داریم عموم را پس احادیثی که دلالت بر نجاست وارد
خاصند و خاص مقدم است بر عام سؤال اگر گویند که جهالت تقدم تاریخ
آن منع نماید جواب گوییم که نیست فرق زیرا که این احادیث داهی نیافته است
بآنها نسخ با آنکه اکثر اصولیین بر تقدیم خاصست بر عام و اما دلیل دیگر ابن
گفته حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که قد سئل عن الجرة تا آخر حدیث
[illegible]ندش ضعیفست با آنکه تاویلش ممکنست بقول مشهور بدانکه آب قلیل
[illegible] وارد شود فلهذا سید مرتضی در جواب مسائل ناصریه رحمه [illegible]
[illegible]ان میشود آب نجس بنجستن کری بر این بیك
[illegible] اکر است در اندك زمانی بجیشی که

وجه از وجوه و هرگاه نجاستی ملاقات نماید آب مضاف آنرا نجس می
کرداند خواه بسیار باشد و خواه کم چنانچه محقق در معتبر دعوی اجماع نموده
گفته است که در این باب مخالفی نمیدانم و هرگاه آب مضاف نجس شود
راهی نیست بپاك کردانیدنش مگر بمخلوط ساختن آن با آب روان یا با آب
کر از مطلق باینکه با آب مطلق یکی شود پس در اینصورت رواست استعمال
آن در جایی که استعمال مطلق روا باشد بدانکه اگر آب گلابی باشد پاك و آب
مطلق نبوده باشد بمقداری که غسل توان کرد ظ از آن یا وضو ساختن با آن
و اگر گلاب را با آن ضم نماییم میرسد بمقداری که غسل توان کرد و وضو توان ساخت
و آن آب مطلق بیرون نرود از اطلاق آب واجبست بر انکس که ضم نماید با یکدیگر
زیرا که وضو ساختن واجب و تمام نمیشود مگر بضم پس ضم واجبست و منقول
از شیخ طوسی آنست که ضم نمودن واجب نیست بلکه تیمم نمودن واجب
و با وجود این حکم فرموده است که واجبست ساختن وضو برا و بعد از
تیمم و علامه بحث نموده است بر او باینکه منافات حاصلست میان
هر دو گفته او زیرا که آب مطلق اگر متحقق شود بسبب ضم و ممزوج کرداند
صحیحست وضو ساختن با آن و ممزوج کردانیدن و اگر چنین نباشد که آب مطلق
[illegible]ان گفتن آنرا بسبب ممزوج ساختن پس واجبست حکم بر صحیح نا
[illegible]ت وضو منهج در کراهت استعمال آبها و در این چند مسئله
[illegible]نکه گرفتن طهارت که وضو و غسل است با آبی که گرم شده
[illegible]مت اصل در استدلال بر این معنی حدیث ابراهیم بن

بد الحمید از ابی الحسن علیه السلام که قال دخل رسول الله صلی الله علیه وآله علی عائشة
قد وضعت قمقمتها فی الشمس فقال یا حمیرا ما هذا فقالت اغسل رأسی وجسدی
قال لا تعودی فانه یورث البرص یعنی فرمود که رسول الله صلی الله علیه
وآله داخل شد بر عایشه در حالتی که گذارده بود آفتابهٔ خود را در آفتاب پس
آنحضرت فرمود که دیگر مکن این کرده را زیرا که سبب برص میشود و محقق در معتبر
حکم نموده است بر صحت این حدیث و این حکم واضح نیست زیرا که در سند آن
ابرهیم بن عبد الحمید واقع است و هو واقفی و ثقه نیز هست و محمد بن عیسی
عبیدی و در او سخنست و باز روایت نموده است اسمعیل بن ابی زیاد از ابی
عبد الله علیه السلام که قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الماء الذی تسخن
بالشمس لا تتوضأوا به ولا تغتسلوا به ولا تعجنوا به فانه یورث البرص
یعنی فرمود آنحضرت که آبی که گرم کرده شود بآفتاب وضو مسازید از آن و غسل
مکنید و آرد را با آن خمیر مکنید با آب گرم شده از آفتاب و اصحاب حمل نموده اند
آن را بر کراهت بسبب ضعف سند این دو حدیث و بحدیثی که مرویست از امام
بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام بطریق ضعیف که انه قال لا بأس ان یتوضأ
بالماء الذی یوضع فی الشمس یعنی قصور ندارد که وضو ساخته شود از آبی
که گذارده میشود در آفتاب و اطلاق واقع درین حدیث سبب عموم کراهت
آبیست که از آفتاب گرم شود خواه در ظروف باشد و خواه نباشد
ظروف از مس و آهن بوده باشد و خواه نباشد و خوا…
کردنش شده باشد یا کهنه شده باشد و خواه در شهرها…

آنها گرم بوده باشد و خواه گرم نبوده باشد و خواه در وضو ساختن و غسل
کردن مستعمل شوند یا نشوند لیکن علامه در نهایه فرموده است چونکه منع از
استعمال آب گرم شده بآفتاب معللست باینکه سبب برص میشود پس
باید که این حکم مخصوص بوده باشد در ظروف از مس و آهن و بالجمله ظرفی که
از طلا و نقره نباشد و همچنین از سفال نیز نبوده باشد بلکه از آهن و مس
و مانند آنها باشد و در شهرهای که هوای آنها گرم باشد و بعد از آن نقل نموده
است علامه که آفتاب گرم هرگاه تأثیر نماید در ظروفی که از آنها
کثافتی که در آنها پنهانست بیرون می آید از آنها و متولد میشود برص و چونکه کثا
در طلا و نقره نمیباشد سبب برص نمیشود فلهذا حکم نموده است بر عدم
کراهت استعمال آب گرم شده از آفتاب هرگاه در ظروف طلا و نقره باشد
و فرموده است که آبی که گرم شود بآفتاب در حوضها و برکه‌ها مکروه نیست
وضو ساختن و غسل کردن باجماع ما اینجا حاصل کلام علامه است…
و لیکن ظاهر حدیث منع از استعمال آنست مطلقا و بالجمله مراد از
…ها آنست که شارع نهی از آن کرده است بسبب آنکه ترک آن
…ست از کردنش بر بعضی از وجوه سوم در اینکه مکروهست
…گرم شده باشد بآتش در غسل دادن مرده‌ها این حکم اجماعیست
…علامه در منتهی حکایت نموده است بصحیحهٔ زراره
…السلام لا یسخن الماء للمیت ولا تعجل له النار
…ده نشود آب از برای مرده و تعجیل نموده نشود آن

فت

برای او آتش بادمی اگرچه حقیقت در تحریم است لیکن محمول بر کراهت
زیرا که اتفاق از اصحاب واقعست بر اینکه حرام نیست شیخ طوسی فرموده است که
اگر غاسل ترسد از سردی هوا کراهت منتفی خواهد بود و این حکم از بعض
صواب است **منهج** در اینکه آبی که مستعمل شود در ازاله نجاست نجس میشود
خواه متغیر بنجاست شده باشد و خواه متغیر بنجاست نشده بود اما اگر
متغیر شود آب بنجاست پس باجماع نجس میشود چنانچه محقق در معتبر
فرموده است و دلیل بر اینمعنی آنست که غالب شدن نجاست بر آب و استیلاء
نجاست بر آن اقتضاء نجاست آن مینماید اما اگر متغیر نشود آب از نجاست
پس اختلاف واقع است در آن در کلام اصحاب شیخ طوسی در مبسوط فرموده
که نجس است و بعضی را اعتقاد آنست که هرگاه نجاست غالب بر یکی از ...
آب نباید نجس نشود و اقرب باحتیاط نجاست آنست و شیخ طوسی در کتاب
خلاف سخن او مختلف واقعست در موضعی از آن گفته است هرگاه بر
بجامه نجاستی پس آب ریخته شود موضع آن نجاست شسته شود پس اگر آن
آب بجامه یا بدن دیگر برسد در شستن اول نجس است و شستن آن
بجائی که آن آب رسیده باشد واجبست و اگر از شستن دوم باشد
آن واجب نیست مگر که متغیر بنجاست شده باشد و در جای دیگر
کتاب خلاف فرموده است که هرگاه بر جامه از آبی که شسته شده
کلب یا سگی بجامه شخصی یا بدن شخصی برسد شستن آن
از محل نجاست واجب نیست خواه ... باشد از آن

در آن واقع است ...

نجس شده از ...

... و در اینمقام بحث است چه شهید
... در آب جاری شرط نیست که رسیدن آن بر
... دائم جوشیدن ... و این سخن را دو محمل است یکی
... آنست که اراده نموده باشد استمرار جوشیدن
... نجاست را و مرجع حاصل بودن ماده است
... اعتبار زیاده نیست بر اعتبار اصل جوشیدن و محمل دیگر
... اراده نموده باشد بآن منقطع نشدن در اثناء آن فصل
... آنکه بسیار باشد آبهای که بیرون آیند در زمستان از چشمهای که
خشک شود در تابستان پس حاصل این محمل آنست که چنین نبوده باشد
آنکه منقطع شود و آنرا صاحب ماده گویند و بسیاری از متاخرین
حمل کلام شهید بر این محمل نموده اند و این حمل دور است از طریق
صواب زیرا که مخالف نص و اجماعست پس واجب تنزیه کلام مانند این
محقق است از این توجیه بدانکه هرگاه متغیر شود چیزی از آب روان
مخصوص است آنچه نجاست بالا و پایین و آنچه محاذی آن بوده باشد
نجس میشود مگر که آن نجاست فرو گرفته باشد عمق آن آب را پس آن نجس
میباشد و آنچه بالای آنست که متغیر نشده است چونکه ماده دارد که
جوشیدن از چشمه است نجس نیست و آنچه در پایین آنست اگر کمتر از
کر است نجس میشود زیرا که متصل بماده نیست و اگر بمقدار کر و زیاده
باشد نجس نمیگردد بدانکه پاک میشود آب جاری متغیر بسبب وارد شدن

آب پاک بران و بسیار بوده نش یا تغییر
در پاک کردانیدن آب نجس متغیر وارد شد
باین و اگر امتزاج آب پاک شرط پاک کردانیدن
زوال تغیرات مطلقا نیز اگر کافیست آن اماده و بنابر
کریت آب روان نموده است در باب نجس کردیدن آب
شدن بعضی از آن آب پس اگر آب روان کمتر از کر باشد و متغیر
کرد باید که شرط پاک شدنش وارد شدن قدر کری از آب پاک
بران آب متغیر بنجاست باشد پس لازم دارد که کمتر از کر آب پاک وارد
شود بان آب متغیر بنجاست ~~باشد پس لازم دارد~~ آنرا پاک نکرداند و این
دور است مسئله بیم بدانکه ملحق میشود باب روان آب حمام هرگاه بوده
باشد مر آنرا ماده یعنی حوضهای کوچکی که در حمام می باشد هرگاه یک آن ازنها
کمتر از مقدار کر باشد ولیکن متصل بیک دیگر بوده باشد بشرط آنکه مجموع آنها
مقدار کر یا زیاده از کر بوده باشد و مراد فقها از ماده اینست و اگر متغیر
بنجاست شود پاک نشود بجاری شدن و محقق در معتبر فرموده است
که معتبر نیست بسیاری ماده و کمی آن و ظاهر اکثر دلیلش بر این معنی اطلاق
گفته حضرت امام محمد باقر علیه السلم است در روایت بکر بن حبیب که ماء
الحمام لا باس به اذا کان له ماده یعنی آب حمام قصور نیست با آب حمام هرگاه
بوده باشد مر او را ماده و مانند گفته امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام است
چنانچه در صحیحه داود بن سرحان و قد سأله عن ماء الحمام هو بمنزلة الجاری

یعنی پرسید مر آنحضرت را از مردی که بر هم خانه خود مجامعت نماید آیا بجوید
برایشان فرمود آنحضرت که الله تعالی میرانند نفوس را در خوابش و نمی‌اند که
او را چه رو میدهد بعد از آن بلا هرگاه فارغ شود از جماع باید که غسل نماید و اما
دلیل بر اینکه کراهت برطرف میشود در حالت خوابیدن او اگر وضو سازد
صحیحه صدوقست از عبد الله حلبی که قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل
ینبغی له ان ینام و هو جنب قال یکره ذلک حتی یتوضأ یعنی پرسیده
شد آنحضرت از مردی که سزاوار است مر او را خوابیدن در حالتی که جنب
باشد فرمود که کراهت دارد تا وضو سازد پنجم جنب را کراهت دارد
رنگ کردن محاسن یا دست یا پای خواه رنگ حنا باشد و خواه نباشد
و اصحاب را اختلافست در کراهت اختضاب او و شیخ مفید و شیخ طوسی و
سید مرتضی رضی الله عنهم کذاشتن جنب حنا را تا جنابت کند در وقتی که
حنا کذاشته باشد و دلیل بر کراهت اختضاب جنب روایاتند بسبب آنکه نهی
در بعض از اخبار واقع است و در بعض لا تختضب ذلک است یعنی دوست
نمیدارم و بالجمله مضمون احادیث را در این باب تصریحست بر کراهت جنب
اختضاب را ولیکن ضعیفند و شیخ مفید استدلال در کتاب مقنعه بر
کراهت این نموده است باینکه منع رسیدن آب بظاهر جوارح مینماید و
این استدلال صحیح نیست زیرا که رنگ عرضست و عرض صلاحیت آن ندارد
که مانع رسیدن آب باشد به بشره و کسی را توهم نشود که در اینصورت لازم
آید انتقال عرض که رنگ حناست از جسم حنا بسوی بشره و انتقال عرض باطلست
مستلزم شود م

مکروه میدانند م

هم معلوم است که در مخصوص رنگ ا
که حرام باشد نه مکروه و هم الـ
رنگ عرض است م

چنانچه حکما گفته‌اند وجه عدم توهم آنست که مجاورت جسم حنا بشره را
مهیا میسازد که رنگ مناسب آن از مبدء فیاض بر بشره افاضه کرده چنانچه
در حکمت مبین شده است و بعضی از محققین در معتبر که در توجیه کلام
شیخ مفید فرموده است که چون انتقال عرض باطلست پس متعین شد
که اجزاء از حنا بدست بچسبد پس مانع خواهد بود از رسیدن آب ببشره
علی التمام فلهذا مکروهست و حق چنان است که گفتیم و حق آنست که کراهت نیز
ندارد چنانچه صدوق بروایت بدیل حسنه حلبی از ابی عبد الله علیه السلام
که قال لا بأس بأن یختضب الرجل و هو جنب یعنی قصوری ندارد حنا بستن
مرد در حالتی که جنب باشد و این حدیث بهترین حدیثی است که در این مسئله
وارد گشته **منهج** در غسل است و واجبات آن پنج چیز است **اول** نیت
است و احوط آنست که رفع حدث با استباحت نماز را با آن ضم نماید
و جمعی از متاخرین را اعتقاد آنست که دایم الحدث مانند مستحاضه اکتفا
نماید در نیت بر استباحت نه رفع حدث زیرا که از و میسر نیست رفع
حدث بسبب استمرار حدثش و فرق نموده‌اند میان استباحت و رفع
حدث باینکه استباحت عبارتست از رفع و برداشتن منع و این
رفع منع ممتنع نیست از و بخلاف رفع حدث چه معنی آن عبارتست
از رفع مانع یعنی برداشتن آن و این رفع ممتنعست زیرا که حدث استمرار
دارد فلهذا واجب بر او تجدید وضو یعنی تازه کردن هر وضو از برای
هر نمازی و در این فرق نظر است زیرا که مراد از حدثی که رفعش ممکن نیست حالتیست

الزام

و تحقیق مقام حالتست که گزارش [illegible]

که با آن حالت روا نیست مکلف را که داخل نماز شود و هرگاه روا باشد او را
داخل نماز شدن بسبب استباحت پس این معنی بعینه معنی رفع حدث است
غایة الامر زوال آن حالت گاه باشد به نهایتی باشد چنانچه در متیمم و دایم الحدث
باشد و گاه باشد که مطلق باشد چنانچه در غیر ایشانست و این تفرقه که
نیست در تخصیص هر قسمی باسمی و شهید سعید در بعضی از تحقیقات خویشتن
فرموده است اکتفا به نیت وضو بقربت در بارهٔ مستحاضه اولی است
و این قول خالی نیست از جهت حسنی **فرع** بدانکه مبطون و صاحب سلس هرگاه
متعمد نیز که باطل نمیشود غسلش بسبب آمدن حدث اصغر در اثنای غسل
چنانچه حدث در تقدیری که منافات با صحت غسل داشته باشد چنانچه
مذهب بعضی از مجتهدین است در اینجا منافات ندارد با صحت غسل در حالت
سلس و بطن زیرا که حالت ضرورتست و اکتفا باین غسلست در بارهٔ نماز
گذاردن اگرچه سایر نمازها را بجای می‌آورد با وضو و ممکنست حکم بوضو ساختن
صاحب سلس و مبطون نیز زیرا که حدث اصغر در بارهٔ او استمرار دارد و دلیلی
نیست در اینکه غسل ملحق است بوضو در این حکم **دوم** واجبست استدامت حکم
نیت غسل تا فارغ شود از غسل و اگر ترک استمرار نیت نماید محتاجست صحت
شستن باقی اعضا به نیت تازه و اگر ترک شستن اعضا و ضو نموده
بعد از ترک نیت استمرار دیر زمانی و بعد از آن برگردیده اراده تمام کردن
غسل دارد بعضی را اعتقاد آنست که نیت اولی کافیست و احتیاج به نیت
تازه ندارد و علامه در نهایه تصریح نموده است باینکه واجبست تجدید نیت

هرگاه متأخر باشد شستن عضو در زمانی معتد به و شهید ره ذکری
حکم نموده است براینکه واجب است نیت تازه مگر که فاصله در زمان
درازی واقع شده باشد و این قول احسن است سیم شستن بشره
است با آنچه در عرف آنرا شستن گویند و اصحاب جزم نموده اند باینکه
شستن محقق میشود باجرای آب بر بشره اگرچه بمعاونی باشد و این
قول روا است و دلالت دارد بر جریان در اینجا چندین حدیث مانند
صحیحه محمد بن مسلم از احدهما علیه السلام که انه قال فی اغتسال الجنب فما جری
علیه الماء فقد طهر یعنی گفت در باره غسل کردن جنب پس آنچه جاری
شود بر آن آب بتحقیق که پاک شده و مانند صحیحه زراره از ابی جعفر علیه السلام
که قال الجنب ما جری علیه الماء من جسده قلیله و کثیره فقد اجزاه
یعنی جنب آنچه جاری شود بر آن آب از جسدش خواه بسیار باشد آب
و خواه کم پس بتحقیق که کافیست آنرا باینکه واجبست در غسل تخلیل موی
خواه کثیف باشد و خواه نباشد از برای آنکه آب بزیر بشره برسد
چنانچه مذهب جمیع مجتهدین است و دلیل برین مدعی صحیحه حجر بن زائده
از ابی عبد الله علیه السلام که قال من ترک شعرة من الجنابة متعمدا فهو فی
النار یعنی فرمود اگر کسی ترک نماید مویی یعنی بقدر یک مویی از بشره
در باره جنابت دانسته پس آن در آتش است و مانند صحیحه محمد بن
مسلم از ابی جعفر علیه السلام که قال الحائض ما بلغ بلل الماء من شعرها
اجزاها یعنی فرمود که حائض آنچه رسد تری آب از مویش یعنی برسد

ببشره از تری موی کافیست آن زن را باینکه شستن موی واجب نیست
بدلیل اصل و بیرون بودن آن از اسم جسد و ظاهر محقق در معتبر آنست
که اجماعیست بدلالت صحیحه حلبی از مردی از ابی عبد الله علیه السلام از پدر
بزرگوارش از علی علیه السلام که قال لا تنقض المرأة شعرها اذا اغتسلت من
الجنابة فرمود که زن لازم نیست مویش را بگشاید هرگاه غسل نماید
از جنابت اما اگر آب ببشره نرسد مگر بتخلیل موی واجبست تخلیل آن از
باب مقدمه یعنی چونکه شستن بشره واجبست و آن شستن بجای نمی
آید مگر بتخلیل موی پس تخلیل آن واجبست و بالجمله اجماعیست شستن آنچه
ظاهر باشد از بدن چنانچه علامه در منتهی فرموده است و واجب نیست بر
آنکس رسانیدن آب بجمیع ظاهر بدن نه باطن آن بی خلاف و از جمله
بواطن اند درون دهن و بینی و گوش است و همچنین سوراخی که در گوش
بوده باشد از برای گذاشتن حلقه اگر آن سوراخ بر نحوی باشد که اندرون
دیده نشود و بعضی را اعتقاد آنست که شستن و رسانیدن آب بآنجا
واجبست مانند جد بزرگوارم قدس الله سره شیخ علی از این جهت که
حکم نموده است که رسانیدن آب باندرون سوراخ واجبست مطلقا
چهارم واجبست در غسل ترتیبی ابتدا بسر و بعد از آن بجانب راست
و بعد از آن بجانب چپ چنانچه مشهور است میان اصحاب و شیخ در
کتاب خلاف دعوی اجماع درین باب نموده است و صدوقان تصریح
نموده اند بر وجوب ترتیب و نه بر نفی آن لیکن ظاهر از عبارت

ایشان معلوم وجوب ترتیب است زیراکه کیفیت غسل واجبی و سنتی را نقل
نموده اند و متوجه بیان ترتیب بهیچوجه نشده اند چنانچه ظاهر کلام
ابن جنید است و شیخ طوسی در کتاب تهذیب استدلال نموده است بر
وجوب ترتیب بصحیحهٔ محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام که قال سألته عن
غسل الجنابة فقال تبدأ بکفیک فتغسلهما ثم تغسل فرجك ثم تصبّ علی
سایر جسدك مرتین فما جری الماء علیه فقد طهّره یعنی پرسیدم آن
حضرت را از غسل جنابت پس فرمود که ابتدا کن بهر دو کف خود پس بشوی
هر دو را و بعد از آن بشوی فرج خود را پس بریز بر سر خود سه نوبت و
بعد از آن بر بقیهٔ جسد خود دو بار پس آنچه آب بر او جاری شد بتحقیق که آنرا
پاك میکرداند بدانکه سر با شستن سر سنت است چنانچه ظاهر این
حدیث است و ممکنست که مراد از این یك شستن باشد و لیکن بسه کف
و بر این قیاس دو بار شستن سایر اعضا و حسنهٔ زراره که قال قلت
کیف یغتسل الجنب فقال ان لم یکن اصاب کفه شیء غمسها فی الماء
ثم بدأ بفرجه فانقاه ثم صبّ علی رأسه ثلث اکف ثم صبّ
علی منکبه الایمن مرتین و علی منکبه الایسر مرتین فما جری علیه
الماء فقد اجزاه زراره میگوید که گفتم چگونه غسل میکند جنب پس فرمود
اگر بکفش نرسیده چیزی فرو برد آنرا با آب پس ابتدا نماید بفرجش و آنرا
شسته پاك نماید و بعد از آن بر سر خود به سه کف بریزد پس بر دوش
راستش دو بار و بعد از آن بر دوش چپش دو بار پس آنچه رسید باو آب

ابرام

بتحقیق که کافیست او را و مانند حسنهٔ حریز از ابی عبد الله علیه السلام که قال
من اغتسل من جنابة و لم یغسل رأسه ثم بدا له ان یغسل رأسه لم یجد
بدّاً من اعادة الغسل یعنی راوی میگوید که فرمود آنحضرت کسی که غسل جنابت
کند و نشوید سر خود را و بعد از آن ظاهر شد مر او را که سر خود را نیز بشوید
چاره نیست او را از اعادهٔ غسل بدانکه سزاوار آنست که بعد از شستن
سر در غسل ترتیبی جانب راست را بشوید و بعد از آن جانب چپ چنانچه
مشهور است ظاهر حسنهٔ زراره دلالت بر ترتیب چنانچه معروف است
بر آن ثم صب علی منکبه الایمن مرتین و اطلاق سایر احادیث محمول
است بر تقیید این حدیث و از جمله آن احادیث صحیحهٔ شیخ طوسی از زراره
است که سألت ابا عبد الله علیه السلام عن غسل الجنابة فقال تبدأ فتغسل
کفیك ثم تفرغ بیمینك علی شمالك فتغسل فرجك ثم تمضمض و
استنشق ثم تغسل جسدك من لدن قرنك الی قدمیك یعنی پرسیدم
آنحضرت را از غسل جنابت پس فرمود که ابتدا نمای پس بشوی هر دو کف
خود را و بعد از آن آب را بریز از کف دست راست خود بر کف چپ خود
پس بشوی فرج خود را و بعد از آن مضمضه و استنشاق بجای آور پس
بشوی جسد خود را از بالای سرت تا هر دو پایت و مانند صحیحهٔ شیخ طوسی
از یعقوب بن یقطین از ابی الحسن علیه السلام که قال الجنب یغتسل یبدأ
فیغسل یدیه الی المرفقین قبل ان یغمسهما فی الماء ثم یغسل ما اصابه
من اذی ثم یصب الماء علی رأسه و علی وجهه و علی جسده کله ثم

ثم قضى الغسل ولا وضوء علیه یعنی فرمود که جنب غسل کند ابتدا کرده
پس بشوید هر دو دست خود را تا بمرفق پیش از آنکه هر دو دست را
در آب فرو برد و بعد از آن بشوید آنچه رسیده باشد نجاستی پس بریزد
آب را بر سر و بر روی خود و بر کل بدنش پس غسلش را تمام کرده مفضضی نیست
بر او و ظاهر این حدیث را دلالت بر اینکه سر را در غسل الطلاق محل شستن
میشود تنها چنانچه اطلاق بر آن با روی و کردن مشود و همانند
صحیحه شیخ طوسی از احمد بن محمد که قال سألت ابا الحسن علیه السلام
عن غسل الجنابة فقال تغسل یدک الیمنی من المرفقین الی اصابعک
وتبول ان قدرت علی البول یعنی راوی میگوید که پرسیدم آنحضرت
را از غسل جنابت پس فرمود که بشوی دست راست خود را از مرفق تا سر
انگشتان و بول کن اگر قدرت داشته باشی بر بول کردن و بعد از آن دست
خود را داخل ظرف کن پس بشوی آنچه رسیده است ترا از نجاست و بعد
از آن آب بریز بر جسد خویشتن و نیست وضوئی در غسل و لیکن محقق
در معتبر فرموده است که ظاهر جمله این احادیث آنست که ترتیب شرط
نیست میان جوانب و است وجب در غسل زیرا که این احادیث در
بیان غسلند و بیان منافات دارد با اجمال و لیکن حق آنست که آنچه اکثر
اصحاب نقل فرموده اند از تقدیم جانب راست بر جانب چپ نظر با آنچه
است که مذکور ساختیم و ترتیب ساقط میشود بغسل ارتماسی و مراد
از ارتماس شامل شدن آب است بدن را بیکدفعه و مرجع در وحدت یعنی

اندام

است

است پس منافات ندارد با این موقوف نبودن وصول آب بر تخلیل موی و
غیر مره دلالت دارد بر سقوط ترتیب بمجرد ارتماس با اصل و اجماع و اطلاق
وان کنتم جنبا فاطهروا و صحیحه زراره از ابی عبدالله علیه السلام که قال ولو ان
رجلا جنبا ارتمس فی الماء ارتماسة واحدة اجزأه ذلک وان لم یدلک
جسده یعنی راوی میگوید بتحقیق اگر مردی جنبی فرو رود در آب یکبار کافی
است او را اگر چه جسد خود را نمالد و همانند صحیحه حلبی که قال سمعت ابا
عبدالله علیه السلام یقول اذا ارتمس الجنب فی الماء ارتماسة واحدة اجزأه
ذلک من غسله یعنی شنیدم آنحضرت را که میفرمود هرگاه جنب فرو رود
در آب فرو رفتن یکبار کافیست او را از غسل او یعنی ترتیبی و فرق نیست
میان غسل جنابت و میان غسل حیض در ترتیبی و ارتماسی فلهذا شهید
سعید در ذکری آورده است اگرچه این دو حدیث وارد شده اند در باره
غسل جنابت لیکن کسی فرق ننموده است میان غسل جنابت و غیر غسل
جنابت و مؤید اینمعنی روایت حلبی از ابی عبدالله علیه السلام که قال غسل الجنابة
والحیض واحد یعنی غسل جنابت و حیض یکیست و شیخ طوسی در مبسوط نقل
نموده است از بعضی اصحاب که در غسل ارتماسی ترتیب حکمیست چنانچه شهید
سعید در ذکری ذکر نموده است اما ترتیب حکمی را دو تفسیر است اول آنست
که اعتقاد ترتیب داشته است در غسل ارتماسی با اینمعنی که سر و گردن اول
شسته میشود و بعد از آن جانب راست و بعد از آن جانب چپ دوم آنست
که غسل ارتماسی در حکم غسل ترتیبی است پس اگر در ارتماس فایده ظاهر میشود اگر بعد

از غسل ارتماسی لمعه یابد یعنی پاره از بدنش شسته نشده است بنابر
ترتیب حکمی واجبست شستن آنرا و بعد از آنرا و اگر ترتیب شرط نبوده باشد
پس آنرا میشوید و بعد از آنرا شستن شرط نیست و باین فایده ظاهر میشود
درباره کسی اگر نذر نموده باشد غسل ترتیبی فی نفسه اگرچه حکما باشد
و بحسب فعل نبوده باشد پس بنابر اعتبار ترتیب حکمی ذمت آنکس بری
میشود از غسل ارتماسی کردن و اگر ترتیب حکمی اعتبار نداشته باشد بری
نمیشود ذمت آنکس از آن شیخ طوسی در کتاب استبصار فرموده است
که غسل ارتماسی ترتیب حکمی دارد اگرچه بحسب کردن ترتیب نداشته
باشد زیرا که هرگاه بیرون آید از آب حکم نموده میشود از برای آنکس اول
شستن سرش بعد از آنجانب راست بعد از آنجانب چپ و حق آنست
که ترتیب بهیچ معنا از سه معنی وارد نیست در حدیث و مستفاد از
روایات اکتفاء غسل ارتماسی بیکبار فرو رفتن است که بدن را آب
فرو گیرد و ترتیب مطلقا ساقطست و اثبات ترتیب حکمی امریست زاید
غیر معلوم از نص و شیخ طوسی در مبسوط ملحق ساخته است بارتماس
ایستادن در زیر آب جاری و باران پس ترتیب را ساقط ساخته است
و استدلال نموده است بصحیحه علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلم که گفت
سألته عن الرجل هل یجزیه من غسل الجنابة ان یقوم فی المطر حتی یغسل
راسه وجسده وهو یقدر علی ماسوی ذلک قال ان کان یغسله
اغتساله بالماء اجزاه ذلک یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی در اینکه

آیا کافیست اورا از غسل جنابت شستن در باران تا که شوید سر و جسد
خود را در حالتی که قدرت داشته باشد بغیر آن فرمود اگر غسل کند غسل
کردن آب کافیست اورا آب باران بدانکه مضمون این حدیث را دلالت
نیست باینکه روایت غسل ارتماسی در ایستادن زیر باران محقق در
معتبر فرموده است که این حدیث مطلقست سزاوار آنست که مقید شود
بغسل ترتیبی و این سخن صوابست زیرا که ایستادن در زیر باران محقق
نمیشود با آن ارتماس **منهج** در سنتهای غسلست و درین چند مسئله
است **اول** مالیدن دست است بر جسد خود زیرا که در این رسانیدن
دست حاصل میشود رسیدن آب به بشره و بمفهوم گفته امام علیه السلم
که ولو ان رجلا ارتمس فی الماء ارتماسة واحدة اجزاه ذلک وان لم
یدلک جسده یعنی اگر مردی فرو رود در آب در حالت غسل کردن به
یکبار کافیست اورا اگرچه دست بر جسد خود نمالد **دوم** سنتست
پی در پی بجای آوردن غسل زیرا که در این حالت مسارعتست بعبادت که
غسلست و بالجمله مسارعت بخیرات سنتست چنانچه مقتضای
وسارعوا الی الخیرات است و واجب نیست زیرا که امتثال صادق است
بآنکه پی در پی بجای آورده شود و بصحیحه ابراهیم بن عمر یمانی از ابی عبد الله
علیه السلم که قال ان علیا علیه السلم لم یر باسا ان یغسل الجنب راسه
غدوة وسایر جسده عند الصلوة یعنی بتحقیق که حضرت علیه السلم
نمیدید قصوری در شستن جنب سر خود را در صباحی و تتمه جسدش را

نزد تمام سیم سنت است بول کردن پیش از غسل جنابت چنانچه مشهور است
میان متأخرین و شیخ طوسی در مبسوط و استبصار تصریح بر وجوب
آن نموده است و شیخ شهید در کتاب ذکری از ابن حمزه و ابن زهره و
کندری و ابن براج و ابی صلاح نقل فرموده است و بعد از آن فرموده
است که این قول قصوری ندارد زیرا که این سبب محافظت غسلست از
طاری شدن چیزی که سبب بطلان آن باشد و بان رجوعست بگفته
بزرگان مجتهدین و بان عملست باحتیاط و شیخ طوسی در استبصار استدلال
نموده است باحادیث و اخباری که دلالت دارند بر اعاده غسل با ترک
بول هرگاه تری دیده شود بعد از غسل و این استدلال دلالت ندارد بر
مدعی بلکه دلالت بر خلافش دارد لیکن ممکنست استدلال کرد بصحیحه
احمد بن محمد که قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن غسل الجنابة فقال تغسل
یدک الیمنی من المرفقین الی اصابعک و تبول ان قدرت علی البول یعنی
پرسیدم آنحضرت را از غسل جنابت پس فرمود که بشوی دست راست
خود را از هر دو مرفق تا سر انگشتان و بول کن اگر قدرت بران داشته
باشی و لیکن حق آنست که این حدیث محمولست بر استحباب زیرا که صریح
نیست جمله خبریه بر وجوب خصوصا اکثر احادیث که وارد در بیان غسل
خالیست از این حکم و بر هر تقدیر سزاوار آنست که ترک بول ننماید و مرویست
ان رسول الله صلی الله علیه و آله که انه قال من ترک البول عقیب الجنابة
اوشک ان تردد بقیة الماء فی بدنه فیورثه الداء الذی لا دواء له یعنی فرمود

کسی که ترک نماید بول کردن را در عقب جنابت نزدیکست که تتمه منی در
بدنش تردد نماید پس سبب مرضی میشود که علاج ندارد بدانکه سنتست
بول بعد از انزال اما بعد از دخول کردن بی انزال سنت نیست بول کردن و
ظاهر چنین است آنست که بول کردن سنتست مرد را چنانچه مورد این حدیث
است و شیخ طوسی در نهایت فرق نکرده است میان زن و مرد
در استبرا بسوی اجتهاد و حق آنست که مخرج بول زن و منی اگرچه دو است
لیکن بیرون آمدن بول از مخرجش میفشارد مخرج منی را پس اگر در آن
تتمه از منی باشد بیرون خواهد آورد چهارم استبراست و کیفیت آن
اینست که مسح نماید از مقعد تا اصل قضیب سه بار و از بیخ قضیب تا سر
حشفه سه بار و بیفشارد سر حشفه را سه بار و بالجمله استحباب استبرا
بعد از انزال منی اختصاص دارد بمردان و بعضی را اعتقاد آنست که
استبرا واجبست بعد از انزال منی مرد را از برای قول اول سید مرتضی و ابن ادریس
و اکثر متاخرین بر اینند و بر قول دوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط و جمل و لیکن
آنچه در احادیث واقع است امر باستبراست بعد از بول است نه بعد از انزال
منی پس فایده استبرا آنست که وضو باطل نمیشود بتری بعد از وضو نه
آنکه استبرا فی نفسه واجبست اگرچه احوط وجوب آنست و ممکنست
که استبرا بعد از بول شامل جنب نیز باشد زیرا که بعد از منی بول میکند
پس بعد از آن استبرا بجای می آورد و در استحباب استبرا مر زنان را دو
قول است اظهر آنست که استبرا در باره ایشان نیست زیرا که اختصاص دارد

احادیث مردان و همچنین اعاده وضو بر تقدیر عدم استبرا و اعاده غسل
بر تقدیر عدم بول بعد از انزال منی بر تقدیری که ممکن باشد بول کردن
پنجم سنت است جنب را شستن هر دو دست خود را سه نوبت
پیش از آنکه دست خود را در ظرف آب کند چنانچه در حسنه حلبی
از ابی عبد الله علیه السلم که قال سالته عن الوضوء کم یفرغ الرجل علی یده
الیمنی قبل ان یدخلها الاناء فقال واحدة من حدث البول و ثنتان
من الغایط و ثلث من الجنابة یعنی پرسیدم آنحضرت را از وضو فرمود که
یعنی آب چند نوبت بریزد بر دست راستش پیش از آنکه دست خود را
در ظرف آب برد پس فرمود که یکبار بشوید از حدث بول و دو بار از غایط
و سه بار از جنابت و ظاهر این حدیث دلالت بر اختصاص این
حکم کسی را که غسل کند با آب قلیل و علامه را اعتقاد عموم است و لیکن شستن
دست پیش از غسل کردن از مرفق است یا از بند دست صحیحه یعقوب
بن یقطین و صحیحه احمد بن محمد بن ابی نصر دلالت بر اول است و صحیحه زراره
بر دوم و چونکه این احادیث صحیحه حمل میتوانیم مضمون آنها بر تخییر اگر
چه شستن تا مرفق افضل باشد یا در وقتی که آب بسیار باشد و از
بند دست شستن در وقتی که آب کم باشد چنانچه ظاهر است
از بعضی اخبار و بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که مضمون صحیحه
زراره محمول است بر مضمون آن دو حدیث باینکه مراد از هر دو کف
هر دو مرفق است این حمل دور است از صواب زیرا که مضمون این صحیحه

مقید

مقید است به بند دست و آن دو حدیث نیز مقید به مرفق و حمل مطلق
بر مقید روا است نه حمل مقید بر مقیدی دیگر ششم سنت است مضمضه
و استنشاق پیش از غسل کردن باجماع و چندین حدیث صحیح را دلالت
بر این مدعی از آنجمله صحیحه زراره که قال سالت ابا عبد الله علیه السلم عن غسل الجنابة
فقال تبدأ فتغسل کفیک ثم تفرغ بیمینک علی شمالک و تغسل فرجک ثم تمضمض
و استنشق ثم تغسل جسدک الحدیث یعنی پرسیدم آنحضرت را از غسل
جنابت پس فرمود که ابتدا کن بشوی هر دو کف خود را و بعد از آن آب را
بر دست راست خود بر دست چپ خود بریز و فرج را بشوی و بعد از آن
مضمضه و استنشاق کن پس بشوی جسد خود را تا آخر حدیث هفتم
سنت است که آب غسل مقدار یک صاع باشد بدانکه اجماع ما امامیه
و اکثر عامه بعضی سنیان بر اینست که سنت در آب غسل بودن آن یکصاع یعنی
یکمن چنانچه در صحیحه زراره و محمد بن مسلم و ابی بصیر از ابی جعفر و ابی عبد الله
علیهما السلم واقع است که انهما قالا توضأ رسول الله صلی الله علیه و آله بمد و
اغتسل بصاع یعنی فرمودند که رسول وضو ساخت بیک مد یعنی یک چاریک
و غسل نمود بیک من و اگر دو کس غسل کنند با یکدیگر مانند زن و مرد سنت
است که آب یکمن و چهار یکی باشد باینکه سه چاریک آن از برای مرد و دو چاریک
از برای زن چنانچه ظاهر تتمه حدیث مذکور است پس سنت است بودن
آب بقدر یکصاع کسی که تنها باشد و لیکن مستفاد از صحیحه فضل و غیرها آنست
که آب استنجا حساب کرده شده است از صاع هشتم درین باب سه مسئله است

مسئله اول اگر غسل کنند و به بیند بعد از غسل تری پس اگر به گمانش غالب
شود که بول است وضو میسازد و اگر منی است غسل میکند و اگر نداند که آن
تری بول است یا منی پس اگر پیش از غسل بول و استبرا کرده است ملتفت
نمیشود بان یعنی او را احتیاج بغسل کردن و وضو ساختن نیست باجماع
و اگر هیچکدام نکرده است بر او غسل واجبست و اگر استبرا نکرده و بول کرده باشد
وضو میسازد و اگر بول نکرده و استبرا کرده باشد غسل را اعاده مینماید مطلقا
یعنی خواه او را اگر دن بول ممکن بوده است یا نه و بعضی را اعتقاد آنست که
غسل کردن در حالتیست که بول نکرده باشد بشرط آنکه او را ممکن باشد و حق
آنست که در صورتی که بول نکرده است خواه ممکن بوده باشد بول کردن
و خواه نباشد که اعادهٔ غسل واجبست باطلاق صحیحه سلیمان بن خالد
از ابی عبد الله علیه السلام که قال سالته عن رجل اجنب فاغتسل قبل ان
یبول فخرج منه شیء قال یعید الغسل یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی
که جنب شد پس غسل کرد پیش از بول کردن و بعد از آن بیرون آمد
از و تری فرمود که غسل را اعاده کند و مانند صحیحه محمد که قال سالت ابا
عبد الله علیه السلام عن الرجل یخرج من احلیله بعد ما اغتسل شیء قال یغتسل
و یعید الصلوة الا ان یکون بال قبل ان یغتسل فانه لا یعید غسله
یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که بیرون آید از ذکرش بعد از غسل کردن چیزی
فرمود که غسل کند و اعاده نماز مکر که بول کرده باشد پیش از غسل پس
بتحقیق که اعادهٔ غسل خود نمی نماید محمد بن مسلم گفته که حضرت ابو جعفر علیه السلام

فرمود آنحضرت که هر گاه مردی بول کند باید که مس ننماید ذکرش را
بدست راست نهم کراهت دارد استنجا بدست چپ و در آن
انگشتری باشد که نقش آن اسم حق تعالی باشد بدلیل حدیث عمار ساباطی
از ابی عبد الله علیه السلام که انه قال لا یمس الجنب درهما و لا دینارا
علیه اسم الله تعالی و لا یستنجی و علیه خاتم فیه اسم الله و لا یجامع و هو
علیه و لا یدخل المخرج و هو علیه یعنی بتحقیق فرمود آنحضرت که مس ننماید
جنبی درهمی و نه دیناری را که بر آن اسم الله تعالی باشد و استنجا ننماید
با آن انگشتری که اسم الله تعالی باشد یعنی مجامعت ننماید با آن انگشتری و در این حالت
با مخرج و اندرون ادب خانه نرود بر این حال و ملحق است درین باب
کراهت انگشتری که نقش اسم یکی از انبیا و ائمه علیهم السلام باشد دهم کراهت
دارد سخن گفتن مگر بذکر حق تعالی یا خواندن آیة الکرسی یا سخن گفتن
مگر از برای احتیاجی که فوت شدن آن مضرت داشته باشد اما دلیل بر کراهت آن
منع نبی الله صلعم است که ان یجیب الرجل آخر و هو علی الغائط او یکلمه حتی
یفرغ یعنی آنحضرت منع فرموده است که جواب دهد مردی دیگری را در
حالتی که در غایط باشد یا سخن گوید تا فارغ شود و ابن بابویه در من لا یحضره
الفقیه فرموده است که لا یجوز الکلام علی الخلاء لنهی النبی صلی الله علیه و آله
عن ذلک و روی ان من تکلم علی الخلاء لم تقض حاجته یعنی روا نیست
سخن گفتن در ادب خانه بسبب منع نبی صلعم از آن و روایت نموده است
که بتحقیق کسی که حرف زند در ادب خانه حاجت او قضا نخواهد شد و

مستثنی است از آن ذکر حق تعالی را بگفته حضرت صادق علیه السلام در روایت
حلبی که لا بأس بذکر الله وانت تبول فان ذکر الله حسن علی کل حال
یعنی قصوری ندارد سخن گفتن بذکر حق تعالی در حالتی که بول نمائی زیرا که
ذکر حق خوبست بر هر حال و همچنین آیة الکرسی چنانچه در صحیحه عمر بن یزید
واقعست در حالتی که پرسید او را از تسبیح کردن در ادبخانه و خواندن
قرآن زیاده از آیة الکرسی و حمد حق تعالی و آیه الحمد لله رب العالمین و
سخن گفتن در حالت ضرورت نیز روا است چنانچه فرموده است حق تعالی
ما جعل علیکم فی الدین من حرج یعنی گردانیده نشده است بر شما در دین
دشواری و باز مستثنی است از سخن گفتن حکایت اذان چنانچه ابن
بابویه در کتاب علل الشرایع احکام بطریق صحیح از محمد بن مسلم از ابی جعفر
علیه السلام فرموده است که انه قال یا محمد لا تدع ذکر الله علی کل حال ولو
سمعت المنادی ینادی بالاذان وانت علی الخلاء فاذکر الله عز وجل
وقل کما یقول یعنی آنحضرت خطاب بمحمد بن مسلم نمود که ترک منمای ذکر الله
تعالی را بر هر حالی و اگر شنوی موذنرا که میگوید اذان را و تو در ادبخانه
پس ذکر کن الله تعالی را بهر حالی و بگوی چنانچه میگوید و از اینجا ظاهر
شد که آنچه شهید متأخرین شیخ زین الدین در کتاب روض الجنان ذکر
نموده است که بدل کردن حیعلات یعنی حی علی الصلوة حی علی الفلاح
حی علی خیر العمل بحولقه یعنی لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی در وقت
گفتن آن موذن حیعلات را گفتن اینکه لا حول ولا قوة تا آخر نیست که

کراهت

کراهت نداشته باشد زیرا که ذکر نیست و نصی خصوصی وارد نیست در
خصوص سنت بودن حکایت حیعلات تا اینجا منتهی شد حاصل کلام او
روا نیست چه ظاهر است که نص وارد است در خصوص حکایت اذان
و حیعلات جزء اذان است و باز باید دانست که واجب است رد سلام
کردن چنانچه در منتهی است و سنت است الحمد لله در وقت عطسه کردن و
سنت است تسمیت یعنی یرحمک الله گفتن کسی را که عطسه کند زیرا که دعا

منهج

در کیفیت وضو است و فروض آن یعنی آنچه در قرآن مجید و
فرقان حمید ثابت شده است پنج چیز است زیرا که واجبات دیگر مانند
ترتیب و موالاة و مانند اینها از احادیث ظاهر میشوند و بالجمله فروض
جمع فرض است و فرض در لغت یعنی تقدیر است یعنی اندازه کردن چنانچه حق
تعالی میفرماید فنصف ما فرضتم در میراث یعنی نصف آنچه تقدیر کرده
اند و بحسب اصطلاح و عرف اهل علم واجبست و معلوم و ابو حنیفه تخصیص
نموده است فرض را بچیزی که بدلیل قطعی ثابت شده و واجب را بدلیل ظنی
و وجهی ندارد و مراد از فرض در اینجا که گفتیم چیزیست که بقرآن ثابت است
بنابر اینکه پنج چیز است چنانچه محقق در شرایع گفته است که فروضه خمسة
و مرادش اینست که ما گفتیم و آنچه در مختصر گفته است فروض وضو هفت
چیز است مرادش از فروض واجباتست با اینکه ترتیب و موالات را اضافه
نموده است بر پنج چیز که بتفصیل مذکور خواهم ساخت و آنچه شهید
در ذکری مذکور ساخته است که واجبات وضو که مستفاد از قرآن مجید

حقیقت بامباشرت وضو از نفس خودش روا نیست چنانچه مذکور خواهد
شد و آن پنج چیزیست که فرضست در وضو فرض اول (اینهم) نیت است و آن واجب
در جمیع طهارات بدلیل آیهٔ کریمه وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
یعنی امر کرده نشده اند مگر که عبادت کنند حق تعالی در حالتی که دین را از
برای او خالص نمایند و بدلیل حدیث نبی صلی الله علیه و آله که انما الاعمال
بالنیات یعنی نیست عملها مگر به نیتها و گفته علی بن الحسین علیهما السلام
در حسنهٔ ابی حمزه ثمالی لا عمل الا بنیة یعنی نیست عمل مگر به نیت و گفته
حضرت امام رضا علیه السلام لا قول الا بعمل و لا عمل الا بنیة یعنی نیست گفته
مگر بعمل و نیست کرده مگر به نیت و بالجمله آنچه معتبر است در نیت تخیل
و تصور آنچیزیست که کرده میشود با ادنی التفاتی و این مقدار از تصور
کسی از عقلا از این جدا نمیشود فلهذا واقعست اگر کسی مکلف باشد که چیزی
را کند بی نیت محال خواهد بود زیرا که نیت عبارتست از اراده فعل
بدل و انچه ظاهر شد که بزبان آوردن آن تعلقی به نیت ندارد زیرا که
قصد و عزم بر کردن چیزی توقف ندارد بر گفتن آن بهیچ وجه و شبهه
نیست در اینکه سنت نیست بآنچه در شریعت وارد نشده است
و احکام شرعی موقوف بر شریعت پس اگر کسی را گمان این باشد که بزبان
آوردن نیت عبادتست از قبیل اینست که چیزی که در دین نباشد داخل
دین سازند و کیفیت وضو آنست که نیت وضو واجب یا سنت باید
کرد قربة الی الله و مراد بقربت موافقت اراده الله تعالی است و سبب اینکه

اصحاب اختیار لفظ قربة الی الله نموده اند نه الطاعة لله و مانند آن بسبب
اینست که در قرآن مجید و در حدیث وارد است اما اول مانند کریمه و
یتخذ ما ینفق قربات و اما دوم مانند اقرب ما یکون العبد الی ربه و هو
ساجد و اما سبب اینکه حق تعالی اختیار لفظ قربة نموده است آنست که
قرب و نزدیکی بسرادقات کبریاء الهی پیدا میشود با قصد استباحه و رفع
حدث را کردن در وضو بهتر است و در این باب چند قولست بعضی
را اعتقاد آنست که مجرد قربت کافیست چنانچه جلیل شیخ مفید در
کتاب مقنعه و شیخ طوسی در نهایه و محقق در بعضی از رسائلش و بعضی
ضم وجوب و سنت کرده اند چنانچه محقق در شرایع و علامه در
جمیع مصنفاتش اختیار این نموده است و جمعی از متاخرین و بعضی
رفع حدث یا استباحه نماز بقربت ضم نموده است مانند شیخ طوسی
در کتاب مبسوط و محقق در معتبر و بعضی مانند ابی الصلاح و ابن البراج
و ابن حمزه ضم رفع حدث و استباحه نماز را باهم ضم نموده است به
قربت و علی التقادیر نیت قربت شرطست باتفاق و اما دلیل بر ضم
وجوب یا استحباب بقربة آیه کریمه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ
إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ یعنی ای جماعتی که
ایمان آورده اید هرگاه اراده نماز گزاردن نمایید باید که بشویید روها
و دستهای خود را تا مرافق تا آخر وجه استدلال آنست که مفهوم از این
آیه آنست که وضو از برای نماز است و لیکن ممکنست که گفته شود از اینکه

وضو از برای نماز باشد لازم نیست بخاطر رسانیدن وجوبش فلهذا سید
سعید جمال الدین ابن طاوس قدس سره در کتاب بشری گفته است که
لم اعرف نقلا متواترا ولا آحادا یقتضی القصد الی رفع الحدث او
استباحة الصلوة لکن علمنا یقینا انه لا بد من نیة القربة ولولا
ذلک لکان هذا من باب اسکتوا عما سکت الله عنه و بالجمله
حدث عبارتست از حالتی که روا نباشد با آن حالت گزاردن نماز و داخل
شدن در آن و هرگاه آن حالت برطرف گردد حاصل میشود استباحه نماز
و برخاستن حدث پس استباحه و رفع از هم جدا نمیشوند و جمعی از متاخرین
را اعتقاد آنست که مراد برفع حدث ازاله مانعست و باستباحه ازاله
منع و دوم جدا میشود از اول درباره دایم الحدث و مستحاضه با آنکه حدث
از ایشان برطرف نمیشود و وقت نیت وقت شستن رویست
زیرا که شستن هر دو دست واجب یا سنت باشد اول بنابر آنکه نجس
باشد دوم بنابر آنکه پاک باشد و لیکن اگر حدث بول باشد یا خواب
یکبار شوید و اگر غایط دو بار پس وقتست از وضو و همچنین مضمضه و
استنشاق کردن سنت خارجست از حقیقت وضو و از جمله متعلقات
وضو است پس نیت را باید مقارن شستن روی سازد و وضو
سازند و جمعی از مجتهدین از آنجمله شیخ طوسی را اعتقاد آنست که جایز
است تقدیم نیت وقت شستن دست هرگاه واجب باشد یا سنت
و وقت نیت تنگ میشود نزد شستن روی و صحیح آنست که وقت

نیت حال شستن رویست و روا نیست در وقت بشستن دست
خواه واجب باشد خواه سنت باشد فلهذا سید سعید جمال الدین بن طاوس را
در کتاب بشری توقف در اینکه نیت جایز باشد وقت شستن دست
روی داده است و توقف درین باب بجای خود است و واجبست
استدامت نیت تا فارغ شود باینکه نیت منافی اول نکند فرع بدانکه
هرگاه چندین سبب جمع شود در باب وضو کافیست یک وضو به نیت
قربت و محتاج نیست بتعیین حدثی که وضو از برای رفع آن میسازد
و بالجمله احتیاج نیست بتعیین حدث چنانچه مذهب جمیع علماء است
و دلیل بر اینمعنی آنست که امتثال صادقست یعنی بجای آوردن مأمور به
و با اصل برائت ذمتست از وجوب تعیین حدث و اگر اکتفا در باب
وضو بقربت نمائیم تنها یا بضم وجوب یا سنت پس امر ظاهر است و اگر
گوییم شرطست قصد رفع حدث پس واجب آنست که قصد رفع حدث
از آن حیثیت که حدثست و اگر نیت رفع حدث معین [illegible] اینکه بول
و غایط و خواب کرده باشد و قصد برداشتن حدث خواب نماید
اکثر مجتهدین را اعتقاد آنست که جمیع حدثها برداشته میشوند زیرا که
واجبست حاصل شدن منوی که حدث آن سببهاست و حاصل نمی آید
این رفع مگر برفع جمیع و حق اینست اگرچه درین باب اشکال روی داده
است و همچنین اگر بر کسی جمع آمده باشد چندین سبب غسل مثل جنابت
[illegible] کر اگر

٩٠

غسل جنابت کند کافیست از سایر اغسال و اگر غسل حیض نماید رفع نمیشود
حدث جنابت و حق آنست که قصد برداشتن هر حدثی از احداث سبب
برداشتن مطلق حدث میشود بدانکه هرگاه کسی را چندین غسل جمع آید
یا کل واجبست یا سنت یا بعضی واجب و بعضی سنت و درین چند فرعست
اول آنست که چندین غسل جمع آید که همه واجب باشند اظهر آنست
که تداخل مینمایند یعنی که قصد برداشتن حدثی سبب برداشتن
سایر احداثست و اگر در نیت مجرد قربت کافی باشد اشکالی نیست در
برداشتن جمیع احداث و اگر نیت برداشتن حدثی بخصوصه نماید اگر آن
حدث جنابت باشد باجماع کافیست از سایر احداث و اگر غیر جنابت
باشد خلافست و حق آنست که کافیست و فرق نمودن میان جنابت
و غیر جنابت باینکه غیر جنابت ضعیف است و جنابت قوی است پس
برداشتن ضعیف سبب برداشتن قوی نمیشود این فرق ضعیفست
چنانچه بحسنه ثقة الاسلام از زراره که قال اذا اغتسلت
بعد طلوع الفجر اجزاک غسلک ذلک للجنابة والجمعة وعرفة والنحر والحلق
والذبح والزيارة واذا اجتمعت عليك حقوق اجزاک عنها غسل واحد
[illegible] حیضها او عیدها یعنی هرگاه غسل نمایی بعد از طلوع فجر صادق کافیست
ترا غسل تو از جهت جنابت و جمعه و عرفه و روز عید و سر تراشی
و قربانی و زیارت و هرگاه جمع آید بر تو چندین [illegible]

٩١

اسلا

آب مطلقا و معقول شمرده است درباره ازاله نجاست باب قلیل عدم اعتبار
ورود آب بر نجاست و این حکم مشکلست زیرا که نجس میشود آب بورود
نجاست بر آن نزد شهید مگر که قائل شود باینکه احادیث دلالت
دارند بر منع از استعمال آب قلیل بسبب ورود نجاست بر آن و این
منافات ندارد با حکم بپاکی محل نجاست که شسته شده باشد با آبی که او را
کشتن صادقست بر آن خواه وارد شود آب بر نجاست و خواه
وارد نشود دویم در اینکه قایلان بعدم نجاست غساله اختلاف
نموده اند در اینکه آیا پاکی آن بر سبیل عفو است یعنی پاکی نه پاک کنندگی
یا آنکه باقیست آن آب بر آنچه بوده است از پاک کنندگی یا آنکه حکم آن حکم
برداشتن حدث اکبر است پس هر یک از گفتهای [illegible] جهت گوینده و محقق
در معتبر فرموده است که آبی که از ازاله [illegible] نجاست [illegible]
[illegible] سیم شهید حکایت نموده است گفته
بعضی را باینکه غساله نجس است مطلقا اگرچه زیاده باشد [illegible] شستن
از قدر واجب پس بنابراین قول غساله مرتبه سیم و چهارم [illegible] نجس
است و این قول باطلست زیرا که مخالف اصول مذهب امامیه است
بلکه بعید است کسی را که قایل باین گفته باشد و گاه [illegible] که این قول را نسبت
میدهند بمحقق و علامه در منتهی و این نسبت خطاست زیرا که مسئله در گفتن علامه
و محقق است در آبی که از ازاله نجاست با آن شود و این صادق نیست بر آبی
جدا شده از محلی که پاک گردیده باشد منهج در اینکه غساله نجس است

ندارد صح

قایلی صح

مگر در استنجا که عبارتست از آبی که شسته شده باشد بآن مخرج غایط و بول را
وبالجمله آبی که بآن شسته شود هم از نجاست و از مقعد و ذکر شود حکم بر طهارت
آن نموده اند زیرا که لازم می آید ضرر و دشواری در باره حکم بر نجاست
آن چنانچه در کریمه وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ واقعست حکم بر عدم وقوع
حرج و فساد و دشواری در دین که منفی است و واقعست در حدیث و بار تبدیل
صحیحه عبد الملک بن عتبه هاشمی که قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل
یقع ثوبه على الماء الذی استنجی به اینجس ذلک ثوبه قال لا یعنی پرسیدم آنحضرت را در
باره مردی که جامه اش بر آبی که بآن استنجا شود آیا نجس میکرد اند آنجا
امر فرموده که نه و مانند صحیحه محمد بن نعمان از ابی عبد الله علیه السلم که قال قلت
له استنجی ثم یقع ثوبی فیه و انا جنب قال لا بأس به یعنی راوی گوید که گفتم
مر آنحضرت را که استنجا میکردم و بعد از آن جامه من در آب استنجا واقع
شد در حالتی که من جنب بودم فرمود که قصوری ندارد و حسنه احول که
محمد بن نعمان است که قال قلت لابی عبد الله علیه السلم اخرج من الخلاء
فاستنجی فی الماء فیقع ثوبی فی ذلک الماء الذی استنجیت به قال لا بأس به
یعنی راوی گوید که گفتم مر آنحضرت را که بیرون می آیم از خلا و استنجا می نمایم
در آب و جامه ام در آن آبی که استنجا کرده ام بآن واقع میشود فرمود که قصوری
ندارد و محقق و غیر او شرط نموده اند در پاکی آب استنجا متغیر بنجاست نشدن
و واقع بر نجاست غیر از نجاست محل و اجزا نگردیدنش و وجه اشتراط این
دو شرط ظاهر است و بعضی از مجتهدین زیاده بر این شرط کرده اند که باید که

هست و حال آنکه باری تعالی امر برفع آن نموده صح

یستنجی صح

نجاست غیر از بول و غایط با آنها ملاقات نموده باشد و بآن نیامیخته با آن
آب اجزای نجاست که ممتاز باشد از آب یعنی متمیز نشده بوده باشد در میان آب
استنجا زیرا که در صورت که امتیاز داشته متمیز نشده باشد بسبب آن آب
استنجا بعد از مفارقت از مقعد و جدائی او از آن نجس میگردد بسبب آن
نجاست مخفی نیست که مانند این شرطها اولی است باحتیاط و لیکن نصی که
درین باب واقعست مطلقست و شیخ شهید در ذکری اعتبار نموده است
که مقدار آب استنجا باید که زیاده نشود از مقدار اول و اطلاق نص و کلام اصحاب
اقتضا مینماید که فرق نیست درین باب میان هر دو مخرج یعنی مخرج بول
و غایط و نه میان طبیعی و غیر آن و نه میان متعدی و غیر متعدی مگر که تا
متعدی شود بنجاست بنحوی که صادق نمی آید بر ازاله آن نام استنجا با آنکه
آب استنجا پاکست یا آنکه نجس است و لیکن معفوست اظهر اولست زیرا
که مستفاد از احادیث و اخبار است و اجماع نقل شده است درین حکم و شهید
در ذکری نقل نموده است از محقق در معتبر که او فرموده باشد که در استنجا
تصریح بطهارت واقع نیست بلکه نجس عفوست و جد بزرگوارم شیخ علی قدس
سره در شرح قواعد بر آنست و شهید متاخرین در کتاب روض الجنان
نموده است که محقق در معتبر گفته که عفوست و لیکن واقف نشدم تصریح
این گفته بلکه سخن او دلالت صریح دارد در طهارت بآنکه گفته است که پاکی
آب استنجا مذهب شیخ مفید و شیخ طوسی است و علم الهدی در مصباح گفته است
که پاکی آب استنجا که قصوری ندارد آبی که از استنجا بر جامه و بدن ترشح نماید

بخار

و این نص صریحست در عفو نیست صریح در طهارت و دلالت دارد بر طهارت
آب استنجا آن حدیثی که روایت نموده است احول و بعد از آن نموده دو حدیث
سابق را بدانکه اطلاق عفو بر آب استنجا اقتضاء جواز مباشرت آن مینماید
مطلقا و وجوب نجس بودن ازاله آن در نماز از جامه و بدن و این بعینه معنی
پاکی آبست پس بنابراین صورت ندارد حکم نمودن بر اینکه نجس معفو است
نزد محقق در معتبر بلکه تحقیق آنست که عفو را در برابر طهارت نگفته اند بلکه
مراد از عفو آنست که پاک کننده نیست اگرچه پاکست مانند آب مضاف
و بعضی را اعتقاد آنست که پاک کننده است اگرچه پاکست مانند آب مضاف
و بالجمله مراد از عفو آنست که پاک کننده نیست چنانچه ظاهر کلام شهید در
ذکری است زیرا که بعد از نقل قول پاکی آب استنجا و عفو از آن گفته است که
فایده ظاهر میشود در استعمال از آن آب و محقق در معتبر و علامه در منتهی نقل
اجماع نموده اند بر اینکه جایز نیست برداشتن حدث به آبی که به آن ازاله
نجاست شود مطلقا فایده خلاف درباره ازاله نجاست به آن آب در
مرتبه دوم و اصح آنست که جایز است بدلیل عموم و صدق امتثال با استعمال
آن اگرچه احتیاط عدم استعمال آنست منهج در اینکه آبی که مستعمل شود در وضو
پاک و پاک کننده است این حکم اجماعیست نزد ما امامیه ابوحنیفه مخالفت
نموده است درین حکم تا که گفته است از آن آب نجس است نجاست مغلظه تا که
اگر به جامه رسد زیاده از مقدار درهمی منع میکند کردن نماز را در آن
اما آبی که مستعمل شود در رفع حدث اکبر پاکست آیا بر میدارد در مرتبه دوم

بعضی از اصحاب فرموده اند که

و عدم

دلالت صح

حدث

حدث اکبر بر دارد احوط آنست که حدث بر نمیدارد و بالجمله اصحاب را
اختلاف در آبی که آن را که مستعمل شده باشد در رفع جنابت که حدث
کبری است بعد از آنکه اتفاق دارند بر اینکه پاکست شیخ مفید و شیخ طوسی و علی
بن بابویه رفته اند باینکه بر ندارد حدث اکبر نیست در نوبت دوم و محقق
بر عدم این گفته نموده است از روی احتیاط و سید مرتضی و ابن ادریس و اکثر
متاخرین رفته اند باینکه پاک و پاک کننده است و این حقست زیرا که صادق
می آید امتثال مامور به بسبب استعمال آن و باندر یافتند این آب صادق است بر
او که آب مطلق را یافته است پس جایز نیست او را تیمم کردن نظاهر کریمه فلم
تجدوا ماء فتیمموا یعنی اگر آب را نیابید پس تیمم نمایید و چونکه درین صورت
یافته است آب را باید که غسل نماید از آن و شهادت روایت فضیل بن یسار بطریق
صحیح از ابی عبدالله علیه السلام که قال فی الرجل الجنب یغتسل فینضح من الماء فی الاناء
فقال لا بأس ما جعل علیکم فی الدین من حرج یعنی فرمود درباره مردی که جنب
باشد و غسل نماید پس از آبی که غسل کرده باشد در ظرفی ترشح نماید فرمود که
قصوری ندارد گردانیده نشده است بر شما در دین تنگی و خلاف دیگر استدلال
نموده اند جمعی اول که منع نموده اند از غسل کردن بان آب باینکه مستعمل شده آب
در رفع جنابت پس شک واقع است درباره آن باینکه بر دارد جنابت
در نوبت دوم هست یا نه و چونکه شک واقع است در آن پس یقین بود نیست
استعمال آن در بر داشتن جنابت زیرا که جنابت یقین است و بیرون آمدن
از عهده امر یقینی نیست مگر به یقینی که آن آبی باشد پاک کننده به یقین و این

جواو له

آب بنابر درباره طهوریت آن واقع است پس رفع حدث بسبب این آب مشکوک
فیه است و باز استدلال نموده اند بحدیث ابن سنان که نقل نموده است از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام که الماء الذی یغسل به الثوب او یغتسل به الرجل من الجنابة
لا یجوز ان یتوضأ منه و اشباهه یعنی آبی که شسته باشند بآن جامه را یا غسل کنند
بآن مردان از جنابت جایز نیست که وضو ساخته شود از آن و مانند آن بدو
استدلال این دو وجه روا نیست اما بنا بر دلیل اول جهت آنکه شک
و شبهه در طهارت آن نیست و این سخن نا صواب است بلکه صادق است بر این آب
علی الاطلاق اما بنا بر دلیل دوم حدیث است و لیکن ضعیفست پس استدلال بآن روا نیست
و مراد از آبی که در جنابت استعمال شده باشد آنست که آبی که متقاطر گردد جدا شود
از اعضا در وقت غسل و ظاهر علامه در منتهی و شیخ فخر الدین پسر او در شرح قواعد
آنست که خلاف در آن واقع است در رفع جنابت نه ازاله نجاست زیرا که
اجماع نقل نموده اند از علمای ما بر جواز برداشتن نجاست بآن و حال آنکه
ظاهر عبارت ذکری آنست که با خلاف در ازاله نجاست بآن نیز واقع است چه
فرموده است که منقول از شیخ طوسی و محقق جواز ازاله نجاست بآنست و بعد
از آن گفته است که بعضی را اعتقاد آنست که جایز نیست زیرا که قوت آب بر
داشته شده است بسبب استعمال آن پس ملحق ساخته این را بآب مضاف و
این وجه ضعیفست منهج در آب سار که جمع سؤر بهمزه که در لغت
فضله و بقیه است چنانچه در قاموس واقع است و در کتاب معتبر سؤر به
همزه بقیه آبی که خورده شده باشد هست و ظاهر تعریف آن درین باب

بابیت قلیل که دهن حیوانی ملاقات بآن نموده باشد و شهید و علما بعد از او
تعریف نموده اند رحمهم الله بآبی قلیل که جسم حیوانی مباشر آن شده باشد و این سخن روا
نیست بدلیل آنکه مخالف آنچیزیست که اهل لغت تصریح بآن نموده و عرف عام بلکه
عرف خاص دلالت بر آن نمی کند بلکه چنانچه ظاهر است از تتبع اخبار و گفته اند
اصحاب اگرچه بعضی ذکر نموده اند در باب دیگر سؤر غیر آن را بالعرض و از اینکه
غرض درین مقام بیان طهارت و نجاست سؤر باشد اقتضا می نماید که مراد
از آب سؤر آن بوده باشد که حیوانی مباشرت بآن نموده باشد خواه بدهن
و خواه بغیر آن از سایر اعضا زیرا که حکم غیر آب سؤر حیوان مستفاد از مباشرت
ازاله نجاسات شود درین چند مسئله است اول در سؤر حیوانیست
مسوخ و ظاهر آنست که پاکست و بعضی را تردد روی داده است در طهارت
آن و سبب تردد ظاهر نیست چه معلومست که اصالت طهارت آب سؤر
و چیزی نیست که با آن معارضه تواند نمود در نص و منقولست از شیخ طوسی در
کتاب خلاف که حکم نموده است بنجاست حیوانات مسوخ از برای حرام بودن
فروختن آنها و این دلیل ضعیفست زیرا که منع از حرام بودن فروختن آن
و همچنین ملازمه ممنوعست محقق در معتبر حکم نموده است بر کراهت الخ
این حکم نیکوست تا جمع میان احادیث و اخبار شده باشد دوم در اینکه
سؤر غیر خارجیان و غالیان از اصناف مسلمانان و مراد از خارجیان
اهل نهروانست و جمعی که قایلند بگفته ایشان و مراد از غالیان جمعی اند
که قایلند بخدایی علی بن ابی طالب علیه السلام یا یکی از مردمان دیگر و ناصبیان که

که قایلند بجبر یعنی بنده را در کردن فعلی مضطر میدانند و مجسمه نیز داخل ا
دانسته اند و ابن ادریس قایلست باینکه هر کس که مخالف حقست و این اقرب
باحتیاط است سیم مکروهست سؤر جلال و مراد از آن حیوانیست که
غذاءش نجاست انسان باشد تا گوشت بر او بروید و استخوانش قایم
گردد و جمعی که در عرف آنرا جلال گویند پیش از آنکه استبرا کرده شود بچیزی که
سبب برطرف شدن جلل باشد هرگاه خالی باشد موضع ملاقات
او از عین نجاست و همچنین مکروهست سؤر جانوری که خورنده نجاست
باشد بشرط آنکه موضع ملاقاتش از عین نجاست خالی بوده باشد و حکم
در پاکی سؤر یعنی نیمخورده این دو نوع بشرط خالی بودن موضع ملاقاتش
از نجاست مشهورست میان اصحاب و دلالت دارد بر این معنی اصل
که طهارتست و روایات بسیار مانند حدیث علی بن حمزه از ابی بصیر
از ابی عبد الله علیه السلام که قال فضل الحمامة و الدجاج لا بأس به و الطیر یعنی
نیمخورده کبوتر و مرغ نیست در آن قصوری و همچنین نیمخورده پرنده
و حدیث عمار از ابی عبد الله علیه السلام که انه سئل عن ماء یشرب
منه باز او صقر او عقاب فقال کل شیء من الطیر یتوضأ مما یشرب
منه و لا تشرب یعنی پرسیده شد آنحضرت از آبی که خورده از آن باز یا
شاهین یا عقاب فرمود که هر چیزی از پرنده وضو ساخته میشود
از آنچه خورده باشد از آن مگر که ببینید در منقارش خونی پس اگر ببینید
در منقار آن خون نجس وضو مسازید از آن و میاشامید و مانند

صحیحه فضل ابی العباس که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن فضل الهرة و
الشاة و البقرة و الابل و الحمار و الخیل و البغال و الوحش و السباع فلم اترک
شیئا الا سألته عنه فقال لا بأس حتی انتهیت الی الکلب فقال رجس نجس
لا تتوضأ بفضله و اصبب ذلک الماء و اغسله بالتراب اول مرة ثم بالماء
یعنی گفت که پرسیدم آنحضرت را از نیمخورده گربه و گوسفند و گاو و
شتر و خر و اسب و استر و وحشی و درندهای و نگذاردم چیزی را مگر که پرسیدم
او را از آن پس فرمود که قصوری ندارد تا که رسیدم بسگ پس فرمود که
پلیدیست نجس وضو مسازید به خورده آن و آب را بریزان و بشوی
آن ظرف را اول بار بخاک و بعد از آن بآب و مانند صحیحه محمد از احدهما علیهما السلام
که قال سألته عن الکلب یشرب من الاناء قال اغسل الاناء و عن السنور قال
لا بأس ان تتوضأ بفضلها انما هی من السباع یعنی پرسیدم آنحضرت را از
سگی که خورد از ظرفی فرمود که بشوی ظرف را و پرسیدم او را از آب نیمخورده
گربه فرمود که قصوری ندارد وضو ساختن از آن زیرا که گربه از درندهاست
و درین تعلیل نوعیست از اشعار بپاکی درندها و مانند این حدیث
معویه بن شریح و صحیحه زراره از ابی عبد الله علیه السلام که انه کان یکره سؤر
کل شیء لا یؤکل لحمه یعنی بود که مکروه میداشت نیمخورده هر حیوانی که گوشت آن خورده
نمیشود و مخالفت نموده است درین باب شیخ طوسی در مبسوط باینکه
منع نموده است از نیمخورده خورنده مردار و در نهایه منع نموده
از نیمخورده جلال و ظاهرش در کتاب تهذیب و استبصار منع است

از نیم‌خورده حیوانی که گوشت او را نتوان خوردن غیر جانوری که احتراز
از آن ممکن نباشد مانند گربه و موش و مار و استدلال نموده بحدیثی که روایت
نموده است از عمار ساباطی از ابی عبدالله علیه السلام که قال سُئل عمّا تشرب
مِنهُ الحمام فقال کُلُّ ما اُکِلَ لحمُه یُتوضّأ من سؤره ویُشرب یعنی پرسیده
شد آنحضرت از آبی که بخورد از آن کبوتر پس فرمود که هرچه گوشت آنرا
میتوان خورد وضو ساخته میشود از نیم‌خورده آن و خورده میشود
از آن نیم‌خورده و این دلیل ضعیف است از جهة سند چه در آن چندین
فطحی مذهب واقعند و متن این حدیث با تمیز دلالت نیست بر اینکه
حیوانی که گوشت آنرا نتوان خوردن نیم‌خورده اش حرامست چه مفهوم
صفت حجت نیست با آنکه معارضه دارد با متن چندین حدیث که من
حیث السند اصح از اینست و من حیث الدلالة اوضح بلکه اصح آنست که نیم
خورده کل جانورها پاکست غیر از سگ و خوک و کافر چنانچه سید مرتضی
در مصباح و شیخ طوسی در کتاب خلاف اختیار نموده اند و جمیع متأخرین
نیز بر این حکم کرده اند بر آنکه محقق در معتبر استدلال نموده است بر پاکی نیم‌خورده
جانوری بدو حدیث ابو بصیر و عمار و بعد از آن فرموده است که کسی نگوید
که در سند این حدیث علی بن ابی حمزه واقفی و عمار فطحی واقعند پس عمل
بآن روایت روا نیست زیرا که میگوییم در جواب آنکس که این حدیث اگرچه
سندش این دو کس واقعند لیکن عمل بآن بسبب قبول اصحاب این حدیث
راست یا بسبب آنکه قراین ضم شده اند بر اینکه اگر چنین نمیبود هر آینه

منع از عمل بخبر ثقه عدل غیر امامی مینمود زیرا که یقین حاصل نیست بگفته او تا اینجا تمام
حاصل کلام محقق در معتبر و خالی نیست از نظر و بحث بچندین وجه اما اول
مسلم نیست که مقتضی عمل بحدیث ثقه عدل آن خبر نیست که ذکر نموده است
زیرا که دلیل بر عمل بگفته ثقه عدل بسیار است چنانچه مقرر شده است در
موضع خود و بار عمل اصحاب حجت و دلیل شرعی نیست چنانچه در موضعش
بیان شده است خصوصا محقق در کتاب خود بیان این نموده است
اما قراین در حالتی درست است که دلیل باشند بر سر خود پس در ... منظور
که دلیل باشند فایده نیست در ضم آن قراین بسوی آن حدیث وجه دوم
آنست که آنچه ذکر نموده است از منع عقل از عمل بخبر ثقه عدل بی عمل اصحاب
با قرینه صورتی ندارد زیرا که عقل حکم بر امتناع عمل بخبر ثقه عدل نمینماید
وجه سیم آنچه ذکر نموده است از عمل اصحاب بروایت این جماعت منافات
دارد با آنچه در اصول مقرر است از اشتراط ایمان راوی و آنچه جواب داده
است بآن از دلیل شیخ که شرط نیست ایمان راوی با اینکه شیعیان عمل نموده
اند باحادیث این جماعت در این جواب تاملست زیرا که ظاهر نیست عمل
علمای شیعه باحادیث مانند این جماعت بر آنکه محقق در معتبر و علامه در
تذکره و منتهی گفته اند که گربه اگر بخورد مرده را و بعد از آن بخورد از آب
قلیل نجس نمیشود بسبب این خواه غایب از نظر شده باشد و خواه نه و
علامه در نهایت حکم بر نجاست آن نموده است در اینوقت و بعض
از این جزم نموده با اینکه اگر از چشم غایب گردد و احتمال آن باشد که در آب

کویا آب روان خود را رسانیده خورده باشد نجس نمیشود بسبب آنکه
ظرفی که از آن خورده باشد زیرا که ظرف معلوم است پاکی آن و حکم بر نجاست
آن نمینماییم بمجرد شک و کمان نجاست و این حکم از علامه مشکل است و جمعی
متاخرین حکم نموده اند بپاکی حیوان غیر انسان بمجرد بر طرف شدن عین
نجاست از آن و این حکم حسن است بدلیل اصل و عدم ثبوت تکلیف شارع
بشستن نجاست از آن و این حکم و معتبر نیست در حیوان غیر انسان
غایب شدن از نظر اما آدمی گفته شده است درباره آن حکم بپاک شدنش
بمجرد غایب شدن از نظر در زمانی که ازاله نجاست در آن ممکن بوده باشد
روا نیست مگر که مباشرت نموده باشد بچیزی که طهارت شرط آن باشد
بانیکه نماز کزارده باشد و مانند این چهارم مکروه است آبی که حایض از آن
خورده باشد بشرط آنکه خود را از نجاست نگاهبانی ننموده باشد و
سید مرتضی در مصباح و شیخ در مبسوط حکم نموده اند بر کراهت نیمخورده
حایض علی الاطلاق و جمع کرده است شیخ طوسی در تهذیب و استبصار
میان اخبار یکبار بمنع از وضو ساختن به نیمخورده حایض غیر مامونه
و یکبار بانیکه بلیدات و حق تفصیلست تا جمع میان مضمون حدیثی که
دلالت دارد بر نهی از وضو ساختن از نیمخورده زن حایض چنانچه
در موثقه عنبسه بن مصعب از ابی عبدالله علیه السلام واقعست که قال
اشرب من سؤر الحایض ولا تتوضأ منه یعنی بخور از نیمخورده حایض
و وضو مساز از آن و روایت حسین بن ابی العلا که قال سألت اباعبدالله

علیه السلام عن سؤر الحایض فقال لا تتوضأ به و توضأ من سؤر الجنب اذا کانت
مامونه یعنی پرسیدم آنحضرت را از نیمخورده حایض پس فرمود که وضو
ساخته نشود بآن و وضو ساخته میشود از نیمخورده زن جنب
هرگاه احتراز از نجاست نماید و این حدیث از کافی مذکور است بنحوی
که نزدیک بصحت و واضحست و آن حدیث باین طریقست که و سألته
عن سؤر الحایض فقال لا توضأ منه و توضأ من سؤر الجنب اذا کانت مامونه
و مقتضای این حدیث کراهت وضو ساختن از نیمخورده آنست خواه
مامونه باشد و خواه نباشد و لیکن دلیل بر تفصیل این حکم یعنی کراهت در
باره نیمخورده حایض غیر مامونه و عدم کراهت درباره حایض مامونه
حدیث علی بن یقطین بطریق موثق از ابی الحسن علیه السلام که فی الرجل یتوضأ
بفضل وضوء الحایض فقال اذا کانت مامونة لا باس یعنی درباره مردی
که وضو سازد از نیمخورده حایض پس فرمود که اگر مامونه باشد قصوری
ندارد پس باین حدیث حمل بآن تفصیل رواست بدانکه مستفاد از احادیث
نیست کراهت وضو ساختن مگر از نیمخورده حایض تنها و اما آشامیدن
از نیمخورده آن کراهت ندارد و بالجمله منحصرست کراهت در وضو ساختن
از آن لا غیر چنانچه صریح حدیث عنبسه و حسین بن ابی العلا دلالت
دارد بر اینکه آشامیدن از آن کراهت ندارد پس در اینکه اصحاب ما از
مجتهدین حکم نموده اند بر کراهت نیمخورده آن مطلقا صورتی ندارد
بلکه باید مقید شود کراهت بوضو ساختن از زن متعدی بودن ایشان

از هم

این حکم را در بارهٔ هر که متهم باشد بنجاست روا نیست بدانکه مراد از مأمونه
کسیست که گمان در بارهٔ او داشته باشیم که احتراز از نجاست مینماید پس
غیر مأمونه آنست که گمان احتراز او از نجاست نداریم خواه گمان عدم احتراز او
را داشته باشیم یا نه باینکه مجهول الحال باشد پس ظاهر شد که غیر مأمونه
اعم است از متهم پس آنچه بعضی از ارباب تحقیق ذکر نموده اند که غیر مأمونه متهم
است بدلیل آنکه واسطه نیست میان مأمونه و غیر متهم زیرا که کسی که امانت
نباشد او را متهم خواهد بود درو انیست زیرا که متبادر از مأمونه کسیست
که گمان نگاهبانی او از نجاست نماید و این شامل مجهول الحال و متهم است
پنجم در اینکه مکروهست نیم خورده استر و خر و شتر [illegible] زیرا که جنسی که اهتدا نیم
خورده او نیست و اسب را ملحق ساخته اند بآن بدلیل کراهت گوشت آن
ولیکن بنظر نرسیده دلیل بر لحوق این حکم ترسیده است ششم در اینکه مکروه
نیم خورده موش اصحاب را اختلافی واقعست در این شیخ در نهایه در بحث آب
فرموده است که هرگاه موش و مار در ظرفی افتاده از آن خورده باشند و بعد
از آن بیرون آیند قصوری ندارد و بهتر ترک استعمال آن آبست بر هر حال
و گفته است در باب احکام نجاسات هرگاه برسد بجامهٔ کسی سگ یا خوک
یا روباه یا خرگوش یا موش یا بزمژه و تر باشد واجبست شستن آن موضعی
که رسیده باشد بآن و ظاهر محقق در معتبر عدم کراهت آنست و معتمد
پاکی آنست اگرچه سنت شستن آن بوده باشد اما دلیل بر طهارت آن
صحیحه سعید اعرج است که قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الفاره تقع

فی السمن

فی السمن او الزیت ثم تخرج منه حیا قال لا بأس به یعنی پرسیدم آنحضرت
را از موشی که در روغن یا در زیت افتد و بعد از آن بیرون آید از آن زنده
فرمود که قصوری ندارد دوم صحیحه شیخ طوسی از علی بن جعفر از برادر بزرگوارش
امام موسی علیه السلام که قال سألته عن فارة رطبة قد وقعت فی حب دهن
فاخرجت قبل ان تموت ابیعه من مسلم قال نعم وتدهن منه یعنی
پرسیدم آنحضرت را از موش تری که در خم روغن افتد و بیرون رود از آن
پیش از مردن بفروشم آنرا بمسلمانی فرمود که بفروش و بیرون را از آن روغن
چرب نمای و اما دلیل بر استحباب شستن اثر او از جامه صحیحه علی بن
جعفر از برادر بزرگوارش امام موسی علیه السلام است که قال وسألته عن الفارة
الرطبة قد وقعت فی الماء تمشی علی الثیاب ایصلی فیها قال اغسل ما رأیت
من اثرها و ما لم تره فانضحه بالماء یعنی پرسیدم آنحضرت را از موش تری
که در آب افتاده بود بر جامهها راه رود آیا گزارده میشود نماز در آنها فرمود
که بشوی آنچه می بینی از اثر وی و آنچه نمی بینی پس آب را پاش بر آن شیخ طوسی در
نهایه و تابعان او گفته اند که مکروهست نیم خورده مار و اظهر آنست که کراهت
ندارد بصحیحه علی بن جعفر از برادر بزرگوارش امام موسی علیه السلم که قال سألته عن
العظایة والحیة والوزغ تقع فی الماء فلا تموت ایتوضأ منه للصلوة فقال
لا بأس به یعنی پرسیدم آنحضرت را از عظایه و مار و بزمژه که در آب افتد
و نمیرد آیا وضو ساخته میشود از آن از برای نماز فرمود که قصوری ندارد
بدانکه وزغ بتحریک ناچم وزغ است که عبارت از بزمژه است و عظایه

دیگر

وکراهت آب نیمخورده اینها مشهور است میان اصحاب زیراکه نهی وارد است
از ان در حمل نهی در حدیث بر کراهت بسبب اینکه ضعیفست و معارض است
با صحیحه علی بن جعفر مذکوره و غیر این از احادیث و اخبار و بعضی را اعتقاد
آنست که نیمخورده اینها نجس است و نهی در حدیث محمولست بر حرمت
نه بر کراهت و این قول ضعیفست و علامه در تذکره فرموده است که
کراهت از حیثیت طبابت نه از جهة نجاست و این قول حسن است هفتم
آبی که در آن بمیرد حیوانی که نفس سائله داشته باشد و مراد بنفس سائله
خونیست که بیرون آید از رگ و اجماع منعقد است درباره نجاست
مرده آن اما اگر حیوانی را نباشد نفس سایله مانند مگس و ملخ و مانند اینها
پس مرده ان نجس نیست باجماع چنانچه محقق در معتبر و علامه در منتهی
دعوی نموده اند و دلیل بر این غیر اصالت طهارت آنست با اشتهار و معارض
و احادیث بسیار مستفیض مانند گفته امام علیه السلم در روایت حفص بن
غیاث که لا یفسد الماء الا ما کانت له نفس سائلة یعنی نجس نمی
کرداند آب را مگر حیوانی که مر آنرا باشد نفس سایله و در روایت عمار کل
ما لیس له دم فلا باس یعنی هر حیوانی که نباشد مر او را نفس سائله پس
قصوری ندارد و در حدیث ابن مسکان کل شیء سقط فی البئر مثل العقارب
والخنافس واشباه ذلک فلا باس یعنی هر حیوانی که در چاه افتد مانند
عقربهای و جعلهای و مانند اینها قصوری ندارد و این احادیث اگرچه
ضعیفند لیکن روایت عمل نمودن باینها زیراکه تقویت یافته اند بعمل اصحاب

دانسته

و موافق مقتضای اصلند که پاکی آب قلیل است و این اصل حجت و دلیل است
هرگاه معارضی نباشد آنرا هشتم در اینکه خون قلیل هرگاه در نباید آنرا حکم
از کمی هرگاه معارضی در آبی کمتر از کر سیفتد شیخ طوسی را اعتقاد پاکی آنست
بصحیحه علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی علیه السلام که قال سالته
عن رجل امتخط فصار الدم قطعا فاصاب اناءه هل یصلح الوضوء منه
فقال ان لم یکن شیء یستبین فی الماء فلا باس وان کان شیئا بینا فلا
یتوضا منه یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که بینی خود را پاک میکرد پس
پاره خون جدا شده بظرف او آیا روا است وضو ساختن از آن فرمود
اگرچه از آن در آب ظاهر نگردد قصوری ندارد و اگر ظاهر گردد پس وضو
ساخته نمیشود از آن آب بدان که حق آنست که اگر یقین داند که خون ر
سیده است بآن آب پس آن آب نجس است و در این حدیث تصریح نیست
باینکه آن خون که رسیده باشد بآن بلکه دلالت دارد بر رسیدن خون
بآن ظرف و رسیدن خون بظرف لازم ندارد رسیدن آنرا بآب ظرف شاید
که اندرون نرسیده باشد پس آن آب باقیست بر طهارت اصلی اگر کسی سوال
کند که این حکم از آنحضرت که علی بن جعفر [illegible] بزرگ و جلیل القدر
بوده است پس [illegible] که سوال نماید از نجاست آب برسیدن خون
که بظرف آب نه بآب جواب گوییم رسیدن نجاست بظرف آب چنانچه محقق
میشود با علم برسیدن آن در آب یا در بیرون آب همچنین متحقق میشود
برسیدن خون بظرف با آنکه علم نباشد بر خصوص رسیدن آن در آب یا

لا اکر کسی

رسیدن آن بظرف و با وجود این احتمال روایت پرسیدن علی بن جعفر
از جواز استعمال آن آب زیرا که یقین حاصلست در رسیدن آن خون در
ظرف یا در آب آن یا بیرون از آب مانند دو ظرفی که مشتبه شده باشد
بیکدیگر و یکی از آن دو ظرف نجس باشد و واجبست احتراز نمودن از آن سوال
اگر گویند که گفته امام علیه السلام ان لم یکن شیء یستبین فی الماء یعنی اگر نبوده
باشد چیزی از خون که ظاهر گردد در آب اعمست از اینکه نباشد در آب یا
باشد و ظاهر نشود پس واجبست که قصوری نباشد در باره استعمال
آن آب و بر هر دو تقدیر عمل بعموم لفظ تا از خارج دلیلی که سبب تخصیص آن
شود ظاهر گردد جواب گوییم چونکه در پرسیدن علی بن جعفر تصریح بواقع
نیست در باره واقع شدن نجاست در آب و مقتضای اصل آنست که
نرسیده باشد آن خون در آب صحیحست معلق ساختن حکم پاکی آب
بر پیدا نبودن خون در آن آب زیرا که در غالب اوقات از ظاهر نشدن
نجاست و پیدا نبودنش در آب دانسته میشود نرسیدن و مانند این
اطلاق متعارفست **منهج** در بیان موجبات و اسباب طهارت که
وضوء و غسل و تیمم است بدانکه طهارت در لغت بمعنی نزاهت و نظافت
است و در اصطلاح اسم وضوء و غسل و تیمم است اما فرق میان موجب
وضوء و سبب آن مانند بول که سبب وجوب وضوء ساختن است
و هم موجب آنست که اگر بعد از وقت نماز آنرا موجب گویند یعنی واجب
سازنده وضوء و اگر پیش از وقت آن بوده باشد آنرا سبب گویند یعنی باعث

و علت وضوء ساختن اما موجبات و اسباب وضوء چندین چیز است بول
و غایط و بادی که از موضع طبیعی بیرون آید و این اجماعی است مر امت را خواه
از موافقان و خواه از مخالفان و احادیث و اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در
این باب مستفیض اند یعنی در بسیاری نزدیک بتواتر رسیده اند از آنجمله
روایت زکریا بن آدم از امام رضا علیه السلام است که قال انما ینقض
الوضوء ثلث البول و الغائط و الریح یعنی باطل میسازند وضوء را سه چیز
است بول و غایط و بادی که از موضع معتاد بیرون آید و دانستی که آنچه باطل
سازنده وضوءست سبب و موجب آنست زیرا که چون باطل شد
وضوء بسبب یکی از این امور پس موجب وضوء ساختن میشود و مانند
صحیحه زراره از ابی عبد الله علیه السلام که قال لا یوجب الوضوء الا غائط او
بول او ضرطة تسمع صوتها او فسوة تجد ریحها یعنی واجب نگرداند ساختن
وضوء مگر بول و غایط و بادی که آوازش شنیده شود و اگر آوازش شنیده
نشود باید که یافته شود بویش و بالجمله مراد آنست که بیرون آمدن از مخرج
طبیعی باید که بیقین باشد زیرا که شیطان لعین گاه باشد که بنفس خود باد
دمد در مخرج آدمی تا که او را توهم بیرون آمدن باد شود در واقع بادی
نباشد چنانچه در صحیحه معویه بن عمار واقعست که قال قال ابو عبد الله
علیه السلام ان الشیطان ینفخ فی دبر الانسان حتی یخیل الیه انه خرج منه
ریح فلا ینقض وضوءه الا ریح تسمعها او تجد ریحها یعنی شیطان میدمد
در مخرج ادمی تا که بخیال اندازد او را که بیرون آمده است از و بادی پس باطل

نمیسازد وضوئش را مگر بادی که بشنود یا بیابد بویش را و اگر بادی از پیش
زنان یا از پیش مردان بیرون آید وضو را ناقض نیست و علامه در منتهی و
تذکره حکم نموده است باینکه بادی که از پیش زنان بیرون آید ناقض است
و این قول ضعیفست و کمالش آنست که راهی باندرون دارد وجه ضعف
آنست که معتبر بیرون آمدن از مخرج طبیعی است و پیش زنان مخرج طبیعی
باد نیست اگرچه راهی باندرون داشته باشد و بانکه معتبر بیرون آمدن
غایط در آن ظاهر شده جدا نشود و بعد از آن باندرون رود باطل سازنده
وضو نیست و همچنین اگر غایط بیرون آید از سوراخی که در شکم کسی باشد خواه
پایین معده باشد و خواه بالای آن وضو را باطل نمیسازد و همچنین اگر
بادی یا بولی بیرون آید از آن سوراخ و شیخ طوسی در کتاب مبسوط و خلاف
فرق نموده است در این باب اگر غایط بیرون آید از پایین معده ناقض است
و اگر از بالای معده ناقض نیست بعموم کریمه او جاء احد منکم من الغائط یعنی
یا آمد یکی از شما از غایط و ابن ادریس فرموده است که هرگاه بیرون آید بول
یا غایط از غیر مخرج طبیعی باطل میسازد وضو را خواه از پایین معده باشد
و خواه از بالای معده بدلیل عموم آیه مذکوره و حق آنست که مطلقا ناقض
نیست و اطلاق در آیه کریمه منصرف میشود بفرد معتاد متعارف و باز
آن اطلاق مخصوص میشود بفرد خاص بدلیل صحیحه شیخ طوسی از زراره
که قال قلت لابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلم ما ینقض الوضوء فقال ما خرج
من طرفیک الاسفلین من الدبر و الذکر یعنی گفتم مر آنحضرت را که چه چیز

از مخرج طبیعی است باینکه جدا
شود از آن پس از منفذ کسی گردد
غایط [illegible] صح

باطل میسازد وضو را فرمودند که آنچه بیرون آید از دو طرف پایین تو از دبر
و ذکر و بصحیحه او از سالم ابی الفضل از ابی عبدالله علیه السلم که قال لیس ینقض الوضوء
الا ما خرج من طرفیک الاسفلین اللذین انعم الله بهما یعنی باطل نمیسازد وضو را
مگر آنچه بیرون آید از هر دو طرف پایین تو که باری تعالی انعام نموده است بآنها
اگر کسی را مخرج طبیعی بسته شده باشد یا غیر آن معتاد شده باشد بیرون آمدن
از آن ناقض است چنانچه در اخبار واقع است و مراد از اینکه معتاد شود آنست
که در عرف و عادت معتاد گردد و بعضی را اعتقاد آنست که معتاد میشود
به بیرون آمدن بدو بار و بعضی قیاس آن نموده اند بعادت حیض و هر دو این
قول فاسد است و باز از اسباب ناقض وضو خواب است و مراد از آن خوابیست
که غالب بر حاسه سمع و بصر باشد مشهور میان اکثر آنست که ناقض وضوء
است در جمیع حالات خواه نشسته باشد خواه ایستاده و خواه مخفی مانند
هیات رکوع باشد و خواه هر دو پا را از هم جدا باشد و خواه نباشد و ابن
بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده است حدیثی از سماعه که انه سئله
عن الرجل یخفق راسه و هو فی الصلوة قائما او راکعا فقال لیس علیه وضوء
یعنی پرسید آنحضرت را درباره مردی که سر او در پیش افتد در حالت نماز خواه
ایستاده باشد و خواه راکع باشد پس فرمود که نیست بر او چیزی و حدیث
دیگر رسیده از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم که انه سئل عن الرجل یرقد و هو
قاعد فقال لا وضوء علیه ما دام قاعدا ان لم ینفرج یعنی پرسیده شد از مردی
که خواب باشد در حالتی که نشسته باشد پس فرمود که نیست وضو ساختن

برا و مادام که نشسته باشد و میان هر دو پای او یکدیگر فراخ نباشد و منقول
از پدر بزرگوار محمد بن بابویه که علی بن بابویه است خواب وضو را باطل نمیکرده اند
و اصح آنست که خواب در جمیع حالات ناقض وضو است بدلیل آیه کریمه اذا
قمتم الی الصلوة فاغسلوا قال ابن بکیر قلت لابی عبد الله علیه السلم قوله تعالی
اذا قمتم الی الصلوة ما یعنی بذلک اذا قمتم الی الصلوة قال اذا قمتم من النوم
یعنی گفت ابن بکیر که گفتم مر آنحضرت را در تفسیر آیه اذا قمتم الی الصلوة گفت
اذا قمتم من النوم که چه خواسته شده است با آن آنحضرت فرمود که هر گاه
برخاستید نماز بشوئید یعنی و هر دو دست و مسح پیشانی و هر دو پای
و مراد آنست که هر گاه از خواب برخاستید و علامه در منتهی نقل اجماع
جمیع مفسرین در این تفسیر نقل نموده است و بدلیل صحیح زراره از احدهما
علیهما السلم که لا ینقض الوضوء الا ما خرج من طرفیک والنوم یعنی وضو را
باطل نمیسازد مگر آنچه بیرون آید از هر دو طرف پایین و خواب حصر در کلام
این حدیث اضافیست نه حقیقی پس اشکال دفع شد و بالجمله در ظاهر این
حدیث چندین اشکال است اول آنکه مقتضای منحصر بودن ناقض در بول
و غایط و خواب است با آنکه مستی و بیهوشی نیز باجماع ناقض است دوم آنکه
آنچه بیرون آید ناقض است زیرا که ما از ادوات عمومست و حال آنکه کرم
اگر بیرون آید از مقعد ناقض نیست سیم انحصار ناقض بر آنچه که بیرون
آید از طرفین ناقض است دون یک طرف این سه اشکال است در این
حدیث جواب از اول اشکال باینست که حکم مستی و بیهوشی مستفاد است

نقض

الفرج دون است و بعضی در تفسیر آن بعد از فرج دون نموده اند و بالجمله استحباب
استبرا مشهور است میان اصحاب و لیکن در کیفیت آن اختلافست شیخ
طوسی در مبسوط اعتبار آن کرده است بنحوی که ذکر ساختیم و علامه در
نهایه اعتقادش اینست که حقیقت استبرا آنست که مسح نماید از نزد مخرج
غایط تا اصل قضیب سه بار و از آنجا بیفشارد سه نوبت چنانچه محقق
در نافع گفته است و سید مرتضی رضی الله تعالی عنه برآنست که استبرا عبارت
است از فشردن اصل قضیب تا طرفش سه نوبت و لیکن مذهب اول
اکمل و ابلغست درباره استظهار اگر چه کافی است مذهب اخیر چنانچه شیخ طوسی
بطریق صحیح از حفص بن بختری از ابی عبد الله علیه السلم نقل فرموده است که
فی الرجل یبول قال ینتره ثلثا ثم ان سال حتی یبلغ الساق فلا یبالی یعنی
درباره مردی که بول کند فرمود که بیفشرد سه نوبت پس اگر بعد از آن بیاید
آنکه سیلان نماید تا بساق رسد باکی نداشته باشد و حق آنست که
کافیست و صحیحین کافی است فشردن از اصل قضیب تا سرش سه بار
و فشردن سر ذکر را چنانچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی بطریق حسن
از محمد بن مسلم نقل فرموده است که قال قلت لابی جعفر علیه السلم رجل بال
و لم یکن معه ماء قال یعصر اصل ذکره الی طرفه ثلث عصرات و ینتر
طرفه فان خرج بعد ذلک شیء فلیس من البول و لکنه من الحبائل یعنی
گفتم مر آنحضرت را مردی که بول کند و با او آبی نباشد فرمود که بیفشرد اصل
ذکرش تا طرفش سه فشردن و بیفشرد سر ذکرش را و شیخ طوسی این حدیث

ید

در تهذیب و استبصار آورده است ولیکن در آن آورده است که قال
بعض اصحابنا ذکره الی ذکره ثلاث عصرات یعنی فرموده است که بیفشرد اصل
ذکر را تا سر ذکرش سه فشردن پس اختیار است در عمل میان مضمون این
خبر با این طریق و بر هر تقدیر عمل بقول اول اولی است از جهة مبالغه در ازاله
نجاست و در سنت بودن استبرا از بان دو قولست اظهر آنست که استبرا
نیست و تری که بیند مشتبه ببول بعد از شستن محلش نیست که سبب وضو
و نه غسل در باره جنابت گردد زیرا که یقین بسبب شک برطرف نمیگردد
و با این احادیث و روایات در باره اعاده وضو و غسل مخصوص بمرد است
پنجم خواندن دعاست نزد استنجا خواه بشستن آن بآب باشد
و خواه مسح بسنگ اما دعا اینست که اللهم حصن فرجی واعفه واستر
عورتی وحرمنی علی النار ششم سنت است بعد از فارغ شدن از
استنجا خواندن دعا که الحمد لله الذی عافانی من البلاء واماط عنی
الاذی هفتم سنت است مقدم داشتن پای راست در وقت
بیرون آمدن عمل بگفته چنانچه گذارش یافت در وقت دخول بحث
خواندن دعائیست بعد از آن چنانچه در صحیحه معویة بن عمار گذارش یافت
بحث ششم در مکروهات خلوت است و در این چند مسئله است
اول کراهت دارد نشستن در شوارع و مشارع و مشارع جمع مشرعه است
موارد آبست مانند کنارهای نهر و سرهای چاه اما شوارع جمع شارع
است و آن راه بزرگست در لغت چنانچه جوهری گفته است ولیکن مراد

از آن

از آن در اینمقام مطلق راههای گشاده باشد زیرا که کوچهای که بسته
باشد از یک طرف مخصوص است بمردمان آن کوچه پس حرامست بغیر مالکان
آن کوچه اگر ایشان را مکروهست نشستن در آنجا باز بود لعنت در مواضع
لعن یعنی موضعی چند که هر که بیند غایط را در آنجا متوجه لعنت شود و آن در
خانها است و همچنین مکروهست نشستن در زیر درخت میوه دار و
دلیل بر کراهت نشستن بر شوارع احادیث بسیار است و همچنین
دلیل بر کراهت این دو امر با سایر امور مذکوره صحیحه عاصم بن حمید از ابی عبد
الله علیه السلام است که قال قال رجل لعلی بن الحسین صلوات الله علیهما
این یتوضأ الغرباء قال یتقی شطوط الانهار والطرق النافذة وتحت
الاشجار المثمرة ومواضع اللعن قیل له واین مواضع اللعن قال ابواب
الدور یعنی گفت مردی مر آنحضرت را که در کجا بنشینند غریبان فرمود که بپرهیزند
از کنارهای نهرها و راههای گشاده و زیر درختهای میوه دار و
موضعهای لعن پرسیده شد مر آنحضرت را که موضعهای لعن کجاست
فرمود که درهای خانهاست بدانکه کراهت نشستن در زیر درختهای
میوه دار نسبت بمالک میوه است والا حرامست و ضامن میوه
است اگر نجس شده ضایع گردد و کراهت آن در چندین حدیث واقع
است مانند صحیحه عاصم بن حمید سابق و حدیث سکونی از حضرت
امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از پدرانش
علیهم السلام که قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله ان یتغوط علی شفیر

بر ماءٍ یُستعذَبُ منها او نهرٍ یُستعذَبُ او تحت شجرةٍ فیها ثمرتها یعنی
نهی فرموده است رسول الله صلی الله علیه و آله از غایط کردن در کنار
جاهای آب شیرین یا کنار نهر شیرین یا زیر درختی که در آن میوه اش باشد
و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر اینکه میوه بالفعل داشته باشد نه
انکه در شانش میوه باشد و چنانچه در حدیث صدوق در کتاب
من لا یحضره الفقیه از ابی جعفر علیه السلام وارد است که انه قال و انما نهی
رسول الله صلی الله علیه و آله ان یضرب احدٌ من المسلمین خلاءً
تحت شجرةٍ او نخلةٍ قد اثمرت لمکان الملائکة الموکلین بها الحدیث
یعنی نهی فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله که یکی از مسلمانان بنشیند در
زیر درخت یا نخل خرما که میوه آورده باشد از برای وجود فرشتگانی
که موکلند بان درخت و بالجمله از این حدیث نیز ظاهر شد کراهت نشستن
در زیر درخت میوه دار بالفعل و بعضی از محققین در این مسئله گفته اند
که نیست مراد از درخت میوه دار انکه میوه اش بالفعل باشد بلکه مراد
از آن اینست که در شان آن میوه آوردن باشد زیرا که صدق مثمر
که مشتق است از ثمر یعنی میوه شرط نیست در صدق بقاء ثمر و در این
سخن بحث است زیرا که صدق مشتق اقتضا مینماید جواز اطلاق مثمرة
بر درختی که میوه بیاورد در وقتی از اوقات نه انکه در شانش باشد
سیما که دانستی که وارد است در حدیث درختی که میوه اش بالفعل باشد
دوم کراهت دارد نشستن روی آفتاب و ماه بر نحوی که ضوء آنها بتابند

بر عورت و بالجمله مراد آنست که عورت در مقابل قرص آفتاب یا ماه باشد
نه در مقابل جهت آنها پس کراهت بر طرف میشود بسبب حایلی مثل آنکه
گر دست خود را حایل سازد میان عورت و قرص کراهت بر طرف میشود
چنانچه در روایت کاهلی واقع است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لا یبولنّ احدکم و فرجه بادٍ للقمر یعنی باید که بول نکند یکی از شما در حالتی
که عورتش ظاهر و پیدا باشد مر ماه را و اما پشت کردن بقرص آفتاب
و ماه کراهت ندارد زیرا که دلیلی نیست درین باب و بعضی از مشایخ معاصرین
پیش ازین بنماز اشتباهی بروی داده است و این را نیز مکروه دانسته
است و اما دلیل بر کراهت نشستن بر نحوی که عورت در مقابل قرص آفتاب
باشد حدیث مروی از حضرت صادق علیه السلام که ان النبی صلی الله علیه
و آله نهی ان یستقبل الرجل الشمس و القمر بفرجه و هو یبول یعنی
منع فرموده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله کسی که روی بقرص
آفتاب و ماه نشسته بعورت در حالتی که بول کند و این حدیث اگر
چه ضعیفست ولیکن در باب سنتها عمل بآن روا است سیم کراهت
دارد نشستن روی باد یا پشت بر ان خواه در بول و خواه در غایط
چنانچه در مرفوعه عبد الحمید بن ابی العلاء و غیره که قال سال الحسن بن
علی علیه السلام ما حدّ الغایط فقال لا تستقبل القبلة و لا تستدبرها و لا
تستقبل الریح و لا تستدبرها یعنی پرسید آنحضرت را که حد و اندازه غایط
چیست پس فرمود که روی بقبله مکن و پشت بر آن و همچنین روی باد مکن

وپشت بآن ظاهر است ازین حدیث عموم کراهت خواه ببول وخواه بغایط
وخواه روی بقبله وخواه پشت بآن چهارم مکروهست بول کردن در
زمین سخت تا که ترشح ننماید بانکس وهمچنین مکروهست نشستن در
وقت بول کردن در پایین وببالا بول کردن باین سبب بود درین باب
چندین حدیث واقعست از انجمله حدیث عبد الله بن مسکان بطریق
حسن از ابی عبد الله علیه السلام است که قال کان رسول الله صلی الله
علیه وآله اشد الناس توقیا للبول کان اذا اراد البول تعمد الی مکان
مرتفع من الارض او الی مکان من الامکنة فیه التراب الکثیر کراهة
ان ینضح علیه البول یعنی بود رسول الله صلی الله علیه وآله هرگاه اراده
بول کردن داشتی بجای بلندی از زمین یا بجای از جایهای که در آنجا
خاک بسیار باشد بسبب آنکه کراهت داشتند از اینکه بول ترشح نماید
پنجم مکروهست بول کردن در سوراخهای حیوانات واز آن تعبیر
شده است در عبارت فقها بجحره بجیم اول وحا وراء مهملتین یعنی
بی نقطه تعبیر میشود دلیل بر کراهت این نشستن چندین حدیث
است وبعضی را اعتقاد آنست که میتواند سبب کراهت بر وجود آمدن
حیوانی باشد که ضرر از آن بانکس رسد مانند مار این صورت مخصو
صست بکراهت بول در سوراخ مار وعقرب ومانند آن ولیکن عجب
از بعضی علما غافل گشته از حکایت سعد بن عباده وتمهید نمودن
ابی بکر با خالد بن ولید در کشتن او وبعد از انکه او را غافل کرده تیری زد

برو

براو که وفات یافت شعری گفته نسبت بجنیان داده واکثر متاخرین
ازین مقدمه غافل شده دلیل بر کراهت بول کردن در سوراخ حیوانات
دانسته گفته اند که چون سعد بن عباده بول کرده در سوراخی پس تیری
براو زد جنی وآن شعر که بزبان جنی بستند اینست که نحن قتلنا سید
الخزرج سعد بن عباده ورمیناه بسهمین فلم نخط فواده یعنی ما
کشتیم بزرگ وپیشوای طایفه خزرج سعد بن عباده را وانداختیم
او را بدو تیر وخطا نکردیم دل او را ششم مکروهست بول کردن در
آب خواه ایستاده باشد وخواه روان باشد اگرچه کراهت در اول
زیاده است اما دلیل بر اینمعنی وارد شدن نهی است در احادیث
بآن ودر بعضی از احادیث وارد است سبب کراهت باینکه مراب
را مردمانست اما اگر ضرورت باشد کراهت ندارد چنانچه مشهور
است که در شهر شام آب روان در طهارتخانهای ایشان جاریست
از برای پاک کردن زمین چنانچه واقعست هفتم چیزی خوردن
یا آشامیدن دلیل بر روایت ابن بابویه است که قال دخل ابو جعفر الباقر
علیه السلام الخلاء فوجد لقمة خبز فی القذر فاخذها وغسلها ودفعها
الی مملوک معه فقال تکون معک لاکلها اذا خرجت فلما خرج علیه السلام
قال للمملوک این اللقمة قال اکلتها یا ابن رسول الله فقال انها ما استقرت
فی جوف احد الا وجبت له الجنة فاذهب فانت حر لوجه الله
فانی اکره ان استخدم رجلا من اهل الجنة یعنی آنحضرت داخل خلا شد

پس یافت لقمه نانی در بیت الخلا افتاده بود پس آنحضرت برداشت آن
لقمه را و شست و داد بغلامی که با او بود پس فرمود که این لقمه با تو باشد
تا که آنرا بخورم هرگاه بیرون آیم پس چون آنحضرت بیرون آمد گفت
مر بنده را که کجاست آن لقمه نان گفت خوردم آنرا یا ابن رسول الله
پس فرمود که بتحقیق که این لقمه قرار نمیگیرد در اندرون کسی مگر که
بهشت واجب باشد از برای آنکس پس برو بتحقیق که تو آزادی از برای
رضای حق تعالی زیرا که مرا کراهت است که مردی را خادم گیرم که از اهل
بهشت باشد پس از این حدیث ظاهر شد که در تاخیر آنحضرت خوردن
لقمه را با آنکه در آن ثواب بسیار بود و معلق ساخت خوردن آنرا به
بیرون رفتن اشعار است بکراهت خوردن آنجا چیزی در ادب
خانه در حالت نشستن از برای قضاء حاجت و در این حدیث چند
فایده است هفتم مکروه است سواک کردن بحدیثی که صدوق از
حضرت کاظم علیه السلام نقل فرموده است که انه قال السواک علی الخلاء
یورث البخر یعنی سواک کردن در خلا سبب گند دهن است هشتم
کراهت دارد استنجا نمودن بدست راست بحدیثی که صدوق روایت
کرده است از رسول الله صلی الله علیه وآله که انه قال من الجفاء
الاستنجاء بالیمین یعنی فرموده است رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم که از جفاست استنجا کردن و باز روایت نموده است
از ابی جعفر علیه السلام که انه قال اذا بال الرجل فلا یمس ذکره بیمینه یعنی

فرمود که سنت در ریختن آب بر قبر آنست که روی بسوی قبله کرده ابتدا
در ریختن از جانب سر تا پای او و بعد از آن بگرداند گرد قبر از جانبی که
دیگر پس بریز آب را در میان قبر و صورت این طریق کردن سنت است
و این حدیث دلالت ندارد بر اینکه از جانب راست شروع
در ریختن آب باید نمود مگر که گفته شود که جانب راست اولی است بشرف
که اشرف از قسمت است یازدهم در اینکه سنت گذاردن دست
بر قبر و طلب رحمت از برای مرده چنانچه در چندین حدیث وارد شد
مانند حدیث محمد بن مسلم که قال کنت مع ابی جعفر علیه السلام فی جنازة
رجل من اصحابنا فلما دفنوه قام علیه السلام الی قبره فحثا علیه مما
یلی رأسه ثلثا بکفه ثم بسط کفه علی القبر ثم قال اللهم جاف
الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا
واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه بها عن رحمة من سواک
ثم مضی یعنی میگوید که بودم با آنحضرت در جنازه مردی از یاران
خود پس چون که دفن نمودند او را بر خواست آنحضرت بسوی قبرش
پس بریخت بر آن مرده از حوالی سرش سه بار بکف خویش و بعد از
گذارده پهن کرد کف خویش را بر قبر و دعا خواند که تا من سواک
بعد از آن روانه شد دوازدهم سنت است که ولی مرده یعنی سزاوار
با او تلقین نماید او را بعد از برگردیدن مردمان و تلقین او باید که
با آواز بلند باشد و این تلقین سیم است چه تلقین اول در وقت احتضار

موقت دوم وقت گذاردن او در قبر وسیم این تلقین و شهید سعید
در کتاب بعضی مجتهدین نقل تلقین وقت انصراف که سیم است ...
جمیع علماء ماست و انکارش نموده ائمه فقهاء چهار مذهب از
مالکیان و حنبلیان و شافعیان و حنفیان و حق قول اصحاب
ماست بجهة این حدیث مانند حدیثی که جابر بن یزید از ابی جعفر علیه السلام
نقل فرموده است که قال ما علی احدکم اذا دفن میتة و سوی علیه و
انصرف عن قبره ان یتخلف عند قبره ثم قال یا فلان بن فلان
انت علی العهد الذی عهدناک به من شهادة ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و ان علیا امیر المؤمنین
علیه السلام امامک و فلان حتی تاتی علی آخرهم فانه اذا فعل
ذلک قال احد الملکین لصاحبه قد کفینا الوصول الیه و مسألتنا
ایاه فانه قد لقن فینصرفان عنه و لا یدخلان الیه یعنی
فرموده که آنحضرت نیست قصوری بر یکی از شما هرگاه مرده را دفن
کنند و خاک را تسویه نماید بر او و از قبرش برگردد و آن ماند نزد
قبرش و بگوید ای فلان بن فلان تو بر عهدی که با تو عهد نمودیم تو را آن
از شهادت تا آخر دوازده امام علیهم السلام و هرگاه بجای آورد این
را یکی از دو ملک میگوید دیگری را بتحقیق که کفایت کرده است ما را
رسیدن بآن مرده و پرسش ما او را زیرا که تلقین کرده شده است
پس بر میگردند از آن مرده و داخل او نمیشوند و اما کیفیت ایستادن

بیان صح — بریمانی صح — تلقین صح — نمودن صح

کسی که تلقین مینماید ابن ادریس را اعتقاد آنست که روی بسوی قبله و قبر را
قرار میکرده و ابو الصلاح و ابن براج و شیخ یحیی بن سعید اعتقادشان
آنست که پشت بقبله و روی بقبر قرار گرفته تلقین مینماید چون که اخبار
وارد شده است بعضی از آنها بر حکم اول و بعضی بر حکم دوم دلالت دارد
پس عمل بهر یک از این دو حکم روا است سیزدهم سنت است تعزیه
پیش از دفن مرده و بعد از دفنش و تعزیه بر وزن تفعله ماخوذ است
از عزا که بمعنی صبر است و مراد بتعزیه طلب تسلی از مصیبت است باسناد
امر بسوی باری تعالی و نسبت او بعدل و حکمت بغایت
الله تعالی و ذکر آنچه الله تعالی وعده نموده است از ثواب بر صبر
بر مصیبت با دعا کردن از برای مرده و اقل مراتب تعزیه آنست که
که صاحب مصیبت انکس را ببیند و اجماع علما واقع است بر استحباب
تعزیه و ثوابش عظیمست مرویست از امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام که انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزی
حزینا کسی فی الموقف حلة یحبا بها یعنی آنحضرت نقل فرموده از
رسول صلی الله علیه و آله که انه قال من عزی مصابا کان له مثل
اجره من غیر ان ینقص من اجر المصاب شیء یعنی فرمود بتحقیق
کسی که تعزیه دهد صاحب مصیبتی را خواهد بود مر او را مانند اجر
او بی آنکه کم شود از اجر مصیبت زده چیزی و مرویست از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که من عزی الثکلی اظله الله فی ظل عرشه یوم

انکس صح — است — دادن صح

زن فرزند مرده را

لا ظلّ الا ظلّه یعنی کسی که تعزیه دهد ثکلای را الله تعالی او را در سایه عرش
باز دارد روزی که نباشد مگر سایه عرش و مرویست از حضرت ابو جعفر
علیه السلام که کان فیما ناجی به موسی ربه فقال یا رب ما لمن
عزّی الثکلی قال اظلّه فی ظلّی یوم لا ظلّ الا ظلّی یعنی بود در آنچه موسی
مناجات کرد با آن پروردگار خود در این فرمود که ای رب چیست ثواب
مر کسی که تعزیه دهد ثکلائی را فرمود که سایه کنم او را در سایه خود روزی
که سایه نباشد مگر سایه من و دلیل بر اینکه تعزیه رواست پیش از دفن
و بعد از دفن چنانچه هشام بن حکم بطریق صحیح نقل کرده است که قال
رأیت موسی بن جعفر علیه السلام یعزّی قبل الدفن و بعده یعنی دیدم آن
حضرت را که تعزیه میکرد پیش از دفن و بعد از دفن و لیکن افضل آنست
که بعد از دفن باشد چنانچه اکثر مجتهدین بر آنند بمرسله ابن ابی عمیر از بعضی
اصحابش از ابی عبد الله علیه السلام که قال التعزیة لاهل المصیبة بعد ما یدفن
یعنی فرمود که تعزیه از برای اهل مصیبت بعد از دفنست و شیخ در مبسوط
ذکر کرده است کراهت نشستن کسی در خانه از برای تعزیه دادنش
دو روز و سه روز باجماع و ابن ادریس منع از کراهت آن کرده
فرموده است که چه کراهتست در نشستن کسی در خانه از برای ملاقات
و دیدن برادرانش و سلام کردن بر ایشان و سبب استجلاب ثواب
از برای ایشان در دیدن و تعزیه دادن و این سخن رواست مگر که

متضمن

متضمن باجماع نشستن در خانه از برای تعزیه جزع و ترک صبر باشد
کراهت خواهد بود شیخ در کراهت امور متعلق بقبر و ورود این حدیث مشکل
است و اما دلیل بر اینکه کراهت دارد فرش قبر بساج مگر نزد ضرورت
اما دلیل بر کراهت با انتفاء ضرورت آنست که سبب تلف مال
هست و تصریح در شریعت باذن در آن واقع نیست پس مرجوحست
و اما انتفاء کراهت با ضرورت بحدیثی که علی بن محمد قاسانی نقل کرده
فرموده است که نوشت علی بن بلال بسوی ابی الحسن علیه السلام که انه
ربما مات المیت عندنا و تکون الارض ندیة فنفرش القبر
بالساج او نطبق علیه فهل یجوز ذلک فکتب ذلک جایز یعنی بتحقیق
که بسیار که مرده میمیرد نزد ما و زمین تر باشد پس قبر را فرش نمائیم
بتخته ساج یا تخته بپوشانیم بر قبر آیا جایز است این پس نوشت که
این رواست شهید سعید در ذکری گفته است اما گذاشتن فرش
بر قبر و زیر سر مرده پس در این باب نصی ندیدیم الا ابن
عباس از طرق اهل سنت نقل نموده است بتحقیق که گردانیده شد
است در قبر نبی صلی الله علیه و آله قطیفه سرخی مخفی نباشد که کلینی
از مشایخ حدیث بسند خود از یحیی بن ابی العلاء از ابی عبد الله علیه
السلام مانند آن نقل که القی شقران مولی رسول الله صلی الله علیه
و آله فی قبره القطیفة یعنی انداخت شقران آزاد کرده رسول الله صلی الله علیه
و آله در قبر آنحضرت قطیفه دوم مکروهست بخشتن خویشان

مرده بخاک بر او چنانچه قول اصحاب ما امامیه است بدلیل موثقه
بن زراره که قال لما مات لبعض اصحاب ابی عبد الله علیه السلام ولد فحضر ابو عبد الله علیه السلام فلما الحد تقدم ابوه فطرح علیه التراب فاخذ ابو عبد الله علیه السلام بکفیه
وقال لا تطرح علیه التراب ومن کان منه ذا رحم فلا یطرح علیه التراب
فان رسول الله صلعم نهی ان یطرح الوالد او ذو رحم علی میته التراب
فقلنا یا ابن رسول الله اتنهانا عن هذا وحده فقال انهاکم ان
تطرحوا التراب علی ذوی ارحامکم فان ذلک یورث القسوة فی
القلب ومن قسا قلبه بعد من ربه یعنی راوی میگوید که فرزندی وفات
یافت از بعضی مردمان حضرت ابی عبد الله علیه السلام پس حاضر شد
آنحضرت وچونکه در لحد نهاده شد پدرش پیش رفته بریخت
بر او خاک پس گرفت آنحضرت او را بهر دو کف وفرمود که نریز بر او خاک
و هر که نسبت بآن مرده خویشاوند باشد نریزد بر او خاک زیرا که
رسول الله صلی الله علیه وآله منع نموده است که پدر خاک بریزد یا خویشان
بر مرده خویش خاک پس گفتیم یا ابن رسول الله آیا ما را منع مینمائید
بتنها و بعد از آن فرمود که شما را منع مینمایم از ریختن خاک بر خویشان
خویش زیرا که سبب سختی دل است وکسی که دلش سخت شد دور
از پروردگار خود میشود سیم مکروه است ریختن از غیر خاک بیرون
آمده از قبر بر قبر چنانچه مرویست از حضرت امام بحق جعفر صادق
علیه السلام که کلما جعل علی القبر من غیر تراب القبر فهو ثقل علی
المیت یعنی هر آنچه گردانیده شود بر قبر از غیر خاک قبر پس از خاک

مطلقا م

خواه کرده باشد

سنگین

سنگین است بر مرده چهارم مکروه است تجصیص قبر یعنی گچ اندود
کردن آن واین حکم اجماعیست چنانچه در تذکره است ودلیل حدیث علی
بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی علیه السلام است که قال سألته
عن البناء علی القبر والجلوس علیه هل یصلح فقال لا یصلح البناء علی
القبر ولا الجلوس ولا تجصیصه ولا تطیینه یعنی راوی میگوید که پرسیدم
آنحضرت را از ساختن بنای بر قبر ونشستن بر آن آیا رواست پس
آنحضرت فرمود که روا نیست بنا ساختن بر قبر ونشستن بر آن ونه گچ ما
ونه گل اندود کردن آنرا وآنچه ظاهر این حدیث است واطلاق کلام اصحاب است آنست
که فرق نیست در کراهت گچ کردن میان آنکه در ابتدای ساختن قبر
باشد یا بعد از اندراس وشیخ طوسی را اعتقاد آنست که کراهت گچ
گرفتن قبر بعد از اندراس آنست واما در ابتدا کراهت ندارد بدلیل
حدیثی که مرویست از حضرت کاظم علیه السلام که امر فرمود بعضی از شیعیان
خود را بگچ گرفتن قبر دختری که از او وفات یافته بود بفید که اسم دهیست
در حالتی که متوجه مدینه بود وامر نمود بنوشتن اسم آن دختر را
بر لوحی که در قبر گذارند وعبارت حدیث اینست که امر بعض موالیه
بتجصیص قبر ابنة له ماتت بفید وهو قاصد الی المدینة وکتابة
اسمها علی لوح وجعله فی القبر بدانکه سند حدیث اول واین حدیث
ضعیفست وبهر تقدیر قبور انبیا وائمه علیهم السلام مستثنی اند از این حکم
یعنی بنا بر قبر ایشان کردن وگچ اندود نمودن رواست چه اتفاق

لبدن

مرده‌مان واقعست بر بنا کردن بر قبور ایشان بی آنکه انکاری بر ایشان
واقع شده باشد و احادیث بسیار که بمنزله مستفیض اند واقع در ترغیب
دراین باب است بلکه قبور صلحا و علما باین مصیبت مانند هرگاه حدیث اول
که دلالت بر منع از گچ گرفتن دارد ضعیف است پس صلاحیت آن ندارد
که دلیل شرعی باشد بر منع آن با آنکه درگچ کردن قبر ایشان و بنا بر سر آنها
ساختن تعظیم شعایر دین قویمست و سبب مصالح دینی میشود

۲ آنچه کراهت دربن امور ثابت
چهارم
شریعت مستقیم

کراهت دارد تجدید قبرها یعنی ساختن و مرمت نمودن
بعد از اندراس آنها چنانچه مرویست از امیر المومنین علیه السلام که انه
قال من جدد قبراً او مثّل مثالاً فقد خرج من الاسلام یعنی فرمود
آنحضرت کسی که تجدید نماید قبری را یا تمثیل مثالی کند بتحقیق که بیرون
رفته است از اسلام بدانکه صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته
که مشایخ ما در معنی این حدیث اختلاف دارند شیخ جلیل محمد بن
الحسن الصفار رحمه الله فرموده است که جدّد بجیم است یعنی تازه
کردن و فرمود صدوق که استاد و شیخ ما محمد بن الحسن بن الولید
رضی الله عنه حکایت میکرد از استاد و شیخش محمد بن الحسن الصفار
که حلال است تازه کردن قبر و گل اندود کردن جمیع آن بعد از گذشتن
روزگاری بعد از آنکه گل اندود در اول بار شده باشد و لیکن هرگاه
کسی بمیرد گل اندود کردن قبرش روا است در ابتدای حال و مرمت غیر آن از قبرهای
انکه تازه آنرا سازند و بانصدوق نقل فرموده است که از سعد بن عبد الله

میرود
برآید
الزام

که یکی از مشایخ ارباب حدیث است ذکر شده است که حدّد بحاء مهمله
است یعنی میان قبر را بلند کردن از هر دو طرف مانند قبر سنیان یعنی مسنّم
مسطح نباشد بلکه فرموده است که ذکر شده است از احمد بن عبد الله
البرقی که از اکابر مشایخ حدیث است که جدث است نه جدّد و بعد
از آن فرموده است صدوق که نمیدانم که چه خواسته است از این لفظ
و بعد از آن متوجه شده گفته است در توجیه کلام احمد بن عبد الله
برقی که جدث بجیم است و معنیش نبش قبر است زیرا که شکافتن قبر
احتیاج بساختن آن دارد و تازه کردنش بجا آورد اینده آنجا جدث یعنی
قبر و بعد از آن فرموده است که تجدید بجیم بنابر گفته محمد بن الحسن الصفار
و بحاء مهمله غیر معجمه چنانچه سعد بن عبد الله البرقی گفته است بیان کل
آنها داخل در معنی حدیث است و کسی که مخالفت امام علیه السلام نماید
در تجدید بر تسنیم و نبش و حلال داند چیزی آنها را پس بیرون
میرود از اسلام تا اینجا تمام شد حاصل کلام صدوق طاب ثراه
ولیکن ممکنست توجیهی بهتر از این توجیه گفته احمد بن عبد الله البرقی
رحمه الله را بانیکه جدث است در تفسیر خدّد که بخاء معجمه باشد
که در حدیث وارد است از تخدید یعنی شکافتن قبر و این دو صورت
دارد اول شکافتن قبری بعد از دفن در آن با آنکه مرده دیگر
را با آن در لحد گذارند دوم شکافتن قبری و لیکن ملحد بن سانیده
و مرده دیگر را با آن گذارده و منع از آن در هر دو صورت ظاهر است

اما اول بسبب آنکه مستلزم نبش قبر است پس حرام خواهد بود چون نهی
در حدیث محمول بر حرمت و اما دوم محمولست بر کراهت مغلظه و عجب
از صدوق که غافل ازین شده است و بالجمله لفظ جدّد بر وزن فرّح
از تجدید است بجیم یا حاء حمله یا خاء معجمه اول بمعنی تازه کردن دوم
بلند کردن و سیم بمعنی شکافتن است و شیخ جلیل احمد بن عبد الله البرقی
که جدّثه فرموده است غرضش تقریر خدّد بخاء معجمه است نه بجیم
و علی التقادیر باید احتراز نمودن از هر سه این صورت و بعد از آن
فرموده است در توجیه مَن مَثَّلَ مثالاً کسی که بدعت کند و مردمان را
بسوی آن طلب نماید گویا کرد دینی پس بتحقیق که از اسلام بیرون میرود
تا اینجا منتهی شد کلامش و حق آنست که ممکنست توجیه تمثیل باینکه
مراد آن باشد که صورتی در قبر نقش نموده شود زیرا که مربوط است
بما عداو حق آنست که این حدیث چونکه ضعیفست از جهة آنکه در
طریقش محمد بن سنان از ابی جارود از اصبغ ابن نباته از علی علیه السلام
و محمد بن سنان ضعیفست و همچنین ابو جارود زیرا که حدیث
ساقطست پس ضرورت نیست در تشاغل بتحقیق متن این
حدیث چنانچه محقق در معتبر فرموده است ششم دفن دو مرده
است در یک قبر بگفته ائمه علیهم السلام که لا یُدفَن فی قبرٍ واحدٍ اثنان
یعنی دفن کرده نشود در یک قبر دو کس چنانچه شیخ طوسی در مبسوط
بطریق مرسل نقل فرموده است و با ضرورت کراهت بر طرف میشود و

مرویست

مرویست از نبی صلی الله علیه و آله که انّه قال للانصار یوم احد احفروا
واوسعوا واعمقوا واجعلوا الاثنین والثلثة فی القبر الواحد یعنی
بتحقیق فرمود آنحضرت مر طایفه انصار را در روز احد که بکنید و فراخ
نمایید و گود کنید و دو کس و سه کس را در یک قبر کنید و این در حالتیست
که دفن کرده شود دو کس اول بار اما اگر کسی دفن کرده شود و بعد
از آن اراده شود شکافتن آن و دفن مرده دیگر در همان قبر پس شیخ در مبسوط
قایل شده است بکراهت آن و بعضی از مجتهدین قایل بحرمت
آن شده اند زیرا که حرام است نبش قبر و بانقبر حق مرده اولست
بسبب دفنش در آن پس روا نیست در آن مزاحمت دوم اول را و لیکن
وارد میشود بر دلیل اول اینکه سخن در مباح بودن دفن است فی
نفسه نه نبش قبر و حرام بودن دوم لازم ندارد حرام بودن اول را و
وارد میشود بر دلیل دوم که مسلم نیست که ثبوت حق اول بقبر بجهت
دفنش منافات داشته باشد با دفن دوم و این سخنان در غیر
سرداب است اما در سرداب جایز است مطلقا هفتم در اینکه مکروه
است نقل مرده از شهری بشهری دیگر بسوی غیر یکی از مشاهد مقدسه
ائمه علیهم السلام اما دلیل بر کراهت نقل مرده از شهری که مرده باشد بشهر
بسوی شهری دیگر غیر مشاهد مقدسه مشرفه اجماعست چنانچه
محقق در معتبر آورده است و استدلال نموده است براین بگفته نبی
صلی الله علیه و آله عَجِّلوهم الی مضاجعهم یعنی تعجیل نمایید مرده ها را

دفنند صح

بخوابگاه ایشان واین حدیث دلیلست براینکه اکتفا باید نمودن بموضع
نزدیک که مقرر است ازبرای دفن ایشان اما جواز نقل بسوی مشاهد مشرفه
بلکه استحباب آن چنانچه محقق فرموده است که مذهب جمیع علمای ما
وبرآنست عمل اصحاب از زمان ائمه علیهم السلام بوده است چنانچه مشهور
میان اصحابست ودرهیچ مرتبه انکار دراین باب واقع نشده است
وبا دفن دراین مشاهد نوعی از وسیلهاست برسیدن بفواید نشأه
آخرت وفوز بسعادت درجه شفاعت واین وجه حسن است بسبب
انتفاء معارض وشهید سعید در ذکری فرموده است اگر مقبره واقع
باشد در موضعی که صالحان یا شهیدان مدفون کرده باشند راجحست
نقل مرده است درآنجا تا که برکت ایشان ازدریابد واین سخن روایت
مرویست ازحضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که ان الله
تبارک وتعالی اوحی الی موسی بن عمران ان اخرج عظام یوسف
علیه السلام من مصر ووعده طلوع القمر فابطاء القمر علیه فسال
عمن یعلم موضعه فقیل له ههنا عجوز تعلم قبره فبعث الیها
فاتی بعجوز مقعدة عمیاء فقال تعرفین قبر یوسف قالت نعم
قال فاخبرینی بموضعه قالت لا افعل حتی تعطینی خصالا تطلق
رجلی وتعید الی بصری وترد الی شبابی وتجعلنی معک فی
الجنة فکبر ذلک علی موسی فاوحی الله عز وجل الیه انما تعطی
علی فاعطها ما سألت ففعل فدلته علی قبر یوسف فاخرجه

من شاطی النیل فی صندوق مرمر فلما اخرجه طلع القمر فحمله الی
الشام فلذلک یحمل اهل الکتاب موتاهم الی الشام یعنی بتحقیق
که الله تعالی وحی نمود بموسی بن عمران باینکه بیرون آورد استخوانهای
یوسف علیه السلام را از شهر مصر ووعده اش طلوع ماه بود پس ماه دیر کرد
در بیرون آمدن از افق پس پرسید از کسی که میداند جای قبر یوسف
را خبر داده شد آنحضرت را که دراینجا پیرزنیست که قبرش را میداند
جای قبر یوسف را خبر داده شد آنحضرت که دراینجا پس فرستاده شد
بسوی آن زن وآن زن زمین گیر وکور بود خطاب نمود بآن زن که میدانی
قبر یوسف را آن زن گفت بلی پس آنحضرت فرمود که خبر ده مرا بموضعش
آن زن گفت که خبر نمیدهم تا بدهی مرا خصالی چند باینکه پای مرا شفا دهی
وچشم مرا العلاج نمایی وجوانی مرا باز گردانی ومرا بگردانی باخود در
بهشت پس دشوار شد طلب آن بر موسی بعد از آن وحی نمود الله تعالی
بسوی آنحضرت که میدهی این خواهش را بآن زن از من پس بده آنزن را آنچه
خواست تو طلبید پس آنحضرت قبول نمود مدعاهای اورا وبعد از آن
آن زن دلالت نمود آنحضرت را بر قبر یوسف پس بیرون آورد آنحضرت
را از کنار نهر نیل درحالتی که در صندوق مرمر بود وبعد از آنکه بیرون
آورد دمش ماه بیرون آمد برداشته آنرا بشام برد باین سبب اهل کتاب
مردهای خودرا برداشته بشام می برند ششم مکروهست
تکیه کردن بر قبر یا رفتن برروی قبر چنانچه مذهب اصحابست بلکه شیخ طوسی

درنگ کرد صح

روشنی صح

درخلاف فرموده است که این گفته جمیع علماء است و استدلال نموده است
بگفته امام علیه السلام که لان یجلس احدکم علی جمر فتحرق ثیابه فیصل النار الی
بدنه احب الی من ان یجلس علی قبر نشستن یکی از شما بر جمره آتش
تا بسوزاند جامه او را پس برسد به بدنش دوستر است بسوی من از نشستن
بر قبر و بگفته امام موسی کاظم علیه السلام که لا یصلح البناء علی القبر ولا
الجلوس یعنی روا نیست عمارت بر روی قبر کردن و نه نشستن بر آن
و ظاهر این دو حدیث دلالت دارد بر کراهت نشستن بر قبر نه بر تکیه
کردن بر آن با آنکه ابن بابویه بطریق مرسل از حضرت کاظم علیه السلام
که انه قال اذا دخلت المقابر فطأ القبور فمن کان مؤمنا استروح
ومن کان منافقا وجد المه یعنی بتحقیق که فرمود آنحضرت هرگاه
داخل مقبرهای شوی قدم خود را برسان بقبور پس آنکس اگر مؤمن
باشد براحت میرسد و اگر منافق باشد در می یابد الم آنرا و شیخ شهید
در ذکری حمل نموده است مضمون این حدیث را برآنکه کسی که قصد
زیارت قبرها داشته بحیثیتی که ممکن نباشد رسیدن مگر برفتن بر
روی قبری دیگر باید که برود مخفی نباشد که حمل مضمون این حدیث
را بر این توجیه در حالتیست که معارضه داشته باحادیثی که دلالت
داشته بر کراهت رفتن بر روی قبرها و حال آنکه حدیث دلالت
دارد بر کراهت نشستن بر قبر نه بر رفتن بر روی قبر نهم
مکروه هست خندیدن میان قبرها چنانچه مرویست از رسول صلی الله

علیه

علیه وآله که ان الله تبارک وتعالی کره لی ست خصال وکرهتهن
للاوصیاء من ولدی واتباعهم من بعدی العبث فی الصلوة والرفث
فی الصوم والمن بعد الصدقة واتیان المساجد جنبا والتطلع فی الدور
والضحک بین القبور یعنی بتحقیق که باری تعالی کراهت داشته است
از برای من شش حالت و روا نداشته من نیز کراهت داشته ام از برای
اوصیا از فرزندان خودم و تابعان ایشان بعد از خود عبث در نماز یعنی
حرکت دست یا اعضا دادن در اثناء نماز و رفث در روزه یعنی جماع
کردن و فحش دادن و منت نهادن بعد از صدقه دادن و بمسجدها
آمدن در حالت جنابت و تطلع در خانها یعنی چشم داشتن بر خانهای
مردمان دور بضم دال و سکون واو جمع دار است و آن عبارت از خانه
است و خندیدن میان قبرها منهج دهم در لواحق است و در وی چهار
مسئله است مسئله اولی در اینکه جایز نیست نبش قبر زیرا که سبب هتک
مرده است فلهذا محقق در معتبر فرموده است که اجماع مسلمین بر
حرمت نبش است مگر در چند صورت اول هرگاه در قبر
مالی از مرده باشد که آن مال را قیمتی باشد پس نبش قبر روا است از
برای صیانت و حفظ مال از ضایع شدن دوم هرگاه زمین مغصوب
باشد و مرده در آن دفن شده باشد صاحب زمین را روا است
نبش قبر و بیرون کردن اگر مرده بکفن شده باشد بکفنی مغصوب واجب
است باز کردن کفن را از مرده سیم اگر مرده را دفن کرده باشند

خانه دهم

بی غسل بعضی را اعتقاد آنست که نبش قبر لازمست و بعد از آن مرده را
بیرون آورده غسل داده و نماز بر او گزارده هر گاه نترسند ضایع
شدن مرده را و شیخ طوسی در خلاف گفته است که نبش قبر و شکافتن
آن روا نیست و حق این قولست زیرا که شکافتن سبب هتک حال
مرده است و غسل دادن تلافی آن نمیشود چهارم اگر دفن کرده شده
باشد بی کفن و نماز بر او محقق فرموده که مختار آنست که نشکافند قبر را
زیرا که نماز گزاردن بر او میسر است از حیثیت نماز گزاردن بر قبرش و دفن
مستغنی ساخته است از کفن زیرا که پنهانی حاصل آمده است ولیکن
آنچه ظاهر است در باب شکافتن قبر در حکم سیم قول بعضی است از
وجوب شکافتن از برای تلافی در باب غسل دادن و کفن کردن هرگاه
نترسند فساد مرده نباشد زیرا که غسل دادن و کفن کردن واجب
و به سبب نمیشود میسر مگر بشکافتن قبر پس شکافتن واجب زیرا که مقدمه
واجب واجبست و هتک حال مرده با آنکه بیم فساد او نباشد ثابت
نشده است که سبب سقوط شکافتن و غسل دادن و کفن کردن
میشود پنجم روا نیست نقل مرده بعد از دفنش چنانچه شیخ طوسی
و اکثر مجتهدین بر اینند و شیخ طوسی قایل شده است بجواز نقل او
ببعضی از مشاهد ائمه علیهم السلام چنانچه شنیده ام مذاکره از
اصحاب علم و ابن ادریس را اعتقاد آنست که نقل جایز نیست بلکه بدعت
است در شریعت اسلام خواه نقل بیکی از مشاهد مشرفه باشد یا نباشد

و ابن

و ابن حمزه مکروه میداند و ابن جنید را اعتقاد آنست که قصوری نیست بنقل
مرده از زمین مغصوب و از برای صلاح حال مرده بدانکه در باب
منع از نقل سندی بنظر نرسید غیر آنکه موقوفست بر شکافتن قبر است
و شکافتن حرام و یا سبب هتک حال و عرض مرده میشود و وارد
میشود بر دلیل اول که بیرونست از موضع نزاع با آنکه گاه باشد که شکافتن
فتن
بفعل آید بی فعل مکلف با اینکه حیوانی قبری را شکافته بمرده رسیده باشد
پس باید که تجویز نقل در اینصورت نمایند و تفصیل گزارش یافت و
وارد میشود بر دلیل دوم که صغری که عبارتست از هتک حال و عرض
مرده محلست و کبری که عبارتست از اینکه هرچه سبب هتک حال مرده
شود حرام است ممنوعست کلیه آن و اصل آنست که نقل جایز است
بیکی از مشاهد مقدسه چنانچه گزارش یافت تا ثابت شود دلیل
ششم حرام است دریدن جامه از برای مرده در غیر پدر و برادر اما
دریدن بر پدر و مادر رواست چنانچه فتوی اصحابست و فرقی نیست
در این باب میان زن و مرد و بعضی را اعتقاد جواز آنست از برای هر
مطلقا چنانچه علامه در نهایه اختیار نموده است و در حدیث
صحیح واقع است که لا ینبغی الصیاح علی المیت و لا شق الثیاب یعنی
روا نیست آواز بر مرده و نه دریدن جامه بر مرده و ظاهر بعضی کراهت
و مقتضای اصل جواز آنست اگر ثابت نشود نهی از ضایع ساختن مال
مسئله دوم در اینکه شهید دفن کرده میشود با جامهایش و کنده میشود

از وهر دو موزه را خواه خون بآن رسیده باشد و خواه نرسیده اجماع
نموده اند علما بر اینکه شهید دفن کرده میشود با جامهایش خواه
خون بآنها رسیده و خواه نرسیده باشد و اصل در این حکم گفته نبی
صلی الله علیه و آله است که ادفنوهم بثیابهم یعنی دفن نمایید شهیدان را
با جامهاشان و گفته صادق علیه السلام در روایت ابان بن تغلب در حالتی
که پرسید آنحضرت را از شهیدی که دفن کرده شود در جامهایش و حدیث
زراره بطریق حسن از ابی جعفر علیه السلام نقل نموده است که قال
قلت له کیف رأیت الشهید یدفن بدمائه قال نعم فی ثیابه بدمائه
التی اصیب فیها و زاده النبی صلی الله علیه و آله بردا فقصر عن
رجلیه فدعی له باذخر فطرحه علیه یعنی راوی میگوید که گفتم مر
آنحضرت را چگونه میفرمایی در بارهٔ شهید که دفن کرده شود با
خونهایش فرمود که بلی در جامهایش با خونهایش و بعد از آن فرمود
که دفن نمود رسول صلعم عم خود را حمزه در جامها با خونهایش که رسیده
بود در جامهایش و زیاده نموده حضرت رسول صلعم بردیمانی
که کوتاه بود از هر دو پای حمزه پس طلبید از برای او اذخر که علفیست
خوش بوی و ریخت بر حمزه بدانکه اختلاف واقعست در آنچه که
از مرده کنده شود پس شیخ طوسی در خلاف گفته است که از مرده
کنده شود مگر پوست او را و در مبسوط گفته است که دفن کرده میشود
مرده با جمیع آنچه بر آنست مگر موزه را و شیخ مفید در مقنعه بر اینست

م قال دفن رسول الله صلی الله علیه و آله عمه حمزة فی ثیابه بدمائه

که کنده نمیشود از مرده زیر جامه و پوست و کلاه هرگاه خون شهید
بآنها نرسیده باشد و اگر خون رسیده باشد بآنها دفن کرده میشوند
با مرده چنانچه در روایت عمرو بن خالد از زید بن علی از پدران
بزرگوارش علیه السلام و معتمد آنست که کندن از مرده واجبست آنچه
جامه صادق نباشد بر آن زیرا که دفن غیر جامه تضییع مالیست
که در شریعت واقع شده است و اشکال در جامه ایست که از پوست
ساخته باشد یک طرف اشکال آنست که جامه است پس باید که
دفنش با آن کردن و طرفی دیگر آنست که معهود در عرف از جامه
آنست که بافته باشد آنرا و از پوست صادق نیست بافتن پس
مطلق منصرف میشود بآن مسئله در حکم صبی و دیوانه است که
هرگاه کشته شده باشد در معرکه نبی یا امام علیهما السلام بدانکه ایشان
حکم بالغ عاقل دارند چنانچه مرویست که در کشتگان بدر و احد اطفال
بودند مانند حارثه بن نعمان و عمرو بن ابی وقاص و کشته شد
با حضرت امام حسین علیه السلام فرزند شیرخواره اش و نقل نشده است
غسل دادن ایشان مسئله هرگاه فرزند زن حامله وفات
یابد پاره پاره کرده میشود و بیرون آورده میشود چنانچه مذهب اصحاب
است و شیخ طوسی دعوی اجماع در این باب در کتاب خلاف نموده
و استدلال بحدیث وهب بن وهب از ابی عبدالله علیه السلام کرده است
که قال قال امیر المؤمنین علیه السلام فی المرأة یموت فی بطنها الولد فیتخوف

عليها قال لا بأس أن يدخل الرجل يده فيقطعه ويخرجه إذا لم ترفق
به النساء يعني راوي ميگويد كه آنحضرت فرمود در زني كه در شكمش
فرزندي بميرد پس ترسيده شود بر آن زن از ضايع شدنش فرمود كه قصوري
ندارد كه مردي كه دست خود در اندرون گرده پاره كرد اندرون فرزند را
و بيرون آورد نزنان هرگاه رفاقت درين باب نمايد و محقق در
معتبر فرموده است كه وهب عامي مذهب است پس حديث ضعيف
است عمل بآنچه او تنها باشد روا نيست و حق مقام آنست كه اگر
ممكن باشد بعلاج آن طفل را صحيح از رحم جدا ساختن جدا سازد و
اگر ممكن نباشد بايد كه متوصل شد بآنچه آسان باشد پس آسان باشد
زنان را بايد كه متوجه اين كار شوند و اگر نباشد مردان محرم و اگر
نباشند غير ايشان از براي خلاصي دادن زنده و اين حكم روايت
و حديث با مضمونش منافات ندارد هرگاه فرزند زنده و دليل
بر اين حكم توصل جستن ببقاء زنده و معتبر نيست كه بعد از بيرون
آوردن زنده و دليل وجب عادت مانند چنانچه ظاهر گفته
اصحاب و تمسك باطلاق آنها كرده اند كه در وقت شكافتن
شكم آن فرزند مي ميرد و واجب نيست بيرون او و چند بن حكم
صحيح وارد است مانند صحيحه علي بن يقطين كه قال سألت أبا الحسن
موسى عليه السلام عن المرأة تموت وولدها في بطنها يتحرك قال يشق
عن الولد يعني پرسيدم آنحضرت را از زني كه بميرد و فرزند در شكمش

بازده م

نصري ندارد كه مردي دست خود را داخل ساخته پاره كرده اندران فرزند را و بيرون آورده اند م

بر الدليل م

يعني از براي بيرون آوردنش م

حركت كند فرمود كه شكافته از فرزند و اطلاق احاديث دلالت
دارند بر اينكه فرق نيست در شكافتن ميان جانب راست و جانب
چپ و شيخ مفيد و شيخ طوسي در كتاب مقنعه و نهايه و ابن بابويه
مقيد ساخته اند بجانب چپ و وجهش ظاهر نيست و اما دوختن
آنرا بعد از پاره كردن شيخ مفيد در مقنعه و شيخ طوسي در مبسوط
حكم نموده اند بوجوبش و همچنين تابعان ايشان بحديث ابن
ابي عمير از ابن اذينه و محقق در معتبر رد اين حديث نموده است
باينكه مقطوع است و باينكه ضرورتي نيست درين باب و ليكن
دوختن اولي است زيرا كه در آن پنهان كردن مرده و نگاه داشتن
او از تبدد و انقطاعست و اين سزاوارتر است از گذاشتن بنبه
بر مقعد مرده صحيح در غسلهاي سنتي است و مشهور آنست كه
بيست و هشت غسلست چنانچه مشهور است در اخبار و كلام
اصحاب و وارد در بعضي از احاديث زياده از اين غسلها واقع است
و شهيد رحمه الله در نفليه پنجاه غسل سنتي آورده است اول غسل جمعه
است و اجماع علما بر راجح بودنش هست و ليكن خلاف در وجوب
و استحبابش است اكثر مجتهدين قايل باستحبابش شده اند و ابن بابويه در من
لا يحضره الفقيه گفته غسل روز جمعه سنت واجبست و مراد از سنت آنست
كه در حديث است نه آنكه مستحب است واجب بر مردان و زنان در سفر و حضر
مگر زنان را اگر رخصت در سفر هست بسبب قلت آب و كمي آن و خوف

بر انست م

که مستحبست بدلیل اصل که برائت ذمت است مادام دلیلی بر وجوبش
قایم نشود و بصحیحه شیخ طوسی از علی بن یقطین که قال سألت ابا الحسن
علیه السلام عن الغسل فی الجمعة والاضحی والفطر قال سنة ولیس
بفریضة یعنی پرسیدم آنحضرت را از غسل در جمعه و اضحی و عید رمضان
فرمود که سنت است و واجب نیست پس مراد از سنت استحباب
است و بصحیحه زراره از ابی عبد الله علیه السلام که قال سألته عن
غسل الجمعة فقال سنة فی السفر والحضر الا ان یخاف المسافر
علی نفسه القر یعنی پرسیدم آنحضرت را از غسل جمعه پس فرمود که سنت
در سفر و حضر مگر که مسافر ترسد بر نفس خود از سرما و بالجمله ظاهر از
لفظ عرف از سنت استحبابست و حمل سنت بر چیزی که ثابت بحدیث
باشد دور است زیرا که سؤال واقع شده است از وجوب غسل
جمعه و عدم وجوب آن نه از مأخذ حکمش چنانچه ظاهر است ابن بابویه
استدلال نموده است بر وجوبش بحسنه عبد الله بن مغیره از ابی الحسن
الرضا علیه السلام که قال سألته عن الغسل فقال واجب علی کل ذکر و انثی
من عبد او حر یعنی پرسیدم آنحضرت را از غسل پس فرمود که واجبست
بر هر مرد و زن از غلام و آزاد و بصحیحه زراره از ابی جعفر علیه السلام که قال
الغسل واجب یوم الجمعة یعنی غسل واجبست در روز جمعه و بصحیحه منصور
بن حازم از ابی عبد الله علیه السلام که قال الغسل یوم الجمعة علی الرجال والنساء
فی الحضر وعلی الرجال فی السفر یعنی بتحقیق که غسل در روز جمعه بر مردان

نشود

و زنان در حضر است و بر مردان در سفر و جواب از دو حدیث اول منع
آنکه مراد از وجوب وجوب مصطلح باشد میان فقها و اصولیین و اگر
مسلم داریم دلالت بر وجوب مصطلح علیه و لیکن مراد نیست
در اینجا زیرا که اقتضا مینماید که منافات با احادیث اول داشته باشد
پس متعین شد حمل وجوب بر استحباب از برای جمع میان احادیث و هم
چنین کلام در حدیث سیم است و با وجود استحباب احتیاط در دین آنست
که مواظبت و مداومت در غسل جمعه داشته ترک این سنت ننماید که
بر آن جمله بادی تحریص و مبالغه کرده اند حضرت در کردن غسل جمعه و سرزنش
در ترکش مروی است از امام جعفر صادق علیه السلام که انه قال غسل
یوم الجمعة طهور و کفارة لما بینهما من الذنوب من الجمعة الی الجمعة
یعنی بتحقیق که فرمود آنحضرت که غسل روز جمعه پاکی و کفاره است
گناهانی که در میان هر دو جمعه واقع میشود و مرویست از آنحضرت کاظم
علیه السلام که انه قال ان الله تعالی اتم صلوة الفریضة بصلوة النافلة
واتم صیام الفریضة بصیام النافلة واتم وضوء الفریضة بغسل
الجمعة ما کان فی ذلک من سهو او تقصیر او نقصان یعنی بتحقیق
که فرمود آنحضرت که باری تعالی تمام نموده است نماز واجبی را بنماز سنتی
و روزه واجبی را بروزه سنتی و وضوی واجب را بغسل جمعه آنچه واقع
شده باشد در آنها از سهو یا تقصیری یا نقصانی و مرویست از اصبغ
بن نباته که قال کان امیر المؤمنین علیه السلام اذا اراد ان یوبخ الرجل یقول

چه سبب منافات مفهوم شود
با مضامین حدیثهای سابق
و باز و هست در بعضی احادیث هم
سؤال از غسلهای واجبی و جواب
بهیچ وجه هم از معصوم
واقع است در عدد
آن غسلهای و غسل جمعه
واقع نشده در عداد آن غسل

شهر شوال المکرم سنه ۸۷

وَاللهِ لَاَنْتَ اَعْجَزُ مِنْ تَارِكِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَاِنَّهُ لَا يَزَالُ فِي طُهْرٍ
اِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ الْاُخْرَى یعنی راوی میگوید که بود آنحضرت هرگاه سر
زنش میکردی میفرمود که بخدا که تو عاجزتر از ترک کننده غسل
روز جمعه زیرا که گذارنده غسل جمعه در پاکیست تا جمعه دیگر و احادیث
بسیار درین باب واقع است منهج در احکام غسل جمعه است و در آن
چند مسئله است اول در وقتش است بدانکه وقت غسل جمعه میان
طلوع فجر دوم روز جمعه تا پیش از پیشین و هر چه نزدیک به پیشین باشد
بهتر است اما دلیل براینکه اول وقت غسل جمعه طلوع صبح صادق است
آنست که غسل روز جمعه است و روز صادق می آید بطلوع صبح صادق
و مؤید این مدعی حدیث زراره و فضیل بطریق صحیح که قالا
قُلْنَا اِذَا اغْتَسَلْنَا بَعْدَ الْفَجْرِ لِلْجُمُعَةِ قَالَ نَعَمْ یعنی راویان میگویند که
گفتیم هرگاه بعد از طلوع فجر دوم غسل کنیم از برای جمعه روایت فرمود
که بلی و اما دلیل براینکه وقت غسل جمعه میکشد تا بعد از پیشین
چنانست که محقق در معتبر فرموده است که این حکم اجماعیست
و دلالت دارد بر این مدعی حسنه زراره که قال قال ابو جعفر علیه السلام
لَا تَدَعِ الْغُسْلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَاِنَّهُ سُنَّةٌ وَشُمَّ الطِّيبَ وَالْبَسْ
صَالِحَ ثِيَابِكَ وَلْيَكُنْ فَرَاغُكَ مِنَ الْغُسْلِ قَبْلَ الزَّوَالِ فَاِذَا
زَالَتْ فَقُمْ وَعَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ یعنی ترک منمایید غسل
روز جمعه را زیرا که سنت است و ببوی بوی خوش را و بپوش بهترین

جامه

جامه خود را و باید که فارغ شدن تو از غسل جمعه پیش از پیشین باشد
و هرگاه پیشین شد برخیز و بر تو است که با سکینه و وقار باشی
و شیخ طوسی در خلاف فرموده است که میکشد وقت غسل جمعه تا
وقت گذاردن نماز جمعه و این گفته رواست بدلیل تمسک به مقتضای
اطلاق و نظر باینکه محصل غرض مطلوب از غسلست و سبب آن حجت
مضمون الحدیث دال است بر بودن وقت غسل جمعه پیش از پیشین است
[illegible]
و اما دلیل براینکه هر چه نزدیک به پیشین باشد غسل جمعه کردن
بهتر خواهد بود آنست که غرض که پاکیزگی بدنست در وقت نماز
آکد و ابلغ است دوم رواست مقدم داشتن غسل جمعه بر روز
جمعه باینکه در روز پنجشنبه بجای آورده شود بشرط آنکه ترسد از نبودن
آب در روز جمعه چنانچه واقعست در روایت احمد بن محمد از حسین
بن موسی بن جعفر که قالا كُنَّا بِالْبَادِيَةِ وَنَحْنُ نُرِيدُ بَغْدَادَ
فَقَالَ لَنَا يَوْمَ الْخَمِيسِ اِغْتَسِلَا الْيَوْمَ لِغَدٍ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاِنَّ الْمَاءَ
غَدًا بِهَا قَلِيلٌ فَاغْتَسَلْنَا يَوْمَ الْخَمِيسِ لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ یعنی گفتند که
بودیم ما در بادیه و اراده رفتن بغداد داشتیم پس فرمود
ما را در روز پنجشنبه که غسل کنید امروز از برای فردا که روز جمعه
زیرا که آب در فردا کم است پس غسل کردیم در روز پنجشنبه از برای
جمعه و مانند حدیثی که روایت محمد بن حسین از بعض اصحابش از ابی
روایت کرده است

عبد الله علیه السلام که انه قال لاصحابه انکم تاتون غدا منزلا
لیس فیه ماء فاغتسلوا الیوم لغد فاغتسلوا یوم الخمیس للجمعة یعنی
بتحقیق فرمود مر مردمان خود را بتحقیق که می آیید فردا در منزلی که نباشد
در آن منزل آب پس غسل کنید امروز که پنجشنبه است از برای فردا که
جمعه است پس غسل کردیم در روز پنجشنبه از برای جمعه و شیخ طوسی تجویز
نموده است مقدم داشتن غسل جمعه را با خوف فوات غسل جمعه
در روز آن و شهید و متاخرین تابع این حکم شده است و مستند
ظاهر نیست و ظاهر آنست که شب جمعه حکم روز پنجشنبه دارد در اینکه
تقدیم غسل جمعه روا نیست مگر ترس نبودن آب باشد و جزم نموده
است در این حکم شیخ طوسی در کتاب خلاف و دعوی اجماع نموده است
و اگر کسی غسل جمعه را در روز پنجشنبه بجای آورد و در روز جمعه متمکن شد
از غسل کردن سنت است که یکبار دیگر غسل جمعه کند چنانچه صدوق
در من لا یحضره الفقیه و غیر او گفته اند تمسک باطلاق سنت بودن
غسل جمعه سیم سنت است قضای غسل جمعه در روز شنبه و فرق
نیست در این استحباب میان فوات غسل جمعه در روز آن خواه از روی عمد
ترک کرده و خواه از روی فراموشی و اینکه دانسته ترک غسل کردن
کرده است خواه بسبب عذر باشد و خواه نباشد چنانچه ظاهر
اختیار شیخ در نهایت است و صدوق در کتاب خود نقل کرده است
کسی که غسل را فراموش نماید یا از او فوت شود بسبب عذری پس غسل

باشد

کند

بجای بیاورد

کند بعد از عصر تا روز شنبه لیکن شرط عدم کراهت و احادیث مطلقه
سماعه روایت نموده است از ابی عبد الله علیه السلام که و قد سئل عن الرجل
لا یغتسل یوم الجمعة فی اول النهار قال یقضیه من آخر النهار فان لم
یجد فلیقضه یوم السبت یعنی بتحقیق که پرسیده شد آنحضرت از مردی
که غسل نکند در روز جمعه در اول روز شنبه و در معنی این حدیث روایت
عبد الله بن بکیر از ابی عبد الله علیه السلام است و مقتضای این احادیث
آنست که قضای غسل جمعه از وقت فواتش بجای می آورند تا آخر
روز شنبه و سبب آنکه فقها متوجه این حکم نشده اند یعنی قضای غسل
جمعه را در روز جمعه بعد از پیشین بجای می آورد و اگر میسر نشود در روز
شنبه آنست که این دو حدیث ضعیف است و لیکن مخفی نیست که در باب
سنتها عمل بحدیث ضعیف روا است و چونکه معمول به اصحاب اند پس
کسی نگوید که با ضعف معارض است بحدیثی که شیخ در تهذیب از سعد
عبد الله از محمد بن حسن از محمد بن حسین از معویه بن حکیم از عبد الله
بن مغیره از ذریح از ابی عبد الله علیه السلام که فی الرجل هل یقضی غسل الجمعة
قال لا یعنی در باره مردی که آیا قضا بجا میکند غسل جمعه را فرمود که
نه این حدیث اگر چه در سند بهتر از دو حدیث اول است لیکن عمل اصحاب
با آن دو حدیث واقعست دوم غسل در ماه رمضان است در اول
آن چنانچه سماعه از صادق علیه السلام روایت نموده است که قال و غسل اول
لیلة من شهر رمضان یستحب یعنی غسل در شب اول ماه رمضان سنت

بجای بیاورد در ...

بدانکه سنت غسل ...

است سیم سنت است غسل در شب نیمهٔ ماه رمضان چنانچه مذهب
شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و اتباعان ایشانست ولیکن حدیثی بنظر
نرسید ولیکن حکمتست که پیش آنحضرت شرافت آن شبها است و مقترن
بودن آن شبها با [illegible] و بعضی قایل باستحباب غسل در شبهای فرادی
ماه رمضان سنت است مطلقا ولیکن شب هفدهم و نوزدهم و
بیست و یکم و بیست و سیم در احادیث بسیار واقعست از آنجمله صحیحه
محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام که قال الغسل فی سبعة عشر موطنا لیلة
سبع عشرة من شهر رمضان وهی لیلة التقی الجمعان ولیلة تسع عشرة وفیها
یکتب الوفد وفد السنة ولیلة احدی وعشرین وهی اللیلة التی اصیب
فیها اوصیاء الانبیاء وفیها لیلة القدر رفع عیسی بن مریم علیه
وقبض موسی علیه السلام ولیلة ثلث وعشرین یرجا فیها لیلة القدر
ویوم العیدین الحدیث یعنی فرمود که غسل در هفده موضع از ماه
رمضانست و شب هفدهم از ماه رمضان شبی است که ملاقات
کردند در آن شب دو گروه و شب نوزدهم [illegible] در این شب نوشته می
شود وفد یکساله [illegible] و شب بیست و یکم شبی است که در
[illegible] است در آن وصی پیغمبران مانند حضرت علی بن ابی طالب
و یوشع بن نون وصی موسی علیهم السلام که وفات یافتند و آنحضرت
موسی قبض روحش شده در این شب و شب بیست و سیم امید [illegible]
[illegible] آنست که آن شب قدر باشد و همچنین سنت است غسل در

شب هر دو عید بروایت [illegible] محمد بن مسلم بطریق صحیح از
احدهما علیهما السلام کرا نه قال یغتسل فی ثلث لیالی من شهر رمضان
فی تسعة عشر واحدی وعشرین وثلث وعشرین وقال الغسل اول اللیل
ویجزی الی آخره یعنی فرمود که بتحقیق غسل میکنند در سه شب از ماه
رمضان هر شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم و فرمود که غسل
در اول شب کافیست چهارم غسل در شب عید فطر است بدلیل حسن
بن راشد که قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما ینبغی لنا ان نعمل فی
لیلة الفطر فقال اذا غربت الشمس فاغتسل با آخر حدیث یعنی سزاوارست
[illegible] ما را که عمل کنیم در شب عید رمضان پس فرمود که هر گاه غروب
آفتاب شود پس غسل کن پنجم در روز عید و روز عید قربان غسل وارد شده و استحبابش
اجماعیست اصحاب [illegible] بصحیحه محمد بن مسلم است که گذشت یافته و مانند
صحیحه علی بن یقطین که قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن الغسل فی
الجمعة والاضحی والفطر قال سنة ولیس بفریضة یعنی فرمود که پرسیدم از آن
حضرت [illegible] از غسل در روز [illegible] عید قربان و عید ماه رمضان فرمود
که [illegible] آنحضرت [illegible] از غسل در روز جمعه که سنت است و نیست [illegible]
ظاهر امتداد وقت آنست تا امتداد روز عملا باطلاق [illegible] بلفظ حدیث
ولیکن شیخ شهید در ذکری فرموده است که بیرون نمی آید از تعلیل غسل
جمعه [illegible] و سبب آن که وقتش تا وقت نماز عید است یا زوال چنانچه ظاهر اصحاب
است و حق اینست ششم سنت غسل در روز عرفه است باجماع و حدیث

در روایت عبد الله بن سنان بطریق صحیح از ابی عبد الله علیه السلام واقع
که قال الغسل من الجنابة ویوم الجمعة ویوم الفطر ویوم الاضحی ویوم عرفة
عند زوال الشمس یعنی غسل از جنابت وروز جمعه وروز عید رمضان
وروز عید قربان وروز عرفه که نهم ذی الحجه است نزد زوال آفتاب هفتم
غسل شب نیمه ماه رجب وروز بیست وهفتم است چنانچه شیخ طوسی
در جمل ومصباح ذکر کرده است وبسیار باشد که سبب آن شرافت ایام
هر دو وقت وبزرگی آنها است چنانچه محقق فرموده است هشتم
غسل شب نیمه ماه شعبان است بحدیث شیخ طوسی از هرون بن
موسی بسند آن با بی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که قال صوموا
شعبان واغتسلوا لیلة النصف منه یعنی روزه دارید شعبان
را وغسل کنید در شب نیمه آن وچونکه در باب سنن است پس عمل باین
حدیث رواست اگرچه ضعیف است بسبب احمد بن هلال که در سند
واقعست نهم غسل روز غدیر است چنانچه مذهب اصحاب است
وشیخ طوسی نقل اجماع در تهذیب نموده است علی بن الحسین العبدی
که قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من صلی فیه رکعتین
عند زوال من قبل ان یزول بمقدار نصف ساعة تا قول حضرت
علیه السلام که ما سأل الله حاجة من حوائج الدنیا والآخرة الا
قضیت له کائنة ما کانت یعنی شنیدم آنحضرت را که میفرمود
کسی که در روز غدیر دو رکعت نماز گزارد پیش از پیشین بمقدار نیم ساعت

غسل بجای آورد تا آنکه فرمود که نه طلبید حاجتی از حوائج دنیا وآخرة از
حق تعالی مگر که داده شود او را دهم غسل روز مباهله است که روز بیست و
چهارم ذی الحجه است وبعضی را اعتقاد بیست وپنجم آنست ودلیل بر استحباب
این غسل حدیث سماعه از ابی عبد الله علیه السلام که قال غسل المباهلة واجب
یعنی غسل مباهله واجب یعنی سنت مؤکد است یازدهم غسل از برای
فعلست وآن هفت است اول غسل احرام است چنانچه گفته اکثر
مجتهدین است وشیخ طوسی در تهذیب دعوی اجماع بر استحباب نموده است
وابن ابی عقیل را اعتقاد وجوب آنست وحق استحبابست بدلیل اصل وصحیحه
معاویة بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام که قال اذا انتهیت الی العقیق من
قبل العراق او الی وقت من هذه المواقیت وانت ترید الاحرام ان شاء
الله فانتف ابطیک وقلم اظفارک الی ان قال ثم استک واغتسل
والبس ثوبیک یعنی فرمود که هرگاه برسی بعقیق از ناحیه عراق یا بمیقاتی از
میقاتهای دیگر واراده احرام بستن باشد انشاء الله پس موی هر دو بغل
خود را پاکیزه کردان وناخنهای خود را بگیر تا آنکه فرمود که مسواک نمای
وغسل کن وهر دو جامه احرام خود را در پوش وظاهر آنست که امر واقع
درین حدیث محمولست بر استحباب بقرینه امرها که پیش از آن واقع است
ونیز اگر باجماع سنت اند ومحقق در معتبر فرموده است که احتمال دارد که سند
ابن ابی عقیل که قایل بوجوب غسل احرام است حدیث محمد بن عیسی از یونس از
بعضی مردان خود از ابی عبد الله علیه السلام باشد که قال الغسل فی سبعة عشر

موطنا الفرض ثلثة غسل الجنابة وغسل من غسل میتا والغسل للاحرام یعنی
غسل در هفتاد جاست واجب سه است غسل جنابت و غسل کسی که
کرم مرده را غسل دهد و غسل از برای احرام محمد بن عیسی از یونس است پس
ضعیفست لیکن چون اصحاب عمل نموده اند مانند این حدیث ابن ولید قدس
سره چنانچه ابن بابویه نقل فرموده است با آنکه مرسلست پس استدلال
باین حدیث روا نیست دوم غسل زیارت نبی و ائمه علیهم السلام است
چنانچه وارد است در صحیحه محمد بن مسلم که در بیان شمردن غسلها و قرائت
و سماعه روایت نموده است از ابی عبد الله علیه السلم که قال و غسل الزیارة
واجب یعنی غسل زیارت واجبست و این محمولست بر تأکید استحباب
سیم غسل کسیست که تقصیر در گزاردن نماز کسوف کرده با آنکه قرص
کلش گرفته شده و اراده قضاء آن نماز داشته باشد و بعضی از مجتهدین
آنرا واجب میدانند و بالجمله درباره غسل کردن از برای قضای نماز کسوف اختلاف
است شیخ طوسی در کتاب جمل قایل باستحباب آنست هرگاه قرص کلش گرفته
شده و دانسته ترک نماز کرده باشد و شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی
در مصباح ذکر نموده اند گرفتن کل قرص را بلکه اکتفا نموده اند بترک نماز
هرگاه از روی عمد و سلار گفته است که درین صورت غسل واجبست و آنچه
از احادیث که درین مسئله واقعست که بنظر رسیده دو حدیث است یکی
حریز از کسی که از ابی عبد الله علیه السلم که قال اذا انکسف القمر فاستیقظ
الرجل و لم یصل فلیغتسل من غد و لیقض الصلوة و ان لم یستیقظ

چونکه در سند این حدیث ...

بترک نماز ... هرگاه ...

و لم یعلم بانکساف القمر فلیس علیه الا القضاء بغیر غسل یعنی فرمود هرگاه ماه
گرفته شود پس بیدار شد و نماز کسوف نگذارد پس غسل کند از صبح روزش
و قضای نماز کند و اگر بیدار نشود و نداند گرفتن ماه را پس نیست بر آنکس
مگر قضای بی غسل و حدیث دوم محمد بن مسلم بطریق صحیح نقل نموده است
از احدهما علیهما السلم که و غسل الکسوف اذا احترق القرص کله فاغتسل
یعنی غسل کسوف هرگاه بگیرد کل قرص پس غسل کن و درین حدیث اشعار
نیست براینکه غسل از برای قضا باید بلکه ظاهرش آنست که غسل از
برای ادای نماز کسوفست حدیث اول ضعیفست و خالیست از قید
گرفتن کل قرص و لیکن خواهد آمد انشاء الله العزیز که قضا ثابت
میشود با وجود گرفتن کل قرص و احوط غسل کردنست از برای قضای نماز
کسوفست با ترک نماز از روی عمد نظر بظاهر حدیث سابق اگرچه
سندش ضعیفست و اما غسل کردن از برای گزاردن نماز با گرفتن
کل قرص شبهه نیست در سنت بودنش بسبب صحت حدیث چهارم
توبه است خواه از کفر باشد و خواه از فسق مستند درین باب
مرسله شیخ طوسی است در تهذیب از حضرت صادق علیه السلم که انه
قال لمن ذکر انه یستمع الغناء من جوار مغنیات قم فاغتسل و صل
ما بدا لک و استغفر الله و اسئله التوبة یعنی بتحقیق که فرمود
آنحضرت مر آنکسی که ذکر کرده میشود از کنیزان غنا کنندگان فرمود
که برخیز و غسل کن و آنچه ترا روی دهد نماز بگزار و طلب

از گزاردن نماز

آمرزش نمای الله تعالی ومسئلت توبه نمای محقق در معتبر فرموده است
که این حدیث مرسلست وشامل غسل است مستنا ولغیر آن نیست چه در
فتوای اصحابست خصوصا که غسل مرتب است با فال نیکو زدن بشستن
گناه وبیرون آمدن از چرکینی است ج غسل از برای نماز حاجت چنانچه
واقعست در روایت سماعة بن مهران از ابی عبد الله علیه السلم که ان احدکم
اذا مرض دعا الطبیب واذا کانت له حاجة الی سلطان رشی البواب
واعطاه ولو ان احدکم اذا فدحه امر فزع الی الله وتطهر وتصدق
بصدقة قلت او کثرت ثم دخل المسجد فصلی رکعتین فحمد الله و
اثنی علیه وصلی علی النبی صلی الله علیه واهل بیته ثم قال اللهم
ان عافیتنی من مرضی او رددتنی من سفری او کفیتنی مما اخاف
من کذا وکذا یعنی فرمود آنحضرت بتحقیق یکی از شما هرگاه بیماری
روی دهد طبیب را طلب مینماید واگر او را حاجتی روی دهد بسلطان
دربان را رشوه میدهد بتحقیق که یکی از شما چیزی که مضرت رساند
تضرع بدرگاه الله تعالی نماید وغسل کند وتصدق نماید بصدقه خواه
کم باشد وخواه بسیار پس اندرون مسجد رفته دو رکعت نماز بگزارد
پس حمد باری تعالی وثنای او بجای آورد وصلوات بر پیغمبر
صلعم واهل بیت آنحضرت فرستاده پس میخواند این دعا هر آینه الله تعالی
قضای حاجت آنکس نماید وچنین صورت هست بعینها بخط مصباح
کبیر و واقعست اما غسل در باره نماز استخاره چنانچه که روایت نموده

روی دهد

است

است یحیی حلبی از عمر بن حریث که قال قال ابو عبد الله علیه السلم صلّ
رکعتین واستخر الله تعالی فوالله ما استخار مسلم الا خار الله له البتة
یعنی فرمود آنحضرت که دو رکعت نماز بگزار واستخاره نمای الله تعالی را یعنی
طلب کن که آنچه خیر باشد توفیق دهد بدرستیکه مسلمانی طلب
نیکوئی نماید از خدای تعالی مگر آنچه نیکو باشد از برای او از آنی داد
این حدیث در باره نماز استخاره واقعست واما استحباب غسل در این
چنان است که جابر از ابی جعفر علیه السلم روایت میکند که قال کان علی
بن الحسین علیهما السلام اذا هم بامر حج او عمرة او بیع او شراء او عتق
تطهر ثم صلی رکعتین للاستخارة فیقرأ فیهما سورة الحشر وسورة الرحمن
ثم یقرأ المعوذتین یعنی فرمود آنحضرت که بود علی بن الحسین علیهما السلم
هرگاه قصد کردن چیزی داشتی حج یا عمره یا فروختن یا خریدن یا
آزاد کردن بنده غسل کرده بعد از آن دو رکعت نماز میگزارد میخواند
در هر دو رکعت سوره حشر وسوره رحمن وبعد از آن میخواند قل اعوذ
برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وبعد از نماز بگوید که اللهم ان
کان کذا وکذا خیرا لی فی دینی ودنیای وآخرتی وعاجل امری وآجله
فیسره علی احسن الوجوه واجملها وان کان کذا وکذا شرا لی فی
دینی ودنیای وعاجل امری وآجله فاصرفه عنی علی احسن الوجوه
رب اعزم لی علی رشدی وان کرهت ذلک او ابته نفسی یعنی ای
خدای تعالی اگر باشد فلان کار وفلان کار نیکو از برای من در دین من

من و دنیای من و آخرت من و آنچه از کار عاجل باشد و آنچه موجل
بزمانی باشد پس آنرا آسان کردان بر بهترین وجهی و نیکوترین آنها و
اکر فلان کار و فلان کار شر باشد از برای من در دین من و دنیای من و
حاضر و آنچه از پی من رسد پس دور کردان آنرا بر نیکوترین وجهی پروردکارا
بنمای مرا و برسان آنچه نیکو باشد مرا اکرچه کراهت داشته باشم یا
نفس من ابا داشته باشد از آن و مانند این در احادیث بسیار واقع است
یازدهم غسل از برای مکان است و آن پنج است غسل از برای دخول
حرم و مسجد حرام و کعبه و مدینه و مسجد نبی صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه
در صحیحه محمد بن مسلم واقعست از کفته حضرت صادق علیه السلام فاذا دخلت
الحرمین و یوم تدخل البیت یعنی هرکاه داخل هر دو حرم شوی و
روزی که داخل کعبه شوی بدانکه غسلی که از برای فعل یا مکان است ظاهر
آنست که مقدم دارند بر آنها و غسلی که سنت است از برای
زمان باید که موخر از آن باشد لکنت کفتن اینکه غسلی که از برای مکان
باشد فی الحقیقه از برای فعلست مثلا غسل کردن از برای حرمین از
برای دخول در آنهاست و غسلها از برای فعل باجمله باید که مقدم باشد
تا که آن فعل بر وجه اکمل بجای آید چنانچه مستفاد از نص است اما غسلی
که سنت باشد از برای زمان پس معتبر در آن اینست که در آن زمان بجای
آورده شود زیرا که معنی استحباب غسل از برای زمان استحباب در آن زمان
است و بعضی از مجتهدین استثنا نموده اند غسل از برای فعل غسل ترک

بعد

آنست

دارند از آن

برانه

کنند نماز کسوف و غسل توبه و غسل سعی بدیدن مصلوب و غسل کشتن وزغ
زیرا که غسل در این مواضع از برای فعلست با آنکه متاخر از فعلست و این استثنا
صورت ندارد زیرا که ظاهر آنست که لام واقع در للفعل از برای غایت و مراد
آنست که غسلی که غایت آن غسل فعل باشد از آن غسل بر آن فعل مقدم است
و در این حال استثنا نمی باشد زیرا که غسل تارک نماز کسوف از برای قضای
نماز است پس مقدم است بر نماز و هم چنین غسل توبه از برای نماز توبه است که
مکلف آنرا بعد از توبه بجای می آورد و ظاهر است که آن غسل پیش از نماز
آنست اکرچه بعد از توبه باشد چنانچه دلالت دارد بر این روایت و اما
دیدن مصلوب و کشتن وزغ سبب و علت غسل کردن است نه غایت
و فواید آن و استحباب غسل النفسه باشد بدانکه بعضی از مجتهدین
را اعتقاد آنست که غسل واجبست بر کسی که سعی نموده باشد و دانسته
تا به بیند او را بعد از آنکه سه روز مصلوب شده باشد چنانچه ابو الصلاح
بر اینست و ظاهر آنست که محض سعی نمودن از برای دیدن مصلوب
کافی نیست از برای غسل خواه واجب باشد و خواه سنت بلکه سعی نمودن
از برای دیدن مصلوب با دیدن نه مجرد سعی کردن از برای آن چنانچه
صدوق در من لا یحضره الفقیه نقل نموده است بطریق مرسل که
ان من قصد الی مصلوب فنظر الیه وجب علیه الغسل عقوبة یعنی
بتحقیق که کسی که قصد نماید مصلوبی را پس نظر کند بسوی او پس واجبست
بر او غسل از برای عقوبت و غیر از این حدیث بنظر نرسیده اما این حدیث

بان که نماز بکزارد انچه تا روی د

ح

دیدن هم

دیدن بار هم

ضعیفست بسبب ارسال وجهالت مروی عنه ولیکن قصوری ندارد حمل
بر استحباب بنابر آنکه عمومی متساهلند در سنن بمقتضای برائت اصلیه و
موافقت فتوای فضلاء اصحاب منهج در اینکه هرگاه جمع آیند غسلهای
سنتی کافی نیست نیت قربت مادام که نیت سبب نکند و بعضی را
اعتقاد آنست که اگر ضم شود غسل واجبی کافیست نیت همه چنانچه اعتقاد
شیخ طوسی است ولیکن حق آنست که غسلهای سنتی و همچنین واجبی
متداخل میشوند یعنی اگر کسی را چند غسل سنتی جمع شود مانند غسل
جمعه و غسل عید اگر نیت قربت کند باینکه غسل سنتی بجای می آورم تقرب
بخدا و اگر نیت سبب کند باینکه غسل سنت جمعه بجای آورد مثلا اولی
خواهد بود و قیاس کن بر این کسی که چندین غسل واجب اورا جمع آمده باشد
مانند غسل جنابت و حیض و استحاضه مثلا اگر نیت کند که غسل واجب
بجای می آورم تقرب بخدا کافیست از جمیع غسلهای واجبی و اگر نیت
سبب کند مانند حیض مثلا کافیست از غیر آن و اگر غسلهای سنتی
و واجبی جمع آمده باشند بر کسی چونکه انواع متخالفه اند شهید سعید را
اعتقاد آنست که نیت واجب از سنتی از واجبی کافی نیست و این احوط
است و بحث گزارش یافته است بتفصیل دوازدهم غسل دادن فرزند
زائیده است و اظهر استحباب آنست و وقت غسلش وقت ولادت
اوست و بعضی را اعتقاد وجوب آنست بروایت سماعه از حضرت
صادق علیه السلام که قال و غسل النفساء واجب و غسل المولود و غسل المیت

کافیست از جمیع غسلهای سنتی صح

واجبست بر آنکه غسل و وجه ضعف استدلال از این حدیث آنست که دلالت
در این گفته بر مدعا نیست زیرا که محل خلاف آنست که سیلان نگذاشته
باشد با آنکه اشعار نیست در حدیث باینکه غسل از برای صبح باید کرد پس
آن احتمال کردن بر اینکه مدعی محکم است یعنی مدعا بی دلیلست و دور نیست حمل
نمودن غسل بر جنس غسل پس متحیر است و مانند همین آنست جواب
از حدیث دوم باینکه سندش قاصر است از جهة اضمار و همچنین قاصر است
از حیثیت متن چه معلوم نیست که نص در آن واقع نیست بر اینکه غسل از
برای نماز صبحست بلکه نه از برای خون استحاضه است بلکه جایز است که مراد
از این غسل غسل نفاس باشد پس روا است استدلال باین حدیث بر وجوب (در صلوت غسل واحد)
میان خون استحاضه متوسط و کثیره در احکام سیم در اینست که خون
استحاضه از نبیه در گذرد و بغیر آن رسد اجماع اصحاب است بر وجوب
غسل درین قسم و خلاف در وجوب وضو است با این غسل و عدم وجوب
وضو از برای هر نماز شیخ طوسی در نهایه و مبسوط اکتفا نموده است بسه
غسل و همچنین سید مرتضی و ابن بابویه و ابن جنید و شیخ مفید را اعتقاد
آنست که بیک وضو ظهر و عصر را معا میگذارد و همچنین بیک وضو
مغرب و عشا را بجای می آورد مانند آنکه از برای نماز شب و صبح و ابن ادریس
را اعتقاد آنست که با این سه غسل واجب است وضو از برای
هر نماز نیز چنانچه مذهب اکثر متاخرین است بدلیل عموم آیه کریمه اذا قمتم
الی الصلوة فاغسلوا الآیه یعنی هرگاه برخیزید بسوی نماز یعنی اراده

که باید در نماز کنی پس بشوید رویهای خود را و همچنین دستهای خود را
تمام فوق و مسح نماید پیشانی و پاهای خود را و استدلال بر این معنی باین
آیه ضعیفست چه معلوم است که این حکم مخصوص است بکسی که محدث
باشد یعنی وضو نداشته باشد و ثابت نشده است که خون بیرون
آمدن بعد از غسل برین وجه حدث شمرده شود تا آنکه این حکم مستفاد میشود
از واقف ساختن شارع و این حکم منتفی است و محقق در معتبر میل کرده
نموده است بر اسقاط این قول و تشنیع نموده است بر قائلش پس گویا
که گمان غلط بیشتر از متاخرین که واجب است بر این زن با این اغسال
وضو از برای هر نمازی و کسی نرفته است باین از اصحاب ما و ممکنست که
سبب غلط متاخرین بسبب گفته شیخ طوسی در مبسوط و خلاف که
مستحاضه جمع نمیتواند میان دو فرض بیک وضو پس گمان برده است
که این حکم جاری است در جمیع مواضعش و نیست لهم چنانچه گفته است بلکه
این حکم مخصوص است بموضعی که اکتفا در آن موضع بوضو شود یعنی غسل احتیاج
نباشد باینکه استحاضه قلیله باشد و دلالت دارد بر اکتفا بغسلها مضافا
بعمومات داله بر آنکه حاجت بوضو نیست ظاهر گفته امام علیه السلام در
صحیحه زراره فان جاز الدم الکرسف تعصبت و اغتسلت ثم صلت
الغداة بغسل و الظهر و العصر بغسل و المغرب و العشاء بغسل یعنی اگر بگذرد
خون پنبه را که نهاده میگذارد و غسل کند و بعد از آن میگذارد نماز صبح را
بغسلی و ظهر و عصر را بغسلی و مغرب و عشا بغسلی و مانند گفته امام علیه السلام

در صحیح

در صحیحه ابن سنان که تغتسل عند صلوة الظهر و تصلی یعنی غسل میکند زن
نماز پیشین و میگذارد آنرا و بالجمله ظاهر میشود وجوب وضو ساختن درما
زن مستحاضه متوسطه و کثیره از دلیلی غیر عموم گفته امام علیه السلام که فی کل
غسل وضوء الا غسل الجنابة یعنی در هر غسل وضوء است مگر غسل جنابه
و بحث در سند و متن این حدیث گذارش یافت عنقریب و اولی آنست که تنبیه
واقع شود بر چند امر اول در اینکه جمع میان دو نماز بسبب آنست که حاجت
درین صورت بزیاده از یک غسل نیست پس اگر هر نمازی را بغسلی بجای
آورد رواست و علامه در منتهی جزم نموده است بر استحباب آن
دوم شرط نموده‌اند جمعی از اصحاب در صحت نمازش که در عقب غسل کردن
باید که باشد و این گفته مختار است و منافات ندارد با آن مشغول
شدن باذان و اقامه و منتظر شدن بسوی غیر آن از مقدمات نماز و
در اعتبار عقب گذاردن نماز بعقب وضو دو قولست اول آنست که شرط است
زیرا که حدث استمرار دارد دوم آنست که شرط نیست بدلیل اصل اختیار کرده
علامه در مختلف اختیارش نموده است سیم در اینکه استحاضه قلیله
است یا کثیره بعضی را اعتقاد آنست که ملاحظه آنها در اوقات نماز است
چنانچه شهید سعید اعتبار آن نموده است در کتاب دروس و بعضی را
اعتقاد آنست که اعتبار اوقات نماز شرط نیست مانند سایر احداث
و هرگاه حادث شود کافیست در وجوب غسل و شهید سعید در
بیان اختیار این قول نموده است و شهید متاخرین اختیار این قول

نموده استدلال کرده است در کتاب روض جنان باطلاق احادیث
که متضمن اینست که استحاضه سبب وضو یا غسل است و بگفته امام علیه السلام
در خبر صحاف که فلتغتسل و تصلی الظهر ثم لتنظر فان کان الدم لا یسیل
فیما بینها و بین المغرب فلتتوضأ و لا غسل علیها و ان امسکت یسیل من
خلفها صبیبا فعلیها الغسل باید که زن غسل کند و نماز ظهر کند و پس انتظار
کند اگر خون نگذرد میان ظهر و مغرب پس وضو سازد و نیست بر او
غسل و هرگاه خود نگاه دارد که خون از پشت او میگذرد پس بر آن
زن غسلست و شهید سعید در ذکری ذکر نموده است که این روایت
مشعر است باعتبار وقت نماز و این واضح نیست و شبهه نیست که اول
احوط است و متفرع است بر این هر دو قول اگر خون بسیار شود پیش از
وقت و بعد از آن طاری شود استحاضه قلیله بنا بر اول غسل واجبست
بسبب کثرت استحاضه سابق و بنا بر قول دوم واجب نیست بر آن زن
غسل کردن مادام که در وقت نماز یافت نشود خواه متصل باشد
بخون سابق و خواه طاری شده باشد و اگر خون کثیر ظاهر شود بعد از
نماز پیشین و پسین و منقطع شود پیش از غروب واجبست بر آن زن
غسل بنا بر اول دون ثانی **چهارم** اصحاب متعرض نشده اند از برای
بیان زمان اعتبار خون و نه معنی اربینه را با آنکه حال مختلف است باین
و ظاهر رجوع در باره اوست بعادت **منهج** هرگاه زن مستحاضه بجای
آورد آنچه او را باید خواهد بود بحکم پاک یعنی که آنچه دولت پاک را

بجای آوردن
بحکم پاک صح

از

است از عاجز بودن از استعمال آب و علامه در منتهی اسباب عجز از استعمال
آب را هشت چیز گردانیده است نابودن آب و بهم داشتن آن از استعمال
و احتیاج داشتن با آن از برای تشنگی و بیماری و جراحت و نداشتن
آلت رسیدن با آب و ضعیف بودن از حرکت بسوی آن و ترسیدن
از کثرت در روز جمعه یا عرفه و تنگ بودن وقت از استعمال آن
بدانکه این هشت صورت بسه صورت بر میگردد و آن آنکه آب
نداشته باشد و بالجمله اجماع منعقد است بر اینکه آب نابودن سبب
اباحت تیمم میشود خواه در سفر باشد و خواه در حضر چنانچه دلالت دارد
بر این آیه کریمه و چندین حدیث صحیح مانند صحیحه ابن سنان که قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا لم یجد الرجل طهورا و کان جنبا
فلیمسح من الارض و لیصل فاذا وجد الماء فلیغتسل و قد اجزأته صلوته التی صلی
یعنی شنیدم از آنحضرت که میفرمود هرگاه نیابد مرد آب را در حالتی
که باشد جنب باید که مسح نماید از زمین و نماز بگذارد و هرگاه
بیابد آب را باید که غسل نماید بتحقیق که کافیست نمازی که گذارده است
و این حدیث عامست و مانند صحیحه جمیل بن دراج که انه سأل
ابا عبد الله علیه السلام عن امام قوم اجنب و لیس معه من الماء
ما یکفیه للغسل و معهم ما یتوضؤن به یتوضأ بعضهم و یؤمهم
قال لا و لکن یتیمم الامام و یؤمهم ان الله عز و جل جعل التراب طهورا
یعنی بتحقیق که پرسید از آنحضرت از امام جماعت قومی که جنب شود و با او نباشد

از آب بقدر غسل کردن نه وبا ایشان بقدر آنکه بعضی با آن وضو سازند
والامامت جماعت نماید فرموده که شرط نیست بلکه آنکس که جنابت دارد و آب
غسل کردن ندارد و تیمم نموده امامت جماعت نماید بتحقیق که باری تعالی
گردانیده است خاک را پاک و پاک کننده چنانچه آب را و مانند
صحیحه حماد بن عثمان که قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل لا یجد
الماء أیتیمم لکل صلوة فقال لا هو بمنزلة الماء یعنی میفرماید راوی
که پرسیدم آنحضرت را از مردی که نیابد آب را آیا تیمم از برای هر نمازی میکند
فرمود که نه خاک بمنزله آبست و بعضی از سنیان را اعتقاد آنست که صحیح
المزاج حاضر هرگاه آب را نیابد مانند کسی که در زندان محبوس باشد
که بعلتی آب از او منقطع شده باشد ترک میباید تیمم کردن و نماز کردن
زیرا که تیمم مشروط بسفر است چنانچه دلالت دارد بر آیه کریمه و ان کنتم
مرضی او علی سفر و بطلان استدلال ایشان ظاهر است زیرا که ذکر سفر
در آیه کریمه باعتبار غالبست چه نابودن آب در حضر نادر است و هرگاه
وصفی باعتبار غالب باشد دلالت بر نفی حکم از غیر آن ندارد
چنانچه مقرر در علم اصول است بدانکه هرگاه کسی را در صحرا آب نباشد
واجبست اگر زمین هموار باشد دو تیر پرتاب در هر چهار جهت سعی
نماید از برای تحصیل آب و اگر ناهموار باشد بقدر یک تیر پرتاب جمیع علما
واکثر سنیان بر اینند که کسی که عذرش نابودن آب باشد روا نیست او را
تیمم کردن مگر بعد از طلب آب هرگاه امید رسیدن بآب باشد و در وقت

فراخی نیز بوده باشد چنانچه محقق در معتبر و علامه در منتهی چنانچه [illegible]
و اینمعنی ظاهر میشود از آیه فلم تجدوا ماء یعنی اگر نیابید آب را پس تیمم کنید
زیرا که نیافتن آب بحسب عرف متحقق نمیشود مگر بعد از طلب یا یقین
دانستن نرسیدن بآب چنانچه دلالت دارند بر اینمعنی حدیثی که شیخ طوسی
بطریق حسن از زراره از احدهما علیهما السلام نقل فرموده است که قال اذا
لم یجد المسافر الماء فلیطلب ما دام فی الوقت فاذا خاف ان یفوته
الوقت فلیتیمم ولیصل فی آخر الوقت فاذا وجد الماء فلا قضاء علیه
ولیتوضأ لما یستقبل یعنی فرمود آنحضرت که هرگاه نیابد مسافر آب را
پس طلب آن کند مادام که در وقت باشد یعنی وقت وسعت آن
داشته باشد پس هرگاه ترسد که وقت فوت شود باید که تیمم کند
و نماز گزارد در آخر وقت و هرگاه بیابد آب را بر وی قضائی نیست
و وضو سازد از برای نماز آینده و هم چنین حدیثی که شیخ طوسی از
سکونی نقل کرده است از جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش از حضرت
علی علیه السلام که قال یطلب الماء فی السفر ان کانت الحزونة فغلوة
وان کانت سهولة فغلوتین لا یطلب اکثر من ذلک یعنی
فرمود آنحضرت که طلب کرده شود آب در سفر اگر زمین ناهموار باشد
بقدر یک تیر پرتاب و اگر هموار باشد بقدر دو تیر پرتاب و زیاده
از اینها شرط نیست بدانکه منافات نیست این حدیث را با حدیثی
که شیخ طوسی از داود رقی روایت نموده است که قال قلت لابی عبدالله

علیه السلام اکون فی السفر وتحضر الصلوة ولیس معی ماء ویقال ان
الماء قریب منا فاطلب الماء وانا فی وقت یمیناً وشمالاً قال لا
تطلب الماء ولکن تیمم فانی اخاف علیک التخلف عن اصحابک
فتضل ویاکلک السبع یعنی راوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را که
می باشم در سفر و نماز حاضر میشود و با من نیست آبی و گفته میشود که آب
نزدیکست بما پس طلب نمایم آب را در حالتی که در وقت باشیم یعنی
وطلب کردن آب در هر جانب راست و چپ باشد فرمود که طلب آب
منما ولیکن تیمم کن زیرا که میترسم بر تو که از یاران خود باز مانی پس گم
شده درندهای ترا بخورند و مانند حدیثی که روایت نموده است
شیخ طوسی از یعقوب بن سالم که قال سألت اباعبدالله علیه السلام
عن الرجل لایکون معه ماء والماء عن یمین الطریق ویساره
غلوتین او نحو ذلک قال لا آمره ان یغرر بنفسه فیعرض له
لص او سبع یعنی راوی میفرماید که پرسیدم آنحضرت را از مردی که
نباشد با او آبی و آب در جانب راست و چپ او باشد بمقدار
دو تیر پرتاب یا مانند این فرمود که امر نمیفرمایم او را که بنفسه متوجه
طلب شود پس مراو را دزدی یا درنده متعرض شود و وجه عدم منافات
این دو حدیث سابق بچندین وجه است اما اول باینکه هر دو ضعیفند
چه در سند اول داود رقی واقعست و او ضعیفست چنانچه نجاشی گفته
است و در سند دوم معلی بن محمد و او مضطرب در حدیث و مذهب

است چنانچه نجاشی فرموده است واما وجه دوم آنست که مقتضای
این دو حدیث آنست که طلب آب لازم نیست با ترس بر نفس یا مال
و منافاتی ندارد با این حکم و حدیث سابق دلالت دارد بر طلب ولیکن
بشرط آنکه خوفی در این باب نباشد بدانکه اصحاب اختلاف
نموده اند در کیفیت و اندازه آن شیخ طوسی در مبسوط فرموده که طلب
آب واجبست پیش از تنگ شدن وقت در ارض حزنه در چهار
جانب بمقدار یک تیر پرتاب و یا دو تیر پرتاب و بشرط آنکه ترسی در آن طلب
نباشد و در نهایه گفته است که روا نیست او را تیمم در آخر وقت مگر
بعد از طلب آب در یسار خود و از راست و چپ مقدار یک تیر پرتاب
و دو تیر پرتاب در صورتی که نباشد ترسی در طلب و فرق نموده است میان
زمین هموار و ناهموار و شیخ مفید در کتاب مقنعه فرموده است که
کسی که نیابد آب را تیمم نکند تا وقت نماز داخل شود و بعد از آن طلب
مینماید پیش و از جانب راست و چپ مقدار دو تیر پرتاب در هر
جهتی اگر زمین هموار باشد و اگر ناهموار باشد طلب آب مینماید از هر
جهتی مقدار یک تیر پرتاب و ابن ادریس فرموده است که آنچه روایات
بآن آمده و نقل در طلب آب متواتر گشته است آنست که اگر زمین هموار
باشد بقدر دو تیر پرتاب و اگر ناهموار باشد مقدار یک تیر پرتاب و سید
مرتضی در جمل تعیین مقدار طلب نموده است و نه شیخ طوسی در خلاف
و مطلع هم نشدیم بر احادیثی که دلالت داشته باشند بر تعیین مقدار

طلب غیر از روایت سکونی که گذارش یافت و آن ضعیفست ولیکن ضعف
آن منجبر میشود بعمل جمعی از اصحاب و مختار آنست که طلب نماید از هر جانبی
که امید رسیدن بآب باشد باین جهت و تکلیف کرده نمیشود بچیزی
که معمول باشد از زیاده از طلب از حیثیت طلب آب از راه دور و
و روایت ندارد دلالت دارد بر اینکه طلب آب نماید مادام که وقت
باقی باشد تا که تیمم فوت شدن نماز او را روی دهد و چونکه سند صحیحست
عمل بآن رواست ولیکن بمقتضای بسیاری از احادیث چنانکه
می‌آید آنست که تیمم رواست با فراخی وقت پس حمل حدیث زراره
از امر بطلب آب تا وقت تنگ شود بر استحباب است و معتمد آنست
که طلب آب از هر جهتی که امید رسیدن بآب باشد تا که اگر بیابد
صادق باشد بر آنکه آب ندارد و سزاوار آنست که درین مقام تنبیه
بر چند فرع شود **فرع اول** بدانکه واجب طلب کردن مطلقا آب
مطلقا یا بچهار جانب در حالتیست که احتمال یافتن آب بوده
باشد پس اگر کسی را یقین باشد بنایافتن آب در بعضی از جهات یا
مطلقا واجب نیست بر او طلب زیرا که فایده در طلب نمودن آب هیچ
نیست و اگر غالب شود گمان او بانکه آب نیست کافی نیست
او را ترک طلب آب زیرا که احتمال دارد که خطا شده گمان خود کرده
باشد و بعضی از سنیان را اعتقاد همین است که طلب کردن واجب
است اگرچه یقین داشته باشد بنبودن آب و این گمان باطلست
زیرا که طلب نمودن آب با یقین داشتن بنرسیدن بآن عبث است

بامر شارع تعلق بآن نمیگیرد زیرا که بیرون از حکمت است **فرع دوم**
اگر یقین داشته باشد بودن آب را لازم است بر آنکس سعی نمودن
در تحصیل آب مادام که وقت باقی بوده باشد و او را قدرت باشد
خواه راه نزدیک باشد یا دور و خواه سعی آنکس [illegible]
باشد فوت مقصود [illegible] باید هرگاه فوت مقصود
نرساند بالفعل و اما دلیل بر وجوب طلب آب آنست که صادق نیست
آنکس قدرت بر تحصیل آب داشتن و محقق در معتبر فرموده است
اگر کسی را ممکن نبود بیرون رفتن از شهر بسوی ده مانند علف آوردن
و هیزم کشیدن اگر وقت نماز حاضر شود و آب نداشته باشد پس
اگر او را ممکنست بر گردیدن بسوی شهر و مطلوبش فوت نمیشود که
هیزم جمع کردن و علف بهم آوردن باشد بر میگردد و اگر تیمم کند
کافی نیست او را و اگر در بر گردیدن فوت میشود از او مطلوبش
بسوی تیمم کردنش تردد است و جواز آن اشبه است زیرا که درین
تیمم کردن دفع ضرر است **فرع سیم** اگر کسی خوف بر نفس یا مال خود
داشته از سعی و طلب آب بودن و از محل خود دور افتادن واجب نیست
بر آنکس سعی از برای طلب آب برای دفع مفسده که لازم سعی افتاده است
از خوف بر نفس یا مال بصریح روایت داود رقی و یعقوب بن سالم
چنانچه گذارش یافت و بفحوای صحیحه حلبی که انه سأل اباعبدالله علیه
السلام عن الرجل یمر بالرکیة و لیس معه دلو قال لیس علیه ان ینزل

الرکیة لانّ ربّ الماء هو ربّ الارض فلیتیمّم یعنی پرسید آنحضرت را از
مردی که بگذرد بچاه آبی و نباشد با او دلوی فرمود که نیست بر او داخل
چاه شدن زیرا که آفریننده آب آفریننده زمین است باید که تیمم کند
فرع ۴ علامه در منتهی فرموده است اگر کسی پیش از وقت نماز طلب
آب نماید برفتن بجهات آن طلب اعتبار ندارد بلکه واجبست بر آنکس
طلب نوبت دیگر زیرا که طلب نموده است آنرا در وقتی که امر بآن نشده
بود و فرضش که طلب آبست ساقط نشده است از آنکس و بعد از آن اعتراض
نموده است که این طلب در مرتبه واجبست هرگاه ممکن بوده باشد که
آب پیدا شود در جا شود و اگر نه طلب بر او واجب نیست و این فتوی روا
خواه قایل شویم باینکه طلب در چهار جهت چنانچه روایت سکونی است
یا بنا بر روایت زراره که واجبست طلب آب هر جا که امید رسیدن بآن
باشد و این طلب در وقت است خواه پیش از وقت طلب کرده باشد
و خواه نکرده باشد فرع پنجم اگر کسی طلب آب نکرد تا وقت تنگ شد
گناهکار است ولیکن تیمم و نمازش صحیحست بر قولی چنانچه مشهور است
زیرا که طلب آب نمودن از او ساقط شده است در تنگی وقت و واجبست
بر او تیمم کردن زیرا که صادق می آید بر او که آب را نیافته است و نمازش بجا
آورده و صحیحست زیرا که مأمور به علی وجهه بجای آمده است و شیخ
طوسی در خلاف فرموده که اگر ترک طلب نماید در وقتش صحیح نیست
در آخر وقت تیممش و بنابر گفته او لازم است اگر تیمم کرده نماز گزارد اعاده

آن

ست م

آن نماید و شهید در دروس و بیان حکم باین نموده است و حق خلاف
آنست زیرا که طلب آب نمودن با تنگی وقت ساقط است از او و واجب
تیممست بر آنکس پس کافی خواهد بود او را اگر چه ترک طلب نموده باطل
در وقت سعت زیرا که صادق می آید که واجب را بجای آورده است
بطهارت صحیحه و نماز مأمور بها و ممکنست حمل کلام شیخ طوسی بر اینکه
ترک طلب نموده تیمم کرده باشد در وقت سعت و سببش آنست
که تیمم آنکس باطلست درین حالت و علامه در منتهی فرموده اگر نزد
آبی بوده و مقدورش استعمال آن بوده و اهمال نمود تا وقت تنگ شد
بحیثیتی که اگر متوجه آن موضع شود وقت بیرون می رود تیمم کرده
نماز گزارده و در وجوب اعاده نماز دو وجهست اقوی وجوب آنست
ولیکن حق آنست که واجب نیست چنانچه گذارش یافت فرع ششم
اگر ترک طلب کرد تا وقت تنگ شد پس تیمم کرده نماز گزارد و بعد از آن
یافت آب را در جایی که طلب آب نموده اظهر آنست که یافتن آب
مانند نیافتن آبست چنانچه گذارش یافت و بعضی را اعتقاد وجوب
اعاده نماز است بروایت ابی بصیر که قال سألته عن رجل کان فی سفر
وکان معه ماء فنسیه و تیمّم و صلّی ثمّ ذکر انّ معه قبل ان یخرج
الوقت قال علیه ان یتوضّأ و یعید الصلوة یعنی پرسیدم آنحضرت
را از مردی که بوده باشد در سفر و با آنکس آبی بوده فراموش نمود
آنرا و تیمم کرده نماز گزارده بعد از آن بخاطرش رسید که با او آب هست

بالکلی م

گزارده است م

کسی م

پیش از بیرون رفتن وقت فرموده که بر او است وضو ساختن و اعاده
نماز کردن بنا بر آنکه این حدیث با آنکه ضعیفست بعثمان بن عیسی و اشتراک
ابی بصیر و جهالت مسئول دلالت دارد بر اعاده نماز هرگاه فراموش نموده
باشد آب را در میان متاع خود و تیمم کرده نماز گزارده باشد و بعد از آن
در وقت بخاطرش رسیده و این حکم غیر محکم اولست فرع هفتم اگر
باشد با کسی آبی پس ریخته آب را پیش از وقت یا گذارش افتاد با آبی که
پس وضو نساخت و وقت نماز بعد از آن داخل شد و آبی ندارد تیمم
کرده نماز میگزارد و بر آنکس اعاده نماز نیست باجماع چنانچه علامه در
منتهی گفته است و اگر بعد از داخل شدن وقت نماز باشد بریختن
آب یا وضو نساختن از آبی که گذارش بر آن افتاد و بعد از آن آب
ندارد تیمم کرده نماز میگزارد و در اعاده آن نماز خلافست اظهر آنست
که اعاده بر او نیست اگرچه دانسته باشد که آب بدستش نمی افتد
و دلیل بر عدم وجوب اعاده نماز آنست که نماز گزارد نمازی که
شارع بگزاردنش امر نموده بتیمم مشروع پس کافی بوده است و شهید در
کتاب دروس و بیان حکم بر وجوب اعاده نماز نموده است چون نماز
بسبب تقصیری که از او بظهور آمده بود و علامه در تذکره این حکم را احتمال
داده است و حق آنست که ساقط است اعاده نماز و ظاهر محقق در
معتبر آنست که خلاف میانه اصحاب در این حکم نیست فرع هشتم
اگر نزد کسی آبی بوده باشد پس آنکس ترک استعمال آب نموده تا که وقت

بعد از دخول وقت نماز بوده

تنگ شد از اینکه تواند وضو ساختن و نماز را ادا بجای آوردن
پس در اینصورت وضو ساختن و نماز را بیرون وقت بجای آوردن است
یا تیمم کردن و نماز در وقت دریافتن دو قول است اظهر اولست چنانچه
محقق در معتبر اختیار این نموده است زیرا که نماز واجب مشروط بطهارت
است و تیمم در مرتبه جایز است که عاجز باشد از استعمال آب و حال
آنکه آب را یافته است متمکن است از استعمال او و غایت امر آنست
که وقت گنجایش ندارد که نماز را در آن بجا آورد و تمیز و ثابت نمیشود
جواز تیمم کردن بمجرد آنکه وقت گنجایش نماز گزاردن نداشته باشد
و علامه در منتهی فرموده است که تیمم کردن و نماز گزاردن در
وقت واجبست بصحیحه حماد بن عثمان که متضمن است که خاک
بمنزله آبست و بعد از آن فرموده است که خاک بمنزله آبست اگر مساوی
آن باشد در جمیع احکام و این قول خالی نیست از قوتی بدلالت فحوای
گفته صادق علیه السلام در صحیحه حلبی که ان رب الماء هو رب الارض
یعنی پروردگار آب پروردگار زمین است و مانند صحیحه جمیل که ان الله
جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا یعنی بتحقیق که الله تعالی گردانید
خاک را پاک و پاک کننده چنانچه گردانیده است آب را پاک و پاک
کننده و بالجمله سزاوار آنست که تیمم کند درین حالت و نماز را در وقت
بجای آورد و بعد از آن قضا کند نماز را با وضو بر سبیل احتیاط فرع نهم
بدانکه فرقی نیست میان نیافتن آب و میان یافتن آبی که وفا بوضو ساختن

دران ص

نکند و فرق نیست در طهارت میان وضو ساختن و غسل کردن چنانچه
علامه در منتهی تصریح بآن نموده است و همچنین در تذکره و نسبت
این قول بجمیع علمای ما داده است و دلیل بر این مدعی که فلم تجدوا ماء
الآیه یعنی پس اگر نیابید آب را تیمم نمایید و متبادر از نیافتن آبست
بقدر طهارت چنانچه در کریمه دیگر در کفارهٔ یمین واقع است فمن لم یجد
فصیام ثلثة ایام یعنی کسی که نیابد طعام ده مسکین را روزه دارد سه
روز با این سبب است که واجب نیست طعام بعضی اگر ممکن باشد
او را و بعضی از سنیان را اعتقاد آنست که جنب هرگاه بیابد آبی که کافی
نباشد از برای وضو یا غسل او را استعمال میکند و تیمم میکند و مراد
ایشان از استعمال آنست که بهر عضوی که برسد برسانند باقی بعد
از آن تیمم نمایند و علامه در منتهی حکایت نموده است از بعضی شافعیان
این قول را در بارهٔ حدث اصغر نیز زیرا که یافته است مر آبرا پس نیست
او را تیمم کردن پیش از استعمال آن و جواب از این گفته بمنع وجدان آن
آب یعنی مسلم نیست که آبی که کافی نباشد او را در طهارت بمنزله این
باشد که آبرا یافته است زیرا که مراد از یافتن آب آنست که بمقدار
طهارت باشد و علامه در نهایه جزم نموده است باینکه محدث
اگر بیابد مقداری از آب که کافی نباشد از برای طهارتش واجب نیست
استعمال آب بلکه تیمم بجای آورد و جنب احتمال دارد که مساوی محدث
در این حکم باشد و احتمال دارد که استعمال آب در بعضی از اعضا غسل نماید

زیرا که احتمال دارد که بعد از این آب بهم رساند که بآن شسته شود
سایر اعضاءش و چونکه موالات در بارهٔ غسل شرط نیست پس اگر
فاصله میان اعضا در شستن شود سبب بطلان غسل نمیشود
بخلاف وضو و جزم نموده است در تذکره باینکه استعمال آن آب
که کافی در بارهٔ غسل کردن نباشد واجب نیست خواه جنب باشد و
خواه نباشد و این را باصحاب نسبت داده است و این قول محل اعتماد
است زیرا که تکلیف بغسل در وقتی است که تمکن از آب باشد و تمکن
در حالتی است که بجمیع اجزای غسل برسد و مؤید این مدعی صحیحهٔ شیخ طوسی
از محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام است که فی رجل اجنب فی سفر و
معه ماء قدر ما یتوضأ به قال یتیمم و لا یتوضأ یعنی در بارهٔ
مردی که جنب شود در سفر و با او آبی بقدر وضو ساختن باشد
فرمود که تیمم کند و وضو نسازد و مانند این حدیث صحیحهٔ حلبی از ابی
عبدالله علیه السلام است و اگر شستن بعضی از اعضای غسل واجب میبود
با تمکن از شستن هر آینه بیان میفرمود آنحضرت و محقق در معتبر
فرموده است که هر جنبی اگر ضرر رسد بعضی از اعضا او هر عضوی تیمم
مینماید و نمیشوید عضو صحیح را و همچنین اگر بعضی از اعضاش نجس باشد
و قدرت بر طهارت آن عضو نداشته باشد باید تیمم میکند و نماز
میگزارد و اعاده بر او نیست و این حکم رواست زیرا که وضو و غسل مرکبند
از اجزا و شان مرکب آنست که بر طرف میشود به بر طرف شدن جزوش

پس منتقل بدل میشوند زیرا که متعذر است آن و کسی را گمان
نشود که این حکم منتقض میشود بجبیره زیرا که از نص بیرون رفته این
حکم چنانچه گذارش یافته است صورت دوم آنست که رسیدن بآب
ممکن نباشد بسبب آنکه قیمت آب نداشته باشد بعوض آنکه منزله
کسیست که آب نداشته باشد و همچنین اگر قیمت خریدن آب دارد
اما در خریدنش ضرر حالی باو میرسد اما دلیل بر جواز تیمم کردن
با نداشتن قیمت آب بسبب آنست که آب موقوفست بر قیمت اگر قیمت
ندارد پس قدرت بر آب ندارد پس صادق می آید بر آنکس که آب محتاج
ندارد پس فرضش منتقل میشود به تیمم و اما دلیل بر جواز تیمم با وجود
قیمت آب که در خریدن آن ضرر حالی باو رسد چنانچه ظاهر آنست که
محقق در معتبر نسبت داده است آنرا بفتوای اصحاب و دلیل آنکه
کسی که بترسد از دزد واجب نیست سعی زیرا که مالش تلف میشود
و هرگاه جایز باشد تیمم در آنجا پس بطریق اولی جایز خواهد بود در
اینجا و بروایت یعقوب بن سالم که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل لا یکون معه ماء و الماء عن یمین الطریق و یساره غلوتین
او نحو ذلک قال لا آمره ان یغرر بنفسه فیعرض له لص او سبع
یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که نباشد با او آبی و لکن باشد در
راست راه و چپ آن بقدر دو تیر پرتاب مانند آن فرمود که او را
نمی فرمایم که نفس خود را تعب فرموده بر خود [illegible] اورا دزد یا درنده

فلا محالة

دشمنه

و منت

واین حکم از محقق بر نهج صوابست و مؤیدش عموم کریمه ما جعل علیکم
فی الدین من حرج و عموم آیه کریمه یرید الله بکم الیسر و لا یرید
بکم العسر اما اگر قیمت آب داشته و اگر خریداری با آن نماید ضرر
در حال باو نمیرسد واجبست بر او خریداری اگر چه چندین مقابل
ثمن متعارف آب باشد چنانچه مشهور است میان اصحاب و ابن جنید
را اعتقاد آنست که اگر قیمت آب گران باشد تیمم کرده نماز گزارد
و هرگاه آبرا یابد اعاده نماز نماید و این حکم ضعیفست زیرا که آنکس
یابنده آبست [illegible] بسبب آنکه قدرت دارد بر قیمت آن پس ممکنست
از آب در این حال و روا نیست مر آنکس را تیمم کردن چنانچه در خصال
کفارة مرتبه است و بحدیثی که وارد است در صحیح صفوان که قال
سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل احتاج الی الوضوء للصلوة و هو
لا یقدر علی الماء فوجد قدر ما یتوضأ به بمائة درهم و هو واجد
لها یشتری و یتوضأ او یتیمم قال لا بل یشتری قد اصابنی مثل هذا
فاشتریت و توضأت یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که احتیاج
بوضو ساختن از برای نماز داشته و قدرت بر آب نداشته باشد
لیکن بیابد قدر آنچه بآن وضو ساخته میشود بصد درهم یا هزار
درهم و آنکس قدرت بر این مبلغ داشته باشد بخرد آب را و وضو می
سازد یا تیمم میکند فرمود که تیمم نمیکند بلکه میخرد بتحقیق که روی داد
مثل این بر من [illegible] خریدم [illegible] وضو ساختم و اگر کسی آب نداشته و [illegible]
[illegible] باشم

است

فلا محالة

او بالف درهم

ج

باشد هم می‌بخشند واجب است او را قبول کردن آن و روا نیست تیمم نمودنش زیرا که
یابنده آبست و اگر کسی بخشد با او قیمت آب را شیخ طوسی را اعتقاد
آنست که واجب است قبول کردنش زیرا که ممکن است از آب و محقق در معتبر
این حکم را مشکل شمرده است زیرا که در قبول کردن او قیمت بر امثال [illegible]
بحسب عادت تشویر واجب نیست تحمل کشیدن منت و این گفته او ضعیف
است زیرا که روا است نبودن منت و بار انکه واجب نباشد بر [illegible]
تحمل [illegible] آن هر گاه وضو واجب بر آن موقوف باشد
و اگر امتناع نماید از قبول بخشش آن روا نیست تیمم او ما دام که آب یا بند
یا قیمت آن در دست صاحبش که بذل کننده و بخشنده آن باشد صورت
تیمم ترسیدن و خوف داشتن است بدانکه فرقی نیست در
روا بودن تیمم میان ترسیدن از دزد یا درنده یا ضایع شدن
مال این حکم اجماعیست چنانچه جمعی نقل کرده اند بلکه علامه در منتهی
فرموده که نمیدانم درین حکم خلافی میان اهل علم و چندین حدیث
وارد است درین باب از انجمله روایت یعقوب بن سالم و داود
رقی چنانچه گذارش یافت و مانند صحیحه حلبی که انه سأل ابا عبد الله
علیه السلام عن الرجل یمر بالرکیة تا آخر حدیث چنانچه سبقت یافت
و اطلاق نص و کلام اصحاب اقتضا مینماید که فرق در خوف بسبب
جواز تیمم میان انکه بر نفس یا مال یا بضع باشد یعنی ناموس و همچنین
خوف میان انکه از برای یقین باشد یا بمحض [illegible] فرق نیست

در باره تلف شدن میان انکه مال بسیار باشد یا کم باشد خواه بوده
مضرت با و رسد بالفعل یا برسد از نبودنش چنانچه شهید متأخرین
تصریح باین نموده گفته است که فرق میان این حکم و میان امر شارع
ببذل مال بسیار از برای خریداری نص است و ظاهر اکه اراده
نموده است از نص روایت یعقوب بن سالم و داود رقی که دلالت
دارد بر جواز تیمم با خوف از دزد و اطلاق مضمون هر دو حدیث
شامل ترسیدن از فوت شدن مال کم و بسیار و صحیحه صفوان که
متضمن امر بخریداری آبست از برای وضو ساختن اگر چه هزار
درهم باشد با انکه قدرت بر آب داشته باشد و در سند آن دو
حدیث ضعفست و در دلالت متن هر دو این حدیث بر این مدعی
محل تأملست ولیکن موید شد بعموم آنچه دلالت دارد بر دفع حرج
و دشواری و ظاهرست که نفس و مال را در معرض تلف در آوردن
مفسده عظیم است و خواری بر نفس است بخلاف انکه بذل
مال خود نماید باختیار زیرا که غضاضت و خست نیست بر
صاحبان مروت بوجهی از وجوه شاید که این فرق کننده باشد
میان این دو حکم بدانکه در باب خوف داشتن چند صورت
اول اگر کسی ترسد ببیماری سخت یا ترقیدن دست یا روی
بسبب استعمال آب روا است او را تیمم کردن بدانکه ترس داشتن از
مرض دشوار که حاصل میشود باستعمال آب خواه سبب بد شدن

باستعمال آب نا دشوار باشد بر ایشما استعمال شق و بر دلالت صحیحه شیخ طوسی
از محمد بن مسلم که قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الجنب تکون به القرح
قال لا بأس بان لا یغتسل یتیمم یعنی فرمود که پرسیدم آنحضرت را از جنبی
که ریشها باشد او را جراحتها فرمود که قصوری ندارد که غسل ننماید و تیمم بجای
آورد اما دلیل بر جواز تیمم کردن با بیم از زیاد شدن مرض یا [illegible] باستعما
آب عموم کریمه ما جعل علیکم فی الدین من حرج یعنی نگردانیده [illegible]
است بر شما در دین [illegible] و کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یعنی
مینداذید بدستهای خویشتن خود را بهلاکت و مانند صحیحه احمد بن
ابی نصر از ابی الحسن الرضا علیه السلام فی الرجل تصیبه الجنابة و به
قروح او جروح او یکون یخاف علی نفسه البرد قال لا یغتسل
و یتیمم یعنی در بارهء مردی که جنابت باو رسد و با آنکس دملها یا
جراحتها باشد یا ترسد بر نفس خویش از سردی فرمود که غسل
نکند و تیمم بجای آورد و مانند صحیحه داود بن سرحان از ابی عبد الله
علیه السلام فی الرجل تصیبه الجنابة و به جروح او قروح او یخاف علی
نفسه من البرد قال لا یغتسل و یتیمم یعنی در بارهء مردی که برسد باو
آنکس جنابت چنانچه گذارش یافت [illegible] بلکه [illegible] باشد
در در سر [illegible] ندان پس تیمم کردن روا نیست چنانچه محقق و علامه [illegible]
زیرا که ضرر منتفی [illegible] است و شهید سعید در ذکری این حکم را مشکل
شمرده است باینکه نوعیت از دشواری و مفسده و گفته نبی

بار یا ده شدن [illegible] خود شد [illegible]
ان مرض شامل جمیع بدن باشد
خصوص عضوی و دلالت
جواز تیمم بیمار بجمیع انواع مرض [illegible]
[illegible] آب نرسد [illegible]
یعنی اگر باشد بیمار [illegible]
ان شد [illegible]

او را [illegible]
از غسل کردن م

صلی الله علیه و آله که نیست حرجی بدانکه اطلاق نص و کلام اکثر اصحاب
اقتضا مینماید که نیست فرقی در این حکم میان کسی که دانسته جنابت
بجای بجای آورد یا آنکه داند که ضرر می‌یابد از استعمال آب یا بجای نیاورد
و موید اینمعنی آنست که جنابت بر این تقدیر حرام نیست بالاجماع چنانچه
محقق در معتبر نقل نموده است پس مترتب نیست بر کسی ان عقوبت
و کنا هی و شیخ مفید و شیخ طوسی را اعتقاد آنست که اگر دانسته جنابت
بجای آورده روا نیست او را تیمم نمودن اگرچه بر نفس خود از استعمال
ترسد یا بسبب زیادتی مرض آنکس میشود و استدلال نموده است
در کتاب خلاف بر اینمدعی بصحیحه عبد الله بن سلیمان از ابی عبد الله
علیه السلام فی رجل یخوف ان یغتسل فیصیبه عنت قال یغتسل و
ان اصابه ما اصابه یعنی در بارهء مردی که ترسانیده شده باشد
که غسل کردنش بیم مرض [illegible] باشد مشقتی فرمود که غسل کند اگرچه برسد
او را آنچه برسد از مشقت و مانند صحیحه محمد بن مسلم از ابی عبد الله
علیه السلام فی الرجل تصیبه الجنابة فی اللیلة الباردة قال اغتسل علی
ما کان فانه لا بد من الغسل یعنی در بارهء مردی که برسد او را جنابت
در شب سرد فرمود که غسل نماید بر او بنحوی که بوده باشد اگر چاره نیست
او را از غسل و محقق در معتبر جواب داده است از هر دو این حدیث
باینکه او صریح نیست در دلالت زیرا که عنت مشقت است و هر مشقت
در آن ملف نیست و بانکه امام علیه السلام علی ما کان [illegible] نیست حجت در موضع

باشد م

باطلاق ص

نزاع اگرچه دلالت دارد باطلاق تقدیری که در فرض مظنون وجوب
از روی عقل و مرتفع نمیشود بسبب اطلاقی که واقع در روایت و تخصیص
کرده میشود بسبب آن عموم نفی حرج و این سخن خوبست و باز متوجه
میشود باین دو حدیث که عمل بظاهر این دو حدیث روا نیست زیرا که
تقیید نیست در اینها بتعمد جنابت و کسی نیست که قایل شده باشد
بمضمون این دو حدیث علی الاطلاق بلکی ثقة الاسلام از علی بن ابراهیم
بطریق مرفوع روایت نموده است که ان اصیب نفسه فعلیه ان
یغتسل علی ما کان منه وان احتلم تیمم یعنی اگر رسیده شود کسی را
نفس یعنی دانسته جنابت بجای آورد لیکن بر او هست غسل کردن بر
هر چیزی که باشد از آن و اگر محتلم شود تیمم کند و باز روایت کرده است
از علی بن احمد بطریق مرفوع از ابی عبد الله علیه السلام که قال سالته عن
مجدور اصابته جنابة قال ان کان اجنب هو فلیغتسل و
ان کان احتلم فلیتیمم یعنی راوی میفرماید که پرسیدم آنحضرت را از
آبله داری که برسد او را جنابتی فرمود اگر دانسته جنب شود باید که
غسل کند و اگر محتلم شود باید که تیمم کند و هر دو این حدیث ضعیفند
فلهذا اولی آنست عمل نمودن بمضمون اینها و رجوع مینماید بیمار در دانستن
ضرر باستعمال آب بظن و گمان خود یا خبر دادن عدل دانایی اگرچه فاسق
باشد زیرا که نهایت آنچه آیه کریمه بان مقید شود اعتبار گمان ضرر با فتن
است پس کافی است حاصل شدن آن بهر نحوی که اتفاق افتد و لقایلین

نفس

که در عبارت فقها واقع میشود عبارتست از آنچه تعلق بپوست دارد
از زبری که خلقت را تغییر میدهد که آن زبری ناشی میشود از استعمال
آب در سردی سخت و بسیار باشد که بترقاند پوست را و بیرون آید
از آن خون و اصحاب تصریح نموده اند که درین صورت رواست تیمم
نمودن از برای دفع ضرری که لازم می آید از وجوب استعمال آب آن و علامه
در منتهی اعتبار نموده است در ترقیدن دست تفاحش را و قصوری
ندارد دوم اگر کسی را احتیاج بآبی از برای آشامیدن باشد و از تشنگی ترسد
اگر وضو سازد باجماع جمیع علما تیمم مینماید چنانچه محقق در معتبر فرموده
است بصحیحه شیخ طوسی از ابن سنان از ابی عبد الله علیه السلام که انه قال
فی رجل اصابته جنابة فی السفر ولیس معه الا ماء قلیل یخاف
ان هو اغتسل ان یعطش قال ان خاف عطشا فلا یهرق منه
قطرة ولیتیمم بالصعید فان الصعید احب الی یعنی بتحقیق که
فرمود در باره مردی که برسد او را جنابتی در سفر و نباشد با او مگر اندک
آبی و میترسد که اگر غسل کند تشنه شود فرمود که اگر ترسد تشنگی را
قطره از آن نریزد و باید که تیمم بخاک نماید زیرا که دوستر است نزد من و
مانند صحیحه شیخ طوسی از محمد حلبی که قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الجنب
یکون معه الماء القلیل فان هو اغتسل به خاف العطش ایغتسل
به او یتیمم فقال بل یتیمم وکذلک اذا اراد الوضوء یعنی راوی گوید که
گفتم مر آنحضرت را که جنب باشد و با او باشد اندک آبی پس اگر غسل کند

وان اعتبار ص

تیمم بخاک ص

نموده باشد ص

بان آب میرسد از تشنگی آیا غسل میکند بآن آب یا تیمم مینماید فرموده بلکه
تیمم میکند و همچنین اگر اراده وضو ساختن داشته باشد بدانکه محقق
در معتبر فرموده که اگر بترسد از تشنگی رفیقش یا چهارپایان حیوانش
آنرا حفظ نموده تیمم میکند زیرا که حرمت برادر مسلمان مانند حرمت
اینکس است و نیز اگر حرمت مسلمان داشتن زیاده از حرمت نماز است
و نرسیدن بر چهارپایان نرسیدن بر مال است و با نرسیدن بر مال
تیمم رواست تا اینجا منتهی شد حاصل کلام محقق بدانکه آنچه فرموده است
رواست نظر بر فوت مسلمان زیرا که نگاه داشتن مسلمان از غرق شدن
در نظر شارع بهتر است از نماز بدلیل آنکه قطع نماز [illegible] از برای نگاه
نگاهبانی مسلمان از غرق شدن و سوختن اگرچه وقت نماز تنگ باشد
اما نظر بنگاه داشتن چهارپایان این حکم مشکل است علی الاطلاق زیرا که
رفتن مال سبب جواز تیمم نمیشود باین جهت است که صرف مال
بسیار نمودن در خریدن آب روا نیست ولیکن ممکن است قایل شد
بکشتن چهارپای و استعمال آب در غسل یا وضو زیرا که یابنده آب است و
مضطر نیست بسوی آب فلهذا جایز نیست مر او را تیمم کردن فرع
اگر بیابد یا کسی دو آب یکی پاک و یکی نجس و بترسد از تشنگی [illegible]
نموده اند اصحاب بآنکه پاک نگاه میدارد از برای آشامیدن و تیمم
مینماید زیرا که قادر بود بر آشامیدن آب پاک پس مباح نیست آب
نجس زیرا که وجودش جاری مجرای علت است و این حکم رواست اگر ثابت

شود حرام بودن آشامیدن آب نجس مطلقا منهج در اینکه تیمم جایز است
بر هر چیزی که اسم زمین صادق آید بر آن بدانکه در عبارات اصحاب
اختلاف واقع است در آنچه تیمم ساختن بآن جایز است شیخ طوسی فرموده
است که روا نیست تیمم نمودن مگر بچیزی که اسم زمین بر آن صادق باشد
خواه خاک باشد و خواه سنگ و خواه ریگ و غیر آن و در معنی آن گفته
است شیخ طوسی در جمل و خلاف و مانند آن و سید مرتضی در مصباح
و سید مرتضی در شرح رساله که کافی نیست در تیمم مگر خاک خالص صافی
از مخالطت آنچه بر آن اسم زمین صادق نباشد مانند سرمه و
زرنیخ و انواع معادن و مانند [illegible] در مقنعه و ابو الصلاح گفته اند
و منقول است از ابن ابی عقیل جواز تیمم کردن بر زمین و آنچه از جنس زمین باشد
مانند سرمه و زرنیخ و محقق در معتبر ترجیح داده است و معتمد
اعتبار آنچه است که بر آن اسم زمین صادق باشد بدلیل فتیمموا
صعیدا طیبا یعنی تیمم کنید بروی زمین پاک زیرا که صعید عبارت
است از روی زمین چنانچه خلیل تصریح نموده است بآن و همچنین
زجاج و ثعلب نقل از ابن اعرابی نموده است چنانچه دلالت دارد
بر اینمعنی کریمه فتصبح صعیدا زلقا یعنی زمین همواری که لغزنده میباشد
میشود بسبب بر طرف شدن گیاهان و درختانش و گفته رسول
صلعم که یحشر الناس یوم القیمة عراة حفاة علی صعید واحد یعنی
حشر کرده میشوند مردمان در روز قیامت برهنه و پا برهنه بر یک

صعید یعنی هر یک زمین و دلالت بر جواز تیمم کردن بر جمیع زمین وارد
چنین حدیث مشهور مانند گفته صادق علیه السلام در صحیحه ابن سنان
که اذا لم یجد الرجل طهوراً و کان جنباً فلیمسح من الارض و لیصل
یعنی هر گاه نیابد مرد طهوری که آب است در حالتی که جنب باشد باید که زمین را
مسح نماید و نماز گزارد و مانند صحیحه حلبی که ان رب الماء هو رب
الارض فلیتیمم یعنی بتحقیق که صاحب آب صاحب خاک است باید که تیمم کند
و مانند صحیحه محمد بن مسلم که ان فاتک الماء لم تفتک الارض یعنی اگر
فوت شده باشد ترا آب فوت نشده است ترا زمین و یافتن زمین
نافع است اگر تیمم جایز باشد بآن سید مرتضی استدلال نموده است بر
نحوی که نقل کرده شده است از او بکریمه فتیمموا صعیداً طیباً و صعید خاک است
بنقل از ارباب لغت چنانچه حکایت نموده است ابن درید از ابی عبیده و
بگفته علیه السلام جعلت لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً یعنی گردانیده
شده است از برای من زمین را مسجد و خاکش پاک و پاک کننده و اگر
زمین طهور می بود و خاک نمی بود پس لفظ ترابها که عبارت است از خاک
ذکرش عبث می بود و محقق جواب گفته است از او در معتبر که لازم نمی آید
از نامیدن خاک صعید نامیده نشود باقی زمین بلکه صعید را اسم
زمین گردانیدن اولی است زیرا که مستعمل است صعید در زمین و
خاک پس آنرا حقیقت در قدر مشترک میان هر دو گردانیدن بانیکه
زمین مجاز بوده است از برای دفع ارتکاب اشتراک لفظی پس خاک صعید است

است م

از گردانیدن آن اسم خاک صح

بکم

اولی است م

باعتبار آنکه زمین است نه باعتبار آنکه خاک است و جواب داده است مصنف
از روایت جنب باینکه خاک زدن بحدیث خاک زدن بر دلالت خطاب
و آن حجت نیست بخصوص با اجماع بآن نمودن روا نیست در مقابل نص
و شهید در ذکری حکایت نموده است که روایت موجود است لیکن ترابها
محذوف است از آن ترابها و بر هر تقدیر این حدیث ضعیف است بر
دو معرض برابری احادیث صحیحه بسیار در نمی تواند آمدن که متضمن
جواز تیمم کردن است بآنچه از زمین گویند و اصحاب را اختلاف واقع است
در جواز تیمم بسنگ صلبی که غبار بر آن نشسته باشد شیخ طوسی در مبسوط
و در خلاف فرموده است که تیمم جایز است بآن در حالت اختیار و در نهایه
نهایه فرموده است که قصوری ندارد تیمم کردن بسنگها و زمین
نوره و زمین گچ هر گاه قدرت بر خاک نباشد و نزدیک باین گفته
کلام شیخ مفید است در مقنعه زیرا که فرموده است که اگر باشد کسی در
زمین سنگ و نباشد بر آن خاک میگذارد دست خود را بر آن زمین
و روی خود را مسح مینماید و هر دو کف خود را چنانچه ذکر نمودیم در تیمم کردن
بخاک و بعد از آن بیرون رود و مفضل در بنا ز سبب اضطرار و ابن ادریس
را اعتقاد آنست که تیمم در سنگ در مرتبه دوم است هر گاه که نباشد خاک
و ظاهر کلام ابن جنید مشعر است بر منع از تیمم بسنگ مطلقا و حق جواز
تیمم است بآن اگر چه در حالت اختیار باشد زیرا که زمین است
باجماع چنانچه محقق در معتبر حکایت نموده است و دلالت بر این مدعی وارد

تیمم کردن بسوم

بخشد م

عرف و لغت و هر گاه ثابت شود که آن زمین است دلالتی که دلالت
دارد بر جواز تیمم بر زمین شامل او نیز هست و العلامه ... است بر
جواز تیمم بسنگ در حالت اضطرار دون اختیار چنانچه بعضی قایل شده
اند باطل است زیرا که سنگ اگر صادق می آید بر آن زمین جایز است تیمم کردن
بآن خواه خاک باشد و خواه نباشد و اگر صادق نمی آید بر آن زمین
ممنوع است تیمم کردن بآن چنانچه ظاهر عبارت ابن جنید است اما
قایل شدن بتفصیل صورتی ندارد و شبهه نیست که تیمم کردن بخاک
خالص اولی است و احوط منهج در چیزی که جایز نباشد تیمم نمودن بآن
و درین چند مسئله است اول روا نیست تیمم بمعادن چنانچه مشهور
میان اصحاب است و علامه در منتهی نقل اجماع نموده است بر این حکم
و ابن ابی عقیل را اعتقاد آنست که تیمم کردن بر زمین و هر چه از
جنس زمین باشد مانند سرمه و زرنیخ روا است زیرا که اینها از زمین
بیرون می آید از زمین و این استدلال ضعیف است زیرا که جواز تیمم تعلق
گرفته است بآنچه زمین گویند نه آنچه بیرون آید از زمین و
اولی اعتبار اسم زمین است چنانچه محقق در معتبر اختیار آن نموده
است دوم جایز نیست تیمم کردن بر خاکستر و این حکم اجماعی است
چنانچه علامه در منتهی حکایت نموده است زیرا که زمین بر آن صادق
نیست خواه خاکستر خاک باشد و خواه خاکستر غیر آن و علامه
در نهایه قریب شمرده است جواز تیمم بخاکستر خاک و دلیلی که ذکر فرموده

است که اگر خاک سوخته شده خاکستر گردد پس اگر اسم زمین
بر آن صادق باشد تیمم بآن روا است و این حکم اولی است زیرا که معتبر
آنچیزیست که اسم زمین بر آن واقع شود سیم جایز نیست تیمم کردن
بآنچه از زمین روییده و برآمده باشد مانند اشنان و نوره و آنچه
اجماعی است و بعضی از سنیان را اعتقاد جواز تیمم کردنست بآن منهج
در چیزی که تیمم بآن روا باشد و درین چند مسئله است اول روا است
تیمم کردن بر زمین نوره و گچ پیش از سوزانیدن زیرا که اسم زمین بآنها
صادق می آید بر آنها و هر گاه چنین باشد تیمم نمودن بآنها روا است
مطلقا و شیخ در نهایه باعتبار جواز تیمم بآنها نموده است و همچنین بر سنگ
در حالتی که بآن خاک نباشد و این استدلال ضعیف است زیرا که اسم زمین
اگر صادق می آید بر اینها بحقیقه تیمم کردن بآنها جایز است خواه خاک
باشد و خواه نباشد و اگر خاک صادق نمی آید بر اینها تیمم روا نیست اما در جواز
نوره و گچ بعد از سوختن شیخ مفید و شیخ طوسی و اتباع ایشان منع
از تیمم نمودن بآنها است زیرا که بسوزانیدن بیرون رفته اند از آنکه
اسم زمین بر اینها صادق آید و سید مرتضی در مصباح و سلار تجویز
تیمم نموده اند بآنها است و محقق در معتبر فرموده است که آنچه علم الهدی
گفته است روایت سکونیست از جعفر از پدرش از علی علیه السلام
که انه سئل عن التیمم بالجص فقال نعم فقیل بالنورة فقال نعم فقیل
بالرماد فقال لا انه لا یخرج من الارض انما یخرج من الشجر یعنی

پرسیده شد آنحضرت از تیمم کردن بگچ پس فرمود که روا است پس گفته شد بنوره
فرمود که روا است پس گفته شد بخاکستر فرمود که روا نیست زیرا که بیرون نمی
آید از زمین بتحقیق که بیرون می آید از درخت یعنی چوب سوخته میشود
پس خاکستر از آن بیرون می آید تیمم در آن روا نیست چنانچه بر درخت
و بعد از آن فرموده است کلینی که سکونی ضعیفست لیکن حدیثش نیکو
دیگر نموده و گچ زمین است پس بیرون نمیرود بسبب رنگ و خاصیت از
اسم زمین چنانچه زمین زرد و سرخ بیرون نمی آید رود از زمین تا
اینجا حاصل کلام محقق است در معتبر و حق اعتبار اسم است چنانچه علامه
در منتهی اختیار آن نموده است و اختلاف میان اصحاب جواز تیمم بخزف
یعنی سفال واقعست ابن جنید و محقق در معتبر فرموده اند که جایز
نیست زیرا که بسبب پختن بیرون رفته است از اسم زمین و بعضی را
اعتقاد جواز آنست زیرا که شک در تحقق شدن استحاله در باره
آن هست یعنی مستحیل شدنش و از زمین بیرون رفتن و باز زمین
سوخته شده بر آن صادق است اسم زمین بالحقیقه و احوط آنست
که تیمم جایز نیست محقق در معتبر بعد از آنکه جزم نموده است به بیرون
رفتن سفال بسبب پختن از اسم زمین فرموده است که معاوضه
کرده نشود بجواز سجده بر آن زیرا که سجده جایز است بر آنچه
زمین نباشد مانند کاغذ و لیکن مقتضای روایات صحیحه منع
از سجده بر غیر زمین و آنچه روید از زمین که نخورند و نپوشند ه

و هرگاه سفال بسبب پختن آن بیرون رود از اینکه اسم زمین بر آن
صادق باشد واجبست حکم بامتناع سجود بر آن تا ظاهر شود دلیل جواز
چنانچه در باره سجده بر کاغذ دلیل هست و تحقیق مسئله بعد از این خواهد
آمد دویم تیمم روا است کردن بر خاک قبر مکرر و امثال که در آن نجاستی بوده باشد
هست و دلیل بر جواز تیمم کردن بر آن صادق آمدن اسم صعید است
بر آن و چیزی نیست که مانع باشد از استعمالش و شافعی را اعتقاد
آنست که خاک قبر اگر مکرر بیرون آورده شود از میان قبر تیمم بر آن
خاک کردن روا نیست زیرا که مخلوطست بخون مرده و اگر مکرر نباشد تیمم
جایز است و این قول باطلست زیرا که فرق نیست میان آنکه بیرون آورده
شده از قبر یا بیرون آورده نشده باشد و حق آنست که تیمم روا است
مادام که ثابت نشود نجاست خاک بسبب مرده سیم جایز است
تیمم نمودن بر خاک مستعمل در تیمم و مراد از مستعمل خاکیست که دست متیمم
کشیده در حالت تیمم بآن رسیده یا آنکه از دستش بعد از زدن بر خاک
افشانده شده مراد از خاک مستعمل در تیمم نیست خاکی که زده شده با
برکند دست در حالت تیمم زیرا که مستعمل نیست باجماع بدانکه اجماع اصحاب
منعقد است بر جواز تیمم بخاک مستعمل زیرا که بیرون نرفته است بسبب
استعمال از اسم خاک و بعضی از سنیان از اعتقاد منع از جواز تیمم کردن
بآن کرده اند و دلیل ایشان قیاس است یعنی مانند آب مستعمل زیرا که
بیرون نرفته است بسبب استعمال از اسم خاک و بعضی از سنیان را

اعتقاد منع از جواز تیمم کردن نانست بآن و دلیل ایشان قیاس است
یعنی مانند آب مستعمل در طهارتست و حق آنست که این قیاس با
فارقست منهج در اینکه تیمم روانیست بر چندین قسم از خاک و در
این باب چند مسئله است اول در اینکه تیمم روانیست بر خاک
مغصوب زیراکه نهی از شرع واقع شده است در استعمال او و نهی در عبادت
مستلزم فساد آنست و ظاهر است که تیمم عبادتست و مراد از مغصوب
آنست که مملوک کسی باشد و چنین رخصت از صاحبش بآن
متعلق نشده باشد نه بخصوص و نه بعموم و نه بشاهد حال اما اگر
کسی تیمم کند در زمین مغصوب بر خاکی که مغصوب نباشد بعضی
از مجتهدین را اعتقاد آنست که صحیح نیست و حق آنست که صحیحست
زیراکه نهی از شرع متعلق بامریست خارج از تیمم که عبادتست زیراکه
بودن در مکان نیست از افعال تیمم و نه از شرایط آنست بلکه از ضروریات
وجود جسم است و بر این قیاس حال غسل و وضو بخلاف نماز که جایز
نیست زیراکه بودن در مکان نیست از افعال تیمم و نه از شرایط آن
بلکه از ضروریات وجود جسم است و بر این قیاس حال غسل و وضو بخلاف
نماز که جایز نیست زیراکه بودن در مکان و همچنین رکوع و سجود و
قیام در نماز و استقرار در مکان و امثال آن جزء نماز است و هرگاه
در مکان مغصوب واقع شود باطلست زیراکه نهی از شرع متعلق
بآنهاست و آنها اجزاء نمازند و نهی که متعلق بجزء عبادت باشد

بطلان عبادت باشد نیست دوم جایز نیست تیمم نمودن بر خاک نجس چنانچه
مذهب اصحابست بلکه علامه در منتهی فرموده است که درین باب مخالفی
نیافته‌ام و استدلال نموده است بکریمهٔ فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً و مراد از طیب
پاکست سیم جایز نیست تیمم بر گل با وجود خاک چنانچه در صحیحهٔ رفاعه
واقع است که اِذا کانَتِ الاَرضُ مُبتَلَّةً لَیسَ فیها تُرابٌ وَلا ماءٌ فَانظُر
اَجَفَّ مَوضِعٍ تَجِدُهُ فَتَیَمَّم مِنهُ فَاِنَّ ذلِکَ تَوَسُّعٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قالَ
وَاِن کُنتَ فی مَوضِعٍ لا تَجِدُ اِلّا الطّینَ فَلا بَأسَ اَن تَتَیَمَّمَ مِنهُ و مانند
این حدیث را ابو بصیر بطریق حسن از ابی عبد الله علیه السلام نقل فرموده است
و ترجمهٔ حدیث اینست که هرگاه زمینی تر باشد و نباشد در آن خاکی و نه
آبی پس نظر کن خشک‌ترین جایی که یابی پس تیمم نمای از آن زیراکه آن
توسعه و فراخیست از جانب الله تعالی و بعد از آن فرمود اگر در جایی
بوده باشی که نیابی مگر گل را پس قصوری ندارد که تیمم نمایی از آن فرع
هرگاه آمیخته شود خاک بچیزی از معادن پس اگر خاک معدن را مستهلک
میسازد روا است تیمم کردن بر آن و اگر مستهلک نشود معدن در خاک
روانیست و مراد از استهلاک معدن در خاک آنست که بر نحوی مخلوط
شود که ممتاز نباشد از خاک و بر ممتزج صادق باشد خاک صرف و
درین صورت شبهه نیست در جواز تیمم بآن زیراکه صادقست بر آن
متیمم که از صعید کرده است و علامه در منتهی فرموده است که اگر خاک
مخلوط باشد با چیزی که بدست نچسبد مانند موی جایز است تیمم در آن

زيرا كه خاك موجود است در آن و آنچه مانعست مانند موی منع نمی
نمايد چسبيدن خاك بدست و اين حكم مشكلست زيرا كه معتبر در تيمم
آنست كه كل هر دو كف دست بخاك رسد و آنچه از كف موی رسيده
باشد بمس بخاك نرسيده است منهج در اينكه كراهت دارد تيمم كردن
بزمين نمك و ريگ و مراد از زمين نمك زمين شوره است و حكم
بجواز تيمم در اينها مذهب جميع فقهاء است غير از ابن جنيد زيرا كه
او منع نموده است از تيمم كردن در آن چنانچه در محقق از و حكايت
نموده است اما دليل بر جواز تيمم آنست كه اسم زمين واقع ميشود بر
اينها بحقيقة و اما ريگ اجزائيست از زمين كه كسب حرارت نموده اند
پس آن حرارت موجب آميختگی آن اجزا شده باشد و اما زمين شوره
زمينی است كه كسب حرارت نموده باشد سبب آن شده است كه
متغير در كيفيت شده باشد زيرا كه بيرون نرفته از حقيقت ارضيه و باب
جواز تيمم كردن در زمين شوره و زمين ريگ ظاهر آيه
و نصوص احاديث چنانچه گذارش يافت و اما حديثی در باره كراهت
تيمم كردن با اينها بنظر نرسيد و ظاهر اكه وجهش بر جهت آمدن احتمال
بيرون رفتن زمين بسبب حرارت مكتسبه از حقيقت ارضيه
باشد اول در اينكه سنت است كه خاك تيمم از بلنديها زمين باشد
زيرا كه دورتر است از ملاقات نجاسات از آنكه در پستيها باشد به
حديث غياث بن ابراهيم از ابي عبد الله عليه السلام كه قال نهى امير المؤمنين

عليه السلام ان يتيمم الرجل بتراب من اثر الطريق يعني منع نموده است
امير المؤمنين عليه السلام تيمم كردن مرد بخاك از اثر راه گذر منهج در اينكه
اگر خاك نباشد روا است تيمم بغبار جامه يا غذدين يا يال چهارپا و با
هر گاه خاك و آنچه بمنزله آنست از سنگ نباشد تيمم روا است در آنچه با
غبار باشد محقق در معتبر فرموده است كه مذهب جميع علماء است
اكثر سنيان و مستند دليل مدعی روايت ابي بصير از حضرت ابي عبد الله
عليه السلام كه قال اذا كنت في حال لا تقدر الا على الطين فتيمم به فان الله
اولى بالعذر اذا لم يكن معك ثوب جاف ولا لبد تقدر على ان تنفضه
وتتيمم به يعني هر گاه بوده باشی در حالی كه قادر نبوده باشی مگر بر گل پس
تيمم كن بآن زيرا كه الله تعالى اولی است بمعذور داشتن هر گاه نباشد
با تو جامه خشك و نه غذدين كه قدرت داشته باشی بر اينكه آنرا
تكان دهی تيمم نمايی بآن و مانند صحيحه زراره كه قال قلت لابي جعفر ع
ارأيت المواقف ان لم يكن على وضوء كيف يصنع ولا يقدر على
النزول قال يتيمم من لبد سرجه او معرفة دابته فان فيهما غبارا
ويصلي يعني راوی ميگويد كه گفتم بآنحضرت آيا ديدی موافق را يعنی
سواره را اگر نباشد بر وضو چكند و قدرت بر فرود آمدن نداشته
باشد فرمود كه تيمم نمايد از غذدين يا يال اسب زيرا كه در آن غبار
است و نماز گذارد و مانند صحيحه رفاعة از ابي عبد الله عليه السلام قال
فان كان في ثلج فلينظر في لبد سرجه فليتيمم من غباره او شيء مغبر

وَإِنْ كَانَ فِي مَوْضِعٍ لَا يَجِدُ إِلَّا الطِّينَ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَتَيَمَّمَ مِنْهُ یعنی فرمود
آنحضرت پس اگر باشد کسی در برف باید که نظر کند و بگذرد پس تیمم
نماید از غبار آن یا چیزی غبار دار و اگر باشد بجایی که نیابد مگر گل را
پس قصوری ندارد که تیمم نماید از آن و بدانکه تیمم جایز است بغبار و گرد
اگر نباشد خاک چنانچه تصریح نموده است شیخ طوسی و اکثر اصحاب و
ظاهر عبارت مرتضی در کتاب جمل جواز تیمم است بغبار با وجود خاک
و این حکم بغایت دور است از نظر صواب نیز که غبار در خاک نمی ماند
بلکه ممکنست که جواز تیمم بغبار با وجود گل زیرا که ضعیفست روایت
اول و روایت دوم مخصوصست بسواره که ممکنش نبود آمدن بر زمین
نباشد و روایت شیخ مخصوصست بحال برف که مانع باشد از
رسیدن بزمین مگر که اصحاب جزم نموده اند بر اینکه غبار مقدم
بر گل و ظاهر ایشان اتفاق بر اینست و بالجمله ظاهر اصحاب آنست که اگر
خاک نباشد تیمم بر گل رواست مستند ایشان اجماع است و روایت
ابی بصیر و رفاعه چنانچه گذارش یافت و اگر ممکن باشد خشکانیدن
گل بحیثیتی که خاک شود واجبست خشکانیدنش و مقدم است بر
غبار و اصحاب را اختلاف واقعست در کیفیت تیمم بگل شیخ مفید و
شیخ طوسی را اعتقاد آنست که میگذارد هر دو دست خود را بر زمین
و بعضی دیگر را اعتقاد آنست که می گذارد هر دو دست خود را بر گل
و انتظار میکشد تا بخشکد پس هر گاه خشک شود تیمم بان میکند و در

است م

است م

و تیمم مینماید بآن صح

تذکره این را پسندیده است بشرط آنکه نترسد فوت وقت را و این
حکم دور است و اگر گل نباشد پس عمان ساقط است نزد اکثر مجتهدین
و ظاهر مرتضی و ابن جنید جواز تیمم کردن است به برف و این حکم
مشکلست زیرا که برف زمین نیست پس تیمم کردن بآن روا نیست
و شیخ مفید در مقنعه فرموده است که اگر کسی در زمینی باشد که برف
روی زمین را گرفته باشد که راه بخاک پیدا کردن نداشته باشد پس
آن برف را شکسته و خورد نموده وضو سازد بآن مانند روغن
مالیدن و مقتضای این حکم آنست که وضو واجب میشود بآن
برف و روا نیست او را تیمم کردن و لیکن اشکال واقع است در تحقق
شستن در اینصورت پس وجهی ندارد مقدم داشتن وضو
ببرف را بر خاک و اگر شستن بجای نیاید روا نیست وضو ساختن
بآن و حق آنست که اگر ممکن باشد وضو ساختن ببرف بحیثیتی
که شستن شرعی بجای آید مقدمست وضو ساختن یا غسل
کردن از برف و مقدمست بر خاک زیرا که مساوی نیست آب را در جواز
استعمال کردن و اگر وفا نکند درباره شستن برف تنها ساقط
شدن تیمم در این صورت بسبب آنست که زمین نیست پس
تیمم نمودن بآن روا نیست **منهج** در کیفیت تیمم بدانکه روا نیست
تیمم ساختن پیش از وقت نماز و صحیحست با تنگی وقت و اگر وقت
واسع باشد در جواز تیمم با او خلافست احتیاط آنست که تاخیر نماید

تیمم کردن صح

تا وقت تنگ شود و بالجمله اجماعی است که تیمم پیش از دخول وقت از برای
نمازی واجب که صاحب وقت باشد روا نیست چنانچه اتفاق دارند بر
بر وجوب وضو ساختن در تنگی وقت اگرچه بگمان تنگ باشد نه بیقین
و خلافی که هست در جواز تیمم است در وقتی متسع چه شیخ طوسی
و سید مرتضی نقل اجماع و جمعی از مجتهدین رفته اند باینکه صحیح نیست
تیمم مگر در آخر وقت و سید مرتضی نقل اجماع در ناصریه و انتصار بر این
مدعی نموده است و صدوق رفته است بجواز تیمم در اول وقت و علامه
در منتهی تقویت این نموده است و در بیان این را نزدیک ... کرده است
و ابن جنید اعتقاد آنست که اگر یقین داند که آخر وقت طمع یابد بآن
بآب دارد در اول وقت تیمم کرده نمود که این دو ستر بغت و محقق در
معتبر این حکم را پسندیده است و علامه در بسیاری از کتابهای خود اختیار
این نموده است شیخ و مرتضی استدلال بر این مدعی باجماع نموده اند و بحسنه
زراره از احدهما علیهما السلام که قال اذا لم یجد المسافر الماء فلیطلب ما دام
فی الوقت فان خاف ان یفوته الوقت فلیتیمم و لیصل فی آخر الوقت
یعنی هرگاه نیابد مسافر آب را باید که طلب نماید تا وقت باشد پس
اگر ترسد که فوت شود او را وقت باید که تیمم نماید و نماز گذارد در آخر وقت
و مانند صحیحه محمد بن مسلم که قال سمعته یقول اذا لم تجد ماء و اردت
التیمم فاخر التیمم الی آخر الوقت فان فاتک الماء لم تفتک الارض یعنی
شنیدم آنحضرت را که میگفت هرگاه نیابی آب را و اراده تیمم داشته باشی

بس

یا گمان

قوله

پس تاخیر نمای تیمم کردن را تا آخر وقت پس اگر فوت شود ترا آب پس فوت
نشده است ترا زمین و در صحیح احکام نظر است اما دعوی اجماع غیر مسموع است
در موضع نزاع و اما آن دو حدیث دلالت بر آن ندارد زیرا که مقتضای آنها آنست که مسافر طلب
آب نماید مادام که وقت باشد و طلب مشعر است بامکان یافتن آب
و اگر چنین نباشد عبث خواهد بود و همچنین کلام در روایت دوم زیرا
که گفته امام علیه السلام که فان فاتک الماء لم تفتک الارض اقتضا مینماید که
او را شک در یافتن آب حاصل است پس استدلال باین هر دو حدیث
بر اعتبار تنگی وقت درباره جواز تیمم روا نیست و ممکن است حمل این
دو حدیث بر استحباب زیرا که در سند نشان ضعف واقع است
از اثبات وجوب زیرا که حدیث دوم مضمر است و اول در مرتبه
صحیح نیست با آنکه بظاهر متروک است زیرا که معلوم نیست که کسی قایل
بوجوب طلب آب در مجموع وقت باشد غیر از محقق در معتبر زیرا که
فهمیده میشود از کلام آن مسلّم و دلیل بر حمل مضمون این دو حدیث
بر استحباب گفته حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام است در
صحیحه محمد بن حمران واعلم انه لیس ینبغی لاحد ان یتیمم الا فی آخر الوقت
یعنی سزاوار نیست هر کسی را که تیمم نماید مگر در آخر وقت چه ظاهر است
که لفظ لا ینبغی و لیس ینبغی ظاهر است در کراهت و اما دلیل جمعی که
شرط نموده اند درباره تیمم گرمی تنگی وقت را که آیه اذا قمتم الی
الصلوة فاغسلوا الی قوله فلم تجدوا ماء فتیمموا یعنی هرگاه بسوی

فان لم

نماز بر خیزد پس بشوید روی را و اگر نیابد آب را پس تیمم نماید پس واجب
ساخته است حق تعالی بر مکلف نزد اراده برخواستن بسوی نماز هر گاه
نیابد آب را تیمم کند و مقید نساخته است بغیر آن از تنگی وقت و اصل
برائت ذمت است از آن و گفته نبی صلی الله علیه و آله یا ابا ذر یکفیک
الصعید عشر سنین یعنی کافیست ترا خاک ده سال و گفته صادق علیه السلم
که هو بمنزلة الماء و ان الله جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا
یعنی خاک بمنزله آبست و بتحقیق که الله تعالی گردانیده است خاک را پاک
و پاک کننده چنانچه گردانیده است آب را پاک و پاک کننده و دلالت
دارد برین اخبار بسیار که دلالت دارند بر اینکه تیمم کننده هر گاه نماز
گزارد و بعد از آن آب در وقت یابد نیست بر او اعاده نماز و واجب
پس اگر شرط تیمم این باشد که در آخر وقت بجای آورده شود پس لازم
می آید که اعاده نماز در وقت باشد و از جمله احادیث صحیحه زراره است
که قال قلت لابی جعفر علیه السلم فان اصاب الماء و قد صلی بتیمم
و هو فی وقت قال تمت صلوته و لا اعادة علیه یعنی راوی می
گوید که گفتم مر آنحضرت را پس اگر برسد بآب و بتحقیق که نماز بتیمم
گزارده باشد در حالتی که در وقت نماز باشد فرمود که نمازش تمام است
و نص صریح در اعاده نماز است موثقه یعقوب بن سالم از ابی عبد الله
علیه السلم فی رجل تیمم و صلی ثم اصاب الماء و هو فی وقت قال قد مضت
صلوته و لیتطهر یعنی درباره مردی که تیمم کرده نماز گزارد و بعد از آن

مد ص

رسید

رسید بآب در حالتی که در وقت نماز باشد فرمود که گذشت نمازش و لیکن
تیممش باطل شده وضو بسازد و بدانکه ترک امام علیه السلم در جواب آن سوال
تفصیل را افاده عموم مینماید و چونکه شیخ طوسی را اعتقاد آنست که تیمم
در آخر وقت باید کردن جواب از این احادیث داده باینکه دو است که
گفته راوی که در وقت باشد یعنی نماز بتیمم را در وقت گزارد و بعد از آن
آب دید فرمود که اعاده ندارد یعنی اگر یافتن آب در خارج وقت بوده باشد
و این توجیه دور است و جواب از این احادیث بنحوی دیگر آنست که
محمل مضمون این احادیث بر اینست که هر گاه نماز گزارد گمان تنگ شدن
وقت واسع بوده است و این توجیه نیز دور است و بالجمله ظاهر دلالت
از این احادیث آنست که تنگی وقت شرط تیمم کردن نیست و دلیلی نیست که دلالت
داشته باشد بر این اما قول بتفصیل پس که تیمم را موخر میدارد اگر امید یافتن آب
با زایل شدن عذر داشته باشد باینکه بجای می آورد تیمم در آخر وقت بحسب عرف
اگر چه آن وقت زیاده از قدر تیمم و نماز باشد و اگر امید ندارد در اول
وقت بجای می آورد پس تصوری نیست محل در بین حکم بدلالت روایت
زراره و محمد بن مسلم اگر چه قول بجواز تیمم در وقت مطلقا قوییست و در این
مقام چندین بحث است اول اگر وقت نماز داخل شده در حالتی که
آنکسی را تیمم باشد آیا روا است مر او را گزاردن نماز در اول وقت اگر چه
بر قول بتنگی وقت ظاهر آنست که جایز است چنانچه شیخ طوسی در مبسوط
و محقق در معتبر اعتبار این نموده زیرا که مانع از گزاردن نماز در اول وقت
است

وقت داشته باشد و بعد از آن ظا[هر]
شود فساد گمانش در وقت نماز
باینکه در صح

و در آخر وقت بجای بیاورد اگر چه
آن وقت زیاده از قدر تیمم و نماز باشد
بحسب عرف اگر امید داشته باشد
یا یافتن آب و اگر امید یافتن آب نداشته باشد
نباشد روا است تیمم در اول وقت
و این قول بیرون نیست از سمت استقامت

بل بوجوب تاخیر داده باشد صح
نیست صح

بنا بر آنست که امر بتاخیر تیمم تا آخر وقت واقع شده است و این امر شامل
کسیست که تیمم نداشته باشد پیش از وقت اما اگر تیمم پیش از وقت
داشته باشد امر شامل حال ایشان نیست بدلالت صحیحه زراره که گفت
قلت لابی جعفر علیه السلام یصلی الرجل بتیمم واحد صلوة اللیل و النهار
کلها فقال نعم راوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را که هر دو نماز گزارد
بیک تیمم نماز شب و روز را کل آن پس فرمود که بلی و مانند صحیحه دیگر
مر زراره از آنحضرت که فی الرجل یتیمم قال یجزیه ذلک الی ان یجد الماء
یعنی در بارهٔ مردی که تیمم کند فرمود که کافیست او را تا بیابد آب و بعضی
از مجتهدین قائل شده‌اند که تاخیر نماز نباید نمودن بسبب آنکه مقتضی تاخیر
نماز امکان یافتن آبست در وقت و این احتمال متحقق است درینجا
و این قول ضعیفست چنانچه ظاهر است **دوم** اگر بر کسی واجب باشد
نماز قضا پس جمیع زمانها صلاحیت تیمم کردن دارد بعموم گفته امام علیه السلام
ومتی ذکرت صلوة فاتتک صلیتها یعنی هرگاه بخاطر آوردی نمازی
که فوت شده باشد بر تو بجای می آوری آن نماز را و روایت داخل شدن
بسبب آن تیمم در نمازهای واجبی که ادا بجای آورده میشوند بگفته امام
علیه السلام در صحیحه حماد بن عثمن وقد سأله عن الرجل لا یجد الماء ایتیمم
لکل صلوة هو بمنزلة الماء یعنی در حالتی که پرسید آنحضرت را از مردی
که نیابد آب را آیا تیمم میباید از برای هر نمازی پس آنحضرت فرمود که تیمم
بمنزله آبست و مانند گفته امام علیه السلام در صحیحه جمیل که ان الله جعل التراب

اذ برای گزاردن آن نماز ص

فقال ص

طهوراً

کما جعل الماء طهوراً ص

طهوراً یعنی بتحقیق که گردانید الله تعالی خاک را طهور چنانچه گردانید آب
را طهور و مقتضای این دو حدیث اثبات جمیع احکام آبست از
برای خاک مگر بیرون رود چیزی بدلیلی و هم چنین تیمم کردن از
برای نماز سنتی هرگاه اراده گزاردن آن نماز داشته باشد خواه صاحب
وقت باشد خواه نباشد اگر چه در وقتی باشد که نماز گزاردن
در آن کراهت داشته باشد بسبب آنکه کراهت بمعنی مصطلح علیه
نزد فقها منافات با انعقاد آن ندارد و محقق در معتبر و علامه در
تذکره جزم نموده اند بر عدم جواز تیمم در اوقات نهی و این حکم ایشان
ناصوابست و روایت داخل شدن بآن تیمم در نمازهای واجبی
چنانچه سبقت گرفت بدانکه شهید متاخرین شیخ زین الدین علیه
الرحمة فرموده است که اگر کسی اراده گزاردن نماز صاحب وقت در
وقت موسع داشته باشد پس اگر خواهد که نماز را در اول وقت
بجای آورد بنا بر قولی که در تیمم اعتبار آخر وقت باشد است
کند دو رکعت نماز نماید در آن وقت و تیمم از برای آن نماز بجای آورد
و بعد از آن نماز حاضر را در وقت موسع بجای می آورد و این گفته دو
و لیکن فایده در بارهٔ نذر نیست که تیمم واجب میشود و حال آنکه او
و غیر او تصریح نموده اند بجواز دخول در نماز واجب بتیمم از برای نماز
سنتی و علامه در منتهی نقل اجماع نموده است بر این مدعا و دیگر که مخرج نماز
سنتی که صاحب وقت نباشد نماید بتیمم و تحقیق بعضی محققان نماید

وقت ص

نماز ص

تواند ص

گزاردن ص

ازوا نمود و محشی روا نمود نزد ...

اگر چه که متعلقش مشروع نباشد پیش از نذر یا امکان مشروع بودنش
در ثانی الحال و این حکم دو رلست سیم تیمم کردن از برای نماز
آیات مانند نماز کسوف بحاصل شدن آب یا تیمم کردن از برای نماز
جنازه بحاظر شدن جنازه و ممکنست دخول وقت نماز جنازه بشتن
مرده و باید رواست تیمم کردن از برای نماز استسقا بسبب اجتماع مردمان
در مصلی و شهید متاخرین تیمم از برای نماز استسقا تجویز نموده است
صبح اراده بیرون رفتن بصحرا بلکه رواست تیمم در صبح بطلوع آفتاب
هر روز سیم زیرا که وقت بیرون رفتن بنماز است و این حکم مشکلست
اولی آنست که تیمم را بجای آورد نزد اراده کردن نماز منهج دو واجبات
تیمم است و درین چند حکمست واجب اول نیتست و شرطست
در صحت تیمم باجماع علما و معنیش قصد بدلیت بودن او و معتبر در آن
قصد طاعتست و امتثال امر الله تعالی زیرا که اخلاص بی آن متحقق نشود
و جمعی از مجتهدین که از ایشان علامه در منتهی است ذکر نموده اند که جایز
نیست در نیت تیمم رفع حدث باجماع بر اینکه رفع کننده حدث نیست
و هرگاه رفع آن ننماید ممنوع خواهد بود نیت رفع حدث بجهت بدعت و این
حکم ناصوابست چنانچه سید مجتهدین قدس سره و همچنین سید مرتضی رضی
الله تعالی عنه و همچنین شهید سعید در قواعدش ذکر نموده است که نیت
رفع حدث رواست در تیمم ولیکن بشرط غایت معینه که حدث باشد
یا دریافتن آب یا زوال مرض و این قول صوابست زیرا که معنی حدثی که
باشد

نباشد صح
سیمش صح
است صح
حدث نتواند نمود بنیت رفع آن صح
در تیمم صح

رفعش

ننموده خل

رفعش ممکن باشد نیت مکرده در حالتی که با آن حالت روا نباشد ادا
شدن در نماز و مانند نماز آنچه موقوف بر طهارت باشد و هرگاه
برطرف شود آن حالت حاصل میشود استباحت نماز و رفع آن حالت
و برطرف شدنش غایت ما فی الباب گاه باشد که رفع حدث مطلق
باشد چنانچه وضو است یا غسل در حالت اختیار و گاه باشد که تا غایت
مخصوصی باشد چنانچه در تیمم و طهارت دایم الحدث و اجماع منعقد
بر اینکه تیمم رفع حدث با بعضی نمی نماید بلکه اجماع منعقد است بر اینکه رفع
حدث مطلق نمی نماید بر وجهی که باطل نشود بیافتن آب و بحثی در اینجا و
نزاعی لفظی ست و در اینکه شرط باشد در نیت تیمم قصد بدلیت او از
از وضو یا غسل در جایی که بدل از اینها تواند بود چند قولست قول سیم
آنست که در تیمم بدل از وضو و غسل اگر مشارکت میان آنها باشد در
اینکه یک زدن کافیست در هر دو و یا دو زدن شرطست در هر دو تعیین
بدلیت شرط نیست چنانچه اختیار شهید سعید است در ذکری و از محقق
در معتبر نیز نقل فرموده است و حال آنکه کلامش دلالت ندارد بر این معنی
صریحا زیرا که حاصل کلامش در معتبر آنست که اگر کسی فراموش کند جنابت
را و تیمم کند از برای حدث پس اگر قایل شویم باینکه یک زدن کافیست در تیمم
بدل از غسل و وضو کافیست او را زیرا که هر دو طهارت یکیست و اگر قایل
بتفصیل شویم باینکه در تیمم بدل از غسل دو زدن و بدل از وضو یک زدن است
او را کافی نیست و شیخ در مبسوط کتاب گفته است که آنچه مقتضای مذهب آنست

نموده صح

ان حالت زایل گردد و استباحت تازه حاصل میشود صح
است صح
بنماید صح
پس آن تیمم صح
پس آن تیمم صح

که کافی نیست زیرا که شرطست در تیمم نیت آنکه بدل از وضو است یا بدل
از جنابت و حال آنکه نیت آن نکرده است تا اینجا کلام محقق در معتبر
است و در این گفته دلالت نیست بر اینکه عدم اجزا اثر قول بتفصیل
است که نیت بدلیت از آن منتفی شده است بلکه ظاهرش آنست
که چون دو زدن که معتبر است در تیمم بدل از غسل از و فوت شده است
پس کافی نیست و او متفرع میشود بر این قول اگر بخاطرش رسید
جنابت بعد از نیت و باره دوم هر دو دست را زد بر زمین کافی است
او را چنانچه تیمم اگر یک زدن کافی بود در باره غسل مانند وضوء
آنست که در نیت تیمم قصد بدلیت از غسل یا وضو باید نمود و باز محل
اختلافست در محل نیت تیمم اکثر مجتهدین را اعتقاد آنست که نزد
زدن دست بر زمین زیرا که اول افعال تیممست و علامه جزم نموده است
در منتهی باین و در نهایه تجویز تاخیر نیت نموده است تا وقت مسح
پیشانی بگمان آنکه زدن دست بر زمین بمنزله برداشتن آبست از
برای وضو و این حکم مشکلست زیرا که زدن دست بر زمین یکی از
واجبات تیمم است که امر شارع بآن متعلق شده است مانند مسح
پیشانی و مسح هر دو دست بخلاف برداشتن آب در طهارت مائیه
زیرا که وجوب برداشتن آب بواسطه آنست که شستن روی موقوفست
بر آن و لهذا اگر فرو برد جای که باید شستن آن در آب کافیست او را
بخلاف مسح اعضا در تیمم بخاک که فایده ندارد آن و متفرع میشود

بر این

بر این دو قول اگر حدثی کند کسی بعد از زدن دست بر زمین و پیش
از کشیدن بر روی بنا بر گفته اول زدن هر دو دست بر زمین بار دیگر لازم
میشود و بنا بر گفته دوم احتیاج بزدن دیگر نیست و اصح اول است که بار دیگر
بزند و عجب از علامه در نهایه که جزم نموده است بر اینکه زدن دست
بر زمین باطل میشود بحدثی که بعد از زدن دست بر زمین پس
میان هر دو این حکم منافاتست واجب آنست که در حکم نیت باشد
تا فارغ شود از تیمم یعنی که بکند نیتی منافی نیت اول و شبهه نیست که
در اعتبار نیت بالمعنی مذکور ... نیت سابق بسبب نیت منافی
آنکه بعد از آن ... فعلی بعد از این تیمم نیت نخواهد
بود پس کافی نخواهد بود و نیت سابق باطل میشود بسبب آنکه موالات
که عبارتست از جای آوردن افعال تیممست واجب تیمم گذاشتن هر دو
دست باهم بر زمین و اجماع منعقد است بر وجوب و شرط بودن آن
در تیمم پس اگر بادی بر خاک را بر روی هر دو دست بنشاند کافی نیست
او را زیرا که وظایف شرعی موقوف بر نقل از شارعست و آنچه منقولست
گذاردن هر دو دست بر زمین اول بار پس غیر این حرامست و تشریع
در دین و اظهر آنست که زدن هر دو دست که عبارتست از گذاردن آنها
بر وجهی اعتماد شرطست نه گذاردن که بی اعتماد باشد یعنی دعوی نباید گذاردن
بی زدن کو بیند چنانچه در چندین حدیث واقع است مانند آنچه واقع است
در صحیحه زراره که تضرب بیدیک ثم تنفضهما مرة للوجه و مرة للیدین

یعنی بزنی هر دو دست خود یکبار از برای روی و یکبار از برای هر دو
دست و مانند آنچه در صحیحهٔ اسمعیل بن همام واقعست که التیمم ضربة للوجه
وضربة للکفین یعنی تیمم زدنیست از برای روی و زدنیست از
برای هر دو کف و منافات نداردو مضمون این دو حدیث با آنچه وارد است
در بعضی احادیث که دلالت دارند بر وصف تیمم نبی صلی الله علیه و آله من انه
اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید یعنی بتحقیق که فرود آورد
هر دو دست خود را بر زمین پس گذارد بر خاک وجه آنکه منافات
نیست میان این حدیث که متضمن گذاردن دست بر زمین است و
میان آنچه دو حدیث اول دلالت دارند بر زدن هر دو دست بر زمین
آنست که گذاردن دست بر زمین اعم از زدن آنست بر زمین و حمل مضمون
عام بر خاص کردن رواست از برای جمع میان دلایل و احادیث بلکه
شهید در ذکری اکتفا نموده است بمجرد گذاردن اگرچه حاصل نشود بهمان
اعتماد بزدن بر زمین بدلیل آنکه غرض قصد خاکست و این حاصل
میشود بمجرد گذاردن و ضعف این سخن ظاهر است زیرا که منع میتوانیم
که غرض حاصلست از گذاردن دست بی زدن آن زیرا که دلیل قایمست
بر زدن بدانکه معتبر در زدن بر زمین آنست که بکف هر دو دست
باشد زیرا که این مشهور و متعارفست از زدن دست بر زمین و
تیمم باید که بر چیزی باشد که تیمم بر آن روا باشد مانند خاک و معتبر
نیست که آن خاک گذارده شود بر صعید پس اگر در بدن خود

در حال تیمم
تیمم در زمین

باشد غیر باشد و دست خود را بر آن زند کافیست و اگر باشد بر روی
کسی خاکی که صلاحیت این داشته باشد که زده شود دست بر آن پس
دست خود را در تیمم بر آن خاک زد پس در کافی بودنش تردد است و
حق آنست که کافی نیست زیرا که عبادت موقوفست بر نقل و آنچه منقول
است خلاف آنست و شرط نیست چسبیدن خاک بر دست تا که
ممکن باشد استعمال کند در اعضائی که مسح باید نمود زیرا که دلیل نیست بر این و
اجماع جمیع علما وارد است بر استحباب فشاندن خاک و احادیث صحیحه
وارد شده بر این باب و اگر چسبیدن خاک معتبر می بود بر دست باید
که تیمم بر غیر خاک از روی زمین روا نباشد مانند سنگ چه بسیار بود
که خاک نداشته و غبارآلود نشده باشد و منقول از ابن جنید آنست
که مسح باید نمودن بخاکی که بدست چسبیده و علامه در مختلف استدلال
نموده است بکریمهٔ و امسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه یعنی مسح نمایید
رویها و دستهای خود را از خاک با آنکه ضمیر منه راجع باشد بخاک
و حق آنست که ضمیر منه راجعست به تیمم بدلیل صحیحهٔ زراره از ابی جعفر
علیه السلام که فانه علیه السلام قال فلما ان وضع الوضوء عمن لم یجد الماء
اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم
منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لم یجر علی الوجه لانه
تعلق من ذلک الصعید ببعض الکف ولا یعلق ببعضها پس چون
گذارد وضو را از کسی که نیابد آب را اثبات کرده است بعضی شستن را مسح

از شار ...
و ساقط کرده اند ازا ...

زیرا که کفه است بر رویهای شما و بعد از آن متصل ساخته است به
رویها دستهای شما را از آن تیمم زیرا که دانسته شد است که خاک
کل آن جای بر روی نمی‌شود زیرا که چسپیده است خاک به بعضی از
کف دون بعضی پس اگر معتبر می‌بود مسح بخاک بایستی که کل کف خاک
آلوده باشد تا مسح روا بود بخاک و امر چنین نیست و واجب است در
مسح پیشانی از رستنگاه موی سر است تا طرف بلند از بینی و این قدر
متفق علیه میان اصحاب است و صدوق در من لا یحضره الفقیه واجب
ساخته است مسح هر دو جبین و هر دو ابرو که بالای آنهاست و پدرش علی
بن بابویه در اعتقاد مسح کل روی است و معتمد وجوب مسح پیشانی
و هر دو جبین است لا غیر بدلیل کریمه و امسحوا بوجوهکم و ایدیکم
منه یعنی مسح پیشانی و هر دو جبین است لا غیر بدلیل کریمه
نمایند پاره از روی خود را و دستهای خود را از تیمم و باء در بوجوهکم
تبعیض است بنص صحیح صریح از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام و آنچه
ابن بابویه بطریق صحیح از زراره نقل فرموده است که قال قال ابو جعفر
علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم لعمار فی
سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت کذا ثم اهوی
بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه و
کفیه احدیهما بالاخری یعنی راوی میگوید که فرمود آنحضرت که رسول
الله صلی الله علیه و آله روزی فرمود مر عمار را در سفری که همراه بود

بخاک کرد

الی قوله علیه السلام

صح

که ای عمار رسیده است بما بتحقیق که جنب شده بودی پس چه کردی گفت غلطیدم
ای رسول خدا در خاک راوی میگوید که پس رسول فرمود مراد او که همچنین
میغلطد در خاک حمار آیا نکردی چنین و بعد از آن هر دو دست خود را
بزمین فرود آورد پس بر خاک گذارد و بعد از آن مسح نمود هر دو جبین
خود را بانگشتانش و هر دو کف را بایکدیگر یعنی مسح نموده پشت دست
دیگر را و مانند موثقه زراره که قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن التیمم
فضرب بیدیه الارض ثم رفعهما فنفضهما ثم مسح بهما جبینیه و کفیه
مرة واحدة یعنی پرسیدم آنحضرت را از تیمم پس هر دو دست خود را
بر زمین زد و بعد از آن برداشته فشاند خاک را از دست پس مسح نمود
بر دو کف دست هر دو جبین خود را و هر دو کف خود را یکبار و مانند
روایت عمرو بن ابی مقدام از ابی عبد الله علیه السلام که انه وصف التیمم
فضرب بیدیه علی الارض ثم رفعهما فنفضهما ثم مسح علی جبینیه
و کفیه مرة واحدة یعنی بتحقیق که وصف نمود آنحضرت تیمم را پس
زد هر دو دست خود را بر زمین و بعد از آن برداشته فشاند آنها را
پس مسح نمود بر هر دو جبین و هر دو کف یکبار و ظاهر جمله این احادیث
مسح نمودن هر دو جبین است نه کل روی و در مقابل این احادیث
چند حدیث است که دلالت دارند بر مسح کل روی در تیمم مانند
صحیحه داود بن نعمان که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التیمم
قال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسو

و مراد از جبین پیشانی است که متصل [illegible]
است و اما تبعیض [illegible] که دلالت [illegible]
الا در مسح [illegible]
و نفی مسح هر دو ابرو [illegible]
در مسح پیشانی در تیمم [illegible]
که ضروری [illegible] در این قول

ن

دارند

الله صلی الله علیه وآله وهو یعظ به یا عمار تمعکت کما تتمعك الدابة فقلنا
له فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه ویدیه
فوق الکف قلیلاً یعنی راوی گوید که پرسیدم آنحضرت را از تیمم فرمود
که بتحقیق که عمار در جنابت پرسید پس غلطید چنانچه چهارپای غلطد پس
مسح نمود روی خود را و هر دو دست خود را بالای کف اندکی و مانند
آنچه واقعست در صحیحه زراره که قال سمعته ابا جعفر علیه السلام الی قوله ثم
مسح وجهه وکفیه ولم یمسح الذراعین بشیء یعنی راوی میگوید که
که شنیدم آنحضرت را که مسح نمود رویش و هر دو کف را و مسح ننمود هر دو
مرفق را و مانند حسنه کاهلی که قال سألته عن التیمم قال فضرب
بیده علی البساط فمسح بها وجهه ثم مسح کفیه احدهما علی ظهر
الاخری یعنی راوی میگوید که پرسیدم آنحضرت را از تیمم راوی
میگوید که پس زد دست مبارک خود را بر زیرانداز و بعد از آن مسح
بآن نمود رویش پس مسح کرد هر دو کف خود را بر پشت یکی دیگر
و باین احادیث عمل نموده است علی بن بابویه و ممکنست جواب ازین
احادیث باینکه محمول اند بر استحباب یا مراد از مسح روی مسح بعضی از آن
ولیکن محقق در معتبر فرموده است که جواب حق ازین احادیث
وجمع میان اینها آنست که تیمم کننده مخیر است میان مسح کل روی و
میان مسح بعضی از آن ولیکن اکتفا نماید بر کمتر از پیشانی تا بر جمع
رولست اما مسح هر دو ابروی بخصوصهما سندی درین باب بنظر

کفتیم او را که چگونه است تیمم پس گذارد دست خود را بر زمین و بعد از آن برداشت هم

علی بن بابویه ره

نرسید و از اینجا ظاهر شد که مراد بطرف بینی طرف بالاست نه پایین زیرا که نصوص
وارد شده در باره مسح پیشانی و مسح هر دو جبین و مسح روی پس و اقعست
از برای داخل ساختن مسح بینی در آن بخصوصه و منزلة آنست که ابتدا [illegible]
در باره مسح از بالا باشد و بعضی را اعتقاد وجوب آنست بدلیل آنکه
مساوی وضوء است و با آنکه تیمم بیانی بر این نحو بود و اکثر مجتهدین را
اعتقاد آنست که مسح روی باید که بهر دو کف باهم و منقول از ابن جنید
اکتفا بدست راست زیرا که مسح بر آن صادق است و در صحیحه زراره
واقعست که ان النبی صلی الله علیه وآله مسح جبینیه باصابعه یعنی
مسح نمود آنحضرت هر دو جبین خود را با انگشتان مبارکش و اولی مسح
مجموع هر دو کف است واجب چهارم مسح ظاهر هر دو کف است از
زند بفتح زای که عبارتست از بند دست و آن را رسغ بضم راء و بعد از آن
سین مهمله نیز گویند و بعد از آن غین معجمه است و ابن ادریس از بعضی
اصحاب نقل نموده است که مسح بر هر دو دست از اصل انگشتان تا سر انگشتان
و علی بن بابویه را اعتقاد مسح هر دو دست از مرفق تا سر انگشتان چنانچه
در وضوء است و حق قول اولست بقرینه فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم
یعنی مسح نمایید برویهای و دستهای خود را و با از برای تبعیض است
و با آنکه عبارتست از کف تا بند دست چنانچه بدلالت دارد
کریمه والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما و اجماع از ما شیعیان و از سنیان

پس

نست

منعقد است بر اینکه بریده نمیشود از بالای بند دست یعنی مرد دزد و
زن دزد را ببرید دستهای ایشان و سبب اجماع ما و ایشان بر اینکه
بریده نمیشود بالای بند دست آنست که دست شامل نیست بالای
بند را بحسب حقیقت و باز دلالت دارند بر این بسیار احادیث مشهور
مانند گفته ابی جعفر علیه السلام در صحیحه زراره ثم مسح وجهه و کفیه و لم
یمسح الذراعین بشیء یعنی بعد از آن مسح نمود روی و هر دو کف خود
و مسح نمود هر دو مرفق را بجری و گفته امام رضا علیه السلام در صحیحه اسمعیل بن همام
التیمم ضربة للوجه و ضربة للکفین یعنی تیمم یک زدن از برای روی
و یک زدن از برای هر دو کف و گفته امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام
در صحیحه داود بن نعمان که فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا یعنی
پس مسح نمود رویش و هر دو دست خود را بالای کف اندکی بدانکه داخل
ساختن زند در مسح از باب مقدمه لازم دارد مسح بالای کف اندکی
و علامه در مختلف از این حدیث فهمیده استحباب کردن مسح
مسح زند را پس تاویل نموده است آنرا باینکه مراد بگفته قلیلا و آنست
که واجب نیست رسانیدن غبار بسوی جمیع عضو اگرچه واجب است
استیعاب آن بمسح یا آنکه راوی دیده باشد امام علیه السلام را که
مسح مینموده از اصل کف پس توهم نموده مسح نموده است از بعض ذراع و
این تکلف مستغنی عنه است و باز این احادیث احادیث بسیار

که دلا

نیست اگرچه مذهب ما دربارهٔ بریدن
دست دزدان چهار انگشت
جا انگشتان اوست و کذا شتی
کف و کل عضو از این آیه استدلال
نتوان است که اطلاق دست بر بالای
بند نشده است باتفاق اهل
اسلام از ما شیعیان و سنیان
م

که دلالت دارند بر وجوب مسح از هر دو مرفق مانند روایت سماعه که
قال سألته کیف التیمم فوضع یده علی الارض فمسح بها وجهه و ذراعیه
الی المرفقین یعنی پرسید از آنحضرت که چگونه است تیمم پس گذاشت دست
خود را بر زمین و مسح نمود بدست روی و هر دو دست خود را تا مرفق
و روایت لیث مرادی از ابی عبد الله علیه السلام که فی التیمم تضرب بکفیک
علی الارض مرتین ثم تنفضهما و تمسح بهما وجهک و ذراعیک
یعنی دربارهٔ تیمم میزنی هر دو کف روی و هر دو ساق دست خود را او
مانند صحیحه محمد که عبارت است از ابن مسلم که قال سألت اباعبد الله
علیه السلام عن التیمم فضرب بکفیه الارض ثم مسح بهما وجهه
ثم ضرب بشماله الارض فمسح بها مرفقه الی اطراف الاصابع واحدة
علی ظهرها و واحدة علی بطنها ثم ضرب بیمینه الارض ثم صنع
بشماله کما صنع بیمینه ثم قال هذا التیمم علی ما کان فیه الغسل
و فی الوضوء الوجه و الیدین الی المرفقین و القی ما کان علیه
مسح الرأس و القدمین یعنی پرسید مر آنحضرت را از تیمم پس
زد هر دو کف خود را بر زمین و بعد از آن مسح نمود بهر دو کف روی خود را
و بعد از آن زد دست چپ را بر زمین پس مسح نمود بآن کف را از مرفق
تا سر انگشتان یکی بر روی دست و یکی بر شکم آن و بعد از آن زد
دست راست را بر زمین و بعد از آن کرد بدست چپ آنچه کرد
بدست راست و بعد از آن فرمود که این تیمم بر آنچیزیست که در آن

الحضرت م

خود را دو بار بر زمین و بعد از
هر دو دست خود را بیفشاند
و مسح بیمالی هر دو کف صح

غسل است و در وضو یعنی تیمم بدل از وضو روی و هر دو دست مسح نماید
تا مرفق است و میداد که آنچه بعد بر آن مسح سر و هر دو قدم جواب داده که
شیخ طوسی در تهذیب از این احادیث با اینکه مراد مسح تا مرفق است حکمت
نه گفته زیرا که هر گاه مسح نماید ظاهر کف را پس گویا که شسته است
هر دو ساق دست را در وضو پس حاصل میشود حکم او در مسح هر دو کف
در باره تیمم حکم شستن هر دو ساق در وضو و این حمل دور است
با آنکه جاری نیست در صحیحه محمد بن مسلم و مانند آن آنچه نا شد در تیمم
بدل از غسل و ممکن است حمل این احادیث بر استحباب چنانچه محقق
در معتبر آورده است و پیش گذر فرموده است که حق نزد من آنست که
مسح ظاهر هر دو کف لازم است و اگر مسح هر دو ساق کرده نماید
روا است بنابر عمل بجمیع احادیث لیکن هر دو کف بر سبیل وجوب
و آنچه زیاده باشد بر جواز زیرا که احد متیقن است اما قائل به
وجوب مسح از اصول انگشتان و مستند ایشان روایت حماد بن عیسی
از بعض اصحاب از ابی عبد الله علیه السلام که انه سئل عن التیمم فتلا
هذه الآیة والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما وقال اغسلوا
وجوهکم وایدیکم الی المرافق وقال فامسح علی کفیک من حیث
موضع القطع وقال وما کان ربک نسیا منسیا یعنی بتحقیق
که رسیده شد از تیمم پس خواند آیه کریمه مرد دزد و زن دزد پس قطع
نمائید دستهای ایشان را و فرمود که بشوئید روهای خود را و دستهای تا

مرافق

مرافق و فرمود که مسح نمای بر هر دو کف خود از جایی که محل قطع است
و فرمود که نیست پروردگار تو فراموش کار یعنی موضع قطع از اصول
انگشتان نزد اصحاب ما است و این روایت ضعیف است بسبب ارسال
و با وجود ضعف معارض بچندین حدیث که دلالت دارند بر
وجوب مسح کل کف پس اعتماد نباید کرد بر آن حدیث و سزاوار چنان است
که اشاره کند تنبیه بر چندین چیز بشود اول مشهور میان اصحاب
آنست که محل مسح در هر دو کف پشت آنهاست نه شکم دستها بلکه
ظاهر کلام اصحاب آنست که این متفق علیه است بالاتفاق قائلین بعدم
وجوب استیعاب مسح کل هر دو ساق دست را و دلالت دارد
بر اینمعنی حسنه کاهلی چنانچه گذارش یافت و اکثر احادیث معتبره
متضمن مسح هر دو کف است بی آنکه تصریح واقع شده باشد به
اینکه ممسوح پشت هر دو دست است مگر که ظاهر محقق امثال
است بان زیرا که دلالت نیست مر این احادیث را بر وجوب استیعاب
کل دست دوم علامه ذکر نموده است و هر که از و متاخر است گفته
واجب است در مسح کف از زند یعنی بند دست تا سر انگشتان
زیرا که مساوی عضو است و کلام در این گذارش یافت در روی سیم
واجب است مقدم داشتن مسح دست راست بر چپ باجماع چنانچه
در ذکره ولغست زیرا که بدل عضو است و در وضو مقدم داشتن
دست راست بر چپ واجب است و در صحیحه ابن مسلم اشعار واقع است

بآن چنانچه گزارش یافته است چهارم معتبر در بارهٔ مسح آنست که
از شکم دست باید بود در حالت اختیار زیرا که این معهود از شارع است
پس اگر مسح نماید به پشت دست در حالت اختیار نماز مجزی نیست و همچنین روا
روا نیست بلکی اگر متعذر باشد مسح بباطن دست کافی است چه ضرورت
ما احتمال وجوب تولیت درین صورت یعنی تیمم دادن غیر آن کس را هم
اگر باطن دست نباید چنانکه حکمش در وضو گزارش یافته است و
اگر مسح نماید بدست زاید بجای دست اصلی که واجب نباشد مسح نمودنش
اقرب آنست که کافی نیست زیرا که لفظ منصرف میشود بسوی معهود
متعارف واجب پنجم ترتیب در اعضا تیمم است و درین چند مسئله است
اول صورتش ابتدا بزدن دست بر زمین است و بعد از آن مسح
پیشانی و روی ابتدا و بعد از آن دست راست و بعد از آن دست چپ چنانچه
علامه در تذکره و منتهی آورده است و استدلال در تذکره نموده است
بکریمه فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم زیرا که واو از برای ترتیب است نزد فراء
و اشارت نموده است بدو دلیل دیگر که در جمیع تامل است و حق در
استدلال بجوع باجماع است و بدلالت ظواهر نصوص متکثره است
و سید مرتضی رضی الله عنه فرموده است که هر که ترتیب را در طهارت
مائیه واجب ساخته است درینجا واجب ساخته و تفرقه باجماع
منتفی ترتیب واجب در وضوء است باید که در تیمم هم واجب باشد
دوم از جمله واجبات تیمم آنست که تیمم کننده مباشرت نماید بنفس

بنفسه باشد تیمم کردن خود شود

که باشد صح

و بپشت و در حالت ضرورت مسح به پشت صح

نماید که واجب نیست صح

میشود صح

تیمم صح

اصح صح

شود

خود و شبهه نیست در وجوب مباشرت بانمعنی که غیر متوجه تیمم دادن
آن نشود زیرا که خطاب متوجه است بآیه کریمه بنماز گزار آنست و حقیقت امر
طلب فعلست از مامور و وجوب نیابت در بارهٔ تیمم دادن است
در حالت ضرورت در افعال تیمم مکر نیست باجماع علمای ما سیم بجای
آوردن افعال تیمم پی در پی است و اصحاب اعتبار این نموده اند و در منتهی
علامه و در منتهی علامه نسبت این بعلمای ما داده است و استدلال
بکریمه فتیمموا نموده است باینکه الله تعالی واجب ساخته است بر ما
تیمم را بعد از اراده برخواستن بنماز و متحقق نشود مگر مجموع اجزاء
تیمم پس واجب باشد که واقع شود بعد از اراده گزاردن نماز بقدر امکان
و این استدلال ناتمام است زیرا که مراد تیمم درینجا مجاز است که معنی
لغوی باشد یعنی هرگاه آب را نیابید قصد خاک نمائید چنانچه ظاهر است
و در ذکری استدلال نموده است بر این مدعی باینکه تیمم بیانی رسول الله
صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت علیهم السلام پی در پی بجای
آورده میشد پس پیروی آنحضرت واجب است و درین دلیل
نظر است زیرا که پیروی آنحضرت در طریق واجب است در جایی که وجوبش را
دانیم و درینجا منتفی است چه جایز است که متابعت در افعال
تیمم مر آنحضرت علیهم السلام را بحسب اتفاق واقع شده باشد نه آنکه
خصوصا معتبر باشد و اگر قائل شویم باینکه تیمم در وقت تنگ باید کرد
که واقع شود موالات در بارهٔ تیمم از ضروریات صحت آن نخواهد

الا بود که م

بود تا غایت در وقت [illegible] شود و اگر کسی ترک متابعت در افعال تیمم
نماید بنحوی که آنچه [illegible] شمرده شود تفریق نموده باشد صحیحست تیمم و اگر
فاصله در بعضی میان افعال تیمم ممکنست قول ببطلان تیمم **چهارم**
جمعی از مجتهدین ذکر نموده اند که از واجبات تیمم پاکی مواضع مسح
است از نجاست و استدلال نموده است شهید سعید ابن [illegible] در
ذکری باینکه خاک نجس میشود بسبب ملاقات نجس پس پاک

نمود است م

نباشد و معتبر پاکی آنست و باینکه مساوی اعضای وضوست

لانه معیار کی باکه

در غسل و طهارت مواضع آنها شرطست پس طهارت مواضع

و شش م

مسح در تیمم که بدل از آنهاست بطریق اولی مخفی نیست که دلیل اول
اخص است از مدعی چه گاه باشد که موضع مسح در تیمم نجس باشد
و لیکن نجاست خشک باشد پس خاک نجس نشود و از آن نشود
پس علی الظاهر افاده اشتراط طهارت موضع مسح نموده است دلیل دوم
قیاس است و قیاس اعتبار ندارد و مقتضای اصل آنست که شرط نیست

طهارت مواضع مسح در تیمم م

اگرچه احتیاط اقتضا پاک بودن مواضع مسح مینماید چنانچه قلیلی از
مجتهدین شرط این نموده اند اما اگر ازالت نجاست متعذر باشد
ساقط است اعتبار ازاله و واجبست تیمم و اگر نجاست خاک متعدی
نمیشد از موضع مسح و آن نجاست حایل نمیشد میان ماسح و ممسوح که
خاکست اگر ممکن باشد ازاله آن پس واجبست ازاله آن و اگر متعذر

بوده باشد م

باشد ازاله تیمم میکند با آن نجاست **واجب هفتم** در تعیین عدد زدن

از ازاله اش م

دست بر خاکست بعضی را اعتقاد دو زدن است در غسل و وضو
و بعضی یک زدن در هر دو و مشهور یک زدن در وضو و دو زدن در
غسل و بالجمله شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در نهایه و مبسوط باین تفصیل
قایل شده اند و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه و سلار و ابن البراج
و اکثر متاخرین و سید مرتضی رضی الله عنه در شرح رساله گفته است
که یکزدن در تیممست خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو
چنانچه اختیار ابن جنید و ابن ابی عقیل و شیخ مفید در مسایل غریه
و منقول است از مفید دو زدن در کتاب ارکان در جمیع و حکایت

در جمیع است م

نموده است محقق در معتبر و علامه در منتهی و مختلف از علی بن بابویه
و مقتضای کلام ابن بابویه در رساله اعتبار سه زدنست باینکه
هر دو کف را با هم بر خاک زنند از برای مسح بعد از آن کف دست
را بر زمین و مسح دست چپ نمودن از مرفق تا سر انگشتان و فرق
نموده است درین باب میان وضو و غسل محقق در معتبر حکایت

کف دست چپ را بر زمین و مسح نمودن پشت دست
را از مرفق تا سر انگشتان و بعد
زدن کف دست راست م

نموده است قول بسه زدن بر زمین را از بعضی اصحاب ما بعد از آنکه
نقل نموده است از ابن بابویه دو زدن بر خاک را بدل از غسل و وضو
و منشا خلاف درین مسئله اختلاف احادیث و اخبار است از
جمله احادیثی که دلالت دارد بر یک زدن مانند صحیحه زراره
و صحیحه داود بن نعمان در قضیه عمار و اقعت و غیر این دو حدیث
از سایر احادیث و از جمله احادیثی که دلالت دارند بر دو زدن مطلقا دارند

صحیحهٔ اسمعیل بن همام از امام رضا علیه السلام که قال التیمم ضربة للوجه و
ضربة للکفین یعنی تیمم یکی زدن است از برای روی و یک زدن
است از برای هر دو کف و جمعی که قایل بتفصیل‌اند چنانچه مذهب
سیم است جمع نموده‌اند میان این احادیث باینکه حدیثی که دلالت
بر یک زدن دارد محمولست بر تیمم بدل از وضو و حدیثی که دلالت
دارد بر دو زدن محمولست بر تیمم بدل از غسل و استدلال نموده‌اند
بر این جمع بروایت محمد بن مسلم است که دلالت بر مسح از هر دو مرفق
است و بصحیحهٔ زراره از ابی جعفر علیه السلام که قال کیف التیمم قال هو
ضرب واحد للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بیدیک ثم
تنفضهما مرة للوجه ومرة للیدین ومتی اصبت الماء فعلیک
الغسل ان کنت جنبا والوضوء ان لم تکن جنبا یعنی راوی می
گوید که چگونه است تیمم فرمود آنحضرت که تیمم یک زدن است از برای
وضو و غسل از جنابت میزنی هر دو دست را و بعد از آن میافشانی
یکبار از برای روی و یکبار از برای هر دو دست و هرگاه که برسی آب را
پس بر تو است غسل اگر جنب باشی و وضو اگر نباشی وجه استدلال
از این حدیث آنست که کلام تمام باشد نزد گفتن آنحضرت که ضرب
واحد للوضوء و گفتن امام که والغسل من الجنابة محمول باشد بر اینکه
ابتدا و جمله تضرب بیدیک خبر از والغسل باشد و در این حمل تکلف است
چه متبادر آنست که والغسل معطوف بر وضو باشد و مراد آنست

که تیمم ضربة واحدة است که تیمم یک نوعیست از طهارت از برای وضو
و غسل و صورت تیمم آنست که تضرب تا آخر پس ظاهر شد که در تیمم خواه بدل
از وضو باشد و خواه بدل از غسل صورتش آنست که هر دو دست را بزنی بر
زمین یکبار از برای روی و یکبار از برای هر دو دست و باز در وجه جمع میان
این احادیث نمودن باین طریق ناصوابست از چند وجه اول آنست که
هر یک از احادیث که دلالت بر یک زدن می‌کنند و دو زدن وارد است در
مقام بیان در سوال از کیفیت تیمم که شاملست تیمم بدل از وضو و بدل
از غسل را پس حمل نمودن آنها را بر بعضی افراد باینکه یک زدن در تیمم بدل از
وضو و دو زدن بدل از غسل باشد بمنزله آنست که خبر از خاص دهند
در حالتی که سوال از عام واقع شود و این روا نیست دوم آنست که
مقتضای صحیحهٔ زراره و صحیحهٔ داود بن نعمان که دلیل بودند در قصهٔ عمار آنست
که یکبار زدن کافی باشد در تیمم از جنابت و این منافات دارد با آن
وجه جمع زیرا که طریق جمع بر این نحو است که دو زدن از برای تیمم بدل از
غسل باشد و حال آنکه یک زدن واقع است در تیمم بدل از غسل در این
دو صحیحه سیم آنست که گذارش یافت که آنچه بسبب آن جمع نموده‌اند
بیان احادیث مانند روایت زراره دانستی که دلالت ندارد و اما حدیث
~~محمد بن مسلم باز دلالت ندارد بر این تفصیل بوجهی که ظاهر گردد آنست که~~
~~گذارش یافت که آن حدیث که جمع نموده‌اند بسبب بیان احادیث مانند~~
~~روایت زراره دانستی که دلالت ندارد و اما حدیث محمد بن مسلم باز دلالت~~

از دو جهت دلالت ندارد

از وجوه ندارد

نخواهد بر این تفصیل بوجهی بلکه ظاهر بلکه آنست که سه زدن در تیمم معتبر است
خواه بدل از وضو و خواه بدل از غسل باشد چنانچه ابن بابویه اختیار
نموده است و آنچه مختار است آنست که تیمم بیک زدن کافیست در
جمیع و عمل آنچه دلالت بر دو زدن مینماید در جمیع بر استحباب است چنانچه
سید مرتضی در شرح رساله نقل نموده است و محقق در معتبر خوب
شمرده است این را تجویز نموده است عمل بحدیث محمد بن مسلم از زدن
سه بار و این قول حسن است و احوط آنست که ترک دو زدن در تیمم
خواه از غسل و خواه بدل از وضو باشد بنا نمیکند زیرا که حدیث
صحیح صریح است بر این معنی سوال اگر گویند که علامه در منتهی استدلال
بر جمع احادیث بطریق تفصیل نموده است بصحیحه محمد بن مسلم از ابی عبدالله
علیه السلم که ان التیمم من الوضوء مرة ومن الجنابة مرتان یعنی بتحقیق
که تیمم بدل از وضو یکبار و از جنابت دو بار است جواب گوییم که این
حدیث موجود نیست در کتب حدیث و ظاهر اکه اشتباهیست از او
ناشی شده است از عبارت شیخ در استبصار بسبب آنکه فرموده است
بعد از اخبار و احادیثی که دلالت دارند بر یکبار و دو بار و جمع نموده است
میان هر دو حدیث بتفصیل یعنی در بدل از وضو یک زدن و در بدل
از غسل دو زدن و بعد از آن فرموده است کما دو حدیث که مفسر این
احادیث است آوردیم یکی از حریز از زراره از ابی جعفر علیه السلم و حدیث
و دیگر از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از محمد بن مسلم از ابی عبدالله علیه السلم که

ان تیمم بدل

ان التیمم من الوضوء مرة واحدة ومن الجنابة مرتان و حال آنکه
حدیثی است که متضمن سه زدن است مطلقا و ظاهر اکه نقل نموده
است حاصل آنچه فهمیده است از معنی حدیث پس علامه گمان برده است
که این حدیث دیگریست مغایر حدیث اول است بواسطه اینست که در مختلف
ذکر نموده است و غیر این او این نقل نموده است پس عجبا از علامه است
که غافل شده از این دقیقه شیخ در مساوی بودن تیمم است بدل از غسل
بدانکه ظاهر کلام بعض اصحاب اقتضا مینماید که برابر است تیمم در غسل
چنانچه کلام شیخ مفید در مقنعه است و استدلال نموده است شیخ
طوسی بر این معنی در تهذیب بحدیث ابی بصیر که قال و سالته عن تیمم
الحائض والجنب سواء اذا لم یجدا ماء قال نعم یعنی راوی میگوید که
پرسیدم از آنحضرت از تیمم حائض و جنب برابر است هرگاه نیابند
آب را فرمود که بلی و حدیث عمار ساباطی مانند آن و بالجمله یک تیمم
است بدل از غسل و احتیاج نیست تیمم بدل از وضو با آنکه غسل
غیر جنابت کافی نیست از وضو شهید سعید در ذکری فرموده
است که بعضی از اصحاب تخریج دو تیمم درباره غسل غیر جنابت
کرده اند بنا بر آنکه وضو واجبست با آن و این سخن قریب است
و این دو حدیث منافات ندارند با وجوب تیمم بدل از وضو
در غیر غسل جنابت زیرا که تسویه که درین دو حدیث است محمول
است بر اینکه بر ابرست در کیفیت نه کمیت و آنچه ذکر نموده است

که نقل کرده از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از
ان حدیثی است

شهید سعید لحوظ است و بنابر گفته سید مرتضی که غسل مطلقا خواه
جنابت و خواه غیر جنابت احتیاج بوضو ندارد ثلث مسح میشود نزد او
برابری تیمم جمیع اغسال منهج در اینکه اگر افتاده باشد کف هر دو دست
کسی ساقطست مسح آنها و اکتفا مینماید بر مسح پیشانی و اگر قطع کرده شود
بعضی از کف دستها پس مسح مینماید بر باقی مانده اما دلیل بر ساقط شدن
مسح هر دو کف ظاهر است زیرا که تکلیف بامر محالست و اما وجوب
مسح پیشانی و باقی از کف پس از آنکه واجب مسح جمیع کفهاست با وجودش
پس هر گاه ساقط شود تکلیف بمسح بعض اجزا بسبب نبودنش ساقط
نشود مسح بعض دیگر و واجبست استیعاب مواضع مسح در تیمم
پس اگر چیزی از آن موضع مسح نماید روا نیست چنانچه اجماعی ما امامیه
است و اکثر سنیان نیز چنانچه علامه در منتهی آورده است زیرا که
اخلال بمسح بعضی اعضا اخلال و ترک کیفیت منقول از شارع
است پس بنابر این تیمم مشروع بجای نیامده است و فرق نیست
در ترک بعضی از موضع مسح نموده باشد دانسته یا از روی سهو
و باز فرق نیست در ترک مسح بعضی از موضع مسح میان کم و بسیار
چنانچه محقق در معتبر تصریح باین نموده است و از بعضی سنیان نقل
نموده است فرق میان ترک از روی عمد و نسیان و از بعضی جواز ترک
کمتر از یک درهم و بطلان هر دو قول ظاهر است منهج در اینکه سنتست
افشاندن هر دو دست بعد از زدن بر زمین چنانچه مذهب

از برای ص — سقوط ص — کرده ساقط ص — از موضع مسح را ص

اصحابست چنانچه علامه در منتهی نسبت بعلما داده است مشهور
بر اینکه اجماعیست و مستند درین باب احادیث مستفیض
است مانند گفته ابی جعفر علیه السلم در صحیحه زراره تضرب بیدیک
مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه و مرة للیدین یعنی میزنی هر دو
دو دست خود را پس می افشانی یکمرتبه زدن از برای روی
و یکبار از برای هر دو دست و حدیث عمرو بن ابی مقدام از صادق علیه السلام
که انه وصف التیمم فضرب بیدیه علی الارض ثم رفعهما فنفضهما
ثم مسح علی جبینیه یعنی وصف نمود تیمم را پس زد هر دو دست خود را
را بر زمین و بعد از آن برداشته افشاند هر دو را پس مسح نمود بر هر
دو جبین خود و بالجمله اجماعیست که افشاندن هر دو دست واجب
نیست چنانچه علامه در تذکره فرموده است و شیخ طوسی سنت
دانسته است مسح یکی از دو کف را بر دیگری بعد از افشاندن
و مستندش ظاهر نیست و از جمله سنتهای تیمم بسم الله الرحمن
الرحیم گفتن است پیش از نیت تیمم و تفریج اصابع یعنی انگشتان را
از یکدیگر جدا کردن در وقت زدن بر زمین تا متمکن شود گرد
خاک چنانچه در ذکری آورده است و سنت نیست تخلیل انگشتان
در بارهٔ مسح بدیل اصل منهج در اینکه رواست تیمم کردن اگر چه
بدن نجاستی داشته باشد چنانچه در وضو بدانکه اگر کسی نماز کرد
بتیمم اعاده نمیخواهد آنرا [illegible] و اعاده در اینجا شامل قضا است

درین گفتن شعارست ص — هر دو کف علیحده ص — کسی ص — الا ما ذکره فیما بعد ص

وبالجمله در وقت اعاده نیست و در خارج قضا هست و درین مقام دو مسئله
است اول کسی که تیمم کند و نماز گزارد و بعد از آن وقت بیرون رود
نیست واجب بر آنکس قضا علامه در منتهی فرموده است که اجماع اهل
علم است بر این و سید مرتضی در شرح رساله فرموده است که اگر حضری کسی
تیمم نماید بسبب نداشتن آب واجب است بر او اعاده هرگاه بیابد
آب او دلیلی بنظر نرسید درین باب و حق سقوط قضا است مطلقا
بدلیل آنکه گزارد نماز را که شارع امر بآن نموده و امر اقتضاء اجزا میکند و
وجوب قضا بامر تازه است پس موقوفست بر دلیل و حال آنکه دلیلی
نیست و بصحیحه شیخ طوسی از ابن سنان که قال سمعت اباعبدالله علیه
السلام یقول اذا لم یجد الرجل طهورا وکان جنبا فلیمسح من الارض
ولیصل فاذا وجد ماء فلیغتسل وقد اجزاته صلوته التی صلی یعنی
شنیدم آنحضرت که میفرمود هرگاه مردی نیابد آب و جنب باشد
باید که تیمم نماید و نماز گزارد پس هرگاه بیابد آب را باید که غسل کند و به
تحقیق که کافی است او را نمازی که گزارده است و بحسنه شیخ طوسی از
زراره از احدهما علیهما السلام که قال اذا لم یجد المسافر الماء فلیطلب
مادام فی الوقت فاذا خاف ان یفوته الوقت فلیتیمم ولیصل
فی آخر الوقت فاذا وجد الماء فلا قضاء علیه ولیتوضا لما
یستقبل یعنی فرمود یکی از دو امام علیهما السلام امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق و این تردید بسبب آنست که راوی شنیده است

از یکی

از یکی از ایشان و لیکن بخاطرش نمانده است خصوص هر یک و بالجمله
فرموده است که هرگاه مسافری نیابد آب را باید که طلب نماید تا وقت
باشد پس هرگاه نرسد که وقت بیرون رود باید که تیمم نموده نماز
~~گزارد در آخر وقت باشد پس هرگاه نرسد که وقت بیرون رود باید~~
~~که تیمم نموده نماز گزارده~~ در آخر وقت پس هرگاه بیابد آب را پس نیست قضا
بر آنکس و وضو بسازد از برای نماز آینده دوم اگر کسی تیمم کرده نماز گزارد
با فراخی وقت و بعد از آن آب را یافت در وقت پس اگر گوییم که تیمم مخصوص
است با آخر وقت نمازش باطلست مطلقا و اگر گوییم بجواز تیمم کردن
با فراخی وقت پس قول اصح آنست که اعاده ندارد چنانچه محقق
در معتبر و شهید در ذکری اختیار این نموده اند و منقولست از ابن
جنید و ابن ابی عقیل قول بوجوب اعاده نماز و این ضعیفست بدلیل
آنکه نماز گزارده بتیمم مشروع پس کافی خواهد بود و بدلیل صحیحه شیخ طوسی
از زراره که قال قلت لابی جعفر فان اصاب الماء وقد تیمم وهو
فی وقت قال تمت صلوته ولا اعادة علیه یعنی راوی میگوید
که گفتم بآنحضرت علیه السلام اگر برسد کسی بآب در حالتی که تیمم نموده باشد
و رسیدنش بآب در وقت نماز باشد فرمود که نمازش تمامست و بر
آنکس اعاده نیست و مانند صحیحه شیخ طوسی از محمد بن مسلم که قال
سالت اباعبدالله علیه السلام عن رجل اجنب فتیمم بالصعید وصلی
ثم وجد الماء فقال لا یعید ان رب الماء رب الصعید فقد فعل

احد الطهورین یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که جنب باشد پس تیمم
بخاک نماید و نماز کرده و بعد از آن آب را یابد پس آنحضرت فرمود که اعاده
نمی نماید بتحقیق که آفریننده آب آفریننده خاک است پس بتحقیق که کرده است
یکی از دو طهور را و مانند صحیحه شیخ طوسی از عیص که قال یغتسل ولا یعید
الصلوة یعنی غسل کند و اعاده نمازی که به تیمم کرده است نماید اما
استدلال ابن جنید و ابن ابی عقیل بصحیحه یعقوب بن یقطین است که قال
سألت ابا الحسن علیه السلام عن رجل تیمم فصلی فاصاب بعد صلوته ماء
أیتوضأ ویعید الصلوة ام یجوز صلوته ماء ایتوضأ ویعید الصلوة
ام تجوز صلوته قال اذا وجد الماء قبل ان یمضی الوقت توضأ واعاد فان
مضی فلا اعادة علیه یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که تیمم کند پس
گزارد نماز و بعد از آن رسید بعد از نماز به آب اما وضو سازد و اعاده
نماز نماید یا جایز است نماز او فرمود هرگاه بیابد آب را پیش از گذشتن
وقت وضو بسازد و اعاده نماز نماید پس اگر وقت گذشته باشد
اعاده نماز بر او نیست جواب این حدیث آن است که محمول بر استحباب
است تا که جمع میان این حدیث و سایر احادیث شده باشد منه
در اینکه اگر کسی داند که استعمال آب در جنابت عمداً کرد با اینکه سرما
ضرر باو میرسد و دانسته جنابت بجای آورد تیمم میکند و نماز می
گزارد و در اعاده آن نماز خلاف است شیخ طوسی را اعتقاد اعاده نماز است
بحدیثی که روایت نموده است از جعفر بن بشیر از کسی که روایت نموده

است

است از ابی عبد الله علیه السلام که قال سألته عن رجل اصابته جنابة
فی لیلة باردة یخاف علی نفسه التلف ان اغتسل قال یتیمم فاذا امن
البرد اغتسل واعاد الصلوة یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که برسد
او را جنابت در شب سردی و بترسد بر نفس خود از تلف شدن اگر غسل بآن آب
نماید فرمود که تیمم کند و هرگاه ایمن شود از سردی غسل نماید و اعاده نماز خواهد
کرد و این حدیث ضعیف است بسبب ارسال و با وجود ضعف دلالت
ندارد بر اینکه دانسته جنابت بجای آورده باشد و ممکن است که استدلال
نموده اند از جانب او بصحیحه ابن بابویه از عبد الله بن سنان که انه
سأل ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل تصیبه الجنابة فی اللیلة الباردة
ویخاف علی نفسه التلف ان اغتسل فقال یتیمم ویصلی فاذا امن البرد
اغتسل واعاد الصلوة یعنی پرسید آنحضرت را از مردی که جنابت باو
رسد در شب سردی و بترسد بر نفس خود تلف شدن را اگر غسل بآن آب نماید
کند پس فرمود که تیمم نماید و نماز گزارد و هرگاه ایمن شود از سردی غسل نموده
کند و اعاده نماز این حدیث اگرچه صحیح است لیکن دلالت ندارد بر
اینکه دانسته جنابت کرده باشد پس اولی آن است که حمل این حدیث
بر استحباب نمود زیرا که ارتکاب این مجاز اولی است از تخصیص آن
بحالت عمد اگرچه قول بوجوب اعاده خالی نیست از نیکوئی منه
بدانکه هرگاه نیابد آب مطلقا یا باشد ولیکن متعذر باشد استعمال شرعاً
روا است او را جماع نمودن زیرا که واجب نیست بر او طهارت آبی اما

اگر باشد آب بلکه بعد وضو ساختن اگر پیش از وقت نماز باشد روا است
جماع نمودنش و اگر بعد از دخول وقت باشد علامه در منتهی جزم نموده
است که حرام است جماع نمودن او تا فوت نشود نماز واجبی که به وضو
بجای میتوانست آورد و در این مقام اشکال است زیرا که مقتضای عموم
احادیث جواز موخر داشتن نماز است تا آخر وقت پس روا باشد
جماع کردنش و ترک طهر نمودن [illegible] روا نیست با طهارت که رفتن از آب
هرگاه متمکن باشد از آب در جمیع اوقات نماز منهج در اینکه اگر
کسی را منع نماید کثرت مردمان در روز جمعه از اینکه بیرون رفته
وضو سازد تیمم میسازد و نماز گزارد بعد از آن اعاده آن نمی نماید
چنانچه شیخ طوسی در نهایه و مبسوط و ابن جنید بر این رفته اند بدلیل
حدیث سکونی از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق از پدرش از علی
علیهما السلام که انه سئل عن الرجل یکون فی وسط الزحام یوم الجمعة او
یوم عرفة لا یستطیع الخروج من المسجد من کثرة الناس قال یتیمم
ویصلی معهم ویعید اذا انصرف یعنی پرسیده شد آنحضرت از مردی
که باشد در میان کثرت در روز جمعه یا روز عرفه قدرت نداشته
باشد بیرون رفتن از مسجد بسبب کثرت مردمان فرمود که تیمم کرده
نماز گزارد با ایشان و اعاده نماز کند هرگاه فارغ شود و این حدیث
ضعیفست و حق آنست که اعاده نماز واجب نیست زیرا که گزارده
است نمازی که بآن امر شده بود زیرا که مفروض آنست که قدرت بر

استعمال

اعاده‌ی نماز جمعه

استعمال آب نداشته پیش از فوت جمعه و همچنین اگر کسی بر جسدش
نجاستی بوده باشد و آبی نباشد که از برای ازاله آن نجاست شیخ
طوسی در نهایه و مبسوط حکم نموده است باعاده نماز ولیکن هرگاه
اگر نجاست در جامه‌اش باشد نه بدنش و ظاهر آنکه مستندش روایت
عمار ساباطی است از ابی عبدالله علیه السلام که انه سئل عن رجل
لیس علیه الا ثوب ولا تحل الصلوة فیه ولیس یجد ماء یغسله کیف
یصنع قال یتیمم ویصلی فاذا اصاب ماء غسله واعاد الصلوة یعنی
بتحقیق که آنحضرت پرسیده شد از مردی که نباشد مر او را غیر از
یک جامه که نماز در آن حلال نباشد و نیابد آبی که آنرا بشوید چه کند
فرمود که تیمم کند و نماز گزارد و هرگاه رسد بآبی بشوید آنرا و اعاده نماز
نماید [illegible] و این حدیث ضعیفست زیرا که عمار [illegible] که در سندش
واقع [illegible] فطحی مذهبند و اصح آنست که اعاده ندارد زیرا که [illegible]
گزارده است نمازی که شارع در آن وقت امر بآن نموده بود منهج
در اینکه کسی اگر نیابد آب و خاک را و [illegible] اینکه در بند باشد
یا در موضعی که نجس باشد بعضی را اعتقاد آنست که نماز گزاردن لازم
نیست نه در وقت و نه در خارج وقت و این قول اشبه است و لیکن
ظاهر مذهب اصحاب آنست که قضا ندارد زیرا که طهارت شرط صحت نماز است
مطلقا چنانچه در صحیحه زراره واقع است که لا صلوة الا بطهور یعنی نیست
نماز مگر بطهور و مراد از آن وضو است و غسل و تیمم و هرگاه متعذر

باشد پس تکلیف بآن ساقطست چه لازم می آید از ساقط شدن تکلیف
بشرط ساقط شدن تکلیف بمشروط که نمازاست اگر چنین نباشد لازم
می آید تکلیف بما لایطاق وظاهر قول محقق در شرایع آنست که بعضی را
اعتقاد آنست که نماز میگزارد و بعد از آن اعاده ازو مینماید و بنظر
نرسید کسی که قایل باین مذهب باشد و ظاهر آنکه اشارت نموده
باشد بآنچه شیخ طوسی در مبسوط فرموده است از مخیر بودن آنکس میان
موخر داشتن نماز یا گزاردن نماز و اعاده کردن نماز و این قول با ضعفش
دلالت ندارد بر تعین اداو شیخ مفید نقل نموده است در رساله که
به پسرش نوشته بود که بر آنکس نیست که ذکر خدای تعالی بمقدار نماز
بجای آورد و اما قضای نماز اصحاب را درین دو قولست یکی آنست که
ساقط است چنانچه محقق در شرایع و معتبر اختیار نموده است و همچنین
شیخ مفید در یکی از دو قولش بدلیل آنکه نماز ساقطست بسبب حدثی
که زوالش ممکن نبوده است پس قضا اش واجب نیست مانند نماز
حایض و با آنکه قضا واجب میباشد بامر تازه پس موقوفست بر امر
شارع و بعضی را اعتقاد آنست که قضا دارد چنانچه مفید در مقنعه
و شیخ طوسی در مبسوط و سید مرتضی در مسایل ناصریه و ابن ادریس
اختیار نموده است و این اظهر است بعموم آنچه دلالت دارد بر وجوب
قضای نمازهایی که فوت شده باشد مانند گفته ابی جعفر علیه السلام
در صحیحه زراره که و متی ذکرت صلوة فاتتک صلیتها یعنی هرگاه

که طهارتست ۵

وجوب ۵

دارد ۵

بخاطرت

بخاطرت رسد نمازی که فوت شده باشد بجای می آوری و در صحیحه دیگر
زراره که اربع صلوة یصلیها الرجل فی کل ساعة صلوة فاتتک
فمتی ما ذکرتها ادیتها الحدیث یعنی چهار نماز که گزارد آنها را هر کسی در هر ساعتی
نمازی که ترا فوت شود هرگاه بخاطر تو رسد بجای آور و آنچه گفته شده
است که ساقط شدن سبب ساقط شدن قضا است محض دعویست
بی دلیل با آنکه منقوضست بوجوب قضا نماز بر کسی که سهو نموده یا
باشد یا خواب بوده باشد و وجوب قضای روزه بر حایض منهج
در آنکه تیمم کننده هرگاه متمکن شود از استعمال آب چند
صورت است اول آنست که بیابد آب را پیش از شروع در گزاردن نماز پس
وضوش باطل است و بر او واجبست استعمال آب و اگر آب بعد از آنکه
بعد از استعمالش بر طرف گردد تیممش باطلست و اعاده تیمم میکند
باجماع اهل العلم چنانچه محقق در معتبر فرموده است و ظاهر کلام
اصحاب آنست که فرق نیست در این حکم میان آنکه از وقت باقی
باشد مقدار طهارت و نماز و یا نمانده باشد مقدار پس دوم آنست که
آب را بیابد بعد از آن نماز پس بر او لازم نیست اعاده نماز اگر چه وقت باقی
باشد زیرا که مامور به بود بجای آورد و لیکن تیممش باطل میگردد باجماع
چنانچه محقق در معتبر اشارت باین نموده است سیم آنست که بیابد
آب را در اثنای نماز و در این باب خلافست شیخ طوسی در کتاب مبسوط و
خلاف بر اینست که نمازش را اتمام مینماید اگر چه شروع بتکبیرة الاحرام کرده

یا در خواب بوده نماز را ۵

باشد چنانچه مرتضی در مسایل خلاف و ابن ادریس اختیار نموده اند بدلیل
اصل یعنی اصل آنست که واجب نیست تا ثابت شود و بحدیثی که شیخ طوسی
از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی نقل فرموده است که او گفته است که روایت
نموده است مر محمد بن حمران از ابی عبد الله علیه السلام که قال قلت له
رجل تیمم ثم دخل فی الصلوة وقد کان طلب الماء فلم یقدر علیه ثم یؤتی
بالماء حین یدخل فی الصلوة قال یمضی فی صلوته یعنی راوی میگوید که گفتم
مر آنحضرت را مردی که تیمم نماید بسبب نیافتن آب داخل نماز شود بعد از آنکه طلب
آب نموده بود و نیافته بود و بعد از داخل شدن در نماز آورده شد آب را
در وقتی که داخل نماز شده بود فرمود که نمازش صحیح است و شیخ در نهایة
فرموده است که از نماز رجوع مینماید و وضو میسازد تا که برکوع نرفته باشد
چنانچه اختیار ابن ابی عقیل و ابی جعفر بن بابویه و مرتضی در شرح رساله و تصحیح
شیخ طوسی از زراره از ابی جعفر علیه السلام که قال قلت فان اصاب
الماء وقد دخل فی الصلوة قال فلینصرف ولیتوضأ وان کان قد
رکع فلیمض فی صلوته یعنی راوی میگوید که گفتم پس اگر آب برسد طالب
در حالتی که شروع در نماز کرده باشد فرمود که نماز را باطل ساخته وضو بسازد
و اگر رکوع کرده باشد پس نماز خود را تمام میکند و این حدیث در کتاب
تهذیب بسه طریق روایت شده است اقرب بصحت آنست که شیخ
طوسی روایت نموده است از محمد بن علی بن محبوب از حسن بن حسین
لولوی که لولوی هست اگرچه نجاشی توثیق او نموده است لیکن شیخ طوسی

است صح

فرموده

فرموده است که ابن بابویه او را ضعیف دانسته است بدانکه قول اول
که باطل نباید کردن نماز را اولی است از این قول بچندین وجه اول آنست
که روایت ابن حمران ارجح است یعنی بهتر است زیرا که ابن حمران مشهور
تر است در علم و عدالت از عبد الله بن عاصم دوم آنست که عمل بمضمون
حدیث آسان تر است و آسانی مراد الله تعالی است سیم آنست که عمل
بمضمون حدیث اول موجب جمع با عمل بروایت عبد الله بن عاصم است باینکه
حمل آن نمائیم بر استحباب و اگر عمل باین حدیث نمائیم نخواهد بود حدیث
اول را محملی چهارم آنست که مطابق اصل است و عموماتی که دلالت
دارند بر حرام بودن قطع نماز و بحدیثی که شیخ طوسی بطریق صحیح از زراره و از
محمد بن مسلم روایت نموده است که قال قلت فی رجل لم یصب الماء وحضرت
الصلوة فتیمم وصلی رکعتین ثم اصاب الماء اینقض الرکعتین او
یقطعهما ویتوضأ ثم یصلی قال لا ولکنه یمضی فی صلوته ولا ینقضها
لمکان انه دخلها علی طهور بتیمم یعنی راوی میگوید که گفتم درباره
مردی که آب نرسید وقت نماز حاضر گردید پس تیمم کرده و دو رکعت نماز
گزارد و بعد از آن آب رسید آیا باطل میگرداند دو رکعت آنرا یا قطع
آن بآب نموده باید که قطع هر دو رکعتی که گزارده است نماید و وضو سازد
و بعد از آن نماز گزارد فرمود که نه ولیکن نماز خود را تمام کرده باطل نگرداند
زیرا که داخل نماز شده است بطهارت تیمم و ظاهر این دلیل اقتضای
نماید وجوب گذشتن در نماز با داخل شدن در نماز اگرچه بتکبیرة الا

عمل بان صح

است صح

حرام

باشد در این مقام چند بحث است بحث اول آنکه هرگاه حکم نمایم
بر تمام کردن نماز با وجود آب یا بسبب آنکه از محل قطع کردن نماز گذشته که رکوع
باشد بنا بر بعضی از مذاهب یا بسبب شروع در نماز چنانچه حق است
آیا واجب است بر او اعاده تیمم اگر آب پیش از فارغ شدن از نماز آب بر طرف
شود آیا واجب است بر او تیمم یا واجب نیست دو قول است اظهر آنست
که تیمم کردن بر او واجب نیست بسبب آنکه او را مانع شرعی بود از قطع نماز که شروع
در آن نموده بود و واجب بوده است حکم بر استمرار تیمم تا فارغ شود از
نماز و در وقت فارغ شدن از آن متمکن نیست از استعمال آب
زیرا که معذور است و شیخ طوسی در مبسوط فرموده که تیممش باطل
می‌شود نسبت بغیر این نماز از نمازهای دیگر و علامه در منتهی
تقویت این قول داده است و در تذکره میل باین نموده است
زیرا که متمکن از استعمال آب بحسب عقل و مانع شرعی بر طرف گردیده
قدرت بر وضو ساختن زیرا که قدرت صفت حقیقی است
و حکم تعلق گرفته است بآن و ضعف این گفته ظاهر است و بعضی از
فقها متفرع ساخته‌اند بر این قول که جایز نیست نماز گزاردن
بوضوی این نماز بنمازی دیگر که سابق بر او باشد مانند آنکه شروع
در نماز عصر نموده بخاطرش رسید که ظهر را بجای نیاورده است عدول
روا نیست زیرا که تیمم او باطل شده است نسبت به نمازی غیر از آن
و این حکم دور است و اگر قایل شویم باستحباب قطع نماز پیش از رکوع کردن

پس

...رم و بعد از آن [illegible]
...نماز واجب باشد زیرا که
...ست چنانچه شهید اول در بیان و
...ذکر نموده است ولیکن احتمال قوی دارد که تیممش
...بحسب یافتن آب زیرا که جایز است قطع نماز سنتی از روی
اختیار پس مانعی نیست از استعمالش نه بحسب عقل و نه بحسب شرع
بحث سیم مستفاد از احادیث و کلام اصحاب حرام بودن رجوع
از نماز بعد از فوت محلش خواه گوییم که شروع در نماز باشد و خواه شروع
...ع و خواه بعد از گزاردن دو رکعت و علامه در تذکره نزدیک شمرده
است جواز عدول بسوی نماز سنتی با آنکه وقت وسیع بوده باشد و
نیت باین طریق خواهد نمود که آنچه گذارده‌ام و آنچه خواهم کرد نماز
سنتی است و اختیار این حکم نموده است بسبب آنکه در این رجوع جمع
نموده است میان آنکه نماز واجبی را باطل نساخته است که بجای آورده
است نماز واجب را با کمال طهارتی که طهارت با آب است و اصح آنست که
این رجوع نمودن جایز نیست [illegible] قیاس نمودن [illegible] فراموش
ساختن اذان هرگاه شروع نماید در نماز و بخاطرش رسد عدول بسنتی نماید
و بعد از آن اذان بجای آورده نماز واجبی را بجای آورد و همچنین کسی که
شروع در نماز نموده جماعت بعد از آن منعقد شود عدول بنماز سنتی نموده

و بعد از آن م

نماز بجماعت…
بیافتن آب در اثنای…
ابطال نی آنکه عدول نماید و عدل…
وقت تنگ باشد حرامست رجوع…
باز **منهج پنجم** دراینکه روا است بسبب تیمم کردن…
بسبب طهارت بآب ساختن مانند غسل و وضو و بالجمله صحیح میشود به
نماز و طواف و دخول مساجد و خواندن عزایم و مس کتابت مصحف
هرچه تیمم کنند و اکثر شیخ فخر الدین منع نموده است از مباح بودن درنگ
در مساجد هر کسی را که تیمم بعوض غسل کرده باشد بدلیل کریمه وَلَا جُنُبًا
إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا یعنی مروید در حالتی که جنب باشید
بمساجد مگر که محض گذشتن باشد یعنی درنگ نمودن در آنها روا نیست
مگر که غسل نماید و دلیل بر مدعایش گرفته است این آیه را بسبب آنکه
حق تعالی نهایت حرام ساختن را غسل گردانیده است پس مباح نیست
درنگ کردن جنب مگر بغسل و تیمم غسل نیست پس او را درنگ در مساجد
روا نباشد و الا لازم می آید که غسل که غایت جواز درنگ بودن است
غایت نباشد و ملحق ساختن حرمت مس نمودن جنب اگرچه تیمم
کرده باشد بحرمت دخول کردن او در مساجد بدلیل آنکه امت فرق
نموده اند میان هر دو و اصح آنست که تیمم سبب اباحت کل اینهاست به
دلیل گفته نبی صلی الله علیه و آله مر ابی ذر را که یکفیک الصعید عشر سنین یعنی

درنگ در مساجد م

کافی

کافی است ترا خاک ده سال و مانند گفته امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام
در صحیحه حماد که هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْمَاءِ یعنی خاک بمنزله آبست و در صحیحه محمد بن مسلم
که قَدْ فَعَلَ أَحَدَ الطَّهُورَيْنِ یعنی بتحقیق کرده است یکی از دو طهور را و در صحیحه
جمیل که إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ التُّرَابَ طَهُورًا كَمَا جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا یعنی گردانیده
است الله تعالی خاک را پاک کننده چنانچه گردانیده است آب را پاک کننده
و از اینجا ظاهر شد که روا است جواب از آیه باینکه ظاهر غایت اگرچه
آنست که فخر المحققین فرموده است لیکن جایز است که عمل بظاهر ننمودن
بسبب چندین حدیث صحیح از خارج چنانچه گزارش یافت **منهج ششم**
دراینکه اگر جمع آید مرده و جنبی و محدثی یعنی بی وضوئی و با ایشان باشد
مقداری از آب که کافی بوده باشد یکی از آنها را پس اگر آب ملک یکی از آنها
باشد پس آنکس سزاوار است بآن آب و اگر ملک جمیع آنها باشد یا مالکی
نداشته باشد یا مالکی دارد که بخشش مینماید افضل آنست که جنب را
تخصیص نماید و بعضی را اعتقاد آنست که مرده را و شیخ طوسی در خلاف
فرموده است که اگر آب باشد ملک یکی از ایشان پس آنکس سزاوار است
بآن و اگر نباشد مخیر بود در تخصیص زیرا که چند امر واجبست که جمع شده
اند و بعضی اولی نیست از بعضی پس متعین شد تخییر و باز روایات مختلفند
اند بر وجهی که ترجیح ندارد بعضی بر بعضی پس عمل متعین شد است تخییر
و مقتضای آنها انتفاء اولویت بعضی است و اصح آنست که جنب را

لیکن یکی از ایشان ن م

باب آب

تخصیص تأیید نموده بصحیحهٔ صدوق از عبد الرحمن بن ابی نجران که او
سأل ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام علی ثلثة نفر کانوا فی سفر احدهم
الجنب والثانی میت والثالث علی غیر وضوء وحضرت الصلوة و
معهم من الماء قدر ما یکفی احدهم من یاخذ الماء وکیف یصنعون
فقال یغتسل الجنب ویدفن المیت ویتیمم الذی هو علی غیر وضوء لان الغسل
من الجنابة فریضة وغسل المیت سنة والتیمم للآخر جایز یعنی پرسید
راوی آنحضرت را در باره سه کس که یکی از ایشان جنب و دیگری مرده
و دیگری بی وضو باشد و وقت نماز حاضر شده و با ایشان از آب بجز
مقدار آنچه کفایت نماید یکی از ایشان را نباشد سزاوار بآن آب چه کس است از
از ایشان و چه کنند پس فرمود که غسل مینماید جنب و مرده دفن کرده میشود
و تیمم میکند آنکسی که بی وضو باشد زیرا که غسل از جنابت فریضه است
یعنی ثابت بقرآنست و غسل دادن مرده سنت است یعنی وجوبش
بحدیث ثابت شده است و تیمم دیگری را جایز است و جمعی که استدلال
نموده اند برای [illegible] مرده مقدمست باینکه جنب باز یافت طهارت
خود میتواند نمود [illegible] بخلاف [illegible] بعد
از دفن پس مرده مقدمست و بحدیث محمد بن علی از بعض اصحابش که
قلت المیت والجنب یتفقان ولا یکون الماء الا بقدر کفایة احدهما
ایهما اولی قال یتیمم الجنب ویغسل المیت یعنی گفتم که مرده و جنب اتفاق
و نباشد آب مگر مقدار کافی بودن یکی از ایشان کدام سزاوار اند بآن فرمود

است م

آنکسی که با وضو نباشد تیمم مینماید صح

غسل دادن

نمیتوان یافت بار غسل بعد م

افاده صح

که جنب تیمم کند و مرده غسل داده میشود این قول محل تامل است اما
جواب از دلیل اول پس باینکه معتبر است بحدیث صحیح نمیتواند [illegible] با آنکه
معارضست بمکلف بودن جنب بطهارت بخلاف مرده و باینکه
جنب را دو فایده حاصلست مباح بودن نماز و پاک بودن بدن
و مرده را فایده [illegible] لا غیر اما جواب از حدیث باینکه ضعیفست
با آنکه مرسل و مضمر است پس صلاحیت معارضت ندارد با حدیث
صحیح [illegible] اما اگر آب وفا نماید در باره غسل و وضو سزاوار آنست که
جنب را مخصوص سازند زیرا که موالات در غسل شرط نیست و احتمال
رسیدن باب [illegible] و اگر نرسد تیمم کند و اگر ممکن بود [illegible] که محدث
وضو سازد و آبرا جمع نماید تا غسل کند مجنب که بدنش از نجاست خالی با
و بعد از آن جمع نموده که مرده بشویند ولیست و اگر جمع آید با این سه
کس حایضی که خون او منقطع شده باشد یا مس کننده مرده یا کسی که
اراده احرام بستن دارد و بدنش بوی خوش داشته باشد که بدن خود
را بشوید از آن در اینکه کدام یک از ایشان سزاوار اند باب اشکالست
ولیکن مختار آنست که مخیر است و استعمال قرعه زدن اولی است اما
اگر تشنه با جماعت باشد آنکس سزاوار است بآن آب از جمیع

منهج

در اینکه جنبی هرگاه تیمم بدل از غسل کرده بعد از آن حدثی
از و بظهور آید که سبب وجوب وضو باشد تیمم بدل از غسل مینماید یا
بدل از وضو اکثر مجتهدین اختیار اول نموده اند بدلیل آنکه واجب بر آنکس

شد

پس واجب است ... م

جمیع ایشان ... صح

تیمم بدل از غسل زیرا که جنابت باقیست و استباحت نماز زایل
شده است بحدث اصغر پس واجب تیمم بدل از غسل است و بگفته امام
ابی جعفر علیه السلام در صحیحه زراره که و متی اصبت الماء فعلیک الغسل
ان کنت جنبا و الوضوء ان لم تکن جنبا یعنی هرگاه به آب برسیدی پس
بر تو واجبست غسل اگر جنب باشی و وضو اگر جنب نبوده باشی
پس ظاهر شد ازین حدیث اگر تیمم بدل از غسل نمود و در مرتبه ظهور
حدث اگر چه اصغر باشد هر آینه وضو بایستی ساختن بر تقدیر حدث
اصغر بعد از تیمم بدل از غسل و علامه در مختلف استدلال نموده است
بر اینمدعی بصحیحه محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام که فی رجل اجنب
فی سفر و معه ماء قدر ما یتوضأ به قال یتیمم و لا یتوضأ یعنی در باره
مردی که جنب شود در سفر و با او آبی باشد بقدر آنچه وضو ساخته شود
بآن فرمود که تیمم کند و وضو نسازد بدانکه این حدیث دلالت دارد بر
نهی از وضو ساختن پیش از تیمم از جنابت پس لازم نمی آید منع از آن
بعد از تیمم از جنابت و سید مرتضی از قدما در شرح رساله و سید
مجتهدین و سند ارباب حق و یقین قدس سره بر آینند که جنب هرگاه
تیمم کند بدل از غسل و بعد از آن حدث اصغر از و بظهور آید بعد در یافتن
آب بقدر وضو ساختن وضو میسازد بآن آب زیرا که حدث
اول مرتفع شده است و آمده است حدثی که سبب وضو است و
یافته شده است از آب بقدر آنچه کافی باشد از برای حدث اصغر

پس واجب بود استعمال آب و ظاهر است که مراد از رفع حدث رفع
آنست تا متمکن شود از غسل کردن نه برداشتن حدث مطلقا و الا
بایستی که غسل واجب نباشد نزد متمکن شدن از استعمال آب زیرا که حدث
حدث باجماع و لیکن از جانب متاخرین آنست که آنچه محقق است
آنست که حدث اکبر برداشته شده است تا حاصل شود یکی از دو
امر یا متمکن شدن از غسل یا حدث و با حصول یکی ازین دو چیز
رفع منتهی میشود و ظاهر میگردد اثر حدث سابق

منهج هشتم

هرگاه متمکن شود کسی از استعمال آب تیممش باطل میگردد و اگر بعد از
یافتن آب برطرف شود محتاجست بتازه گردانیدن تیمم باجماع
و احادیث درین باب بسیار است و مراد از متمکن شدن از استعمال
آب آنست که نیابد [illegible] و را مانع حسی و شرعی که [illegible] منع نماید از
استعمال آب بدانکه خلاف واقعست در اینکه معتبر در باطل شدن
تیمم گذشتن زمانیست که ممکن باشد در آن از فعل طهارت مائیه
یا نه دو وجه است یکی آنست که معتبر است گذشتن زمانی بقدر
زمان طهارت بسبب آنکه آب در آن زمان [illegible] باشد چه ممتنع است تکلیف بعبادت
در وقتی که گنجایش وضو داشتن نداشته باشد پس هرگاه تلف شود
آب پیش از گذشتن زمانی که ممکن باشد در آن زمان از طهارت
گرفتن یعنی غسل کردن یا وضو ساختن ظاهر شد انتفاء تکلیف به
باستعمال آب پس لازم است بقای بودن تیمم زیرا که نقض یعنی باطل شدن

تیمم متحقق میشود بمتمکن شدن از طهارت وجه دوم آنست که
معتبر نیست گذشتن زمانی بعد از طهارت زیرا که صادق می آید قدرت
داشتن و متمکن بودن از استعمال آب بحسب ظاهر لیکن اول اولی است
در این مقام دو فرع است **فرع اول** اگر جمعی که تیمم داشته باشند با هم برسند
که یکی از ایشان را کافی باشد در منتهی علامه فرموده است که تیمم کل این
جماعت باطل میشود زیرا که دلیل دلالت دارد بر انتقاض تیمم بسبب یافتن
آب و این صادق است هر یک از ایشان سزاوار مقید ساختن آن را
باینکه متمکن باشد از استعمال آب اما اگر بعضی از ایشان سبقت نماید
بجمع نمودن آب پس تیمم آنکس باطل میشود بتنهائی و باقی باطل نمیشود
مگر که بذل آن بایشان نماید **فرع دوم** اگر کسی نیابد آب را مگر در مسجد
و جنب باشد آنکس را ظاهر جواز داخل شدن اوست در مسجد و آن را
بیرون آوردن و غسل نمودن بیرون کردن و اگر نیابد با او چیزی که آن را
بیرون برد علامه تجویز غسل کردن او را در مسجد نموده است و این
قول حسن است اگر متحقق شود نشستن او در مسجد و درنگ کردنش
در آن **منهج** در اینکه تیممش باطل نمیشود بسبب بیرون رفتن وقت
مادام که حدثی از او بظهور نیاید یا آبی نیابد این حکم اجماعیست میان
اصحاب و احادیث بر آن ناطقند با آنکه حماد بن عثمان بطریق صحیح روایت
نموده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن الرجل لا یجد الماء أیتیمم لکل صلوة فقال لا هو بمنزلة الماء یعنی در

متمکن م
نماید م
آب م
نباشد م
نشود م

بادّه مردی که نیابد آب را آیا تیمم میکند از برای هر نمازی پس فرمود که نه تیمم بمنزله
آبست و زراره بطریق صحیح روایت نموده است که قال قلت لابی جعفر
علیه السلم یصلی الرجل بتیمم واحد صلوة اللیل والنهار کلها فقال نعم ما لم
یحدث او یصب ماء قلت فان اصاب الماء ورجا ان یقدر علی
ماء آخر وظن انه یقدر علیه فلما اراده تعسر ذلک علیه قال
ینقض ذلک تیممه وعلیه ان یعید التیمم یعنی راوی میگوید که
گفتم بآنحضرت که اگر نماز گزارد مرد بیک تیمم نماز شب و روز را فرمود
که بلی مادام که حدثی نکند یا بآب نرسد گفتم اگر رسد بآب و امید
رسیدن بآبی دیگر داشته و گمانش این بود که قدرت بر آن داشته [illegible]
اراده آب کرد دشوار شود وضو ساختن [illegible] فرمود که تیممش باطل میشود
به بیرون رفتن وقت بر آنکه تیمم طهارتیست از روی ضرورت [illegible] پس
مقدر میشود بوقت مانند مستحاضه و این قول باطلست **منهج**
در اینکه اگر کسی بعض از اعضاء وضو را کوفتی داشته باشد و قدرت بر شستن یا مسح
آن عضو نداشته باشد و منع نمودنش روا است او را تیمم نمودن و
طهارتش متبعض نمیشود باینکه بعضی را بشوید و بعضی را بجای آن تیمم کند
مراد از این آنست که اگر کسی را قدرت بر شستن عضوی که شسته شود
در وضو نداشته یا مسح نمودن موضعی که در وضو مسحش باید نمود
نداشته باشد باید که تیمم کند و این رد بر شافعی است و باین تقریر
ظاهر شد که منافات ندارد این حکم با آنچه در احکام جبیره وارد است

صحیحست تیمم او م
بعلاوه دشوار گردید فرمود که تیممش باط[ل]
و بر اوست اعاده تیمم و بعضی از س[illegible]
اعتقاد آنست که تیممش باطل نگردد بمجر[د]
در وضو م

که اگر آفتی کل عضو را فرو گیرد که نتوان شستن آنرا باید که اکتفا در باره وضو
بمسح نمودن آن عضو نموده فرضش منتقل نمیشود بتیمم بلکه وضو میسازد و
آن موضع را که می باید شستن مسح مینماید و گفته شافعی باطل است
بدو وجه اما اول بسبب آنکه طهارت بسه قسم منقسم میشود وضو و غسل
و تیمم و طهارتی که مرکب باشد از شستن و تیمم کردن قسمیست چهارم
اما دوم بسبب عموم کریمه وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ ... فَلَمْ تَجِدُوا
مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا **منهج** در اینکه رواست تیمم از برای نماز جنازه با وجود
آب و لیکن به نیت سنت چنانچه شیخ طوسی در اکثر مصنفاتش آورده
است و استدلال بر این مدعا نموده است باجماع فرقه و بحدیث زرعه
از سماعه که قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مَرَّتْ بِهِ جَنَازَةٌ وَهُوَ عَلَىٰ غَيْرِ طُهْرٍ
قَالَ يَضْرِبُ بِيَدَيْهِ عَلَىٰ حَائِطِ لَبِنٍ فَيَتَيَمَّمُ یعنی راوی میگوید که پرسیدم
آنحضرت را در باره مردی که بگذرد باو جنازه و حال آنکه وضو نداشته
باشد فرمود که بزند هر دو دست خود را بر دیوار خشت پس تیمم نماید و محقق
در معتبر فرموده است که اجماع را نمیدانیم و روایت نیست صریح در جواز
تیمم نمودن با وجود آب و لیکن اگر قایل شویم باینکه جنازه ناگهان رسید
و او را بیم فوت شدن نماز بر جنازه باشد اگر وضو سازد پس تیمم مینماید
زیرا که طهارت چونکه شرط گزاردن نماز جنازه نیست و تیمم یکی از دو
طهارتست پس با بیم فوت شدن نماز جنازه بسبب انتظار وضو
ساختن قصوری ندارد تیمم زیرا که حال تیمم سازنده اقربست بحال کسی که

باطهارت باشد بدانکه حلبی بطریق حسن روایت نموده است که
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ تُدْرِكُهُ الْجَنَازَةُ وَهُوَ عَلَىٰ غَيْرِ وُضُوءٍ
فَإِنْ ذَهَبَ يَتَوَضَّأُ فَاتَتْهُ الصَّلَوٰةُ قَالَ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي یعنی راوی میگوید که پرسیده
کردم آنحضرت را از مردی که جنازه او را دریابد در حالتی که باوضو
نباشد پس اگر رود که وضو سازد نماز فوت میشود تیمم کرده نماز گزارد
منهج در بیان نجاسات است اول در ابوال و دوم در غایط است و در
این چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه اجماعی است نجاست بول و غایط
از حیوانی که گوشت آنرا نتوان خوردن خواه انسان باشد و خواه غیر
انسان هرگاه نفس سائله داشته باشد و مراد بنفس سائله خونیست
که در عرق می آید و هرگاه رگی از آن حیوان بریده شود بقوت بیرون
می آید و مقابل آن خونیست که بقوت بیرون نیاید مانند خون ماهی و اگر
بدانکه [illegible] پاکست جمیع پرندها و همچنین غایط آنها پاکست مگر خشاف
که شب پره است و شیخ طوسی در کتاب بخلاف رفته است باینکه مرغی
که گوشت آنرا توان خورد فضله آن پاکست و هر چه نتوان خورد فضله
آن نجس است و اکثر مجتهدین را این اعتقاد است و محقق در معتبر استدلال
نموده است بر این مدعا بآنچه دلالت دارد بر نجاست عذره از حیوانی
که گوشت آنرا نتوان خوردن و بعد از آن فرموده است که این حکم شامل فضله
نجاست پرنده است که آنرا خرء گویند و این حکم دور است از صواب زیرا که
عذره مرادف خرء نیست بلکه ظاهر آنست که عذره مخصوص است بغایط

مرغی که گوشت از ام

اینست

انسان چنانچه عرف دلالت بر آن دارد و اهل لغت تصریح باین نموده اند
هروی گفته است که عذره اصلش فضای خانه است و نجاست انسانرا فضلهٔ
که عذره میگویند بسبب آنست که انداخته میشود در فضای خانه
پس کنایت کرده شده است از آن باسم فضا و علامه در مختلف
استدلال نموده است باین قول بحسنهٔ عبد الله بن سنان که قال
قال ابو عبد الله علیه السلام اغسل ثوبك من ابوال ما لا یؤکل لحمه یعنی
بشوی جامهٔ خود را از بولهای حیوانی که گوشتش را نتوان خورد
وجه دلالت این حدیث آنست که صیغهٔ امر حقیقت در وجوب
و اضافه جمع که ابوالست افاده مینماید عموم را و هرگاه ثابت شد
وجوب شستن بول از جامه واجبست شستن آن از غیر جامه
زیرا که قایل بفرق نیست و نجس بحسب شرع عبارتست از چیزی که
شستن آن واجب باشد بسبب ملاقات با آن بلکه سایر نجاسات
ظاهر میشود نجس بودن آنها از امر شارع بشستن آن از جامه و
بدن مضاف باجماع منقول در اکثر موارد و بعد از آن فرموده است
علامه که این حدیث عامست و شامل صورت نزاعست یعنی نجاست
مرغانی که گوشت ایشانرا نتوان خورد و لیکن در این مقام اشکالیست
بسبب آنکه این حدیث دلالت دارد بر نجاست بول پس شامل ذرق
دجاج نیست یعنی غایط مرغان لما دیل قایلان بطهارت بول و ذرق
مرغان اصلست یعنی اصل طهارتست تا نجاست آن ثابت شود و گفته اند امام

نجاست مه

علیه السلام کل شیء طاهر حتی یعلم انه نجس یعنی هر چیزی پاکست تا دانسته
شود که آن نجس است و مانند صحیحهٔ شیخ طوسی از علی بن جعفر از برادر بزرگوارش
امام موسی کاظم علیه السلام که انه سأله عن الرجل یری فی ثوبه خرء الطیر او
غیره هل یحکه و هو فی صلاته قال لا باس یعنی بتحقیق که پرسید آن
حضرت را مردی که دیده شود در جامه اش نجاست مرغ یا غیر مرغ
آیا حك میکند آنرا در حالتی که در نماز باشد فرمود که قصوری ندارد
و دو اینکه ترك تفصیل داده است افاده مینماید عموم طهارت نجاست مرغان
مطلقا و مانند حدیثی که روایت نموده است شیخ طوسی بطریق حسن از ابی
بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که قال کل شیء یطیر لا باس بخرئه و بوله یعنی
هر چه پرد قصوری نیست در غایط و بولش و این شاملست حیوان ماکول
و غیر ماکول را و علامه در مختلف از این حدیث جواب داده است باینکه
مخصوصست بشپره یعنی این حکم عام در این حدیث شامل شپره نیست
پس باید که شامل نباشد هر پرنده که شریك شپره باشد در سبب که
عبارتست از حرام بودن گوشت که اینست و فساد این سخن علامه ظاهرست
بچند وجه اما اول بسبب آنکه اجماع ممنوعست بر اینکه شپره از این حکم
بیرونست زیرا که ابن بابویه و ابن ابی عقیل قایلند بطهارت نجاست
هر پرنده پس شامل شپره نیز هست و شیخ طوسی در کتاب مبسوط استثنا
شپره نموده است تنها از این حکم اما دوم بیرون آمدن شپره از این
حکم بدلیلی اقتضا مینماید که سبب آن گوشت نخوردنش باشد و لیکن

ظو

مینماید م

عام م

تا خوردن م

ممکنست جواب از عموم این احادیث باینکه محمولست بر پرنده که گوشت
آنها را توان خورد تا جمع میان این احادیث و میان حدیث ابن
سنان که گذشت شود و حاصل آنکه دلالت دارد بر نجاست بول پرنده که
گوشت آنها را نتوان خورد شده و لیکن در این جمع و توجیه نوعی است
از اشکال زیرا که ممکنست جمع میان عموم آن احادیث و حدیث ابن
سنان در بارهٔ غیر پرنده از حیواناتی که گوشت آنها را نتوان خورد
و بالجمله چنانچه جمع میان این احادیث بآن طریق ممکنست باین طریق
نیز ممکنست پس تقدیم داشتن توجیه اول بر این توجیه باید که
بدلیلی باشد با آنکه ممکنست ترجیح توجیه دوم بر اول باینکه مطابق
مقتضای اصلست و عمومات احادیثی که دلالت دارند بر طهارت
بول و غایط جمیع پرنده و باینکه قول امام علیه السلام که کل شیء یطیر یعنی هر چه
پرنده ظاهرتر است در شمول آن حکم پرنده که گوشت آنرا نتوان خورد
از حدیث ابن سنان که دلالت دارد بر نجاست بول حیوان غیر ماکول
و این سبب تخصیص است و باز این دو حدیث یعنی حدیث ابن سنان
و حدیث کل شیء تا آخر منافات دارند در بارهٔ بول تنها و مدعی اعم است
از آن یعنی شامل غایط نیز هست و منافات در این باب نیست زیرا که
وارد نشده است حدیث ابن سنان تا منافات با آن داشته باشد پس آنچه
ظاهر است آنست که نجاست پرنده پاکست بمقتضای اصل سالم از معارض
و تقویت یافته شده است بعموم حدیث سابق و عمل بعضی از اصحاب

و تردد دیگر هست در بول خشاف تنها اگر از پرنده باشد بنا بر روایت
ابن سنان که گذشت و دور نیست حکم بطهارتش ظاهر چنانچه اشاره بآن رفته
و شیخ طوسی از پرندها استثنا نموده است شپره را بحدیث داود رقی
که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن بول الخشاشیف یصیب ثوبی
فاطلبه و لا اجده قال اغسل ثوبک یعنی پرسیدم از آنحضرت از بول
شپرهها که برسد بجامهٔ من پس طلب نمایم آنرا و نیابم فرمود که بشوی
بول آنرا جواب از این حدیث باینکه ضعیفست و با وجود ضعف معارض
است بحدیث غیاث از جعفر از پدرش که قال لا بأس بدم البراغیث
و البق و بول الخشاشیف یعنی قصوری نیست بخون کیکها و پشه و بول
شپرهها و این حدیث اوضحست از روی سند از حدیث داود رقی و
اظهر است از روی دلالت و جواب داده است شیخ طوسی از این حدیث
باینکه شاذ است و محمول بر تقیه و این مشکلست مسئلهٔ دوم بدانکه
بول رضیع یعنی پسری که هنوز طعام نخورده نجس است چنانچه مشهور است
و سید مرتضی دعوی اجماع بر این مدعی نموده است و دلالت دارد بر این مدعی
حدیث حسن حلبی از آنحضرت ابی عبد الله علیه السلام که قال سألت
ابا عبد الله عن بول الصبی قال یصب علیه الماء فان کان قد اکل
فاغسله یعنی پرسیدم از آنحضرت از بول طفل فرمود که ریخته شود بر آن آب
اگر طعام خورده باشد پس بشوی آنرا و ابن جنید گفته است که بول
بالغ و غیر بالغ نجس است مگر که غیر بالغ طفل نرینه باشد زیرا که بول و شیرش

مادام که گوشت نخورد نجس نیست و علامه در مختلف استدلال نموده
است بر این مدعی بحدیث سکونی از حضرت امام جعفر از پدر بزرگوارش
علیهما السلام از علی علیه السلام که انه قال لبن الجاریة و بولها یغسل منه الثوب
قبل ان یطعم لان لبنها یخرج من مثانة امها و لبن الغلام لا یغسل منه
الثوب و لا بوله قبل ان یطعم لان لبن الغلام یخرج من العضدین و المنکبین
یعنی فرمود که شیر دختر و بولش شسته میشود از آن جامه پیش از آنکه چیزی
خورد زیرا که شیرش بیرون می آید از مثانه مادرش یعنی محل بول آن و
شیر پسر شسته نمیشود از آن جامه و نه از بولش پیش از خوردن طعام
زیرا که شیر پسر بیرون می آید از هر دو بازوی دست و هر دو کتف و جواب
ازین حدیث بدو جهت است وجه اول طعن در سندش و دوم آنکه
فرموده است که نشویند جامه را از بولش و این دلالت بر طهارت آن ندارد
زیرا که حدیث اول دلالت بر ریختن آب بر جامه و ریختن چیزی است
و شستن چیزی مسئله سیم بدانکه در ذرق دجاج که مرغ خانگی است
خلاف کرده است میان اصحاب در نجاستش و سبب خلاف در این
حکم اختلاف اخبار است روایت نموده است وهب بن وهب از حضرت
امام جعفر از پدر بزرگوارش که قال لا بأس بخرء الدجاج و الحمام یصیب
الثوب یعنی فرمود که قصوری نیست بنجاست مرغ و کبوتر که برسد بجامه
و روایت نموده است فارس که قال کتب الیه رجل عن ذرق الدجاج
یجوز الصلوة فیه فکتب لا یعنی فرمود که نوشت بخدمت آنحضرت

نجاست مه

فارس مه

مرغی از نجاست مرغ با اینکه روایت کرد از دو نماز در آن فرمود که نه
بدانکه هر دو این حدیث ضعیفند اما اول بسبب آنکه وهب بن وهب عامی
مذهب است یعنی سنی است و دروغ گوی و اما دوم بسبب آنکه فارس در
سند این حدیث ابن حاتم قزوینی است چنانچه ظاهر است از کتب رجال
و شیخ طوسی فرموده است که او غالیست ملعون و علامه در خلاصه فرموده
است که مذهبش باطلست و منقولست از فضل بن شاذان که فرموده
که از جمله دروغ گویان مشهور یعنی فارس بن حاتم قزوینی است و هرگاه
این دو حدیث ضعیف باشند پس رجوع باصلست که طهارت باشد
چنانچه ابن بابویه اختیار این نموده است و همچنین شیخ طوسی در کتاب
تهذیب و استبصار و اکثر مجتهدین اما مرغ جلال که عادت داشته
مرغی که پرورش یافته است بعذره آدمی یعنی تنها این نجس است باجماع و شیخ
طوسی در مختلف فرموده است زیرا که مأکول اللحم نیست سیم در منی
است که نجس است از هر حیوانی که خواه گوشت آن توان خورد یا نتوان
خوردن بدانکه اجماع علما وارد است در باره نجاست منی از هر حیوانی
صاحب نفس سائله خواه آدمی باشد و خواه نباشد خواه نرینه باشد
و خواه نباشد چنانچه علامه در تذکره تصریح باین نموده است و در
منتهی بحسب ظاهر و اصل در این حکم احادیث مشهوره است مانند حسنه
حلبی از ابی عبد الله علیه السلام که قال اذا احتلم الرجل فاصاب ثوبه منی
فلیغسل الذی اصابه فان ظن انه اصابه منی و لم یستیقن و لم

منی م

مَکانَهُ فَلْیَنضَحهُ بالماء فرمود که هرگاه مردی محتلم شود و بجامه اش برسد
منی باید که بشوید آنچه بآن رسیده باشد پس اگر گمان بود که منی
رسید بجامه و یقین نداشته و مکانش را ندید باید که بپاشد آب
بر آن جامه و مانند صحیح محمد بن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام که قال
ذکر المنی فشدده وجعله اشد من البول قال ان رأیت المنی قبل او
بعد ما تدخل فی الصلوة فعلیک اعادة الصلوة فان انت نظرت فی
ثوبک فلم تصبه ثم صلیت فیه رأیته بعد فلا اعادة علیک و
کذلک البول یعنی راوی میگوید که منی ذکر شد در خدمت آنحضرت
پس مبالغه بسیار درین باب نموده کرد اند آنرا شدیدتر از بول
فرمود اگر ببینی منی را پیش از داخل شدن در نماز یا بعد از آن
پس واجبست بر تو اعاده نماز چون اگر نظر نمودی در جامه خود و آن
نرسیده بود بآن و بعد از آنکه نماز گزاردی دیدی بعد از آن
پس نیست اعاده بر تو و همچنین است حکم بول و مانند روایت ابن ابی
یعفور از ابی عبد الله علیه السلام که قال سألته عن المنی یصیب الثوب
قال ان عرفت مکانه فاغسله فان خفی علیک مکانه فاغسله کله
یعنی پرسیدم آنحضرت را از منی که برسد بجامه فرمود اگر بدانی جای
آنرا پس بشوی آنرا و اگر ندانی جای آنرا پس بشوی کل آنرا بدانکه مذی
ملحق نمیشود بمنی و مذی آبیست که بیرون می آید از انسان
بعد از دست بازی کردن با زنان و ملاعبه کردن و همچنین ودی

دیدی م

بآن نرسیده م

بالایشان م

ودی

و ودی بدال مهمله آبیست که بیرون می آید بعد از بول بلکه باجماع ما امامیه
هر دو پاکند چنانچه در صحیحهٔ حریز وارد است که قال حدثنی زید
الشحام و زراره و محمد بن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام که انه قال ان
سال من ذکرک شئ من مذی او ودی فلا تغسله ولا تقطع له
الصلوة انما ذلک بمنزلة النخامة یعنی فرمود آنحضرت که اگر روان شود چیزی
از ذکر تو چیزی از مذی یا ودی پس مشوی آنرا و نماز خود را از برای آن
قطع منمای زیرا که بمنزلهٔ بلغمست و منقولست از ابن جنید قول بنجاست مذی
است و تفسیر نموده است بمذیی که بعد از شهوت بیرون آید و دلیلش
آنست که امر بشستن آن واقعست و جوابش بعد از آنکه سندش را قبول
نماییم که صحیح باشد حمل مینماییم آنرا بر استحباب تا جمع میان این حدیث
و سایر احادیث که دلالت دارند بر طهارتش نموده باشیم فرع بدانکه
آنچه بیرون می آید از پیش و پس از تری پاکست غیر از بول و غائط و منی
و خون بدلیل اصل یعنی اصل طهارتست و این اصل را چیزی نیست که برهم
زند و بعضی از سنیان اعتقاد نجاست جمیع تریها دارند زیرا که بیرون می
آید از مجرای نجاست و این حکم باطلست زیرا که نجاست متحقق نمیشود
مگر بعد از بیرون آمدن چهارم نجاست مرده ایست که صاحب نفس
سائله باشد خواه آدمی باشد خواه غیر باشد و بیرون رود حیوانی که
نفس سائله نداشته باشد مانند ماهی و در این مقام چند مسئله است
مسئله اول بدانکه مرده غیر آدمی از ذی نفس سائله نجس است باجماع جمیع

مردمان چنانچه در معتبر گفته است محقق و استدلال نموده است بر اینمعنی
بدلیلی که و در منتهی استدلال نموده است بر اینمعنی باینکه حرام ساختن
آنچه حرام نباشد و در آن مضرتی نبود ممتنع است مانند نهی دلالت دارد
بر نجاست مرده و این دلیل ضعیفست لیکن حق آنست که استدلال بر
اینمعنی باحادیثی که دلالت دارد بر منع از خوردن روغن و مانند آن
هرگاه در آنها بمیرد موش و بصحیحه زراره از حریز که قال قال ابو عبد الله علیه
السلام لزراره و محمد بن مسلم اللبن واللبأ والبیضة والشعر والصوف
والقرن والناب والحافر وکل شیء ینفصل من الشاة والدابة فهو ذکی
وان اخذته منه بعد ان یموت فاغسله وصل فیه یعنی شیر و اول
شیری که دوشیده میشود از گوسفند در ابتدا زاییدنهایش و تخم و موی
و پشم و استخوان و دندان و سم و هر چه جدا شود از گوسفند و اسب
پس آن پاکست و اگر بگیری از آن بعد از مردنش پس بشوی آنرا و نماز بکن
در آن و وجه دلالت این بر نجاست مرده آنست که ظاهر امر وارد است
درباره شستن آنچه گرفته شود از چهارپایان بعد از مردن آنها پس دلالت
دارد بر نجاست اجزاء مرده مانند پوست اما ابن بابویه را اعتقاد آنست
که پوست مرده نجس نیست و حق نجاست آنست چنانچه ظاهر است
واما اگر مرده خشک باشد اگر کسی دست یا جامه اش بآن رسد پس
نمیشود بصحیحه علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که قال سألته عن الرجل
یقع ثوبه علی حمار میت هل تصح الصلوة فیه قبل ان یغسله قال لیس

علیه غسله ولیصل فیه ولا بأس یعنی فرمود که پرسیدم آنحضرت را از
مردی که جامه اش بر خر مرده رسد آیا نماز [illegible] کردن در آن پیش
از شستن فرمود که نیست بر آنکس شستن آن و نماز در آن کرد و قصوری ندارد
وعلامه در منتهی جزم نموده است بوجوب شستن دست هرگاه بمرده
رسد خواه تر باشد و خواه خشک و ظاهر اکثر نظر بوده است بحدیث یونس
بن عبد الرحمن از بعضی مردمان خود از ابی عبد الله علیه السلام قال سألته هل
یجوز ان یمس الثعلب والارنب او شیئا من السباع حیا او میتا قال
لا یضره ولکن یغسل یده یعنی پرسیدم آنحضرت را که آیا جایز است مس
کردن روباه و خرگوش یا چیزی از درندها مرده باشد یا زنده فرمود که ضرر
نمیرساند او را ولیکن بشوید دست خود را و باین حدیث استدلال نموده است
شهید در ذکری براینکه نجاست مرده تعدی مینماید با خشکی نیز و این
استدلال روا نیست زیرا که لازم می آید از این ثبوت حکم مذکور با حیات
اینها با نرو این حکم معلوم است بطلانش سزاوار آنست که حمل مضمون این
حدیث بر استحباب نمود زیرا که سندش ضعیفست و معارض این
حدیث موجود است دوم مرده آدمیست بدانکه محقق در معتبر
فرموده است که علمای ما اتفاق نموده اند براینکه نجس العین است مانند
سایر نجاسات مستند بحسنه حلبی از ابی عبد الله علیه السلام است
که قال سألته عن الرجل یصیب ثوبه جسد المیت قال یغسل ما اصاب
الثوب یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که برسد جامه اش بجسد مرده

مرده فرموده که بشوید آنچه رسیده باشد جامه را و مانند این حدیث
روایت ابراهیم بن میمون از آنحضرت علیه السلام و اطلاق این دو حدیث اقتضا
مینماید نجاست جامه را خشکی و تری چنانچه علامه اختیار نموده است
در بعضی از کتابهای خود لیکن در منتهی فرموده است که نجاست
با خشکی حکمیست پس اگر ملاقات ببدنش نماید بعد از ملاقات آن
مرده تر را تاثیر در نجاست آن نمی نماید و بعضی را اعتقاد آنست که این
نجاست مانند غیر آن از نجاسات تعدی نمی نماید مگر با تری بدلیل اصل
و گفته امام علیه السلام در موثقه عبد الله بن بکیر کل شیء یابس ذکی یعنی هر
خشکی پاکست و ابن ادریس را اعتقاد آنست که هرگاه جسد مرده
ملاقات نماید ظرفی را واجبست شستن آن و اگر ملاقات نماید آن
ظرف تری را نجس نمیشود آن چیز تر زیرا که صادق می آید بر آن که
ملاقات جسد مرده ننموده است پس مقتضای کلامش آنست
که چیزی که ملاقات نماید بدن مرده را حکم بنجاست آن نمیشود و اینکه
شستن واجبست از روی تعبد است یعنی حکم شرعست و این حکم
در حالتیست که بدن مرده سرد شده و غسل داده نشده باشد
که اگر بدنش هنوز گرم باشد پس روح را تعلق باقیست و اگر غسل
داده شده باشد بعد از سردی پاکست چنانچه دلالت دارد بر آن
حدیث صحیح محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام که قال مس المیت عند موته
و بعد غسله والقبلة لیس به بأس یعنی مس مرده نزد فوت شدن

و بعد

و بعد از غسل دادن قصوری ندارد و همچنین بوسیدن سیم مرده
غیر صاحب نفس سائله علما اجماع نموده اند بر طهارتش چنانچه محقق در
معتبر و علامه در منتهی فرموده است و احادیث بسیار در این باب
وارد شده لیکن ضعیفند و چونکه مطابق مقتضای اصلند که سالم از
معارضند پس عمل بآنها رواست چهارم هر حیوانی که بمردن نجس شود
پس آنچه جدا شود از آن نجس است خواه آن حیوان زنده باشد و خواه
مرده این حکم در کلام اصحاب وارد است و علامه در منتهی استدلال
نموده است بر این مدعی باینکه سبب نجاست کل حیوان مردنش است
و مردن موجودست در اجزاء آن پس باید که نجس باشد و لیکن در
این استدلال تاملیست زیرا که مستفاد از احادیث نجاست جسد
مرده است و جسد بر اجزای آن صادق نیست پس بهتر آنست که
استدلال نموده شود بر این مدعی باینکه پاره که جدا شود از مرده نجس
است بسبب استصحاب یعنی باقی بودن حکم آنرا که در وقت اتصال
و از اینجا ظاهر میشود قوت حکم بپاکی آنچه جدا میشود از بدن از اجزاء
کوچک که در حوالی آبله است مثلا زیرا که اصل پاکی آنست که سالم از
معارض است بشهادت صحیحه علی بن جعفر از برادر بزرگوارش موسی
علیه السلام که قال سألته عن الرجل یکون به الثالول والجراح هل یصلح
له ان یقطع الثالول وهو فی صلوته او ینتف بعض لحمه من ذلک الجرح
و یطرحه قال ان لم یتخوف ان یسیل الدم فلا بأس وان تخوف ان یسیل الدم فلا

يفعل يعني پرسيدم آنحضرت را از مردي كه باشد با او ثالول يعني جراحتي يا رو آ
مرو را ليجا دهم كردن آن آناد رحالتي كه در نماز باشد يا نه ثالول يعني جراحتي يا
دولت حيم اورا پاره كردن آن آناد رحالتي كه در نماز باشد يا بكند پاره گوشت
خود را از آن جراحت و بيندازد فرمود كه اگر نترسد روان شدن خون
قصوري ندارد و اگر ترسد روان شدن خون پس نكند و ترك تفصيل
در عقب سؤال ... نبوده با خشك دلالت دارد بر عموم پاكي آن اگر
چه احتياط آنست كه احتراز نمايد از آن ناخن او در حال تري تخم آنچه از
حيوان حيات در آن حلول نموده باشد مانند استخوان و موي و ناخن
وسم و شاخ و پشم و ظلف كه عبارتست از سم گاو و گوسفند و حافر
كه سم اسب و استر و حمار است و پر و تخم هرگاه بپوشد پوست بالائي
و خلاف نيست ميان اصحاب در طهارت اينها بدلالت صحيحه حريز
چنانچه گذشت يافت و صحيحه حلبي از ابي عبدالله كه قال لا بأس بالصلوة فيما
كان من صوف الميتة ان الصوف ليس فيه روح يعني قصوري ندارد
گزاردن نماز در آنچه باشد از پشم مرده بتحقيق كه پشم نيست در آن روح
و مقتضاي اين حديث پاكي جميع آنچه در آن روح نمي باشد شامل اين
چند چيز است و صحيحه زراره از ابي عبدالله عليه السلام كه قال سألته عن
الانفحة تخرج من الجدي الميت قال لا بأس به قلت اللبن يكون
في ضرع الشاة وقد ماتت قال لا بأس به قلت والصوف والشعر
وعظام الفيل والبيضة تخرج من الدجاجة فقال كل هذا لا بأس به يعني

از آن صح

دارد اگر صح

پرسيدم

پرسيدم آنحضرت را از مايه كه بيرون مي آيد از بزغاله مرده فرمود كه قصوري
ندارد گفتم شير در پستان گوسفند باشد در حالتي كه مرده باشد فرمود كه
قصوري ندارد گفتم پشم و موي و استخوانهاي فيل و تخم كه بيرون آيد از مرغ پس
فرمود كه كل اينها نيست قصوري در اينها و ظاهر اين دو حديث پاكي تخم
مرغست كه از مرده بيرون آيد مطلقا و سبب آنكه در كلام اصحاب واقع است
تقييد تخم باينكه پوست بالاي او آكنده باشد چنانچه در روايت غياث
بن ابراهيم از ابي عبدالله عليه السلام في بيضة اخرجت من است دجاجة
ميتة فقال ان كانت قد اكتست الجلد الغليظ فلا بأس بها يعني در
تخمي كه بيرون آيد از مرغ مرده پس فرمود اگر باشد تخم كه پوست گنده پس
قصوري ندارد آن تخم و در سند اين حديث ضعفست و اطلاق روايت حلبي
حلبي اقتضائي نمايد كه فرق نيست در تخم ميان آنكه از ماكول اللحم باشد يا از ماكول
نباشد و علامه در نهاية و منتهي تخصيص نموده است به تخمي كه از ماكول
اللحم باشد و حكم نموده است بنجاست غير آن و ليكن اين حكم را چاره
از دليل و مستفاد از حديث زراره استثناء انفحه است بلكه چنانچه در كلام
اصحاب واقع است ... انفحه بعضي را اعتقاد آنست كه شكمبه بره است
پيش از چريدن خود و بعضي را اعتقاد آنست كه چيزيست زرد كه بيرون
مي آيد از شكم بزغاله و علي التقديرين حلالست بدليل اصل و در اينكه
شستن ظاهر او واجبست و همچنين شستن تخم مرغ بعد از
بيرون آوردن آن از شكم مرغ مرده دو وجهست ظاهر آنست كه پاكست

وافقت صح

دارم

ظني انست صح

از غير ماكول اللحم صح

و ظاهر علامه در منتهي آنست كه اجماع
و اختلاف در ... معني انفحه

بدلیل اطلاق نص وظاهر کلام علامه در منتهی آنست که واجب است
شستن آن وابن احوط است واصحاب را اختلاف است در پاکی شیری
که بیرون می آید از پستان مرده شیخ طوسی وجمعی از مجتهدین رفته اند بپاکی
آن بدلیل اصل وصحیحه زراره وحریز وفضل وغیرهم شیخ طوسی در کتاب
دعوی اجماع نموده است وابن ادریس ومحقق وعلامه رفته اند باینکه نجس است
زیرا که ملاقات مرده نموده است وبحدیث وهب بن وهب از
ابی عبد الله علیه السلم که ان علیا علیه السلم سئل عن شاة ماتت فحلب
منها اللبن فقال علی علیه السلام ذلک الحرام محضا یعنی بتحقیق که
علی علیه السلم پرسیده شد از گوسفندی که مرده باشد پس دوشیده
شد از آن شیر پس فرمود علی علیه السلم که حرام محض است بدانکه دلیل
اول مصادره است ودوم ضعیف زیرا که وهب دروغگو است
چنانچه نجاشی تصریح بآن نموده است وبعد از آن بشد چندین حدیث
دروغ هست فرع علامه در تذکره گفته است که نافه مشک پاک
است خواه گرفته شود از مرده یا از زنده ودر منتهی نجاست آنرا قریب
شمرده است اگر بعد از مردن جدا شود ومناسب قاعده اصحاب
اعتبار جدا انست بعد از ذبح کردن زیرا که واضح است تصریح ایشان
بنجاست آنچه جدا شود از زنده از اجزا که حیات در آن دمیده
باشد ولیکن ثابت نیست نزد ما واصح پاکی آنست مطلقا چنانچه
در تذکره اختیار نموده است بدلیل اصل وصحیحه علی بن جعفر از برادرش

موسی علیه السلم که قال سألته عن فارة المسک تکون مع الرجل وهو یصلی
وهی معه فی جیبه او ثیابه فقال لا بأس بذلک یعنی پرسیدم آن
آنحضرت را از نافه مشک که باشد در حالتی که نماز گزار در با او نافه باشد
در جیب یا در جامهای او فرمود که قصوری نیست در ین وعدم منافات
نماز وصحیحه عبد الله بن جعفر را که قال کتبت الیه یعنی ابا محمد علیه السلم
هل یجوز للرجل ان یصلی ومعه فارة مسک قال لا بأس بذلک اذا
کان ذکیا یعنی فرمود که نوشتم بسوی آنحضرت که آیا روا است مردی که
نماز گزارد با او نافه مشک باشد فرمود که قصوری نیست در این (در ان)
هرگاه ذکی باشد وجه انکه منافات نیست میان این حدیث وآن
حدیث آنست که مراد از ذکی آنست که پاک باشد نه آنکه ذبح کرده شده
باشد با آنکه منع از بودن با نماز گزار منحصر نیست در اینکه نجس باشد و
اولی آنست که با نماز گزار نباشد مگر که او را ذبح کرده باشد وکافی است
در حکم باین خریداری از مسلمانان ششم بدانکه موی واستخوان هرگاه
بوده باشد از حیوانی نجس العین بالحد مانند سگ وخنزیر وکافر
خلافست در باره نجاست موی واستخوان وآنچه حیات در آن حلول
نموده باشد اکثر اصحاب حکم بنجاست آنها نموده اند ومنقول از
سید مرتضی در مسائل الناصریه آنست که پاکند وحق نجاست آنها است
بدلیل گفته امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلم که فی الکلب رجس نجس یعنی
در باره سگ فرمود که پلید نجس است واین حکم شامل استخوان و

وموی آن نیز هست زیرا که داخلند در حسمای سگ و امر حضرت صادق
و کاظم علیهما السلام وارد است در بارهٔ شستن جامه که ملاقی سگ
و خنزیر بری باشد زیرا که این حکم شامل موی و غیر موی سگ و خنزیر
است بلکه غالب احوال رسیدن بموی ایشان میشود چنانچه در
[illegible] مواقع است اما در باره کافر مطلع نشدیم بر نصی که اقتضا بنجاست
آنچه در آن حیات حلول نموده باشد کند سید مرتضی استدلال
نموده است بر طهارت چیزی که حیات در آن حلول نکرده است از
نجس العین باینکه از جملهٔ آن حیوان نیست زیرا که حیات در آن حلول
نموده است و این استدلال روا نیست زیرا که آنرا قیاس بمرده نموده
است و این قیاس مع الفارق است زیرا که مقتضای نجاست در مرده
صفت مردگیست و این صفت حاصل نیست در موی و آنچه حیات
در آن حلول ننموده باشد بخلاف نجس العین زیرا که نجاست آن
ذاتیست نه عرضی **پنجم** از نجاسات خونست و نجس نیست از او
مگر آنچه باشد از حیوانی که او را نفس سائله باشد خواه خون کم باشد
و خواه بسیار چنانچه علامه در تذکره و محقق در معتبر فرموده است
که خون صاحب نفس سائله نجس است اگرچه گوشت آنرا توان
خورد و بعضی خلاف و در منتهی فرموده است که علمای ما امامیه
بر اینند که نجس است خون مسفوح و مراد بخون مسفوح خونیست
که بیرون آید بجستن یعنی از رگ بقیه جستن باشد و این مذهب علمای سلف است

مانند موی است
پس آنچه در آن حیات حلول
ننموده باشد نجس است بازهم

ومنقول

ومنقول از ابن جنید در معتبر آنست که هرگاه سعت خون کمتر از سعت
درهم باشد جامه نجس نمیشود بسبب آن و مقتضای کلامش آنست
که این حکم مخصوص بخون نیست زیرا که در مختصر احمدی فرموده است که هر
نجاستی که بجامه شود خواه مجتمع باشد و خواه نباشد و کمتر از مقدار
درهمی باشد جامه بسبب آن نجس نمیشود مگر که نجاست خون حیض
یا منی باشد زیرا که بسیار و کم آن برابرند و در بارهٔ این حکم از ابن جنید
دلیلی بنظر نرسیده است بلکه دفع مینماید این حکم را امر واقع بازالهٔ
نجاست از جامه و بدن بی آنکه تفصیلی درین باب واقع باشد و
صدوق در من لا یحضره الفقیه فرموده است که خون هرگاه بمقدار رسد
جامه را پس نماز کردن در آن جامه روا است مادام که مقدار یک
درهم تمام نباشد و آنچه کمتر از مقدار یک درهم تمام است پس واجب
شستن آنست و نماز کردن در آن قصور ندارد و اگر خون کمتر از
نخود باشد قصوری ندارد شستن آن مگر که خون حیض باشد
زیرا که واجب است شستن جامه از آن و از بول و از منی کم یا بسیار باشد
کم و ظاهر این کلام افاده مینماید که خون هرگاه کمتر از مقدار نخود باشد
نجس نباشد و ظاهرا که مستندش روایت مثنی بن عبد السلام از ابی
عبد الله علیه السلام است که قال قلت له انی حککت جلدی فخرج
منه دم فقال ان اجتمع قدر حمصة فاغسله والا فلا یعنی فرمود
که گفتم مر آنحضرت را بتحقیق که من پوست بدن خود را مالیدم پس خون

از آن بیرون آمده فرموده که اگر مجتمع شود مقدار یک نخود باشد مجتمع پس
بشوی و اگر نباشد مشوی و بحدیث حلبی که قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن دم البراغیث یکون فی الثوب هل یمنعه من الصلوة
فقال لا وان کثر ولا بأس ایضا بشبهه من الرعاف ینضحه ولا
یغسله یعنی پرسیدم آنحضرت را از خون کیکها که باشد در جامه
آیا منع مینماید از نماز پس فرمود که نه اگرچه بسیار باشد و قصور ندارد
بلکه خون رعاف بلکه آب میپاشد و لازم نیست شستن الا بر آنکه این
دو حدیث من حیث السند ضعیفند اما اول بسبب آنکه مثنی بن عبد
السلام موثق نیست و نه ممدوح مدحی که اعتداد بشانش باشد اما
دوم بسبب ابن سنان که ظاهر آنست که محمد است نه عبد الله و لیکن
مقتضای اصل است اما حق نجاست آنست چنانچه مشهور است
میان اصحاب و دلالت دارد بر این معنی چندین حدیث از آن جمله صحیحه
عبد الله بن ابی یعفور است که قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل
یکون فی ثوبه نقط الدم لا یعلم به ثم یعلم فینسی ان یغسله فیصلی ثم
یذکر بعد ما صلی ایعید صلوته قال یغسله ولا یعید صلوته الا ان یکون
مقدار الدرهم مجتمعا فیغسله و یعید الصلوة یعنی درباره مردی که باشد
در جامه اش چندین نقطه خون که نه داند و بعد از آنکه دانسته فراموش
نمود شستن آن را پس نماز کرد و بعد از آن بخاطرش رسید بعد از آنکه
نماز کرده بود آیا اعاده مینماید نماز خود را فرمود که میشوید و نماز را اعاده

بمقدار یک نخود

از گزاردن نماز در آن جامه

مانند این خون از دم

نمینماید

نمی‌نماید مگر که خون مقدار درهمی مجتمع باشد پس میشوید و نماز را اعاده می
نماید این حدیث صریح است که نجس است خون و لیکن کمتر از یک درهم
عفو است نه آنکه پاک است و در این مقام چند فرع است اول چرک
پاک است هرگاه خالی از خون باشد دوم قی پاک است چنانچه مذهب
اصحاب ما است مگر در شاذ زیرا که اصل در اشیا پاک است و نجاست موقوف
بر دلیل و با انتفاء دلیل طهارت باقیست و مؤید این معنی موثقه عمار ساباطی
است که انه سأل ابا عبد الله علیه السلام عن القیء یصیب الثوب
فلا یغسل قال لا بأس به یعنی پرسید آنحضرت را از قی که برسد جامه را
پس شسته نشود فرمود که قصوری ندارد و منقول از شیخ طوسی
در مبسوط از بعضی اصحاب نجاست آنست و ظاهر آنکه دلیلش این است
باشد که غذا است متغیر پس شبیه است بغایط و این دلیل محض
قیاس است که جامع ندارد سیم مسک پاک است باجماع چنانچه علامه
در تذکره و منتهی گفته است بدلیل اصل و بحدیثی که مرویست از نبی
صلی الله علیه و آله که انه کان یتطیب به و کان احب الطیب
الیه یعنی بتحقیق که بود آنحضرت که خود را میمالید خوشبوی مینمود
و دوست ترین بوها بآنحضرت مشک بود چهارم اگر خونی در جامه باشد
پس مشتبه گردد بر اینکس که آن پاک است یا نجس اصل پاکی آنست و براءت
ذمه است از وجوب ازاله اش و همچنین سخن در هر مشتبه بطاهر است تا که
تا که بیقین بقول الطهر و اگر مشتبه خونی که معفو است بغیر آن مانند خون

کرده

فصل بخون حيض اقرب عفوات و همچنين پاکست خونی که بيرون آيد از حيوانی
که نفس سائله نداشته باشد مانند خون ماهی و خون پشه مذهب اصحابست و شيخ
طوسی در مبسوط خلاف نموده و محقق در معتبر دعوی اجماع بر این حکم نموده است
و ظاهر شيخ طوسی در مبسوط و جمل نجاست این نوع از خون است با آنکه ازاله آن
واجب نيست و این قول دور است و ظاهر آنکه غرض از نجاست نجاست
بمعنی لغويست و حق آنست که پاکست بمقتضای اصل و صحيحه شيخ طوسی از
عبد الله بن ابی يعفور که قال قلت لابی عبد الله عليه السلام ما تقول فی دم
البراغيث قال ليس به بأس قال قلت انه يكثر و يتفاحش قال و
ان كثر يعنی گفتم مر آنحضرت را چه ميگوئی در خون ککها فرمود که قصوری ندارد
راوی ميگويد که گفتم بسيار و متفاحش باشد فرمود اگر چه بسيار باشد
و از حلبی که قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن دم البراغيث يكون
فی الثوب هل يمنعه ذلك من الصلوة قال لا و ان كثر يعنی راوی ميگويد
که پرسيدم آنحضرت را از خون ککها که باشد در جامه آيا منع مينمايد
او را از کردن نماز فرمود که نه اگر چه بسيار باشد ششم و هفتم در باب
نجاست سگ و خنزير علماء ايشان این حکم اجماعيست و اکثر
سنيان را نيز این اعتقاد است و اصل در این باب اخبار و احاديث
مشهور است مانند صحيحه محمد بن مسلم که قال سألت ابا عبد الله
عليه السلام عن الكلب يصيب شيئا من جسد الرجل قال يغسل المكان
الذی اصابه راوی ميگويد که پرسيدم آنحضرت را از سگی که برسد

فرمود که گفتم

بجزوی از بدن مرد فرمود که بشويد جائی که برسد با آن سگی و مانند
صحيحه فضل ابی العباس که قال قال ابو عبد الله اذا اصاب ثوبك من الكلب
رطوبة فاغسله و ان مسه جافا فاصبب عليه الماء يعنی راوی
ميگويد که گفت آنحضرت هرگاه برسد جامه ترا تری از سگی پس بشوی
آنرا و اگر برسد با آن در حالتی که خشک باشد پس بپاش بر آن
آب و مانند صحيحه علی بن جعفر از برادرش موسی عليه السلام که قال سألته عن
الرجل يصيب ثوبه خنزير فلم يغسله فتذكر و هو فی صلوته فليمض
و ان لم يكن دخل فی صلوته فلينضح ما اصاب من ثوبه الا ان يكون
فيه اثر فيغسله قال و سألته عن خنزير شرب من اناء كيف
يصنع به قال يغسل سبع مرات يعنی راوی ميگويد که پرسيدم
آنحضرت را از مردی که برسد بجامه اش خنزيری پس نشست آنرا
بعد از آن بخاطرش آمد در حالتی که مشغول در نماز باشد چگونه کند
ميشود بآن فرمود اگر باشد که داخل در نماز شده باشد پس
کافيست و اگر داخل در نماز نشده باشد پس می پاشد آنچه رسيده
باشد از جامه اش مگر که در آن اثری از آن باشد پس آنرا ميشويد
فرمود که پرسيدم او را از خنزيری که خورده باشد از پياله چگونه ميشود
با آن فرمود که بشويند هفت نوبت و واضح آنست که این حکم
اختصاص بولوغ دارد نه به خنزير غير در يابی ذیر که متبادر از الفاظ
و بعضی را اعتقاد آنست که نجاست سگ آبی باند بر آنکه سگ شامل

حکمش چه

الخنزير

نیست

انست

آن نیز هست و این حکم نیز ضعیفست **فرع** اگر سگی بر حیوانی جست
بچه از ایشان بهم رسد باید که رعایت شود اسم آن اگر آن ازبرای ملحق شدن
حکمش بخواه حیوانی دیگر مساوی سگ بوده باشد و خواه حیوانی دیگر
مساوی سگ بوده باشد در حکم مانند خنزیر یا مخالف آن باشد
مانند گوسفند و شهیدان تخصیص این حکم نموده اند بگوسفند و حکم
کرده اند بنجاست بچه که متولد شده باشد از سگ و خنزیر اگر چه
مباین باشد آن بچه با نام سگ و خنزیر و این حکم بسبب نجاست
اصلیت و این حکم از ایشان محل اشکالست زیرا که نجاست متعلق
بماهیت است و هرگاه اسم سگ یا خنزیر از آن منتفی باشد متعین
رجوع بمقتضای اصل از پاک بودن اشیا و اصح آنست که نجس نیست
مگر که صادق آید بر آن اسم نجس العین **مسئله** در اینکه روباه و
خرگوش و موش و پرمژه پاکند خلافست اظهر آنست که پاکند و جماعه
اصحاب با اختلاف و تفحص در حکم این حیوانها رسیده اند تصریح
اعتقاد آنست که قصوری نیست در نیم خورده جمیع حشرات زمین
و درنده مگر که سگ باشد یا خنزیر و دلالت دارد بر طهارت غیر
سگ و خنزیر پس داخل میشود در این حکم روباه و خرگوش و موش
و پرمژه و مانند آن شیخ در مبسوط حکم بطهارت اینها نموده است
و ابن ادریس و عامه متاخرین و شیخ طوسی در نهایه فرموده است
که هرگاه برسد سگی بجامه انسانی یا خنزیر یا روباه یا خرگوش یا موش

یا پرمژه در حالتی که تر باشد واجبست شستن جایی که رسیده باشد
آب با تری و شیخ مفید در مقنعه فرموده که حکم درباره موش
و پرمژه آنست که اگر رسیده باشند بجامه ولیکن در آن تاثیر نموده باشد
آن باید که پاشیده شود بر آن جامه و اگر تر بوده باشند و تاثیر در آن
نموده باید که شسته شود باآب و منقولست از ابی الصلاح نجاست روباه
و خرگوش است و حق طهارت در جمیع اینهاست بدلیل اصل مادام
که دلیل بر خلافش نباشد و مانند صحیحه شیخ طوسی از فضل ابی العباس
که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن فضل الهرة والشاة والبقر والابل
والحمار والخيل والبغال والوحش والسباع فلم اترك شيئا الا سألته
عنه فقال لا بأس به حتى انتهيت الى الكلب فقال رجس نجس لا
تتوضأ بفضله واصبب ذلك الماء واغسله بالتراب اول مرة ثم بالماء
یعنی پرسیدم آنحضرت را از نیم خورده گربه و گوسفند و گاو و شتر و خر
و اسب و استر و وحشیان و درندها پس ترک نکردم چیزی را مگر
پرسیدم از آن و فرمود که قصوری ندارد تا که منتهی شدم فرمود که پلید نجس
وضو مساز از نیم خورده آن و بریز آب را و بشوی ظرف را با خاک اول و بعد
از آن با آب و مانند صحیحه شیخ طوسی از علی بن جعفر از برادرش حضرت
امام موسی علیه السلام که قال وسألته عن العظاية والحية والوزغ يقع في
الماء فلا يموت فيه أيتوضأ منه للصلاة فقال لا بأس به يعني
پرسیدم آنحضرت را از عظایه که عبارتست از پرمژه بزرگ و مار و پرمژه

که واقع شوند در آب پس مرده در آن آیا وضو ساخته میشود از آن آب
از برای نماز پس فرمود که قصوری ندارد وسألته عن فارة وقعت في
حب دهن فاخرجت قبل ان تموت أنبيعه من مسلم قال نعم ويدهن
منه یعنی پرسیدم آنحضرت را از موشی که در خم روغن افتد پس بیرون
آورده شد پیش از مردنش آیا بفروشیم بمسلمانی فرمود که بلی و مالیده
میشود از آن در بدن علامه در مختلف استدلال نموده است از
جانب جمعی که قائلند بنجاست موش بصحیحه علی بن جعفر از برادر بزرگوارش
موسی علیه السلام که قال سألته عن الفارة الرطبة قد وقعت في الماء تمشي
على الثياب أيصلى فيها قال اغسل ما رأيت من اثرها وما لم تره فانضحه
بالماء یعنی پرسیدم آنحضرت را از موش تری که در آب افتاده بود بر جامها
راه رفته آیا میگزاریم نماز در آن جامها فرمود که بشوی آنچه دیدی از اثر
آن موش و آنچه ندیدی بپاش بر او آب و استدلال نموده است از جانب
جمعی که قائلند بنجاست روباه و خرگوش بمرسله یونس بن عبد الرحمن
از بعض اصحابش از ابی عبد الله علیه السلام که قال سألته هل يجوز ان يمس
الثعلب والارنب او شيئا من السباع حيا او ميتا قال لا يضره ولكن
يغسل يده یعنی پرسیدم آنحضرت را که آیا جایز است که کسی مس روباه
و خرگوش یا چیزی از درندها نماید مرده یا زنده فرمود که ضرر نمیرساند
ولیکن دست خود را بشوید و اما دلیل در بارهٔ نجاست پر مرده آنست
که امر وارد شده است بکشیدن سه دلو از چاه هرگاه پر مرده در آن

افتد پس اگر آن نجس نمیبود کشیدن لازم نمیبود اما جواب از حدیث
اول بانیکه محمولست بر استحباب بدلیل آنکه معارضست بصحیحه علی بن جعفر
که دلالت دارد بر اینکه نجس نمیشود چیزی که روان است بسبب افتادن موش
در آن محقق در معتبر فرموده است که ظاهر است احتمال نجس شدن
خشك بسبب آن و نجس نشدن روان بسبب آن و اگر کسی این تکلف
ننماید او را بهره نیست از فهم اما جواب از حدیث دوم بانیکه مرسلست
و باز از جمله مردان که در سندش واقعند محمد بن عیسی از یونس جهت اینست که
و صدوق از خویش ابن ولید روایت نموده است که آنچه محمد بن عیسی از
یونس روایت مینماید عمل بدان روا نیست و بانیکه منافات دارد با
صحیحه فضل چنانچه گذارش یافت و جمع میان اینها ممکنست بسبب حمل
بر استحباب و جواب از ثالث بانیکه امر بکشیدن آب از افتادن پر مرده
بچاه منحصر نیست وجهتش در نجاست آب بلکه سبب کشیدن آنست که
در بعضی احادیث واقع شده است که آن زهر است و کشیدن از برای
اینست ششم در باب نجاست مسکر است یعنی مست کننده و مراد
از آنها مست کننده ایست که روان باشد در اصل پس اگر خشك باشد
بالاصل پس آنکه نجس است مسکر بچند وجه اول اجماع چنانچه شیخ
و سید مرتضی فرموده و اجماع منقول بخبر واحد حجتست دوم که انما
الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه

و در جنس نجس است چنانچه بعضی از اهل لغت فرموده اند و در صحیحهٔ عبد الله
بن سنان واقعست اشارت باین نیز و بانزو واقعست در این آیه امر
باجتناب که عبارتست از عدم مباشرت آن مطلقا و معنی نجس غیر
از این نیست سیم احادیث صحیح بسیار درین باب وارد است
چنانچه در رسالهٔ علیحده بتفصیل مذکور ساخته ایم و در حکم خمر است
در نجاست عصیر عنبی هرگاه بجوشد و غلیظ گردد و مراد از غلیان
گردیدن بالای آن بپایین و مراد از غلظت آنست که در عرف گویند
که غلیظ شده است و جد بزرگوارم را اعتقاد آنست که غلظت متحقق
میشود بمجرد جوشیدن و ابن ابی عقیل را اعتقاد طهارت آنست که
و شهید متاخرین در حواشی قواعد میل بآن نموده است بدلیل تمسک
بمقتضای اصل سالم از معارض و لیکن مشهور است نجاست آن میان متاخرین
و لیکن سندی که درین باب بنظر رسیده است اما الحوط اجتناب از آنست
نهم از نجاسات فقاع است نام نهاده میشود باین اسم بسبب آنکه کف
بر روی آن می آید و سید مرتضی در انتصار فرموده است که فقاع شرابی
است که از جو گرفته میشود و بالجمله حدیث وارد است که آن خمر مجهول
است پس نجس باشد دهم هر کافر است و مراد از کافر کسیست که از دین
اسلام بیرون رفته باشد یا آنکه مسلمان باشد و لیکن انکار چیزی که
ضروری دین است نموده باشد مانند خارجیان و غالیان و مجسمه و
معتبر و غیر او نقل اجماع بر نجاست غیر یهودان و نصرانیان از اصناف

کفار نموده اند خواه کفر ایشان اصلی باشد یا آنکه مرتد شده باشند و استدلال
نموده است در معتبر بر این مدعی بکریمهٔ انما المشرکون نجس یعنی بجز این نیست
که مشرکان نجس اند و اضمار و تقدیر خلاف اصلست و اخبار از ذات
بمصادر شایعست هرگاه معنی آن مصدر در ذات بسیار باشد چنانچه ظاهر
میشود در رجل عدل و گفته الله تعالی کذلک یجعل الله الرجس علی الذین
لا یؤمنون یعنی همچنین گردانیده است الله تعالی رجس را یعنی نجاست
بر جمعی که ایمان نیاورده اند و بالجمله اکثر مجتهدین رفته اند بنجاست یهود
و نصاری بلکه سید مرتضی و ابن ادریس دعوی بر این مدعی نموده اند و منقول
از ابن جنید و ابن ابی عقیل قول بعدم نجاست نیم خوردهٔ ایشان است
و محقق در معتبر حکایت کرده است از شیخ مفید در مسایل غریه قول بکراهت
نیم خوردهٔ ایشان استدلال جمعی که قایلند بنجاست ایشان بوجوه است
اول کریمهٔ انما المشرکون نجس و یهودان و نصرانیان مشرکانند بدلیل آیه
کریمه که واقع است بعد از حکایت الله تعالی از ایشان که انهم اتخذوا
احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله سبحانه و تعالی عما یشرکون
یعنی بتحقیق که ایشان گرفته اند علما و زاهدان خود را پروردگاران بی
الله تعالی مقدس و منزه است حق تعالی از آنچه شرک بوده اند و لیکن ممکن
است که گفته شود که متبادر از معنی شرک کسیست که اعتقاد بخدای دیگر
باشد غیر الله تعالی و در احادیث ما وارد است که معنی اخذ نمودن ایشان
احبار و رهبان را ارباب من دون الله تعالی آنست که تابعان اوامر و نواهی ایشان

فيه حتى يغسله يعني پرسيد آنحضرت را از مردي كه جامه از بازار
از براي پوشيدن و نداند كه از چه كس بوده است آيا روا است نماز كزاردن
در آن فرمود اگر خريده باشد آنرا از مسلماني بايد كه نماز در ان گزارد و اگر
خريداري از نصراني نموده باشد پس نماز نكند در آن تا بشويد آنرا و
مانند حسنه سعيد اعرج كه انه سال ابا عبد الله عليه السلم عن سؤر اليهودي
والنصراني فقال لا تأكلوا في آنيتهم ولا من طعامهم الذي يطبخون ولا في
آنيتهم التي يشربون فيها الخمر يعني پرسيد آنحضرت از نيمه خورده يهودي و
نصراني فرمود كه مخوريد در ظرفهاي ايشان و نه از طعامي كه مي پزند و نه در ظرفهائي
كه در آنها خمر خورند اما استدلال جمعي كه قايلند بطهارت ايشان بچند
وجه است اول برائت اصلي است زيراكه نجاست مستفاد ميشود بوقف
كردانيدن شارع و هر گاه كه منتفي بوده باشد طهارت ثابت ميگردد
باصل دوم كريمه وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم يعني صاحبان كتاب
صاحبان كتاب كه يهودان و نصرانيان و مجوس اند حلال است از براي
شما چه اين حكم شامل است آنچه را كه مباشرت كرده اند آنرا يا نكرده اند

طعام صاحبان

طعام

تخصيص

بر اين و بالجمله حديث صحيح هست وليكن مخفي نيست كه اين
منحصر نيست در نجاست زيراكه منتفي است نجاست در عين دانها از آنچه
دانسته نشده باشد مباشرت اهل كتاب آنرا سيم احاديث در اين
باب بسيارند از آنجمله صحيحه شيخ طوسي از عيص بن قاسم كه انه سال ابا عبد الله
عليه السلم عن مواكلة اليهودي والنصراني فقال لا باس اذا كان من
طعامك يعني پرسيد آنحضرت را از خوردن با يهودي و نصراني فرمود
كه ضرر ندارد هر گاه باشد آنچه از طعام تو و مانند صحيحه شيخ طوسي از
علي بن جعفر كه انه سال اخاه موسى عليه السلام عن اليهودي والنصراني
يدخل يده في الماء يتوضا منه للصلوة قال لا الا ان تضطر اليه يعني
پرسيد برادر بزرگوارش موسى عليه السلم را از يهودي و نصراني كه دست
خود را در آب داخل ساخته كه وضو سازد از آن آب از براي نماز فرمود
كه نه مگر كه مضطر شوي بسوي آن و مانند صحيحه شيخ طوسي از ابراهيم بن ابي
محمود كه قال قلت للرضا عليه السلم الجارية النصرانية تخدمك وانت تعلم
انها نصرانية لا تتوضا ولا تغتسل من جنابة قال لا باس تغسل يديها يعني

یعنی راوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را که دختر نصرانیه خدمت میکند
ترا در حالتی که میدانی که نصرانیه است وضو نمیسازد و غسل نمیکند از جنابت
فرمود که قصوری ندارد بشوید هر دو دست خود را و ممکنست جمع میان
اخبار بیکی از دو امر یا حمل بر تقیه یا حمل نهی در احادیث سابقه بر کراهت
و گواهی میدهد هم مطابقت آن هم مقتضای اصل را و اطلاق نهی از
کردن نماز در جامه پیش از شستن آن و دلالت دارد صحیحا بر عدم
خصوص صحیحه اسمعیل بن جابر که قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول
فی طعام اهل الکتاب فقال لا تأکله ثم سکت هنیئة ثم قال لا تأکله ثم
سکت هنیئة ثم قال لا تأکله و لا تترکه تقول انه حرام و لکن تترکه
تتنزه عنه ان فی آنیتهم الخمر و لحم الخنزیر یعنی راوی میگوید که گفتم مر آن
حضرت را که چه میگوئید در طعام اهل کتاب پس فرمود که مخورید آنرا و بعد
از آن ساکت شد ساعتی پس فرمود که مخورید و ترک این منمائید که گوئی
حرامست و لیکن ترکش نمائید از روی تنزیه از آن بجهت آنکه در ظرفهای ایشان
خمر و گوشت خنزیر است و ظاهر ازین حدیث آنست که نهی از نجاسات
ایشان هم نجاست عارضیست و لیکن طریق احتیاط و سلوک مسلک سد
بنجاست ایشان احوط است چنانکه گذارش یافت **تنبیه** علامه تصریح نموده است
با جمعی از اصحاب بنجاست فرزند کافر بسبب نجاست اصلی و این مشکل
است زیرا که دلیل دلالت کند بر نجاست کافر و مشرک و یهودی و نصرانی دارد
کند پیش از بلوغ صادق نمی آید بر او چنانکه اگر اسلامی و اگر مسلمانی او را

موید دوم

وارد بخصوص

و فرزند

اسیر نماید بتنها ظاهر آنست که در طهارت تابع اوست زیرا که آن مقتضای
اصلست و بنابر آنکه معارض هم ارتفاع مگر تمسک باستصحاب حالت سابقه و این تمسک
و ضعیفست تمسک بآن زیرا که چیزی که ثابت شد ببلوغ حکم بحالتی است دوام و لا
دوامش بی چاره نیست مر دوامش را از دلیلی غیر دلیل ثبوت پس سزاوار
تنبیه بر آنست **منهج** دوم در عرق جنب از حرام و عرق شتر جلاله و موطوآت
خلافست و اظهر طهارتست و درین مقام سه مسئله است **اول** عرق
جنب از حرام است و مراد از آن عرقیست در حال فعل جماع و بعد از آن و
اصحاب اختلاف در حکم آن نموده اند شیخ مفید و شیخ طوسی و تابعان
ایشان و ابن بابویه رفته اند بنجاست آن و ابن ادریس و سلار و عامه
متاخرین قایلند بطهارتش و حق طهارتست بدلیل اصل و حدیث ابو
اسامه بطریق حسن که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنب یعرق
فی ثوبه او یغتسل فیعانق امرأته و یضاجعها و هی حائض او جنب فیصیب
جسده من عرقها قال هذا کله لیس بشیء یعنی پرسیدم آنحضرت را از جنبی
که عرق در جامه اش کند یا غسل کرده باشد پس معانقه کند با زنش یعنی دست
در آغوشش کند و هم خوابی با او نماید در حالتی که آن زن حایض یا جنب باشد
پس برسد بجسدش از عرقش فرمود که قصوری نمیرسد در کل این امور و فرق
نمود میان حلال و حرام درین باب و ازین حدیث ظاهر میشود بطلان گمان
بعضی از مشایخ پس از زن طاب ثراه که جایز نیست نماز کردن در
در جامه که در آن عرقی از غیر باشد زیرا که فضله حیوان غیر ماکول اللحم است

وارد است

غافل از اینکه در این حدیث وارد است و در چندین حدیث کسی که
بازنی دست در آغوش شود در روایت او را نظر کراردکی و تفصیل در این
واقع نیست مابینکه عرق باو رسیده باشد یا نرسیده شیخ طوسی در
تهذیب استدلال نموده است بر نجاست عرق جنب از حرام بصحیحه محمد
حلبی که قال قلت لابی عبدالله علیه السلام رجل اجنب فی ثوبه ولیس
معه ثوب غیره قال یصلی فیه فاذا وجد الماء غسله یعنی راوی میگوید که گفتم
مر آنحضرت را مردی که جنب شود در جامه اش و نباشد با او جامه غیر از آن
فرمود که نماز میگزارد در آن جامه پس هرگاه بیابد آب را میشوید آنرا شیخ طوسی
فرموده است که جایز نیست که مقصود ازین حدیث غیر ازین باشد
که عرق در جامه از جنابت هرگاه باشد از حرام زیرا که نفس جنابت متعدی
نمیشود بجامه و ذکر نمودیم باز که عرق جنب جامه را نجس نمیکرداند پس
باقی نماند معنی که این حدیث محمول بر آن شود مگر عرق جنب از حرام پس
حمل نمودیم این خبر را بر آن و مخفی نیست بر ناقد بصیر این حمل دور است
زیرا که اشعاری در این حدیث بعرق نیست بوجهی چه جای آنکه جنابت
از حرام باشد با آنکه ظاهر حدیث آنست که بشوید آنچه رسیده باشد
بجامه اش از منی بسبب جنابتی که در آن جامه ازو بظهور آمده باشد
دوم عرق شتران جلاله علما را اختلافست در آن شیخ مفید و شیخ طوسی
رفته اند بنجاست آن بصحیحه هشام بن سالم از ابی عبدالله علیه السلام که قال
لا تاکل اللحوم الجلالة وان اصابک من عرقها فاغسله یعنی فرمود که مخورید

یصلی

گوشتهای شتران جلاله و اگر برسد ترا از عرقش بشوی آنرا و مانند این حدیث
حفص بن بختری بطریق حسن از آنحضرت روایت فرموده است و سلار و ابن
ادریس و بسیاری از متاخرین قایلند بطهارت آن و امر بشستن را حمل بر
استحباب نموده اند و این مشکلست زیرا که این حدیث را معارضی نیست
سیم عرق مسوخات است و اصح طهارت آنست چنانچه گذارش یافت
منهج در بول استر و خر و اسب است بدانکه اختلاف واقع است در میان علما اصحاب در نجاست بول ایشان
و شیخ طوسی در کتاب تهذیب و استبصار و مبسوط و ابن ادریس و اکثر مجتهدین
رفته اند بطهارت آنها و کراهت مباشرت آنها و شیخ طوسی در نهایه و ابو علی
بن جنید قایلند بنجاست آن استدلال جمعی اول روایت شیخ از معلی بن خنیس
و عبدالله بن ابی یعفور که قالا کنا فی جنازة وقدامنا حمار فبال فجاءت
الریح ببوله حتی صکت وجوهنا وثیابنا فدخلنا علی ابی عبدالله علیه السلام
فاخبرناه فقال لیس علیکم شیء یعنی گفتند که بودیم در جنازه و نزد ما
شد حماری پس بول کرد و بعد از آن بادی بول او را آورد تا آنکه برو رویها
و جامهای ما رسید پس بخدمت آنحضرت رسیده خبر دادیم آنحضرت را
فرمود که چیزی بر شما نیست و بروایت ابن بابویه عن ابی الاغر النخاس
انه سال اباعبدالله علیه السلام فقال انی اعالج الدواب فربما خرجت باللیل
وقد بالت وراثت فتضرب احدها بیدها او برجلها فینضح علی ثوبی فقال
لا باس به یعنی پرسید آنحضرت را پس گفت بتحقیق که در کار چهارپایان بودم
بسیار بود که در شب بیرون می آمدم و بول میکرده و سرگین میانداختند

و ذریعه ص

[حاشیه: سیزده وازان هم]

ویکی از آنها دست یا پای خود در آن زوتر شسته شد بر جامه من فرمود که قصوری
ندارد و بدلیل آنکه گوشت آنها حلال است ولیکن مکروهست پس بولهای
اینها پاک باشد بحدیث حسن که زراره روایت فرموده است از آنحضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که انهما قالا لا تغسل ثوبک
من بول شیء یؤکل لحمه یعنی بتحقیق که فرمودند که مشوی جامه خود را از
بول چیزی که خورده شود گوشت آن اما جواب از حدیث اول و دوم آنکه
ضعیفند زیرا که از جمله رجال اول حکم بن مسکین است و آن مجهول الحال
است و اسحق بن عمار فطحی است چنانچه شیخ طوسی فرموده است و اما
حدیث دوم بسبب آنکه ابو الاغر مجهول است پس اعتماد بحدیثش نیست
و اما جواب از حدیث سیم با اینکه دلالت دارد بر طهارت آن از حیثیت
عموم پس صلاحیت معارضه ندارد با احادیثی که متضمن امر بشستن
جامه است از آن رو که خاص مقدمست بر عام [حاشیه: ندارد هم] استدلال جمعی که
قایلند بنجاست آن بصحیحه شیخ طوسی از عبد الرحمن بن ابی عبد الله که گفت
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یمسه بعض ابوال البهائم
ایغسله ام لا قال یغسل بول الفرس والحمار والبغل فاما الشاة وکل ما یؤکل
لحمه فلا بأس ببوله یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که برسد او را بعضی از
بولهای چهارپایان آیا مشوید آنرا پس فرمود که میشوید بول اسب و خر
واستر را و اما گوسفند و آنچه گوشتش خورده شود پس قصوری نیست
در بولش و مانند صحیحه شیخ طوسی از حلبی که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام

بسته

عن

عن ابوال الخیل والبغال والحمیر فقال اغسله فان لم تعلم مکانه فاغسل
الثوب کله فان شککت فانضحه یعنی پرسیدم آنحضرت را از بولهای
اسب واستر وخرها پس فرمود که بشوی آنرا پس اگر ندانی جای آنرا
بشوی جامه را کل و اگر شک نمودی پس آب بر او بپاش و جمعی که قایلند
بطهارت اینها جواب داده اند ازین احادیث بر اینکه محمولند بر استحباب
و این حمل مشکلست زیرا که آن احادیث صلاحیت معارضه با این
احادیث ندارد چرا که ضعیفند و این احادیث صحیح پس چگونه ترجیح آن
توان نمودن و حمل آنها بر استحباب شستن کردن و اما نجاست سرگین
اینها پس ممکنست که بیجهت قول نجاست ابوال اینها بسبب آنکه قایل بفصل نیست [حاشیه: کی م]
یعنی آنکس که بول اینها را نجس میداند غایط اینها را نیز نجس میداند
و کسی که پاک داند بول اینها را پاک میداند این را و چونکه احادیث صحیحه
متضمن امر بشستن بولهای اینهاست و ظاهر امر وجوبست پس باید
که سرگین اینها مانند بول اینها نجس باشد و در نیست حکم بطهارت
سرگین اینها بدلیل اصل که خالیست از معارض و بگفته امام بحق ناطق جعفر
صادق علیه السلام در روایت حلبی که لا بأس بروث الحمر واغسل ابوالها [حاشیه: لها]
یعنی قصوری ندارد سرگین خرها و بشوی بولهای اینها را و بگفته آنحضرت
در روایت ابی مریم در حالتی که پرسید آنحضرت را از بول و سرگین اینها
فرمود که اما ابوالها فاغسل ما اصابک واما ارواثها فهی اکثر من ذلک
یعنی اما بولهای اینها پس بشوی و اما سرگین اینها پس زیاده است ازین

یعنی زیادتی اینها منع نموده است بتکلیف بازالهٔ اینها و بانشهادت جماعت
مر ابن جنید را بانروایت عبدالله بن جعفر حمیری در کتاب قرب الاسناد از
احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از علی بن رباب
که قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الروث یصیب ثوبی وهو رطب
قال ان لم تقذره فصل فیه یعنی راوی عرض نماید که پرسیدم آنحضرت را
از سرگین که برسد بجامهٔ من در حالتی که تر باشد فرمود اگر آنرا کریه
ندانی نماز بگزار در آنجامه منهج دراینکه ازالهٔ نجاست از جامه و بدن
واجبست از برای نماز و طواف واجب بشرط آنکه نجاست معفو نباشد
مشهور میان اصحاب آنست که فرقی نیست درین باب میان قلیل
و کثیر نجاست غیر خون نظر باحادیثی که دلالت دارند بر وجوب ازالهٔ
نجاسات علی الاطلاق و ابن جنید را اعتقاد آنست که هر نجاستی که بر
جامه رسد و عین آن در آن جمع باشد یا متفرق بکمتر از سعت یک درهم
که عبارتست از بند انگشت بالا نجس نشود جامه بسبب آن مگر
که نجاست خون حیض باشد یا منی زیرا که قلیل و کثیر اینها برابرند
ولیکن مستندی درین باب بنظر نرسید و دلیل بر وجوب پاکی جامه
و بدن در نماز از نجاست اجماع علما چنانچه محقق در معتبر آورده
است و اخبار و احادیثی که متضمن امر است بشستن جامه و بدن
از نجاسات زیرا که شستن جامه و بدن واجب لنفسه نیست بلکه
واجبست از برای عبادت و در احادیث صحیحه تصریح واقع شده است

باعادهٔ نماز بسبب نجاست جامه ببول و منی و مسکر و مقدار یک درهم
از خون و غایط انسان و گربه و سگ و رطوبت خنزیر و بسیار باشد
که ظاهر مقصود از بسیاری احادیث ثبوت اعادهٔ نماز با داشتن نجاست
جامه مطلقا و اما طواف پس اکثر مجتهدین رفته‌اند باینکه پاکی جامه
و بدن شرطست در آن بدلیل گفته علیه السلام الطواف بالبیت صلوة
یعنی طواف بخانهٔ کعبه نماز است ولیکن در سند این حدیث ضعفی واقعست
و همچنین واجبست ازالهٔ نجاست از جامه و بدن از برای داخل شدن
بمساجد و خلافست در اینکه ازالهٔ نجاست واجبست هرگاه متعدی شود
بمسجد یا مطلقا علامه جزم نموده است در اکثر مصنفاتش بوجوب
ازالهٔ نجاست از جامه و بدن از برای داخل شدن بمساجد و در تذکره
فرموده است اگر باشد با کسی انگشتری نجس و نماز گزارد در مسجد
نمازش صحیح نیست و استدلال نموده است او و جمعی که موافق اویند باین
کریمه انما المشرکون نجس فلا تقربوا المسجد الحرام یعنی بتحقیق که مشرکان
نجسند باید که داخل مسجد حرام نشوند و وجه استدلال آنست که
باری تعالی مرتب ساخته است نهی از دخول ایشان مسجد حرام را
بر نزدیک ساختن نجاست بمسجد حرام است و هرگاه ثابت شد
حرام بودنش در مسجد حرام ثابت میشود حرام بودنش و داخل ساختن
نجاست در غیر آن زیرا که قایل بفرق نیست و بگفتهٔ نبی صلی الله علیه و آله
جنبوا مساجدکم النجاسة یعنی دور فرمایید مسجدهای خود را از

نجاسات اما جواب از آیهٔ کریمه پس آنست که نجس بحسب لغت بمعنی کریهست
پس واجب آنست که حمل نجس را بر این کردن تا ثابت شود که این لفظ را معنی
است حقیقی بحسب شرع اشرف و تا غایت ثابت نشده است معنی
مصطلح علیه نزد فقها که حقیقت شرعیه آن باشد و بر تقدیری
که حقیقت شرعیه داشته باشد خواهیم گفت که نهی از دخول مساجد
مترتب میشود بر نجاست مشرک و ملحق ساختن غیر او بآن محتاج
بدلیل و حال آنکه نیست و بر تقدیر جواز الحاق غیر آن از سایر نجاسات
بآن نهی متعلق شده است بنزدیک شدن ایشان بمسجد حرام تنها و قول
باینکه کسی که فرق کننده باشد میان مسجد حرام و غیر آن از سایر مساجد
درین حکم ظاهر نباشد دلالت ندارد که فرق کننده میان اینها نباشد
پس احتمال فرق باقیست و اما جواب از دلیل دوم باینکه سندش تا غایت
ظاهر نیست و حدیث مرسل حجت بر اثبات حکم مخالف اصل نمیباشد و با
مجانبه و دور ساختن نجاست از مساجد متحقق میشود باینکه متعدی
نشود بآنها تبین امتثال حاصل میشود بآن و از اینجا لازم نمی آید حرام
بودن ادخال نجاست در مساجد با عدم تعدیه و از نجاست که جمعی
از متاخرین رفته اند باینکه حرام نیست داخل ساختن نجاست غیر
متعدیه بمساجد و فرشهای آنها و این مذهب از ایشان صوابست زیرا که اقتصار
و اکتفا باید نمود در جائی که مخالف اصلست بر موضع وفاق و این حکم تقویت
یافته است باجماعی که شیخ در خلاف نقل نموده است بر جواز گذشتن حایض

مشرک

درم لازمست

بمساجد

در مساجد با آنکه خالی نمیشد از نجاست حیض در غالب اوقات و نیست
و بگفتهٔ امام علیه السلام در صحیحهٔ معویة بن عمار که وارد است درباره مستحاضه
که و ان کان الدم لا یثقب الکرسف توضأت و دخلت المسجد
و صلّت کلّ صلوة بوضوء یعنی هرگاه باشد که خون استحاضه پنبه
را فرو نگیرد وضو میسازد و داخل مسجد میشود و هر نمازی را میکند بیک
وضو و در این حدیث اشعار است براینکه داخل ساختن نجاست متعدی
بمسجد حرامست و غیر متعدی و شهیدان ملحق ساخته اند ضرایح مقدسه
و مصحف و جلد مصحف را بمساجد درین حکم و اصحاب جزم نموده
اند بر وجوب ازالهٔ نجاسات از مساجد وجوب فوری کفائی بعموم
خطاب جنبوا مساجدکم عن النجاسة شیخ شهید در ذکری فرموده
است اگر کسی نجاست را ببیند درون مسجد بر او واجبست بر آنکس بیرون
آوردن آن از مسجد و ظاهر این آنست که غیر آنکس مامور نیست به
بیرون آوردن آن نجاست را از آن مسجد و اگر ترک ازالهٔ نجاست
کرد و از مسجد که نماز گزارد در وقت مضیق نمازش صحیحست و اگر وقت
وسعت داشته باشد و بی آنکه ازالهٔ نجاست کند نماز کرده در مسجد گزارد
درباره صحت نمازش دو قولست مبنای این دو قول بر اینست که امر
بشیء آیا اقتضا مینماید نهی از ضد آن شیء را یا نه مثلا ازالهٔ نجاست
هرگاه مامور به باشد و ضدش که نماز است در این صورت هرگاه
شارع حکم نماید بوجوب ازالهٔ آن و امر بآن هرگاه اقتضا نماید نهی از

مسجد

نجاست

نماید

ضد خاصش که نماز است پس نماز باطل باشد گزاردنش و هرگاه آن
امر اقتضای این نهی نماید صحیحست و این مسئله در علم اصول در غایت
اشکالست و تلخیص بحث در اینمقام آنست که خلافی نیست میان
قایلان باینکه امر اقتضاء وجوب مینماید در اینکه امر بچیزی اقتضا
مینماید نهی از ضد عام آنچیزی که عبارتست از ترک آنچیز که مامور به
است یا باز داشتن نفس از کردن آن زیرا که این نهی جزء ماهیت
وجوبست که مدلول صیغهٔ امر است هست چیزی که حقیقت وجوب
چیزی عام بکردن آنچیز و ترک ناکردن آنچیز است اما خلاف در
بارهٔ اضداد خاصهٔ آنچیز است زیرا که نفس این ترک منهی عنه و نه
جزو آن و نه سبب آن و نه آنکه با آن معلول یک علت باشد پس
لازم نمی آید از حرام بودن ترک ازالهٔ نجاست مثلا از مسجد حرام بودن
نماز در آن و باز ممتنع نیست آنکه شارع فرماید که بر تو واجب است
هر دو چیز و لیکن یکی مضیق است و دیگری موسع پس اگر مضیق را
تقدیم مینمایی پس آنرا بجای آوردی و خلاص از گناه شدی و اگر موسع
را مقدم ساختی پس مامور به را بجای آوردی و گناه کار گشتی به
سبب مخالفت در مقدم داشتن آن و بعضی را اعتقاد این شده است
که امر بچیزی مستلزم نهی از ضد آنچیز است باین معنی که لازم می آید از ملاحظه
امر کسی بچیزی کراهیت او نقیض ضد آن باشد اگرچه بخاطر در وقت امر بآن
نرسیده باشد زیرا که قصد معتبر در خطاب صریحست نه ضمنی چنانچه

بچیزی

ترک

مسجد

از مشایخ بزرگ که معاصر ما بود ترجیح
در کتاب زبدة الاصول

در بارهٔ ضد عام نزد جمیع و مقدمهٔ واجب نزد اکثر و این قول را بعضی
از مشایخ بزرگ که معاصر ما بودند قدس الله نفسه الزکیه ترجیح داده
در زبدة الاصول داده بچندین وجه اول آنکه کردن هر یک از اضداد خاص
مانند گزاردن نماز و ترک ازالهٔ نجاست کردن مستلزم ترک واجب
مضیق است که ازالهٔ نجاست است پس حرام خواهد بود نماز گزاردن زیرا
که لازم دارد حرام را که ترک ازالهٔ نجاست از مسجد است پس نماز در
اینصورت حرام است دوم کردن واجب مضیق که عبارتست از ازالهٔ
نجاست مثلا موقوفست بر ترک اضداد آن که وجودیند مانند نماز گزاردن
یا غیر آن از عملی از اعمال پس ترک آنها واجبست زیرا که واجبی که تمام نمیشود
مگر بآنچیز واجبست پس ترک نماز واجب سیم اگر حرام نباشد ضد خاص
که نماز است در اینصورت و نماز گزار شروع در نماز نموده متوجه ازالهٔ
نجاست مثلا نشده باشد پس اگر خطاب بآن واجب مضیق که ازالهٔ
نجاست است باقی باشد لازم می آید تکلیف بدو ضد و این محالست و الا
بیرون می رود واجب مضیق از اینکه واجب مضیق است و این خلاف مفروض
است مخفی نماند بر ناقد بصیر که ممکنست جواب از دلیل اولش باینکه
اگر خواسته است از استلزام علیت صغری که عبارتست از اینکه کردن
هر یک از اضداد خاصه مستلزم ترک واجب مضیق است ممنوعست
و اگر خواسته است از استلزام مجرد توافق در وجود دیگری که عبارتست
از اینکه هر چه مستلزم ترک واجب مضیق است حرامست ممنوعست و اما

جواب از دلیل دوم باینکه موقوفست بر وجوب مقدمهٔ واجب مطلق و دلیلی
که اعتماد توان بر آن باشد نیست و با وجوب مقدمه واجب بسبب آنست
که وسیله کردن واجب باشد و هرگاه ممتنع باشد بجای آوردن آن
واجب بسبب مانعی از آن و داعی و باعثی بر آن منتفی است پس جایز است
انتفاء مقدمهٔ آخر و جواب از سیم باینکه ممکنست باختیار شق دوم
و اوامری که دلالت دارند بر وجوب ازالهٔ نجاست مثلا علی
الفور مخصوص شده باینکه مکلف که متلبس بواجبی نباشد چنانچه امر
واجبی که وقتش تنگ باشد تقدیمش واجبست و تمام تفصیل این کلام
در کتاب اللمعات الالهیة فی کشف الغشاوات النهایة منهج در اینکه
عفو است از جامه و بدن خون دمل و جراحت خونی که منقطع نشده
باشد و خلاف میان اصحاب در اینکه شرط عفو از آن دشوار بودن
احتراز از آن است و روانی باشد در جمیع وقت و محقق در معتبر اعتبار
روانی بودن خون کرده است در جمیع اوقات تا وقتی که ریختن جاری شود
بحیثیتی که این مقدار نباشد وقتی که بایستد و نماز در آن وقت بجای
آورد و بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که مطلقا عفو است تا جراحت
یا دمل نیکو شود خواه ازالهٔ خون دشوار باشد و خواه نباشد و خواه
تقدیر نماز خون بایستد یا نه چنانچه جد بزرگوارم شیخ جلیل عظیم علی
عبد العالی و شهید ثانی بر اینند چنانچه ظاهر کلام صدوق است در من
لا یحضره الفقیه و لیکن تخصیص نموده است حکم را بجراحت بدانکه مراد از

دارند

نباشد هم

۲۹۳

به شدن جراحت یا دمل بیرون نیامدن خون است که چرک تر دمل
و جراحت به شدن نباشد چنانچه در روایت شیخ از ابی بصیر واقعست که
قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام وهو یصلی فقال لی قائدی ان فی ثوبه
دما فلما انصرف قلت له ان قائدی اخبرنی ان بثوبک دما فقال
ان بی دمامیل و لست اغسل ثوبی حتی تبرأ یعنی راوی میگوید که بخدمت
آنحضرت رسیدم در حالتی که نماز میکرد پس مرا کسی که قائد بود جهت براه
رفتن بود گفت که در جامهٔ آنحضرت خونی هست بعد از آنکه بر گردید بخدمت
آنحضرت رسیدم گفتم آنحضرت را که قائد من خبر داد مرا که در جامهٔ تست
خون بود پس آنحضرت فرمود که مرا دملها بود و نمی‌شویم جامهٔ خود را
تا خوب شود و مراد از به شدن آنست که خون بایستد چنانچه ظاهر میشود از
بعضی احادیث آینده و مانند صحیحهٔ شیخ طوسی از لیث مرادی که قال قلت
لابی عبد الله علیه السلام الرجل تکون به الدمامیل والقروح فجلده و ثیابه
مملوة دما وقیحا فقال یصلی فی ثیابه ولا یغسلها ولا شیء علیه
یعنی راوی میگوید که گفتم آنحضرت را مردی که باشد دملهای او را و
جراحتها پس پوست و جامهای او پر شده از خون و چرک پس فرمود
که نماز بگزارد در جامهای خود و نشوید آنها را و چیزی بر آنکس نیست
و مانند صحیحهٔ شیخ طوسی از عبد الرحمن از ابی عبد الله که قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام الجرح یکون فی مکان لا یقدر علی ربطه فیسیل
منه الدم والقیح فیصیب ثوبی فقال دعه فلا یضرک ان لا تغسله

یعنی راوی میگوید که گفتم به آنحضرت که اگر جراحتی باشد در جایی که قدرت
بر بستن آن نداشته باشد پس خون و چرک از آنجا روان شود [illegible] میرسد
بجامه من پس فرمود که بکن با آن و اگر ضرر نمیرساند نشستن تو آنرا
و مانند صحیح شیخ طوسی از محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام که قال سالته
عن الرجل تخرج به القروح فلا تزال تدمی کیف یصلی و ان کانت
الدماء یعنی راوی میگوید که پرسیدم آنحضرت را از مردی که بیرون آید
دوم
جراحتها پس همیشه آن جراحتها خون میدهند چگونه نماز گذارد پس
فرمود که نماز بگذارد و اگر چه خونها روان شوند و مانند صحیح اوا[ز]
سماعة بن مهران از ابی عبد الله علیه السلام که قال اذا کان بالرجل جرح
سائل فاصاب ثوبه فلا یغسله حتی تبرأ او ینقطع الدم یعنی فرمود که
هرگاه باشد مردی جراحتی که روان باشد خون از آن پس جامه
سوم
اش از خونش پس نشوید تا نیکو گردد و خونش منقطع شود و در این
مقام سزاوار است که اشاره بچندین چیز شود اول آنست
که مستفاد از این احادیث آنست که عفو از این خون است در جامه و بدن
در ازاله انتهی
خواه مشقت داشته باشد از ازاله آن یا نه و خواه در میان خون
زمانی باشد که خون نیاید بقدر گذاردن نماز یا نه و با ظاهر است
از این احادیث آنست که جامه را بدل کردن واجب نیست و نه تخفیف نجاست
و نه بستن موضع خون از اینکه بیرون نیاید از اطراف و این احکام
قریب بصوابند و لیکن علامه در منتهی قریب شمرده است وجوب

لیث

را با امکان
بدل کردن جامه خونی در این صورت با امکان نیز و نظر بتدقیق در صحیحه
مرادی و فع کلام علامه ظاهر میشود که معصوم فرموده است که یصلی فی
ثیابه و لا یغسلها و لا شیء علیه دوم اگر ملاقات نماید خون نجاست
دیگر پس در آن عفو نیست و اگر برسد بخون عرقی یا آبی ظاهر آنست که عفو
است بلکه بسبب اطلاق نص و کشیدن حاجت بسوی آن و علامه
در منتهی منع از این فرموده است بدلیل آنکه رخصت مخصوص بخون است
و آن خون نیست و مخلوط گشتن خون با عرق یا آب پس نجاستی دیگر
بسبب آن حاصل میگردد پس عفو نباشد و این حکم در آن احتیاط است
سیم اگر خون تعدی نماید از محل ضرورت در جامه یا بدن احتمال بقای
عفو هست بدلیل اطلاق و انتفاء عفو بسبب مشقت نبودن در ازاله
خون چنانچه علامه اختیار نموده است در منتهی چهارم جمعی از مجتهدین
ذکر نموده اند استحباب شستن جامه در هر شبانه روزی یکبار زیرا
که در این شستن مشقت نیست پس مقصود شارع افتاده است
و بحدیث شیخ از سماعه که قال سالته عن الرجل به القرح و الجرح فلا
یستطیع ان یربطه و لا یغسل دمه قال یصلی و لا یغسل ثوبه کل یوم
الا مرة واحدة فانه لا یستطیع ان یغسل ثوبه کل ساعة یعنی پرسیدم
آنحضرت را از مردی که او را دملی یا جراحتی باشد و او را استطاعت
بستن آن و نه شستن خونش نباشد فرمود که نماز گذارد و جامه خود را
نشوید هر روزی مگر یکبار زیرا که قدرت شستن جامه خود هر ساعت

نداردو این حدیث در سندش ضعفی هست منهج در اینکه خون اگر کمتر
از مقدار درهم بغلی باشد غیر خون حیض و استحاضه و نفاس عفو بوده باشد
و آنچه زیاده از آن است ازاله اش واجبست اگرچه آن خون مجتمع باشد و بالجمله
اصحاب را اتفاق واقعست بر اینکه خون مسفوح که عبارتست از خونی است
که بیرون آید از صاحب نفس سائله که نباشد یکی ازین سه خون و نه
خون دمل و نه جراحت اگر باشد کمتر از درهم بغلی ازاله آن واجب نیست
در نماز و اگر زیاده باشد از مقدار درهم واجبست ازاله اش چنانچه علامه
در جمیع مصنفاتش و محقق در معتبر آورده است و خلاف میان ایشان
در خونیست که مقدار یک درهم باشد شیخ طوسی و شیخ مفید و صدوق
و پدرش و ابن ادریس را اعتقاد آنست که ازاله اش واجبست بگفته امام
علیه السلام انما یغسل الثوب من البول و المنی و الدم یعنی شسته میشود
جامه از بول و منی و خون و جواب استدلال این حدیث بر مدعی بآنست
بآنکه مضمونش اقتضا مینماید باطلاقه وجوب ازاله خون بهر نحوی که باشد
و بیرون رفته از این اطلاق آنچه واقعست اتفاق بر عفو از آن که
خون کمتر از یک درهم است پس باقی ماند غیر آن مقدار خون از درهم و
زیاده غیر معفو و بصحیحه عبدالله بن ابی یعفور که قال قلت لابی عبدالله
علیه السلام ما تقول فی دم البراغیث قال لیس به بأس قال قلت
انه یکثر و یتفاحش قال و ان کثر قال قلت فالرجل یکون فی ثوبه نقط
الدم لا یعلم به ثم یعلم فینسی ان یغسله فیصلی ثم یذکر بعد ما صلی

واجب نیست شستن آن ۷

ایعید صلوته قال یغسله و لا یعید صلوته الا ان یکون مقدار الدرهم
یعنی راوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را که چه میگویی در خون کک که اگر
که قصوری بنماید راوی میگوید که گفتم بتحقیق که خون بسیار است و
متفاحش فرمود اگرچه بسیار باشد راوی میگوید که گفتم مردی که در
جامه اش چندین نقطه خون باشد و نداند آنرا و بعد از آن که دانست
پس فراموش نمود که بشوید آنرا و نماز کرد و بعد از نماز کردن بخاطرش
رسید آیا نماز خود را اعاده مینماید فرمود که بشوید و اعاده نماید مگر که
مقدارش یک درهم مجتمع باشد پس آنرا میشوید و نماز را اعاده مینماید و این
حدیث صریحست در مقصود زیرا که اگر عفو از یک درهم ثابت میبود هر
آینه اعاده نماز واجب نمیبود با فراموشی کردن شستن آن و حدیثی که
جمیل بن دراج از بعضی مردمان نقل نموده از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام که
انهما قالا لا بأس بان یصلی الرجل فی الثوب و فیه الدم متفرقا شبه
النضح و ان کان قد رآه صاحبه قبل ذلک فلا بأس به ما لم یکن مجتمعا
قدر الدرهم یعنی فرمودند که قصوری ندارد کردن مردی نماز را در جامه
در حالتی که در آن خون باشد متفرق شبیه بنضح بنون و بعد ضاد و خاء
معجمتین یعنی شستن است یعنی پاشیده باشد بنحوی که شبیه باشد
باینکه شسته باشد یعنی اگر خون متفرق باشد شبیه به شسته و اگر
صاحبش دیده باشد ازین قصوری ندارد کردن نماز مادام که جمع نباشد
بقدر درهم و سید مرتضی در انتصار و سلار گفته اند که واجب نیست ازاله

روایت بوده است

خون که قدر آن یکدرهم باشد و اگر زیاده باشد از آن لا و الحدیث و دلیل
ایشان تمسک بمقتضای اصالت یعنی اصل آنست که ازاله آن واجب
نیست تا ثابت شود و اطلاق امر بنماز گزاردن که در آن واقع است پس اگر
کسی مقید سازد و تخصیص نماید آنرا بکمتر از یکدرهم چاره نیست او را
از دلیلی که دلالت بر آن داشته باشد و محمد بن حسن که شیخ طوسی است از محمد
بن مسلم روایت کرده است که قال قلت له الدم یکون فی الثوب علی و انا
فی الصلوة قال ان رأیته و علیک ثوب غیره فاطرحه و صل و ان لم
یکن علیک غیره فامض فی صلوتک و لا اعادة علیک و ما لم یزد
علی مقدار الدرهم فلیس بشیء رأیته او لم تره فاذا کنت قد رأیته
و هو اکثر من مقدار الدرهم فضیعت غسله و صلیت فیه صلوة
کثیرة فاعد ما صلیت فیه یعنی گفتم مر آنحضرت را که خونی باشد
در جامه که میپوشیم و من در نمازم فرمود اگر دیدی آنرا و ترا جامه هست
غیر آن بینداز و نماز گزار در آن جامه و اگر نپوشیده باشی غیر از این جامه
بگذار و نماز که در آن جامه گزاردی نیست ترا اعاده بر تو و هر گاه دیده باشد
بر مقدار یکدرهم پس نیست چیزی خواه ببینی آنرا یا نه بینی و هر گاه بوده
باشی که دیدی خون را که زیاده از مقدار یکدرهم باشد پس ضایع گذاشتی
آنرا شستن و در آن جامه گزاردی نماز بسیار پس اعاده کن آنچه گزاردی
نماز در آن و همچنین حدیث او بطریق حسن از اسماعیل جعفی از ابی
جعفر علیه السلام که قال فی الدم یکون فی الثوب ان کان اقل من قدر الدرهم

ساخته ه

روایت ه

خون را ه

فلا یعید الصلوة و ان کان اکثر من قدر الدرهم و کان رآه فلم یغسله
حتی صلی فلیعد صلوته و ان لم یکن رآه حتی صلی فلا یعید الصلوة
یعنی راوی میگوید که فرمود آنحضرت در باره خونی که در جامه باشد
اگر کمتر از قدر یکدرهم باشد پس اعاده نمیکند نماز خود را و اگر زیاده باشد
از مقدار یکدرهم و دیده باشد آنرا و نشسته باشد تا نماز گزارد باید
که اعاده نماز نماید و اگر ندیده باشد خون را تا نماز گزارد اعاده نمی
نماید نماز را و وجه دلالت این حدیث آنست که اعاده نماز را لازم
ساخته است بر تقدیری که خون زیاده از یک درهم باشد پس اعاده
نماز نیست بر تقدیری که خون نباشد زیاده از یکدرهم و صادق
می آید زیاده نبودن از یکدرهم با آن و مفهوم شرط حجت ظاهر این دو
حدیث است معارض مفهوم که مستفاد حدیث سابق که دلالت
دارد بر اینکه رخصت گزاردن نماز در جامه که خون در آن مساوی
یکدرهم باشد میکند بسبب انضمام این حدیث و تقویت مفهوم آنرا
باصالت برائت ذمت اما جواب از حدیث اول با ضمار است یعنی
در این حدیث ضمیر واقعست در گفته راوی که قلت له و ظاهر نیست
که گوینده این قول کیست بسیار باشد که کسی باشد که بروی گفته اش
واجب نباشد و جواب از حدیث دوم باینکه دلالت دارد بر حکم
زیاده و ناقص بودن از یکدرهم نه مساوی و این دو جواب ضعیفند
اما دوم باین وجهی که گذارش یافت اما از جهت آنکه مانند محمد بن مسلم

نماز م

روایت ه

اداره

سوال عینا باید در مانند این حکم از غیر امام و مستفاد از کتب متقدمین آنست
که اضمار در مانند این احادیث حاصل آمده است از قطع بعضی از احادیث
از بعضی زیرا که راوی تصریح نموده است باسم امام علیه السلام در حدیث سابق
بر این حدیث و بعد از آن میگوید سألته عن کذا و قلت له و مانند
اینها تا استیفاء جمیع روایات نموده است از امام علیه السلام و چونکه متأخران
باین ترتیب نقل احادیث ننموده اند و حدیث آخرین را ذکر نموده اند
پس باین سبب توهم اضمار میشود پس حق آنست که این هم حدیث
قوت دارند و حدیثی که دلالت دارد بر اعادهٔ نماز از جامه که
در آن مقدار یک درهم باشد بر استحباب محمول است ولیکن بسبب اجمال درهم و
مقدار آن مضبوط نبودن فایده اختلاف در این باب را بر یکدیگر
میرهند اما واجب آنست که مراد از درهم درهمیست که متعارف در
زمان ائمه علیهم السلام بوده است و ذکر درهم بغلی و غیر بغلی شده است
و صدوق در من لا یحضره الفقیه فرموده است که مراد بدرهم
وافی درهمیست که وزنش درهمی و ثلثی باشد و مانند آن و شیخ مفید
در مقنعه و ابن جنید فرموده اند که مراد از آن مقداریست که مثل
بند بالای از انگشت ابهام باشد یعنی انگشت بزرگ و ذکر
نموده اند که مقدار آن مقدار درهم بغلی است یا نه و محقق در معتبر
فرموده است که درهم وافی وزنش یک درهم و ثلثی است و آن را بغلی
میگویند بسبب نسبت آن بدهی در جامعین واقع است و متأخر

ضبط نموده آن را بفتح غین معجمه و تشدید لام و از ابن ادریس نقل شده
است که او دیده باشد این درهم را و فرموده که مقدارش نزدیک بگودی
کف دست است و شهید در ذکری نقل نموده است از ابن دُرَید که
درهم بغلی باسکان غین معجمه است منسوب برأس بغل است اول سکه
کرویه است و مقدارش هشت دانق که دانگش است بوده و این
بغلیه پیش از اسلام نامش کسرویه بوده و این نام در اسلام پیدا شد
و وزن همان است و معامله آن جاری با طبریه که مقدارش چهار دانق
است جاری گردید و در زمان عبد الملک جمع میان هر دو شده
و درهم را از هر دو فرا گرفته اند و مستقر شد امر اسلام بر شش دانق
تا اینجا تمام شد کلامش و حاصلش آنست که درهم را به بغلی و بر غیر
بغلی اطلاق مینموده اند و در زمان عبد الملک بغلی برطرف شده و
مقدم است این زمان بر زمان حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام
پس مشکل است حمل احادیث وارده از آنحضرت درباره درهم بر درهم
بغلی و لیکن آنچه دانسته شده باشد که کمتر از سعت یک درهم بحسب
عادت باشد شبهه نیست در اینکه عفو است از آن بلکه دور نیست
عفو از آنچه دانسته نشود رسیدنش بمقدار یک درهم زیرا که اصل برائت
ذمت است از وجوب ازاله اش و باز مخفی نیست که ظاهر این احادیث
باطلاقها شامل خون حیض و غیر خون حیض هست لیکن اصحاب بجمیع
نموده اند باینکه خون حیض از این حکم مستثنی است و واجب کرده اند

نق

اندازه که کم و بیش آن از جامه و بدن و بسیار نبود که مستند این
حکم را دانسته‌اند آنچه روایت نموده است ابو سعید از ابی بصیر که قال لا
تُعاد الصلوة من دمٍ لم تُبصره الّا دم الحیض فانّ قلیله وکثیره
فی الثوب ان رآه او لم یره سواءٌ یعنی اعاده کرده نمیشود نماز از
خونی که نبینی آنرا مگر خون حیض زیرا که قلیل و کثیر او در جامه خواه دیده
باشد و خواه ندیده برابر است و این حدیث با آنکه ضعیف منتهی
شده است بابی بصیر و قول او حجت نیست ولیکن حق آنست که جبر
عمل اصحاب ضعف او را نموده است و قبول ایشان آنرا چنانچه محقق در معتبر
فرموده است و شیخ طوسی ملحق ساخته است بخون حیض خون
استحاضه و نفاس را و ظاهر آنکه نظر او در مساوی بودن اینها در
وجوب غسل است و خون نفاس در معنی حیض است و استحاضه
مشتق از حیض است و قطب راوندی ملحق ساخته است باین سه
خون خون نجس العین را نظر باینکه خونش ملاقات با جسد او نموده
است و نجاست بدنش معفو نیست پس حال خونش مثل حال غیر خون
است در اینکه معفو نیست و حق آنست که اگر ثابت شود شمول خون معفو
و عموم او بنحوی که شامل هر سه خون و خون نجس العین باشد و شمول
مر خون نجس العین را جاری مجری آنست که نطق بآن واقع شده باشد
و با نطق بآن ساقط است اعتبار نجاست نجس العین و در این حال معفو
است استثنا این چهار خون بر ثبوت مخصص و اگر ثابت نشود

عموم خون واجبست استثناء جمیع این خونها از آن زیرا که عامت دلیل
بر پاکی بدن و جامه نماز گزار از نجاست چونکه سفح مسئله درین باب
تمام میشود بیان چند چیز سزاوار چنانست که اشاره بآنها شود
اول مورد احادیث که متضمن عفو نجاست بجامه اند و علامه
در منتهی فرموده است که فرقی نیست درین باب میان جامه و بدن
و نسبت داده است این را باصحاب زیرا که بدن و جامه شریکند در
اینکه مشقت دارد ازاله نجاست از آنها و این قول رواست چه مطابق
مقتضای اصل سالم از معارض است و شهادت میدهد برین مدعا حدیث
مثنی بن عبد السلام از ابی عبد الله علیه السلم که قال قلت له انی حککت
جلدی فخرج منه دم فقال ان اجتمع منه قدر حمّصة فاغسله والّا
فلا یعنی راوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را بتحقیق که خود را میخاریدم
پس خون بیرون آمد از پوست من فرمود اگر مجتمع شود از آن خون
بقدر یک نخود بود باید که بشویی آنرا و اگر چنین نباشد که مقدار
نخودی باشد رواست نماز و شستن آن بدانکه مراد بقدر نخود
قدر آنست بحسب وزن نه بحسب سعت و این نزدیکست بسعت
درهم دوم اگر برسد خون معفوی را چیز تری پاک و نرسد مجموع
آن خون بمقدار یک درهم در اینکه عفو باشد در نماز دو قولست اظهر
عفو از آنست زیرا که اصل برائت ذمت است از ازاله آنست و باز چیزی
که نجس شود بچیزی حکمش زیاده از آن نیست بلکه برابر آنست زیرا که

وجوب ازاله آن هم

و نزع زیادتی بر اصل ندارد و علامه در منتهی ترجیح نموده است وجوب ازاله
آن را و دلیل آنکه خون نیست پس واجب ازاله آن است بدلیل اصل که سالم از
معارض است و بدلیل آنکه ازاله خون واجب نبود بسبب مشقتی که به
بسیاری وقوع آن میبود و آن نیز منتفی میشود در اینصورت بسبب
ندرت وقوع آن و ضعف هر دو این توجیه ظاهر است و اگر ازاله
خون معفو مخصوص بجز پاکی که آن را پاک نکرداند مانند سنگ استنجا شبهه
نیست در بقاء عفو بسبب کم شدن نجاست درین حال سیم
اگر برسد خون بیرون روی جامه پس اگر برسد آن بسبب ترشح از آن
باشد یک خون است و اگر نه دو خون و شهید در ذکری اعتبار تنگی
خون بروی دیگر جامه نموده است و این حسن است چهارم اگر خون بمقدار
یک درهم متفرق باشد بعضی را اعتقاد عفو از آنست و بعضی را اعتقاد
وجوب ازاله و بعضی را اعتقاد آنست که واجب نیست مگر که خون متفاحش
باشد و اول اظهر است و بالجمله اختلاف نموده اند اصحاب در وجوب
ازاله خون بر کنده بر جامه یا بدن هر گاه بوده باشد بحیثیتی که اگر جمع
شود بمقدار یک درهم برسد ابن ادریس را اعتقاد آنست که ازاله آن
واجب است بسبب احتیاط در باره عبادت و اقوی و اظهر در مذهب آنست
که ازاله آن واجب نیست و مثل این گفته شیخ طوسی در مبسوط گفته قدس سره
و همچنین محقق در شرایع و نافع و شیخ طوسی در نهایه گفته است که ازاله آن
واجب نیست مادام که آن خون متفاحش نباشد چنانچه محقق در معتبر

گفته است و سلار و ابن حمزه را اعتقاد وجوب ازاله آنست و علامه
اختیار نموده در جمیع مصنفات خود اختیار این نموده است و حق چنان است که
عفو است اگر چه متفاحش باشد بدلیل اصل و بصحیحه عبد الله بن ابی
یعفور که قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یصلی و فی ثوبه نقط
الدم ینسی ان یغسله فیصلی ثم یذکر قال یغسله ولا یعید صلوته الا
ان یکون مقدار الدرهم مجتمعا فیغسله و یعید الصلوة یعنی راوی
میگوید که گفتم بآنحضرت که اگر مردی نماز گذارد و در جامه اش نقطه های
خون فراموش کرده که بشوید پس نماز گذارد و بعد از آن بخاطرش رسید
فرمود که بشوید آن خون را و نماز را اعاده نماید مگر که خون بمقدار
یک درهم مجتمع بوده باشد پس میشوید و اعاده نماز مینماید و جمعی که
قایلند بوجوب ازاله خون استدلال نموده اند باینکه حکم بوجوب
ازاله معلق است باینکه خون بمقدار یک درهم باشد و این مقدار
شامل آنست که آن خون مجتمع باشد یا متفرق و باینکه اصل وجوب
ازاله خون است بدلیل کریمه وثیابک فطهر یعنی جامهای خود را بشو
بیرون میرود ازین بحکم آنچه کمتر از یک درهم باشد خواه مجتمع و خواه
متفرق پس غیر از آن یعنی مقدار مندرج میشود در اطلاق باینکه نجاست
که حد بمقدار درهم حکم تفاوت ندارد در اجتماع و افتراق از حد
محل جواب از اول معلوم است چنانچه تقریر نمودیم و از دوم باینکه خطاب
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و شامل بودن آن مر امت

نیست و دلیل صه

آنحضرت را موقوفست بر دلیل و نیست دلیلی و جواب از سیم باینکه مصادره

بر مطلوبست زیرا که مدعی ثبوت فرقست میان حال اجتماع خون و

افتراق **تنبیه** بدانکه محقق در معتبر فرموده است که نص صحیح تفاحش

خون است بقدیر بحسب شرع و گفته فقها در این باب اختلاف دارند بعضی

تقدیر آن بقدر یک وجب کرده است و ابو حنیفه بربع جامه و مختار

آنست که مرجع در آن عرف و عادت است زیرا که عادت مانند امارتیست

که دلالت بر مراد از لفظ دارد هرگاه تقدیر آن از شرع مستفاد نشده

باشد تا اینجا حاصل کلام محقق است در معتبر این در حالتیست که لفظ

تفاحش در شریعت وارد شده باشد **منهج** در اینکه جایز است گزاردن

نماز در چیزی که نماز در آن تمام نشود به تنهائی اگرچه در آن نجاستی باشد

که عفو در این مواقع نباشد و مراد از این آنست که نماز به تنهائی در حالت اختیار

ممکن نیست گزاردن در آن بدانکه فرقی در جواز گزاردن نماز میان

بودن آن در محل خود و غیر آن مانند بند زیر جامه در جای خودش

باشد چنانچه محقق در معتبر اختیار این نموده است و نقل نموده از قطب

راوندی که منحصر ساخته است آن را در پنج چیز کلاه و بند زیر جامه

و موزه و نعلین و جوراب و منقول است از ابن ادریس آنکه تخصیص

نموده است این حکم را به پوشیدنیها و علامه در جمیع کتابها اختیار

این نموده به اعتبار بودن آنها در محلهایش کرده است و حق آنست که

که مطلقا جایز است خواه در محلش باشد و خواه نباشد و خواه پوشیدنی

ان صه

واندازه صه

بتنهائی

باشد و خواه نباشد بدلیل اصل که برائت ذمت است از تکلیف باز داشتن

نجاست از این چیزها تا ثابت شود دلیلی که سبب بیرون بودن بعضی

از اینها از این حکم شود و نهایت آنچه مستفاد میشود از نص و اجماع

اشتراط طهارت جامه و بدن است اما منع از برداشتن نجاست

در نماز هرگاه داخل جامه و بدن نباشد دلیلی نیست که دلالت

داشته باشد بر آن چنانچه محقق در معتبر اعتراف بآن نموده است

و موید این موثقه شیخ طوسی از زراره از احدهما علیهما السلام است که

قال کلما کان لا یجوز فیه الصلوة وحده فلا بأس ان یکون علیه الشیء

مثل القلنسوة والتکة والجورب یعنی کل آنچه نماز در آن روا نباشد

بتنهائی یعنی ساتر نبوده باشد عورت را پس قصوری نیست که نماز

گزارنده در آن باشد مانند کلاه و بند زیر جامه و جوراب مانند

موثقه او از عبد الله بن سنان از کسی که خبر داده است از او از ابی عبد الله

علیه السلام که انه قال کلما کان علی الانسان او معه مما لا یجوز الصلوة

فیه وحده فلا بأس ان یصلی فیه وان کان فیه قذر مثل القلنسوة

والتکة والکمرة والنعل والخفین وما اشبه ذلک یعنی بتحقیق فرموده آنحضرت

که هرچه باشد بر آدمی یا با او از آن چیز که نماز درست نیست در آن بتنهائی روا باشد

قصوری ندارد که گزارده شود در آن و اگرچه در آن نجاستی باشد

مانند کلاه و بند زیر جامه و نعل پای و هر دو موزه و آنچه شبیه

باشد با اینها و مانند موثقه او از حماد بن عثمان از کسی که روایت مینماید

ماند چیزی

از ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یصلی فی الخف الذی قد اصابه قذر فقال
اذا کان مما لا یتم فیه الصلوة فلا باس یعنی در بارهٔ مردی که نماز میکزارد
در موزه که برسد بآن پلیدی پس فرمود که هرکاه باشد از آنچه تمام نشود
نماز در آن قصوری ندارد و مانند موثقه شیخ طوسی از ابرهیم بن ابی البلاد از
آنکسی که نقل نموده است از ابی عبد الله علیه السلام که قال لا باس بالصلوة
فی الشیء الذی لا یجوز الصلوة فیه وحده یصیبه القذر مثل القلنسوة
والتکة والجورب یعنی فرمود که قصوری ندارد نماز کزاردن در چیزی که نماز
در آنچه جایز نباشد بتنهائی که رسیده باشد بآن پلیدی مانند کلاه و بند
زیر جامه و جوراب و این احادیث اکرچه میان ضعف و [illegible] لیکن
اینها از عفو بودن از نجاست این امور مطابق مقتضای اصلیست و فتوای
مجتهدین پس روایت عمل بمضمون شان و در اینمقام چندین بحث است
اول ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه فرموده است کسی که بکلاه یا عمامه
یا بند زیر جامه یا جوراب یا موزه اش برسد منی یا بول یا خون یا غایط
قصوری نیست در کزاردن نماز در آن زیرا که نماز تمام نمیشود در چیزی
از اینها ولیکن در اینمقام اشکالیست از جهت آنکه عمامه خواه بوجهی باشد
که تمام شود در آن نماز بتنهائی هرکاه بر نحوی بوده باشد که ستر عورت
بآن شود پس چکونه روا [illegible] که از افراد چیزی که نماز در آن تمام نشود
بوده باشد و ظاهر اکر مراد اینست که نماز تمام نمیشود در آن بتنهائی یا آنکه عمامه
در هیأت خود بر آن کیفیت که پیچیده است باشد یا آنکه مراد از آن عمامه

کوچکی

عمامه کوچکیست که ستر عورت بآن ممکن نباشد مانند عصابه چنانچه قطب
راوندی ذکر نموده است و این توجیه و حمل اولی است از حمل اول اکرچه حدیثی
که دلالت دارد بر اشتراط طهارت جسد و جامه در نماز شامل عمامه
که بسته است ندارد زیرا که آنرا جامه نمیکویند در عرف و آنچه در روایت
واقع است طهارت جامه و بدن است دوم اکر [illegible] نماز کزار قاروره
که در آن نجاست باشد [illegible] سرش را بسته باشد خلافست در بطلان
کزاردن نماز با آن شیخ طوسی در کتاب خلاف و محقق در معتبر برآنند
که نماز باطل نمیشود و شیخ طوسی در مبسوط قایل شده است بانیکه نمازش
باطلست و ابن ادریس اختیار این نموده و همچنین علامه در جمیع کتابهای
با آنکه اعتراف نموده است در کتاب منتهی بانیکه دلیلی قایم نیست نزد او
[illegible] بر اینمدعی و در مختلف استدلال نموده است بر این مدعی بمسلک
احتیاط و بانیکه برداشته است نماز کزار نجاست را پس نمازش
باطل است چنانچه نجاست در جامه یا بدنش باشد و هر دو اینوجه
ضعیفست اما احتیاط دلیل شرعی نیست تا معارضه نماید اصالت برائت
ذمت [illegible] اما دلیل دوم مصادره بر مطلوبست پس ما [illegible] مطالبه
[illegible] دلیلی که دلالت داشته باشد بر اینکه برداشتن نجاست باطل کننده
نماز است هرکاه متصل بجامه یا بدن نباشد و بنا بر آنچه ذکر ساختیم
احتیاج نیست به بستن سر قاروره بلکه کافی است ایمن بودن از
تعدی نجاست چنانچه در ذکری فرموده است شهید و بعد از آن کفته است

و ابن ادریس [illegible]

شهید ره

از نسیان ص

کسی که اعتبار بستن سر آن کرده اند از نسیان قایل نخواهد بود بانیکه
عفو است از گزاردن نماز در چیزی که نماز به تنهایی در آن تمام نباشد بلکه
استدلال ایشان بقیاس برداشتن حیوانست در نماز سیم هرگاه کسی
استخوانش شکسته و پیوند با استخوان حیوانی نجس العین شده باشد واجب
کندن آن استخوان الا هرگاه بیم تلف شدن یا مشقت در کندن آن نباشد
چنانچه جمعی از اصحاب متصدی آن شده اند و شهید در ذکری احتمال
عدم وجوب جدا کردن استخوان حیوان نجس العین را راه داده است
هرگاه گوشت آنرا پوشیده باشد بسبب آنکه ملحق میشود بباطن
و این صوابست و شیخ طوسی در مبسوط جزم نموده است به باطل بودن
نماز اگر ترک کندن آن استخوان نماید با آنکه ممکن او باشد کندن زیرا
که برداریدن نجاستی است که عفو از آن نیست و این حکم مشکلست
زیرا که بیرون است تا اندازه ظاهر و باز نجاستی است که عفو از آن
نیست متصل مانند خون پس معفو خواهد بود و اگر کسی استخوان خود را
پیوند نماید با استخوانی مرده که در حال حیات پاک بوده باشد
غیر آدمی روا است زیرا که مردن استخوان و موی نجس نمیشود و اگر
پیوند با استخوان آدمی نماید مشکلست قول بجواز آن از برای پاکیش
و بحدیثی که حسین بن زراره از ابی عبدالله علیه السلام که انه ساله
عن الرجل یسقط سنه فیاخذ سن میت مکانه قال لا باس
یعنی پرسید آنحضرت را از مردی که دندانش افتاده گرفت دندان

بر بطلان نماز گزاردن ص

مرده را

مرده را و گزارد بجای دندان خود فرمود که قصوری ندارد و لیکن اگر قایل
شویم بوجوب دفن دندان مرده لازم است قول بمنع از آن چهارم علامه
در تذکره فرموده است اگر کسی خون نجسی را در زیر پوست خود داخل
سازد واجبست بر آن کس بیرون کردن خون مذکور هرگاه ضرری باو عاید
نشود و واجبست بر او اعاده نمازها که کرده باشد با آن خون و لیکن
این حکم مشکلست زیرا که خونی که در اندرون پوست کرده باشد در
حکم باطنست نه ظاهر و بسبب گردیدن آن خون جزو خون بدن اصلی
اولی خواهد بود و درباره عفو اولی است اگر خون او در زیر پوست
بمیرد و شهید در بیان جزم نموده است بانیکه واجبست بیرون کردن
آن خون و این حکم دور است پنجم علامه در منتهی فرموده است اگر کسی
خمر یا مرده خورد در اینکه قی کردنش واجبست نظر است زیرا که
خوردن آن حرامست پس آنرا باقی داشتن نیز حرامست و این احوط
است اگر چه در ضمن آن نظر است و اگر ترک قی کردن نماید نمازش
باطل نیست و بعضی را اعتقاد آنست که باطلست چنانچه در برداشتن
قاروره که مشتمل بر نجاست باشد و این قول ضعیفست ششم علامه
در تذکره فرموده است اگر انگشتری یا یکی از چیزها که معفو باشد نجس
بوده باشد و در مسجد نماز گزارد نمازش صحیح نیست زیرا که منع واقع است
از بودن او در مسجد و بودن جزء نماز است و نهی از جزء عبادت مستلزم
فساد آنست و همچنین اعتقادش درباره نجس بودن او و نجاست معفو عنها

خون ص

زیرا که عبادت مأمور به است
در آن مصلحت و هرگاه منهی باشد
باشد مفسده ...
بجز آن باشد ... بخلاف نفی ... ایرادان باطل
... زیرا که منتفی ...
از جهت ... نفی ...

مانند خون کمتر از درهم بنابر قولی و حق آنست که در عدم جواز بودن در
مسجد درین حال موقوفست بر دلیلی و مستندی و آنچه بحسب ظاهر صلاحیت
دلیل بودن برین مدعی دارد حدیثیست که روایت نموده اند از نبی صلی الله
علیه و آله که انه قال جنبوا مساجدکم النجاسة یعنی دور گردانید نجاست
را از مسجدهای خود و این حدیث با آنکه سندش و لفظش نیست اقتضای
منع از بودن در مسجد نمی نماید مگر که قایل بوجوب ازاله نجاست از
مساجد علی الفور شویم و امر بشی اقتضای نهی از ضد خاص نماید
و درین مقدمات بحثهاست چنانچه گذارش یافت منهج در [illegible]
جامه است از نجاسات و مراد بفشردن مبالغه نمودنست در اخراج
آب مغسولست از محل شستن خواه بعصر یعنی فشردن باشد یا نباشد
مانند لحاف و امثال آن و محقق در معتبر و اکثر اصحاب طهارت جامها
و آنچه آب در آنها فرو رود موقوف میدانند بر فشردن بدلیل آنکه نجاست [illegible]
ثابت شده است در جامه و برطرف نمیشود مگر بفشردن و با آنکه
شستن جامه و مانند آن بفشردن متحقق میشود و بی فشردن [illegible]
صادق نه شستن و علامه در منتهی استدلال نموده است بر
این مدعی با آنکه آب نجس میشود بسبب ملاقات نجاست پس ازاله آن
واجبست بقدر امکان و بصحیحه عباس از ابی عبدالله علیه السلام که قال
اذا اصاب ثوبک من الکلب رطوبة فاغسله وان مسه جافا
فاصبب علیه الماء یعنی فرمود هرگاه برسد از سگ بجامه تو تری پس

بشوی

بشوی آن را و اگر خشکی بآن رسد پس آب بر آن بریز [illegible] شود و بروایت
حسین بن ابی العلا از ابی عبدالله علیه السلام که قال و سألته عن الثوب
یصیبه البول قال اغسله مرتین و سألته عن الصبی یبول علی الثوب
قال یصب الماء علیه قلیلا ثم یعصره یعنی راوی میگوید پرسیدم
آنحضرت را از جامه که برسد بآن بول فرمود که بشوی آن را دو بار و پرسیدم
آنحضرت را از طفلی که بول بر جامه کند فرمود که بریزند بر آن آب
اندک و بعد از آن فشرده شود و درین دلایل بحثها هست و لیکن در
مناهج الاخیار متوجه آن شده ایم در این مقام چندین چیز است سزاوار
جنایت که اشارت بآنها شود اول محقق در معتبر [illegible] را دو بار
اعتبار نموده است در چیزی که شستن آن واجب باشد و شهید در
کتاب لمعه اعتبار فشردن میان دو شستن کرده است و صدوق در من
لا یحضره الفقیه فرموده که جامه هرگاه بول بآن برسد شسته میشود در آب
روان یکبار و در آب ایستاده دو بار و بعد از آن فشرده میشود و مقتضای
این حکم آنست که اکتفا بیک فشردن بعد از دو شستن باید نمودن و ممکن
است بنای همه این قولها بر وجهی که اقتضای اعتبار فشردن نماید پس
اگر گوییم که فشردن در مسمای شستن معتبر است و شستن بی فشردن متحقق
نمیشود چنانچه محقق در معتبر فرموده است واجبست تعدد فشردن
بتعدد شستن و اگر گوییم شستن زوال اجزای نجاست ثابت در
جامه پس فشردن در شستن اول معتبر است بتنهایی هرگاه از النجاست

بسبب آن حاصل نشود و اگر گوییم نجس شدن آب بسبب ملاقات جامه
چنانچه علامه در منتهی فرموده است پس اکتفا بفشردن بعد از دو شستن
باید نمود زیرا که غرض حاصلست از آن و منتفی است فایده در فشردن
پیش از شستن دوم زیرا که نجاست باقی است با فشردن و بی فشردن
و حق آنست که احوط اعتبار تعدد فشردن است اگرچه اکتفا بفشردن
بعد از دو شستن کافیست بحسب دلیل دوم ظاهر اطلاق عبارات
فقها اقتضا مینماید که فرق نبایست کرد در اعتبار فشردن میان آنکه شستن
با آب کمتر از کر باشد یا آبی که مقدار یک کر نباشد و ظاهر دلیل بر این دعوی
آنست که شستن بی فشردن متحقق نمیشود و این دلیل ضعیفست
و علامه جزم نموده است در تذکره و نهایه و جمعی که از و متاخرند
باینکه مخصوص است این حکم درباره آب قلیل و در آب کر ساقطست و
وجهش معلوم نشد از آنچه تقریر نمودیم سیم علامه در نهایت
واجب ساخته است در پاک کردن بدن و مانند آن از اجسام
سخت مثل سنگ وجوب مالیدن دست را بر آن در ازاله نجاست
و بگفته امام علیه السلام در روایت عمار در حالتی که پرسیده بود آنحضرت
را از قدحی که در آن شراب خورده شده بود که لا یجزیه حتی یدلکه
بیده و یغسله ثلث مرات یعنی کافی نیست او را درباره شستن آن پیاله
قدح تا که بمالد آنرا بدست خود و بشوید آنرا سه نوبت اما جواب از این
استدلال آنست که این حدیث ضعیفست و با آنکه ضعیفست احتمال دارد

ابن حکم

که احتیاج بمالیدن نه از برای شستن باشد بلکه بواسطه این بوده که جزوی
از اجزاء خمر فرو رفته باشد بجرم قدح و مالیدن دست را بآن از برای بیرون
کردن آن جزء باشد از قدح مبادا که آن جزء بعد از آنکه آب یا طعام در آن
قدح کنند مخلوط بآنها شود و با این حدیث معارضست بحدیثی که باز
عمار روایت نموده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام در
باره شستن قدح که اکتفا نموده بیکبار بی مالیدن دست و حق آنست که
مالیدن دست سنت است که احتیاج بمالیدن نباشد و الا واجبست
و حکم علامه بوجوب مالیدن علی الاطلاق محل بحث است چهارم اگر
باطنی مانند نمد و قالی که دشوار باشد فشردن نجس شده میشود آنچه
در ظاهر نجس باشد چنانچه علامه در منتهی آورده است و بطریق صحیح ابراهیم
بن ابی محمود روایت کرده است که قال قلت للرضا علیه السلام الطنفسة
والفراش یصیبهما البول کیف یصنع به فهو ثخین کثیر الحشو قال
یغسل ما ظهر منه فی وجهه و لو سرت النجاسة فی اجزائه وجب غسل
الجمیع و اکتفی بالدق والتغمیز یعنی گفتم بآنحضرت که از طنفسه که نوعی
از زیرانداز و فراش که برسد بآنها بول چه کرده میشود بآن در حالتی که
سطبر باشد و میان آن پر باشد فرمود که شسته میشود آنچه ظاهر است
از آن در روی آن و اگر نجاست سرایت نموده باشد در اجزاء آن واجبست
شستن جمیع آن و اکتفا کرده میشود بکوبیدن و آنرا بهم آوردن اصحاب
ما استدلال کرده اند بر این دعوی باین حدیث نموده اند و علامه در منتهی استدلال

۲۱۶

نموده است براینمعنی بحدیثی که روایت نموده است کلینی از ابراهیم بن عبد
الحمید که قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن الثوب یصیبه البول فینفذ
من الجانب وعلى الفرو وما فیه من الحشو قال اغسل ما اصاب منه
تا آخر حدیث یعنی پرسیدم آنحضرت را از جامه که برسد آنرا بول پس فرو
رود از جانبی فرمود که بشوی آنچه رسیده باشد آنرا نجاست
سید مرتضی اعتبار نموده است در ازاله نجاست با آب قلیل یعنی کمتر از کر که آن
آب باید که بر نجاست وارد شود پس اگر بر عکس باشد آب نجس میشود
و محل بسبب آن پاک نمیگردد و علامه نیز در جمیع مصنفاتش اشارت
باین نموده است و این فرق بنا بر اینکه آب قلیل بمجرد ملاقات نجاست
نجس میشود و اما بنا بر گفته کسی که نجس نمیشود فرق نیست در این دو
صورت شهید در ذکری فرموده است که استیلای آب بر نجاست
اعتباری ندارد زیرا که امتزاج آب بنجاست حاصلست بر هر تقدیر و استیلاء
آب بر نجاست بیرون نمی برد آنرا از اینکه ملاقی نجاست شود مقتضای
کلامش آنست که آب بسبب ورود نجاست بر آن نجس میشود و محل نجاست
پاک میگردد و این حکم مشکلست لیکن اطلاع بر ظاهر احادیث اقتضاء
این حکم مینماید زیرا که غایت آنچه مستفاد میشود از احادیث نجاست
آبست بسبب ورود نجاست بر آن بلکه متحقق میشود از آن منع از
استعمال آبست بعد از آن چنانچه ظاهر است بر کسی که تتبع و استقراء
احادیثی که دلالت دارند بر انفعال آب قلیل بمجرد ملاقات نجاست دارند و

روایت نموده است ص

مستعلی بران باشد م

نیست م

بر هر تقدیر م

این

۲۱۷

این حدیث را روایت نموده است محمد بن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام بنا بر
احتمال دوم ساقطست شستن دست بسبب نبودن محل شستن چنانچه
علامه در منتهی دعوی اجماع براینمعنی نموده است و در صحیح علی بن جعفر وارد
شده که کسی که دستش بریده باشد از مرفق واقعست که بشوید آنچه مانده
باشد از بازوش و ظاهر ابن جنید فتوی بمضمون این حدیث است زیرا که
گفته است هرگاه باشد کسی که بریده کرده باشد از مرفق بشوید آنچه مانده
باشد از بازویش و علامه در منتهی اعتبار نموده است مخالفت او را
بسبب آنکه جواب از روایت او داده است باینکه مخالف اجماعست
و بعد از آن حمل نموده است آنرا بر استحباب و این حمل نیکوست و بنا بر احتمال
اول واجبست شستن دست سر بازوی بنا بر اینکه شستن مرفق
واجب باشد باصالة نه از باب مقدمه و بنا بر اینکه واجب باشد
از باب مقدمه ساقطست شستن آن چنانچه علامه در منتهی اختیار
این نموده است ولیکن محقق در معتبر اعتقادش شستن سر بازو
نموده است زیرا که واجب میدانند شستن مرفق را باصالة نه از باب
مقدمه و اگر کسی ساق دست داشته باشد پایین مرفق واجب
است شستن آن خواه امتیاز داشته باشد باینکه اصلش فرع باشد یا
امتیاز نداشته باشد زیرا که عضو جزو از بدن است و اگر ساق دست
بالای مرفق باشد شستن آن واجب نیست زیرا که از محل شستن بیرون
است و همچنین اگر پایین مرفق گوشتی روییده باشد و اگر کسی را دست

شده م

باشد م

زیاده باشد واجبست شستن آن دست اگر امتیاز نداشته باشد از دست
اصلی باجماع واگر امتیاز داشته باشد بعضی را اعتقاد وجوب شستن
آنست چنانچه علامه در مختلف اختیار این نموده است زیرا که اطلاق
اسم دست بر آن میشود وحق آنست که شستن آن واجب نیست زیرا که
مطلق منصرف میشود بفرد شایع متعارف واگر دست زاید از مرفق
نباشد واجب نیست شستن آن **فرض چهارم** مسح سر است و
مشتملست بر چندین مسئله **مسئله اول** بدانکه آنچه واجبست بر وضو
سازنده درباره مسح آنست که در عرف آنرا مسح گویند وسنت است که
بقدر سه انگشت باشد در عرض واین قول چنانست که مشهور میان
اصحابست وشیخ طوسی در نهایة تجویز نموده است که درباره مسح کمتر
از سه انگشت مضمومه باشد در حال اختیار واگر در حالت اضطرار
باشد مثل آنکه از سرما ترسد مقدار یک انگشت کافیست وابن بابویه
نقل نموده است مسح سر را به انگشت مضمومه از پیش سر وحق
مذهب اولست بصحیحه زراره که قال قلت لابی جعفر علیه السلام الا تخبرنی
من این علمت وقلت ان المسح ببعض الرأس وبعض الرجلین فضحک ثم
قال یا زراره قاله رسول الله صلی الله علیه وآله ونزل به الکتاب من الله
لان الله عز وجل یقول اغسلوا وجوهکم فعلمنا ان الوجه کله ینبغی ان
یغسل ثم قال وایدیکم الی المرافق ثم فصل بین الکلامین فقال وامسحوا
برؤسکم ان المسح ببعض الرأس لمکان الباء ثم وصل الرجلین بالرأس کما

وصل

وصل الیدین بالوجه فقال وارجلکم الی الکعبین فعرفنا حین وصلها
بالرأس ان المسح علی بعضها یعنی گفتم مر آنحضرت را که آیا مرا خبر نمیدهی که
از کجا دانسته که فرموده که مسح بپارهٔ سر وبپاره هر دو پا بایست پس آنحضرت
خندید وبعد از آن گفت ای زراره رسول الله صلعم این حکم فرموده وقرآن
از جانب حق تعالی فرود آمده است باین نحو که حق تعالی میفرماید که اغسلوا
وجوهکم یعنی بشوئید رویهای خویشتن را پس از اینجا دانستیم که کل روی
را سزاوار شستن است وبعد از آن فرموده است که دستهای خود را تا
تا مرفقهای بعد از آن فرق نموده است میان هر دو کلام پس گفته است
که مسح نمایید بر سرهای خود بتحقیق که مسح بپاره سر است بسبب دخول کلمه
با در برؤسکم وبعد از آن متصل ساخته است یعنی عطف نموده است
هر دو پای را بسر چنانچه متصل ساخته است هر دو دست را بروی یعنی
معطوف ساخته است این را بآن پس فرموده که وارجلکم الی الکعبین
پس دانستیم در وقتی که عطف نموده است پایهای را بسر که مسح بر بعضی
از آنست وهمچنین روایت نموده است زراره وبرادرش بطریق صحیح
بکر از ابی جعفر علیه السلام که انه قال اذا مسحت بشیء من رأسک
او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع فقد اجزاک
بتحقیق فرمود آنحضرت که هرگاه مسح نمایی بچیزی از سر خود یا بچیزی از
هر دو پای خود میان هر دو کعب تا سر انگشتان بتحقیق که کافیست ترا
وهمچنین روایت نموده است حماد بن عیسی بطریق صحیح از بعضی از اصحاب

خود از احدهما یعنی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام که فی
الرجل یتوضأ وعلیه العمامة قال یرفع العمامة بقدر ما یدخل اصبعه
فیمسح علی مقدم رأسه یعنی در باره مردی که وضو سازد و بر سرش
عمامه باشد فرمود که بر دارد عمامه را بقدر آنچه انگشتان خود را
داخل سازد پس مسح نماید بر پیش سر و علامه در کتاب مختلف استدلال
نموده است بر مذهب دوم و سیوم بصحیحه احمد بن محمد بن ابی نصر از ابی
الحسن رضا علیه السلام که قال سألته عن المسح علی القدمین کیف هو
فوضع کفه علی الاصابع فمسحها الی الکعبین الی ظاهر القدم فقلت جعلت
فداک لو ان رجلا قال باصبعین من اصابعه فقال لا الا بکفه یعنی
پرسیدم آنحضرت را از مسح بر دو قدم چگونه است پس گذارد آنحضرت
کف خود را بر انگشتان پس مسح نمود آنها را تا هر دو کعب تا ظاهر پای پس گفتم
گردانیده شوم فدای تو اگر مردی بگوید بدو انگشت از انگشتانش فرمود
که نه مگر بکل کف دست خود ظاهر این حدیث را دلالت نیست بر مدعا
ولیکن ممکنست استدلال بر گفته شیخ طوسی بصحیحه زراره که قال قال ابو جعفر
علیه السلام المرأة یجزیها من مسح الرأس ان تمسح مقدمه قدر ثلث اصابع
ولا تلقی عنها خمارها یعنی فرمود آنحضرت که زن کافیست او را از مسح
مسح نماید پیش سر را بقدر سه انگشت و بیندازد از خود مقنعه را وجه
استدلال آنست که اجزاء مستعمل میباشد در اقل واجب و همچنین روایت
معمر بن عمر از ابی جعفر علیه السلام که قال یجزی فی المسح علی الرأس موضع ثلث

اصابع وکذلک الرجل یعنی فرمود آنحضرت که کافیست در باره مسح بر سرها
سه انگشت و همچنین بر پا ها و جمع میان این احادیث حاصلست بدو وجه
اول آنکه اطلاق در احادیث سابقه مقید شود باین دو حدیث چنانچه مذهب
قایلان باین دو مذهب است دوم آنکه حمل مضمون این دو حدیث بر استحباب
نمایم و حق این جملست چه دلالت احادیث سابقه بر اینست که مسمای مسح
کافیست با آنکه موافق مقتضای اصلند و عمومات بل آنکه در مرتبه مسح به
انگشت اگر قصد امتثال المجموع نماید متصف میشود بوجوب با اینکه فرد
کامل مسح است چه وجوب تخییری منافات با استحباب عینی ندارد باین
معنی که باعتبار خصوصیت سنت است و باعتبار آنکه مشتمل بر مسح است فرد
واجب و اگر وضو سازنده در ضمن مسح بسه انگشت قصد امتثال بمسح یک
انگشت نماید مسح بدو انگشت دیگر سنت است نیز که بجای آوردن نکرد
بر این وجه سبب بیرون آمدن از عهده و ابراء ذمت مسئله دوم
در اینست که مسح مخصوص است بمقدم سر چنانچه مذهب اصحابست و احادیث
بسیار درین باب وارد است مانند صحیحه محمد بن مسلم از ابی عبدالله ع
که قال مسح الرأس علی مقدمه یعنی مسح سر بر پیش آنست و حسنه محمد بن
مسلم از آنحضرت باینکه انه ذکر المسح فقال امسح علی مقدم رأسک وامسح
علی القدمین وابدأ بالشق الایمن یعنی ذکر نمود راوی مسح را پس فرمود
آنحضرت که مسح نمای بر پیش سر خویشتن و مسح نمای بر هر دو قدم و ابتدا
نمای بجانب راست و باز احادیثی که در باب وضو بیانی رسول الله صلعم

واقعست دلالت دارند بر این مدعی و آنچه در بعضی از احادیث نادره از
طریق ما امامیه واقعست که بظاهر مخالفت با مضمون این احادیث دارد
ضعیفست و با وجود ضعف متروکست باجماع مسئله سیم در اینکه مسح
باید که با آب وضو باشد پس اگر چیزی از آب باقی نمانده باشد روا نیست آب
تازه برداشتن چنانچه مذهب اصحاب ما امامیه است بعد از ابن
جنید و دلیل اخبار و احادیثی که در صفت وضوء رسول الله صلی الله
علیه و آله وارد شده مانند گفته حضرت در صحیحه زراره که ثم مسح ببقیة
ما بقی بیدیه راسه و رجلیه و لم یعدهما فی الاناء یعنی پس مسح کرد
آنحضرت با آن تری که در هر دو دستش بوده سر و هر دو قدم پایش را و
مانند صحیحه زراره و برادرش بکیر که ثم مسح راسه و قدمیه الی الکعبین بفضل
کفیه لم یجدد ماء یعنی پس مسح نمود سر و هر دو قدم خود را تا بهر دو
کعب بزیادتی هر دو کف نه آب تازه برنداشت و مانند آنچه در صحیحه ابو عبیده
حذاء واقعست که در وصف وضوء حضرت امام محمد باقر علیه السلام که انه
صب علیه الماء الی ان قال ثم مسح بفضلة الندی راسه و رجلیه
یعنی بتحقیق که ریخت آب را بر عضو تا جائی که فرمود پس مسح نمود بزیادتی
تری بر سر و هر دو پای خود را سؤال اگر گویند که درین حدیث دلالتست بر
اینکه حضرت مسح نمود سر و پاهای خود را بزیادتی تری و اینجا لازم نیاید
که خصوص این فرد بعینه واجب باشد چرا نشاید که مسح باین طریق فردی
باشد از افراد واجب جواب گوئیم که مراد خصوص وجوب این فرد است

مسح

تری

مسح

بعینه

بعینه بدلالت صحیحه زراره که قال قال ابو جعفر علیه السلام ان الله وتر یحب
الوتر فقد یجزیک من الوضوء ثلث غرفات واحدة للوجه و اثنتان
للذراعین و تمسح ببلة یمناک ناصیتک و ما بقی من بلة یمناک
ظهر قدمک الیمنی و تمسح ببلة یسراک ظهر قدمک الیسری یعنی فرمود
آنحضرت که الله تعالی فرد است دوست میدارد فرد را بتحقیق
کافیست ترا از وضوء سه غرفه یعنی سه کف یکی از برای روی و دو از برای
هر دو دست و مسح نمای بتری دست راست خود پیشانی خویشتن را
و مسح نمای آنچه ببله باقی مانده باشد از تری دست راست پشت پای
راست و مسح نمای بتری دست چپ خود پشت پای چپ خود را دلالت آنکه
و تمسح ببلة یمناک تا آخر اگرچه جمله خبریه است و لیکن بمعنی امر است پس
متعین شد وجوب مسح سر و پای بتری عضو و آب تازه برداشتن روا
نیست از برای مسح کشیدن و استدلال بر این مدعی از این حدیث بهترست
از دلیلی که محقق در معتبر آورده است از برای اثبات این مدعی باینکه امر
بمسح مطلقست و مطلق از برای فوریتست و فوریت بجای می آید هرگاه
آب تازه برندارد از برای مسح پس لازم است اقتصار نمودن بر تری که
در عضو است از برای مسح تا که فوریت بجای آید و لازم نیست مانند آن
در شستن هر دو دست زیرا که شستن دست لازم دارد آب تازه
را برداشتن و این استدلال ضعیفست زیرا که تازه برداشتن آب از
برای کشیدن مسح منافات ندارد با فوریت پس حق در استدلال آنست

کفتکو درین باب است اما ابن جنید چونکه قایلست بجواز برداشتن آب تازه از
برای کشیدن مسح علامه در مختلف استدلال بر مدعای او نموده است بصحیحه
معمر بن خلاد که قال سالت ابا الحسن علیه السلام ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه
بفضل راسه فقال برأسه لا فقلت بماء جدید فقال برأسه نعم یعنی
پرسیدم آنحضرت را که آیا کافیست مردی را که مسح نماید قدم خود را
بزیادتی رطوبت آب سر پس اشاره بسر خود نمود که نه پس گفتم باب تازه
مسح نماید قدمش را فرمود که بلی و بموثقه ابی بصیر که قال سالت اباعبدالله
علیه السلام عن مسح الراس قلت امسح بما فی یدی من الندی راسی قال لا بل
تضع یدک فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم آنحضرت را از مسح سر اینکه گفتم
که مسح نمایم بآنچه در هر دو دستم باشد از تری سر خود را فرمود که نه
بلکه بگذار دست خود را در آب و بعد از آن مسح نمای استدلال باین دو
حدیث روا نیست بر آنچه مدعی چه مضمون آن دو حدیث محمول بر تقیه
است زیرا که اجماعی ما امامیه است عدم جواز مسح بتری بلکه بهتر
بودن مسح بآن تا که ابن جنید این اعتقاد داشته است پس چگونه استدلال
توان نمودن بمضمون این دو حدیث بر مدعای ابن جنید زیرا که مضمون
آن دو حدیث صریحست در منع مسح نمودن بتری وضو بلکه باید که آب
تازه بردارد و حال آنکه مدعای ابن جنید آنست که مسح کردن باب تازه
رواست اگر چه مسح بتری وضو بهتر باشد و اما موید بودن مضمون
آن دو حدیث محمول بر تقیه علاوه آنحضرتست انتصریح در جواب بآب تازه

وایما

۳۲۵

وایما چنانچه واقع شده در حدیث اول سؤال اگر گویند حمل مضمون حدیث
اول را بر تقیه نمودن روا نیست زیرا که مشتملست بر مسح هر دو پای و حال آنکه
مذهب سنیان شستن پایهاست و ایشان مسح را روا نمیدارند بدعت
بمسح پای جواب گوییم سنیان را اعتقاد آنست که اطلاق مسح بر غسل رواست
چنانچه اعتقاد فاسد ایشان اینست در این مقام سزاوار آنست که اشاره
شود بچند چیز اول اعتقاد از صحیحه زراره سابقه آنست که سزاوار
مسح چنانیست و پشت پای راست بدست راست و پای چپ بدست
چپ مراد از دست و چپ شکم آنهاست نه پشت آنها و اگر متعذر
باشد مسح بشکم دست باید مسح نمودن به پشت دست دویم اگر مسح
نماید محل مسح را در حالتی که تر باشد آیا مسح کافیست بر آن یا نه بعضی را
اعتقاد او کیست بدلیل اصل و اطلاق امر و صدق امتثال یعنی صادق می
آید که بجای آورده است مامور به را یعنی آنچه شارع امر نموده است چنانچه
محقق در معتبر و علامه در منتهی و ابن ادریس بلکه محقق در معتبر تصریح نموده
است ببلا تری از اینجهت که گفته است اگر کسی در آب باشد و روی و
هر دو دست خود را بشوید و بعد از آن مسح نماید سر خود را و هر دو پایش
رواست بدلیل آنکه دستهای او خالی نیست از آب وضو و مضرت نمیرساند
بحالش آن تری که بر هر دو پایش بوده است و علامه در مختلف منع از آن
فرموده است و از پیش نقل نموده بدلیل آنکه تری هر دو پایش مسح باب
تازه است و درین سخن نظر است چون آنست که اگر آب مسح غالب بود بر

بوتری هر دو پای اشکال نیست چنانچه شهید در ذکری آورده است
شیم مذهب اصحاب اکتفا در شستن بفرو بردن عضو است در آب زیراکه
شستن که امر شارع بآن متعلق است بجای آمده است و منقول است از ابن
جنید وجوب کشیدن دست بر عضوی که شسته میشود بدلیل حکایت
وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و بدلیل آنکه متعارف و معهود است
کشیدن دست در شستن عضو و این دلیل ضعیف است زیراکه صلاحیت
این ندارند که سبب تقیید اطلاقی که در قرآن واقع است شوند و تا بوجود آنکه
در صورتی که کسی دست خود را در آب فرو برد از برای شستن جزم حاصلست
بآنکه مسح روا است بآن تری که حاصلست بر عضو اگر مستقر نسازد آن
عضو را در آب بعد از تحقق شستن زیراکه صادق است مسح بتری دست
بخلاف آنکه عضو را فرو برد در آب زیاده از زمانی شستن آن عضو
چه درین حال صادق است که مسح بآب تازه کرده است زیراکه نگاه داشتن
عضو در آب زیاده از زمان شستن آن در حکم برداشتن آب تازه است
و بالجمله هرگاه عضو را زیاده از زمان شستن در آب نگاه دارد روا است مسح کشیدن
بآن تری پس اگر کشیدن دست بآن عضو سر داشتن آن میبود باقی که
فرو بردن دست در آب چه فرو بردن آن در آب سبب بودن عضو
کافی نبودی و منقول است از سید جمال الدین بن طاوس در کتاب بشری منع از
کافی بودن فرو بردن دست در آب چه فرو بردن آن در آب سبب
بودن عضو در آب میشود بعد از شستن پس لازم است آن آب تازه

برداشتن و شهید سعید در ذکری این قول را تقویت داده است و این
سخن واضح نیست زیراکه استیناف بجمیع عرف بر آن صادق نیست و مدار
احکام بر عرف است **مسئله چهارم** روا است برداشتن تری از محاسن
و از مژه چشم از برای کشیدن مسح خواه تری در دست باشد و خواه نباشد
و آنچه در عبارات فقها واقع شده است از برداشتن آب از موی
محاسن و مژهای چشم هرگاه تری در دست نماند محمول است بر حال
غلبه یعنی در غالب اوقات که از تری محاسن و مژه چشم بر میدارند آنست
که تری در روی و دستها نمانده باشد و بالجمله روا است برداشتن تری از
مواضع وضو جهت مسح کشیدن و سبب آنکه در عبارت فقها تخصیص
برداشتن تری از موی از برای مسح واقع است آنست که موی محل تری است
در اکثر اوقات **مسئله پنجم** روا است در باره مسح سر در وضو از بالا بپایین
یا از پایین ببالا بدلیل اطلاق آیه کریمه و صحیحه حماد بن عثمان از ابی عبد الله
علیه السلام که قال لا بأس بمسح الوضوء مقبلا و مدبرا یعنی قصوری ندارد مسح سر در
وضو خواه از بالا بپایین باشد و خواه بر عکس و شیخ طوسی در نهایه و خلاف
و سید مرتضی در انتصار بر آنند که عکس روا نیست بدلیل آنکه خلاف در جواز
آن واقعست پس واجب آنست که عمل بامری که یقین است کردن و آن مسح
سر است از بالا بپایین و این دلیل ضعیف است زیراکه بعد از حدیث صحیح در جواز
مسح بایین طریق مجال این بحث نیست اگرچه سنت در باره مسح اختیار اول
است بسبب بیرون آمدن از خلاف و مکروه هست دوم و در اینمقام بحث

مسئله ششم در اینکه شستن موضع مسح کافی نیست زیرا که مامور به مسح
بجای شستن نیست جمعی از اصحاب گفته‌اند که میان حقیقت شستن و مسح تباین
بوده مخالفت است باینکه در اول جریان آب شرطست و در دوم عدم جریان و
درین فرق تاملست زیرا که مسح صادق می‌آید با اندک جریانی بحسب عرف
و حق آنست که میان غسل و مسح عموم من وجه است زیرا که جمع میشوند در
جریان آب با کشیدن دست بر عضو و شستن متحقق است بی مسح در
صورت جریان آب بی کشیدن دست و مسح بی شستن صادقست هرگاه
آب جاری نشود فلهذا شهید سعید در ذکری گفته است که مضرتی نیست در
قصد تری آب از برای مسح زیرا که از تری وضوء است و همچنین اگر مسح کند (زیادتی م)
بآبی که جاری شود بر عضو اگرچه در جریان زیادتی نموده باشد زیرا که
صادقست بر آن امتثال حکم خدای و همچنین شستن مقصود نبوده
است و لیکن درین وجه تاملست مسئله هفتم در اینکه مسح سر باید
بر موی مختص به پیشانی و بر بشره و این حکم ثابتست باجماع و چندین
روایت دلالت بر اینمعنی است مانند صحیحه محمد بن مسلم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که قال مسح الرأس علی مقدمه یعنی مسح سر بر
پیشانی است و این شامل موی و بشره است و مراد بموی مختص بپیشانی
موئیست که بیرون نرود بکشیدن از حد خودش فرض پنجم مسح هر دو
پایست در وضوء و درین چند مسئله است مسئله اولی مسح هر دو پا
است در وضوء و آن ثابتست بقرآن و حدیث و اجماع چنانچه خواهی

میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم یعنی ای جمعی که ایمان
آورده‌اید هرگاه بخواستید نماز یعنی اراده نماز داشته باشید (گزاردن م)
پس بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را از مرفقها و مسح نمائید
سرهای خود را و پاها را بجلوار جلکم بکسر معطوفست برؤسکم و عطف در این
یعنی هر دو سنت بر وجه یعنی بر روی سبب آنست که هر دو شریک باشند
در شستن بدانکه مسح از سر انگشتانست تا کعب و مراد از کعب قبه
قدمست و مراد از قبه قدم بندهای است نه بلندی روی پای چنانچه
مذهب اصحابست و منقول از مرتضی در انتصار و شیخ طوسی در خلاف
دعوی اجماع بر اینمعنی نموده‌اند و محقق در معتبر فرموده است که این
مذهب فقهای اهل بیت علیهم السلام است و استدلال نموده است بر اینمعنی
از طریق اصحاب بصحیحه زراره و بکیر ابنا اعین از ابی جعفر علیه السلام که
انهما قالا اصلحک الله فاین الکعبان قال ههنا یعنی المفصل دون عظم
الساق یعنی گفتند که خود آوری که الله تعالی اصلاح کند ترا این کعبات
هر دو کعب فرمود که اینجاست یعنی واسطه میان ساق و پای باین معنی
و از اینجا ظاهر شد بطلان آنچه رفته‌اند بآن سنیان که کعب عبارت
است از عقب یعنی بلندی در روی پای بصحیحه شیخ طوسی است از احمد
بن ابی نصر از ابی الحسن رضا علیه السلام که قال سألته عن المسح علی القدمین
کیف هو فوضع کفه علی الاصابع فمسحها الی الکعبین الی ظهر القدم یعنی پرسیدم

آنحضرت را از مسح بر دو قدم چگونه است پس گذارد آنحضرت کف خود را بر
سر انگشتان پس مسح نمود هر دو پای را تا بهر دو کعب تا پشت قدم و همچنین روایت
نموده است شیخ طوسی بطریق حسن از میسر از ابی جعفر علیه السلام که قال الوضوء واحدة
واحدة و وصف الکعب فی ظهر القدم یعنی فرمود که وضو یکبار است یعنی یک
شستن و وصف نمود کعب را در پشت قدم و روایت از آنحضرت واقع
است که انه وضع یده علی ظهر القدم یعنی بتحقیق گذارد دست خود را
بر پشت پای و بعد از آن فرمود که این کعب است و اشاره کرد بدیشش [?]
سای عرقوب و موید این مدعی احادیث وارده است در باره مسح
بر هر دو نعل بی آنکه دست خود را در شراک نعل یعنی بند آن نماند چنانچه صحیحه
زراره از ابی جعفر علیه السلام که ان علیا علیه السلام مسح علی النعلین
ولم یستبطن الشراکین یعنی آنحضرت مسح نمود بر هر دو نعل خود و دست
خود را در پایین بند خود نکرد شیخ طوسی را اعتقاد آنست که این در
مرتبه ایست که هر دو نعل عربی باشد زیرا که منع نمی نماید رسیدن آب را
بپای بقدر آنچه واجبست بر او و علامه در مختلف رفته است باینکه
کعب میان ساق و قدمست و بالجمله شیخ طوسی و اکثر مجتهدین رفته اند
باینکه مراد از کعبین در کریمه الی الکعبین بلندیست در میان هر دو قدم
و کسی را توهم نشود که این بلندی عبارتست از بلندی که در روی پای است
که جای بند نعلین است بلکه عبارتست از نهایت ساق و وجه انحصار [?] تعبیر [?]
از آن بکعب آنست که محاذی قابست که واقع میان پاشنه پای و اصل

بیکبار صح

کشند صح

ساقست باینکه در پاشنه پای گویست و همچنین در پایین ساق و این قاب
بعضی در گوی پاشنه و بعضی در گوی اصل ساق واقع است و سبب اتصال ساق
و پاشنه است چونکه قاب بلند است آنرا کعب گویند و آنچه در برابر آن واقع
از مفصل ساق آنرا کعب گویند و شهید سعید در ذکری نسبت این قول بعلامه
نهاده است و حکم نموده باینکه خلاف اجماع است و غافل از آنکه مفصل
ساق چونکه محاذی کعب است آنرا کعب گفته اند و اکثر بر اینند و خود نیز در
رساله قایل باین مذهب شده است و علامه در مختلف استدلال بر این [illegible]
نموده است بصحیحه زراره بن اعین و باینچه روایت نموده است از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام که انه حکی وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فمسح علی
مقدم راسه و ظهر قدمیه یعنی حکایت نموده است آنحضرت وضوی رسول
الله صلی الله علیه و آله را پس مسح نموده است بر پیش سر خود و پشت هر دو پای خود
و ظاهر کلام هر دو روایت پس باید که مسح از سر انگشتان تا مفصل ساق
باشد و لیکن حق آنست که این فرد کامل مسح است و اختیار این فرد سنت
است چه کافیست مسح پای تا بند نعل که میان روی پایست بدلیل صحیحه
شیخ طوسی از زراره و بکیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام که انه قال اذا مسحت
بشیء من راسک او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع
فقد اجزاک یعنی فرمود که هر گاه مسح نمودی جزئی از سر خود یا جزئی از هر دو
پای خود را میان هر دو کعب تا سر انگشتان پس بنا بر این حدیث سزاوار
آنست که احادیث اول که مستفاد از آنها مسح کردن از سر انگشتان تا مفصل

عی

ساق است بر استحباب حمل نمایم باینکه فرد کامل واجب است و مضمون این
حدیث محمولست بر فردی غیر کامل و اقل مراتب وجوب بدانکه محقق در
معتبر و علامه در تذکره نقل نموده اند اجماع اهل بیت علیهم السلام را بر اینکه
کافیست در بارهٔ مسح هر دو پای مسمای مسح یعنی آنچه در عرف مسح گویند
اگرچه بیک انگشت باشد و استدلال نموده اند بمضمون صحیحهٔ زراره که
کذا بش یافت و اگر این حدیث نبود روا بود وجوب مسح بکل کف دست
بصحیحهٔ احمد بن محمد بن ابی نصر از حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که فقلت جعلت
فداک لو ان رجلا قال باصبعین من اصابعه قال لا الا بکفه پس گفتم
گردانیده شوم فدای تو اگر مردی بدو انگشت از انگشتانش مسح نماید فرمود
که نه مگر بکل کفش و از این مقدمات ظاهر شد که اولی و سزاوار مسح روی
کل هر دو پا است **مسئله دوم** اولی ابتدا مسح از سر انگشتان پا است اگرچه
جایز است عکس آن بصحیحهٔ حماد بن عثمان در بارهٔ مسح سر و صحیحهٔ دیگر از حماد
از ابی عبد الله علیه السلام که انه قال لا بأس بمسح القدمین مقبلا و مدبرا
یعنی قصوری ندارد مسح هر دو پای از سر انگشتان تا مفصل ساق پا و عکس
و منقولست از ابن بابویه و سید مرتضی وجوب ابتدا مسح است از سر انگشتان
و هم چنین ابن ادریس حکم نموده است بر این بدلیل کریمهٔ الی الکعبین یعنی
تا هر دو کعب بگمان آنکه الی از برای انتهاء مسح است و حال آنکه الی از برای
انتهای ممسوح است درین آیه بقرینهٔ آن حدیث صحیح و هرگاه الی از
برای انتهای ممسوح باشد معنیش آنست که مسح نمودن پای باید که

از آنجا

از آنجا ابتدا نکنند **مسئله سوم** ترتیب در مسح هر دو قدم شرط است چنانچه
منقول از ابن جنید و محمد و علی ابنا بابویه است بدلیل تقدیم مسح پای راست
بر مسح پای چپ در وضو بیانی رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه بدلیل
قوی تر صحیحهٔ محمد بن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام که انه ذکر المسح فقال
امسح علی مقدم رأسک و امسح علی القدمین و ابدأ بالشق الایمن یعنی
ذکر شده بود مسح نزد آنحضرت پس فرمود که مسح نمای بر پیش سر خود و
مسح نمای بر هر دو قدم و ابتدا نمای بجانب راست و صیغهٔ و ابدأ چونکه
امر است محمولست بر وجوب و بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که
ترتیب شرط نیست بدلیل اطلاق آیهٔ کریمهٔ شریفه و بعضی را اعتقاد جواز
مسح هر دو قدم باهم است نه تقدیم چپ بر راست و اظهر وجوب
ترتیب است بصحیحهٔ محمد بن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام است چنانچه
کذا بش یافت **مسئله چهارم** وجوب مسح است بر بشرهٔ هر دو قدم و روا
نیست بر حایلی مانند موزه و غیر آن مگر از برای تقیه یا ضرورت چنانچه
اجماعیست و اخبار درین باب بسیار است و مستثنی است مسح بر روی
پای هرگاه بند نعلین بر آن واقع باشد اگر واجب باشد مسح تا مفصل
قدم چنانچه در تذکره واقعست و اگر بر روی چوب بندی باشد در
بعضی باب در کافی بودن مسح بر آن خلافست اقرب عدم کفایت آنست
اکتفا بموضع نص اصحاب را اعتقاد است بجواز مسح بر حایلی در حال تقیه
بشرط آنکه بستن هر دو پای دفع تقیه نشود چنانچه واقع در بعضی اخبار است

وجمعی بالعقاد مصلحت بر روی موزه در وقت سردی بروایت ابی الورد
از ابی جعفر علیه السلام حیث قال قلت فهل فیهما یعنی المسح علی الخفین رخصة
فقال لا الا من عدو تتقیه او من ثلج تخاف علی رجلیک یعنی گفت
راوی که گفتم آیا در مسح بر روی موزه رخصت هست پس فرمود که نه مگر از دشمنی
ترسی یا از برفی که بر هر دو پای خود [illegible] و مجهولست فلهذا احتمال
استقاله به تیمم درین صورت واقع است زیرا که وضو متعذر است بسبب تعذر
جرابش وبالجمله مسئله محل تردد است و هرگاه تقیه برطرف شود یا ضرورت
برطرف گردد و مسح بر هر دو موزه کرده [illegible] وضو میماند خلاف
بعضی را اعتقاد وضو ساختن است وبعضی را اعتقاد آنکه واجب نیست
مگر بسبب حدثی که بظهور آید وقول اول احوط است وثانی بدلیل اقرب
زیرا که امتثال امر شارع در باره مسح بر موزه ثابت گشت که آن وضو کافی
باشد واعاده وضو خلاف اصلست پس موقوف بر دلیلست وشیخ
طوسی را اعتقاد اعاده است با جمعی زیرا که وضو باین طریق بسبب ضرورت
بوده است پس اندازه اش بقدر ضرورت و هرگاه ضرورت برطرف شود
پس وضوئی که بآن سبب بوده است برطرف میشود واین وجه ضعیف
است زیرا که تقدیر وضو بقدر ضرورت اگر خواسته باشد باین روا نبودن
باین طریق بعد از زوال ضرورت پس حقست واگر خواسته باشد مباح
نبودن وضو مطلقا پس حق نیست زیرا که این محل نزاعست منهج در
هشت مسئله است مسئله اول ترتیب واجب است در وضو شستن روی

ان وضو ساخته

بس

پیش از دست راست وشستن دست راست پیش از شستن دست
چپ وشستن دست چپ بعد از آن ومسح سر بعد ذلک ومسح هر دو پای
بعد از آن بترتیب پس اگر کسی خلاف این ترتیب کند خواه دانسته وخواه
نادانسته اگر اعضای وضو خشکیده باشد از سر میگیرد واگر تری باقی
باشد اعاده نماید وضو را بنحوی که ترتیب بآن حاصل شود واین مسئله
اجماعیست واحادیث واخبار درین باب بسیار است در صحیحه زراره واقعست
که قال قال ابو جعفر علیه السلام تابع بین الوضوء کما قال الله عز وجل ابدأ بالوجه
ثم بالیدین ثم امسح الرأس والرجلین ولا تقدمن شیئا بین یدی شیء
تخالف ما امرت به فان غسلت الذراع قبل الوجه فاغسل الوجه
واعد علی الذراع وان مسحت الرجل قبل الرأس فامسح علی الرأس قبل الرجل
ثم اعد علی الرجل ابدأ بما بدأ الله به یعنی فرمود آن حضرت که میان
اجزاء وضو متابعت بجای آور چنانچه فرموده است الله تعالی که ابتدا
نمای بروی وبعد از آن بهر دو دست وبعد از آن مسح نمای بسر و هر دو پای
ومقدم مدار چیزی را میان چیزی که مخالفت نموده آنچه را که امر کرده شده
بآن پس اگر بشوی دست را پیش از روی پس بشوی روی را وبعد از آن
بشوی دست را واگر مسح نموده باشی پای را پیش از سر پس مسح نمای بر سر
پیش از پای وبعد از آن اعاده مسح نمای بر پای ابتدا نمای بآنچه حق تعالی
بآن ابتدا نموده است ودر صحیحه منصور بن حازم از ابی عبد الله علیه السلام
که قال فی الرجل یتوضأ فیبدأ بالشمال قبل الیمین قال یغسل الیمین ویعید الیسار

یعنی فرموده درباره مردی که وضو سازد پس دست چپ را پیش از دست
راست شست فرمود که بشوید راست را و بعد از آن اعاده شستن دست
چپ نماید و همچنین در حسنه حلبی از ابی عبد الله علیه السلام واقع است
که قال اذا نسی الرجل ان یغسل یمینه فغسل شماله و مسح رأسه و رجلیه
فذکر بعد ذلک غسل یمینه و شماله و مسح رأسه و رجلیه و ان کان
انما نسی شماله فلیعد شماله و لا یعید علی ما کان توضأ و قال اتبع وضوءک
بعضه بعضا یعنی هرگاه فراموش نمود مردی شستن دست خود را
پس شست دست چپ را و مسح نمود سر خود را و هر دو پای خود را
بعد از آن بخاطرش رسید باید که بشوید راست و چپ خود را و مسح سر
و هر دو پای خود نماید و اگر فراموش نموده باشد شستن دست چپ را
باید که اعاده نماید شستن آنرا و اعاده ننماید بر آنچه وضو ساخته است
فرمود که باید وضوء تو بعضی در عقب بعضی باشد مسئله دوم در موالات
است و مراد از بن شستن هر عضویست پیش از خشک شدن آنچه
پیش از آن شسته شده باشد و بعضی را اعتقاد آنست که مراد از پی
پی در پی بجای آوردن است در حال اختیار و رعایت خشک نشدن
اعضا در حال اضطرار و بالجمله علما اتفاق دارند بر وجوب موالات در
وضو و اختلاف نموده اند در معنای آن شیخ طوسی در کتاب جمل و عبارت
سید مرتضی در شرح رساله و ابو الصلاح و ابن براج و ابن حمزه و ابن ادریس
و محقق در شرایع و نافع بر آنند و شیخ طوسی در خلاف بر اینست که موالات

دلیل

ب بود ما و آن عبارتست از پی در پی میان اعضاء طهارت و جدا
نکند مکلف برای عذری بسبب منقطع شدن آب و بعد از آن اعتبار نماید
هرگاه آب باو رسد پس اگر تری اعضائش خشکیده باشد وضو را اعاده
مینماید و اگر تری باقی مانده باشد درستش تمام میکند وضو را و نزدیک
این گفته او بظهور آمده است در نهایه و درین گفته تصریح واقع نیست
بباطل شدن وضو باخلال متابعت در حال اختیار و در مبسوط حکم نموده
است بر بطلانش باین عبارت که الموالاة واجبة فی الوضوء و هی ان
یتابع بین الاعضاء مع الاختیار فان خالف لم یجزه یعنی موالات در
شستن و مسح نمودن در وضو واجبست و موالات عبارتست از
پی در پی بجای آوردن با اختیار پس اگر مخالفت نماید کافی نیست و از آن
ظاهر گردید که درین مسئله سه قولست و کل اینها مذهب شیخ طوسی است
و آنچه حقیر بر گوارم فرموده است از انکار قول سیم روا نیست و حق قول
اولست زیرا که موالات بمعنی دوم یعنی پی در پی بجای آوردن تکلیف زیادتی
است و اصل عدم آنست تا ثابت شود و اما دلیل بر بطلان وضو با
خشکیدن اعضا اجماعست و صحیحه معویة بن عمار که قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام ربما توضأت و نفد الماء فدعوت الجاریة فابطأت علی
بالماء فیجف وضوئی فقال اعده یعنی پرسیدم از آنحضرت که بسیار
باشد که وضو سازم و آب در اثنای آن تمام شود و کنیز را آواز دهم
پس او آب بمن رساند پس وضوی من خشک گردد فرمود که اعاده کن وضوی

اینجا

خود را و همچنین موثقه ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلم که قال اذا توضأت
بعض وضوئک فعرضت لک حاجة حتی یبس وضوئک فاعد وضوئک فان الوضوء
لا یتبعض یعنی هرگاه وضو ساختی بعضی وضوی خود را امری یا حاجتی روی
داد تا که خشکید آب وضو تو بدانکه وضو بفتح واو آبیست که بآن وضوی
سازند و اما وضو بضم واو اسم است چنانچه مشهور است پس وضوئک
در بعض وضوئک بضم واو است و وضوئک در حتی یبس وضوئک بفتح واو
واست و بالجمله اگر آب وضو خشک شد باید که وضوی خود را اعاده نماید
زیرا که متبعض نمیشود و اما جمعی که قایلند بوجوب متابعت استدلال
نموده اند بآنکه امر بشستن و مسح نمودن در آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم
وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین واقع شد
بصیغه امر و امر از برای فوریت است باجماع و همچنین استدلال نموده اند
بآنکه رسول علیه السلم در وضو پیاپی شستن و مسح نمودن اعضا را پی در
پی بجای آورد از برای تفسیر امر اجمالی پس پیروی آنحضرت واجبست و همچنین
استدلال نموده اند بگفته امام علیه السلم در حسنه حلبی چنانچه گذشت
یامت اتبع وضوئک بعضه بعضا اما جواب ازین وجوه استدلال اما
از اول آنکه دعوی اجماع درین باب مسموع نیست زیرا که محل نزاعست زیرا
چه کسی که قایل بعدم خشکیدن تنها نموده است قایل بثبوت فوریت
امر نشده است در باره شستن و مسح نمودن باین معنی و بر تقدیر
فوریت امر منافات ندارد با صحت آن اگر پی در پی بجای نیاورد بعد از

ایجاد

ایجاد ماهیه وضو چنانچه در باره حج و زکات و سایر حقوق مالیه واقعست
چه امر شارع واقعست بآنها بفور و با وجود تاخیر برائت ذمه حاصل
میشود فلهذا محقق در معتبر بعد از حکم بمتابعت باختیار نموده است
لیکن گفته است هرگاه ترک متابعت نماید از روی اختیار وضوئش
باطل نیست مگر بخشک شدن اعضا زیرا که اطاعت حکم شارع بجای
آمده است بشستن و مسح نمودن پس ضرر نمیرساند بصحت وضو اگرچه
فوریت از آن فوت شده باشد و جواب از دوم بآنکه وضو پیاپی ثابت
نیست و بآن روایت که پی در پی بحسب اتفاق واقع شده باشد نه آنکه
خصوص آن واجب بوده است و جواب از سیم بآنکه اولی حمل حدیث است
در آنکه مراد از اتباع ترتیب است بر اینکه تری باید که باقی باشد در جمیع
اعضا تا وقت مسح هر دو پای و منقول از مرتضی و ابن ادریس اعتبار
تری عضو سابق است بر عضوی که شسته میشود یا مسح کرده میشود
و اعتقاد باقی مجتهدین آنست که خشکیدن جمیع اعضای وضو سبب باطل
شدن آنست نه خشکیدن بعضی از آن چنانچه محقق در معتبر تصریح
باین نموده است و حق اینست زیرا که مستفاد از اخبار که دلالت
دارند بر بطلان وضو بخشکیدن آنست که جمیع اعضا بخشکد و محقق
در معتبر استدلال نموده است بآن بآنکه اصحاب اتفاق دارند بر آنکه کسی
که مسح فراموش نماید تری را از موی محاسن و مژه چشم بر میدارد از برای
مسح اگر تری باقی نمانده باشد در دستش و درین استدلال مناقشه

هست باینکه دربارهٔ ناسی واقع است یا آنکه خشکیدن ... بسبب
بطلان وضو نیست فرع دوم اگر کسی در پی وضوءش را بجای آورد و
خشکیدن اعضا درین حال روی دهد مضرت نمیرساند بصحت وضو
زیرا که مورد اخبار و احادیث که دلالت دارند بر بطلان وضو با خشکیدن
بعضی از تفریق شستن اعضا یا مسح نمودن آنها ناشی شده باشد
چنانچه در صحیحه معویة بن عمار واقع است که ربما توضأت و نفد الماء
فدعوت الجارية فابطأت علي بالماء فيجف وضوئي و گفته اصحاب را
منافات با این نیست پس آنچه شهید در ذکری ذکر نموده است که احادیث
بنا بر تواقع اند بر خلاف آن وجهی ندارد فرع سیم اگر هوا رطوبتی
باشد و باین سبب رطوبت اعضای وضو دیرتر خشک شود باینکه اگر هوا را
اعتدال می بود زودتر خشکیده میشد مضرت نمیرساند زیرا که تری
باقیست بدانکه اگر متعذر باشد باقی ماندن تری در عضو وضو از
برای مسح کشیدن بعضی مجتهدین را اعتقاد جواز برداشتن آب تازه
از برای مسح است بسبب ضرورت و نفی حرج یعنی دشواری و صدق
امتثال یعنی پیروی کردن حکم شرع را دربارهٔ مسح و اختصاص وجوب مسح
بتری در حالت امکان است و احتمال دیگر هست که فرض آنکس تیمم است
درینصورت بسبب آنکه وضو متعذر است فرع چهارم اگر کسی نذر نماید
در وضو واجبی و سنتی تتابع یعنی پی در پی اگر آنرا بجای آورد باین طریق
نذرش منعقد است زیرا که درین تتابع مسارعت بکردن طاعت

و هرگاه ترک نماید پی در پی بجای آوردن آنرا گناه کار است و کفاره اش
لازم است و حق آنست که وضوءش صحیح است زیرا که منذور که پی در پی
بجای آوردن است بیرون از حقیقت وضوء است پس ترک آن مضرت
نمیرساند بصحت آن چنانچه اگر نذر کند کسی قنوت را در نماز واجب یا تسبیح زاید
بر واجب در رکوع و سجود پس اگر ترک آن نماید صحیحست و بعضی را اعتقاد
آنست که این نذر باطلست زیرا که بجای نیامده است بسبب آنکه ترک
نموده است صفتی از صفات آنرا و این ضعیف است مسئله سیم شستن
دستها یکبار واجبست و در اینکه شستن نوبت دوم است خلافست
و حق آنست که بدعت است اما اول بدلیل کریمه فاغسلوا وجوهکم وایدیکم
الآیه یعنی بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را و صیغهٔ امر از برای
وجوبست و بدلیل احادیث بسیار که در صفت وضوء رسول الله صلی الله
علیه وآله واقع شده مانند صحیحه زرارة بن اعین که گفت که حکایت نموده
از برای ما حضرت ابو جعفر علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله فدعا
بقدح من ماء فادخل یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فاسدلها علی
وجهه من اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین جمیعا ثم اعاد الیسری
فی الاناء فاسدلها علی الیمنی ثم مسح جوانبها ثم اعاد الیمنی فی الاناء
ثم صبها علی الیسری فصنع بها کما صنع فی الیمنی ثم مسح ببقیة ما بقی فی
یدیه راسه ورجلیه یعنی طلب نمود بقدحی از آب پس داخل ساخت
دست راست خود را در قدح پس برداشت کفی از آب پس ریخت

آن آب را بر رویش از بالای روی و بعد از آن بدست خود مسح نمود هر دو ابرو
را باهم و بعد از آن دست چپ را اعاده نموده در ظرف پس ریخت آب را
بر دست راست و بعد از آن مسح نمود جانبهای آنرا و دست راست بعد
ذلك در ظرف کرده پس ریخت از آن آب بر دست چپ پس کرد دست
چپ چنانچه کرد براست و بعد از آن ببقیه تری که بود در هر دو دستش سر خود را
و هر دو پایش را مسح نمود و مانند صحیحه ابو عبیده حذا که قال وضأت
ابا جعفر علیه السلام بجمع وقد بال فناولته ماء فاستنجى ثم صببت عليه كفا
فغسل به وجهه وكفا غسل به ذراعه الايمن وكفا غسل به ذراعه
الايسر ثم مسح بفضلة الندى رأسه ورجليه یعنی در خدمت آنحضرت
در مشعر در باب وضو دادن بودم پس آب حاضر ساخته باو دادم پس ریختم
بر او کفی از آب پس شست بآن دست چپ را و بعد از آن مسح بزیادتی
تری نمود سر و هر دو پای خود را و مانند صحیحه حماد بن عثمان که قال كنت
قاعدا عند ابی عبد الله علیه السلام فدعا بماء فملأ به كفه ثم عم به وجهه
ثم ملأ كفه فعم به يده اليمنى ثم ملأ كفه فعم به يده اليسرى
ثم مسح على رأسه ورجليه یعنی بودم من نشسته نزد ابی عبد الله
علیه السلام پس آنحضرت طلبید آب را پس پر کرده کف خود را و بعد از آن
روی خود را بآن شست و بعد از آن کف خود را پر از آب نموده دست
راست خود را بآن شست و بعد از آن پر کرد کف خود را و دست
چپ خود را شست و بعد از آن مسح نمود سر خود و هر دو پایش را و مانند

موثقه عبد الكريم که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الوضوء فقال ما كان
وضوء علي علیه السلام الا مرة مرة یعنی پرسیدم آنحضرت را از وضو پس فرمود
که نبود وضوء حضرت علی علیه السلام مگر یکبار یکبار و مانند حسنه ابن بابویه
در من لا يحضره الفقيه از حضرت صادق علیه السلام که انه قال والله ما كان
وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله الا مرة مرة یعنی گفت بخدای قسم که نبود
وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله مگر یکبار یکبار و از این احادیث ظاهر
شد که شستن دوم اگر سنت می بود بایستی که رسول الله و علی بن ابی طالب
علیهما صلوات الله و سلامه و آلهما و نقل نموده است ابن ادریس از احمد بن ابی
نصر بزنطی که گفت در نوادر خودش واعلم ان الفضل في واحدة واحدة
ومن زاد على اثنتين لم يؤجر یعنی بدانکه فضیلت در یک شستن است
در یک شستن است و هر که زیاده کند بر یک شستن اجر نخواهد داشت
و اما توجیه احادیثی که مشتملند بر مثنی مثنی یعنی دو دو محمولست بر دو
شستن نه دو مسح اما دو شستن شستن روی است و شستن هر دو
دست و اما هر دو مسح مسح سر است و مسح هر دو پای پس حق آنست که
شستن یکبار است اگرچه بدو کف آب باشد و اگر شستن بیک کف
بود اولی خواهد بود بالجمله شستن یکبار واجبست اما شستن دوم
بدعتست و بعضی را اعتقاد آنست که سنت است و حق اول است چنانچه
گذشت دریافت و اما مسح یکبار است باجماع جمیع علما بدلیل آنکه مسح صادق
یکبار و زیاده موقوفست بر حکم شارع و اگر مسح را مکرر بجای آورده باعتقاد

مشروعیت آن گناه کار است اما وضوءش باطل نیست باجماع زیرا که نهی
متوجه است بامری که خارج از عبادتست **مسئله چهارم** کافی است
در بارهٔ شستن آنچه در عرف شستن گویند اگرچه مانند دهن باشد یعنی
مالیدن روغن چنانچه وارد است در حدیث که انما یکفیه مثل الدهن
و چنانچه واقع است در روایت محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلم که قال یأخذ
احدکم الراحة من الدهن فیملأ بها جسده والماء اوسع من ذلك
یعنی یکی از شما میگیرد پر یک کف از روغن پس پر میسازد بآن جسد خود را
و آب واسع تر است از آن و در صحیحهٔ زراره واقع است از حضرت ابی جعفر
علیه السلم در وضو که قال اذا مس جلدك الماء فحسبك یعنی هرگاه پوست
ترا آب برسد کافی است ترا و بالجمله مرجع در باب شستن بعرف و
بعض را اعتقاد آنست که کمترین شستنی آنست که آب جاری باشد
بر هر جزء از بشره اگرچه بمعونت مالیدن دست باشد **مسئله پنجم**
اگر باشد در دست کسی انگشتری مثلا اگر فراخ است سنت است حرکت
دادن زیرا که درین حرکت دادن رعایت حال عبادتست و اگر انگشتری
تنگ باشد واجبست حرکت دادنش تا آب برسد بزیر آن زیرا که معلوم است
که شستن آن عضو است بی حرکت دادن انگشتری میسر نشود بایدکه آنرا
حرکت دهند و بدلیل صحیحهٔ علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلم که قال
سالته عن المرأة علیها السوار والدملج فی بعض ذراعها لا تدری یجری
الماء تحتها ام لا کیف تصنع اذا توضأت او اغتسلت قال تحرکه حتی

یدخل الماء تحته او تنزعه یعنی گفت پرسیدم آنحضرت را از زنی که در
بعضی از دستش خلخالی باشد و نمیداند که آب بزیرش میرسد یا نه چکند آن
زن هرگاه وضو سازد یا غسل کند فرمود آنحضرت که حرکت دهد آنرا تا آب
در زیر خلخال رسد یا خلخال را از دست دور کرداند و ازینجا ظاهر گردید
وجوب ازاله چرکی که در زیر ناخن باشد و منع نماید رسیدن آب بزیر آن
مسئله ششم در جبیره است بدانکه هرگاه بوده باشد بر بعضی از
اعضاء وضو شکسته و آنرا بسته باشند بکهنهٔ پس اگر میسر باشد برداشتن
آن کهنه یا مبالغه نمودن و تکرار کردن در اینکه آب بزیر آن برسد واجب
یکی ازین دو کار و اگر هیچ یک ازین دو فرد ممکن نباشد کافیست مسح
بر کهنه خواه پاک باشد زیر آن و خواه نباشد و بالجمله هرگاه جبیره
در محل شستن باشد و زیرش پاک بود اگر ممکنست رسانیدن آب
بزیر آن واجبست رسانیدن آب بزیرش و اگر زیر جبیره پاک نباشد و لیکن
ممکن باشد رسانیدن آب بزیر آن بر وجهی که پاک شود واجبست رسانیدن
آب و اگر چنین ممکن نباشد لازمست کندن جبیره اگر ممکن باشد و اگر
میسر نباشد از جبیره اگر پاک بوده باشد واجبست مسح بر آن و اگر نجس
باشد بر آن کهنهٔ پاکی گذارده مسح نمایند بر آن کهنه و درین حکم خلافی نیست
و چندین حدیث دلالت بر این مدعی است مانند حسنه حلبی از ابی عبدالله
علیه السلم که انه سئل عن الرجل تکون به القرحة فی ذراعه او نحو ذلك من
موضع الوضوء فیعصبها بالخرقة و یتوضأ و یمسح علیها اذا توضأ فقال

اِنْ کَانَ یُؤْذِیهِ الْمَاءُ فَلْیَمْسَحْ عَلَی الْخِرْقَةِ وَاِنْ کَانَ لَا یُؤْذِیهِ الْمَاءُ فَلْیَنْزِعِ
الْخِرْقَةَ ثُمَّ لِیَغْسِلْهَا قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْجُرْحِ کَیْفَ یَصْنَعُ بِهِ فِی غَسْلِهِ فَقَالَ
اغْسِلْ مَا حَوْلَهُ یعنی پرسیدم سند آنحضرت را از مردی که جراحتی در ساق
دستش باشد یا مانند آن از موضع وضو پس آن جراحت را پوشید
بکهنه و وضو سازد و مسح نماید بر آن کهنه هرگاه وضو سازد پس فرمود
آنحضرت اگر آب با کسی آزار رساند باید که بر کهنه مسح نماید و اگر آب با آن
آزار نرساند باید که کهنه را بکند و بعد از آن باید که بشوید از جراحت را
راوی گوید که پرسیدم از جراحت که چگونه شسته شود فرمود که بشوی
حوالی آنرا بدانکه اجماع چون واقع است بر وجوب مسح بر کهنه پس ممکن نیست
حمل مسح کهنه را بر استحباب و اکتفا نشستن حوالی آن زیرا که خلاف
اجماع است فلهذا صحیحه عبد الرحمن بن حجاج که دلالت بر این عمل یا آن می
نمائیم که قال سألت ابا ابراهیم علیه السلام عن الکسیر یکون علیه الجبائر او تکون
به الجراحة کیف یصنع بالوضوء و غسل الجنابة فقال یغسل ما وصل الیه الغسل
مما ظهر مما لیس علیه الجبائر و یدع ما سوی ذلک مما لا یستطیع غسله
و لا ینزع الجبائر و لا یعبث بجراحته یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام
را از شکسته که بر او بسته باشند کهنه یا بوده باشد بر آن جراحتی چگونه
میشود در وضو و غسل جنابه فرمود که بشوید آنچه رسد بان آب از آنچه
ظاهر است که نیست بر آن کهنه بسته و وا گذارد غیر آنرا از آنچه استطاعت
شستن آن نداشته باشد و کهنه را نکند و بجراحت خود آب نرساند

دارد

و غسل الجمعه

و غسل جنابت

پس

پس ظاهر حدیث آنست که جراحت را نمیشویند و مسح نیز بر کهنه که بر آنست
نمیکنند اگرچه میشویند حوالی آن جراحت را و مانند روایت عبد الله
بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام که قال سألته عن الجرح کیف یصنع
به صاحبه قال یغسل ما حوله یعنی پرسیدم آنحضرت را از جراحتی که
در محل وضو باشد چکند صاحبش پس فرمود که بشوید حوالی آنرا بدانکه
مجتهدین را درین مسئله اجمالی هست زیرا که تصریح نموده اند در این مقام به
اینکه جراحت و دمل ملحق میشوند بجبیره یعنی موضع شکسته خواه بر آن کهنه
باشد یا نباشد و جمعی از ایشان تصریح نموده اند بر اینکه فرقست میان آنکه
جبیره مخصوص بعضوی باشد یا فرو گرفته باشد کل عضو را هم در باره تیمم کردن
و گردانیده اند از جمله سببهای تیمم ترسیدن از استعمال آب بسبب جراحت یا
دنبل یا ترقیدن دست و اکثر ایشان شرط نموده اند در این باب تعذر
گذاشتن کهنه بر اینها و مسح نمودن بر اینها و اما احادیث بعضی ولیکن هست
در آنها که هر عضوی اگر این حال داشته باشد بسته شود حوالی جراحت را
چنانچه گذارش یافت و در بسیاری از احادیث واقع است که مستقل طهور
تیمم مانند صحیحه محمد بن مسلم که قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الجنب
یکون به القروح قال لا بأس بان لا یغتسل و یتیمم یعنی پرسیدم آنحضرت را
از جنبی که در او جراحتها بوده باشد فرمود که قصوری ندارد که غسل نکند و
تیمم کند و مانند صحیحه داود بن سرحان از ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل
تصیبه الجنابة و به قروح او جروح او یخاف علی نفسه من البرد قال

در صفحه

ولکن این حدیث را به دو
وضوء است نه عضو شکسته
شستن آن نیست یعنی بر کهنه مسح
بر آن باکرده و منافات نیست
با حدیث مسح بر کهنه که بر عضو
شکسته باشد ندارد [illegible]
[illegible] اجمالی در اینجا [illegible]
[illegible] که از شما [illegible]
[illegible]

لا یغتسل و یتیمم یعنی درباره مردی که جنب باشد یا دنبلها یا جراحتها داشته
باشد یا ترسد بر خود از سرما فرمود که غسل نکند و تیمم کند ممکنست
جمع میان این احادیث باینکه احادیث تیمم را محمول سازیم بر اینکه ضرر حاصل
شود از شستن حوالی دنبلها و جراحتها را یا آنکه حمل نماییم مضمون
این احادیث را بر تخییر یعنی مخیر است میان غسل کردن و میان تیمم کردن
ولیکن سزاوار آنست که تیمم باید کرد در جایی که بیرون باشد از مورد نص
که درباره جبیره واقع است چنانچه عضوی علتی که بیمار باشد متعین میشود
تیمم چنانچه محقق در معتبر آورده است بعموم قوله تعالی و ان کنتم مرضی
الی قوله فتیمموا یعنی هرگاه کسی وضو سازد و موضع جبیره را مسح کند
هرگاه عذرش برطرف شود آیا وضو میسازد یا نه حق آنست که وضو
نمیسازد **توضیح فیه تفصیل** محصل کلام جبیره که عبارتست از
شکسته بسته باشد واقع است در موضع غسل یا در موضع اگر باشد
حال خالی نیست از اینکه یا کند آن محل یا نجس است اگر پاک باشد آنکس را
اختیار است میان کندن آن جبیره و شستن زیر آن یا تخلیل نمودن
جبیره را تا آب بزیرش برسد بشرط آنکه ضرر باو نرسد و اگر میسر نباشد
کندن جبیره و نه تخلیل آن کردن ساقطست از آنکس کندن جبیره
و رسانیدن آب در زیر آن بلکه باید که مسح کند ظاهر آن جبیره را اگر
پاک باشد و اگر پاک نباشد میگذارد کهنه پاکی و مسح میکند بر آن کهنه
و اگر جبیره در موضع مسح باشد لازم است کندن آن جبیره از جای مسح

ولیکن

پس تیمم

مسح

خواه آن موضع پاک باشد و خواه نجس و خواه رسانیدن آب بزیر آن جبیره
ممکن باشد بتخلیل یا نه زیرا که در آیه کریمه فامسحوا برؤسکم و ارجلکم باء
در آن از برای الصاق است پس باید که دست خود را در مسح بآن موضع
رساند و آنچه ذکر نمودیم از وجوب کندن جبیره مشروطست که در آن
کندن ضرری نباشد و اگر در کندنش ضرری باشد پس اگر زیرش پاک باشد
رواست تخلیل آن جبیره تا آب بزیر آن رسد زیرا که میسور ساقط نمیشود
بمعسور و اگر جبیره در جمیع عضو غسل باشد و شستن آن متعذر بوده لازم است
مسح بر جمیع آن عضو و حکم دوایی که مالیده شده باشد در عضوی از برای
ضرورتی یا کهنه یا بینه چسبیده باشد بر جای حکم جبیره در جمیع احکام دارد
اما اگر در موضع جراحتی یا دنبلی باشد تفصیلش گذارش یافت و اما
حدیث صحیح درباره دوایی که مالیده شده باشد در عضوی اگر شستن
آن ضرر رساند مسح کافی است بر آن دواء علی وشاء است که قال
سألت ابا الحسن علیه السلام عن الدواء اذا کان علی یدی الرجل ایجزیه
ان یمسح علی طلاء الدواء فقال نعم یجزیه ان یمسح علیه یعنی پرسیدم آن
حضرت را از دوایی هرگاه باشد بر هر دو دست مردی آیا کافی است
او را مسح بر دوایی که مالیده شده است بر آنها پس فرمود که بلی کافیست مسح
نمودن بر آن و مانند صحیحه عمرو بن یزید مولی ثقیف که قال سألت ابا عبد
الله علیه السلام عن الرجل یخضب رأسه بالحناء ثم یبدو له فی الوضوء قال
یمسح فوق الحناء یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که سر خود را رنگ بحنا

کنند و بعد از آن روی دهد مر ورا وضو فرمود که مسح کند بالای حنا را و
مانند صحیحه محمد بن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام که فی الرجل یحلق
راسه ثم یطلیه بالحناء و یتوضأ للصلوة فقال لا بأس ان یمسح راسه
والحناء علیه یعنی درباره مردی که سر خود را تراشیده حنا را بر آن مالید
و وضو میسازد از برای نماز فرمود که قصوری ندارد مسح بر حنا کردن
کردن سر اولی حمل این دو حدیث است بر اینکه از برداشتن حنا ضرری
میرسد بر آنکس و در ذکر حلق که تراشیدن سر است اشارتست باین حمل
بقرینه آنکه تراشیدن سر و حنا بر آن مالیدن نه متعارفست مسئله
جایز نیست کسی را که قدرت و اختیار باشد بر وضو ساختن غیر [خودش] را و اینست
که او را وضو دهد و اما در وقت اضطرار جایز است بجهة دلیل بر اینکه با اختیار
و قدرت وضو دادن غیر او را جایز نیست اجماعست از علمای ما اجمع و سید
مرتضی در انتصار گفته است که در این گفته متفرد ند امامیه و ظاهر کلام
ابن جنید جواز آنست و این گفته او ضعیفست زیرا که امتثال متحقق میشود
با مباشرت خود چه ظاهر است که هر کس غیر خود را وضو دهد او را شوینده
و مسح کننده نمیگویند و اما در وقت اضطرار تولیت جایز است محقق در معتبر
فرموده است که این گفته متفق علیه میان فقها است و استدلال نموده است
بر این معنی باینکه توصل جسته است بطهارت بقدر آنچه ممکن بوده است
پس واجب خواهد بود و تولیت متحقق میشود بسبب مباشرت غیر شستن
یا مسح نمودن مواضع شستن و مسح کردن کسی را که اضطرار داشته باشد

است

بر وضو ساختن

نه بر بخشیدن آب بر دست تا که شوید زیرا که آن بیرونست از حقیقت
عبادت واجبه و نیت متعلق میشود بکسی که او را وضو دهد زیرا که
او دهنده وضو است بالحقیقه و اگر کسی را اضطرار باشد نیت کند قبول
طهارت را و ممکن ساختن او غیر را از وضو دادن او اولی خواهد بود
مسئله جایز نیست کسی را که محدث باشد مس کتابت قرآن چنانچه
مشهور است میان اصحاب بدلیل کریمه لا یمسه الا المطهرون یعنی مس
نمیباید قرآن را مگر جمعی که پاک باشند و این استدلال تمام است اگر ضمیر لا
یمسه راجع باشد بقرآن و جمله خبریه لا یمسه الا المطهرون بمعنی نهی باشد
و مطهر محمول باشد بر کسی که طهارت بردارنده حدث او را حاصل شده باشد
و درین مقدمات کلامست چه ظاهر است که ضمیر لا یمسه جایز که راجع
بلوح محفوظ باشد و مراد از لا یمسه آنست که درنمی یابند آنرا مگر مطهرون
یعنی مگر کسانی که مقربین و منزه اند از آلایش ماده و لیکن ظاهر استدلال
باین معنی حدیث ابی بصیر که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عمن قرأ فی
المصحف و هو علی غیر وضوء قال لا بأس و لا یمس الکتاب یعنی پرسیدم
آنحضرت را از آنکس که بخواند در مصحف و باشد بر غیر وضو باشد فرمود که
قصوری ندارد و مس نکند کتابت [یعنی رسم الخط] را و خبر دیگر از آنکس که خبر دهد از ابی
عبد الله علیه السلام که انه قال لولده اسمعیل یا بنی اقرأ المصحف فقال انی لست
علی وضوء فقال لا تمس الکتابة و مس الورق و اقرأه [یعنی] گوید آنحضرت مر
فرزند خود را اسمعیل ای پسرک من بخوان مصحف پس فرمود که نیستم من بر

کند م

در حالی که آنکس [illegible]

وضو نموده که مس نمای کتاب را و ورق را مس نمای و بخوان و مانند
صحیحهٔ علی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت امام موسی علیه السلام که انه سأل
عن الرجل یحل له ان یکتب القرآن فی الالواح و الصحیفة و هو علی غیر وضوء
قال لا یعنی پرسید از مردی که حلال است مر او را که بنویسد قرآن را در لوحها
و صحیفه در حالتی که بر غیر وضو باشد فرمود که نه بدانکه اولی آنست که نظر
باحتیاط کردن در باب مس ناکردن قرآن و مناسبت آن با تعظیم
قرآن زیرا که باین احادیث اثبات حرمت آن نمیتوان نمود زیرا که ما در حدیث
اول ضعیف‌اند اما دوم از حیثیت ارسال اما اول از جهت ضعف بعضی
از رجال که در آن واقعست و اما حدیث سیم را دلالت نیست بر حرام بودن
مس صریحا پس متعین شد که حمل نمائیم آنرا بر کراهت زیرا که قرآن نوشتن
مشروط نیست بطهارت باجماع فلهذا شیخ طوسی در مبسوط و ابن براج و ابن
ادریس رفته‌اند بکراهت آن **مسئلهٔ نهم** کسی را که سلس البول باشد یعنی کسی که
نگاه نتواند داشت بول خود را از برای هر نماز وضوئی میباید چنانچه
شیخ طوسی در کتاب خلاف بآن رفته است بدلیل آنکه تجدید بول یعنی تازه
تازه آمدن آن سبب حدث میشود پس واجب بر آنکس طهارت
و منع کرده میشود از نماز که مشروطست بطهارت تجدید وضو و چونکه ممکن نیست
او را وضو ساختن در هر مرتبه که بول او را آید زیرا که در اثنای نماز نیز می
آید پس واجبست بر او تجدید طهارت از برای هر نمازی بسبب غایت سبب حدث
بقدر امکان و در مبسوط حکم نموده است که چندین نماز را بیک وضو میکند

زیرا

آب را بر طرفهای محاسنش و بعد از آن کشید دست خود را بر رویش و
بعد از آن واقع است که دست چپ خود را فرو برد در آب و پر کرده و ریخت
بر مرفق راستش و کف خود را مالید بر ساعدش تا آب جاری شد بر انگشتانش
و بعد از آن کف دست راست خود را در ظرف کرده پر نموده بر مرفق چپش
ریخت تا جاری شد آب بر اطراف انگشتانش و مسح نمود مقدم سر و ظاهر
هر دو قدم خود را ببقیهٔ تری دست چپ و راست و از اینجا ظاهر گردید
شستن هر عضوی در وضو یکبار است و لیکن درین حدیث واقع است که
از کف دست چپ خود آب را بر مرفق راست ریخت و اگر ظرف در جانب
دست راستش باشد سنت است که از کف دست راست آب را بر داشته
بر کف دست چپ ریزد و از کف چپ بر مرفق راست چنانچه واقع است
در حدیث دیگر صحیح از حضرت ابی جعفر علیه السلام در حکایت وضوء رسول الله
صلی الله علیه و آله که انه اخذ کفا من ماء فصبه علی وجهه ثم جانبیه
حتی مسحه کله ثم اخذ کفا آخر بیمینه فصبه علی یساره ثم غسل
به ذراعه الایمن ثم اخذ کفا آخر و غسل به ذراعه الایسر
یعنی برداشت مشتی از آب پس ریخت آنرا بر رویش و بعد از آن
هر دو ابروی تا کل روی خود را مسح نموده یعنی آب را [illegible]ید
بعد از آن مشتی دیگر برداشت بدست راست و ریخت بر دست چپ
پس شست بآن آب دست راست خود را و بعد از آن مشتی دیگر گرفته
شست بآن دست چپ خود را و باین ظاهر شد [illegible] که اگر آ[illegible]

پیش دست راست گذاشته باشد یعنی از دست راست بر کف دست
چپ میریزد و بدست چپ بدست راست و اگر ظرف را گذاشته باشد
پیش هر دو دست از چپ برداشته میریزد بر راست پس وضو سازنده
مخیر است در تحصیل اجر و ثواب در باب وضو ساختن عمل بیکی ازین دو
حالت کردن و بعضی از مجتهدین را گمان شده است که مراد از حدیث اول
که دلالت دارد بر اینکه ظرف را نزد هر دو دست گذاشته آنست که گذاشت
بنحوی که میلش بجانب راست بیشتر بود و این توجیه دور است و حق
آنست که ما گفتیم سیم سنت است گفتن بسم الله و خواندن دعا
چنانچه در صحیحه زراره از ابی جعفر علیه السلام واقع است که اذا وضعت یدک
فی الماء فقل بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من
المتطهرین و اذا فرغت فقل الحمد لله رب العالمین یعنی هرگاه گذاشتی
دست خود را در آب بخوان این دعا را و هرگاه فارغ شدی از وضو بگوی
الحمد لله رب العالمین و همچنین مرویست از حضرت امیر المؤمنین دعاء
دیگر و حق آنست که اکتفا به بسم الله نماید کافیست و فایده حصول اجر بالملا
گفته امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که اذا سمیت فی الوضوء طهر جسدک
کله و اذا لم تسم لم یطهر الا ما اصابه الماء یعنی هرگاه بسم الله در وضو
گفتی کل جسد تو پاک میشود و هرگاه بسم الله نگفتی پاک نمیشود مگر آنچه
آب بآن رسیده باشد و مبالغه بسیار واقع است در بسم الله گفتن چنانچه
در مرسله ابن ابی عمیر از ابی عبد الله علیه السلام است که امر النبی صلی الله علیه

و الکوز من توضأ باعادة وضوئه ثلثا حتی سمّی یعنی امر نمود حضرت رسالت
کسی که وضو سه نوبت ساخته بود که بسم الله گفته باشد باعاده وضوی
مضمون این حدیث محمولست بر مبالغه یا بر اینکه مراد از تسمیه نیت استحباب
است لیکن حمل اول اولی است اگر کسی فراموش نماید تسمیه را از ابتدای وضو
باید که بجای آورد در اثنای وضو چنانچه کسی تسمیه را در اول خوردن طعام
فراموش نماید بجای می آورد آنرا در اثنای طعام خوردن چهارم شستن
هر دو دست پیش از آنکه آنرا در ظرف داخل سازد از حدث خواب و بول
یکبار و از غایط دوبار چنانچه مذهب ما امامیه است و اکثر علماء ما
چنانچه محقق در معتبر گفته است بدلیل صحیحه ثقة الاسلام از حلبی از ابی
عبد الله علیه السلام قال سألته کم یفرغ الرجل علی یده قبل ان یدخلها فی الاناء
قال واحدة من حدث البول و اثنتان من الغائط و ثلث من الجنابة
یعنی پرسیده شد آنحضرت که چند نوبت بریزد مرد بر دست خود پیش
از آنکه دست خود را اندرون ظرف کند فرمود یکبار از حدث بول
و دو بار از حدث غایط و سه بار از جنابت و مانند عبد الکریم بن عتبه
که قال سألت الشیخ عن الرجل یستیقظ من نومه و لم یبل ایدخل یده
فی الاناء قبل ان یغسلها قال لا لانه لا یدری این کانت یده فلیغسلها
یعنی پرسیدم شیخ را از مردی که بیدار شده از خواب و بول نکرده آیا داخل سازد
دست خود را در ظرف پیش از آنکه بشوید دست خود را فرمود که نه زیرا که
نمیداند که دست او در کجا بوده است باید که بشوید دست خود را و در سگ

این حدیث محمد بن سنان واقع است و آن ضعیف است و بالجمله مقتضای این هر دو
حدیث آنست که شستن هر دو دست سنت است هرگاه وضو از ظرفی باشد
که اغتراف از آن ممکن باشد یعنی دهنش فراخ بوده باشد که دست را در اندرون
آن توان کردن و با ظاهر این دو حدیث آنست که این حکم اختصاص دارد بآبی که
کمتر از کر باشد زیرا که غالب در اناء که بعضی ظرف است آنست که کمتر از کر باشد
و شیخ طوسی جزم نموده است بر تعمیم رعایت جانب عبادت و این
وجه ضعیف است و اگر اسباب استحباب شستن دست جمع آید پس سببی که اقتضا
شستن دست کمتر کند داخل سببی است که اقتضای شستن بیشتر کند
مثل آنکه بول و غایط کرده باشد دو بار مشوید دو شستن یکبار از برای
بول در ضمن آن دو شستن بجای می آید زیرا که اقل مندرج تحت اکثر
و مراد از دست در شستن از بند دست بواسطه اقتصار بر متیقن
پنجم مضمضه و استنشاق است مضمضه عبارتست از گردانیدن
آب در دهن و استنشاق عبارتست از جذب آب به بینی و حکم باستحباب
این هر دو مشهور است در مذهب امامیه و نصوص درین باب
مشهور است و ابن ابی عقیل را اعتقاد آنست که نه واجب و نه سنت اند
[illegible] بسیار درین باب لیکن ضعیفند و با آنکه ضعیفند
قابل تاویلند و [illegible] زراره بطریق صحیح از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل نموده
است که انه قال المض[illegible] و الاستنشاق لیسا من الوضوء یعنی فرمود
آنحضرت که مضمضه و است[illegible] نیستند از وضو و حق آنست که معنی

این حدیث محمول است بر اینکه مضمضه و استنشاق از اجزاء وضو نیستند
اگرچه سنتند [illegible] مانند سواک و تسمیه و مشهور میان
متاخرین آنست که مضمضه و استنشاق هر یک به سه کف است
و با آنکه آب کم باشد به یک کف کافیست و مستند ایشان درین باب بنظر نرسیده است
و جمعی از متاخرین شرط نموده اند تقدیم مضمضه بر استنشاق و تصریح
نموده اند بر اعاده استنشاق اگر ابتدا بمضمضه نکرده باشد و علامه
در نهایه تجویز نموده است جمع میان مضمضه و استنشاق باینکه
یکبار مضمضه کند و بعد از آن یکبار استنشاق و همچنین یکبار مضمضه
و یکبار استنشاق و باز یکبار مضمضه و یکبار استنشاق و این احتمال نیز
مانند اول روا است ششم سنت است خواندن دعا نزد مضمضه
و استنشاق و نزد شستن روی و هر دو دست و مسح سر و هر دو پای
چنانچه صدوق در من لایحضره الفقیه از حضرت امام بحق ناطق جعفر
صادق علیه السلام نقل نموده است که انّه قال بینا امیر المؤمنین علیه السلام
ذات یوم جالس مع محمد بن الحنفیة اذ قال یا محمد ائتنی باناء من
ماء اتوضأ للصلوة فاتاه محمد بالماء فاکفأ بیده الیمنی علی یده الیسری
ثم قال بسم الله و الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا
قال ثم استنجی فقال اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و
حرمنی علی النار قال ثم تمضمض فقال اللهم لقنی حجتی یوم القاک
و اطلق لسانی بذکرک ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح

الجنة واجعلني ممن يشم ريحها وروحها وريحانها وطيبها قال
ثم غسل وجهه فقال اللهم بيض وجهي يوم تسود الوجوه ولا تسود
وجهي يوم تبيض الوجوه ثم غسل يده اليمنى فقال اللهم اعطني
كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حسابا يسيرا
ثم غسل يده اليسرى وقال اللهم لا تعطني كتابي بيساري ولا تجعلها
مغلولة الى عنقي واعوذ بك من مقطعات النيران ثم مسح راسه
فقال اللهم غشني برحمتك وبركاتك وعفوك ثم مسح رجليه فقال
اللهم ثبتني على الصراط المستقيم يوم تزل فيه الاقدام واجعل
سعيي فيما يرضيك عني ثم رفع راسه فنظر الى محمد فقال يا محمد من
توضا مثل وضوئي وقال مثل قولي خلق الله تبارك وتعالى من كل
قطرة ملكا يقدسه ويسبحه ويكبره فيكتب الله عز وجل ثواب ذلك
له الى يوم القيمة يعنی امیر المومنین علیه السلام روزی نشسته بود با محمد بن
حنفیه در وقتی که گفت ای محمد بیاور مرا ظرفی از آب که وضو بسازم از
برای نماز پس محمد آورد از برای او آبی پس ریخت بدست راست بر دست
چپ و بعد از آن خواند بسم الله تا آخر که نجسا است و بعد از آن استنجا
نموده فرمود که اللهم تا آخر که علی النار است و بعد از آن مضمضه کرده
میخواند اللهم لقنی تا بذکراک و بعد از آن استنشاق کرده خواند اللهم
[illegible] طیبها و بعد از آن روی خود را شسته میخواند اللهم بیض وجهی
[illegible] تبیض الوجوه و بعد از آن شست دست راست خود را و میخواند اللهم

اعطنی تا حسابا یسیرا و بعد از آن شست دست چپ خود را و میخواند
لا تعطنی تا من مقطعات النیران و بعد از آن مسح نمود پیشانی خود را و میخواند
که اللهم غشنی تا وعفوک و بعد از آن مسح نموده هر دو پای خود را و میخواند
اللهم ثبتنی تا عنی و بعد سر مبارک خود را برداشته نظر بمحمد بن حنفیه
کرده فرمود که ای محمد کسی که وضو سازد مانند وضو ساختن من و بگوید
مثل گفتن من امر الله تعالی از هر قطره فرشته بیافریند که تقدیس و تسبیح و تکبیر
الله تعالی بجای آورد پس مینویسد خدای عز و جل ثواب آنها را از برای
او تا روز قیامت و هر گاه وضو سازند و فارغ شود از وضو سنت است
که بگوید الحمد لله رب العالمین چنانچه زراره بطریق صحیح از ابی عبد الله علیه السلام
نقل نموده است و صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده است
و زکات وضو آنست که بگوید اللهم انی اسئلک تمام الوضوء و تمام الصلوة
و تمام رضوانک والجنة منقولست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
که قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان العبد اذا توضا فغسل وجهه
تناثرت ذنوب وجهه واذا غسل يديه الى المرفقين تناثرت عنه
ذنوب يديه واذا مسح راسه تناثرت عنه ذنوب راسه واذا مسح
رجليه او غسلهما للتقية تناثرت عنه ذنوب رجليه وان قال في اول
وضوئه بسم الله الرحمن الرحيم طهرت اعضائه كلها من الذنوب وان
قال في آخر وضوئه او غسله من الجنابة سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان
لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك واشهد ان محمدا عبدك و

ورسولك واشهد انّ عليًّا وليّك وخليفتك بعد نبيّك واشهد انّ عليًّا
وانّ اولياءه خلفاؤك واوصياءه تحاتّت عنه ذنوبه كما يتحاتّ ورق
الشجر وخلق الله بعدد كلّ قطرة من قطرات وضوئه او غسله ملكا يسبّح الله و
يقدّسه ويهلّله ويكبّره ويصلّي على محمّد وآله الطيّبين وثواب ذلك لهذا
المتوضّي ثمّ يامر الله بوضوئه وغسله فيختم عليه بخاتم من خواتيم ربّ العزّة
ثمّ يرفع تحت العرش حيث لا يناله اللصوص ولا يلحقه السوس ولا تفسده الاعادي
حتّى يرد عليه ويسلم اليه اوفى ما هو واحوج وافقر ما يكون اليه فيعطى بذلك
في الجنّة ما لا يحصيه العادّون فلا يعي عليه الحافظون ويغفر الله له
جميع ذنوبه تا آخر حديث يعني فرمود رسول الله صلّى الله عليه وآله كه بنده
هرگاه بشوید هر دو دست خود را تا بهر دو مرفق میریزد گناهان هر دو
دستش و هرگاه مسح نماید سر خود را میریزد از آن گناهان سرش و هرگاه
مسح هر دو پای خود را باید شست بسبب تقیه گناهان میریزد از هر دو
پای او و اگر بگوید در اول وضویش بسم الله الرحمن الرحیم پاک میشود
جمیع اعضای آن از گناهان و اگر بگوید در آخر وضو یا غسلش از جناب
که سبحانک تا واوصیاءه گناهان بریزد از وی چنانچه برگ درخت و الله
تعالی بیافریند بعدد هر قطره از قطرهای وضو و یا غسلش ملکی که
تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر او بجای آورد و صلوات بر محمد و آلش فرستد
و ثواب جمله اینها مر آنکسی راست که این دعا را خوانده باشد و بعد از آن
بگه تعالی امر نماید بر وضو و غسلش ... که ... [illegible]

[illegible]
وبعد از آن برداشته خواهد شد آن عضو و غسل آنکس در زیر عرش بهشتی
کرده شد و آن دست دزدان راه دین مانند شیاطین و ملحق نشود بآن
سوس که آزار کرده شود بر او و داده خواهد شد بآنکس و زیاده از
برای او نفع خواهد داشت در جایی که احتیاج او بیشتر باشد پس داده
خواهد شد او را در بهشت آنچه محاسبان در حساب نتوانند آورد
و فراغ نمایند آن حافظان و می‌آمرزد الله تعالی مر آنکس را جمیع گناهان
او را هفتم سنت است که مرد در شستن دست ابتدا بریزد بر ظاهر دست
راست و زن بر باطن چنانچه در روایت محمد بن اسمعیل از حضرت امام
رضا علیه السلام واقع است که انّه قال فرض على النساء في الوضوء ان يبدأن
بباطن اذرعهنّ وفي الرجال بظاهر الذراع یعنی تعیین شده است بر
زنان در باره وضو ابتدا نمودن بر شکم دست و در مردان بر روی دست
و این حدیث اگرچه در سندش اسحق بن هاشم قمی واقعست مجهول الحال در
رجالست لیکن در باب سنتی عمل بحدیث ضعیف نمودن روا است و اما
آنچه مشهور است میان متاخرین که شستن هر یکی دو بار است در
باره مردان شستن اول بار بظاهر دست و دوم بشکم دست و در زنان
بر عکس سندی ندارد هشتم آنست که آب وضو بقدار یک مد
یعنی صد و هم تر بتقریبا چنانچه مذهب امامیه و اکثر سنیانست
چنانچه علامه در تذکره فرموده است بجهت روایات مانند صحیحه
محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام که قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله
[illegible]

بصاع من ماء ویتوضأ بمد من ماء بهمانند صحیحه زراره از ابی جعفر ع
بارکه قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یتوضأ بمد ویغتسل بصاع
یعنی بود که رسول الله صلی الله علیه وآله وضو میساخت بمدی وغسل می
کرد بصاعی بدانکه مدی زیاده است از آب وضو پس ظاهر آنست که
آب استنجا داخلست در آن چنانچه شهید سعید در ذکری آورده
است بدلالت روایت ابن کثیر از امیر المؤمنین علیه السلام و این وجه
حسن است و در صحیحه ابی عبیده حذاء اشعار است بدان و بآن مویدست
که آب استنجا داخلست در صاع از برای غسل **منهج** در کراهت چیزی که
در وضو واقع است **اول** در اینکه مکروهست یاری جستن در طهارت
بغیر و مراد باستعانت درین مقام طلب اعانت و یاری است چنانچه تصریح
نموده است بآن جمعی از اصحاب و اعانت محقق میشود بریختن
آب بر دست تا که وضو سازنده از آن وضو سازد اما ریختن کسی آب را
بر عضو وضو مانند روی و بدست نه بر کف دست عبارتست از
تولیت که حرامست و اما حاضر ساختن کسی آب وضو را ما کروه کرده اند
آب را دو وجه است و ظاهر آنست که استعانت نیست اما دلیل بر کراهت
استعانت چنانچه معروفست روایت حسن بن علی وشاء است که
قال دخلت علی الرضا علیه السلام وبین یدیه ابریق یرید ان یتهیأ
منه للصلوة فدنوت منه لاصب علیه فابی ذلک وقال مه یا حسن
فقلت له لم تنهانی ان اصب علی یدیک تکره ان اوجر فقال تؤجر انت

واوزر انا قلت له وکیف ذلک فقال اما سمعت الله یقول فمن
کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا
وها انا ذا اتوضأ للصلوة وهی العبادة فاکره ان یشرکنی فیها احد
یعنی رسیدم بخدمت آنحضرت در حالتی که نزد او ابریقی بود که اراده اش
این بود که مهیا شود از آن ابریق از برای نماز پس نزدیک شدم از آن ابریق
تا بریزم بر دست آنحضرت پس ابا نموده از آن و منع نموده که مکن ای حسن
پس گفتم چرا منع نمودی مرا که بریزم آب را بر دست شما کراهت داری که
اجر برده شوم من پس آنحضرت فرمود که اجر برده شوی تو و من وزر برده
شوم گفتم مر آنحضرت را که چگونه است این پس فرمود که آیا نشنیده که الله
تعالی میفرماید پس آنکس که امید لقاء پروردگار خود دارد باید که بکند عمل
نیکو و شریک نگرداند بعبادت پروردگار خود کسی را و این منم که وضو
میسازم از برای نماز و نماز عبادتست پس کراهت دارم که شریک من
در عبادت کسی شود و مانند مرسله صدوق که ان امیر المؤمنین علیه
السلام کان لا یدعهم یصبون الماء علیه ویقول لا احب ان اشرک
فی صلوتی احدا یعنی بود آنحضرت که نمیگذاشت مردمانرا که بریزند آب را
بر دست آنحضرت و میفرمود که دوست نمیدارم که شریک گردانم در نماز
خود کسی را ولیکن معترض که درین مقام است آنست که حدیث دوم ضعیفست
بارسال و اول بابرهیم بن اسحق احمری که در طریقش واقعست و ضعیف بود
در حدیث و متهم در امر دین چنانچه شیخ طوسی و نجاشی ذکر نموده اند اما

مقتضای صحیحهٔ ابی عبیده حذاء که او ریخت آب را بر دست حضرت ابی جعفر
علیه السلم از برای وضو منافاتی با کراهت آن ندارد زیرا که مقصود از آن
بیان جواز است و باز ممکن است حمل آن بر حالتی که غرض از آن بیان جواز آن باشد
دوم مکروه است مسح نمودن تری وضو را از اعضا چنانچه مذهب
شیخ طوسی است در اکثر کتابهای خودش و حجتی از محمد بن بدیل آنچه
مرویست از ابی عبدالله علیه السلم که انه قال من توضأ و تمندل کتب
له حسنة و من توضأ و لم یتمندل حتی یجف وضوءه کتبت له
ثلثون حسنة یعنی فرمود کسی که وضو سازد و بمندیل پاک کند آب
وضوء خود را نوشته میشود از برای او ثوابی و کسی که وضو سازد و پاک
نکند بمندیل تا بخشکد آب وضوی او نوشته میشود از برای آنکس
سی ثواب و منقولست از سید مرتضی در شرح رساله که مکروه نیست
پاک کردن آب وضو بمندیل و این نیز یکی از دو قولست از شیخ طوسی با آنکه
دلیل کراهت را ضعیف شمرده است بشهادت صحیحهٔ محمد بن مسلم که
انه قال سألت ابا عبدالله علیه السلم عن المسح بالمندیل قبل ان یجف
قال لا باس به یعنی پرسیدم آنحضرت را از مسح بمندیل پیش از آنکه بخشکد
فرمود که قصوری ندارد و مانند روایت منصور بن حازم که قال رأیت ابا
عبدالله علیه السلم و قد توضأ و هو محرم ثم اخذ مندیلا فمسح به وجهه
یعنی دیدم آنحضرت را که وضو میساخت در هنگامی که احرام بسته بود پس
مندیلی گرفته روی خود را بآن مسح نمود بدانکه حق قول اولست زیرا که مراد

از کراهت در عبادات آنست که ثوابش کمتر باشد و این دو حدیث آخر را
دلالت بر اینست که حرام نیست خشکانیدن آب وضو را نه آنکه دلالت
بر نفی کراهت دارد و بنا بر این توجیه عمل بمضمون جمیع این احادیث کرده‌ایم
و آیا کراهت دارد خشکانیدن آب وضو را بحرارت آتش یا آفتاب بعضی
را اعتقاد آنست که مکروه است زیرا که این هر دو شریک‌اند در ازالهٔ اثر عبادت
و بسبب آنچه واقع است در گفته علیه السلم که حتی یجف وضوءه مثل ذلک و بعضی
را اعتقاد آنست که کراهت نظر بمدلول لفظ واقع در حدیث و این قول اقوی است
بلکه دور نیست که کراهت اختصاص داشته باشد بخشکانیدن بمندیل
چنانچه منطوق روایتست منهج در این چند مسئله است اول اگر کسی
یقین داند حدث را و شک در طهارت محتاجست بساختن وضو زیرا
که مشغول الذمه بوضو ساختن بر یقین و بیرون نمی‌آید از تکلیف یقین
مگر یقین باینکه وضو سازد و مراد از اینکه شک دارد در بارهٔ طهارت
آنست که در زمانی بعد از حدث نمیداند که وضو ساخته است یا صاحب
حدثست چه معتبر در شک برابر بودن هر دو طرفست یعنی طرف وضو و
حدث و این شک را منافات نیست با یقینی که در زمان سابق واقع
بوده است دربارهٔ حدث زیرا که آن یقین در زمان سابق با شکی
در زمان بعد از آن منافات ندارد و بعضی از مجتهدین جواب از این شبهه
باین طریق گفته‌اند که حدث در زمان سابق یقینی است و یکی با استصحاب
یعنی بقاء حکم حدث را چنانچه بوده است افاده میشماید ظن بآن در زمان

بعد از آن که زمان شکست پس یقین با شک جمع نیامد این جواب دورست
از صواب چه معلومست که چنانچه شک در بارهٔ وضو با یقین در حدث
جمع نمی آید در یک زمان همچنین با ظن در حدث جمع نمی آید چه معلومست
که ظن در بارهٔ حدث مثلا عبارتست از راجح بودن آن و مرجوح بودن
وضو نظر با آن پس با شک که عبارتست از برابر بودن هر دو طرف جمع
نمی آید بلکه حق در جواب این شبهه آنست که شک در زمان بعد
در بارهٔ وضو مستلزم برابر بودن آنست با حدث در گمان و ظنی
که در بارهٔ حدث واقعست ناشی شده است از استصحاب و آن را
منافات با شک در وضو بحسب زمان قطعا از استصحاب نیست
و بالجمله یقین در حدث بر طرف نمیشود بمجرد شک در طهارت چنانچه
در صحیحهٔ زراره از ابی جعفر علیه السلم واقع است که لیس ینبغی لک ان
تنقض الیقین بالشک ابدا یعنی سزاوار نیست مر ترا که یقین را باطل
گردانی بسبب شک هیچ بار دوم اگر کسی یقین داند حدث و وضو را
و شک داشته باشد در اینکه کدام یک از اینها موخرند اکثر مجتهدین
خصوصا از متقدمین حکم نموده اند بر وجوب وضو ساختن بدلیل
عموم امرهای که دلالت دارند بر وجوب وضو در هنگامی که اراده نماز
گزاردن باشد از کتاب خدا مانند آیهٔ کریمهٔ اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا
وُجُوهَکُمْ یعنی هرگاه برخواستید بنماز بشوئید رویهای خود را و همچنین
بظاهر عموم احادیث و بیرون رفتن حکم کسی که حکم بطهارت او نموده ما گرچه

اراده گزاردن
باز دارید صح

بسبب

بسبب استصحاب باشد سالم از معارضه بیقین در حدث و بالجمله
ذمت آنکس مشغولست بوضو ساختن بیقین و بیرون نمی آید مگر
بیقین باینکه وضو سازد و جد بزرگوارم قدس نفسه در کتاب مختلف
و غیره در این مسئله قول دیگر آورده اند یعنی آنست که آنکس را باید نظر
کند بحال سابق خود پیش از وضو ساختن و حدث کردن پس
اگر حال خود داند که وضو داشته است یا محدث بوده است وضو
میسازد زیرا که بسبب این حدث اگر وضوئی داشته است سابقا
بر طرف میشود و شک دارد در اینکه وضو بعد از آن پیش از آن حدث
بوده است یا بعد از آن پس این مسئله برمیگردد بیقین در حدث
و شک در وضو باید که وضو سازد چه شک معارضه با یقین نمی نماید
و اگر حال خود را سابقا داند پس عمل بضد آن مینماید مثلا اگر محدث
بوده است پس در این حال صاحب وضو است چه آن حدث بر طرف
شده است بوضوئی بعد از آن و شک دارد در بارهٔ حدث که آیا
پیش از وضو بوده است یا بعد از آن پس راجع میشود باین صورت
بیقین در وضو و شک در حدث و شک را معارضه با یقین هیچ
وجه نیست پس وضو دارد و اگر وضو داشته بود سابقا بیقین
پس آن یقین بر طرف شده بسبب حدثی بعد از آن و شک دارد که وضو
پیش از این حدث بوده است یا بعد از آن پس این صورت راجعست
بیقین در حدث و شک در وضو باینکه عمل اند که وضو آن پیش از حدث

بوده است یا بعد از آن پس صورت این مسئله راجع میشود بیقین در
حدث وشك در وضو پس محدث است این در حالتیست که اگر کسی
صاحب تعاقب نباشد یعنی عادتش نبوده است که بعد از هر حدثی وضو
سازد که اگر عادتش این بود که بعد از هر حدثی وضو میساخته بغیر وضو
نبوده است ووضوء بحال وضو داشتن میگرفته است حکم این است
که عمل بحال سابق میباید اگر وضو داشته بوده است حالیا وضو
دارد چه حدث بعد از وضوء اول بوده وبعد از حدث وضو البته
بجای آمده بود واگر محدث بوده است حالیا محدث است چه وضوء
بعد از حدث بجای آمده پس برطرف شده بحدثی بعد از آن سیم
اگر کسی یقین داند که عضوی از وضوء خود در ترك نموده باید که آن
عضو را بشوید وبعد از آن بشرط آنکه تری باقی باشد واگر تری برطرف
شده باشد از سر میگیرد زیرا که برطرف شدن تری عضو باطل میکند موالاتی
که معتبر است در وضو چهارم اگر شك کند در چیزی از افعال وضو
در اثناء وضو اجماعیست شستن آن محل را وبعد از آن بشوید تتمه
اعضا که بعد از آن عضو مشکوك فیه واقع است زیرا که ذمت آنکس
مشغولست بوجوب شستن جمیع اعضا واصل آنست که آن عضو
مشکوك فیه نشسته باشد تا ثابت شود شستن آن وسرش
آنست که مجموع وضو بمنزله یك عبادتست اما بعد از فراغ از وضو اگر
شك کند در باره شستن عضو ملتفت بآن نمیشود چنانچه در صحیحه

زراره واقعست از حضرت ابی جعفر علیه السلام که قال اذا کنت قاعدا علی
وضوئك فلم تدر اغسلت ذراعیك ام لا فاعد علیهما وعلی جمیع ما
شککت فیه انك لم تغسله او تمسحه مما سمی الله ما دمت فی حال الوضوء
فاذا قمت من الوضوء وفرغت منه وقد صرت فی حال اخری
فی الصلوة او غیرها فشککت فی بعض ما سمی الله مما اوجب الله علیك
فیه وضوءه لا شیء علیك یعنی هر گاه بوده باشی نشسته بر وضوء خویشتن
پس ندانی که آیا شسته هر دو دست خود را پس باید که بشوی آنها را
وجمیع آنچه شك داشته باشی در آن چیز که نشسته یا مسح نکرده از آنچه
الله تعالی نام برده است واین شستن در حالتیست که در وضو
باشی پس هر گاه از وضو برخواستی وفارغ گردیدی از آن ومشغول حالت
دیگر شدی خواه در نماز باشی وخواه در غیر نماز پس شك در بعضی از آنچه
الله تعالی نام برده از آنچه واجب ساخته است بر تو در آنجا وضو
نیست چیزی بر تو چنین بنده گوید شیخ علی قدس سره فرموده است که شستن
عضوی مشکوك فیه وما بعد آن هر گاه کثیر الشك نبوده باشد پس
اگر کثیر الشك باشد بر او اعاده شستن واجب نیست بسبب حرج
ودشواری وبا آنکه این مخواهد بود که اندوام عروض شك واین سخن
صحیحست خصوصا در صحیحه زراره وابی بصیر که وارد است در باره کسی
که کثیر الشك بوده باشد در نماز بعد از آنکه فرموده است یمضی فی شکه
لا تعودوا الخبیث من انفسکم نقض الصلوة فتطمعوه فان الشیطان

خبیث معتاد لما عوّد یعنی بوده در شک خود یعنی ملتفت نشود بآن و
آنرا شسته انکار و عادت مدهید خبیث را یعنی پلید که عبارت
از شیطان است در نفسهای خود در باطل ساختن نماز پس او را بطمع
میاورید زیرا که شیطان پلید نیست صاحب عادت بانچه عادت داده
میشود و ظاهر است که فانّ الشیطان تا آخر تعلیل است که لست ان
برای رفتن نماز پس حکمش متعدی میشود بغیر نماز چنانچه در علم اصول
مقرر شده است پنجم اگر کسی را یقین باشد در وضو و شک در
حدث وضوءاش صحیحست و اعادهٔ وضو شرط نیست و این مسئله
اجماعیست و دلیلش معلومست از آنچه سبقت گرفته بلکه ظاهر روایات
آنست که وضو ساختن او را مشروع نیست مگر که یقین در حدث
داشته باشد اما اگر کسی را شک در شستن عضوی یا مسح نمودن عضوی
روی دهد بعد از آنکه فارغ شود از وضو ملتفت نشود بآن باجماع
و همچنین اجماعیست که پیش از فارغ شدن از وضو اگر شک کند
در شستن عضو آنرا میشوید و بعد از آن او و دلیل بر مدعای صحیحه زرارهٔ
متقدمه است و همچنین صحیحه بکیر که قال قلت الرجل یشک
بعد ما یتوضأ قال هو حین یتوضأ اذکر منه حین یشک یعنی
میگوید راوی که گفتم مردی که شک کند بعد از آنکه وضو ساز فرمود
که آنکس در وقتی که وضو سازد بیشتر در خاطر دارد آنچه را که بعد از وقتی
که شک کند و مضمون این حدیث دلالت بیشتر است بر اینکه بعد

از فارغ شدن از وضو التفات بشک خود نمینماید اگرچه او را انتقال
حاصل نشده باشد بحالت دیگر و بعضی اشکال باقیست اگر او را شک
روی دهد در عضوی آخر مانند شک در پای چپ در وقتی که فارغ
شده متوجه کاری نشده باشد زیرا که احتمال بعقل نامده است پس
سزاوار آنست که آنرا مسح کند ششم اگر کسی نشوید موضع غایط یا
بول خود را و وضو ساخته نماز کند او باید که آنرا بشوید و بعد از آن
نماز کند و اعادهٔ وضو لازم نیست چنانچه اختیار شیخ طوسی و اکثر
مجتهدین است و ابن بابویه را اعتقاد آنست اگر کسی ترک شستن مخرج
بول نموده باشد و بعد از آن وضو ساخته نماز کرده باشد اعادهٔ وضو
میکند بخلاف آنکه مخرج غایط را نشسته باشد پس نماز را اعاده
میکنند وضو را و ظاهرا که مستند او درین باب روایت سلیمان بن
خالد از ابی جعفر علیه السلام است که فی الرجل یتوضأ فینسی غسل ذکره قال
یغسل ذکره قال یغسل ذکره ثم یعید الوضوء یعنی در بارهٔ مردی که وضو
سازد پس فراموش کند شستن ذکر خود را فرمود که بشوید آنرا و بعد از
وضو را اعاده نماید و حق آنست که مضمون این حدیث محمول است بر استحباب
بر تقدیری که سندش معتبر باشد تا جمع شود میان این حدیث و غیر آن
از احادیث خصوصا صحیحهٔ علی بن یقطین از ابی الحسن موسی علیه السلام که قال
سألته عن الرجل یبول فینسی ان یغسل ذکره و یتوضأ قال یغسل ذکره و لا
یعید الوضوء یعنی راوی گوید که پرسیدم آنحضرت را در بارهٔ مردی که بول

کند پس فراموش کند شستن ذکر خود را و وضو سازد و نمود که بشوید ذکر
خود را و اعاده نکند **هفتم** اگر کسی وضوئی تازه سازد به نیت سنت بعد
از آنکه وضوء واجب ساخته بود پس نماز گذارد و در خاطرش افتاد که یک
عضو خود را ترک نموده بود از یکی ازین دو وضو پس حال خالی نیست که
مجرد نیت قربت در وضو کافیست از برای صحت نماز پس وضو و
نمازش هر دو صحیح‌اند و اگر واجب بدانیم نیت استباحه را اعاده می
نماید وضو و نماز خود را بالجمله جمعی نقل نموده اند اجماع جمیع علما را در آنکه
تازه وضو ساختن سنت است از برای هر نمازی و نزاعی که هست در
حاصل شدن اباحت نماز است بآن اگر ظاهر شود بطلان وضوء
اول چنانچه شیخ طوسی بآن رفته است با آنکه اعتبار کرده است در نیت
وضوء واجب رفع حدث یا استباحت نماز و شیخ شهید تقویت این
داده است در کتاب دروس و محقق در معتبر این را وجیه و حسن
شمرده است مگر که شرط نموده است آنرا باینکه قصد نماید بآن نماز را
یعنی نیت نموده باشد در این وضو بجای آوردن نماز را بر وجه اکمل
وحق آنست بدانکه هرگاه مکلف وضوء رافع حدث بجای آورد خواه
واجبی و سنتی و بعد از آن تجدید کرد وضو دیگر به نیت واجب یا سنت
و بعد از آن بخاطرش رسید خلل در شستن یا مسح نمودن عضوی از
یکی از دو طهارت اگر قربت کافی باشد چنانچه ظاهر است واجب نیست
بر او اعاده وضو و نماز زیرا که از یکی دو وضو به نیتین صحیحست و همچنین

اگر گوییم برفع حدث بسبب وضوء مجدد و اگر معتبر باشد یا قربت یا استباحت
باز اعاده واجب نیست اگر چه در وضو مجدد رعایت او کرده باشد
بر تقدیر باطل بودن وضوء اول چنانچه واقع شود وضوء مجدد سنت
در وقتی که واجب نباشد در آن وقت وضوء اگر چنین نباشد واجب
است بر انکس اعاده وضو و نماز زیرا که احتمال هست که در اول باشد
و وضو دوم سبب اباحت نماز نمیشود چه مشتمل نیست بر اباحت
و نه بر رفع حدث و بالجمله اگر اعتبار رفع حدث یا استباحت نماز
در وضو باشد و وضوء مجدد حدث را بر ندارد واجبست اعاده
وضو و نماز زیرا که ممکنست که خلل در اول باشد و دوم سبب مباح بودن
نماز نمیشود و علامه در منتهی تقویت داده است که التفات بشک
نیست مطلقا زیرا که داخلست در صورت شک در وضو بعد از فراغ
از آن و شهید در بیان از سید جمال الدین طاوس نقل نموده است و این
را خوب شمرده و حق آنست که چنین نیست زیرا که ممکنست فرق میان
این دو صورت باینکه یقین درین مقام حاصلست برای عضوی از
اعضای وضو و شک در موضع آن حاصلست و این بر خلاف شکست
بعد از فراغ از وضو زیرا که یقین بهیچ وجه در آنجا واقع نیست و ظاهر
احادیث که دلالت دارند بر عدم التفات درین صورتست بدانکه وضو
دوم ممکنست فرض آن غیر وضوء مجدد در این حال اعاده آن وضو
و نماز لازم نیست و بالجمله در این مسئله تفصیلست باینکه هر دو وضو واجب

بوده است یا نه پس هشت
صورت دارد اول آنکه واجب
بوده اند هر دو وضو و وضو
دوم مجدد صح

بوده اند یا سنت یا یکی واجب بوده یکی سنت و بر هر تقدیر وضوء دوم مجدد
نباشد چنانچه کسی وضو سازد از برای نماز واجبی بعد از آنکه داخل شده باشد
وقت آن پس غافل شده باشد از اینکه وضو ساخته بوده و وضوی واجبی بجای
آورد شبهه نیست در اینصورت که اعادهٔ وضو و نماز واجب نیست نزد
جمیع مجتهدین زیرا که اباحت حاصل شده است بهر یک از این دو طهارت
دوم آنکه هر دو واجب بوده است و دوم مجدد بوده باشد و وجوبش ناشی
شده باشد از نذر یا آنکه نذر نموده باشد که وضو تازه بجای آورد پس اولی
چنان است که اگر قربت کافی باشد صحیحست نمازش و اگر رفع حدث معتبر باشد
اعادهٔ نماز مینماید زیرا که ذمت او مشغول است بوجوب وضو ساختن
و نمیداند که آن خلل در کدام وضو واقع است با آنکه علم قطعی دارد بخلل در عضوی
از اعضای وضو سیم در اینکه هر دو وضو سنت باشد و وضوء دوم
مجدد نباشد چنانچه وضو سازد پیش از آنکه وقت نماز داخل شود و بعد از آن
غافل شده پیش از وقت مهیا شد از برای گذاردن نماز پس وضوی سنتی بجای
آورده شبهه نیست درینصورت با اینکه نمازش صحیحست چنانکه گذشت با فوت
در مسئلهٔ اول چهارم در اینکه هر دو وضوش سنت و دوم وضو مجدد باشد بعضی
حکم بصحت نماز نموده اند بنا بر اینکه استباحت را در نیت مذکور ساخته است
و این سخن تمامست هرگاه وضوء دوم او واقع شده باشد در حالتی که ذمت او بری
باشد از وضوء واجبی پنجم در اینکه وضوء اول او سنت باشد و وضوء دوم واجب
مجدد که وجوب آن بنذر باشد حکم این صورت مانند صورت دوم است

درینکه

ششم در اینکه وضوء اول سنت و دوم واجب لیکن مجدد نباشد چنانچه وضو ساخته
باشد از برای مهیا شدن از برای نماز پیش از وقت و بعد از آن غافل شود و وضوی
واجبی سازد بعد از دخول وقت حکمش مثل حکم صورت اولست که نمازش
صحیحست هفتم در اینکه وضوء واجب بوده و دوم سنت مجدد حکمش
مانند صورت چهارم است هشتم این صورت بعینها باشد لیکن وضوء
دوم مجدد نباشد چنانچه در حال غفلت از وضوء واجب مهیا شود از برای
نماز واجبی پیش از داخل شدن وقتش پس حکم اینصورت مانند صورت
اولست فرع بدانکه اگر کسی بهر یک از این دو وضو نمازی گذارد نمازی اعاده نماز
اول میکند بتنهایی زیرا که احتمال دارد که خلل در وضوء اول واقع شده باشد و نماز
دوم را اعاده نمینماید بنا بر آنکه نیت قربت کافی باشد و اگر معتبر در نیت
استباحت یا رفع حدث باشد هر دو نماز را اعاده میکند زیرا که خلل
احتمال دارد که در اول باشد و دوم رافع حدث نیست فرع در اینکه
اگر حدثی در عقب یکی از دو وضو که یکی از دو وضو مجدد نبود بجا آورده و نمیداند
که کدام وضو است که حدث بعد از آن واقع است باید که اعادهٔ دو نماز کند
اگر مختلف در عدد باشند و اگر متفق باشند در عدد یک نماز را اعاده
میکند با اینکه آنچه در ذمت من باشد از نماز بجا می آورم اگر ظهر است
ظهر و اگر عصر است عصر بسبب آنکه اولی کافیست آنست که این دو وضو
مباح سازنده نماز نباشد بنا بر آنکه نیت قربت کافی باشد لکن در میان
در آمدن حدث باطل میشود یکی از این دو وضو و مترتب میشود بر این اشتباه

میشود

صحت یکی از دو نماز پس اگر دو نماز مختلف در عدد باشد واجبست اعاده هر دو
نماز از برای تحصیل یقین برائت ذمت و اگر مختلف نباشند یک نماز
بجای می آورد و بنا بر اینکه مجرد قربت کافی نباشد بلکه استباحت یا رفع حدث
معتبر باشد باید که هر دو نماز خود را اعاده کند و ابو صلاح و ابن زهره را اعتقاد
که آنست که اعاده دو نماز میکند بر تقدیری که متفق نیز باشند چنانچه اگر
مختلف باشند چه روا نیست تردید در نیت با امکان جزم و حق قول
اولست **فرع** در اینکه اگر کسی پنج نماز گذارده به پنج وضو و یقین داند که
حدثی از و بظهور آمده بعد از یکی از وضوهای و نداند که کدام وضو است
اعاده میباید سه نماز مغرب و صبح و چهار رکعتی مردد میان ظهر و عصر
و عشا و بعضی را اعتقاد آنست که پنج نماز بجای میآورد و اول اولی است
و گزاردن این سه نماز در حالتیست که فوت شده از غیر مسافر و اگر مسافر
باشد دو نماز میگزارد مغرب و دو رکعتی تردید مینماید میان صبح و ظهر
و عصر و عشا نیز اگر ترتیب نیست در یکی ازین دو صورت نیز اگر یک نماز
از و فوت شده است و اختیار دارد در نماز واجبی میان جهر و اخفات
منهج در جنابتست و بحث در سبب جنابت و حکم و غسل آنست اما
سبب جنابت دو چیز است اول بیرون آمدن منی پس اگر مشتبه شود و غیر
منی باید که ملاحظه چند یکی آب منی و مقارنت با شهوت و سستی بدن
نماید اگر چنین باشد غسل نماید و بالجمله اتفاق علما واقع است در اینکه جنابت
سبب غسل میشود چنانچه آیه کریمه وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا و ایضا اگر باشید جنب

غسل کند از برای ظهر و عصر و بازم ممکنست جمع میان آن دو حدیث و این دو
حدیث باینکه احادیث مشتمل بر استظهار محمولند بر اینکه خون بصفت حیض
باشد و احادیثی که مشتملند بر عدم استظهار محمولند بر اینکه خون بصفت
حیض نباشد و بالجمله استظهار اولی است و بر تقدیر استحباب استظهار اگر
اختیار عبادت نماید در اتصاف آن بصفت وجوب محل تامل است زیرا که
واجب آنست که ترکش جایز نباشد بی بدلی و حال آنکه ترک عبادت در روزهای
استظهار جایز است بی آنکه عقابی در این باب باشد مگر التزام وجوب عبادت
نماییم بمجرد غسل کردن و اما موضع دوم نزاعست در قدر زمان استظهار
شیخ طوسی در نهایه بر آنست که استظهار بعد از زمان عادت یکروز یا
دو روز میباشد چنانچه ابن بابویه و شیخ مفید بر اینند و شیخ طوسی در
جمل گفته است اگر پنبه آلوده بخون باشد پس آن خون حیضست باید که
ترک عبادت نماید تا پاک شود و سید مرتضی رضی الله عنه در مصباح
رفته است باینکه استظهار نماید یعنی ترک عبادت نماید وقت استمرار
خون تا ده روز پس اگر خونش مستمر شود و از ده روز بگذرد بجای آورد آنچه
مستحاضه بجای آورد و حق آنست که زمان استظهار یکروز یا دو روز
یا سه روز است چنانچه در صحیحه بزنطی و محمد بن عمرو بن سعید عن الرضا
علیه السلم چنانچه گذارش یافت و اما دلیل سید مرتضی روایت عبد الله بن
مغیره از مروی از ابی عبد الله علیه السلم فی المرأة تری الدم فقال ان کان قرؤها
دون العشرة انتظرت العشرة یعنی درباره زنی که ببیند خون را پس اگر بود

واقعست

که خون حیض اگر باشد کمتر از ده روز استظهار ده روز نکند و مانند روایت
یونس بن یعقوب از ابی عبد الله علیه السلام فی الحایض اذا تجاوز دمها الوقت
قال تنتظر عدتها التی کانت تجلس ثم تستظهر بعشرة ایام فان رأت دما
صبیبا فلتغتسل فی وقت کل صلوة یعنی در بارهٔ حایض هرگاه بگذرد خونش
از وقت عادت حیضش فرمود که انتظار کشد زمان حیض خود را که
در آن زمان می نشست از کردن عبادت و بعد از آن استظهار نماید تا
ده روز و کلمه با در بعشرة ایام بمعنی الی است چنانکه حرف جار بعضی قائم
مقام بعضی میشود چنانچه شیخ طوسی تصریح باین نموده است پس اگر به
بیند خون را که در میگذرد از ده روز باید که غسل بجای آورد در هر وقت
نماز و بدانکه این حدیث ضعیفست با لاتفاق پس استدلال
بآن حدیث روا نیست و اما حدیث دوم در طریقش یونس بن یعقوب
واقع است و در آن اشکالی هست پس بهتر از این دو حدیث استدلال کردن
و بیرون رفتن از مقتضا احادیثی که دلالت دارند بر لزوم عبادت و
بالجمله اکتفا باید نمود به روز در باب استظهار و زیاده نکردن بر آن
محقق و غیره برانند که خون هرگاه منقطع شود از زنی در روز دهم ظاهر
میشود که خون کل این ده روز حیض بوده است پس واجبست بر آن زن
قضاء ده روز اگرچه روزه داشته باشد بعد از انقضاء عادت
حیضش زیرا که ظاهر شد فساد روزه داشتن آن و اگر خون از ده روز
بگذرد ظاهر شد از اینکه آنچه زیاده بود است از زمان عادتش حیض

حیض

روا نبوده

نبوده است

نبوده است پس واجب بوده است بر آن زن قضا آنچه ترک کرده است
از عبادت در آن زمان و اگر نماز و روزه بجای آورده باشد کافی است
از آن زیرا که ظاهر شد که پاک بوده است از حیض و لیکن حدیثی نیست که
دلالت بر این احکام داشته باشد بلکه مستفاد از اخبار آنست که بعد از
ایام استظهار که نهایت آن سه روز است استحاضه است و واجب
نیست قضاء عبادتی که از و فوت شده باشد در زمان استظهار
مطلقا خواه در روز دهم حیضش منقطع شده باشد و خواه نشده باشد
مسئله در اینکه زنی هرگاه پاک شد از خون حیض و پیش از آنکه غسل کند
آیا رواست جماع او خلافست بعضی را اعتقاد حرام بودن آنست و بعضی
کراهت آن چنانچه مشهور است و منقول از صدوق حرام بودن جماعت
و حق کراهت آن است چنانچه است بدلیل اصل یعنی اباحت آنست تا ثابت
شود حرمت و بدلیل آیه کریمه فلا تقربوهن حتی یطهرن بتخفیف طا یعنی
نزدیکی مکنید زنان را یعنی جماع منمائید زنان را تا پاک شوند از حیض و
بیرون روند چنانچه جمع قاریان سبعه خوانده اند که گفته میشود طهرت
المرأة اذا انقطع حیضها یعنی پاک شد هرگاه خونش منقطع شود بدانکه
حتی در آیه کریمه از برای نهایتست یعنی نهایت حرام بودن وطی برطرف
شدن خون اوست پس ثابت میشود حلال بودن جماع بعد از پاک
شدن از حیض عمل بمفهوم غایت زیرا که حجت است بلکه علماء اصول تصریح
نموده اند که مفهوم غایت اقوی است از مفهوم شرط و منافات ندارد با

خوانش

در لغت

این مدعی خوانند حتی تطهّرن بتشدید بدو وجه اول آنست بتشدید
عین بمعنی فعل آمده است مانند تبیّن وتبسّم وتطعّم که بمعنی بان وبسم
وطعم آمده اند معنی بان ظاهر شد وتبسم خندید وتطعم خورد پس تطهّرن
بتشدید بمعنی پاک شدن است نه طهارت گرفتن واز این باب است
متکبّر در اسماء الله تعالی بمعنی کبیر است وهرگاه ثابت شد که این صیغها
آمده اند بر این معنی پس حمل تطهّرن بتشدید بر معنی تطهرن بتخفیف اولی
خواهد بود تا که این ایجب دو قراءت منافات نباشد وجه دوم
آنست که نهی بنا بر قراءت تشدید حمل مینماییم بر کراهت تا جمع کرده میان
این دو قراءت پس منهی عنه مباشرتست بعد از منقطع شدن خون
زیرا که علم سبقت گرفته است بحرام بودن جماع حایض در حال حیض
از اول آیه کریمه فاعتزلوا النساء فی المحیض یعنی جدایی نمایید زنان را در
زمان حیض یا از مکان حیض ومحقق در معتبر اشاره فرموده است
که بر تقدیر خواندن تطهرن بتشدید که عبارتست از غسل کردن واجبست
که حمل نماییم غسل کردن بر استحباب تا جمع میان دو قراءت ودفع منافات
واگر گویند که این حمل معارضت دارد بمفهوم کریمه تعالی فاذا تطهرن
فأتوهن یعنی دوری نمایید زنان از حیض پس هرگاه غسل نمایند
پس بیایید ایشان را یعنی جماع نمایید در این حال وبالجمله ظاهر این آیه
کریمه آنست که شرط اباحت جماع تطهیر است یعنی غسل کردن جواب آنست
که ظاهر این آیه انتفاء رجحان جماعت با عدم غسل و رجحان نبودن جماع

متوافق بوده ص

جهت ص

شامل

شامل حرام بودن واعم از آنست پس احتمال دارد که مراد از آن اباحت جماع
باشد وباز جایز است که مراد از تطهیر غسل کردن نباشد زیرا که موقوفست
بر اینکه صیغه تطهیر بحسب شریعت موضوع باشد از برای غسل کردن
واین ممنوعست بلکه متعین است حمل آن بر پاک شدن از حیض زیرا که تطهر
بحسب لغت باین معنی آمده است چنانچه گذارش یافت یا آنکه محمولست
تطهیر بر شستن فرج بدلالت صحیحه محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم
فی المرأة ینقطع عنها دم الحیض فی آخر ایامها قال اذا اصاب زوجها شبق
فلیأمرها بغسل فرجها ثم یمسها ان شاء قبل ان تغتسل یعنی درباره
زنی که خون حیض او منقطع شود در آخر ایام حیضش فرمود اگر شوهرش
را برسد میل وشوق پس باید که امر نماید او را بشستن فرجش وبعد از آن
دخول نماید با او اگر اراده آن داشته باشد پیش از غسل کردنش و
بدلالت موثقه علی بن یقطین از ابی الحسن علیه السلم که قال سألته عن
الحائض تری الطهر فیقع علیها زوجها قبل ان تغتسل قال لا بأس وبعد
الغسل احب الیّ یعنی پرسیدم آنحضرت را از زنی حایض که ببیند پاکی
خود را پس شوهرش پیش از غسل کردنش دخول نماید با او فرمود که قصوری
ندارد وبعد از غسل این دوستر است وبعضی از مجتهدین که قایل بحرام بودن
جماع پیش از غسل کردن شده اند استدلال نموده اند بآیه کریمه ولا
تقربوهن حتی یطّهّرن بتشدید وبحدیثی که شیخ طوسی از ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلم که قال سألته عن امرأة کانت طامثا

بجماع ص

قرأت الطهر أيقع عليها زوجها قبل أن تغتسل قال لا حتى تغتسل یعنی
پرسیدم آنحضرت را از زنی که بوده حایض پس دید پاکی خود را آیا شوهرش
را هم رواست جماع نمودن با او پیش از غسل کردن فرمود که نه یعنی روا نیست
و باز بحدیثی که نقل نموده است از عبد الرحمن که قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن امرأة حاضت ثم طهرت فی سفر فلم تجد الماء یومین
او ثلثة هل لزوجها ان یقع علیها قال لا یصلح لزوجها ان یقع علیها
حتی تغتسل یعنی پرسیدم آنحضرت را از زنی که حایض باشد و بعد از آن پاک
شده در سفر پس نیافت آب را دو روز یا سه روز آیا رواست شوهرش
را مجامعت با او فرمود که روا نیست مر شوهرش را مجامعت با او تا غسل
کند و باز بحدیثی که روایت نموده است از سعید بن یسار از ابی عبد الله علیه السلام
که قال قلت له المرأة تحرم علیها الصلوة ثم تطهر فتتوضأ من غیر ان
تغتسل أفلزوجها ان یأتیها قبل ان تغتسل یعنی میگوید راوی که گفتم مر
آنحضرت را زنی که حرام بوده باشد بر او نماز یعنی حایض بوده و بعد از آن پاک
شده وضو ساخت بی غسل بجای آورد آیا مر شوهرش را هست مجامعت
با آن زن پیش از غسل کردن فرمود که روا نیست تا غسل کند جواب از این وجوه
استدلال ظاهر است اما از آیه کریمه چنانچه گذارش یافت اما از احادیث
یکبار بانکه سند اینها ضعیف است و یکبار بانکه محمولند بر کراهت از
برای جمع میانه احادیث و ازین مقدمات ظاهر شد ضعف گفته شهید
متأخرین در کتاب روض الجنان بانکه قویست مذهب صدوق در باب

حرمت

حرمت جماع نمودن زن حایض پیش از غسل کردن بدلالت ظاهر آیه و باحادیث
صحیحه که در این باب وارد شده است و احادیث صحیحه در مقابل آنها نیستند
تا معارضت توانستند نمود با آنها و وجه ضعف گفته اش ظاهر شد مسئله
در اینکه وقت نماز هرگاه داخل شد پس زنی حایض شده و وقت بقدر
غسل و وضو و نماز گذشته بود واجب بر آن زن قضاء آن نماز چنانچه
مذهب اصحاب امامیه است بدلیل موثقه یونس بن یعقوب از
ابی عبد الله علیه السلام که قال فی امرأة دخل وقت الصلوة وهی طاهر فأخرت
الصلوة حتی حاضت قال تقضی اذا طهرت یعنی راوی میگوید در
زنی که داخل شد وقت نماز در حالتی که آن زن پاک بود و نماز را موخر
داشت تا که حایض شد فرمود که قضا کند نماز را هرگاه پاک شود و بما
روایت عبد الرحمن بن حجاج که قال سألته عن المرأة طمثت بعد
ان تزول الشمس ولم تصل الظهر هل علیها قضاء تلک الصلوة قال
نعم یعنی پرسیدم آنحضرت را از زنی که حایض شود بعد از وقت پیشین
و نماز ظهر نکرده است آیا بر او هست قضاء آن نماز فرمود آنحضرت که قضا کند
بدانکه سند این دو حدیث اگرچه ضعیف است لیکن مؤید بعموم احادیث
که دلالت دارند بر وجوب قضاء نمازهای فوت شده و روایت
کرده است ابو الورد که سألت ابا جعفر علیه السلام عن المرأة التی تکون
فی صلوة الظهر وقد صلت رکعتین قال وان رأت الدم وهی فی صلوة
المغرب وقد صلت رکعتین ثم تری الدم قال تقوم من مسجدها ولا

ولا تقضِ الرکعتین قال وان رأت الدّم وهی فی صلوة المغرب وقد
صلّت رکعتین فلتقض الرکعة التی فاتتها من المغرب یعنی پرسیدم
آنحضرت را از زنی که در نماز ظهر بوده دو رکعت [از آن] گزارده باشد و بعد از آن
خون دیده فرمود که برخیزد از موضع نماز یعنی ترک [نماز] نماید و این دو رکعت را
قضا ننماید فرمود اگر به بیند خون را در حالتی که در نماز مغرب باشد و دو رکعت
نماز گزارده [باشد] پس باید که قضا کند رکعتی که از او فوت شده باشد از نماز مغرب
و صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده است این حدیث را و عمل
بمضمونش کرده است و حق آنست که این حدیث ضعیفست بسبب جهالت
حال راوی پس معتمد قول اصحابست چنانچه گذارش یافت اما اگر پاک باشد
زنی پیش از آنکه بگذرد وقت طهارت و نماز باینکه بقدر طهارت و یک
رکعت نماز در اول وقت گذشت و بعد از آن حیض دید واجب نیست
بر او قضای آن نماز بمقتضای اصل سالم از معارض و علامه در منتهی
استدلال نموده است بر اینمعنی باینکه ساقط است وجوب ادای آن [نماز]
زیرا که محالست تکلیف الله تعالی چیزی را کسی که طاقت کردن آن نداشته
باشد و وجوب قضا تابع وجوب اداست و چونکه ادای واجب
نیست پس قضا واجب نخواهد بود و این استدلال ضعیفست بدو
وجه اما اول بسبب آنکه منقوضست بوجوب قضای نماز بر ساهی
و نایم و قضای روزه بر حایض با سقوط ادا نسبت بجمیع ایشان اما
دوم بسبب آنکه حق آنست که قضا واجبست بسبب امر جدید یعنی حکم

[حاشیه: از وی]
[حاشیه: وجوبه]

تازه

تازه و هر جا که حکم [امر] واقع شود بچیزی واجبست قضای آن چیز و ربط
نیست میان وجوب قضا و عدم وجوب ادا چنانچه محقق [شده است]
در محل خود و منقولست از سید مرتضی و ابن بابویه اکتفا نموده اند
در وجوب قضا بقدر نماز و هر گاه از اول وقت نماز زیاده از قدر
طهارت و نماز نباشد و سندش ظاهر نیست و اگر زنی از حیض پاک
شود پیش از آخر وقت بمقدار طهارت و ادای یک رکعت نماز واجبست
بر آن زن که نماز را بجای آورد و هر گاه ترک کردن نماز کند واجبست
بر آن زن قضا و این حکم اجماعیست ما امامیه را بلکه [علامه] در منتهی فرموده
است علما که خلاف در این حکم نیست میان اهل علم و دلالت
دارد بر اینمعنی عموم گفته رسول الله صلی الله علیه و آله من ادرک
رکعة من الصلوة فقد ادرک الکل یعنی کسی که دریابد یک رکعت از نماز
بتحقیق که دریابد کل نماز را و مانند صحیحه معمر بن یحیی که قال سألت ابا
جعفر علیه السلام عن الحایض تطهر عند العصر تصلّی الاولی قال لا انما تصلّی
الصلوة التی تطهر عندها یعنی پرسیدم آنحضرت را از زنی حایض که
پاک شود نزد عصر بگذارد نماز اول را یعنی ظهر را فرمود آنحضرت که نماز گزارد
بتحقیق باید که نمازی که وقت آن نماز تعلق داشته باشد آن نماز را بجای آن نمازی
که پاک شده در وقت آن نماز که عصرست و لیکن ممکنست که حمل نماییم
بر اینکه مقدار چهار رکعت در نیابد از وقت عصر چنانچه بعد از این مذکور
خواهد شد منهج در آنچه تعلق دارد بزن حایض از محرمات اول

[حاشیه: باینکه]

[حاشیه: که نزد وقت او پاک شده باشد
بجای آورد
و ظاهر این حدیث آنست که معنی
وقت آن نماز را که نماز عصرست
در یافته باشد]

حرامست بر زن حایض فعلی که مشروط بطهارت باشد مانند نماز و طواف
ومس کتابت قرآن ولیکن حرام بودن نماز و طواف اتفاقیست میان علما و امّا
حرام بودن مس کلام قرآن مذهب اکثر است بلکه بعضی را اعتقاد آنست که
اجماعیست و ابن جنید گفته است کراهت مس قرآن محمولست بر حرمت
چنانچه در باب جنب نیز گفته شده است **دوم** آنست که روزه حایض صحیح
نیست پس حرامست روزه داشتن او در حالت حیض و این مسئله
اجماعیست و احادیث درین باب بسیارند و اگر غسل کند درین هنگام فایده
نخواهد داشت و این نیز اجماعیست چنانچه در معتبر آورده است و استدلال
نموده است بر این معنی باینکه طهارت ضد حیضست پس جمع نمی آید با آن
و بگفته امام علیه السلام در حسنه ابن مسلم در حالتی که پرسید آنحضرت را از
حایض که تطهّر یوم الجمعة وتذکر الله اما الطهر فلا ولکن تتوضأ وقت
کل صلوة یعنی زن حایض غسل کند روز جمعه و ذکر الله تعالی بکند فرمود اما
غسل پس روا نیست ولیکن وضو سازد وقت هر نماز و بنشیند ذکر
الله تعالی بجای آورد ولیکن باید دانست که نیت وضوء حایض اینست
که وضو میسازم از برای کمال ذکر الله تعالی سنت قربة الی الله و با آن
وارد است در حسنه عبد الله بن یحیی الکاهلی از حضرت امام بحق ناطق
جعفر الصادق علیه السلام که غسل بجای نیاورد از برای جنابت در وقتی که
غسل جنابت بر او لازم بود و حیضش آمده باشد که قال سألته عن
المرأة یجامعها زوجها فتحیض وهی فی المغتسل افلا تغتسل قال قد

جاءها

جاءها ما یفسد الصلوة فلا تغتسل یعنی پرسیدم آنحضرت را از زنی که شوهرش
جماع کرده باشد با وی پس آن زن حایض شده در حالتی که اراده غسل کردن
جنابت داشته باشد آیا غسل جنابت بکند فرمود آنحضرت که آمد او را
چیزی که نمازش را باطل ساخت باید که غسل نکند و در این حدیث نوعی است
از اشعار بر اینکه غسل جنابت واجبست لغیره لا لنفسه والا بایستی که تا
غسل کردن روا نمیبود او را ولیکن جایز است که گفته شود که منع از کردن
غسل واجب موسع در وقت معین منافات ندارد با اینکه واجب باشد
لنفسه بلکه ظاهر کلام شیخ طوسی در کتاب تهذیب و استبصار جواز
غسل کردن حایض غسل جنابت را در وقت آمدن خون حیضش بموثقه
عمار از ابی عبد الله علیه السلام که انه سأله عن المرأة یواقعها زوجها ثم تحیض
قبل ان تغتسل قال ان شاءت ان تغتسل فعلت وان لم تفعل فلیس
علیها شیء فاذا طهرت اغتسلت غسلا واحدا للحیض والجنابة یعنی
پرسید آنحضرت را از زنی که شوهرش با او مجامعت نماید و بعد از
حایض شود پیش از غسل کردن فرمود که اگر خواهد که غسل کند بکند و اگر
غسل نکند چیزی بر او نیست و اگر پاک شود از حیض یک غسل بجای آورد
از برای حیض و جنابت و بالجمله ظاهر شد که حایض را روا نیست روزه
گرفتن در وقت حیض بلکه سنت امراست وضو ساختن و نشستن او
بقدر نماز و ذکر بجای آوردن و بعد از آن پاک شود هرگاه که روزه داشتن
او مشروطست بر غسل کردنش خلافست بعضی از مجتهدین را اعتقاد وجوب غسل است

روا نباشد

بحدیث ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که قال ان طهرت بلیل من حیضها ثم
توانت ان تغتسل فی رمضان حتی اصبحت کان علیها قضاء ذلک الیوم
یعنی اگر زنی پاک شود در شبی از خون حیض و بعد از آن تقصیر نمود در غسل کردن
در ماه رمضان تا که شب را بروز آورده خواهد بود بر آن زن قضاء آن
روز و این حدیث ضعیفست چه در سندش علی بن حسین و علی بن اسباط
واقعند و هر دو فطحی مذهبند فلهذا المحقق در معتبر متردد در این حکم شده
است و علامه در نهایه جزم نموده است بر اینکه غسل واجب نیست و حق
اینست چنانچه در مناهج العارفین در باب صوم متوجه آن بتفصیل شده ام
سیم حرامست نشستن حایض در مساجد و این حکم اجماعی است بلکه علامه
در منتهی بر آنست که اجماعی اهل سنت نیز هست و این حرام بودن در حالت
اختیار است و اما در حالت اضطرار مثل ترسیدن از دزد یا شیر و مانند
اینها جایز است او را نشستن در مسجد بی تیمم بر قول حق و بعضی را اعتقاد
آنست که تیمم میکند و حق قول اولست عمل باصل یعنی اصل آنست که
واجب نیست تا ثابت شود و ظاهر گفتن امام علیه السلام در روایت
ابن مسلم که اما الطهر فلا یعنی اما غسل کردن واجب نیست و در باره جنب
دو وجه است چنانچه گذارش یافته و هرگاه جنبی داخل مسجد شود بتیمم
رواست مر او را درنگ کردن در مسجد تا که تیمم او باطل شود و در اینکه
روا باشد او را خوابیدن در مسجد باختیار دو قولست اظهر جواز آنست
زیرا که پیش از خوابیدن پاک بوده است و بعد از خواب مکلف نیست

تا اشکال کند که تیمم او بخوابیدن باطل میگردد و بعضی را اعتقاد منع از
خوابیدن اوست و دلیلش ظاهر نیست و حایض را روا نیست گذاشتن
چیزی در مسجد چنانچه جنب را روا نیست و دلیل صحیحه زراره از ابی
جعفر علیه السلام است که قال سألته کیف صارت الحایض تأخذ ما فی
المسجد ولا تضع فیه فقال لان الحایض تستطیع ان تضع ما فی یدها
فی غیره ولا تستطیع ان تأخذ ما فیه الا منه یعنی پرسیدم آنحضرت
را چگونه گردیده است که حایض که تواند برداشتن چیزی از مسجد و روا نیست
او را گذاردن چیزی در مسجد پس آنحضرت فرمودند از که حایض استطاعت
طرح گذاردن آنچه در دستش باشد در غیر مسجد دارد و استطاعت ندارد که بردارد
آنچه در مسجد داشته باشد مگر از مسجد پس این سر آنست که
گذاردن او چیزی را در مسجد جایز نیست بخلاف برداشتن بدانکه
گذشتن حایض در مسجد غیر از مسجد حرام و مسجد مکه جایز است و شیخ
طوسی در خلاف و اتباع او رفته اند بر کراهت گذشتن در مسجد علامه
در منتهی گفته است که مطلع نیستم بر دلیل کراهت گذشتن حایض در
مساجد و بعد از آن آمده گفته است که احتمال دارد که وجه کراهت آن سبب
آنست که مسجد را راه گرفته است یا بسبب آنکه نجاست را داخل مسجد
گردانیدن است و لیکن وارد است بر دلیل اولش که مخصوص بحایض نیست
بلکه شامل هر که مسجد را راه نماید هست و وارد میشود بر وجه دوم
که حرامست نزد علامه داخل ساختن نجاست را در مسجد پس چگونه

سبب کراهت آن شود و منقول از شیخ در مبسوط و مرتضی در مصباح
بودن گذشتن حایضست در مساجد و متعرض کراهت آن نشده اند و این
جواز و آن کراهت گذشتن در مساجدی که غیر مسجد حرام و مسجد مکه باشد
اما گذشتن در این دو مسجد مجتهدین جزم نموده اند بر حرام بودنش مطلقا
بگفته امام علیه السلام در روایت محمد بن مسلم که و لا تقربان المسجدین یعنی جنب
و حایض نزدیکی ننمایند باین دو مسجد و محقق را در معتبر توقفی روی
داده است در این حکم از اینجهت که گفته است اما حرام بودن گذشتن
حایض است درین دو مسجد جاریست در کلام شیخ مفید و شیخ طوسی
و سید مرتضی و برهان ایشان وروایتست که وجهش زیادتی حرمت این دو
مسجد باشد بر غیر این دو مسجد و حرام بودن گذشتن حایض بسبب
مشابهت حال او بحال جنب بر آنکه کمتر از حال او نیست و این سخن
در محل خود است چهارم حرامست مر حایض را خواندن جزوی از
سورهای عزیمه و اما خواندن او غیر این سورها بعضی را اعتقاد آنست
که زیاده از هفت آیه خواندن کراهت دارد بلکه حق آنست که نیست خبری
که دلالت بر کراهت خواندن او سورهای غیر عزایم را داشته باشد
بطریق اطلاق ما نفهمیم تا احتیاج باشد باستثناء هفت آیه بدلیلی که
سبب تخصیص آن عام یا مطلق باشد و روایه سماعه که اصلست در کراهت
خواندن زیاده بر هفت آیه مخصوص بجنب است بلکه احادیث صحیحه
که متضمن اباحت خواندن حایضست آنچه خواهد بسیارند از آنجمله حدیثی که

با

با آنها معارضه نتواند نمود و اگر بخواند آیه سجده را واجب است بر او
سجده کردن و همچنین اگر بشنود اما شیخ طوسی را اعتقاد حرام بودن سجده
است بر او زیرا که مشروط بطهارتست و حایض طهارت متعذر است
و شیخ طوسی در تهذیب دعوی اجماع درین باب نموده است و حق
آنست که شرط نیست نظر باطلاق امر که خالیست از تقیید و تخصیص
صحیحه ابی عبیده که قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الطامث تسمع السجدة
فقال ان کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها یعنی پرسیدم آنحضرت
را از زن حایض که بشنود سجده را پس فرمود اگر سجده از سورهای عزیمه
است باید که سجده کند هرگاه بشنود آنرا و روایه ابی بصیر که قال قال اذا
قرئ شیء من العزائم الاربع فسمعتها فاسجد و ان کنت علی غیر وضوء
و ان کنت جنبا و ان کانت المرأة لا تصلی یعنی میگوید راوی که فرمود
آنحضرت هرگاه خوانده شود چیزی از سورهای عزیمه چهار پس شنیدی
تو سجده کن اگر چه بوده باشی بی وضو و اگر چه باشی جنب و اگر چه باشد
زنی که نماز نمیتواند کرد و عجب از شیخ طوسی که در کتاب تهذیب این دو
حدیث را حمل نموده است بر استحباب سجده کردن بعد از آنکه حکم نموده
است باینکه سجده کردن جایز نیست مگر که پاک باشد از نجاسات
بخلاف و استدلال کرده است بر اینمعنی بصحیحه عبد الرحمن بن ابی عبد الله
علیه السلام که قال سألته عن الحایض هل تقرأ القرآن و تسجد سجدة اذا
سمعت السجدة قال تقرأ و لا تسجد یعنی میگوید راوی که پرسیدم

آنحضرت را از حایض که آیا بخواند قرآن را و سجده نماید فرمود که بخواند و سجده
نکند و علامه جواب گفته است ازین روایت در کتاب مختلف باینکه مراد
حضرت منع از خواندن عزایم یعنی گویا آنحضرت فرموده است که بخواند
قرآن را و سجده نکند یعنی نخواند سورهٔ عزایم که سجده باید کرد از برای آن
پس اطلاق نموده است آنحضرت سبب را که لا تسجد است بر سبب که
لا تقرأ است و این توجیه دور است و متاخران از مجتهدین جواب
ازین روایت گفته اند باینکه محمول است گفته امام علیه السلام که تقرأ القرآن یعنی
یعنی بخواند قرآن را یعنی آیه که سجده از برای آن سنت است و چونکه سنت
است فرمود که لا تسجد یعنی سجده واجب نیست و قرینه بر اینکه مراد
از سجده سجدهٔ سنتی است نه واجب گفته امام علیه السلام است که تقرأ
یعنی بخواند که اگر سورهٔ عزایم میبود خواندن حرام بود بدانکه اگر حایض
گوش را بیندازد از برای شنیدن آیه سجده ولیکن بگوشش خود آیه
سجده محقق در معتبر برآنست که سجده بر او واجب نیست بحدیث عبد الله
بن سنان که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل سمع السجدة قال
لا یسجد الا ان یکون منصتا لقرائته مستمعا لها او یصلی فان کان
یکون فی ناحیة وانت فی اخری فلا تسجد اذا سمعت یعنی راوی میگوید
که پرسیدم آنحضرت را از مردی که بشنود آیه سجده را فرمود که سجده نکند
مگر که گوش خود را بخواندن او بیندازد در حالتی که بشنود مر آن خواندن را که
یا نماز کند پس اگر باشد آنکس در جانبی و تو در جانبی دیگر پس سجده مکن

هرگاه

هرگاه بشنوی سجده را بدانکه در سند این حدیث واقعست روایت محمد بن
عیسی از یونس و در اینجا سخنست چنانچه در رجال مبین شده است و زود
باشد که بیاید در اینمقام کلام انشاء الله تعالی پنجم حرامست بر شوهر
زن حایض جماع تا پاک شود در فرج زن باجماع علماء اسلام بلکه واقع است
تصریح از بعضی مجتهدین بر اینکه کافر است حلال داننده جماع او مگر که شبهه
دعوی نماید بر اینکه نشنیده باشد حرام بودن آنرا و بالجمله شبهه نیست در اینکه
فاسق میشود کسی که زن حایض را جماع نماید و واجبست تعزیر او آنچه
حاکم شرع داند با آنکه داند که آن زن حایضست و داند که حرام است وطی او
آنزن و منقول است از ابی علی ولد شیخ طوسی که تقدیر تعزیر در باره او بیشتر
حد زانیست یعنی هشت یک حد زانیست ولیکن مطلع بر دلیلش نشده ایم
واگر حیضش مجهول شوهر باشد یا میدانست حیضش را ولیکن فراموش
نموده باشد حیضش را نداند حکم حایض چه چیز است یا میدانست
و فراموش نموده حکمش را پس چیزی بر او نیست و اگر مشتبه باشد
حالش باینکه نداند که خونش حیض است یا نه باینکه متحیر باشد
حکمش خواهد آمد و اگر مشتبه شده باشد خونش باینکه زیاده از
عادتش شده باشد پس اصل اباحتست و علامه در منتهی واجب
ساخته است بر شوهر که احتراز از جماع کردن بدلیل آنکه اجتناب
در حالت حیض واجبست و در حالت پاکی جایز است پس احتیاط
آنست که تغلیب حرمت بر جواز شود زیرا که در باب فروج رعایت احتیاط

می باید کرد و این گفته علامه نیکوست لیکن بر [illegible] وجوب غسل سبب
احتیاط و اگر زنی خبر دهد باینکه خون حیض دارد پس ظاهر وجوب قبول
گفته اوست بدلیل گفته الله تعالی وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ اَنْ یَکْتُمْنَ یعنی حلال نیست
مر زنان را پوشانیدن خون حیض را و اگر قبول گفته او واجب نبود پنهان
کردن او حرام نبود و بدلیل حسنه زراره از ابی جعفر علیه السلام که اَنَّهُ قَالَ
العِدَّةُ وَالحَیْضُ اِلَی النِّسَاءِ اِذَا ادَّعَتْ صُدِّقَتْ یعنی فرمود آن حضرت
که عده و حیض امریست که بزنان مفوض است هرگاه دعوی نماید تصدیق
کرده میشود منهج در اینکه جایز است مر شوهرش را استمتاع یعنی تمتع
بردن از زن حایض در غیر جماع در فرج و بالجمله علما را اتفاقست بر اینکه
جایز است تمتع بردن از زن حایض در بالای ناف و پایین زانو و
اختلافست که در میان ناف و زانو غیر از موضع خون پس اکثر مجتهدین
رفته اند باینکه جایز است تمتع بردن با آن و سید مرتضی در شرح
رساله بر اینست که تمتع بردن از زن حایض روا نیست مگر بالای
فوطه و همچنین خلاف در جماع در غیر محل خون جمعی از مجتهدین را اعتقاد
آنست که حلالست و دلیل اصالت اباحت آنست و بآیه کریمه وَالَّذِینَ
هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ اِلَّا عَلَی اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُمْ
فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ یعنی آنجمعی که نگهبان فروج خود اند مگر بر شوهران
آن و بر مالکان بخود پس تحقیق که ایشان ملامت زده نیستند
و این آیه صریحست براینکه سرزنش نیست از استمتاع بردن از زنان

یعنی خود رشان نگاه میدارند از جماع کردن مگر بر زنان که بر ایشان خود صح

بهر نوعی که باشد و اما حرام بودن جماع بفرج بالجماعست پس غیر جماع باقی بر جواز
است و منافات ندارد با این گفته الله تعالی در کریمه فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ
فِی الْمَحِیضِ یعنی دوری نمایید از زنان در محل حیض و چندین حدیث دلالت
است بر این مدعی مانند موثقه عبدالله بن بکیر از بعض اصحابش از ابی عبدالله
علیه السلام که قَالَ اِذَا حَاضَتِ الْمَرْاَةُ فَلْیَاْتِهَا زَوْجُهَا حَیْثُ شَاءَ مَا
اتَّقَی مَوْضِعَ الدَّمِ یعنی فرمود هرگاه زنی حایض شود باید که بیاید نزد او شوهرش
بهر جا که خواهد غیر از موضع خون و مانند حدیث عبد
الملک بن عمرو که قال سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَمَّا لِصَاحِبِ
الْمَرْاَةِ الْحَائِضِ مِنْهَا قَالَ کُلُّ شَیْءٍ مَا عَدَا الْقُبُلَ بِعَیْنِهِ یعنی پرسیدم از آن
حضرت که از آن چیزی که مر صاحب زن حایض راست از آن زن فرمود
که هر چیز غیر از فرج بعینه و مانند صحیحه عمر بن یزید که قال قُلْتُ لِاَبِی
عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا لِلرَّجُلِ مِنَ الْحَائِضِ قَالَ مَا بَیْنَ اَلْیَتَیْهَا وَلَا یُوقِبُ
یعنی گفتم مر آنحضرت را چیست مر مرد را از حایض فرمود که میان هر دو
ران و دخول ننماید در او و سید مرتضی رضی الله تعالی استدلال نموده است
بر مدعای خود باطلاق آیه کریمه وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ یعنی نزدیکی
ننمایید زنان حایض را تا که پاک شوند و نزدیکی شامل جماعست و غیر
آن و خصوص صحیحه حلبی از ابی عبدالله علیه السلام فی الحائض ما یحل
لزوجها قال تَتَّزِرُ بِاِزَارٍ اِلَی الرُّکْبَتَیْنِ وَتُخْرِجُ سُرَّتَهَا ثُمَّ لَهُ مَا فَوْقَ الْاِزَارِ
یعنی درباره حایض چه حلالست مر شوهرش را فرمود که لنگی بندد تا هر دو زانو

روایت حیا ... سر بر شوهرش
بهر نوعی که خواهد مادام که خود را نگاه
دارد از موضع خون صح

یعنی بهر نوع استمتاعی که خواهد صح

ومنافذش را بیرون اندازد مر شوهرش را بالای لنگ لما جواب از آیه بآنکه
نهی در آن مراد از آن نیست نزدیکی با جماع و سیاق آیه و ما قبلش دلالت
دارد بر اینکه مراد از آن جماعست خاصة و مفسران در سبب نزول این
آیه گفته اند که یهودان دوری میجستند از زنان حایض که با ایشان چیزی
نمیخوردند و با ایشان نیز آب نمی آشامیدند مدت حیض از خانها پس
پرسیده شد رسول صلی الله علیه و آله از آن و بعد از آن این آیه نازل شد
پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اصنعوا کل شیء الا النکاح
یعنی بکنید هر چیزی را مگر نکاح یعنی جماع و اما جواب از حدیث آنکه دلالتش
آن از باب مفهوم حصر است اگرچه حجت است لیکن ممکنست حمل آن
بر تقیه زیرا که موافق مذهب سنیانست یا تاویل آن اینست که مراد
از حلال یعنی متعارف آنست نزد فقها و اصولیین یعنی هر دو طرف آن
برابر باشد و نفی آن مستلزم حرمت آن نیست پس احتمال کراهت دارد اگرچه
این تاویل خلاف ظاهر است ولیکن واجبست رجوع باین تاویل بسبب جمع
میان احادیث **منهج** در اینکه اگر شوهر دانسته جماع حایض نماید خلافست
در وجوب کفاره بر او بعضی را اعتقاد وجوبست و بعضی را اعتقاد عدم
وجوب و شیخ طوسی قایل باول شده است در خلاف و مبسوط و [illegible]
در نهایة و محقق در معتبر جزم نموده است باین مذهب و این اظهرست
زیرا که دلایل وجوب ضعیفست و بصحیحه شیخ طوسی از عیص بن قاسم که گفت
سالت اباعبدالله علیه السلام عن رجل واقع امراة وهی طامث قال لا

مراد از نهی واقع در آیه نهی از مطلق نزدیکی شوهر با زن حایض نیست ص

که خواهید نظر با زنان حایض ص

جواز یعنی برابری فعل و ترک و نفی حلال باین معنی از فعل ص

با زن ص

یلتمس فعل ذلک قد نهی الله ان یقربها قلت فان فعل اعلیه کفارة قال
لا اعلم فیه شیئا یستغفر الله یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که جماع کند
زنی را که حایض باشد فرمود که طلب این کرده نکند بتحقیق که الله تعالی منع
فرموده است با نزدیکی با وی گفتم پس اگر این کرده بجای آورد آیا بر او
کفاره هست فرمود که نمیدانم در آن چیزی را استغفار کند حق تعالی را
اما کفاره بقانون مشهور چنانچه مستفاد از مرسله داود بن فرقد از ابی
عبدالله علیه السلام است که فی کفارة الطمث انه تصدق اذا کان فی اوله
بدینار و فی وسطه بنصف دینار و فی آخره ربع دینار قلت فان
لم یکن عنده ما یکفر قال فلیتصدق علی مسکین واحد والا استغفر الله
ولا یعود یعنی در کفاره حیض فرمود که شوهرش تصدق نماید در اول حیض
زن یک دینار یعنی یک مثقال طلا و در میانش نصف مثقال طلا و در آخرش ربع
یک مثقال گفتم پس اگر نباشد نزد آنکس چیزی که کفاره دهد فرمود که باید
تصدق نماید بر یک مسکین و اگر این مقدار را نداشته باشد استغفر الله
گفته بر نگردد باین فعل و اطلاق احادیث که دلالت دارد بر تصدق بیک
دینار و نصف دینار محمولست بر مضمون این حدیث ولیکن احادیث را
بر استحباب حمل نمایم زیرا که اصحاب اتفاق بر اختصاص این احادیث
بر مصلحت [illegible] واجب باشد از مصلحت با سنت بتحقیق که عمل باجماع
اصحاب نموده ایم نه بر روایت و این سخن از وی در نهایت خوبیست و سید
مرتضی را در انتصار اعتقاد آنست که وجه ترتب این کفاره آنست که کسی که

یعنی جماع را ص
یعنی طلب آمرزش کند ص

که اطعام مسکینی کند ص

درین باب ضعف اند محقق در معتبر فرموده است که ضعف این احادیث منع نمی نماید از آنکه این احادیث ص

خواه ان مصلحت ص

جماع کند با اول حیض زنی دیگر نیست او را مشقت در ترك جماع زیرا که عهدش
نزدیکست با آن زن یعنی بزمان پاکی او و باین سبب کفاره برا و غلیظ
است فلهذا کفاره یك دینار است و کسی که دخول نماید با زنی در آخر حیضش
چونکه مشقت داشته است در تحمل کردن از جماع نا کردن زیرا که زمانش
دور افتاده است از زمان پاکی اش فلهذا کفاره اش کمتر است و اما
اگر دخول نماید در میان حیض نه بس مشقت او در تحمل از آخر کمتر و از اول
بیشتر است فلهذا کفاره اش در وسط واقعست بدانکه اول و وسط
و آخر مختلف میباشد بحسب عادت زن پس در زنان عالم صاحب
عادت سه روز اول حیضش و هم صاحب عادت چهار روز را
اول حیضش روز اول است با ثلث روز دوم و هم صاحب پنج روز را
روز اول است با دو ثلث اش و هم صاحب شش روز را دو روز اول است
و بر این قیاس میان حیض و آخرش و سلار را اعتقاد آنست که مراد از
وسط میان حقیقی و آخر آخر حقیقی است و این ضعیفست و مراد دینار
یك مثقال از طلا خالص سکه زده است که قیمت آن ده درهم باشد و علامه
در جمیع کتابهایش جزم نموده است بر اینکه قیمت یك دینار کافی نیست چنانچه
در سایر کفارات می باشد و این گفته نیکوست و مصرف این کفاره مصرف
غیر آن از سایر کفاراتست **تفریع** بدانکه نفساء در این احکام مانند حایض است
منهج در اینکه اگر وطی مکرر شود نسبت بزن حایض در یك وقت یا اینکه
در اول حیض باشد یا در میان حیض یا در آخر آیا کفاره مکرر میشود خلافست

بعض

بعضی را اعتقاد اینست که مکرر میشود و بعضی را اعتقاد اینست که مکرر
نمیشود و اگر مختلف شود وطی بحسب اوقات بعضی را اعتقاد آنست که
مکرر میشود و حق اینست که مکرر نمیشود مگر که کفاره از اول داده باشد
زیرا که وطی صادق می آید بر قلیل و کثیر و امتثال حاصل میشود با اتحاد مامور به
بیك فعل **منهج** در اینکه صحیح نیست طلاق دادن زن حایض هر گاه
دخول با او شده و بعد از آن حایض شده باشد که در این زمان روا نیست
طلاق اش بلکه باید که بعد از پاك شدنش طلاق داده شود و این مذهب
جمیع علمای ماست محقق در معتبر گفته است که اجماع کرده اند فقهای
اسلام بر حرام بودنش و اختلاف واقعست در اینکه بر تقدیر حرام بودن
طلاق آیا واقع میشود یا نه نزد ما امامیه واقع نمیشود و شافعی و ابو
حنیفه و احمد و مالك رفته اند باینکه طلاق واقع میشود و حق آنست
که واقع نمیشود احادیث ناطقند بر حرام بودن طلاق و بطلانش
و اگر کسی بعد از دخول سفر نموده اراده طلاق دادنش داشته باشد
علما را اختلافست که در چه زمان طلاق صحیحست [illegible] بعضی را اعتقاد
آنست که سه ماه باید که بگذرد از وقت دخولش سه چنانچه مذهب
ابن جنید از قدماست و علامه در کتاب مختلف از متاخرین و شیخ
طوسی را اعتقاد آنست که یکماه باید بگذرد و حق آنست که طلاق دادنش
روا است در حالتی که داند که آن زن از هنگامی که دخول در او کرده باشد
منتقل شده است بحیض و بعد از آن پاك شده باشد اگر چه بعد از این پاکی

در حیض نیز باشد چنانچه اختیار ابن ادریس است و اکثر متاخرین بر آنند

منهج در اینکه هر گاه پاک شود از حیض واجبست بر او غسل بعضی از محققین
را اعتقاد اینست که غسل بر او واجب مشروطست یعنی واجبست از برای
غیر مانند نماز و طواف و غیرهما نه واجبست لنفسه بگمان آنکه این اجماعیست
بخلاف غسل جنابت که خلافست در آن که واجبست لنفسه یا للغیر و
حق آنست که خلاف در غسل حیض نیز واقعست چنانچه مقتضای عبارت
شهید در ذکری است و ظاهر علامه در منتهی توقفست و بالجملة کیفیت
غسل حیض مانند غسل جنابتست بحسب ارتماس و ترتیب و این
مسئله اجماعیست چنانچه واقعست در موثقه حلبی از ابی عبد الله علیه السلام
که قال غسل الجنابة والحیض واحد یعنی غسل جنابت و حیض یکیست و لیکن
چاره نیست او را از وضو ساختن پیش از غسل یا بعد از غسل و بالجملة اجماع
منعقد است بر اینکه غسل جنابت احتیاج بوضو ندارد و لیکن در غیر غسل
جنابت خلافست مشهور آنست که کافی نیست بلکه احتیاج بوضو دارد خواه
از برای واجبی باشد و خواه از برای نماز سنتی لهما سید مرتضی را اعتقاد آنست
که احتیاج بوضو ندارد و همچنین ابن جنید را این اعتقاد است حجت اول استدلال
نموده اند بعموم کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
یعنی هر گاه ای مومنان برخواستید بسوی نماز پس روی خود را بشوئید
تا آخر آیه یعنی وضو سازید وجه استدلال آنست که وجوب وضو ساختن
شاملست کسی را که مبعوث بنماز برخیزد اگر چه غسل حیض کرده باشد و اما

حیض از سایر غسلهای واجب چنانچه واقعست در اخر این حدیث اگر چه
مضمر است در کتاب کافی و لیکن مسند است در کتاب تهذیب و بیان ظاهر
است که مانند این راوی نقل حدیث از غیر امام علیه السلام نمی نماید پس در قوت مسند است
با آنکه ابن ادریس در آخر کتاب سرایر نقل جمله از احادیث که مستنبط از
کتابهای قدمای مشایخ و این حدیث را از حریز بن عبد الله سجستانی نقل
فرموده گفته است از کتاب او باین عبارت که قال زراره عن ابی جعفر علیه السلام
اذا اغتسلت بعد طلوع الفجر اجزاک غسلک ذلک للجنابة والجمعة وعرفة تا آخر
چنانچه از کافی گذارش یافت و فرموده صاحب سرایر بعد از نقل احادیثی
که مستنبط اند از کتاب حریز باین مضمون که تمام شد احادیث منتزعه از کتاب
حریز بن عبد الله سجستانی و کتاب حریز اصل معتمدیست که عمل بان کرده شده
است پس بنا بر این روایت صحیح الاسناد متصل بامام علیه السلام است و موید
این مدعی باز مرسله جمیل بن دراج از بعضی اصحابنا از احدهما علیهما السلام
انه قال اذا اغتسل الجنب بعد طلوع الفجر اجزا عنه ذلک الغسل من کل غسل
یلزمه فی ذلک الیوم یعنی هر گاه غسل کند جنب بعد از طلوع کافی است
آن غسل از هر غسلی که لازم است او را در آن روز و همچنین صحیح زراره که قال
قلت لابی جعفر علیه السلام میت مات و هو جنب کیف یغسل و ما یجزیه
من الماء قال یغسل غسلا واحدا یجزی ذلک للجنابة ولغسل المیت لانهما
حرمتان اجتمعتا فی حرمة یعنی گفتم مر آنحضرت را که کسی مرده در حالتی که جنب
چگونه غسل داده میشود و چه چیز او را کافیست از آب فرمود که غسل داده میشود

یک غسل کافی است آن غسل از برای جنابت و غسل مرده زیرا که در حرمت
جمع آمده اند در یک حرمت و ظاهر تعلیل در این چنین اقتضا مینماید عموم
و شمول را و زراره بطریق موثق از ابی عبد الله علیه السلام نقل فرموده است
که انه قال اذا حاضت المرأة وهي جنب اجزاها غسل واحد یعنی هرگاه زنی
حایض شود در حالتی که جنب باشد فرموده که کافیست آن زن را یک غسل
و مانند این حدیث را نقل فرموده است عبد الله بن سنان از ابی عبد الله ع
دوم در اینکه جمع آید چندین غسل که همه سنت بوده باشند ظاهر آنست که تداخل
اغسال روات با تعیین اسباب یا اکتفا بقربت نموده اند بنابر فحوای احادیث
گذشته و صادق آید امتثال در این نیت سیم اگر کسی را جمع آید بعضی از
غسلهای واجبی و بعضی از غسلهای سنتی اولی آنست که کافیست واجبی
از سنتی چنانچه ظاهر شد از احادیث سابق و معنی تداخل واجب و سنت
آنست که یکی ازین دو وظیفه بجای می آید بکرده دیگر چنانچه بجای آورده
میشود نماز تحیت مسجد بقضای واجب و روزه روزهای سنتی بقضای
روزه واجب و مانند آن زیرا که غرض شارع متعلقست بایجاد ماهیت نماز
در اول و روزه در آخر بر هر نحوی که اتفاق افتد پس بنابر این تقدیر وارد نمیشود
اعتراض باینکه واجب و سنت دو صفت ضدند که بایکدیگر جمع نمی آیند
غافل از اینکه مدعای ایجاد ماهیت آن فعلست و باز صدوق روایت
نموده است در کتاب من لا یحضره الفقیه در ابواب صوم که ان من جامع
في أول شهر رمضان ثم نسي الغسل حتى خرج شهر رمضان ان عليه

ان يغتسل ويقضي صلوته وصومه الا ان يكون قد اغتسل للجمعة فانه
يقضي صلوته وصومه الى ذلك اليوم ولا يقضي ما بعد ذلك یعنی بتحقیق
کسی که مجامعت در اول ماه رمضان نموده و بعد فراموش کرده غسل را
تا که بیرون رفت ماه رمضان بتحقیق که بر اوست که غسل کند و نماز و روزه
را قضا کند مگر که غسل از برای جمعه بجای آورده است و بعد از آن روز قضا
نکند و چنانچه صدوق در اول کتاب من لا یحضره الفقیه فرموده است
که درین کتاب ذکر میشود مسایلی که فتوی میدهم و حکم بصحت آنها میکنم
و اعتقادش آنست که حجت است میان او و میان پروردگارش عز و جل
فرض دوم شستن روست و در روی عبارتست از رستنگاه موی
سر تا طرف ذقن در طول و آنچه مشتمل آید بر آن از ابهام که انگشت
بزرگست و وسطی که میانه است در عرض و آنچه ازین بیرون باشد
از روی نیست بصحیحه زراره از ابی جعفر ع که انه قال اخبرني عن حد
الوجه الذي ينبغي ان يوضأ الذي قال الله عز وجل فقال الوجه الذي
قال الله وامر الله عز وجل بغسله الذي لا ينبغي لاحد ان يزيد عليه ولا
ينقص منه ان زاد عليه لم يوجر وان نقص منه اثم ما دارت
عليه الوسطى والابهام من قصاص الشعر الى الذقن وما جرت عليه
الاصبعان مستديرا فهو من الوجه وما سوى ذلك فليس من
الوجه قلت الصدغ من الوجه قال لا یعنی بتحقیق گفت زراره مر آن
حضرت را که خبر ده مرا از اندازه روی که سزاوار شستن آنست در وضو

که فرموده است الله عزّ و جلّ پس فرمود که روی را که حق تعالی فرموده و امر
نموده است بشستن آن سزاوار نیست کسی را که زیاده نماید بر آن و نه
آنکه ناقص نماید از آن اگر زیاده نماید بر آن اجر برده نمیشود و اگر کمتر
از آن باشد گناه کار است آنچه هست که بر آن وسطی یعنی انگشت میان
و ابهام یعنی انگشت بزرگ از رستنگاه موی سر است تا ذقن و آنچه
جاریست بر آن از این دو انگشت در حالتی که مستدیر باشد پس آن
از رویست و غیر آن از روی نیست گفتم صدغ از رویست فرمود
که نه پس مضمون این حدیث صحیحست بر مدعی و اعتبار نیندارد انزع
یعنی کسی که مویش رسته باشد در پیش سر و اغمّ یعنی کسی که مویش
رسته باشد پایین یعنی تا حوالی ابرو و کسی که رویش کوچك باشد
و انگشتانش دراز و بر عکس میشوید آنچه مستوی الخلقه میشوید و باز باید
دانست که واجب شستن روی از بالا تا ذقن و اگر عکس شوید کافی نیست
بر قول اصح چنانچه مشهور است میان اصحاب و در منتهی علامه استدلال
نموده است بر این مدعی بصحیحه زراره که قال حکی لنا ابو جعفر علیه السلام وضوء
رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا بقدح من ماء فادخل یده الیمنی
فاخذ کفّا من ماء فاسدله علی وجهه من اعلی الوجه قال و فعله اذا
کان بیانا للمجمل وجب اتباعه فیه یعنی فرمود که حکایت کرد مارا ابو جعفر علیه السلام
وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله پس طلب نمود قدحی از آب و داخل

ساخت دست راست خود را و کفی از آب برداشت پس ریخت آن آب را
بر رویش از بالای روی پس گفت زراره کرده آنحضرت هرگاه باشد
بیان مجمل را واجب است پیروی آن و بیان منقول است از آنحضرت علیه السلام در
وقتی که وضوء خود را کامل ساخت فرمود که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به یعنی این وضوئیست که قبول نمینماید الله تعالی وضو را مگر باین و سید
مرتضی و ابن ادریس را اعتقاد آنست که ابتدا ببالا کردن در شستن سنت
است نه واجب و اگر عکس کند دانسته وضوءاش صحیحست بدلیل غسل
باطلاق امر بشستن و در مختلف علامه استدلال نموده است از جانب
ایشان بعموم گفته علیه السلام لا بأس بمسح الوضوء مقبلا و مدبرا یعنی قصوری
ندارد مسح وضوء از بالا بپایین و از پایین ببالا و این دلیل ضعیف
زیرا که مسح غیر شستن است و حق آنست که ابتدای شستن از بالای روی
بپایین است بدلیل وضوء بیانی و باز باید دانست که موی بیرون باشد
از اندازه روی خواه در پهنا و خواه در درازنا واجب نیست شستن
آن نزد جمیع علمای امامیه و اکثر اهل سنت بدلیل آنکه بیرونست از روی
و بصحیحه زراره که در بیان تحدید روی گذشت یافت که از رستنگاه
موی سر است تا ذقن و مراد از ذقن مجمع لحیین است یعنی دو طرف
که دندانهای پایین در آن است بدلیل اینکه تخلیل موی روی واجب نیست و
بعضی را اعتقاد آنست که اگر کثیف باشد یعنی انبوه بحیثیتی که بشره نماید
از زیر آن تخلیل واجب نیست و اگر خفیف باشد یعنی بحیثیتی که بشره در زیر

آن غایة تخلیل واجبست و علامه قایل باین قول شده است در جمیع مصنفاتش
و همچنین ابن جنید بدلیل آنکه مواجهت چون نیست بموی خفیف بلکه بزیرش
میباید پس رسانیدن آب در آنجا واجبست و حق آنست که واجب نیست
تخلیل مطلقا خواه موی تنک باشد و خواه انبوه بدلیل صحیحه زراره از ابی
جعفر علیه السلام که قال قلت له ارایت ما احاط به الشعر فقال کل ما
احاط به الشعر فلیس على العباد ان یطلبوه و لا یبحثوا عنه و لکن یجری
علیه الماء یعنی زراره گفت که گفتم مر آنحضرت را آیا دیدی که آنچه موی با
احاطه نماید یعنی شستن آن در کار باشد پس آنحضرت فرمود که هر چیزی
که موی بان احاطه نماید پس نیست بر بندگان که طلب آن نمایند و بحث
از آن و تفتیش کنند و لیکن جاری گردانیده شود بر آن آب و همچنین
صحیحه محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام که قال سالته عن الرجل یتوضا
ایبطن لحیته قال لا یعنی گفت راوی که پرسیدم از حضرت امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام از مردی که وضو سازد آیا آب را
در زیر محاسنش رساند فرمود که نه و این حدیث شاملست محاسن
را خواه انبوه باشد و خواه نباشد و باین واقعست در احادیث صحیحه
مستفیضه یعنی بسیار که نزدیک بتواتر است که اکتفا بیک مشت
آب در شستن روی و ظاهر است که غیر رسد مانند اینقدر آب
باصل موی چنانچه محقق در معتبر تصریح نموده است باینکه تخلیل موی
محاسن و بر سبیل و مژه چشم خواه انبوه باشد و خواه نباشد بلکه

لازمست که هم

فرموده

فرموده است که سنت نیست و استدلال نموده است باین احادیث
صحیحه مستفیضه که اشاره بانها گذارش یافت و اگر زنی را موی محاسن
روید تخلیلش واجب نیست و ریختن آب کافیست بر ظاهر مویش کا بنت
و این حکم اجماعی ما امامیه است و شافعی را اعتقاد آنست که تخلیلش
مطلقا واجبست خواه انبوه باشد مویش و خواه نباشد زیرا که از
شان زنان آنست که موی نداشته باشند پس رویش در حقیقت
نفس بشره است و این دلیل ضعیفست فرض سیم شستن هر دو
دستست از مرفق بر روز نه شبر و اصحاب جزم نموده اند بوجوب شستن
هر دو مرفق چنانچه ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر جوامع الجامع آورده
که در آیه کریمه دلیلی نیست بر وجوب شستن مرفق در وضو زیرا که
الی در کریمه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق یعنی انتها است یعنی
شستن دست باید که تا مرفق باشد مگر که اکثر فقهاء دین رفته اند
بوجوب شستن مرافق و این مذهب اهل بیت علیهم السلام است علامه
در منتهی و جمعی از متاخرین رفته اند باینکه وجوب شستن مرافق از
باب مقدمه است یعنی چونکه شستن هر دو دست واجبست
و این شستن بجای نمی آید مگر بشستن مرفق پس شستن آن واجب
باشد و سید مرتضی استدلال نموده است با جمعی بر وجوب شستن
مرفق باینکه الی بمعنی مع است و این دلیل ضعیفست زیرا که بودن الی بمعنی
مع مجازاست و بی قرینه آنرا حمل نمودن بر معنی مع روا نیست و بعضی دیگر

بسته ام

را اعتقاد آنست که نهایت هرگاه ممتاز نباشد از صاحب نهایت که دست
است واجبست داخل نمودن آن در شستن دست بدانکه سید مرتضی
و ابن ادریس تجویز نموده اند جواز شستن دست از سر انگشتان تا مرفق
ولیکن حکم بر کراهت آن کرده اند باطلاق کریمه وایدیکم الی المرافق و سبب
اینکه حکم نموده اند بر اینکه آیه مطلقست با آنکه تعیین شستن تا مرافق
شده است اینست که تعیین نهایت تعیین مغسولست یعنی عضوی
که شسته میشود در وضو نه تعیین شستن چه اجماع مسلمانان واقعست
بر جواز شستن از مرفق اگر آیه در تحدید و تعیین شستن می بود نه
عضوی که شسته میشود بایستی که اجماع بر جواز شستن از مرفق نباشد
و ابن سید مرتضی رفته است بآنکه الی بمعنی مع است و سخن در این مسئله
گذاشت یافت فرع بدانکه اگر کسی را قطع شده بعضی از دستهایش باید
که بشوید آنچه مانده باشد از آن تا مرفق و اگر بریده شده باشد از
مرفق ساقطست شستن آن دست و بالجمله حال آنکس بیرون نیست
از سه حالت یا بریده شده است از مرفق یا از بالای مرفق یا پایین
مرفق بنابر احتمال سیم واجبست شستن باقی دست باجماع بدلیل
اصل و بدلیل استصحاب و حسنه رفاعه از ابی جعفر علیه السلام که انه ساله
عن الاقطع الید والرجل کیف یتوضا فقال یغسل ذلک المکان الذی
قطع منه یعنی پرسید آنحضرت را از کسی که دست و پایش بریده باشد
چگونه وضو سازد فرمود که بشوید آن موضعی که بریده شده است از آن و ماند

ست م

ابن

این منافات ندارد با پاک شدن محل نجس زیرا که نیست دلیلی بر امتناع آن بنت م
با آنکه می آید این حکم نزد جمعی که قایل باشند بنجاست غساله و بالجمله و
نیست امر اعتبار ورود آب و استیلای آن بر نجاست که نجس شدن آب
بسبب استیلای نجس بر آن و استبعاد حاصل شدن طهارت در محل
که نجس شده با نجاست با نجس بودن آب بعد از ثابت شود منافات
میان هر دو این امر متعین میشود که شرط در باب طهارت دادن نجسی
ورود و استیلای آبست بر نجاست بنابر آنچه سید مرتضی رفته است بآن
که آب بر این تقدیر نجس نمیشود و اگر چنین نباشد فرق نیست میان استیلای
آب بر نجاست و استیلای نجاست بر آب بدلیل اطلاق چنانچه شهادت
میدهد باین دو گفته امام علیه السلام در صحیحه محمد بن مسلم در وقتی که پرسید
آنحضرت را از جامه که بول رسیده باشد فرمود که اغسله فی المرکن مرتین یعنی
بشوی آنرا در مرکن دو بار و مراد از مرکن ظرفیست که جامه در آن شسته میشود و در
آنها جامه ها را و شستن در اینجا بجا متحقق نمیشود با آنکه ورود و استیلای
آب و بالجمله مسئله محل تردد است ولیکن شبهه نیست که استیلای
آب بر نجاست اولی و احوطست و از نجا ظاهر شد وجه اکتفا در تطهیر
ظروف بریختن آب در آنها و بعد از آن حرکت دادن آنها تا برسد آب
بکل آن و بعد از آن بر کنده کردن و شهادت میدهد بر این معنی و بالجمله
روایت عمار از ابی عبد الله علیه السلام که قال سئل عن الکوز والاناء یکون
قذرا کیف یغسل وکم مرة یغسل قال ثلث مرات یصب فیه ماء فیحرک

اند وارد ست م

محلی م

که ملاقی آن محل شود به قدر عدم استیلاء

آن بر محل محل بلکه م

فيه ثم يفرغ ذلك الماء ثم يصب فيه ماء آخر فيحرك فيه ثم يفرغ
منه وقد طهر يعنى راوى ميگويد كه پرسيدم آنحضرت را از كوزه يا ظرفى
كه بايد نجس چگونه شسته خواهد شد و چند بار فرمود كه سه نوبت ريخته
شود در آن آبى ميگردد حركت داده شود آن را در آن و بعد از آن ريخته ميشود آب
از آنجا بتحقيق كه پاك شد ششم جمعى از اصحاب ذكر نموده اند چيزى چند كه
غساله از آنها جدا نشود مثل صابون و ورق درخت و ميوه
و دانها و آنچه جارى مجراى اينها بوده باشد پاك نميشود بشستن با آب
قليل بلكه پاك شدن آنها موقوفست بر شستن با آب كر و اين حكم مشكلست
بچندين چيز اما اول بسبب آنكه لازم مى آيد حرج عظيم در دين دوم آنچه
ماخذ است بيمهاى درين امور نميتوانست توى كه در چيزهاى چنين در ازمنه
آن در منع با آنكه امر بشستن واقع است در قليل و كثير هفتم علامه حكم نموده
است در تذكره بطهارت چيزى روان خواه روغن باشد و خواه غير
روغن هرگاه ريخته شود در كرى يا آب روان بحيثيتى كه آب سرايت
نمايد در جميع اجزاى آن قبل از بيرون آوردن آن از آب و علامه در منتهى
فرموده است كه روغنى كه نجس شده باشد پاك نميشود بشستن بلكه اگر
ريخته شود در كرى از آب و اجزاى آب برسد باجزاى آن و ظاهر گردد
بر دين بحيثيتى كه دانسته شود رسيدن آب بجميع اجزاى آن پاك
نميشود تا اينجا منتهى شد كلام منتهى و ليكن شبهه نيست در پاك شدن مايع
با علم برسيدن آب بهر جزوى از اجزاى آن مايع و ليكن سخن در اينست كه آب

نشود

نميگردد

از شستن آب قليل

تحقق

تحقق پذير نيست در روغن بسبب شدت اتصال اجزاى آن بلكه نيز در
غير آن از روانها ممكن نيست بيرون آوردن آنها از حقيقت خود و آب
گردانيدن منهج در بول رضيع است بر آنكه ريختن آب كافيست بر آن
بالاجماع چنانچه محقق در معتبر گفته است و از اهل خلاف شافعى و احمد بن
حنبل و ابو حنيفه را اعتقاد آنكه شسته ميشود مانند غير آن
از نجاسات نه آنكه مجرد ريختن آب كافى باشد درين باب و بالجمله
ظاهر اصحاب آنست كه مجرد ريختن آب كافيست و شيخ در خلاف نقل
اجماع فرقه نموده است آنكه و مستند درين حكم اصل صحيحه سالمست از معارض است
زيرا كه منتفى است عموم در بولى كه شستن از آن واجب باشد و بحديثى كه
شيخ طوسى بطريق حسن از حلبى نقل نموده است كه قال سألت
ابا عبد الله عليه السلام عن بول الصبي قال يصب عليه الماء فان كان قد
اكل فاغسله غسلا والغلام والجارية شرع سواء يعنى پرسيدم آنحضرت
را از بول صبى فرمود كه ريخته ميشود بر آن آب پس اگر طعام چيزى
خورده باشد بشوى آن را شستنى و پسر و دختر درين حكم برابرند و مخالفت
ندارد مضمون اين حديث با حديث حسين بن ابى العلاء از ابى عبد الله
عليه السلام كه قال وسألته عن الصبي يبول على الثوب قال يصب الماء
قليلا ثم يعصره يعنى پرسيدم آنحضرت را از طفلى كه بول كند در جامه
فرمود كه ريخته ميشود آب بر آن اندكى و بعد از آن فشردن آن جامه بعد از آن
جواب اما از اين حديث بدو وجهست اما اول آنكه سندش ظاهر نيست

منافات ندارد

زیرا که حسین بن ابی العلا اصحاب نص بر توثیق او نه نموده اند و دوم
بر اینکه محمولست بر استحباب یا بر اینکه مراد بعصر امریست که موقوف علیه
باشد بر بیرون بردن عین نجاست از جامه زیرا که عصر نزد کسی
که قایل بنجاست بول باشد واجب و معتبر و در بخش استیعاب
است مر بولی که بجامه رسیده باشد اگرچه آنکه جدائی معتبر باشد چنانچه
اصحاب قطع نموده اند بآن و دلالت دارد بر این مدعی اطلاق بعض
[illegible] که ازاله عین نجاست موقوف بر آن باشد [illegible] بآنکه احتمال اکتفا بر
آن هست مطلقا بسبب اطلاق نص و علامه در تذکره حکایت
کرده است قولی باینکه پاشیدن آب کافی است در ازاله نجاست بول از
جامه و بعد از آن فرموده است که واجب در باره پاشیدن تعمیم
است و کافی نیست رسیدن آب بطریق پاشیدن ببعضی از جامه که
بآن رسیده باشد و علامه در نهایه جزم نموده است باین مگر که
نموده است در حقیقت رش که پاشیدن است استیعاب [illegible]
اخص از نضح میگویند و فرق نموده است میان آن و میان شستن
باعتبار روان شدن آب و تقاطر در شستن معتبر است و در رش [illegible]
معتبر است و صادق آمدن اسم [illegible] بلغت و عرف [illegible] استیعاب
است و مشهور میان اصحاب اختصاص این حکمست یعنی عدم وجوب شستن
از بول دختر مانند پسر بلغت و منقول از ابن بابویه آنکه مساوی
دانسته است میان بول صبی و صبیه در این حکم چنانچه ظاهر است از آنچه

از او نقل شده [illegible] که واقع است در حدیث الغلام و الجاریه شرع سواء یعنی [illegible]
[illegible] برابر اند و جواب داده از این حدیث در معتبر باینکه مراد از مساوات
میان ایشان مساوات و برابری در تنجیس گردانیدن محل اند نه در حکم
ازاله و این حکم دور است و حکمی که واقع در روایت معلق بر بول پسر است
که چیزی نخورده باشد نه بر رضیعت و ظاهر آنکه که مراد از این آنست
که طعام نخورده خوردنی که از خواهش و اراده باشد چنانچه علامه در
منتهی آورده است و محقق در معتبر فرموده که معتبر آنست که
نخورد چیزی که غذا باشد خوردن و اعتبار نکرده اند آنچه غذا
باشد بحسب [illegible] و بعضی اعتبار نموده اند در صبی که کمتر از دو
سال باشد و این حکم باطلست زیرا که پیش از دو سالگی اگر مشغول
بخوردن غذا شود حکم نجاست متعلق [illegible] ببول او [illegible] شستن آن واجبست
در اینکه موضعی که بنجاستی بآن ملاقات نموده باشد اگر خصوص
الموضع را دانند میشویند و اگر ندانند شسته میشود هر موضعی که
در آن اشتباه واقع باشد چنانچه علماء ما [illegible] و اکثر سنیان و محقق
در معتبر استدلال نموده است بر این مدعی باینکه نجاست موجود است
بیقین و یقین حاصل نمیشود بزوال نجاست مگر بشستن جمیع
آنچه در آن اشتباه واقع باشد و دلیل اشکالست زیرا که یقین نجاست
برطرف میشود بشستن جزئی از آنچه اشتباه واقع بوده باشد
که مقدارش مساوی قدر نجاست باشد اگرچه جزم حاصل نشده

باشد نشستن آنمحل بخصوصه پس اولی چنان آنست که استدلال بر این مدعی
یعنی بر وجوب شستن جمیع آن جامه بحدیث صحیح شیخ طوسی از محمد که ابن مسلم است
از احدهما علیهما السلام که انه قال فی المنی الذی یصیب الثوب فان عرفت
مکانه فاغسله وان خفی علیک مکانه فاغسل الثوب کله یعنی
بتحقیق فرمود که در منی که برسد جامه را اگر دانی محلش را پس بشوی
آنرا والا [illegible] پنهان که محلش بشوی کل آن جامه را و نظیر و مانند
صحیحه شیخ طوسی از زراره از ابی جعفر علیه السلام فی حدیث طویل قال قلت
فانی قد علمت انه قد اصابه ولم اره واین هو فاغسله قال تغسل
ثوبک من الناحیة التی تری انه قد اصابها حتی تکون علی یقین من
طهارتک یعنی فرمود که گفتم بتحقیق که میدانم رسیده است بجامه من
نجاستی و میدانم که در کجاست پس بشویم آنرا فرمود که بشوی جامه خود را
از جایی که دیدی که رسیده است آن نجاست تا که بر یقین باشی
از پاک بودن آن و شیخ طوسی بطریق حسن نقل نموده است از محمد بن مسلم
از ابی عبد الله علیه السلام که قال وسألته عن ابوال الدواب والبغال
والحمیر فقال اغسله فان لم تعلم مکانه فاغسل الثوب کله یعنی راوی
میگوید که پرسیدم آنحضرت را از بولهای اسبان و استران و خران
فرمود که بشوی آنرا و اگر ندانی جای آنرا بشوی کل جامه را و همچنین روایت
نموده است از سماعه که قال سألته عن المنی یصیب الثوب قال اغسل
الثوب کله اذا خفی علیک مکانه قلیلا کان او کثیرا یعنی راوی میگوید

شود م

اندازه اگر مشتبه بوده باشد م

باشی م

که پرسیده

که پرسیدم آنحضرت را از منی که بجامه برسد فرمود که بشوی کل جامه را اگر جای او
پنهان شود بر تو جای آن خواه بسیار باشد و خواه کم پس باید که حکم بوجوب شستن
جمیع از برای آنکه که ازاله نجاست یا بسبب نص است و این لازم
نمی آید حکم بنجاست هر جز از اجزای جامه پس اگر ملاقات نماید بعضی از محل
مشتبه را جسمی با تری ظاهر آنست که باقیست بر پاکی از برای استصحاب
حکم طهارتش پیش از ملاقات تا حاصل شود یقین بنجاست به سبب ملاقات
با آن نجاست ملاقات با آن بنجاست [illegible] که در خبر زراره واقع است
که لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا یعنی سزاوار نیست
ترا که باطل سازی [illegible] یقین را بشک هیچوقت **منهج** در اینکه بدن و جامه
را از بول دوبار باید شستن چنانچه مشهور است میان اصحاب و سعد در
معتبر نسبت داده است بعلمای ما مشعر بدعوی اجماع بر این مدعی و
اصل در این باب احادیث بسیار است مانند صحیحه ابن ابی یعفور که قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن البول یصیب الثوب قال اغسله مرتین
یعنی پرسیدم آنحضرت را از بولی که برسد بجامه فرمود که بشوی آنرا دو بار
وصحیحه محمد بن مسلم که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الثوب یصیبه
البول قال اغسله فی المرکن مرتین فان غسلته فی ماء جار فمرة
واحدة یعنی میگوید راوی میگوید که پرسیدم آنحضرت را از جامه که برسد
بآن بول فرمود که بشوی آنرا در مرکن یعنی ظرفیست که جامها در آن شسته
میشود دو بار پس اگر بشوئی آنرا در آب روان پس یکبار و در روایت حسین

لازم نمی آید م

است م

دوبار و [illegible] م

حسنی م

بسبب الجسد قال صب علیه الماء مرتین فانما هو ماء و سألته عن الثوب صح

بن ابی العلاء که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن البول یصیبه الثوب
قال اغسله مرتین یعنی راوی میگوید که پرسیدم آنحضرت را از بولی که برسد
بجسد فرمود که بریزید بر آن آب را دو بار بجز این که بول آبیست و پرسیدم
آنحضرت را از جامه که برسد آن بولی فرمود که بشوی آنرا دو بار
و علامه در منتهی نزدیک شمرده است اکتفا نمودن بچیزی که ازاله از آن
حاصل شود اگرچه یکبار باشد و شهید جزم نموده است در کتاب
بیان باین معنی زیرا که اکتفا نموده است بر دلیل با عموم با اینکه جمیع
نجاسات متفق [illegible] در حکم و این مشکل است زیرا که در این اندا [illegible]
احادیث صحیحه است بی آنکه معارضی داشته باشد بلی اگر گفته شود
که شستن دو بار مخصوص است بجامه که نجس باشد ببول و اکتفا در
غیر جامه بیکبار که سبب ازاله و اطلاق امر بشستن که شامل یکبار
است ضعیف است احادیثی که دلالت دارد بر شستن دو بار در غیر
جامه محصل کلام درین مقام آنست که کلام اصحاب مختلف است منقول
از شیخ طوسی در مبسوط آنست که عدد دو بار شرط نیست در غیر [illegible]
مگر در لیسیدن سگ ظرفی را و مقتضای کلامش آنست که اکتفا
بیکبار نمودن که سبب [illegible] شود عین نجاست کافیست
اگرچه آن نجاست بول باشد چنانچه شهید در بیان ذکر نموده است
و در ذکری مایل باین شده است زیرا که امر بشستن شامل یکبار
نیز هست و محقق در معتبر بعد از ازاله عین نجاست اکتفا بیکبار کرده

حکمند

ببول صح

عین نجاست کردن وجهی است قوی بدلیل اصل [illegible] و حاصل شدن غرض از ازاله صح

یکشستن که سبب زوال صح

است

است نظر باطلاق و علامه در تحریر دو بار اعتبار نموده است در نجاستی
که آنرا غلظتی باشد مانند منی و در غیر آن اعتبار این ننموده است و علامه
در منتهی فرموده است که نجاساتی که آنها را غلظتی و قوامی باشد
مانند منی اولی است تعدد شستن آن و موید این قول است آنچه دانسته
است که گفته ابی عبد الله علیه السلام است عن البول فانما هو ماء یعنی
از بول بجز این نیست که آن آبیست پس مضمونش دلالت دارد [illegible]
برانکه غیر آب زیاده باشد از روی عدد و همچنین صحیح شیخ طوسی
از محمد بن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام که انه ذکر المنی فشدده و جعله
اشد من البول یعنی آنحضرت ذکر منی نموده پس آنرا در باب نجاست
شدید شمرده و کرده است بود آنرا شدیدتر از بول تا اینجا منتهی شد
کلام علامه در منتهی و لیکن در این حدیث بحث است زیرا که وارد میشود
بر اول منع اولی بودن تعدد شستن بعد از ازاله عین نجاست بلکه
نهایت آنچه مستفاد از آن حدیث میشود وجوب بودن ازاله این نجاسات موقوف
است بر امر زاید بر آنچه معتبر است در بول نظر باینکه بول رقیق است
و آنها غلیظ و ممکن است آنکه مبالغه نمودن در ازاله عین نجاست
اما اعتبار تعدد در شستن دلالت ندارند بر آن خصوصا هرگاه
معتبر شستن بعد از ازاله عین نجاست باشد و نزدیک باین
سخن بحث در حدیث اول الماحدیث دوم که نقل فرموده است
دلالت ندارد بر تعدد شستن بهیچ وجه زیرا که ظاهر از آن اینست

البول صح

موقوف صح

کرده‌اند و تغلیظ در باره منی چه وجوب ازاله آن حضرت و باطل شدن نماز

در اخلال بازاله آن مشهور آنچه بعضی از سنیان با آن رفته‌اند از پاکی منی و

و دو دیگر روایت صریح نص صحیح بحال شستن نماز و شهید در لمعه و در

رساله وحید بزرگوار افضل متاخرین شیخ علی قدس سره رفته‌اند

باینکه شستن واجبست دو مرتبه در جمیع نجاسات و لیکن معتمد نیست

که یکبار بعد از ازاله عین نجاست کافیست چنانچه گذارش یافت و در

اینمقام چندین مبحث است اول در اطلاق عبارت محقق و دلالت

است بر اعتبار دوبار شستن در باره بول از جامه و بدن خواه قلیل

باشد و خواه کثیر خواه ایستاده و خواه روان و محقق در معتبر در باره

مثل لیس بن سلك اعتبار تعدد شستن بول نموده است هر کثیر مطلقا کرده

مگر که اکتفا نموده است در تحقق دوبار در آب روان [illegible]

بجاری شدن آب بر آن محل دو نوبت و علامه در منتهی فرموده است در

بابه احکام ظروف جسمی نجس هر گاه در آب کثیر ایستاده داخل شود هم

حساب کرده میشود گذاردن آن در آب و گذشتن بر اجزاء آب [illegible]

یکشستن و حرکت دادن از ظرف بحیثیتی که بگذرد بر آن اجزاء غیر آن

اجزائی که ملاقی آب بود حساب کرده میشود دو شستن دوم چنانچه

گذشتن آب جاری شدن [illegible] آب روان و مقتضای این کلام اعتبار تعدد

بران در هر حرکت حساب یک شستن است

شستن در آب ایستاده کرده است و در روان نکرده و علامه در

تذکره و نهایه و شهیدان و وحید بزرگوار شیخ علی قدس الله اسرارهم قائل [illegible]

ردهم

دوبارهم

گذارده شود هم

و روانست و شیخ نجیب الدین در کتاب جامع اعتبار تعدد در آب ایستاده هم

فی

شستن هم

فی ماء علیین فراردم [illegible] ساقط بودن تعدد در آب کثیر خواه روان باشد

و خواه جاری و محقق اینست بدلیل اصل و اطلاق امر به شستن و گفته امام

علیه السلام در صحیحه محمد بن مسلم که وارد شده است در جامه هر گاه بول

آن او [illegible] اغسله فی المرکن مرتین فان غسلته فی ماء جار فمرة

واحدة یعنی اگر بشوئی آنرا در آب روان پس یکبار است و معارضه

نمیکند این حدیث [illegible] تمسك باطلاق روایات که دلالت دارد بر

شستن دوبار در شستن جامه از بول و ظاهر [illegible] آنست که مراد از شستن

از آب [illegible] ظاهر عبارات اصحاب اعتبار فاصله میان دو شستن

است تا آنکه هر دو بجای آید و از ابن جنید منقولست تصریح باین

و شهید در ذکری اکتفا نموده است باینکه مقدار آب اگر باشد بقدر دو

شستن [illegible] روا است اگر چه یک نوبت ریخته شود و این حکم مشکلست بلی اگر

اتصال ریختن آب بقدر زمان دو شستن و فاصله [illegible] میان آن

دو شستن باشد ممکنست اکتفا نمودن بآن در جایی که تعدد فرموده

در آن معتبر نباشد زیرا که پس [illegible] آب [illegible] فاصله

حکمی از اینکه فاصله بوده باشد و آب بآن نرسیده سیم اگر نجاست

عینی باشد معتبر در پاکی محل ازاله نجاست نه ازاله عین نجاست

و دلالت دارد بر این گفته امام رضا علیه السلام در صحیحه حسن و شاء که

بتغی الدم [illegible] یعنی پاک کرده میشود خون او و در حسنه ابن مغیره واقع است

در حالتی که پرسید آنحضرت را [illegible] استنجا [illegible] و اندازه هست

شستن هم

حکمی هم

در محل هم

فرمود که منقی ما ثمه یعنی پاک میکرد لذا آنچه باطل از نجاست در آن موضع
محقق در معتبر جزم نموده است باینکه واجب نیست ازاله رنگ و بوی
نجاست زیرا که اینها عرض اند نجاست را بر غیرها نیند فرموده است
که اجماع علما آمده است بر این مدعی و علامه در منتهی و نهایه ازاله رنگ
نجاست را اعتبار نموده است و در نهایه اعتبار ازاله مزه نجاست
نیز کرده است و اصح آنست که اکتفا نمودن بزوال عین نجاست اگر چه
رنگ آن باقی بوده باشد زیرا که اصل عدم وجوب ازاله غیر آنست و
صلاحیت ندارد استدلال بر وجوب ازاله رنگ نجاست بروایت
باستصحاب حکم نجاست چنانچه گذارش یافت و موید این مدعی
حدیث علی بن ابی حمزه از عبد صالح که عبارت است از حضرت امام موسی
علیه السلم که قال سألته ام ولد لابیه فقال اصاب ثوبی دم الحیض
و غسلته فلم یذهب اثره فقال اصبغیه بمشق یعنی راوی میگوید که پرسید
آنحضرت را مادر بعضی از بعض چون فرمود که رسید جامه مرا حیض و
شستم آنرا و اثرش زایل نگردید پس فرمود که آنرا رنگ کن بمشق
بگرمیم که عبارتست از رنگ و غرضش اینست که رنگ حیض بسبب
آن رنگ نماید و مانند این حدیث عیسی بن ابی یعفور است از ابی عبد الله
علیه السلم که و لو کان اللون نجسا لما اجتزا بالصبغ یعنی اگر رنگ نجس میبود
هر آینه جواب نمیفرمود برنگ کردنش منهج در اینکه سگ یا خنزیر یا کافر
هرگاه ملاقات نماید جامه کسی را خشک میبود موضع ملاقات آنرا

باشد م
کرده م
روایتست م
است م
روایت م

اگر تر باشد و اگر خشک باشد سنت است پاشیدن آب بر آن اما دلیل بر
وجوب شستن آن موضع چنانچه گذارش یافت و صدوق در من
لا یحضره الفقیه فرق نموده است در این حکم میان سگ شکاری و غیر
شکاری باینکه اگر شکاری نباشد و خشک بجامه رسیده باشد بس پاشیدن
آب بر آن و ظاهرش آنست که اگر شکاری باشد احتیاج نیست به
پاشیدن آب و ظاهر نیست این تفصیل را مستندی اما دلیل بر استحباب
پاشیدن آب بر جامه در حال خشکی اجماع است چنانچه محقق در
معتبر فرموده است و اجماع منقول بخبر واحد حجت است و مانند صحیحه
ابی العباس از ابی عبد الله علیه السلم که قال اذا اصاب ثوبک من الکلب
رطوبة فاغسله و ان مسه جافا فاصبب علیه الماء یعنی راوی میگوید
که فرمود آنحضرت هرگاه برسد بجامه ات از سگ تری پس بشوی
آنرا و اگر برسد با ان بخشکی بریز بر آن آب را و مانند صحیحه علی بن جعفر از برادر
بزرگوارش امام موسی علیه السلم در باره خنزیر که برسد بجامه فرمود آنحضرت
که و ان لم یکن دخل فی صلوته فلینضح ما اصاب من ثوبه الا ان یکون
فیه اثر فیغسله یعنی اگر داخل نماز نشده باشد بس بپاشد آنچه رسیده
باشد بجامه اش مگر آنکه در آن جامه اثری از آن بس بشوید آنرا
و لیکن در باره رسیدن بدن کافری بجامه کسی در خشکی در اینکه
بوده باشد پاشیدن آب بر آنجامه دلیلی بنظر نرسیده و منقول است از ابن
حمزه که او واجب کرده است پاشیدن آب بر جامه در اینمواضع نظر

موضع کافیست م
ظاهر نیست م
پس م
رسید م
بوده باشد م
است م
وجوب م

بظاهر امر و هم چنین مفید در مقنعه و صدوق در کتابش تصریح باین
نموده است و این احتمال دارد و لیکن استحباب اقرب است و باز وارد است
امر به پاشیدن آب بر جامه در چند موضع از آنجمله موشی است هر گاه
بتری بجامه راه رود و اثرش در آنجامه ظاهر نباشد چنانچه علی بن
جعفر بطریق صحیح از برادرش امام موسی علیه السلام نقل نموده است که قال
سألته عن الفارة الرطبة قد وقعت في الماء تمشي على الثياب أيصلي
فيها قال اغسل ما رأيت من أثرها وما لم تره فانضحه بالماء یعنی راوی
میگوید که پرسیدم آنحضرت را از موش تری که در آب افتاده بود و آن
موش بر جامها آیا نماز کرده میشود در آن جامها فرمود که بشوی آنچه
دیدی از اثرش و آنچه ندیدی پس بپاش آب را بر آن و از جمله مواضع
بول است که هر گاه کسی شک کند در اینکه رسیده است بول به بدن و جامه
اش سنت است پاشیدن آب بر موضع شک چنانچه روایت است در صحیحه
علی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت امام موسی علیه السلام که قال سألت
أبا ابراهيم عليه السلام عن رجل يبول بالليل فيحسب أن البول أصابه
فلا يستيقن فهل يجزيه أن يصب على ذكره إذا بال ولا يتنشف قال
يغسل ما استبان أنه أصابه وينضح ما يشك فيه من جسده
أو ثيابه ويتنشف قبل أن يتوضأ یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی
که بول کند در شب و گمان کند که بول رسیده است باو و یقین نداشته باشد
رسیدن بول را آیا کافیست او را ریختن آب بر ذکرش هر گاه بول کرده

بانجس و نشوید جامه خود را الا گمان رسیدن بول باشد باین فرمود که
بشوی آنچه ظاهر شده باشد که بول آن رسیده است و بپاش آب را بر آنچه
شک داشته باشی از بدن و جامهایش در اینکه رسیده است
باینها بول و همچنین کلام در باره منی است بگفته امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام در حسنه حلبی فإن ظن أنه أصابه مني ولم يستيقن ولم
ير مكانه فلينضحه بالماء یعنی اگر کسی را گمان شود که رسیده است باو
منی و یقین نداند و مکانش را ندیده باشد باید که بپاشد بر آن و علامه
در منتهی جزم نموده است باینکه این حکم جاریست در باره جمیع نجاسات
و لیکن حکم بعموم این حکم و شمول آن جمیع نجاسات را موقوفست بر دلیل
و از جمله مواضعی که این حکم جاری است بول استران و خران و اسبان است
هر گاه شک واقع باشد در رسیدن آن بجامه چنانچه محمد بن مسلم بطریق
حسن از ابی عبد الله علیه السلام نقل فرموده است که قال وسألته عن أبوال
الدواب والبغال والحمير فقال اغسله فإن لم تعلم مكانه فاغسل الثوب
كله فإن شككت فانضحه یعنی پرسیدم آنحضرت را از بولهای
اسبان و استران و خران فرمود که بشوی آنرا و اگر ندانی جای آنرا پس
بشوی کل جامه را و اگر شک داشته باشی آب را بپاش بر آن و از جمله
آن مواضع مذی است هر گاه برسد بجامه اگر چه پاکست لیکن سنت
آنست که آب بپاشند بر آن چنانچه در صحیحه محمد بن مسلم است از احد
هما علیهما السلام واقع است که قال سألته عن المذي يصيب الثوب

قَالَ يَنْضَحُهُ بِالْمَاءِ إِنْ شَاءَ يعني بپاشد آنحضرت در آن مذی که بر بدن یا جامه
او بوده که بپاشد آن را آب اگر خواهد و از جمله مواضع بول شتر و گوسفند است
چنانچه روایت نموده عبد الرحمن بن ابی عبد الله علیه السلام که قال سألت
أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل تصيبه أبوال البهائم أيغسله أم لا قال
يغسل بول الفرس والبغل والحمار وينضح بول البعير والشاة وكل
شيء يؤكل لحمه فلا بأس ببوله يعني پرسیدم آنحضرت را از مردی که رسد
او را بول چهارپایان آیا میشوید آن را یا نمیشوید فرمود که میشوید بول
اسب و استر و خر را و میپاشد آب را در بول شتر و گوسفند و هر چه گوشت
آن را خورند قصوری نیست در بول آنها منهج در اینکه اگر سگ و خوک و کافر
ملاقات نماید بدن کسی را نشسته میشود اگر تر باشد و اگر خشک باشد
آن را مسح بخاک نماید و این قول را محقق در شرایع به شیخ طوسی نسبت داده
است و مقتضای کلامش آنست که این احکام اختصاص ندارد با بدن بلکه علامه
ذکر نموده است که هر نجاستی که برسد بجامه یا بدن اگر خشک باشد
شستن واجب نیست بلکه سنت است که دست به مسح بخاک نمودن و بجامه
آب پاشیدن و لیکن دلیلی بر این معنی بنظر نرسید فلهذا محقق فرموده است
که ماخذ این حکم ثابت نشده است و حق چنین است منهج در اینکه
نماز گزارنده هرگاه اخلال نمود در باره ازاله نجاستی که در نماز واجبست
ازاله اش از جامه و بدن خالی نیست که آنکس عالم بنجاست بوده در خاطر
داشت در وقت گزاردن نماز یا فراموش نموده بود یا علم بنجاست نداشت

بول های

ندارد

درین

درین مقام چند مسئله است اول آنست که عالم بنجاست باشد و
وقت گزاردن نماز بخاطر داشته پس آنکس اعاده نماز واجبست در وقت
و قضا در خارج وقت و محقق در معتبر فرموده است که این اجماعی جمیع علما است
که پاکی بدن و جامه را شرط صحت نماز دانسته اند است علی الاطلاق عبارت
اصحاب آنکه فرقی نیست میان کسی که عالم بنجاست باشد میان
آنکه عالم بحکم شرعی باشد یا جاهل بآن بلکه علامه و غیر علامه تصریح نموده
اند باینکه جاهل حکم شرعی در باره نجاست بمنزله کسیست که دانسته
ترک ازاله نجاست نموده باشد زیرا که علم بحکم شرعی شرط تکلیف نیست
و این حکم از ایشان مشکلست زیرا که تکلیف غافل قبیحست و حق آنست
که اگر ایشان اراده نموده اند باینکه جاهل بمنزله عامد است در اینکه
واجبست اعاده نماز گزارده شده در وقت است این حکم زیرا که
قضا واجبست پس این حکم علی الاطلاق مشکلست زیرا که وجوب
قضا کردن بامر تازه ایست که از شارع بظهور آمده است پس موقوف
است بر دلیل پس اگر ثابت شود مطلقا یا در بعضی از صور واجبست
قضا والا واجب نیست و اگر اراده نموده اند که جاهل بمنزله عامد
در اینکه مستحق عقابست پس این حکم مشکلست زیرا که تکلیف جاهل
بچیزی که جاهل حکم باشد در باره آن تکلیف بما لا یطاق است بلی آن
مکلفست ببحث و نظر هرگاه دانسته شود وجوب بحث و نظر به
عقل یا بشرع پس گناهکار است بترک نظر و بحث نه بترک ادای مجهول

در باره او دانسته شده باشد

مامور به را بجای نیاورده است
و اگر اراده نموده اند که جاهل
حکم بمنزله عامد است در اینکه

آن بوده

دوم اگر کسی نجاست را فراموش نموده باشد و نماز گزارد و بعد از آن
بخاطرش رسد که نجس بوده است اصحاب را اختلافست در حکم آن شیخ
در نهایه و مبسوط و خلاف و شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در مصباح
و ابن ادریس بر اینند که الحکم از کسیست که نجاست را داشته نماز کرده
باشد پس لازمست اعاده نماز در وقت و قضای نماز در خارج وقت
و منقول از ابن ادریس دعوی اجماع بر اینمعنی و دعوی نموده است که اگر
اجماع منعقد نمی بود بر اینمعنی فاضل محقق این حکم و علامه در تذکره نقل
نموده است از شیخ طوسی در بعضی از اقوالش که واجب نیست اعاده نماز مطلقا و
شیخ در استبصار فرموده که اگر وقت نماز باقی باشد اعاده مینماید و اگر بیرون
رفته باشد قضا ندارد و منشأ خلاف درین مسئله اختلاف روایات
است بحسب ظاهر شیخ طوسی روایت کرده است از محمد بن علی بن محبوب
و سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از ابی عبدالله علیه السلام
که قال سألته عن الرجل یصیب ثوبه الشیء ینجسه فینسی ان یغسله
فیصلی فیه ثم یذکر انه لم یکن غسله ایعید الصلوة قال لا یعید قد مضت
الصلوة و کتبت له یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که میرسد بجامه
چیزی که نجس میسازد آنرا پس فراموش نمود آنرا که بشوید پس گزارد نماز
در آن و بعد از آن بخاطرش میرسد که نشسته است آنرا آیا اعاده نماز
میکند فرمود که اعاده نمیکند نماز را بتحقیق که نماز گذشت و
نوشته شد از برای آنکس نماز و این حدیث با آنکه صحیحست صریحا

نجاسته م — بیست م — رسیدم م

دلالت

دلالت دارد بر اینکه اعاده نماز لازم نیست نه در وقت و نه خارج
وقت چنانچه دلالت دارد بر این تعلیلی که مستفاد از گفته امام علیه السلام
است که قد مضت الصلوة و کتبت له و ظاهر محقق در معتبر عمل به
مضمون این حدیث است زیرا که فرموده است که نزد من این حدیث حسن
است و اصول مطابق این حدیث است زیرا که نماز صحیح گزارده است پس ساقط
شده است نماز از واجبی بسبب آنکه موید این مدعی گفته رسول الله
صلعم است که عفی لامتی الخطأ والنسیان یعنی آمرزیده شده است از
برای امت من خطا و نسیان یعنی فراموشی تا اینجا منتهی شد حاصل
کلام محقق و ظاهر آنست که مراد او بحسن در اینجا خلاف معنی مصطلح
علیه میان محدثین است زیرا که سند این حدیث در اعلا مراتب صحت
و اینجا ظاهر شد بطلان گمان بعضی که این روایت حسن است برابری
نمیکند با احادیث صحیحه و سبب گمان این بعض ظاهر عبارت معتبر است
در مقابل این حدیث بسیار حدیثی است که دلالت دارد بر ثبوت اعاده
مانند صحیحه زراره که قال قلت لابی جعفر علیه السلام اصاب ثوبی دم رعاف
او غیره او شیء من منی فعلمت اثره الی ان اصیب له الماء فاصبت
و قد حضرت الصلوة و نسیت ان بثوبی شیئا و صلیت ثم انی ذکرت
بعد ذلک قال تعید الصلوة و تغسله یعنی راوی میگوید که گفتم با حضرت
آنحضرت که اگر برسد بجامه من خون بینی یا غیر آن یا چیزی از منی پس دانستم
الوضوء تا که برسم از برای آن آب پس رسیدم در وقتی که نماز حاضر شد

است م — ازدارد م — اثر از علامت و نشان نمودم — رسیدم م

از نجاست

وفراموش نموده بتحقیق که عامه من چیز نیست و نماز کرده ام و بعد از آن بخاطرم

رسید فرمود که نماز را اعاده مکن و مشوی آنرا و مانند صحیحه عبد الله بن

ابی یعفور از ابی عبد الله علیه السلم که قال قلت فالرجل یکون فی ثوبه نقط الدم

لا یعلم به ثم یعلم فینسی ان یغسله فیصلی ثم یذکر بعد ما صلی ایعید صلوته

قال یغسله ولا یعید صلوته الا ان یکون مقدار الدرهم مجتمعا فیغسله

ویعید الصلوة یعنی راوی میگوید که گفتم پس مردی که در جامه اش چند نقطه

خون بوده باشد و نداند بعد از آن دانسته پس فراموش نموده شستن

آنرا و بعد از آنکه نماز کرده بعد از نماز بخاطرش آمد آیا اعاده نماز مینماید فرمود

که بشوید و اعاده نماز ننماید مگر که خون مقدار درهم مجتمع بوده باشد پس

میشوید و نماز را اعاده مینماید و مانند این حدیث روایت نموده است

محمد بن مسلم بطریق حسن و سماعه و ابو بصیر از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق

علیه السلم و باین احادیث متمسک شده اند شیخ مفید و شیخ طوسی و سلار رضی

و تابعان ایشان در وجوب اعاده نماز و قضای آن و شیخ طوسی در کتاب استبصار

جمع نموده است میان اخبار باینکه حمل نموده است احادیثی که دلالت دارند

بر وجوب اعاده بر اینکه مراد با اعاده در وقت و روایت اول را بر اینکه

بخاطرش آمده بعد از بیرون وقت و مراد باینکه اعاده نمیکند آنست که قضا نمی

کند و استدلال نموده است بر این تاویل بحدیثی که روایت نموده است از علی

بن مهزیار که قال کتب الیه سلیمان بن رشید یخبره انه بال فی ظلمة اللیل وانه

اصاب کفه برد نقطة من البول لم یشک انه اصابه ولم یره وانه مسحه

نجاست جامه

متمسک شده اند باین احادیث

بخرقة ثم نسی ان یغسله وتمسح بدهن فمسح به کفیه ووجهه ورأسه

ثم توضأ وضوء الصلوة فصلی فاجابه بجواب قرأته بخطه اما ما توهمت

مما اصاب یدک فلیس بشیء الا ما تحقق فان تحققت ذلک کنت

حقیقا ان تعید الصلوات التی کنت صلیتهن بذلک الوضوء بعینه

ما کان منهن فی وقتها وما فات وقتها فلا اعادة علیک لها

من قبل ان الرجل اذا کان ثوبه نجسا لم تعد الصلوة الا ما کان

فی وقت واذا کان جنبا او صلی علی غیر وضوء فعلیه اعادة

الصلوات المکتوبات اللواتی فاتته لان الثوب خلاف الجسد

یعنی راوی میگوید که نوشت بسوی او سلیمان بن رشید که خبر دهد که

او بول کرده در تاریکی و رسید بکف آنکس سردی نقطه از بول که شک

ندارد در اینکه رسیده است باو و ندیده آنرا و مسح نمود بکهنه و بعد

از آن فراموش نمود که بشوید و مسح کرد آنرا بروغن پس مسح نمود بآن هر دو

کف و روی و سر خود را و بعد از آن وضوی نماز ساخته نماز کرد پس

جواب نوشت که من خواندم از خط آنحضرت اما آنچه توهم نموده از آنچه

رسیده است بدست تو چیزی نیست مگر که محقق شود پس اگر تحقق

دانی آنرا سزاوار آنکه اعاده نمائی نمازهای که کرده بودی

بآن وضو بعینه آنچه باشد از آنها در وقت و آنچه فوت شده

باشد وقت آن را اعاده نماز نیست بجهت اینکه بتحقیق هرگاه جامه مردی باشد

نجس باشد اعاده نمینماید نماز را مگر که در وقتش و هرگاه جنب

در وقت آن

تهمت

آنحضرت جواب از او بسته خواندم از

اگر وقت باقی باشد والا واجب نیست و نظیر و مانند ان

باشد یا نماز گزارده بی وضو پس بر وی است اعاده نمازهای واجبه که فوت
شده باشد زیرا که جامه غیر جسد است و حق آنکه معلوم نیست که
این حدیث مضمر است معلوم نیست که کتاب بچه کس نوشته شده بود
امام بوده است یا نه و باز در متن این حدیث نوعیست از اجمال که
انکه دلالت دارد بظاهر بر اینکه پاکی محل وضو شرط نیست در صحت آن
و این حکم مشکلست مگر که حمل کرده شود فان تحققت ذلک بر اینکه
مراد این باشد که تحقیق نموده باشی رسیدن بول بهر دو دست تو ولیکن
بنحوی که نرسیده باشد در اعضای وضو و گفته لان الثوب خلاف الجسد
ممکنست که محمول باشد بر اینکه مراد از آن اینست که نجاست جامه نجاست
عینی است بخلاف نجاست بدن زیرا که نجاست حکمی است و حق آنست
که اعاده نماز واجب نیست بسبب آنکه سندش صحیح است چنانچه گذارش
یافت اولا و با صحت سندش موافق مقتضای اصل است و عموما تست
و حمل آنچه دلالت دارد بر اعاده از احادیث بر استحبابیست سیم
در اینکه اگر جاهل باشد بنجاست و نداند تا فارغ شود از نماز اصحاب
را اختلافست در حکم آن پس از شیخ طوسی در موضعی از نهایه و مفید
و مرتضی و ابن ادریس را اعتقاد آنست که اعاده نیست بر انکس مطلقا
خواه در وقت و خواه در خارج وقت و در مبسوط فرموده است که در
وقت اعاده میکند نه در خارج آن و اختیار این نموده است شیخ طوسی باز
در باب میاه از نهایه و ظاهر ایشان اتفاق بر اینست که قضا واجب

وضو نیست صح

کسی صح

نیست اگر بدانند تا وقت بیرون رود و منقول از ابن فهد در مهذب آنست
که بالاجماع قضا واجب نیست و ظاهر عبارت منتهی آنست که خلاف در این حکم
واقع است و معتمد عدم وجوب قضای نماز است مطلقا زیرا که گزارده
نمازی را که شارع امر بآن نموده است پس موجب سقوط فرض میشود
زیرا که امر اقتضای اجزا می نماید و ما سند صحیحه شیخ طوسی از عبد الرحمن بن ابی
عبد الله که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی و فی ثوبه
عذرة من انسان او سنور او کلب ایعید صلوته قال ان کان لم
یعلم فلا یعید یعنی راوی میگوید که پرسیدم آنحضرت را از مردی که نماز
گزارده و در جامه اش نجاستی باشد از آدمی یا گربه یا سگ آیا اعاده
میکند نماز خود را فرمود که اگر ندانند اعاده نماز نمیکند و ما سند صحیحه
شیخ طوسی از اسماعیل جعفی از ابی جعفر علیه السلام فی الدم الزائد علی قدر
الدرهم قال و ان لم یکن رآه حتی صلی فلا یعید الصلوة یعنی در باره
خون زاید بر قدر درهم فرمود اگر ندیده باشد آنرا تا نماز گزارد اعاده نمی
نماید نماز خود را و ما سند صحیحه او از محمد بن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام که قال
ذکر المنی فشدده و جعله اشد من البول ثم قال ان رأیت المنی
قبل او بعد ما تدخل فی الصلوة فعلیک اعادة الصلوة و ان انت نظرت
فی ثوبک فلم تصبه ثم صلیت فیه ثم رأیته بعد فلا اعادة علیک
و کذلک البول یعنی راوی میگوید که آنحضرت ذکر نمود منی را پس سخت گرفت
و کرد انگه آنرا در نجاست سخت تر از بول و بعد از آن فرمود اگر ببینی منی را

آن صح

پیش از شروع در نماز باید از اطراف شدن در آن و واجبست بر تو اعاده آن
نماز و اگر نظر نمودی در جامه آنست و نرسیده بود آنرا منی و بعد از آن کردی نماز
را در آن و بعد از آن دیدی منی را اعاده بر تو نیست و همچنین است حکم بول
و ظاهر این حدیث آنست که اعاده نماز نیست بر کسی که جاهل نجاست باشد
بشرط آنکه مبالغه و اجتهاد نموده باشد در دیدن پیش از نماز و اگر مبالغه
نکرده باشد و بعد از نماز آنرا دیده نمازش را اعاده مینماید چنانچه
شهید در ذکری بعد از نقل این حدیث این را گفته است بدلیل گفته حضرت
امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام در باره منی که تغسله الجاریة ثم یوجد
اعد صلوتك اما انك لو كنت غسلت انت لم يكن عليك شيء يعني
در باره منی که بشوید آنرا کنیزی و بعد از آن یافته شود منی در آن بر تو
چیزی نیست یعنی اعاده نماز و بالجمله شیخ شهید استدلال نموده است
باین دو حدیث بر اینمعنی و بعد از آن فرموده است که اگر احداث
قول سیم نباشد بدانکه شیخ طوسی در مبسوط استدلال نموده است
بر اینکه جاهل نجاست اگر بعد از نماز واقف شود بنجاست اعاده
نماز مینماید اگر وقت نماز باقی باشد باینکه اگر واقف شود بر نجاست
در اثناء نماز اعاده مینماید نماز را پس اگر بعد از نماز واقف شود
بنجاست باید که اعاده نماز نماید اگر وقت باقی باشد و جواب از این
استدلال منع ملازمت است یعنی لازم نمی آید از وجوب اعاده نماز هرگاه
در اثنای نماز مطلع شود بنجاست وجوب اعاده نماز هرگاه بعد از گزاردن

نیست ح

فرموده که اعاده نمیکنی نماز خود را
اما اگر نشسته باشی منی را و بعد
از آن یافته شود منی ح

نماز مطلع شده وقت باقی باشد و حکم نمودن باین موقوفست بر دلیلی و
ثابت نشده است و ممکنست استدلال نمودن بر اینمعنی بصحیحه
شیخ طوسی از وهب بن عبد ربه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام فی الجنابة
تصیب الثوب ولم یعلم بها صاحبه فیصلی فیه ثم یعلم بعد قال
لا یعید اذا لم یکن علم یعنی در باره جنابت که برسد بجامه و نداند آنرا
صاحبش پس نماز گزارد در آن و بعد از آن مطلع شود فرمود که اعاده نماز
نماید هرگاه ندانسته باشد و شیخ طوسی در تهذیب جواب از این حدیث
داده است باینکه مراد آنست که ندانسته باشد نجاست را در حال
گزاردن نماز و پیش از شروع در آن دانسته باشد و این توجیه دور است
نزد او چنانچه [illegible] حمل مضمونش نمودن بر اینجا بنا بر منافات با آن
احادیث در باره عدم وجوب اعاده نماز نداشته باشد با آنکه متن
این حدیث خالی نیست از خرابی و دور نیست که در عبارت معصوم لا یعید
اذا لم یکن علم واقع باشد لیکن راوی توهم کرده حرف نفی را اسقاط نموده
باشد و در این حال موافق سایر احادیث است والله اعلم منهج دراینکه نماز
گزارد در اثنای نماز نجاستی چند اگر ممکنش باشد انداختن جامه و پنهان کردن
عورتش بغیر آن جامه واجبست و تمام میکند نماز را و اگر جامه پاک
و اگر متعذر باشد [illegible] باینکه در کندن آن جامه از بدن فعل کثیری واقع شود
که سبب بطلان نماز است نماز را باطل ساخته جامه نجس را انداخته
و جامه پاکی پوشیده نماز گزارد و بالجمله نماز گزارنده هرگاه در جامه باید

در خاطر داشته باشد و از و در لغو

داغ نشود ح

نجاستی ببیند در حالتی که در نماز باشد و بداند سبقت نجاست را بر
نماز باید در اینمقام دو مسئله است اول آنکه میداند سبق نجاست
را شیخ طوسی در نهایه و مبسوط و محقق تصریح نموده اند باینکه واجبست
بر انکس ازاله نجاست یا انداختن جامه نجس و پوشانیدن عورت را بغیر
آن جامه با امکان تمام کردن نماز در آنحال و اگر کندن میسر نباشد مگر
بفعل کثیر یا بآنکه روی از قبله گردد نمازش باطلست و بعد از ازاله نجاست
نماز را از سر گیرد محقق در معتبر فرموده است که بنا بر گفته دوم شیخ طوسی
سر میگیرد نماز را اگر در اثنای نماز واقف بنجاست شود و اشارت
نموده است بگفته دوم شیخ بآنچه نقل نموده است در مبسوط از اعاده
جاهل بنجاست نماز را هرگاه ندانست تا فارغ شد بشرط آنکه وقتش
باقی باشد و این حکم محل تأملست از دو وجه اول بسبب منع ملازمه
زیرا که رواست اعاده جاهل نماز را هرگاه مطلع بر نجاست نشد تا فارغ
شد از نماز در وقتش بسبب آنکه کل افعال نماز را بجای آورده است با
نجاست و لازم نمی آید از وجوب اعاده در اینجا اعاده نماز هرگاه مطلع
شود بنجاست در اثنای نماز زیرا که بعضی از افعال نماز با نجاست واقع شده
است نه کل آن دوم باینکه شیخ طوسی در مبسوط جزم نموده است بر
وجوب تمام کردن نماز هرگاه که متمکن بوده باشد از انداختن جامه
و پوشانیدن عورت در آنحال با آنکه حکم نموده است باعاده نماز در وقت
اگر جاهل بنجاست بوده و بعد از آن مطلع بر آن شده باشد و روایات

بغیر صح

باشد

دلیل

واحادیث درین باب مختلفند دلاله بطریق صحیح از ابی جعفر علیه السلام نقل
نموده است که قال قلت اصاب ثوبی دم رعاف او غیره او شیء من منی
وحدیث دراز است و در آخرش فرموده راوی که ان رأیته فی ثوبی و
انا فی الصلوة قال تنقض الصلوة یعنی اگر ببینم منی را در جامه ام در حالتی
که در نماز بوده باشم فرمود که باطل گردان نماز را و در صحیح محمد بن مسلم
از ابی عبد الله علیه السلام واقعست که انه قال ان رأیت المنی قبل او بعد
ما تدخل فی الصلوة فعلیک اعادة الصلوة یعنی فرمود اگر ببینی منی را
پیش از داخل شدن در نماز یا بعد از داخل شدن در آن پس بر تو است
اعاده نماز و مقتضای این دو حدیث وجوب قطع نماز است مطلقا خواه
متمکن باشد از انداختن جامه و پوشانیدن عورت بغیر آن جامه باشد
یا نه و محمد بن مسلم نقل نموده است در حدیث حسن که قال قلت له
الدم یکون فی الثوب علی و انا فی الصلوة قال ان رأیته و علیک
ثوب غیره فاطرحه و صل و ان لم یکن علیک غیره فامض فی صلوتک
ولا اعادة علیک یعنی گفتم بآنحضرت که خون میباشد در جامه که
بر منست در حالتی که من در نمازم فرمود اگر دیدی آنرا و بر تو جامه
غیر آن هست پس بینداز آنرا و نماز کن و اگر نبوده باشد بر تو غیر آن
جامه پس نماز را اتمام کن و اعاده بر تو نیست و صحیح علی بن جعفر از
برادرش موسی علیه السلام که قال سألته عن الرجل یصیب ثوبه خنزیر فلم
یغسله فذکر و هو فی صلوته کیف یصنع به قال ان کان دخل فی صلوته

فلیمض وان لم یکن دخل فی صلوته فلینضح ما اصاب من ثوبه الا ان یکون فیه اثر فیغسله یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که رسید بجامهٔ او خنزیری و نشناخت آنرا و بعد از آن بخاطرش رسید در حالتی که در نماز بود چکند پس فرمود اگر داخل در نماز شده باشد پس تمام میکند آنرا و اگر داخل نماز نشده باشد می باید آنچه رسیده باشد جامه اش را از آن مکو که در جامه اش اثری از آن نباشد که بشوید آنرا و مقتضای این دو حدیث وجوب مضی در نماز است لیکن معتبر در حدیث اول انداختن جامهٔ نجس است هرگاه غیر آنجامه داشته باشد و جمع میان این احادیث متحقق میشود بحمل آنچه متضمن استیناف و سر گرفتن نماز است بر استحباب و بالجمله جایز است که اگر کسی نماز تمام کند با انداختن جامهٔ نجس هرگاه غیر آنجامه داشته باشد و اگر غیر آن جامه نداشته باشد روا است گذاردن نماز در آنجامه اگرچه سر گرفتن در جمیع این صور سنت باشد دوم آنکه ندانند سبق نجاست را و ظهور در اثنای وجوب طرح نجاست است و انداختن آنست یا شستن و تمام کردن نماز هرگاه فعل کثیر ازو بظهور نیاید و اگر چنین نباشد نماز را از سر میگیرد و محقق در معتبر قطع نموده است بوجوب سر گرفتن نماز در اینجا نه بر قول باعاده جاهل در وقت و این حکم مشکل تر است از حکم سابق و حق آنست که اگر ممکن باشد ازالهٔ نجاست بی آنکه فعل کثیر ازو بظهور آید نماز را تمام میکند بدلیل اصل سالم از چیزی که با آن معارضه نماید و آن دو حدیث که دلالت دارند بر سر گرفتن نماز هرگاه نجاست مقدم بر نماز

دارد

باشد دوم آنکه ندانند سبق نجاست را و ظهور در اثنا وجوب طرح نجاست است و انداختن آنست یا شستن و تمام کردن نماز هرگاه فعل کثیر ازو بظهور نیاید و اگر چنین نباشد سر میگیرد و محقق در معتبر قطع نموده است بوجوب سر گرفتن نماز در اینجا نه بر قول باعاده جاهل در وقت و این حکم مشکل تر است از حکم سابق و حق آنست که اگر ممکن باشد ازالهٔ نجاست بی آنکه فعل کثیر ازو بظهور آید نماز را تمام میکند بدلیل اصل سالم از چیزی که با آن معارضه نماید و آن دو حدیث که دلالت دارند بر سر گرفتن نماز هرگاه نجاست مقدم بر نماز باشد و دلالت دارد بر سر گرفتن نماز با انکار النجاسة موقوف باشد بر فعل کثیر صحیحه معویه بن وهب بجلی که قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن الرعاف اینقض الوضوء قال لو ان رجلا رعف فی صلوته وکان عنده ماء او من یشیر الیه بماء فتناوله فمال برأسه فغسله فلیبن علی صلوته ولا یقطعها یعنی راوی میگوید که پرسیدم آنحضرت را از خونی که بیرون آید از بینی آیا وضو را باطل میسازد فرمود اگر مردی خون بیرون آید از بینی او و نزد او آبی باشد یا کسی که اشارت باو نماید بآب تا از برای او آب را بیاورد پس اشارت بسر خود کرده پس بشوید آنرا باید که نماز خود را تمام کند و قطع ننماید و مانند صحیحه محمد بن مسلم که قال سألت اباجعفر علیه السلام عن الرجل یاخذه الرعاف والقیء فی الصلوة کیف یصنع قال ینفتل فان وجد ماء قبل ان یتکلم فلیغسل الرعاف ثم لیعد ولیبن فی صلوته یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که بگیرد او را رعاف و قی در نماز چکند فرمود که سر بر گرداند

پس اگر بافضای آبی داشته باشد از گفتن سخن پس بشوید خون را و بعد از آن برگردد و نماز
خود را تمام کند و مقتضای این دو حدیث تمام کردن نماز است مطلقا و لیکن
نمیدانم کسی که عمل بمضمون این دو حدیث کرده باشد و درین مقام چندین
فرع است اول در اینکه کسی عالم شود در اثناء نماز بنجاست سابق بر کردن نماز
لیکن وقت تنگ بوده باشد از ازاله آن و بعد از گرفتن نماز شهید سعید
در بیان جزم نموده است بوجوب استمرار در نماز و در ذکری میل باین نموده
است بدلیل آنکه اگر نماز را در اینصورت نگذارد مستلزم آنست که آنرا قضا
بجای آورده و قضا کردن نماز منفی است و لیکن این حکم محل تامل است زیرا
که امر واقع است از شارع بوجوب سر گرفتن نماز و اینکه قضا جایز نبوده باشد
محل بحث است و حق آنست که بنای این مسئله را گذاشتن بر اینکه تنگی
وقت از ازاله نجاست آیا اقتضا میکند انتفاء شرطیت ازاله نجاست
یا نه یعنی که مکلف هرگاه بوده باشد بر بدن یا جامه اش نجاستی بود
و او قادر بر ازاله اش باشد لیکن اگر مشغول شود بازاله آن وقت نماز
بیرون میرود آیا ساقط است وجوب ازاله نجاست و متعین میشود کردن
نماز با نجاست یا متعین است بر او ازاله نجاست و قضای نماز اگر
وقت بیرون رود این مسئله مشکلست از حیثیت اطلاق نصوص
در باره اعاده نماز با نجاست که شامل است این صورت را و از حیثیت
جزم بوجوب کردن نمازهای پنجگانه فی اوقات معینه و اشتراط آن
بازاله نجاست بر اینوجه که قضا شود معلوم نیست پس بواسطه آن ترک

نمیشود امر معلوم است و نظیر این حکم گذشت در باره تیمم هرگاه وقت تنگ
بوده باشد از وضو ساختن و اداء نماز کردن با بودن آب دوم اگر واقع
شود جبرا نجاست در حال کردن او نماز را و بعد از آن برطرف شود
نداند و بعد از آن واقف شود بر این مسئله میماند در نماز چنانچه محقق
در معتبر فرموده است و بنابر قول باینکه جاهل نجاست در وقت اعاده
نماز مینماید آن نماز را سر میگیرد و حق آنست که بنابر این قول باز نماز را سر
نمیگیرد چنانچه گذارش یافت سیم اگر کسی نماز کرد و بعد از آن نجاست
در بدن یا در جامه اش دید و شک کرد در اینکه آن نجاست در حال
کردن نماز بوده یا نه پس نمازش صحیح است بلکه علامه در منتهی تصریح باین
نموده است بر اینکه خلافی نیست میان اهل علم از روی عمل باصل صحت
و عدم نجاست چهارم در اینکه زنی که تربیت کننده پسری باشد و غیر
از یک جامه نداشته باشد او را میشوید در شبانروزی یکبار و اگر شستن
آن جامه را در آخر روز بجای آورد پیش از نماز ظهر بهتر خواهد بود چنانچه
شیخ طوسی در نهایه و مبسوط آورده است و عامه متاخرین را این اعتقاد
است و مستند این حکم حدیث ابی حفص از ابی عبد الله علیه السلام است
که قال سئل عن امرأة لیس لها الا قمیص و لها مولود فیبول علیها کیف
تصنع قال تغسل القمیص فی الیوم مرة یعنی راوی میگوید که پرسیده
شد آنحضرت از زنی که نباشد او را مگر یک پیراهن او را در روزی یکبار
و این حدیث ضعیف است زیرا که ابو حفص مردد است میان ثقه و ضعیف

و فرزندی بوده باشد او را که بول
بر او میکرده باشد چکند از زن
که بشوید آن جامه پیراهن خو

وبا اینکه از جملهٔ همان سند این حدیث محمد بن یحیی معادی است وعلامه در
خلاصه او را ضعیف دانسته است واولی در این مسئله وجوب ازالهٔ
نجاست است بالامکان وساقط شدن آن با مشقت سخت از برای رفع حرج
واگر قایل شویم بعفو از نجاست بول سزاوار آنست که فرقی میان پسر ودختر
درین باب نباشد زیرا که لفظ مولود شامل پسر ودختر هست ورخصت
منحصر است در نجاست جامهٔ زنی که تربیت کنندهٔ مولود باشد بول
آن پس شامل مردی که تربیت کنندهٔ مولود باشد نیست وهمچنین شامل
نجاست غیر بول مولود نیست از سایر نجاسات که اکتفا نمودن در چیزی
که مخالف اصل است بر مورد نص باشد ومحقق وغیر محقق برآنند که سزاوار
چنان است که شستن جامه را در آخر روز پیش از نماز ظهر بجای آورد
تا چهار نماز با طهارت بجای آورده باشد یا با کمی نجاست واین حکم
[illegible] یا واجب بجای آوردن نماز در عقب شستن جامه وامکان
ومحکوم بودن نماز پوشیدن آن اظهر آنست که واجب نیست بعضی وچونکه
این حدیث ضعیف است سزاوار آنست که این نجاست در این صورت
ملحق بسایر نجاسات شود در وجوب ازاله با امکان مبحث در
اینکه اگر با کسی دو جامه باشد یکی پاک ودیگری نجس ونداند خصوص
هیچکدام را میگزارد هر یک نماز را در هر یک از این دو جامه تنها چنانچه
مذهب شیخ طوسی است واکثر ومحمد بن [illegible] شیخ در کتاب خلاف نقل نموده
است از بعضی علما که هر دو جامه را میاندازند ونماز برهنه میگزارد وشیخ

طوسی در مبسوط این حکم را روایت دانسته است وابن ادریس اختیار این
نموده است وحق اولست زیرا که متمکن نیست از گزاردن نماز در جامهٔ پاک
بی مشقتی پس متعین است بر او مکرر گزاردن نماز در جامه که شک در طهارت
آن بوده باشد روا نیست واولی است از گزاردن نماز در جامهٔ نجس با
ضرورت وهرگاه مکرر گزاردن روا نباشد در حال برهنگی ثابت میشود
نماز گزاردن در یکی از این دو جامه یا در هر یک از آنها زیرا که مفروض آنست
که غیر از این دو جامه ندارد ولیکن شق اول که نماز گزاردن در یکی از آنهاست
باطل است زیرا که کسی قایل این نیست پس ثابت شد دوم که گزاردن هر نماز
در هر یک از این دو جامه ودلالت دارد بر این مدعی حدیث صفوان بن
یحیی بطریق حسن از ابی الحسن علیه السلام کانه کتب الیه یسأله عن رجل کان
معه ثوبان فاصاب احدهما بول ولم یدر ایهما هو وحضرت الصلوة و
خاف فوتها ولیس عنده ماء کیف یصنع قال یصلی فیهما جمیعا
نوشت بخدمت آنحضرت که بپرسد او را از مردی که با او باشد دو جامه
ویکی از آن دو جامه را رسید بول ونداند که کدام است آنجامه ووقت نماز
حاضر شده می ترسد فوت شدن نماز را ونباشد نزد او آبی که بشوید
آنرا چکند فرمود که نماز گزارد در هر دو جامه یعنی تمام نمازی را در یک
از این دو جامه میگزارد فلهذا صدوق تفریع نموده است کلمه را در
حدیث یعنی که گفته خود [illegible] یعنی علی الانفراد واستدلال نموده است وابن ادریس
استدلال نموده است بر گزاردن نماز برهنه دو وجه اول احتیاط وبعد از آن

جمیعا یعنی م

بر گزاردن دو جامه

اعتراض نموده است بانیکه احتیاط در تکرار نماز با ستر عورت اولی است از
کذاردن نماز برهنه و جواب داده است از این اعتراض بانیکه واجب اقتران
آنچه تاثیر داشته باشد در وجود افعال نماز چون ستر عورت واجب
در نماز و واجب مقارنه آن با افعال نماز و هر یک از این دو جامه تنها
و چون جزم حاصل نیست به پاکی هیچ یک روا نیست نماز کزاردن در هیچ کدام از آن دو
تنها وجه دوم آنست که واجب بر او نزد شروع هر نمازی اما جواب از سؤال
اول منع از وجوب اقتران افعال نماز بچیزی که تاثیر داشته باشد
در وجود افعال نماز بان بلکه آنچه لازم است وجوب مقارنت نماز است
فی الجمله با آنچه موثر در صحت باشد و این حاصلست زیرا که ستر عورت به
پاکی چونکه واجب و حاصل است بکزاردن هر نمازی دو بار بین متعین
دانکه این وجه [illegible] مقامه هر یک از دو نماز و جواب از استدلال دوم
بمنع از اشتراط قطع و جزم به پاکی جامه است زیرا که آن شرط است با قدرت
نه با اشتباه علامه در منتهی فرموده است اگر شرط نموده باشی جزم به
نبودن نجاست پس این جزم حاصل نیست بلکه تکلیف باین جزم تکلیف
بما لا یطاق است و اگر شرط نموده باشی عدم جزم بنجاست پس آن حاصل
نزد کزاردن نماز در هر یک از دو جامه زیرا که یقین حاصل نیست به [illegible] بنجاست
آن و از این کلام علامه ظاهر میشود جواز اکتفا نمودن بیک نماز در
هر یک از این دو جامه زیرا که مانع از کزاردن نماز نجاستست و نجاست
در هر یک از این دو جامه بخصوصه یقین نیست ولیکن ظاهر بعض کلام

باید که مقارن نماز کزاردن باشد [illegible]

کزاردن هر نمازی آنست که جزم داشته باشد به پاکی جامه و حال آنکه ممتنع است این جزم [illegible] وقت [illegible]

و بهر جامه [illegible]

اصحاب با این حکم منافات دارد و شبهه نیست در اینکه کزاردن هر نماز
در هر یک از دو جامه اولی و احوط است اما کزاردن نماز برهنه روا نیست و
این حکم چندین فرع است اول آنست که علامه در منتهی فرموده است
اگر باشد با کسی جامه پاک متعین میشود کزاردن نماز در آن و روا نیست
کزاردن نماز در دو جامه که اشتباه در آنها واقع باشد خواه یک نماز باشد
و خواه چندین نماز و اگر باشد یکی از دو جامه که اشتباه در آنها واقع
باشد خواه یک نماز پاک و دیگری نجس بنجاست معفو عنها مخیر است
نماز کزارده در کزاردن نماز در هر یک از آنها و اولی کزاردن او ست نماز
را در جامه پاک و اگر باشد کسی را دو جامه آلوده بنجاست معفو عنها باشد
و در یکی از این دو کمتر باشد از دیگری اولی کزاردن نماز است در جامه
[illegible] که در ان نجاست معفو عنها کمتر است دوم اگر باشد کسی را چندین جامه
پاک و نجس و اشتباه روی داده باشد نماز واجب بجای می آورد
بعدد جامهای نجس و یک نماز زیاده میتوان بر آن عدد تا آنکه تمام
نموده واقع شود نماز در جامه پاک و اگر جامهای بسیار مشتبه
شده باشد احتمال تخییر هست از برای دفع حرج و مفسده و مشقت
سیم اگر کسی را دو جامه باشد و مشتبه شده باشد پاک و نجس و
بعد از آن یکی از این دو جامه کم شده باشد بعضی را اعتقاد آنست که نماز
در آن جامه بجای آورد و باز همین نماز را برهنه و اولی آنست که نماز بگذارد
در آن جامه که مانده است زیرا که روا است کزاردن نماز در جامه که یقین باشد

بلکه [illegible]

نجاستان در برهنه میشود پس بطریق اولی جواز نماز کزاردن در آن جامه ثابت
باقی ماند چهارم اگر وقت تنك بوده باشد از کزاردن هر نمازی باشد
در هر یك از آن دو جامه میکزارد نماز را در هر جامه بقدر آنچه وقت
باقی باشد اگرچه یك نماز باشد مع انکه اختیار نیست در کزاردن نماز
در هر جامه که خواهد در وقت تنك مکر که کمان پاکی یکی از دو جامه
میکزارد نماز در هر جامه باشد پس متعین میشود نماز کزاردن
در یکی از دو جامه و محقق در شرایع میفرماید که اگر وقت تنك باشد برهنه
عریان نماز میکزارد و حق آنست که اختیار دارد در کزاردن نماز در
یك جامه و یکی نماز نمیکزارد زیرا که احتمال [illegible] ضعیف که طهارت
است اولی است از [illegible] که جامه ساتر عورت است بلکه
ازین خواهد آمد بیان آنکه نماز کزاردن در جامه نجس بیقین اولی
است از برهنه نماز کزاردن چه جای کزاردن نماز در جامه مشکوک
فیه در باب نجاست پنجم اگر باشد بر ذمت کسی چندین نماز مرتبه
واجبست بر آنکس رعایت ترتیب در کزاردن آن نمازها مثلا اگر
بر کسی دو نماز باشد مانند ظهر و عصر میکزارد ظهر را در یکی از دو جامه
و بعد از آن میکند آنجامه را و نماز ظهر را در یکی از دو جامه و بعد
از آن عصر را میکزارد و اگر نماز عصر را کزارده در جامه دوم بعد از آن
میکزارد در جامه اول ظهر را در هر جامه ظهر و عصر را بعید [illegible]
از غلط صواب و باین علامه جزم نموده است [illegible] زیرا که نماز در

در نهایه هم

[illegible]

که عصر است بعد از نماز اول که ظهر است واقع شده است و بر هر تقدیر یکی چون
اگر کزارده ظهر را در اول [illegible] ظهر پس تنها او واجب بر او اعاده عصر است
در جامه دوم زیرا که ممکن است که جامه پاك آن باشد که عصر را اول در آن
کزارده فرع محقق در شرایع بر اینکه اگر کسی را جامه نجسی باشد می انداز
و برهنه نماز میکزارد هر کاه غیر آن جامه نداشته باشد اصحاب را اختلاف
درین حکم روی داده است شیخ طوسی و اکثر مجتهدین بر اینند که جامه را اکنده
و برهنه نماز میکزارد با شناخت [illegible] ابن جنید اعتقاد آنست که اکر باشد [illegible]
جامه نجس و قدرت بر شستن آن نداشته باشد نماز کزاردن در آنجامه
دو سزاست کزاردن نماز در آن برهنه نزد من محقق در معتبر و علامه
در منتهی قایلند بتخییر میان هر دو یعنی نماز کزاردن در آن برهنه
نزد من محقق کزاردن در جامه نجس با برهنه نماز کزاردن باشد کلاء نموده
است شیخ طوسی حدیثی که نقل نموده است از سماعه که قال سألته عن رجل
یکون فی فلاة من الارض لیس علیه الا ثوب واحد و اجنب فیه و لیس
عنده ماء کیف یصنع قال یتیمم و یصلی عریانا قاعدا و یومی یعنی راوی
میکوید که پرسیدم آنحضرت را از مردی که باشد در بیابانی نباشد همراه او
مکر یك جامه که جنابت واقع شده باشد در آن جامه و نباشد نزد آنکس
آبی چکند فرمود که تیمم کند و برهنه نماز کزارد و روایت نموده است باز از منصور
بن حازم که قال حدثنی محمد بن علی الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اصابته جنابة
و هو فی الفلاة و لیس علیه الا ثوب واحد و اصاب ثوبه منی قال یتیمم و یطرح

یکی چون ظهر شد بعصر است ترتیب [illegible]
خواه هر دو را در هر جامه [illegible]
یا ظهر را در دو جامه و عصر را اعاده
دو جامه [illegible]

باشد در م

نماز برهنه

ثوبه و يجلس مجتمعاً و يصلي فيومي ايماءً يعني دربارهٔ مردي كه رسيده باشد
او را جنابت در حالتي كه در بيابان باشد و غير ازين جامه نداشته باشد
و مني بآن جامه رسيده بود كه تيمم ميكند و جامه را دور انداخته مي نشيند مجتمع
ميكند و نماز را باشاره ميگذارد اين دو حديث ضعيفند اما اول بسبب
آنكه مقطوعست يا مخفي كه از اول سند بعضي افتاده اند و حال ايشان معلوم
نيست در عدالت و عدم عدالت و ثاني از جمله رجالش زرعه و سماعه است
و هر دو واقفي مذهبند و اما حديث دوم در طريقش محمد بن عبد الحميد واقع است
و توثيق در بارهٔ او واقع نيست صحيح او در مقابل اين دو حديث چند حديث
صحيح واقعند كه دلالت بر گزاردن نماز در جامه دارند مانند صحيحه محمد بن
علي الحلبي كه انه سال ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يكون له الثوب الواحد
فيه بول لا يقدر على غسله قال يصلي فيه يعني راوي پرسيد آنحضرت را از
مردي كه باشد مر او را يك جامه و در آن بول بوده و قادر بر شستن آن نباشد
فرمود كه گزارد در آن نماز را و مانند صحيحه عبد الرحمن بن ابي عبد الله كه انه سال
ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يجنب في ثوب ليس معه غيره و لا يقدر
على غسله قال يصلي فيه يعني پرسيد آنحضرت را از مردي كه جنابت در جامه
بجاي آورده و نباشد با او غير آنجامه و قدرت بر شستن آن نداشته
باشد فرمود كه ميگزارد نماز در آنجامه و مانند صحيحه علي بن جعفر كه انه سال
اخاه موسى عليه السلام عن رجل عريان و حضرت الصلوة فاصاب ثوبا
نصفه دم او كله ايصلي فيه او يصلي عريانا فقال ان وجد ماء غسله و ان

لم يجد ماء صلى فيه و لم يصل عريانا يعني پرسيد برادر بزرگوارش حضرت
امام موسى عليه السلام از مردي كه برهنه باشد و حاضر شده باشد نماز پس رسيده
باشد بيك جامه كه نصفش يا خون يا كل آن آيا ميگزارد نماز را در آن جامه يا
ميگزارد نماز را عريان فرمود آنحضرت كه اگر بيابد آبي ميشويد آنجامه را و اگر نيابد
آبي نماز ميگزارد در آن و برهنه نميگزارد نماز را و مانند صحيحه حلبي كه قال سالت
ابا عبد الله عليه السلام عن رجل اجنب في ثوبه و ليس معه غيره قال يصلي
فيه فاذا وجد الماء غسله يعني راوي ميگويد كه پرسيدم آنحضرت را از مردي
كه جنب شود در جامه اش و نباشد با او غير آنجامه فرمود كه نماز ميگزارد نماز را
در آنجامه پس هرگاه بيابد آبي ميشويد آنرا شيخ طوسي جواب ازين احاديث
داده است باينكه مراد از نماز نماز جنازه است يا باينكه آنجواز گزاردن نماز
در آنجامه اگر وقتي متعذر باشد و ممكن از كندنش نباشد و خبر علي
بن جعفر را حمل نموده است بر اينكه مراد از خون خونيست كه نماز در آن جايز
باشد مانند خون ماهي و ظاهر است كه اين توجيهات دور است و از
مقتضاي ظاهر اين احاديث بيرون و ممكنست جمع ميان اين احاديث
بتخيير ميان برهنه نماز گزاردن و ميان گزاردن نماز در جامهٔ نجس و افضليت
نماز در جامه چنانچه ابن جنيد را اعتقاد اينست مگر كه موقوف بر [illegible]
بودن سند اين احاديث [illegible] خلاف واقع است و بر هر تقدير نماز گزاردن در
جامه افضل است و اولی است در اینکه اگر ممکن نبوده باشد کندن جامهٔ نجس
بعضی را اعتقاد آنکه که نماز در آن میگزارد و بعد از آن اعاده نماز نمیباید

وشیخ طوسی را این اعتقاد است وجمعی از اصحاب تابع آن شیخ شده اند در این حکم شده اند
واستدلال نموده است شیخ بر این مدعی در تهذیب بحدیثی که روایت نموده است
از عمار ساباطی از ابی عبد الله علیه السلام که انه سئل عن رجل لیس معه الا ثوب
ولا تحل الصلوة فیه ولیس یجد ماء یغسله کیف یصنع قال یتیمم ویصلی فاذا
اصاب ماء غسله واعاد الصلوة یعنی تحقیق که پرسید آنحضرت را از مردی که
نباشد با او مگر جامه که حلال نباشد گزاردن نماز در آن جامه ونیابد آبی
که آنجامه را بشوید چگونه کند فرمود که تیمم کند ونماز گزارد وهرگاه برسد آبی را بشوید و
اعاده نماز نماید وحق آنست که اعاده نماز واجب نیست واستدلال باین
حدیث روا نیست زیرا که در سند آن جماعتی از فطحیه واقعند و بان دلالت
دارد مضمون بر اینکه نماز گزارد در جامه نجس نماز گزارده بتیمم وسبقت گرفت
سخن در اینمقام واصح آنست که اعاده نماز واجب نیست زیرا که گزارده است
نمازی که شارع بان امر نموده وامر اقتضاء اجزا مینماید پس اعاده نماز واجب نباشد
منهج در اینکه آفتاب اگر بخشکاند بول وغیر بول را از نجاساتی که عین ندارند آنها
باشند در زمین یا در حصیر یا بر چیزی که نقل آن ممکن نباشد مانند
درختان وبناها اختلاف واقعست میان اصحاب در پاک شدن آنها
بسبب آفتاب شیخ مفید در مقنعه فرموده است که هرگاه زمین در آن بولی
باشد وآفتاب بعد از آن طلوع نماید بر آن وخشکاند آنرا پاک میگردد
وهمچنین حصیرهای ومانند آنها شیخ در مبسوط فرموده است ودر خلاف گفته
که زمین را هرگاه نجاستی بآن رسد مانند بول وشبه آن وآفتاب بر آن طلوع

نموده

نموده باشد وهوا بر آن وزیده تا که عین نجاست برطرف شده پاک میشود
ودر خلاف شیخ طوسی در موضع دیگر بعد از حکم بپاک شدن زمین بخشک
گردانیدن آفتاب مر آنرا از نجاست بول وهمچنین کلام در حصیرها و بوریاها
ومحقق در شرایع وعلامه در جمله کتابهای خویش وجمعی از متاخرین ملحق
ساخته اند بزمین وحصیر وکل آنچه نقل آن ممکن نباشد مانند درختان وبنا
وقطب راوندی فرموده است که زمین وبادیه وحصیرها تنها هرگاه جو بعد
بول بر آنها پس خشکانیدن آفتاب آنها را حکم آن حکم پاک نیست در اینکه سجده
کردن بر آن رواست بشرط آنکه تر نباشد وبنائی که بر آن واقع شود تر نباشد
ومقتضای آنست که با وجود خشکیدن از آفتاب پاک نشود اگرچه سجده
کردن بر آن روا باشد ومحقق در معتبر حکایت نموده است از صاحب وسیله
بالتطهیر ومستحسن شمرده است وبسیار باشد که در کلام ابن جنید اشعار
باین زیرا که گفته است که احوط احتراز از آنست مگر که آنچه ملاقات نموده
باشد اعضا با آن خشک بوده باشد شیخ طوسی استدلال نموده است
در خلاف باجماع فرقه وبحدیثی که شیخ طوسی روایت نموده است از عمار
بن موسی ساباطی از ابی عبد الله علیه السلام که قال سئل عن الشمس هل تطهر الارض
قال اذا کان الموضع قذرا من البول او غیر ذلک فاصابته الشمس ثم یبس
الموضع فالصلوة علی الموضع جایز وان اصابته ولم ییبس الموضع القذر
وکان رطبا فلا تجوز الصلوة علیه حتی ییبس وان کانت رجلک رطبة
او جبهتک رطبة او غیر ذلک منک ما یصیب ذلک الموضع القذر فلا

تصل علی ذلک الموضع وان کان غیر الشمس اصابه حتی یبس فانه لا یجوز ذلک
یعنی فرمود که پرسیده شد آنحضرت از آفتاب که آیا پاک میکرداند زمین
را فرمود اگر باشد موضع نجس از بول یا غیر آن و رسید آنرا آفتاب پس خشک کند
آنموضع را نماز گزاردن در آنموضع رواست و اگر برسد آنرا آفتاب و بخشکد
موضع نجس و تر باشد جایز نیست گزاردن نماز در آن تا بخشکد و اگر پای
تو تر باشد یا پیشانی تو تر باشد یا غیر این عضو از تو که برسد باین موضع نجس
پس مگذار نماز در آنموضع و اگر غیر آفتاب آنرا [illegible] خشک شده
باشد بتحقیق که جایز نیست نماز کردن در آن و در صحیحه علی بن جعفر از برادر
بزرگوارش حضرت امام موسی علیه السلام وارد است که قال سألته عن البواری
یصیبها البول هل تصح الصلوة علیها اذا جففت من غیر ان یغسل قال نعم
لا بأس یعنی میگوید که پرسیدم آنحضرت را از بوریائی که برسد بآن بول
آیا جایز است گزاردن نماز در آن هرگاه بخشکد بی آنکه شسته شود فرمود
که قصوری ندارد محقق و معتبر گفته است که ممکنست استدلال کرد بر این مدعی
بحدیث ابی بکر حضرمی از ابی جعفر علیه السلام که قال یا ابا بکر ما اشرقت علیه
الشمس فقد طهر یعنی یا ابا بکر آنچه بتابد آفتاب بر آن بتحقیق که پاک میشود
و باین حدیث استدلال نموده است علامه در مختلف بر پاک شدن
غیر زمین و بوریاها از آنچه نقل کرده نشود مانند بناها و درختان و مخفی
بر ناقد بصیر نیست که در هر یک از این دلیلها نظر است اما اجماع چنانچه
گزارش یافت که متحقق نیست در مانند این احکام و مسایل و اما حدیث اول

ضعیفست

ضعیفست زیرا که مشتملست بر جمعی از فطحیان و با وجود ضعف در سند
دلالت ندارد بر پاک شدن محل نجاست زیرا که مضمون این حدیث دلالت
است بر جواز گزاردن نماز در آن محل با خشکی و این لازم ندارد پاک
شدن محل نجاست از نجاست بلکه در آخر این روایت اشعار است
ببقای محل آن بر نجاست و مجملا این کلام سست در حدیث دوم سوال اگر
گویند که اطلاق رخصت در گزاردن نماز در این محل اقتضا میکند جواز
سجده کردن بر اینها پس باید که پاک باشند زیرا که شرط سجده کردن در اینها
پاکی اینهاست جواب اشتراط پاکی محل سجده مستندی غیر اجماع منقول چیزی
نیست و در این بحث است چه اگر مسلم داریم اجماع را میگوییم جایز است
که این فرد از نجس جایز باشد سجده کردن بر آن بسبب دلالت این حدیث
و از این لازم نمی آید حکم بطهارت آنها با وجود آنکه علی بن جعفر روایت
نموده است از برادر خود امام موسی علیه السلام جواز گزاردن نماز در محل خشک
که نجس شده باشد ببول اگر چه آفتاب بآن نتابد و آنچه جواب سوال
از این حدیث [illegible] باشد پس آن بعینه جواب از این سوال است و اما حدیث
ابو بکر ضعیفست زیرا که در جمله سند این حدیث عثمان بن عبد الملک است
و او ضعیفست و کسی از علمای علم رجال متوجه حال او نشده اند و با وجود
ضعف مضمونش معمول به اصحاب نیست زیرا که مطلقست و شامل
منقول و غیر منقولست و تخصیص مضمونش به غیر منقول دلیلی ندارد پس
ساقط است اعتبار آنها و [illegible] اقوی الاشکالست و لیکن ممکنست استدلال

پاک شدن از نجاست بول بصحیحه صدوق از زراره که قال سألت اباجعفر علیه السلام
عن البول یکون علی السطح او فی المکان الذی یصلی فیه فقال اذا جففته الشمس
فصل فیه فهو طاهر یعنی پرسیدم آنحضرت را از بول که باشد بر سطح بالای
خانه یا در جایی که گزارده نماز در آن پس فرمود آنحضرت که هرگاه بخشکاند
آفتاب آنرا بگزار در آن نماز زیرا که پاکست ولیکن ممکنست مناقشه در
این حدیث از جهت مضمونش چه رواست حمل طاهر بر معنی لغوی بودن
نه طهارت شرعی و با وجود جواز این حمل معارضست بحدیثی که شیخ
در تهذیب و استبصار روایت نموده است از احمد بن محمد عن محمد
بن اسمعیل بن بزیع که قال سألته عن الارض و السطح یصیبه البول و ما
اشبهه هل تطهره الشمس من غیر ماء قال کیف تطهر من غیر ماء یعنی پرسیدم
آنحضرت را از زمین و سطحی که برسد بآن بول یا مانند آن آیا پاک میکند
آنرا آفتاب بی آب فرمود که چگونه پاک کند آنرا بی آب و جواب داده است
شیخ طوسی در تهذیب باینکه مراد این آنست که هرگاه آفتاب بخشکاند
باشد آنرا و این توجیه دور است خصوصا منافات دارد با این تعجب
تعجب نمودن امام علیه السلام از پاک شدن آن بی آب لما طعن علامه در
منتهی باضمار واقع در این حدیث صورت ندارد بخصوص زیرا که مسئول
متعین است و بالجمله این حکم محل اشکال است دویم اول علامه در
منتهی فرموده است اگر بخشکد بغیر آفتاب پاک میشود نزد ما امامیه و
ابوحنیفه را اعتقاد آنست که پاک میشود و این حکم مردود است بدلیل

آنکه مفروض نجاست محل است بنص و اجماع پس موقوف زوال نجاست
بر آنکه شارع آنرا پاک گفته باشد و مؤید این مدعی صحیحه محمد بن اسمعیل و روایات
عمار است و غیر اینها چنانچه سبقت یافتند و منافات ندارد با این صحیحه
صدوق از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام که قال سألته عن البیت
و الدار لا تصیبهما الشمس و یصیبهما البول و یغتسل فیهما من الجنابة ایصلی فیهما
اذا جفا قال نعم یعنی راوی میگوید که پرسیدم آنحضرت را از دو محل
خانه که نرسد آفتاب بآنها و میرسد بول و غسل کرده شود در آنها از جنابت
آیا گزارده میشود نماز در آنها از جنابت آیا گزارده میشود نماز در آنها
هرگاه بخشکد فرمود بلی و وجه عدم منافات این حدیث با پاک شدن
محل بسبب خشکی آنست که جواز گزاردن نماز در محلی لازم ندارد پاکی آنرا
و ممکنست استدلال نمودن از این حدیث بر اینکه طهارت محل سجده کا
شرط نیست زیرا که اجماع منعقد است بر پاک شدن زمین بسبب
خشک شدن آن بی آفتاب دوم شیخ طوسی در خلاف فرموده است که
زمین هرگاه بخشکد از غیر آفتاب پاک میگردد و گفته است در موضع دیگر که
زمین هرگاه بخشکد آنرا نجاستی مانند بول و آنچه شبیه بآن باشد و
آفتاب طلوع نموده باشد بر آن یا عین نجاست برطرف شود بتحقیق
که پاک میگردد و جایز است سجده بر آن زمین و تیمم بخاک آن زمین اگر چه
آب بر آن زمین نرسیده باشد و ظاهر از این گفته آنست که خشکیدن بباد
کافیست مانند خشکیدن از آفتاب و این حکم مشکلست و علامه در

مختلف حمل نموده است کلام شیخ را باینکه مرادش آنست که زمین پاک میشود
بوزیدن بادها اگر برطرف سازند با خود اجزاء نجاستی که مخلوط بوده باشد
بار بسوم گفته است نجیب که مراد شیخ برطرف شدن رطوبت از اجزاء
مانند برطرف شدن رطوبت بحرارت آفتاب و قصوری نیست
بتوجیه او بسبب حفظ کلام شیخ از منافی و اگر حاصل شود خشکی زمین بسبب
آفتاب و باد با هم پاک میگرداند زمین را بسبب آنکه صادق می آید بر این
خشکیدنش بآفتاب و باید در اغلب اوقات آنست که خشکیدن زمین
بآفتاب بی باد نمیباشد سیم اگر نجاست صاحب جرم بوده باشد معتبر
در پاکی آن بآفتاب برطرف شدن جرم نجاست است باجماع و ابن جنید
را اعتقاد آنست که کنیف و مجزره که عبارتست از زمینی که در آن نجاست
فرو برند و مخلوط بخاک سازند و جزو در اصل زمین بوی آید بی علفت
و بالجمله اعتقادش آنست که پاک میشود بآفتاب و این گفته نیکو نیست
زیرا که مخلوطست اجزاء نجاست باخاک اینجا بلی اگر آن اجزاء برطرف گردد
و خشکیدن بآفتاب حاصل گردد حق آنست که مساوی غیر خود است
در سایر جاها **چهارم** در آتش است بدانکه آتش هرگاه بیرون برد چیزی
نجس را از حقیقت خود مانند آنکه سنگ را خاکستر یا دود گرداند پاک است
و بالجمله شیخ طوسی در خلاف و اکثر اصحاب قایلند بپاکی اعیان نجس
استحاله آن بآتش محقق در کتاب اطعمه و اشربه شرایع تردد کرده است
و از شیخ طوسی از مبسوط نقل نموده است حکم او بنجاست دودهای اعیان

نجس با آنکه شیخ در خلاف نقل اجماع فرموده بر پاکی اعیان نجس بسبب خاکستر شدن
کرده است و حق آنست که پاکست زیرا که پاکی اصلست در جمیع چیزها و بودن
حکم نجاست معلقست بر اسم و زایل میشود نجاست بزوال اسم و بالجمله محقق
در معتبر نقل اجماع مردمان نموده است بر اینکه احتراز نمیشود از دودهای
دود سرگین نجس اگر پاک نمیشود بسبب استحاله هر آینه نزاع بایستی که در آن
واقع شود و معارضی نیست آنرا مگر تمسک باستصحاب حکم حالت
سابق و این تمسک صلاحیت معارضه ندارد زیرا که اسم را حکم موقوف
است بر دلیل چنانچه موقوفست حکم ابتدائی و ممکنست استدلال بر
طهارت خاکستر و دود بآن صحیحه شیخ طوسی از حسن بن محبوب که انه
سأل ابا الحسن علیه السلام عن الجص یوقد علیه بالعذرة و عظام الموتی
ثم یجصص به المسجد أیسجد علیه فکتب الیه بخطه ان الماء و
النار قد طهراه یعنی پرسید آنحضرت را از گچ که افروخته شده باشد
بر و بغایط و استخوانهای مردها و بعد از آن مسجد را اندود کرده بگچ آیا سجده
بر آن کرده میشود پس نوشت بر او آنحضرت بخط شریفش که آب و آتش
پاک گردانیده اند آن گچ را وجه دلالت این روایت بر مدعی آنست
که گچ مخلوط میشود بخاکستر و دود حاصل از اعیان نجس پس اگر پاک
نمیشود هر آینه گچ کردن مسجد را بآن روا نبود و سجده کردن بر آن
سزاوار نه و بر آب تأثیر نیست در پاک گردانیدن زمین باجماع چنانچه
محقق در معتبر نقل نموده است پس متعین شد استناد آن بآتش

بناءً علی هذا نسبت تطهیر با آتش دادن حقیقت و یا مجاز است پس
اطلاق تطهیر از قبیل عموم مجاز است یا آنکه مراد بتطهیر معنی مجازیست و طهارت
شرعی مستفاد است از آنچه دانسته شده است ضمناً از جواز اندود
نمودن مسجد بگچ و فسادی درین توجیه نیست و درین باب چند
فرع است اول آنکه شیخ طوسی در خلاف گفته خشت زده از گل نجس
هرگاه پخته شود آجر یا سنگ خشت شود سفال پاک میگردد آنرا آتش
نموده است بر اینمعنی باجماع طائفه و بحدیث حسن بن محبوب سابق و
درین اشکالست منشأش شکیست در تحقق شدن استحاله اگر
چه پاک شدنش احتمالی است زیرا که یقین نیست در استمرار حکم نجاست
دوم هرگاه اعیان نجس مانند غایط خشک و مرده ها خاک شود اقرب
آنست که پاک میشوند چه حکم نجاست معلق بر اسم غایط و مرده هاست
پس زایل میشود نجاست بزوال اسمش و بگفته امام علیه السلام که جعل الله
التراب طهوراً کما جعل الماء طهوراً یعنی گردانیده است الله تعالی خاک
را پاک و پاک سازنده چنانچه گردانیده است آبرا پاک و پاک سازنده
چنانچه اختیار شیخ طوسی در موضعی از مبسوط و همچنین محقق و علامه
و مرحوم شیخ طوسی با قولست بنجاست آن و لیکن ضعیفست سیم هرگاه
آرد خمیر شود با آب نجس پاک نمیشود هرگاه پخته شود بآتش چنانچه شیخ طوسی
در تهذیب و در موضعی از نهایه گفته است و اکثر مجتهدین تابع او شده اند
زیرا که خمیر نجس شده است با آب نجس و آتش آنرا مستحیل نساخته است بلکه

آنرا خشک کرده اند و بعضی از پزی آنرا ظرف ساخته است و مجددی
کافی نیست در پاک ساختن آن بعد ذلک دلالت دارد بر اینمعنی صحیح شیخ طوسی از
ابن ابی عمیر از بعضی اصحابش فرموده است شیخ طوسی که گمان من آنست که بعضی
از اصحابش حفص بن بختری است که قال قیل لابی عبدالله علیه السلام فی العجین
یعجن من الماء من النجس کیف یصنع به قال یباع ممن یستحل اکل المیتة
یعنی راوی میگوید که گفته شد بامام آنحضرت را در باره خمیری که سرشته باشد از
آب نجس چه کرده میشود بان فرمود که فروخته میشود آن از کسی که حلال داند خوردن
مرده را و باز نیز واقع است در صحیح شیخ از ابن ابی عمیر از بعضی از ابی عبدالله
علیه السلام که قال یدفن و لا یباع یعنی فرمود که دفن کرده میشود آن خمیر و
فروخته نمیشود و ممکنست جمع میان این دو حدیث بحمل فروختن که نهی از آن
واقع شده باشد بر فروختن بکسی که مستحل نباشد مرده را یعنی حلال نداند
خوردن مرده را و شیخ طوسی در موضعی از نهایه فرموده است که پاک
میشود بحدیث و ظاهر اکرم رادش حدیث عبدالله بن زبیر از ابی
عبدالله علیه السلام است که انه ساله عن البئر یقع فیها الفارة
او غیرها من الدواب فیموت فیعجن من مائها ایوکل ذلک الخبز
قال اذا اصابته النار فلا باس باکله یعنی بتحقیق که پرسید آنحضرت را
از چاهی که در آن موشی یا غیر آن از جانوران بیفتد پس بمیرد و بعد از آن
از آبش آرد خمیر کرده شود آیا خورده شود آن نان فرمود هرگاه برسد آنرا
آتش پس قصوری نظر در خوردن آن نان آب و مانند مرسله محمد بن ابی عمیر

از کسی که روایت نموده است از ابی عبد الله علیه السلام فی عجین عجن و خبز
ثم علم ان الماء کانت فیه میتة قال لا بأس اکلت النار ما فیه یعنی
درباره خمیری که سرشته شده و نان پخته شد و بعد از آن دانسته شد
که بتحقیق آبی که بوده در آن مرده فرموده که قصوری ندارد آتش خورده است
آنچه در آن بوده نجاست و ممکنست جواب این هر دو حدیث اما اول
آنکه سندش ضعیفست اما دوم مرسلست اگرچه مرسله ابن ابی عمیر است و جهه
ضعف اول آنست که از جمله رجالش احمد بن حسن میثمی است و نجاشی
فرموده است که واقفی مذهبست و احمد بن محمد بن عبد الله بن زبیر و جد
عبد الله هر دو مجهول الحالند و باشد در متن این دو حدیث نیست دلالت
بر نجاست خمیر صریحا اما حدیث اول بسبب آنکه مسئول عنه خمیر سرشته
با آب چاهی که در آن موش مرده باشد و ظاهر است که چاه بملاقات نجاست
نجس نبود پس آتش پاکست و اما حدیث دوم نیست در آن چیزی که دلالت
بر نجاست مرده داشته باشد پس شاید که مرده حیوان غیر ذی
نفس سائله باشد پس پاک خواهد بود و اینکه معصوم فرموده است اکلت
النار ما فیه کنایت باشد از زوال کراهیت که حاصل از مرده است دران
بدانکه علامه در منتهی درباره عمل بحدیث متضمن فروختن خمیر نجس
بکسی که حلال داند میته باشد فرموده است که روا است حل فروختن
آن بر غیر اهل ذمت اگرچه بیع بحسب واقع نباشد و این توجیه روا نیست
زیرا که خمیر نجس مملوکست و انتفاع از آن ممکنست پس منع حلال باینکه علت

از بابت بردن نفع

حیوان

روایت است
حیوان شود پس مانع نیست از آنکه فروختن این بمسلمانی با اعلام
آن مسلمان را از حال آن مانند فروختن روغن نجس و همچنین روایت
فروختن آن بحلال دانندگان را نا اهل ذمت و غیر ایشان زیرا که ثابت
شده است که در این گناه یاری نمودن متعلق شود که در کریمه و لا
تعاونوا علی الاثم و العدوان یعنی یاری مکنید یکدیگر را بر گناه و عداوت
ورزیدن و باز روایت بدو حدیث که شیخ طوسی روایت نموده است
بدو سند یکی صحیح و دیگری حسن از حلبی که قال سمعت ابا عبد الله علیه
السلام یقول اذا اختلط الذکی بالمیتة باعه ممن یستحل المیتة یعنی
راوی میگوید که شنیدم آنحضرت را که میفرمود هرگاه مخلوط شود
حیوان مذبوح بغیر مذبوح میفروشد آنرا بکسی که حلال داند مرده
است و خصوص این آنچه تتمه در اینکه اگر خمیر نجس تناک کرده شود و بعد
کرده شود در آب کثیر و ... شود و رسیدن آب بجمیع اجزای
میشود بسبب آن و همچنین کلام است در گندم و نخود که در
نجس خیسیده شوند و علامه در منتهی اکتفا نموده است
درباره تطهیر اینها باینکه شسته شود سه نوبت با آب قلیل و گذارده
شوند تا بخشکد در هر باری بعد خشکیدنش بجای فشردنش است
این قول ضعیفست با آنکه بالفشردن نزد علامه کافیست درباره
تطهیرش پس وجهی نیست تعدد شستن و خشکانیدن
در تطهیر خاکست بدانکه خاک پاک میگرداند بن موزه و کف پای و زیر

ودر بعضی از این حکم مقطوع به است در کلام اصحاب و ظاهر ایشان اتفاق
بر این معنی و کلام شیخ مفید در مقنعه اشعار دارد باختصاص این حکم بموزه
ونعل و ظاهر ابن جنید تعمیم است بلکه اعتقادش آنست که اگر نعل موزه را ملوث
بر چیزی پاک مالیده شود پاک میشود اگر چه زمین نباشد و ظاهر کلام شیخ بخلاف
آنست که با این موزه پاک نمیشود بمالیدن بر زمین زیرا که استدلال نموده است
بجواز نماز گزاردن با آن با نکه ما لا یتم الصلوة فیه بانفراده جایز است و لیکن
اصل در این مسئله گفته نبی صلی الله علیه وآله است که اذا وطئ احدکم الاذی
بخفیه فطهورهما التراب یعنی هرگاه برساند یکی از شما بهر دو موزه نجاست
را پس پاک کننده آن خاک است و در حدیث دیگر اذا وطئ احدکم بنعلیه
الاذی فان التراب له طهور یعنی هرگاه برساند یکی از شما بهر دو نعل نجاست
را بتحقیق که خاک مر او راست پاک کننده و حدیثی که روایت نموده است شیخ
طوسی بطریق صحیح از زراره بن اعین که قال قلت لابی جعفر علیه السلام رجل
وطئ علی عذرة فساخت رجله فیها اینقض ذلک وضوءه وهل
یجب علیه غسلها فقال لا یغسلها الا ان تقذرها ولکنه یمسحها
حتی یذهب اثرها ویصلی یعنی راوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را مردی که
قدمش بنجاست رسید بعد از آن نجس شود از آن نجاست آیا باطل می
گرداند آن وضوء او را و آیا واجب است بر او شستن پای خود را فرمود که
نشوید از آنکه نجس گردانیده باشد ولیکن میمالد آنرا که اثرش برطرف
شود و مانند صحیحه شیخ طوسی از حفص بن ابی عیسی که قال قلت لابی عبد

الله علیه السلام انی وطئت عذرة بخفی ومسحته حتی لم ار فیه شیئا ما تقول
فی الصلوة فیه فقال لا بأس یعنی راوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را بر
بتحقیق که من ملاقات نموده بودم نجاستی را بموزه خود و مسح نمودم
نجاستی را بموزه خود و مسح نموده بودم موزه خود را بآن و ندیدم در
موزه چیزی چه میفرمایی در باره گزاردن نماز در آن پس آنحضرت فرمود که
قصوری ندارد و حدیثی که کلینی بطریق صحیح روایت نموده است از احول
از ابی عبد الله علیه السلام که فی الرجل یطأ علی الموضع الذی لیس بنظیف
ثم یطأ بعده مکانا نظیفا قال لا بأس اذا کان خمس عشر ذراعا او نحو
ذلک یعنی در باره مردی که قدم خود را برساند در جائی که پاک نباشد
و بعد از آن قدم خود را برساند بجای پاک فرمود که قصوری ندارد هرگاه
پای خود را ... پانزده گز یا مانند آن ملوث نموده باشد
و مانند صحیحه صدوق است از حلبی که قال نزلنا فی مکان بیننا و بین
المسجد زقاق قذر فقلنا له ان بیننا و بین المسجد زقاقا قذرا
قال لا بأس الارض یطهر بعضها بعضا فقلت السرقین الرطب اطأ
علیه قال لا یضرک مثله یعنی راوی میگوید که فرود آمدیم در جائی که
میان آن و میان بازاری نجس بود پس بخدمت آنحضرت رسیدیم فرمود
که در چه جایگاه فرود آمدی گفتم فرود آمده ام در خانه فلانی پس فرمود
میان تو و میان بازار نجسیست یا نه گفتم مراد را که میان ما و میان
بازار نجاست است فرمود که قصوری ندارد و زمین پاک میسازد بعضی

از آن بعضی را پس گفتم سرگین تر قدم را بآن می‌سایم فرمود که مضرتی بتو نماند
این زراره و محتمل است که معنی گفته امام علیه السلام که ان الارض یطهر بعضها بعضا
این باشد که ساییدن پای نعل و قدم را بزمین سبب پاکی آنها میشود
و بالجمله مستفاد ازین احادیث پاک شدن کف پای و موزه و نعل و
غیر آن بمالیدن بزمین است تا که عین نجاست از آن برطرف شود و بسیار
بوده باشد که ظاهر از اطلاق صحیحه زراره اکتفا در پاک شدن کف پای به
مالیدن بغیر زمین نیز باشد چنانچه ظاهر ابن جنید است لیکن اطلاق
منصرف میشود بمعهود که زمین باشد و موید این احادیث اصالت
عدم تکلیف جستن نجاست از بعض مواضع با استغناء امر آن بخصوصه
و درین مقام چندین فرع است اول آنکه شرط نیست خشکیدن
نجاست پیش از مالیدن پای و نه آنکه آنرا جرمی بوده باشد بدلیل اصل
و اطلاق روایات و باز هر گاه پاک شود نجاستی که آنرا جرمی باشد
پس نجاستی که جرم نداشته باشد بطریق اولی پاک میکرده بنابر
این اگر پای یا قدم یا موزه نجس شده باشد بنجاستی که دیده نشود مانند
بول خشک پاک میگردد بمجرد گذاشتن بر زمین و بعضی از سنیان اعتبار
در نجاست کرده اند که صاحب جرم باشد و خشکیدنش پیش از مالیدن
باشد و شبهه نیست که این قول باطل است دوم ظاهر ابن جنید آنست
که طهارت زمین شرط است با خشکی آن و این قول قصوری ندارد و معتبر
نیست در آن رفتن بر زمین بلکه کافیست مسح بر زمین تا عین نجاست
بر ط

طرف شود که گفته امام علیه السلام در صحیحه زراره که و لکن یمسحها حتی یذهب
اثرها و یصلی یعنی لیکن مسح نماید زمین را تا که اثر نجاست را برطرف
سازد و نماز گزارد و این حکم را منافات نیست با صحیحه احول که دلالت بر
رفتن پانزده گز دارد زیرا که جایز است که سبب این حکم برطرف شدن
نجاست باشد به رفتن پانزده گز و منقول از ابن جنید آنکه که اعتبار
این مسافت نموده است و این ضعیف است سیم آنست که فرقی نیست
میان موزه و نعل و غیر اینها از آنچه نقل میشود اگر چه از چوب باشد مانند
قبقاب یعنی چوبی که بسته باشد کسی که پایش مقطوع شده باشد یا
نعلت با قدم و ملحق نمیشود بنعل و قدم نه عصا و نه نیزه و آنچه شبیه باینها
باشد باینها الا چهارم در آنکه آب باران نجس نمیشود در حال آمدن
و نه حال جاری بودن از میزاب مانند آب جاری مگر که متغیر شود برنگ
نجاست چنانچه اکثر مجتهدین است و استدلال نموده است بر این [illegible]
محقق در معتبر بصحیحه صدوق از هشام بن سالم که انه سأل ابا عبد الله
علیه السلام عن السطح یبال علیه فتصیبه السماء فیکف فیصیب الثوب
فقال لا بأس به ما اصابه من الماء اکثر منه یعنی پرسید آنحضرت
را از سطحی که بول کرده شده بر آن پس برسد آنرا آسمان یعنی باران
پس چکیده است که برسد بجامه فرمود که قصوری ندارد آنچه رسید
آن آب که زیاده است از بول بدانکه این حدیث دلالت دارد
بر آنکه نجس نمیشود باران در وقت فرود آمدن و واقع گردیدن بر

بی‌نجاست پس صلاحیت آن ندارد که اثبات حکم شرعی بوجهی کند که شامل
میزاب ما جاری بودن باران در روی زمین نموده باشد و ممکنست
استدلال بر آن کردن بر ناصل بعمومات که دلالت دارند بر اینکه آب
منفعل نمیشود بسبب ملاقات با نجاست و مانند روایت کاهلی از حضرت
ابی عبدالله علیه السلم که قال کل شیء یراه ماء المطر فقد طهر یعنی هر چیزی
که آب باران آنرا ببیند بتحقیق که پاک میشود شیخ طوسی در تهذیب و
استبصار گفته است که آب باران هرگاه از میزاب جاری شود پس
حکمش حکم آب روانست پس نجس نمیکرداند آنرا مگر چیزی که تغییر رنگ
یا مزه یا بویش دهد و استدلال نموده است بر اینمعنی بحسنه هشام
بن حکم از ابی عبدالله علیه السلم فی میزابین سالا احدهما بول و الاخر
ماء المطر فاختلطا فاصاب ثوب رجل لم یضره ذلک در باره دو
میزابیکه بوده باشند یکی از آنها بول و دیگری آب باران پس مخلوط
شوند بیکدیگر پس برسد جامه مردی ضرر نمیرساند آنرا و مانند
صحیحه علی بن جعفر که قال سالت ابا الحسن موسی علیه السلم عن البیت
یبال علی ظهره و یغتسل فیه من الجنابة ثم یصیبه الماء ایؤخذ
من مائه فیتوضا للصلوة فقال اذا جری فلا باس به یعنی
پرسیدم آنحضرت را از خانه که بول بر پشت آن کرده شود و غسل
جنابت در آن کرده شود پس برسد آنرا آب آیا گرفته میشود از آن آب
آبی جهت وضو ساختن بجهت نماز فرمود که هرگاه جاری

روان ازان

شود آب پس قصوری نیست ما بین منهج در اینکه آبی که شسته شود
بآن نجاست نجس است خواه آن در شستن اول باشد و خواه در شستن
دوم و خواه آن آب رنگ نجاست برداشته باشد و خواه
برنداشته باشد و خواه در آنچه شسته شده باشد عین نجاست
باقی مانده باشد و همچنین است قول در باره تطهیر ظروف و تعمیم اول
رد است بر سید مرتضی از این جهت که حکم نموده است بپاکی آب
که نجاست را بآن شسته باشند و بر نجاست وارد شود و رنگ
نجاست را برنداشته باشد و در قول اخیر که در باره تطهیر ظروف
رد بر شیخ طوسی است در کتاب خلاف بسبب آنکه رفته است که غساله
دوم در شستن ظروف پاکست در غیر لیسیدن سگ و پاکی دو
غساله است در باره ظرفی که سگ لیسیده باشد و آنچه تفصیلش
مذکور شد منهج در پاک کردانیدن دلوهای بر نشست هر گاه نجس شود
از آن آب بر نجاست زمین با آنکه خود بپاکی باقی نیست خلافا مر
شیخ طوسی است بدلیل کریمه ما جعل علیکم فی الدین من حرج یعنی
نکردانیده ضیق است بر شما در دین انفساد و دشواری و نقل
کردن خاک از جائی بجائی دیگر دشوار است و روایت کرده است
ابو هریره که قال دخل اعرابی المسجد فقال اللهم ارحمنی و محمدا و لا ترحم
معنا احدا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله عجزت واسعا قال
فما لبث ان بال فی ناحیة المسجد و کانهم عجلوا الیه فنهاهم النبی ثم

بذنوب من ماء فاهريق عليه ثم قال علموا و يسروا ولا تعسروا يعني گفت
که اعرابی داخل مسجد شده گفت خداوندا بیامرز مرا و محمد را و بیامرز با ما کسی
را پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که تحجیر کردی واسع رحمت خداوند را
زمانی نگذشت که اعرابی در ناحیه مسجد رفته بول کرد مردمان قصد آزار او
کردند که حضرت منع نمود از آزار او و بعد از آن امر نمود بدلوهای از آب پس
ریخته شد از آن آب بر آن نجاست پس فرمود که آنرا تعلیم نمائید و آسان
گیرید و دشوار مگیرید و بعد از آن شیخ طوسی فرموده که رسول امر نمینمود بپاک کردن
مسجد بسبب چیزی که مسجد را زیاده نجس کند پس لازم می آید که آب باقی
بانجس و طهارت نیز باشد و محقق در معتبر این را مشکل شمرده است بسبب ضعف
این حدیث و منافات آن با اصل زیرا که آبی که جدا شود از محل نجس پاکست
خواه متغیر شده باشد بنجاست و خواه نشده باشد و بعد از آن حکم نموده
است بپاک شدن زمین بچندین چیز و ذکر نموده است از آنجمله آبی که
شسته شود جائی و بعد از آن رسد بجای دیگر پس نجس خواهد شد جای
که بآن رسیده فرق نموده است میان سست بودن زمین و سخت بودن آن
و در این تامل است زیرا که جدا نمیشود آبی که شسته شده بآن نجاست را از محل
زیرا که فرو رفته است در آن محل بسستی زمین مگر آنکه بسیار نرم باشد
مانند غسول آبی که مانده باشد در پشته که در بالین لحاف باشد و مانند آن
باشد و از ابن ادریس منقولست که موافقت نموده است با شیخ در جمیع
این احکام بنا بر اصل که پاکی آبیست که شسته شود بآن نجاست ظ صحیح

در ظروف بدانکه خوردن و آشامیدن در ظروفی که از طلا و نقره باشد
حرامست اما استعمال آنها در غیر خوردن و آشامیدن حرام است بگفته
شیخ طوسی در تذکره و غیر تذکره و در خلاف فرموده است که مکروهست
استعمال ظروف طلا و نقره و ظاهر آنست که مراد وی از کراهت حرمت است
و احادیث و اخبار در باره نهی از خوردن و آشامیدن در ظروف طلا
و نقره مشهورند از احادیثی که در طرق ما شیعیان واقعند و همچنین در طرق
سنیان مانند آنچه نقل کرده اند از رسول الله صلی الله علیه و آله که انه قال
لا تشربوا فی آنیة الذهب و الفضة و لا تاکلوا فی صحافها فانها لهم فی
الدنیا و لکم فی الآخرة یعنی میاشامید در ظروف طلا و نقره و مخورید در
در صحاف طلا و نقره که از برای ایشانست در دنیا و از برای شما مومنان است
در آخرت و روایت نموده اند از حضرت علی علیه السلام که انه قال الذی یشرب
فی آنیة الذهب و الفضة انما یجرجر فی بطنه نار جهنم یعنی بتحقیق آنکس که بیاشامد
در ظروف طلا و نقره بدانکه نار در این حدیث احتمال دارد که مرفوع باشد
انکه فاعل یجرجر باشد و جرجره در اصل لغت صدای شتر است در وقت
ادا این آنست که آتش دوزخ در شکم آنکس آواز دهد و تذکیر
فعل بسبب آنست که فاصله واقع شده است میان
انکه منصوب بوده که مفعول بوده پس فاعل یجرجر
[illegible] دوزخ را می دهد در حالتی که
[illegible] اسماعیل بن بزیع که قال سألت

و صحاف جمع صحفه است ظرفیست مانند کاسه که ظروف طلا و نقره

الرضا علیه السلام عن آنیة الذهب والفضة فکرههما فقلت قد روی بعض
اصحابنا انه کان لابی الحسن علیه السلام مرآة ملبسة فضة فقال لا والله انما
کانت لها حلقة من فضة هی عندی یعنی پرسیدم آنحضرت را از ظرف
طلا و نقره پس آنحضرت کراهت داشت آنها را پس گفتم بعضی از اصحاب
روایت نموده است بتحقیق که بوده مر امام موسی علیه السلام را آینه روی اندود
از نقره پس فرمود آنحضرت که نه چنین بود بخدای بتحقیق که بوده مر از حلقه
از نقره که نزد منست و بطریق حسن روایت نموده است شیخ طوسی از
حلبی از ابی عبد الله علیه السلام که قال لا تاکل فی آنیة من فضة ولا فی آنیة
مفضضة یعنی فرمود که مخورید در ظرفی از نقره و نه در ظرف روی اندود
از آن و بانطریق حسن روایت نموده از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام
که انه نهی عن آنیة الذهب والفضة یعنی منع نموده بود از ظرفهای
طلا و نقره و باز روایت نموده است داود بن سرحان از ابی عبد الله علیه السلام
که قال لا تاکل فی آنیة الذهب والفضة یعنی مخورید در ظروف طلا و نقره
" از برای غیر استعمال بانعجوم نموده است این محقق و در معتبر بر آنکه تعطیل
مالست پس اسراف خواهد بود و از برای نفع بردن از آن و بحدیثی که شیخ از
موسی بن بکر از ابی الحسن موسی علیه السلام نقل نموده است …
والفضة متاع الذین لا یوقنون یعنی ظ…
جمعی اند که یقین ندارند و علامه در …
استعمال جائز است بانیکه …

و مشهور میان اصحاب حرام
بودن اخذ ظروف طلا و نقره

غسل جنابت پر و نشت بنص و اجماع پس باقی بر عموم خود باقیست پس
شامل غیر جنابت از اغسالست و مانند روایت ابن ابی عمیر از مردی
از ابی عبد الله علیه السلام که قال کل غسل قبله وضوء الا غسل الجنابة یعنی
هر غسلی پیش از آن وضوء است مگر غسل جنابت و مانند حسنه
حماد بن عثمن از ابی عبد الله علیه السلام که قال فی کل غسل وضوء الا غسل
الجنابة یعنی در هر غسل وضوء است مگر غسل جنابت چنانچه علامه در
مختلف استدلال نموده است و آنچه موجود است در تهذیب روایت
ابن ابی عمیر است بدو طریق یکی از مردی و یکی از حماد بن عثمان یا غیر آن پس
روایت بالحقیقة یک روایت مرسلست پس روا نیست شمردن این
روایت را دو روایت و نه روایت دوم را حسن بنا بر آنکه استدلال
جمع دوم که وضو را واجب نمیدانند باغسال غیر جنابت باصل یعنی اصل عدم
آنست تا ثابت شود و بصحیحه شیخ طوسی از محمد بن مسلم از ابی
جعفر علیه السلام قال الغسل یجزی عن الوضوء وای وضوء اطهر من الغسل
یعنی غسل کافیست از وضو و کدام وضوء است که پاکتر از غسل باشد
و تعریف در الغسل نیست از برای عهد زیرا که معهود آن سبقت نیافته
است و نه عهد ذهنی زیرا که نیست در این فایده پس متعین شد که از
برای استغراقست و موکد این مدعی تعلیل مستفاد از گفته امام علیه السلام
وای وضوء اطهر من الغسل زیرا که ظاهر است در عموم زیرا که خصوصیت
نیست مر غسل جنابت را باین وصف و این تعلیل بعینه وارد است

در غسل جمعه در مرسله حماد بن عثمن از ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یغتسل للجمعة
او غیر ذلک ایجزیه عن الوضوء فقال علیه السلام وای وضوء اطهر من الغسل یعنی
درباره مردی که غسل جمعه یا غیر آنرا بجای آورد آیا کافیست او را از وضو پس
آنحضرت فرمود که کدام وضوء است که پاک تر باشد از غسل و مانند صحیحه
حکم بن حکیم که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن غسل الجنابة ثم وصفه
قال قلت ان الناس یقولون یتوضأ وضوء الصلوة قبل الغسل فضحک
وقال ای وضوء انقی من الغسل وابلغ یعنی پرسیدم آنحضرت را از غسل
جنابت و بعد از آن وصف نمود آنرا میگوید راوی که گفتم بتحقیق که
مردمان میگویند که وضو باید وضوء نماز پیش از غسل پس خندید و گفت
کدام وضوء است که پاک تر از غسل باشد و کامل تر و شیخ طوسی
روایت کرده است در چندین حدیث که وضو بعد از غسل بدعت است
و در موثق از عمار ساباطی نقل کرده است که قال سئل ابو عبد الله علیه السلام
عن الرجل اذا اغتسل من جنابته او فی یوم جمعة او یوم عید هل علیه
الوضوء قبل ذلک او بعده فقال لا لیس علیه قبل ولا بعد وقد اجزأه
الغسل والمرأة مثل ذلک اذا اغتسلت من حیض او غیر ذلک فلیس
علیها الوضوء لا قبل ولا بعد قد اجزأها الغسل یعنی پرسیده شد
آنحضرت از مردی هرگاه غسل از جنابت کند یا در روز جمعه یا روز
عید آیا بر اوست وضو پیش از آن یا بعد از آن پس فرمود که نیست
بر او پیش از آن و نه بعد از آن و بتحقیق که کافیست او را غسل و زن مانند

مرد است هرگاه غسل بجای آورد از حیض یا غیر آن پس نیست بر او وضو
نه پیش از آن و نه بعد از آن بتحقیق که کافیست زن را غسل و شیخ طوسی این
حدیث را حمل نموده است بر زنی که چندین غسل در آن جمع آمده باشد
با غسل جنابت زیرا که در این صورت وضو از و ساقط میشود اما اگر
با غسل جنابت جمع نباید خواه چندین غسل باشد یا نه وضو واجبست
پیش از غسل یا بعد از آن غسل و این توجیه دور است بلکه دلالت بر خلاف
دارد و گفته امام علیه السلام در صحیحه نعیم صحاف که فان انقطع الدم عنها قبل
ذلک فلتغتسل ولتصل یعنی هرگاه منقطع شود خونش از آن پیش از آن باید
که غسل بجای آورد و نماز گزارد و در موثقه یونس بن یعقوب تغتسل وتصلی یعنی
غسل کند و نماز گزارد و در صحیحه زراره فان جاز الدم الکرسف تعصبت
واغتسلت ثم صلت یعنی پس اگر بگذرد خون از پنبه غسل کند و بعد از آن
نماز گزارد و در صحیحه ابن سنان المستحاضة تغتسل عند صلوة الظهر وتصلی
الظهر والعصر ثم تغتسل عند المغرب وتصلی المغرب والعشاء ثم تغتسل
عند الصبح وتصلی الفجر یعنی زن مستحاضه غسل میکند نزد نماز ظهر
و میگزارد ظهر و عصر را و بعد از آن غسل بجای می آورد نزد مغرب و میگزارد
نماز صبح را و بالجمله در این احادیث دلالت نیست بر اینکه وضو باید که با این
اغسال باشد با آنکه دلالت دارند بر وجوب غسل حیض و استحاضه و
در مقام بیان واجبات اند پس ظاهر شد بجا آنچه رفته است بان
سید مرتضی رضی الله عنه و اما جواب سید مرتضی از عموم آیه اذا قمتم الآیة

بانیکه بعد از تسلیم عمومش مخصوص است بغیر از اغسال بدلیل دیگر چند چنین صحیح
واما جواب از حدیث سابق بارسال است اگرچه مرسل ابن ابی عمیر است چنانچه
محقق در معتبر وشیخ شهید متاخرین در درایه با آنکه متن این حدیث
نیست صریح در وجوب چنانچه محقق در معتبر اعتراف نموده است در باب
مسئله وضوء میت بانیکه گفته است که گفته شود در روایت ابن ابی عمیر از حماد
یا از غیر او از ابی عبدالله علیه السلام که در هر غسل وضوء است مگر غسل جنابت
دلالت بر وجوب وضو نیست بعد از آن استدلال نموده است بر اینکه گفته
نشود این کلام بانیکه لازم نمی آید از اینکه وضو در غسل غیر جنابت باشد
لجب بود بلکه جایز است که در غسل جنابت وضو ساختن با آن جایز نباشد
و در غیر آن از سایر اغسال وضو جایز باشد ولازم نمی آید از جواز وجوب
وعلامه در مختلف وشهید متاخران در روض الجنان تابع او شده
اند در این حکم ولیکن رجوع با آنچه اکثر متاخرین مایل رفته اند از وجوب
وضو احوط است تنبیه بدانکه حدث حیض وغیر آن از احداث
موجب وضو وغسل نزد قایلان بوجوب یا آنها اما یک حدث اکبر است
که مرتفع نمیشود مگر بوضو وغسل یا دو حدث اصغر واکبر است پس بر تقدیر
ثانی حدث اصغر بوضو منصرف میشود به برداشتن حدث اصغر و
غسل بر داشتن حدث اکبر یا هر دو غسل ووضو به سبب هر دو حدث
را بر سبیل اشتراک سه احتمال است و در نصوص واحادیث دلالت نیست
بر چیزی از آنها منه در اینکه سنت است زن حایض را وضو ساختن

در معتبر و شرایع و نافع آنست که احتیاط واجب نیست مر صاحب عادت
را مطلقا یعنی خواه مقدم باشد دیدن خون بر زمان عادت وخواه
متاخر باشد ولیکن حق آنست که صاحب عادت آنچه می بیند از خون
در ایام حیض حیض است مطلقا بصحیحه محمد بن مسلم که قال سالت ابا
عبدالله علیه السلام عن المرأة فی ایامها فقال لا تصلی حتی تنقضی ایامها
فان رأت الصفرة فی غیر ایامها توضأت وصلت یعنی پرسیدم
آنحضرت را از زنی در ایام عادتش پس فرمود که نماز نکند تا زمان
عادتش منقضی شود پس اگر بیند زردی در غیر زمان عادتش وضو
بسازد و نماز گزارد واگر پیش از زمان عادت یا بعد از آن خونی که بصفت
حیض است بیند آن را حیض داند بعموم گفته امام علیه السلام در حسنه حفص
بن بختری که فاذا کان للدم دفع وحرارة وسواد فلتدع الصلوة یعنی پس
هرگاه باشد مر خون را تندی وسوزش وسیاهی باید که ترک نماز کند
وبشهادت صحیحه عیص بن قاسم که قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن
امرأة ذهب طمثها سنین ثم عاد الیها شیء قال تترک الصلوة حتی تطهر
یعنی پرسیدم آنحضرت را از زنی که بر طرف شده باشد خون حیض چند
سال بعد از آن خون حیض دید فرمود که ترک نماز کند تا که پاک شود و موثقه
سماعه که قال سالته عن المرأة تری الدم قبل وقت حیضها قال فلتدع
الصلوة فانه ربما تعجل بها الوقت یعنی پرسیدم آنحضرت را از زنی
که بیند خون پیش از وقت حیض فرمود که باید ترک نماز نماید زیرا که

و سبب آن هم
و خون حادث شدن حیض هم

بسیار باشد که وقت حیض تعجیل نماید بانکس نماند روایت ابو بصیر از
ابی عبد الله علیه السلام که فی المرأة تری الصفرة فقال ان کان قبل الحیض بیومین
فهو من الحیض وان کان بعد الحیض بیومین فهو من الحیض یعنی درباره
زنی که ببیند زردی پس فرمود اگر باشد پیش از حیض بدو روز پس آن خون
از حیضست واگر باشد بعد از حیض بعد دو روز پس آن خون از حیض نیست
چهارم در زنی که ابتدا الحیض او باشد خلافست بعضی را اعتقاد آنست
که بدیدن خون هرگاه بصفت حیض باشد ترک روزه و نماز مینماید
وبعضی را اعتقاد آنست که ترک روزه گرفتن و نماز گزاردن نمی نماید بلکه
عبادت بجای می آورد تا سه روز بگذرد پس بعد از آن ترک عبادت
مینماید وحق قول اولست زیرا که خون هرگاه بر صفت حیض باشد بمجرد
دیدن آن ترک عبادت مینماید بعموم گفته امام علیه السلام فاذا کان للدم حرارة
ودفع وسواد فلتدع الصلوة یعنی هرگاه مر خون را حرارت و مدد تندی
باشد وسیاهی داشته باشد باید که ترک نماز گزاردن نماید وبشهادت
صحیحه منصور بن حازم از ابی عبد الله علیه السلام که قال ای ساعة رأت الدم
فهی تفطر الصائمة یعنی فرمود هر ساعتی که زنی خون را ببیند پس افطار
روزه بروزه دار است ومانند موثقه عبد الله بن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلام
که قال المرأة اذا رأت الدم فی اول حیضها واستمر الدم ترکت الصلوة
عشرة ایام ثم تصلی عشرین یوما یعنی فرمود که زنی هرگاه ببیند خون را
در اول حیض ودیدن اول وآن خون مستمر شود باید که ترک گزاردن نماز کند

و یکباره آورده

ده روز وبیست روز نماز میگزارد بعد وسید مرتضی رضی الله تعالی عنه در
کتاب مصباح رفته است باینکه دختر در ابتداء دیدن حیض باشد ترک میکند
گزاردن نماز را تا سه روز بگذرد مستمر شود ویحیی بن جنید و ابو صلاح وسلار
ومحقق در معتبر و شرایع ونافع بر اینند و استدلال نموده است محقق در معتبر
بر این مدعی باینکه مقتضای استدلال لزوم عبادت است تا که ساقط کند آن
ثابت شود ونیست یقین در اینکه آن خون از حیض است پیش از دیدن
سه روز وحق آنست که این وجه ضعیفست زیرا که شرط نیست در ترک
عبادت یقین دانستن حیض بلکه ظاهر حیض کافیست باینکه بر صفت
حیض باشد چنانچه ظاهر حدیث است پنجم اگر زنی ببیند خون را سه روز
وبعد از آن منقطع شود پس ببیند پیش از ده روز خون را کل آن روزها
روزهای حیضست مراد اینست که اگر زنی ببیند خون را سه روز و
بعد از آن منقطع شود وخون آمدن پیش از ده روز واجبست حکم نمودن
باینکه این دو خون از حیضست واما در زمان پاک بودن میان این
دو خون بمنزله خون است بسبب آنکه زمان پاکی میان دو حیض نمیباشد
کمتر از ده روز باشد چنانچه محقق در معتبر تصریح باین نموده گفته است
که اگر ببیند زنی خون را سه روز وبعد از آن منقطع شود پس در روز دهم
یا کمتر از آن ببیند خون را پس آن دو خون حیضست و میان هر دو خون
بمنزله حیضست مادام خون جاریست و استدلال نموده است بحسنه
حسن محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام که انه قال اذا رأت المرأة الدم

خون دیگر دیدن هم

قبل عشرة ایام فهو من الحیضة الاولی وان کان بعد العشرة فهو من الحیضة
المستقبلة یعنی فرمود آن حضرت که هر گاه ببیند زن خون را پیش از ده روز
پس آن خون از حیض اولست و اگر ببیند بعد از ده روز پس آن خون از
حیض آینده است **منهج** در چندین مسئله است **اول** آنکه حایض هر گاه
خونش منقطع شود کمتر از ده روز واجبست بر آن زن استبرا یعنی طلب
نماید که رحمش از خون حیض بری و خالیست باینکه پنبه بگذارد در فرج خود
و اندک زمانی صبر نماید و بعد از آن پنبه را بیرون آورد تا بداند که پاکست
از خون یا آلوده است پس اگر آن خون حیضست بر هر صفتی که باشد چنانچه در صحیحه
محمد بن مسلم واقع است که اذا ارادت الحایض ان تغتسل فلتستدخل قطنة فان خرج
فیها شیء من الدم فلا تغتسل وان لم تر شیئا فلتغتسل یعنی هر گاه اراده نماید
حایض غسل کردن را باید که پنبه را بگذارد در فرجش پس اگر بیرون آید با پنبه چیزی
از خون پس غسل بجای نیاورد و اگر نه بیند چیزی باید که غسل بجای آورد و بهتر
در آنست که اعتماد نماید یعنی تکیه فرماید پای چپ خود را بر دیوار و مانند آن
و پنبه بگذارد بدست راست خود بروایت شرحبیل از حضرت صادق علیه السلم
که قال قلت کیف تعرف الطامث طهرها قال تعتمد برجلها الیسری علی
الحایط وتستدخل الکرسف بیدها الیمنی فان کان مثل راس الذباب
خرج علی الکرسف یعنی فرمود که گفتم چگونه داند حایض پاک بودن خود را
فرمود که پای چپ خود را بر دیوار گذارد و پنبه بدست راست خود گذارد پس اگر باشد
خون مانند سر مگس بیرون آید بر پنبه **دوم** اگر پاک شود زنی واجبست بر او

[حاشیه: اگر آن آلوده باشد بخون صح]
[حاشیه: از خون صح]
[حاشیه: غسل بجا نیاورد دم]

غسل و این حکم اجماعیست و اگر زنی را عادتی باشد پس اگر پاک شود در میان زمان
عادتش و بعد از آن خون را ببیند ظاهر آنست که غسل بر او واجب نیست چه عادتش
مستمر است و وجوب غسل در وقت پاک شدن مستلزم تعبست و تعب
از آنکه خون را دید باید که بجای آورد غسل دیگر و بالجمله غسل مکرر بجای آوردن بسبب
مکرر پاک شدن تعبست و احتمال وجوب غسل کردن هست بمجرد پاک شدن
بدلیل عموم حدیثی که دلالت دارد بر وجوب غسل بمجرد پاک شدن و احتمال آنکه
خون را نه بیند **سیم** مبتداه واجبست بر او صبر یعنی زنی که خون را ببیند اول
بار باید که ترک نماز و روزه کند هر گاه خونش مستمر شود تا وقت پاک شدن
یا ده روز گذشتن چنانچه اجماعیست و شهید سعید در ذکری واجب
ساخته است بر آن زن با آنکه رجوع نماید بزنان استظهار یک روز یعنی
ترک عبادت بدلیل گفته امام علیه السلم در حدیث محمد بن مسلم و زراره که یجب
للمستحاضة ان تنظر بعض نسائها فتقتدی باقرانها ثم تستظهر علی ذلک بیوم
یعنی واجبست مر مستحاضه را که نظر کند بعضی زنانش را یعنی جمعی که در سن
نزدیک او باشد و بعد از آن اگر خونی ببیند بعد از زمان عادت از زمان
ترک عبادت نماید یکروز و لیکن این حدیث ضعیفست **چهارم** علماء اجماع
بر ثبوت استظهار از برای صاحب عادت با استمرار خون هر گاه عادتش
کمتر از ده روز باشد چنانچه محقق در معتبر گفته است و مراد از استظهار طلب
زنست ظاهر شدن حال خود را در اینکه خونش خون حیضست یا حیض
نیست باینکه ترک عبادت بعد از زمان عادتش نماید یکروز یا زیاده و

و بعد از آن غسل بجای آورد و خلاف در این مقام در دو موضع است اوّل
در اینکه استظهار واجب یا سنت ظاهر کلام شیخ در نهایه و جمل و مرتضی
در مصباح وجوب است و بعضی قایلند باستحباب و جمع متاخرین بر اینند
قایلان بگفته اول استدلال نموده اند باینکه امر وارد در چندین حدیث
که حقیقت است در وجوب از آنجمله صحیحه شیخ طوسی از محمد بن مسلم از ابی جعفر
علیه السلام فی الحائض اذا رأت دما بعد ایامها التی کانت ترى الدم فیها
فلتقعد عن الصلوة یوما او یومین ثم تمسک قطنة فان صبغ القطنة
دم لا ینقطع فلتجمع بین کل صلوتین بغسل یعنی درباره حایض هرگاه ببیند
خونی بعد از روزهای عادت خود پس باید که بنشیند از نماز یک روز
یا دو روز یعنی ترک کند نماز را و بعد از آن پنبه بگذارد پس اگر پنبه آلوده بخون
شد منقطع نشود باید که جمع نماید میان هر دو نماز بیک غسل و مانند
صحیحه محمد بن عمرو بن سعید از حضرت امام رضا علیه السلام که قال سألته عن
الطامث کم حدّ جلوسها فقال تنتظر عدة ما کانت تحیض ایام
اقرائها یعنی اعتبار نماید حیض را در زمان عادت حیض و بان گفته امام
علیه السلام در صحیحه معاویة بن عمار که المستحاضة تنتظر ایامها فلا تصلی
فیها ولا یقربها بعلها فاذا جاوزت ایامها و رأت دما یثقب
الکرسف اغتسلت للظهر والعصر یعنی مستحاضه انتظار میکشد
در زمان عادت خود پس ترک نماز میکند در آن ایام و نزدیکی نکند شوهرش باو
پس هرگاه که گذشت ایام عادت حیضش و دید خونی که پنبه را فرو گرفت

منتظر گذشته ایام یعنی نمود که پرسیدم از حضرت
زن حایض که چه مقدار است اندازه
... او پس فرمود که انتظار بکشد یعنی
نماز کند در زمان عادت حیض و بعد
سه روز استظهار کند یعنی ترک عادت ... چون ببیند
و بعد از سه روز استحاضه خواهد بود
و حق آنست که این دو حدیث
... به استحباب تا که جمع میان این
... و میان گفته امام علیه السلام که تحیض ...

غسل نماید و اجماع منعقد است بر اینکه جنابت حاصل میشود بدو چیز یکی
بیرون آمدن منی پس اگر یقین داند که آنچه بیرون آمده است منی است غسل باید
واجب خواه آنچه بیرون آمده باشد یکبار بیرون آید یا یکبار بیرون نیاید
و خواه مقارن شهوت باشد و خواه نباشد و خواه در خواب باشد و
خواه نباشد و در این باب احادیث بسیار واقعند مانند صحیحه عنبسه
بن مصعب از ابی عبد الله علیه السلام که قال کان علیه السلام لا یری فی شیء الغسل
الا فی الماء الاکبر یعنی بودی علی علیه السلام که ندید در چیزی غسل مگر در آب
بزرگ یعنی منی و مانند روایت حسین بن ابی علا از ابی عبد الله علیه السلام
که قال کان علی علیه السلام یقول انما الغسل من الماء الاکبر یعنی غسل نیست مگر
از آب بزرگ و مانند حسنه عبد الله حلبی که قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن المفخذ علیه غسل قال نعم اذا انزل یعنی پرسیدم آنحضرت را
از کسی که ران خود را مالد بران زنی یا بر انکس غسلست فرمود بلی اگر انزال
رسد و مانند صحیحه محمد بن اسمعیل بن بزیع که قال سألت الرضا علیه السلام عن
الرجل یجامع المرأة فیما دون الفرج و تنزل المرأة علیها غسل قال نعم یعنی پرسیدم
آنحضرت را از مردی که زنی را مجامعت نماید در غیر فرج و زن انزال رساند
واجب است بر زن غسل و اگر کسی را مشتبه شود منی یعنی منی را ملاحظه لذت
و جستن کند و سستی بدن بعد از بیرون آمدن آن نماید اگر چنین باشد
منی است و اگر چنین نباشد منی نیست و بعضی را اعتقاد آنست که علامت
منی اینست که در وقت تری بوی شکوفه خرما میدارد و در وقت خشکی بوی

سفیدی تخم مرغ و این حکم مشکلست زیرا که نصی واقع نیست درین باب
بلکه فرق نیست در وجوب غسل در صورت انزال میان زن و مرد
باجماع علماء اسلام و احادیث درین باب بسیارند چنانچه در صحیحهٔ حلبی واقع
که قال سألت اباعبد الله علیه السلام عن المرأة تری فی المنام ما یری الرجل قال
ان انزلت فعلیها الغسل وان لم تنزل فلیس علیها الغسل یعنی میگوید راوی که
پرسیدم آنحضرت را از زنی که بیند در خواب آنچه می بیند مرد فرمود که اگر انزال
شده باشد بر او غسل واجبست و اگر انزال نشده نیست بر او غسل و مانند صحیحه
ابن سنان که عبد الله است نه محمد که قال سألت اباعبد الله علیه السلام عن المرأة
تری ان الرجل یجامعها فی المنام فی فرجها حتی تنزل قال تغتسل یعنی پرسیدم آنحضرت را
از زنی که بیند مردی را که مجامعت نماید در خواب با او در فرجش تا که انزال
شود فرمود که غسل کند آن زن و آنچه واقع است در بعضی از احادیث که [illegible]
مخالفت دارد با مضمون این حدیث مانند صحیحهٔ ادیم بن حر که قال سألت
اباعبد الله علیه السلام عن المرأة تری فی منامها ما یری الرجل علیها غسل
قال نعم ولا تحدثوهن بذلک فیتخذنه علة یعنی پرسیدم آنحضرت را از زنی
که بیند در خواب آنچه بیند مرد آیا بر آن زن هست غسل فرمود که بلی و لیکن ایشانرا نکوئید
که زنان را این حالت دست میدهد که این را سبب علت میکنند یعنی
خبر ندهید ایشانرا که زنان محتلم میشوند در خواب و بر ایشان واجب غسل
زیرا که آنرا وسیله بیرون رفتن از خانه میسازند که بحمام میرویم و ممکن است حمل
مضمون این حدیث را بر اینکه ایشانرا خبر ندهید از محتلم شدن مبادا که بخاطر

ایشان در وقت خوابیدن برسد محتلم شوند و بر هر دو توجیه ظاهر
شد که دیدن ایشان در خواب و بیرون آمدن منی از ایشان سبب وجوب
غسلست و درین مسئله چند فرعست اول اگر بیرون آید منی از غیر فرج
آیا سبب غسل میشود خواه معتاد شده باشد و خواه نباشد یا مشروطست
در آن موضع که معتاد باشد یا آنکه موضع منی بسته باشد علامه در نهایه
رفته است بقول اول بدلیل عموم قوله ع انما الماء من الماء یعنی بتحقیق که آب از
آب است و محقق ثانی گفته است اشتراط شرط است زیرا که اطلاق درین حدیث
محمولست بر فرد غالب چنانچه شهید در ذکری اختیار آن نموده [illegible]
دوم معتبر در وجوب غسل در بارهٔ خنثی بیرون آمدن منی است از هر دو
فرج او نه از یکی از دو فرجش مگر که معتاد شده باشد و لیکن بنا بر گفته علامه
در نهایه اعتبار ندارد اعتیاد با آنکه محقق باشد که منی است سیم اگر
منی بیرون آید برنگ خون بسبب آنکه جماع بسیار کرده اقرب آنست که غسل
واجبست و علامه در نهایه تجویز نموده است عدم وجوب غسل را زیرا که
منی در اصل خون بوده است و چونکه مستحیل بمنی نشده است ملحق بخون
است چهارم اگر کسی بیمار باشد کافیست در باره وجوب غسل لذت و سستی
جسد بی جستن که منی بخلاف کسی که صحیح باشد معتبر دانسته جستن که منی نیز
هست چنانچه در روایت علی بن جعفر واقع است و اما دلیل بر اینکه جستن کی
معتبر نیست در بارهٔ بیمار صحیحهٔ عبد الله بن ابی یعفور از ابی عبد الله علیه السلام
است که قال قلت له الرجل یری فی المنام و یجد الشهوة فیستیقظ فینظر

فلا یجد شیئاً ثم یمکث الهوینا بعد فیخرج قال ان کان مریضاً فلیغتسل
وان لم یکن مریضاً فلا شیء علیه قال قلت له فما فرق بینهما قال لان الرجل
اذا کان صحیحاً جاء الماء بدفقة قویة وان کان مریضاً لم یجئ الا بعد یعنی
داوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را مردی که می بیند در خواب و میاید شهوت
ولذتی پس بیدار شد نظر بخود چیزی ندید و بعد از آن درنگی بخود
اندک پس بیرون آمد از وای بدانکه هوینا بضم ها و فتح واو و سکون یاء
مثناة من تحت و بعد از آن نون یعنی درنگی کمی و بالجمله فرمود اگر بیمار است
غسل کند و اگر بیمار نباشد چیزی بر او نیست راوی میگوید که گفتم مر او را
که چه فرق است میان ایشان فرمود که مرد هرگاه بیمار نباشد آب منی از وی
می آید یکبار بقوت و اگر بیمار باشد نمی آید مگر بتانی و مانند این صحیحه است
صحیحه معویة بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام **پنجم** در اینکه اگر کسی بیابد
بر بدن خود یا بر جامه خود که مختص است بر او منی واجب است بر آنکس غسل کردن هرگاه
شریک در آن جامه نباشد یعنی آنکس پس اگر شریک باشد او را و یا آنکه
جمع آیند یکبار در آن مانند لحافی که با هم میپوشند یا بساطی که در زیر خود میگسترانند
میندازند و در این صورت حکمست کسی را که محتمل باشد که منی از غیر او باشد زیرا که
طهارت و پاک بودن آنکس یقینی است و یقین بطرف نمیشود بشک
در باره حدث باجماع علما و اگر جامه میان دو کس بنوبت باشد آیا حکم
نموده میشود بجنابت بر کسی که نوبت او باشد اگر منی در آن جامه ببیند یا نه
اظهر آنست که بر او غسل واجب نیست زیرا که جایز است که منی مقدم باشد

اما اگر در اثنای صاحب نوبت سبق منی را اسقاط است او غسل یقین و بالجمله
معتبر آنست که علم داشته باشد که منی از وست تا واجب باشد و اگر ندانند
واجب نیست غسل بر آنکس بسبب عموم صحیحه زراره از ابی جعفر علیه السلام است
که لیس ینبغی لک ان تنقض الوضوء بالشک ابداً یعنی نیست سزاوار مر ترا
که باطل سازی وضو را بشک سزاوار بدین مقام اشارت بچند چیز است
اول در اینکه حکم در باره یابنده منی بر جنابت در آخر اوقات بسبب اصالت
یعنی اصل عدم سبقت منی او است تا ثابت شود مثلاً و باید عمل باستصحاب
استمرار طهارت بیقین است تا ظاهر شود حدث که در این هنگام حکم
بحدث او مینماییم و واجب بر آنکس قضا آنچه موقوف بر طهارت
بوده است از آن وقت تا هنگامی که یقین شود طهارت او **دوم** بیان
شده است که وجود جنابت در جامه مشترک اقتضا نمیکند وجوب
غسل بر یکی از دو شریک زیرا که هر یک از ایشان یقین میدانند طهارت خود
را و شک در حدث پس دو است او را بجای آوردن آنچه مشروط است بطهارت از
دخول مساجد و قرائت عزایم و در اینکه جایز است اقتدا کند یکی بدیگری
و در انعقاد عدد جمعه بهر دو خلافست اظهر جواز آنست زیرا که جایز
است نماز هر یک از این دو کس بحسب شرع و بعضی را اعتقاد آنست که
جایز نیست بسبب آنکه جزم حاصلست بحدث یکی از این دو کس و این
استدلال ضعیف است زیرا که حصول حدث یقین نیست مگر که انزال
متحقق باشد از یکی بخصوصه باین سبب که لازم حدث است باجماع

ساقط است سیم جمعی از اصحاب مانند محقق در معتبر رفته است باینکه
هر یک از ایشان را غسل سنت است بسبب رعایت احتیاط و این قول
بدلالت عموم ادله که فصار جهان احتیاط در بارهٔ دین مینماید و سزاوار
چنان است که اکتفا نماید در این باب بنیت قربت و اگر نیت وجوب
نماید جایز است و اگر ظاهر شد بعد از آن احتیاج او بغسل کردن بنیت
بلکه آن غسل که از روی احتیاط بجای آورد که بنیت قربت کرده است کافیست
او را سبب دوم در بارهٔ وجوب غسل است باینکه جماع در فرج زن کردن
سبب وجوب غسل میشود هر گاه هر دو ختنه گاه ایشان بهم رسند
اگرچه زن مرده باشد و اصل در وجوب غسل بجماع اخبار و احادیث بسیار
است مانند صحیحه محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام که قال سألته متی
یجب الغسل علی الرجل والمرأة قال اذا ادخله فقد وجب الغسل والمهر
والرجم یعنی پرسیدم یکی از آن دو حضرت را که کدام وقت غسل واجب
بر مرد و زن فرمود هر گاه دخول کرده اند از پس بتحقیق که واجب غسل
و مهر و رجم یعنی سنگ باران کردنش هر گاه زنا کند و شرایطی که در مقام خود
مبین شده است باینکه ظاهر این حدیث دلالت دارد باینکه مجرد دخول
سبب غسل میشود خواه کل حشفه باشد و خواه نباشد و همچنین اگر حشفه
او بریده باشد دخول ذکرش سبب غسل میشود خواه مقدار حشفه باشد
و خواه مقدار آن نباشد و مشهور میان متاخرین اعتبار قدر حشفه
است اگر حشفه نداشته باشد و اگر حشفه داشته پنهانی آن شرط است

که منی ازو بیرون نیامد

ومراد

ومراد از حشفه معتبر است زیرا که این حدیث اگرچه صحیح است لیکن مطلق
است پس آن را حمل مینمائیم براینکه مراد از آن غیبوبت حشفه است مقدار
آن اگر حشفه نباشد بقرینه صحیحه محمد بن اسمعیل که قال سألت الرضا علیه السلام
عن الرجل یجامع المرأة قریبا من الفرج فلا ینزلان متی یجب الغسل فقال اذا
التقی الختانان فقد وجب الغسل قلت التقاء الختانین هو غیبوبة الحشفة
قال نعم یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که مجامعت کند زنی را نزدیک
از فرج پس انزال نزدند چه وقت غسل بر ایشان واجب فرمود هر گاه
ختنه گاه ایشان ملاقات با یکدیگر نمایند پس بتحقیق که غسل واجب
گفتم ملاقات کردن هر دو ختنه گاه غایب شدن حشفه است فرمود
که چنین است و مانند صحیحه زراره که فرمود جمع عمر بن الخطاب اصحاب النبی
صلی الله علیه و آله فقال ما تقولون فی الرجل یأتی اهله فیخالطها ولا ینزل
فقالت الانصار الماء من الماء وقال المهاجرون اذا التقی الختانان
فقد وجب علیه الغسل فقال عمر لعلی علیه السلام ما تقول یا ابا الحسن فقال
علیه السلام توجبون علیه الجلد والرجم ولا توجبون علیه صاعا من ماء
اذا التقی الختانان فقد وجب علیه الغسل فقال عمر القول ما قال المهاجرون
ودعوا ما قال الانصار یعنی عمر جمع نمود اصحاب نبی را صلعم پس گفت چه میگوئید
در بارهٔ مردی که برهم خورد بسبب جماع تمام و انزال نزد انصار گفته اند
آب از آب یعنی غسل از منی است نه از جماع و مهاجران گفتند که هر گاه
دو ختنه بهم رسند پس بتحقیق که واجب بر آنکس غسل پس عمر گفت مر

حضرت علی علیه السلام را که چه میفرمایی یا ابا الحسن پس آن حضرت فرمود که آیا واجب
میسازید بر آنکس بمجرد آن جلد که زدن تازیانه است و رجم که سنگ باران
است این در حالتیست که زنا کرده باشد و واجب نمیسازید بر آنکس صاعی
از آب یعنی غسل نمودن بیک صاع که پیمانه آب باشد هر گاه ملاقات نماید
دو ختنه گاه پس تحقیق که واجب بر آنکس غسل پس عمر گفت گفته [illegible]
که مهاجران گفته اند ترک نمایید گفته انصار را بالجمله صریح این حدیث امام حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در باره وجوب غسل بمجرد ختنه گاه رسیدن بختنه
گاه اگر چه انزال نیز نشود بدانکه ابوحنیفه را اعتقاد آنست که اگر کسی با زنی
مرده دخول نماید غسل بر آنکس واجب نیست و این قول صحیح نیست زیرا
که در حدیث وجوب غسل واقعست بدخول و این عامست شامل
این صورتست و غیر این صورت نیز فرع بدانکه جماع در غیر فرج زن
یعنی در قول منی سبب وجوب غسل است خلافست و اصح آنست که واجب
میشود بعموم آیه کریمه او لامستم النساء یعنی غسل واجبست هر گاه برسید
بزنان خواه در پیش باشد و خواه در پس زیرا که مطلقست و بعموم گفته
امام علیه السلام اذا ادخله فقد وجب الغسل یعنی هر گاه اندرون کند
مردی ذکر خود را بتحقیق که غسل واجبست و بنحوی گفته حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در حالتی که انکار بر انصار مینمود اتوجبون علیه الجلد والرجم
ولا توجبون علیه صاعا من ماء و چنانچه گذارش یافت و بمرسله حفص
بن سوقه از کسی که خبر داشت او را که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام

علی

عن الرجل یاتی اهله من خلفها قال هو احد المأتیین فیه الغسل یعنی
پرسیدم آنحضرت را از مردی که بیاید مردم خانه خود را از عقب فرمود
که آنجا یکی از دو جاییست که آمدن میشود آنرا و در آنست غسل و
بالجمله این گفته معظم اصحابست که سید مرتضی رحمه الله تعالی فرموده است
که خلافی نیست میان مسلمانان در اینکه جماع در محل مکروه خواه از فرج
و خواه از زن غیر را جماعت در پیش زن با دخول حشفه در وجوب
غسل خواه فاعل باشد و خواه مفعول اگر چه انزال منی نباشد و با آن
مبالغه نموده فرموده که نیافتم در کتابهای اصحاب ما امامیه مگر این را
و نشنیدم مانند شصت سال از مشایخ زمان خود مگر وجوب غسل
را بر آنکس پس وجوب غسل مسئله اجماعیست از کل و بعد از آن فرموده
اگر گوییم که معلومست ضروری دین رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست خلافی
میان دو فرج در وجوب غسل بسبب دخول تا اینجا حاصل کلام سید
مرتضی بالجمله ظاهر کلام سید اجماعست و اجماع منقول بخبر واحد حجت شرعیست
پس اقتضا مینماید وجوب غسل گفته او و شیخ طوسی در نهایه و استبصار
قایل شده است که غسل واجب نمیشود بسبب آن و استدلال بصحیحه
حلبی نموده است که قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل یصیب المرأة
فیما دون الفرج اعلیها غسل ان هو انزل و لم تنزل هی قال لیس علیها
غسل و ان لم ینزل هو فلیس علیه غسل یعنی راوی میگوید که پرسیده شد
آنحضرت را از مردی که برسد در غیر فرج آیا بر آن زن هست

غسل اگر مرد انزال نکند و زن نکند فرمود که نیست بر زن غسل و اگر مرد انزال
کند پس نیست بر او غسل و مانند هم فرموده عمر بن یزید از ابی عبد الله علیه السلام که قال
إذا أتى الرجل المرأة في دبرها فلم تنزل فلا غسل عليهما وإن أنزل فعليه الغسل
ولا غسل عليها یعنی فرمود که آنحضرت هر گاه مردی بیاید زنی را در عقب
پس زن انزال نکند غسل نیست بر آن زن و اگر مرد انزال کند پس بر اوست
غسل و بر زن نیست غسل بنا بر این دو حدیث و احادیث اول که بعضی از
مجتهدین دارند رد روی نموده است درباره وجوب غسل و اقرب وجوب
غسلست بسبب اجماع منقول الخبر واحد با چنین حدیث فرع بدانکه
حاصلست جنابت مر خنثی را بسبب جماع در عقبش بنا بر اینکه واجبست
غسل بدخول حشفه در دبر و اگر داخل فرجش کند اند در تذکره حکم و اقم است
بر وجوب غسلش زیرا که صادقست که دو ختنه گاه بهم رسیده است
و بعضی را اعتقاد آنست که واجب نمیشود زیرا که روا است نادی ختنه
گاه خنثی و اگر دو خنثی را دخول در دیگری واقع شود بی آنکه انزال بظهور آید
نیست غسل بر ایشان چنانچه محقق در معتبر بر اینست و اگر کسی که خنثی
نباشد دخول نماید در فرج خنثی و آن خنثی دخول نماید در فرج زنی پس خنثی
جنب است البته اما آن مردی که دخول کرده است در فرجش و زنی که خنثی
در او دخول کرده است بمنزله دو کس اند که منی در جامه مشترک یابند پس
واجب نیست غسل بر خصوص آن مرد و آن زن منهج در وجوب غسل
بدخول در حیوان بمقتضای انکار حضرت علی علیه السلام بر انصار چنانچه گذارش

غسل هم

یاداشت

باشد محقق اینست و لیکن محقق و بعضی دیگر را اعتقاد آنست که غسل واجب
نمیشود مگر با انزال چنانچه شیخ طوسی در مبسوط با این نیز رفته است بدلیل
آنکه نصی درین باب نیست پس باید که حکم شرعی بآن متعلق نشود بسبب عدم
دلیل درین باب و این مذهب اکثر متاخرین است لیکن قول اول احوط
است و دلیل بمقتضای انکار آنحضرت فرع بدانکه بر کافر غسل واجبست هر گاه
سبب وجوبش بفعل آید و لیکن صحیح نیست از و در حالت کفر اما وجوب
غسل بر او مذهب ما امامیه و اکثر سنیان است بسبب عموم لفظ و شمول آن
کافر و غیر کافر را و ابو حنیفه را اعتقاد آنست که کافر مخاطب نیست بچیزی
از فروع و این اعتقاد باطلست و اما دلیل بر اینکه غسل او صحیح نیست اجماع است
از ما امامیه بلکه شهید و متاخرین شرط ایمان بان نموده اند و در احادیث
دلالت بر اینست پس متعین است قول باین و هر گاه اسلام بیاورد واجب
است بر او غسل و صحیحست از و و اگر غسل کرد و بعد از آن مرتد شد پس
بتوبه غسل او باطل نمیشود و این مسئله اجماعیست منهج در احکام جنب
و حایض است و در آن چند مسئله است اول حرام است بر ایشان خواندن
سوره عزایم و خواندن بعضی از آنها اگر چه بسمله باشد بقصد سوره عزایم
بدانکه عزایم در لغت فرایض است چنانچه در قاموس آمده است و مراد با آن
سورها سورهائیست که در آنها سجدهای واجبی باشد و آن چهار سوره
است سجده لقمان و حم سجده و النجم و اقرا باسم ربک و وجه آنکه این
سورها نام نهاده شده است بسوره سجده بسبب آنکه واجب ساخته است

الله تعالی سجده کردن در وقت خواندن آنچه واجب میشود سجده بسبب
آن خواندن یا شنیدن الخ حکم بحرام بودن قراءة سوره و ابعاض آن بر جنب
چنان است که معروف از مذهب اصحاب است و محقق در معتبر گفته که رواه البزنطی
فی جامعه عن المثنی عن الحسن الصیقل عن ابی عبد الله علیه السلم و حق آنست که
که دلیل برین مدعی اتفاق اصحاب است و نقل ایشان اجماع را پس دلیلست و
حجت پس بنابرین حرام است خواندن سوره عزایم و بعضی از آن خواه مختص
باشد بآن سوره و خواه نباشد مانند بسمله بقصد آن سوره و لیکن از
جمله احادیث درین باب غیر حدیث بزنطی روایت نکرده است از محمد بن
مسلم بطریق موثق از ابی جعفر علیه السلم که قال قلت الحایض و الجنب یقران
شیئا قال نعم ما شاءا الا السجدة یعنی راوی میگوید که گفتم حایض و جنب بخوانند
چیزی فرمود که بخوانند آنچه خواهند مگر سجده را و ظاهر این حدیث دلالت
دارد بر اینکه خواندن آیه سجده حرامست نه مطلقا با آنکه این حدیث صحیح
نیست و برین قیاس روایت دیگر از محمد بن مسلم بآن که قال قال ابو جعفر
علیه السلم الجنب و الحایض یفتحان المصحف من وراء الثوب و یقران
من القرآن ما شاءا الا السجدة یعنی فرمود آنحضرت که جنب و حایض
میگشایند مصحف را از عقب جامه و میخوانند از قرآن آنچه میخواهند
مگر سجده را پس ظاهر است که این حدیث با آنکه سندش صحیح نیست دلالت
دارد بر حرمت خواندن خصوص آیه سجده نه مطلقا و حق در اثبات
این مدعی اجماعست دوم حرام است بر ایشان مس نمودن کتابت قرآن

و مراد از کتابت قرآن صورت حروف پس شامل تشدید و مد است
نه حرکات اعرابی و مراد بمس ملاقات بجزوی از بشره است خواه کف دست
باشد و خواه نباشد و اما ملاقات ناخن و موی خلافست بعضی را
اعتقاد آنست که حرام است و بعضی را اعتقاد آنست که حرام نیست و اول
احوطست و بالجمله حکم بتحریم ملاقات به بشره مذهب اکثر مجتهدین است
بلکه گفته شده است که اجماعیست چنانچه کریمه لا یمسه الا المطهرون و سبب
نهی از آن چنانچه در اخبار و احادیث متعدده واقع است و شیخ طوسی
در مبسوط و ابن جنید قایل بکراهتند و ظاهر دلیل اینست زیرا که احادیثی
که بآنها استدلال نموده اند بر منع از ملاقات ضعیفند در سند و کوتا
در دلالت و با احتمال چندین معنی دارد چنانچه گذارش یافت مگر آنکه منع از
ملاقات و حکم بحرمت آن احوط و انسب بتعظیم آیا واجب است بر ولی
طفل منع او از ملاقات کتابت قرآن دو قولست اظهر آنست که واجب نیست
و محقق در معتبر و شهید در ذکری بر آنند لیکن ماخذ و دلیل ایشان ظاهر نیست
سیم حرام است بر ایشان ملاقات اسم الله تعالی اگرچه بر درهم و دینار
یا غیر اینها باشد محقق در معتبر استدلال بر این مدعی نموده بروایت عمار از
ابی عبد الله علیه السلم که قال لا یمس الجنب درهما و لا دینارا علیه اسم الله یعنی
ملاقات ننماید جنب درهمی و نه دیناری که بر آن اسم الله تعالی باشد و
بعد از آن گفته که این حدیث اگرچه ضعیفست لیکن مضمونش مطابق
وجوب تعظیم باری تعالی است و حق آنست که این وجه دلالت ندارد

هند

به وجوب آنست صح

بر حرام بودن ملاقات اسم الله تعالی آنکه ابو الربیع روایت نموده است از
ابی عبد الله علیه السلم که فی الجنب یمسّ الدراهم وفیها اسم الله او اسم رسوله
قال لا بأس به وربما فعلت ذلک یعنی در جنب ملاقات درهمها
که در آنها اسم الله تعالی یا اسم رسولش باشد فرمود که قصوری ندارد
و بسیار بود که کردم این را و شیخ طوسی و شیخ مفید ملحق ساخته اند باسم الله
تعالی اسامی انبیا و ائمه علیهم السلم را حق آنست که کراهت دارد ملاقات
آنها فلهذا محقق در معتبر گفته است که نمیدانم دلیل بر حرمت ملاقات
آنها و قصوری ندارد حکم بر کراهت بسبب مناسبت تعظیم چهارم حرام
است نشستن جنب و حایض در مسجدها چنانچه مشهور است میان
اصحاب بلکه علامه در منتهی دعوی نموده است که درین حکم کسی را نمیدانم
که خلاف نموده باشد مگر سلار زیرا که اعتقاد او کراهتست و حجت حرمت
بدلیل آیه کریمه لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون ولا
جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا یعنی نزدیک مشوید بنماز در
حالتی که مست باشید تا که دانید که چه میگوئید و نه جنب مگر که بگذرید
و بحسنه شیخ طوسی از جمیل که قال سألت ابا عبد الله علیه عن الجنب
یجلس فی المساجد قال لا ولکن یمرّ فیها الا المسجد الحرام یعنی پرسیدم
آنحضرت را از جنب که بنشیند در مسجدها فرمود که ننشیند ولیکن گذرد
در مسجدها مگر مسجد حرام و مانند صحیحه ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلم که
انه قال فی الجنب والحایض یدخلان المسجد مجتازین ولا یقعدان فیه

ولا یقربان المسجدین الحرمین یعنی فرمود درباره جنب و حایض که داخل
مسجد شوند در حالتی که روند و ننشینند در مسجد و نزدیکی نمایند هر دو مسجد
حرام را یعنی مسجد مکه و مدینه و بالجمله ظاهر این احادیث آنست که رواست
گذشتن جنب در مسجدهای غیر مسجد حرام و مسجد پیغمبر صلعم و این مسئله
اجماعیست و ظاهر اخبار جواز گذشتن و تردد در جوانب مساجد است
با اینکه اطلاق در گذشتن در مساجد واقع است و شهادة روایت جمیل
بن دراج باشد از ابی عبد الله علیه السلم که قال للجنب ان یمشی فی المساجد کلها ولا
یجلس فیها یعنی فرمود آنحضرت که مر جنب را رفتن در جمیع مسجدها و نشیند
در آنها و شهیدان ملحق ساخته اند بمسجدها در این حکم مشاهد مشرفه
و ضرایح مقدسه را بسبب اشتمال آنها بر فایده مسجد و زیادتی شرف یکی
که نسبت دارند باو پنجم حرام است گذاشتن چیزی در مسجدها چنانچه
ظاهر مذهب اصحابست غیر سلار زیرا که گذاشتن چیزی در آنها مکروه می
داند و دلیل بر حرام بودن آن چندین حدیث است مانند صحیحه عبد الله
بن سنان که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنب والحایض یتناولان
من المسجد المتاع یکون فیه قال نعم ولکن لا یضعان فی المسجد شیئا یعنی پرسیدم
آنحضرت را از جنب و حایض که بردارند از مسجد متاعی را که باشد در آن
فرمود که بلی ولیکن چیزی نگذارند در مسجد و سزاوار آنست که مراد از گذاشتن
چیزی در مسجد گذاشتن او است در اندرون زیرا که متبادر از لفظ اینست
و شهید متاخرین تصریح نموده است بر اینکه حرمت گذاشتن جنب چیزی

ان بگذرد مسجد باشد و رفتن بان نظر بعموم لفظ گذاشتن جنب و این احوط است

ششم حرام است گذشتن جنب در مسجد حرام یا مسجد نبی صلی الله علیه
و آله خاصه و اگر کسی جنب شود در یکی از هر دو مسجد نگذرد مگر به تیمم اما
حرام بودن گذشتن در این دو مسجد چنانچه اجماعی امامیه است و
احادیث بسیار درین باب هست و اما وجوب تیمم بر جنب درین
دو مسجد از برای بیرون رفتن از آنها چنان است که شیخ طوسی و اکثر مجتهدین
برآنند بدلیل صحیحه ابی حمزه ثمالی است که قال قال ابو جعفر علیه السلام اذا كان
الرجل نائما في المسجد الحرام و مسجد الرسول صلعم فاحتلم فاصابته جنابة
فليتيمم ولا يمر في المسجد الا متيمما ولا بأس ان يمر في سائر المساجد ولا
يجلس في شيء من المساجد یعنی میگوید راوی که فرمود آنحضرت هرگاه
مردی بخوابد در مسجد حرام یا مسجد رسول صلی الله علیه و آله پس محتلم شد
و بعد از آن جنب شود پس باید که تیمم کند و نگذرد در مسجد مگر متیمم
باشد و قصوری ندارد گذشتن در غیر این دو مسجد و ننشیند در چیزی
از مسجدها و ابن حمزه را اعتقاد آنست که تیمم کردنش در هر دو این مسجد
از برای بیرون آمدن از آنها سنت است و این قول ضعیف است

هفتم در مکروهات جنابت اول آنکه خوردن و آشامیدن او مکروه است و کراهت
ساقط میشود بسبب مضمضه و استنشاق چنانچه اعتقاد محقق در
شرایع است ولیکن ظاهر آنست که کراهت برطرف میشود بسبب مضمضه
و استنشاق چنانکه اکثر فقها و مجتهدین است و ازانجمله محقق در نافع و صدوق

کفته ص

و در من لا یحضره الفقیه گفته است که جنب را روا نیست خوردن یا آشامیدن
پیش از غسل کردن مگر هر دو دست خود را بشوید و مضمضه و استنشاق
نماید و اگر پیش از این عمل اگر خورد یا آشامید در باره او خوف برص است
و روایت نموده است از این عمل که خوردن بر جنابت سبب فقر میشود
ولیکن آنچه درین مسئله از احادیث ظاهر است آنست که وضو ساختن
سنت است جنب را که اراده خوردن و آشامیدن باشد و دست خود را
شستن ولیکن وضو ساختن افضلست چنانچه در صحیحه شیخ از عبد الرحمن
بن ابی عبد الله است که قال قلت لابی عبد الله علیه السلام اياكل الجنب قبل
ان يتوضأ قال انا لنكسل ولكن ليغسل يده والوضوء افضل یعنی گفتم
مر آنحضرت را آیا که جنب بخورد پیش از وضو ساختن فرمود که ما
کاهلیم و مراد ازین عبارت آنست که شما مردمان کاهلید و آنرا نسبت
بخود داده است از باب بلاغت و رعایت حال جمعی که خطاب بایشان
نموده و بعد از آن فرمود که لیکن باید که بشوید دست خود را و وضو
افضلست و در صحیحه زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام واقع است که بشوید
دست خود را و وضو افضلست و در صحیحه زراره از حضرت ابی جعفر
علیه السلام واقع است که دست خود را بشوید و مضمضه نموده روی خود را
بشوید پیش از خوردن و آشامیدن که عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام
قال الجنب اذا اراد ان ياكل و يشرب غسل يده و تمضمض و غسل وجهه
و اكل و شرب و بالجمله درین دو حدیث صحیح دلالت نیست بر کراهت خوردن

بشوید و مضمضه نموده روی خود را

واشامیدن جنب اگرچه سنت آنکه اکتفا بشستن دست نماید و بهتر مضمضه
وروی شستن است یا وضو ساختن بنابر مضمون این دو حدیث چنانچه
محقق در معتبر اختیار این نموده است و معتبر رعایت اینکه بعد از این عمل خوردن
واشامیدن بسیاری متاخر نباشد که اگر متاخر شود باید که تازه آن عمل بجای
آورند دوم خواندن زیاده از هفت آیه کراهت دارد و اصحاب را اختلافست
در جواز قراءت قرآن مر جنب را غیر از سورهای عزائم اکثر را اعتقاد جواز آنست
چنانچه اجماعیست فلهذا مرتضی در انتصار و شیخ طوسی در خلاف و محقق در
معتبر دعوی اجماع بر اینمعنی نموده اند و شهید سعید در ذکری از سلار حکایت
نموده است حرمت قرآن مطلقا و از ابن براج خواندن زیاده بر هفت آیه
و در مختلف علامه نسبت داده است این مذهب را بشیخ طوسی در کتاب
تهذیب و استبصار و حال آنکه ظاهر کلام شیخ در این دو کتاب صریح نیست
در حرمت خصوصا در کتاب استبصار زیرا که جمع کرده است میان اخبار
یکبار بتخصیص احادیثی که دلالت دارند بر اباحت قراءت آنچه خواهد به
حدیث سماعه که یکی را دلالت است بر خواندن هفت آیه و دیگری را بر
هفتاد آیه و بعد از آن جمع نموده است میان اخبار بحمل انحصار بر عدد در
حدیث بر سنتی و باقی را بر جواز پس ظاهر از این سخنان آنست که او را جزم نیست
در حرمت و نه در کراهت و حق آنست که مطلقا جایز است بدلیل اصالت
اباحت و عموم آیه کریمه فاقرؤا ما تیسر منه یعنی بخوانید آنچه میسر باشد
از قرآن و مانند صحیحه شیخ از فضیل بن یسار از ابی جعفر علیه السلام که قال لا بأس

أن يتلو الحائض والجنب القرآن یعنی قصوری ندارد خواندن حائض و جنب
قرآن را و مانند صحیحه عبید الله بن علی حلبی از ابی عبد الله علیه السلام که قال سألته أ
تقرأ النفساء والحائض والجنب والرجل يتغوط القرآن فقال يقرؤون ما شاؤوا
یعنی پرسیدم آنحضرت را که آیا نفسا و حائض و جنب و مردی که نشسته غائط
کند بخوانند قرآن را پس فرمود که بخوانند آنچه خواهند و مانند موثقه ابن بکیر
که قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الجنب يأكل ويشرب ويقرأ القرآن قال
نعم يأكل ويشرب ويذكر الله عز وجل ما شاء یعنی پرسیدم از آنحضرت از جنب
که بخورد و بیاشامد و بخواند قرآن را فرمود که بلی بخورد و بیاشامد و بخواند
و خدا را ذکر کند آنچه خواهد و اما محقق قایل شده است بر کراهت خواندن
زیاده از هفت آیه و شدت کراهت در زیاده از هفتاد آیه و سندش
ظاهر نیست و در معتبر این مذهب را نسبت داده است بشیخ طوسی در
مبسوط بدلیل حدیث سماعه که قال سألته عن الجنب هل يقرأ القرآن
قال ما بينه وبين سبع آيات یعنی پرسیدم آنحضرت را از جنب که
رواست او را خواندن قرآن فرمود از یک آیه تا هفت آیه ظاهرش آنست
که هفت آیه خواندنش رواست و زیاده کراهت دارد و اما دلیل بر زیادتی
کراهت خواندن زیاده از هفتاد آیه حدیث زرعه از سماعه هفتاد آیه
و حق آنست که استدلال باین دو حدیث روا نیست زیرا که زرعه و سماعه
هر دو واقفی مذهبند با آنکه سماعه مشتبه است و باز مضمون این دو حدیث منافی
است با عموم روایت مشهوره که دلالت بر اطلاق اذن در خواندن آنچه

خواهند غیر سجده پس آنست که خواندن آنچه خواهند از قرآن روا است و او را
بحرمت و کراهت **سیم** کراهت دارد جنب را مس مصحف یعنی غیر کتابت
آن از کاغذ و جلد و حکم بر کراهت مس آن مذهب شیخ طوسی و شیخ مفید و تابعان
ایشانست بدلیل روایت ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن علیه السلام که قال
المصحف لا تمسه علی غیر طهر ولا جنبا ولا تمس خیطه ولا تعلقه ان
الله تعالی یقول لا یمسه الا المطهرون یعنی فرمود که مصحف را مس مکنید
بغیر وضو و جنب مس نماید و مسمانش رو بر هانه که حق تعالی
میفرماید که مس نکنند آنرا مگر پاکان و سبب آنکه نهی این حدیث را حمل بر
کراهت نمودیم آنست که ضعیفست بسبب آنکه سندش مشتمل است بر جند بن
که ضعیفست و حسین مجهول الحال در کتاب رجالست پس صلاحیت آن ندارد
که دلیل مجتهد در اثبات تحریم و سید مرتضی را اعتقاد حرمت است نظر
بظاهر این حدیث و این حکم از دور است و صدوق در کتاب من لا یحضره
الفقیه گفته است که جنب و کسی را که وضو نباشد مس قرآن نماید و روا
او را مس کاغذ قرآن و درین کلام تصریح نیست بر کراهتش لیکن اولی حکم بر کراهت
آنست اگر چه سند این حدیث ضعیفست زیرا که مناسب دارد این حکم
با تعظیم قرآن مجید **چهارم** مکروه است جنب را خوابیدن تا غسل کند یا
وضو سازد اما دلیل بر کراهت خوابیدنش پیش از غسل کردن صحیحه عبد الرحمن
بن ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل یواقع اهله اینام علی ذلک قال ان الله
یتوفی الانفس فی منامها ولا یدری ما یطرقه من البلیة اذا فرغ فلیغتسل

در معتبر و شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و ابن بابویه را اعتقاد آنست
که پیراهن متعین است از جهت وصیت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بآن
و بحدیثی که شیخ طوسی روایت نموده است از حسن بن محبوب از ابی ایوب از حمران
بن اعین از ابی عبد الله علیه السلام که قال قلت فالکفن قال تؤخذ خرقة فتشد
بها سفله وتضم فخذیه بها لیضم ما هناک وما یصنع من القطن افضل ثم
تکفن بقمیص ولفافة وبرد تجمع فیه الکفن یعنی راوی میگوید که گفتم در
کفن فرمود که گرفته میشود پارچه کرباس تا که آنچه در آنست بیرون نیاید و اگر کمی
کمی از پنبه بهتر خواهد بود و بعد از آن کفن نمای او را به پیراهن و لفافه یعنی
سراسری و برده که عبارتست از جامه ازین که جمع نمای در آن کفن را و مضمون این حدیث
محمولست بر استحباب بدلالت روایت محمد بن سهل از پدرش از ابی الحسن علیه السلام
که قال قلت یدرج فی ثلثة اثواب قال لا بأس به والقمیص احب الی یعنی
راوی میگوید که گفتم مرده را پنهان در سه جامه باید کرده شود فرمود
که قصوری ندارد ولیکن پیراهن دوستتر است امامیه شیخ مفید و شیخ طوسی
و تابعان ایشان آنرا عبارتست از یکی از سه جامه واجبه در کفن دانسته
اند و در احادیث مطلع نشده ام بآن بلکه ظاهر و مستفاد از احادیث اعتبار
پیراهن و دو جامه شامل کل بدنست یا سه جامه شامل کل بدن و ابن
جنید فتوی داده است بمضمونش در کتاب خود باینکه قصوری ندارد
که کفن سه جامه باشد که مرده در آنها پنهان کرده شود یا دو جامه
و پیراهن و عبارت صدوق نزدیکست باین که در کتاب من لا یحضره

الفقیه و ظاهر میشود از عبارت صدوق باره ایست اندکی پهن که درمیان
باره شده هر چهار طرف مرده را بآن بندند تا چیزی از آن بیرون نیاید و
بالجمله باره ای است بقدر یک شبر که مقعد مرده را بآن بندند و هر دو ران او را بپاره ای از
کرباس محکم بستن تا که چیزی از آن بیرون نیاید بدانکه در حال ضرورت
بآن جامه کافیست زیرا که در وقت ضرورت بی کفن دفن مرده جایز است
پس کفن کردنش بآن جامه اولی است از برهنه دفن کردن منهج در اینکه
حرامست کفن کردن مرده بحریر بالاجماع چنانچه محقق در معتبر گفته است
و دلیل حدیث حسن بن راشد که قال سألته عن ثیاب تعمل بالبصرة علی عمل
القصب الیمانی من قز و قطن هل یصلح ان یکفن فیها الموتی قال اذا کان
القطن اکثر من القز فلا بأس یعنی پرسیدم آنحضرت را از جامهای که در بصره
ساخته میشوند بطریق ساختن عمل قصب یمانی از ابریشم و پنبه آیا روا است
که کفن کرده شود در آنها مرده را فرمود هرگاه پنبه بیشتر باشد از ابریشم
پس قصوری ندارد و وجه دلالت این حدیث آنست که شرط نموده در باره
روا بودن کفن کردن در جامه قصب زیاده بودن پنبه بر ابریشم پس
اگر ابریشم زیاده باشد یا محض ابریشم باشد نمی شود بطریق اولی و اطلاقات بلکه
کلام اصحاب دلالت دارد بر اینکه فرقی میان زن و مرد درین باب نیست و علامه
در نهایه احتمال کراهت آن را نسبت بزن داده است بسبب آنکه در حال زندگی
بوده است او را این گفته ضعیف است و باز اظهر آنست که جایز نیست کفن
مرده را بپوست کردن زیرا که ثوب در عرف بر بافته ... اطلاق میشود اما

موی یا پشم

(ابن جنید هم)
موی یا پشم بافته منع نموده است از آن ابن جنید و محقق در معتبر تجویز آن
نموده است زیرا که اطلاق نام ثوب بر آن شده است و مانعی نیست
درین باب پس اجتناب از آن اولی است منهج در اینکه واجبست مسح مساجد
مرده را یعنی هفت عضو او که پیشانی و هر دو کف و هر دو سر زانو و هر دو
سر پای ... او است بآنچه میسر شود از کافور چنانچه معروف از
مذهب اصحابست و شیخ طوسی در خلاف نقل اجماع نموده است و شیخ مفید
طرف بینی مرده را که در وقت سجود گذاردن بر زمین سنت بوده است
افزوده و صدوق گوش و چشم و دهن و زیر های بغل و ... را
نیز افزوده است در اینکه کافور با آنها نیز رسانیده شود احادیث درین باب
بسیار است مانند صحیح عبدالله بن سنان که قال قلت لابی عبدالله علیه السلم
کیف یصنع بالحنوط قال تضع فی فمه و مسامعه و آثار السجود من وجهه
و یدیه و رکبتیه یعنی چه کرده میشود بحنوط یعنی بکافور فرمود که میگذارند
در دهن و گوشهای او و آثار سجود از روی او و هر دو دست و هر دو زانو
و مانند حسنه حلبی از ابی عبدالله علیه السلم که قال اذا اردت ان تحنط
المیت فاعمد الی الکافور فامسح آثار السجود منه و مفاصله کلها و رأسه
و لحیته و علی صدره من الحنوط و قال الحنوط للرجل و المرأة سواء یعنی
میفرماید آنحضرت که هرگاه اراده کنی که مرده را حنوط کنی باید که متوجه کافور
شوی محل سجود از او را و همچنین جمیع بندهای او را و سر و محاسن و بالای
و سینه اش از کافور بریزی فرمود که حنوط مرده و زن برابر بند و روایت

در بعض ...

و مشهور رحمت ... افزوده است

السلم

نموده است یونس از ائمه علیهم السلام که قال ثم اعمد الی کافور مسحوق فضعه علی
جبهته موضع سجوده وامسح بالکافور علی جمیع مغابنه من الیدین والرجلین
ومن وسط راحتیه یعنی راوی میگوید وبعد از ان متوجه کافور سایید شو
وبگذار کافور را بر پیشانی محل سجده او ومسح نمای بکافور بر جمیع مغابن یعنی
زیرهای بغل وبندهای از هر دو دست وپای وکف هر دو دست او و
عمل بحسب اولست زیرا که صحیحست بدانکه مرده اگر احرام بسته باشد باید
که کافور را نزد در حالت غسل وند در ما لیدن نزدیک او ساختن چنانچه تصریحات
چنانچه واقعست در روایات بسیار مانند صحیحه شیخ طوسی از محمد بن مسلم از ابی
جعفر وابی عبدالله علیهما السلام که قال سالتهما عن المحرم کیف یصنع به اذا
مات قال یغطی وجهه ویصنع به کما یصنع بالحلال غیر انه لا یقرب طیبا یعنی راوی
میگوید که پرسیدم از امامان از کسی که احرام بسته بعد از آن مرده چه باید کرد
گفتند کرده خواهد شد و مرده را روی پوشیده گردد آنچه در مرده غیر محرم کنند
در باره او نیز کنند مگر که کافور را نزدیک او نیاورند منهج در قدر کافور
بدانکه اقل فضل وثواب در مقدار کافور یکدرهمست وبهتر از آن چهار درهم
وبهتر سیزده درهم وثلث الجمله اختلاف واقعست در تقدیر بهتر شیخ
مفید وشیخ طوسی وصدوق را اعتقاد آنست که اقل ثواب وفضل یکمثقالست
ودر کمال وفضلیت میانه چهار درهم واکمل سیزده درهم وثلث درهمست
وابن جنید را اعتقاد آنست که اقل در باب فضیلت یکمثقالست ومیانه چهار
مثقال ومنشا اختلاف در اقوال اختلاف در اخبار است روایت کرده آ

واصحاب ما بن روایت نموده است صح

ابن ابی نجران از بعضی مردمان خود از ابی عبدالله علیه السلم که قال اقل ما یجزی من
الکافور للمیت مثقال ونصف یعنی کمترین چیزی از کافور که مرده را کافی باشد
یکمثقال ونصفست وروایت میکند کاهلی وحسین بن مختار از ابی عبدالله
علیه السلام که قال الفضل من ذلک یعنی فضیلت از بیست وعلی بن ابرهیم
بطریق مرفوع روایت کرده است که قال السنة فی الحنوط ثلثة عشر درهما
وثلث اکثر یعنی سنت در باره کافور سیزده درهم وثلث از آنست در
باب کثرت ثواب محقق در معتبر بعد از آنکه آورده است این اخبار واحادیث
را فرموده است که کل اینها ضعیفند پس واجب اکتفا نمودن بر مقداری
که امتثال امر بآن حاصلست وکلامش محمولست بر فضیلت ومنقولست
از ابن ادریس که در تفسیر مثقال واقع در احادیث بلکه همت نظر بگفته
اصحاب وابن طاوس در این تفسیر تاملی دارد فلهذا فرموده است که ابن ادریس
احتیاج بدلیل دارد واصحاب را اختلافست در آنکه کافوری که مقدارش
تعیین شده است در باره حنوط یعنی کافوری که در اعضاء مرده بعد از
غسل دادنش می مالند شریکست با کافور غسل یا آنکه از برای حنوط تنهاست
واز برای غسل کافور غیر از اینست اکثر مجتهدین را اعتقاد آنست که مرفوعه
علی بن ابرهیم وابن ادریس از بعضی از مجتهدین نقل فرموده است مشارکت
را وگفته که اظهر میان مجتهدین خلاف اینست منهج در بیان سنتهای
این قسم است اول آنکه مشهور آنست که سنت غسل کردن غاسلست پیش از
کفن کردن یا وضو ساختن اوست وضو نماید ولیکن اولی آنست که کفن کرد

اذا مات ... از ابی عبدالله الصادق علیه السلام

مقدم بر غسل کردن غاسل بصحیحه محمد بن مسلم که یغسل یدیه من العاتق ثم یکفنه ثم یغتسل یعنی میشوید هر دو دست خود را از کردن و بعد از آن کفنش میکند بس غسل بعد از آن بجای می آورد و اما وضو ساختن پس ظاهرا نصی بر رسیده که دلالت بر آن داشته باشد چه جای آنکه مقدم بر غسل دادن یا موخر از آن باشد

دوم سنت است زیاده ساختن از برای مرده اگر مرد باشد حبره عبریه که خطهای از طلا نداشته باشد و حبره بکسر حاء مهمله و فتح باء موحده جامه ایست از یمن و حبره از تحبیر است یعنی تحسین و تزیین و عبریه منسوب بعبر است و آن جانبی وادی است چنانچه محقق در معتبر آورده است و بعد از آن فرموده که زیاده کردانیدن حبره مرد را مذهب علماء ما است و غیر ایشان انکار آن نموده اند و استدلال نموده است بر این مدعی بصحیحه ابی مریم انصاری که قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کفن رسول الله صلی الله علیه و آله فی ثلثة اثواب برد احمر حبرة و ثوبین ابیضین صحاریین یعنی شنیدم آنحضرت را که میفرمود که کفن کرده شد رسول الله صلی الله علیه و آله در سه جامه برده سرخ حبره و دو جامه سفید صحاری و بعد از آن فرموده است که گفته است راوی که حسن بن علی علیهما السلام اسامه بن زید را کفن نموده در برد سرخ حبره و علی علیه السلام سهل بن حنیف را در برد سرخ حبره و بحلبی بطریق حسن از ابی عبد الله علیه السلام که قال کتب ابی فی وصیته ان اکفنه بثلثة اثواب احدها رداء له حبرة کان یصلی فیه یوم الجمعة و ثوب آخر و قمیص تا آخر حدیث یعنی فرمود آنحضرت که نوشت پدر من

درباره وصیت من که کفن کنم او را به سه جامه یکی ردائی که حبره بود که در آن نماز جمعه را در آن میکذارد و جامه دیکر و پیراهنی و همانند موثقه سماعه که قال سالته عما یکفن به المیت فقال ثلثة اثواب و انما کفن رسول الله صلی الله علیه و آله فی ثلثة اثواب ثوبین صحاریین و ثوب حبرة یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله کفن کرده شد مکرر در سه جامه دو جامه صحاری یعنی کار عمامه و یک جامه حبره بدانکه این احادیث دلالت دارند بر استحباب حبره دیگر که زیاده بر کفن باشد بلکه بر آن دلالت دارند که سنت آنست که یکی از سه جامه کفن حبره باشد نه آنکه غیر از آن سه جامه سنت آنست که حبره دیکر باشد چنانچه متاخرین ذکر کرده اند و بانچه ما اشاره نمودیم که حبره یکی از این سه جامه است ابن ابی عقیل تصریح نموده است بگفته خود در کتاب متمسک که السنة فی اللفافة ان تکون حبرة یمانیة فان اعوزهم فثوب بیاض یعنی سنت در باره لفافه آنست که حبره یمانیه باشد پس اگر آن نباشد پس جامه سفید پاکیزه باشد و نزدیک باین عبارت گفته ابی صلاح که الافضل ان یکون الملفاف منها احدها حبرة یمانیة یعنی بهتر آنست که کفن مرده سه جامه باشد یکی از آنها حبره یمانی باشد و این گفته معتمد است محقق در معتبر گفته است سبب آنکه شرط نموده است که حبره طلا نداشته باشد و دو ابریشم نباشد بسبب آنکه اذن از جانب شرع در این باب واقع نشده است با آنکه تضییع مال در آنست و شیخ طوسی در نهایه و مبسوط فتوی داده است بجواز این سیم در اینکه سنت است با دو ماده که با

از برای هر دو ران آن مرده که درازی آن سه گز و نصف و پهنای آن کرباس
یک وجب باشد و هر دو طرف آن کرباس را بر پا بین ران مرده با یکدیگر بستن
و آنچه زیاده آید از بستن آن بیندازند بی آنکه بستن آن کرباس را در رانش
بعد از آنست که در میان هر دو رانش پنبه بگذارد و اگر ترسی این باشد که از
مقعدش چیزی بیرون آید پنبه در آن نیز بگذارند و این کرباس را لفافه می گویند
و اصحاب جزم نموده اند به سنت بودن این کرباس و دلیل روایت شیخ طوسی از
عبدالله بن سنان از ابی عبدالله علیه السلام که قال المیت یکفن فی ثلثة
سوی العمامة درسه جامه غیر عمامه و خرقه که می بندد بآن هر دو یعنی فرمود
آنحضرت که مرده را کفن کنند در سه جامه غیر عمامه و خرقه که می بندد بآن هر دو
ران او را تا ظاهر نشود از آن چیزی و روایت نموده است شیخ طوسی از یونس از
ایشان علیهم السلام که قال و احش القطن فی دبره لئلا یخرج منه شیء
و خذ خرقة طویلة عرضها شبر فشدها من حقویه و ضم فخذیه ضما
شدیدا و لفها فی فخذیه ثم اخرج رأسها من تحت رجلیه الی الجانب
الایمن و اغرزها فی الموضع الذی لففت فیه الخرقة و تکون الخرقة طویلة
تلف فخذیه من حقویه الی رکبتیه لفا شدیدا یعنی فرمود که پنبه را در
مقعدش بگذار تا بیرون نیاید از آن چیزی و بگیر پارچه کرباس درازی که پهنایش
یک وجب و ببند آنرا از نشستگاهش و ببند هر دو رانش
را بستن محکم تا به پیچید در رانش و بعد از آن بیرون کن سر آن کرباس
را از زیر هر دو پایش بجانب راست و فرو بر آنرا در جایی که پیچیده بودی

والخرقة یشد بها ورکیه لکیلا یبدو منه شیء صح

در آن

در آن کرباس را و باید که کرباس دراز باشد به پیچد هر دو رانش از نشستگاه تا
هر دو زانوش پیچیدن قایمی و باز روایت کرده است از عبدالله کاهلی از ابی عبدالله
علیه السلام نزدیک بمضمون این حدیث بدانکه این احادیث اگرچه در میان ضعف
واقع شده اند لیکن مؤید شده بعمل اصحاب بمضمون اینها پس کفایت است در اثبات
حکم سنتی و از مجموع مضمون این احادیث ظاهر شد که صورت گذاشتن
این پاره کرباس چنانست که یکی از دو طرفش را کرد اند و بعد از آن داخل
کرد آن پاره از کرباس میان هر دو ران و عورتش بآن محکم ساخته طرف
آنرا از زیر آن بسته که در میانش استوار است بیرون کرده و بعد از آن پیچیده
هر دو رانش را بآنچه باقی مانده است پیچیدن محکم و هر گاه آخر شود
پیچیدن طرفش را در زیر آنچه بآن منتهی باشد داخل ساخته چهارم سنت
است مرده را عمامه که آن پیچیده شود سر مرده را و از زیر حنکش در
آورند و بعد از آن هر دو طرفش آنرا از زیر حنک بیرون آورده بسینه اش
میندازند اما دلیل بر سنت بودن عمامه از برای مرده اجماع است چنانچه
محقق در معتبر گفته است چنانچه در چندین حدیث وارد است مانند
حسنه حلبی از ابی عبدالله علیه السلام که قال و عممه بعد بعمامة و لیس
تعد العمامة من الکفن انما تعد ما یلف به الجسد یعنی فرمود که
مرده را عمامه کن و عمامه را از کفن مشمار بلکه آنرا بشمار از چیزی که پیچیده
شود بآن جسد و مانند صحیحه زراره که قال قلت لابی جعفر علیه السلام
العمامة للمیت من الکفن هی قال لا انما الکفن المفروض ثلثة اثواب ثم

را در میان ران مرده بایستن بانکه سر کر
باید در بدن یار بستاب و مانند آن د

قال والعمامة سنة یعنی فرمود که گفتم آنحضرت را که عمامه از برای مرده
از کفن است آن عمامه فرمود که نیست از کفن بتحقیق که نیست کفن واجبی مگر
سه جامه و بعد از آن فرمود که عمامه سنت است و بعد از آن فرمود که امر
النبی صلعم بالعمامة وعمّم النبی صلعم یعنی امر نمود نبی صلی الله علیه و آله بعمامه
کردن مرده و عمامه را صاحب حنک [illegible] سلة بن ابی عمیر از بعض اصحاب
از ابی عبد الله علیه السلام کر فی العمامة للمیت قال حنکه یعنی در عمامه از برای
مرده فرمود که عمامه را صاحب حنک گردان و اما دلیل بر استحباب بیرون
کردن هر دو طرف عمامه است از زیر حنک و هر دو طرف را بر سینه او انداختن
روایت یونس از ائمه علیهم السلام کر قال ثم یعمم ویؤخذ وسط العمامة فیثنی
علی رأسه بالتدویر ثم یلقی فضل الایمن علی الایسر والایسر علی الایمن
ویمد علی صدره یعنی مرده عمامه کرده میشود و میان عمامه را گرفته دو
ته میکنند بر سر مرده گردانیدن آن و بعد از آن [illegible] میشود
آنرا بر سینه مرده کشیده میشود و این حدیث مشهور است و لیکن حدیث
طریق دیگر واقع است غیر این طریق چنانچه در روایت معویة بن وهب از آنحضرت
امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام واقعست که وعمامة یعمم بها ویلقی
فضلها علی وجهه یعنی عمامه کرده میشود مرده بآن عمامه و زیادتی
آنرا بر رویش می اندازند و در روایت عثمان النوا از حضرت صادق
علیه السلم واقعست که واذا عممته فلا تعممه عمة الاعرابی قلت کیف
اصنع قال خذ العمامة من وسطها وانشرها علی رأسه ثم ردها

کرده شد نبی صلعم و باز باید که عمامه ... صاحب حنک کرده باشد و دلیل صه

کرده م

طرف عمامه که در جانب راست مرده است به جانب چپ او و آنچه در جانب چپ مرده است به جانب راست او انداخته و زیادتی صه

الی خلفه واطرح طرفها علی ظهره یعنی هر گاه مرده را عمامه کنی بطرز
اعرابی او را عمامه مکن راوی میگوید که گفتم چگونه عمامه کنیم او را فرمود که
عمامه را از میانش بگیر و بر سر مرده پراکنده کن و بعد از آن آنرا بر پس سر مرده
ببر و بینداز طرف عمامه را بر پشت او و مانند آنچه در صحیحه عبد الله
بن سنان واقعست که وعمامة تعصب بها رأسه وترد فضلها علی
رجلیه یعنی بعمامه سر مرده بپیچد و زیادتی آنرا بر هر دو پایش اندازد
و چونکه حدیث اول مشهور و اولی عمل بآنست نجم سنت است زیاده کردن
از برای زن بر مرد پارچه از کرباس که پستانهای او را بآن بپیچد و این حکم
چنانست که شیخ مفید و شیخ طوسی در مقنعه و نهایه و مبسوط آورده اند
و جمعی که تابعان ایشانند بن حکم نیز فرموده اند و دلیل بر روایت سهل
بن زیاد از بعض اصحابش بطریق مرفوع که قال سألته کیف یکفن المرأة
قال کما یکفن الرجل غیر انه تشد علی ثدییها خرقة تضم الثدی الی
الصدر وتشد الی ظهرها یعنی پرسیدم آنحضرت را چگونه زن را کفن کرده
میشود فرمود مگر آنکه بسته میشود بر هر دو پستان زن خرقه بجانب
پشت از سینه و بر پشت زن بسته میشود آن خرقه و این حدیث اگر چه
ضعیف و لیکن کسی در معرض رد آن نیامده است بلکه جمیع عمل بمضمون آن
کرده اند نجم سنت است نیز زیاده کردن جامه که در آن خطها باشد
و منقول از ابن ادریس آنست که مراد از آن حبره است و ظاهر اکثر مجتهدین خلاف
آنست بلکه این جامه مغایر حبره است و اصحاب جزم نموده اند باینکه جامه

جا که رده م

سنت است از برای زن و استدلال نموده اند بر این مدعی بصحیحه محمد بن مسلم
از ابی جعفر علیه السلام که قال یکفن الرجل فی ثلثة اثواب والمرأة اذا کانت
عظیمة فی خمسة درع ومنطق وخمار ولفافتین یعنی فرموده که کفن
کرده میشود مرد در سه جامه وزن هرگاه عظیم رتبت باشد در
پنج درع که عبارتست از پیراهن ومنطق بکسر میم آنچه بسته میشود بآن
میان زن وظاهر آنست که مراد از آن چیزیست که پستانها بآن بسته
میشود وخمار عبارتست از قناع زیرا که پنهان میشود بآن سر مرده
مع انکه استدلال از این حدیث بر این مدعی صورتی ندارد زیرا که درع پیراهنست
ومنطق پستان بند وخمار مقنعه ودو لفافه یعنی دو جامه که مرده را بآن
می پیچند پس با پیراهن سه جامه است ودر این حدیث دلالت نیست بر
زیادتی جامه دیگر بر سه جامه از برای کفن زن وبالجمله مقتضای روایت
سابق اعتبار پیراهن ودو لفافه است یعنی دو جامه سراسری یا سه
لفافه است در مطلق کفن مرده است بدانکه بجای عمامه مرد مقنعه زن
است چنانچه مذهب اصحابست ومستندش صحیحه محمد بن مسلم
سابقه است وغیر آن از احادیث هفتم سنت است که کفن
مرد از پنبه باشد واین مذهب جمیع علما است کافه چنانچه محقق در
معتبر آورده است وچندین روایت دلالت دارند بر این مدعی مانند
روایت ابی خدیجه از ابی عبد الله علیه السلام که قال الکتان کان لبنی اسرائیل
یکفنون به والقطن لامة محمد علیه السلام یعنی فرموده آنحضرت که کتان

بسته شود در

بود

بود از برای بنی اسرائیل که کفن کرده میشدند با آن وپنبه از برای امت محمد
صلی الله علیه وآله وسنت آنست که کفن سفید باشد مکروه حبره بگفته ابی جعفر
علیه السلام کفن رسول الله صلی الله علیه وآله فی ثلثة اثواب برد احمر حبرة
وثوبین ابیضین صحاریین یعنی کفن کرده شد رسول الله صلی الله علیه
وآله در سه جامه برد سرخ حبره ودو جامه سفید صحاری ششم سنت
است تا کردن ذریره بر حبره ولفافه یعنی جامه سراسری وپیراهن
ومراد از آن بوی خوشیست سائیده شده چنانچه محقق در معتبر فرموده است
وظاهر آنست که مراد بآن بوی خوشیست در بغداد وآنچه در حوالی بغداد
است وشیخ طوسی در تبیان آورده که باره نی خوش بوییست که از هند بیاورند
آورده میشود کوبا کردنی تیر است ودر مبسوط آنرا قمحه بضم قاف وتشدید
میم مفتوحه وحاء مهمله گفته محقق در معتبر فرموده است که علما را اتفاق
است بر استحباب کفن را خوش بوی کردن بذریره است وچندین روایت
دلالت بر این مدعی است مانند گفته امام علیه السلام در حدیث عمار ساباطی
که یجعل علی کل ثوب شیئا من الکافور ویطرح علی کفنه ذریرة یعنی گردانیده
شود بر هر جامه چیزی از کافور وانداخته شود بر کفنش ذریره ومانند
گفته امام علیه السلام در حدیث سماعه که اذا کفنت المیت فذر علی کل
ثوب شیئا من الذریرة یعنی هرگاه کفن کنی تو مرده را باید که بریزی بر هر
جامه او چیزی از ذریره وشیخ طوسی در مبسوط فرموده است که گردانیده شود
ذریره را بر پنبه که گذارده میشود بر هر دو فرجش ولکن مستندش ظاهر

نمیشود

نیست نهم سنت است که نوشته شود بر جریده و بر پیراهن و جامه سرابری
و هر دو جریده اسم مرده را با آنکه گواهی میدهد به توحید و شهادة و اقرار به ائمه علیهم السلام
را با آن نوشته شود بهتر خواهد بود و سنت آنست که آن نوشته به خاک
حضرت امام حسین علیه السلام باشد و اگر نباشد خاک آنحضرت باید که به
انگشت نوشته شود و اصل درین حکم حدیث ابو کهمس است که قال حضرت
موت اسمعیل علیه السلام و ابو عبد الله جاء عنده فلما فرغ من امره
دعا بکفنه فکتب فی حاشیة الکفن اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله
یعنی آنحضرت آمد نزد اسمعیل پسرش چونکه حاضر شده بود او و امر غسل و کفن او را حکم
کردانید محاسن او و همچنین ایشان را بهم کرد و پوشانید بر او سرابری
و بعد از آن امر نمود به مهیا ساختن او و چونکه فارغ شد از امر غسل
کفنش را طلبید و نوشت بر حاشیه کفنش اسمعیل یشهد تا آخر و اصحاب
بر این افزوده اند و یشهد ان محمدا و سایر ائمه علیهم السلام و کتابت باید
که به تربت حضرت امام حسین علیه السلام باشد و اگر تربت نباشد به انگشت
بنویسند و محقق در معتبر فرموده است که نوشتن به انگشت باید که بگل و آب
باشد و نسبت داده است این قول را به شیخ مفید و شیخ طوسی و نص و
حدیث خالی از تعیین آنچه بآن نوشته شود افتاده و لیکن اولی تربت
آنحضرت است و ظاهر آنست که شرط نوشتن آنست که تأثیر در کفن کند
چنانکه معهود از کتابت است و اما نوشتن با انگشتان در صورتیکه
خاک آنحضرت نباشد با گل نبوده باشد شیخ مفید و شیخ طوسی ذکر کرده

یعنی راوی فرمود که حاضر شدم در وقت مردن اسمعیل و حضرت ابو عبد الله علیه السلام آمد و چونکه فارغ گردید وفات یافت ...

اند و لیکن ظاهر نیست مستند ایشان دهم سنت است دوختن کفن
مرده را بر ریسمان از کفن و تر نباید به آب دهن کرده شود چنانچه شیخ طوسی و اتباع
او نقل کرده اند و لیکن مستندش ظاهر نیست محقق در معتبر بعد از آنکه این
حکم را یعنی کراهت تر کردن ریسمان را با آب دهن نسبت داده است به شیخ
طوسی فرموده است که دیدم اصحاب از این پرهیز مینمودند و قصوری در ترک
او نیست ... طرف گشتن احتمال کراهت ادنی ... و فاق اصحاب و اما
تر کردن آنرا بغیر آب دهن پس ظاهر آنست که مکروه نیست بدلیل اصل و
بسبب اشعار تخصیص کراهت آن با آب دهن بر اباحت تر کردن بغیر آن یازدهم
سنت است که گذاشته شود با مرده دو جریده از شاخ درخت خرما و این
حکم اجماعیست و شیخ مفید در کتاب مقنعه فرموده است که اصل در گذاشتن
جریده با مرده آنست که الله تعالی چونکه آدم را از بهشت فرود آورد در زمین
او را وحشت حاصل آمد پس سؤال کرد الله تعالی با او درخت خرما را پس انس
داشت با آن در حیاتش و چونکه وفات حاضر شد او را فرمود به پسرش ... فرمود
که بگیر از این درخت انس بجوید در حال حیات امید دارم که انس با آن
بعد از مردن داشته باشم هر گاه ... ازین درخت شاخی گرفته دو
نصف کرد ... هم چو نصف با ... در کفنم بگذار و ... پسرش چنین
کرد و انبیا علیهم السلام بعد از او ... بعد در زمان جاهلیت برطرف شده
حضرت رسول صلی الله علیه و آله تازه کرده سنت شد و احادیث بسیار
درین باب مشهور است از آنجمله صحیحه زراره است که قال قلت لابی جعفر

واقم

علیه السلام ارأیت المیت اذا مات لم تجعل معه الجریدة فقال یتجافی عنه
العذاب والحساب ما دام العود رطبا انما الحساب والعذاب کله
فی یوم واحد فی ساعة واحدة قدر ما یدخل القبر ویرجع القوم وانما
جعل تا آخر حدیث

یعنی گفتم مر آنحضرت را آیا می بینی مرده را هرگاه بمیرد با او جریده
گردانیده میشود پس آنحضرت فرمود که دور کرده میشود از او عذاب و
حساب مادام که چوب تر باشد بتحقیق که حساب و عذاب کل آن در یک
روز در یکساعت بقدر داخل گردانیدن مرده را در قبر و برگردیدن
مردمان از آن بتحقیق که گردانیده شده است دو جریده از نخل از برای
دفع عذاب پس عذاب و حسابی بعد از خشک شدن آن دو چوب نیست
انشاء الله وظاهر آنکه مراد از نبودن عذاب غیر از آن وقت عذاب سخت
است والا ظاهر اخبار آنست که عذاب در برزخ مرده را هست تا آنکه
شفاعت با او میرسد و مانند حسنه حسن بن زیاد صیقل از ابی
عبد الله علیه السلام که قال توضع للمیت جریدة واحدة فی الیمین والاخری
فی الیسار قال فان الجریدة تنفع المؤمن والکافر یعنی فرمود آنحضرت که
گذارده میشود از برای مرده یک جریده در جانب راست و دیگری بجانب
چپ و فرمود زیرا که جریده مومن و کافر را نفع میدهد و مانند حسنه
عبد الرحمن بن ابی عبد الله که قال قیل لابی عبد الله علیه السلام لای شیء
توضع مع المیت الجریدة قال انه یتجافی عنه ما دامت رطبة یعنی فرمود که گفته

مر آنحضرت را بچه سبب می باشد با مرده جریده فرمود که دور کرده میشود از او
عذاب و حساب مادام که تر باشد سید مرتضی رضی الله عنه فرموده است که
تعجب در این باب نمودن مانند تعجب ملحدان از طواف و انداختن سنگ
در جمره و بوسیدن حجر اسود است بلکه از غسل دادن مرده و کفن کردنش با آنکه تکلیف
ساقط است از او نیز باید تعجب نمود این از شرایع مجهول العلل است بدانکه اگر چوب نخل
نباشد باید که از چوب سدر باشد و اگر سدر نباشد از درخت بید و اگر بید
نباشد از درخت سبز چنانچه مشهور میان اصحاب است و شیخ طوسی در نهایه
و مبسوط و در کتاب خلاف گفته است که سنت آنست که گذارده شود با مرده
دو جریده سبز از درخت نخل و غیر نخل از درختان و کفایه است مانند این قول را
نحو ابن ادریس و شیخ مفید بید را بر سدر مقدم داشته است و مستند
در این باب حدیث سهل بن زیاد است از غیر یک کس از اصحابش که قالوا
قلنا له جعلنا فداک ان لم نقدر علی الجریدة فقال عود السدر قلنا فان
لم نقدر قال عود الخلاف یعنی گفتند که گفتیم مر آنحضرت را که گردانیده
شوم فدای تو اگر قدرت بر جریده نداشته باشیم پس فرمود که شاخ درخت
سدر گفتیم پس اگر قدرت بر آن هم نداشته باشیم فرمود که شاخ درخت بید
و این حدیث در نهایه مذکور است و روایت کرده است علی بن بلال
بطریق حسن که انه کتب الی ابی الحسن الثالث علیه السلام الرجل یموت
فی بلاد لیس فیها نخل فهل یجوز مکان الجریدة شیء من الشجر غیر النخل
فاجاب یجوز من شجر آخر رطب یعنی بتحقیق که نوشته شد بسوی آنحضرت که
حضرت مردی که بمیرد در شهرهایی که نباشد در آنجا درخت نخل آیا

هادی علیه السلام

آیا روا است بجای جریده چیزی از درخت غیر نخل این جواب داد که جایز است از
درختی دیگر تر و مضمون این حدیث مفصلست پس سزاوار عمل کردن بمضمون
کردنست باید که یکی از دو جریده را در جانب راست مرده گذاشتن تا چنبر
گردن و چسبانیدن آن بپوست مرده و جریده دیگر را در جانب چپ میان
پیراهن و جامه چنانچه مشهور است میان اصحاب شیخ مفید در کتاب
مقنعه و صدوق در کتاب مقنع و شیخ در نهایه و مبسوط و مستند
حسنه حسن بن زیاد و حسنه جمیل بن دراج که قال قال إنّ الجريدة قدر
شبر توضع واحدة من عند الترقوة إلى ما بلغت مما يلي الجلد الأيمن
والأخرى في الأيسر من عند الترقوة إلى ما بلغت من فوق القميص یعنی
راوی میگوید که فرمود آنحضرت بتحقیق که جریده مقدار یک وجب است
یکی گذارده میشود از پیش چنبره تا برسد بآنجا که پهلوی پوست راست
باشد و جریده دیگر در جانب چپ از پیش چنبر تا برسد از بالای پیراهن
و صدوقان محمد و علی ابنا بابویه فرموده اند که جریده جانب راست
میشود با چنبر گردن که چسبیده باشد بپوست مرده و جریده
جانب چپ گذاشته میشود پیش میان پیراهن و جامه و سند — باید که هم
ایشان ظاهر نیست و ابن ابی عقیل را اعتقاد آنست که یک جریده
با مرده زیر بغل راستش و جعفی را اعتقاد آنست که یکی زیر بغل راستش
باشد و دیگری نصفش پهلوی ساق و نصفش پهلوی ران و این حکم
را یونس نقل نموده است از ائمه علیهم السلام و بالجمله چونکه روایات و احادیث

باب مختلفند بحسب احکام گذاردن دو جریده و واجب جزم بتقدیر ترک
بهر صورت از این صورتها که اتفاق افتد و بان اصحاب را اختلاف است در مقدار
جریده و درازی آن شیخ طوسی و شیخ مفید را اعتقاد آنست که درازی جریده
باید که مقدار استخوان ساق دست باشد و ابن ابی عقیل را اعتقاد آنست
که مقدار جریده چهار انگشت و زیاده و صدوق را اعتقاد آنست که درازی
آن مانند استخوان ساق دست و اگر بمقدار یک وجب باشد قصوری
ندارد و بان احادیث مختلفند درین باب حسنه جمیل واقع است که
مقدار یک وجب است و در روایت یونس واقع است که مقدار یک ذرع و
مراد از آن ذرع شرعیست که مقدارش مانند استخوان ساق دست است و هر گاه
مثل این مقدار نیکوست زیرا که در شریعت واقع است بالجمله قطع و جزم
بر قدر معین نیست و آیا جریده را باید شق کردن یا نه ظاهر آنست
که شق نکنند بسبب حدیثی که در حدیث وارد است که تر باشد تا عذاب — از تر بودن آن هم
از مرده دور شود و ظاهر است که هر گاه شق نشود دیرتر خشک
میشود و بان حدیثی که وارد است در شق جریده ضعیف است و اصحاب
ذکر نموده اند که پنبه باید که پیچیده شود بر جریده و ظاهر آنکه سبب آن
دیر خشک شدن جریده است **دوازدهم** در اینکه سنت رسانیدن
کافور است بجای ریختن بر مساجد مرده و آنچه زیاد آید از این
است که ریخته شود بر سینه اش و اما استحباب اختصاص ساییدن
بدست شیخ مفید و شیخ طوسی آورده اند و تابعان ایشان و لیکن در این

حدیثی بنظر نرسید فلهذا المحقق در معتبر فرموده است که مستندی در تحقیق
نمودیم واما استحباب کرد آوردن آنچه زیاده آید از کافور بر سینه جمعی از اصحاب
آورده اند و ممکنست استدلال بر این مدعی بحسنه حلبی از ابی عبد الله علیه السلام
که قال اذا اردت ان تحنط المیت فاعمد الی الکافور فامسح به آثار السجود
منه و مفاصله کلها و راسه و لحیته و علی صدره من الحنوط یعنی
فرمود هر گاه اراده نمایی که کافور را بمرده دیری متوجه کافور شو و آثار سجود
را از آن و بندهای سر و محاسن او و بر سینه اش از کافور بدانکه این
حدیث دلالت دارد بر اینکه جزء از کافور را باید گذاردن در سینه مرده
واما دلالت داشتن آن بر اینکه آنچه زیاده آید از کافور باید که بر سینه
بریزند نیست سیزدهم در اینکه سنت است که جانب لفافه جانب چپ پیچیده
شود بر راست و راست بر چپ و مراد براست راست مرده است
وسندی در این حکم بنظر نرسید شاید که وجهش تبرک بدست راست باشد
منهج در آنچه مکروه هست در این باب اول آنست که کراهت دارد
کفن کردن در کتان بفتح کاف چنانچه مشهور میان مجتهدین است
و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه بر اینکه جایز نیست کفن
کردن او در کتان و نه با بریشم و لیکن باید که از پنبه باشد و اصل در
حکم نهی حضرت صادق علیه السلام است در مرسله یعقوب بن یزید و همچنین
گفتند آنحضرت است که کتان بود از برای بنی اسرائیل و پنبه از برای امت
محمد صلی الله علیه و آله است و چونکه این احادیث ضعیفند باید که نهی

واقع در آنها دال بر کراهت حمل کردن دوم در اینکه کراهت دارد ساختن از برای کفن
مرده آستین چنانچه دلالت دارد بر این مدعی حدیث محمد بن سنان بطریق
مرسل از ابی عبد الله علیه السلام که قال قلت الرجل یکون له القمیص ایکفن فیه
فقال اقطع ازراره قلت وکمه قال لا انما ذاک اذا قطع و هو جدید لم یجعل
له کم فاما اذا کان ثوبا لبیسا فلا یقطع منه الا الازرار یعنی راوی
میگوید که گفتم مرد را پیراهنی میباشد آیا در آن کفن کرده شود پس فرمود
که تکمه های آنرا پاره ساز گفتم که پاره نمایم آستین آنرا فرمود که آستین از برای
کفن نباید کرد هر گاه جامه نو باشد اما اگر جامه پوشیده باشد پاره نمیشود
از آن بغیر تکمه ها و دلالت دارد بر انتفاء کراهت آستین در غیر کفنهای تازه
صحیح محمد بن اسماعیل بن بزیع که قال سالت ابا جعفر علیه السلام ان یامر لی بقمیص اعده
لکفنی فبعث به الی فقلت کیف اصنع فقال انزع ازراره یعنی راوی میگوید
که پرسیدم آنحضرت را که امر نماید مرا پیراهنی که مهیا سازم آنرا از برای کفن
خویشتن پس فرستاد بسوی من پیراهنی پس گفتم چگونه سازم آنرا فرمود که
تکمه های آنرا بکن سیم در اینکه کراهت دارد که نوشتن شود بر کفن به سیاهی
چنانچه شیخ در نهایه و مبسوط و محقق در معتبر فرموده که این حکم از روی
نیکوست چه اینکه در رنگ سیاهی نوعیست از ناخوشی و با نوع طایفه
و آداب مرده باید که از جانب شرع متلقی شود از روی واقف ساختن
پس موقوف بر دلالت خواهد بود چهارم در اینکه کراهت دارد که داخل کردن
چیزی از کافور در گوش و چشم مرده چنانچه قول اکثر مجتهدین است و دلیل

گفته امام علیه السلام در روایت یونس است ولا تجعل فی منخریه ولا فی بصره
ومسامعه ولا وجهه قطناً ولا کافوراً یعنی مگردان در منخرین و نه در چشم
و نه در گوش و نه در روش پنبه و نه کافور و گفته امام علیه السلام در صحیحه عبد الرحمن
بن ابی عبد الله علیه السلام که قال قال لا تجعل فی مسامع المیت حنوطاً یعنی راوی
میگوید که فرمود آنحضرت که مگردانید در گوشهای مرده کافور و حدیث اول
ضعیف است بارسال و حدیث دوم بقطع و صدوق در من لا یحضره الفقیه
فرموده که داخل میشود کافور در چشم و بینی و گوش و دهن و هر دو دست
و هر دو زانو و جمیع بندهای مرده و برای سجود از مرده و مستندش صحیحه عبد الله
بن سنان است که قال قال قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف اصنع بالحنوط
قال تضع فی فمه ومسامعه و آثار السجود من وجهه ویدیه ورکبتیه
یعنی راوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را چگونه بکافور فرمود که بگذار در دهن و
گوش و آثار سجود از روی و هر دو دست و هر دو زانوی او و گفته امام علیه السلام
در حدیث سماعه که اذا کفنت المیت فذر علی کل ثوب شیئاً من الذریرة
والکافور واجعل شیئاً من الحنوط علی مسامعه ومساجده یعنی هرگاه
کفن کنی مرده را بریز بر جامه مرده چیزی از ذریره و کافور و بگردان چیزی
از کافور در گوش و محل سجودش و در خبر عمار واقع است که واجعل الکافور فی
مسامعه واثر السجود منه یعنی بگردان کافور در گوش و محل سجودش از [illegible]
بدانکه محقق در معتبر مضمون این احادیث را حمل نموده است بر اینکه گردانیدن
کافور در اینمواضع جایز است و احادیث اول را بر کراهت و لیکن این توجیه

دور است زیرا که ظاهر امر در وجوب یا استحباب است و حمل آنها بر جواز کردن
دور است و لیکن حق آنست که در مقام توجیه احادیث رواست
صح در اینکه اگر بیرون آید از مرده بعد از کفن کردن نجاستی پس اگر آن
نجاست ملاقات با جسدش کرده باشد شستن بدنش با آب لازم است
و اگر ملاقات با کفنش کرده پس باید آنرا شستن مگر بعد از گذاردن مرده
در قبر که کفنش را مقراض کنند و بعضی از مجتهدین مقراض کردن آنرا واجب
ساخته است خواه بعد از گذاردن مرده در قبر باشد و خواه پیش از آن
باشد و بالجمله هرگاه بیرون آید نجاستی از مرده بعد از غسل پس اگر بدنش
را نجس کرده باشد واجب است شستن آن و اعاده غسل واجب نیست
مطلقاً نزد اکثر مجتهدین اما دلیل بر وجوب شستن نجاست از بدنش
چنانچه شهید سعید در ذکری آورده است آنست که ازاله نجاست (از بدن مرده لازم است و این دلیل صح)
از بدن مرده لازم است و این استدلال صحیح نیست زیرا که از غسل اما
دعوی است و ممکنست استدلال بر این مدعی بحدیثی که شیخ طوسی از روح
بن عبد الرحیم از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده است که قال ان بدا من
المیت شیء بعد غسله فاغسل الذی بدا منه ولا تعد الغسل یعنی
فرمود آنحضرت که اگر ظاهر شود از مرده چیزی بعد از غسل دادنش
پس بشوی نجاستی که ظاهر شود از مرده و غسل را اعاده مکن و این حدیث
ضعیف است و اما دلیل بر اینکه غسل دادن آن مرده واجب نیست در
صورت آنست که ازاله نجاست از بدن مرده لازم است و این [illegible]

صحیح نیست زیرا که از قبیل اعاده دعوی است و ممکنست استدلال بر این مدعی
بحدیثی که شیخ طوسی از روح بن عبد الرحیم از ابی عبد الله علیه السلم نقل کرده است
که قال ان بدا من المیت شیء بعد غسله فاغسل الذی بدا منه ولا تعد
الغسل یعنی فرمود آنحضرت که اگر ظاهر شود از مرده چیزی بعد از غسل دادن
پس بشوی نجاستی که ظاهر شود از مرده و غسل را اعاده مکن و این حدیث
ضعیفست و اما دلیل بر اینکه غسل دادن آن مرده واجب نیست درین
صورت آنست که صادق می آید امتثال یعنی آنچه واجب بوده است بجای
آورده است از غسل دادن او که اقتضا نموده است بیرون رفتن مکلف
از عهده آن و ابن ابی عقیل را اعتقاد آنست که غسل مرده را یکبار دیگر می
دهند و علامه در مختلف استدلال بر این مدعی نموده است باینکه حدث
ناقض غسلست پس واجب اعاده آنست و این دلیل ضعیفست زیرا که
حدث چیزیست و نجاست چیزی دیگر اگر نجاست ملاقات با کفن مرده
کرده باشد محمد و علی ابنا بابویه و اکثر مجتهدین گفته اند که واجب شستن
کفن مادام که در قبر گذارده نشده باشد و بعد از گذاردن در قبر موضع نجاست
را مقراض می نمایند و این قول احسن است زیرا که در مقراض کردن تلف
مالست و تلف مال روا نیست باید اکتفا نمودن در جایی که اتفاقی
باشد که آن بعد از گذاردن مرده در قبر است و شیخ طوسی حکم نموده است
بر جواز مقراض کردن موضع نجاست از کفن مطلقا بدلیل حدیث عبد الله
بن یحیی کاهلی از ابی عبد الله علیه السلم که قال اذا خرج من منخر المیت الدم

شده صح

تکلیف صح

او الشیء بعد الغسل فاصاب العمامة او الکفن قرض بالمقراض یعنی فرمود آنحضرت
هرگاه بیرون آید خونی از دماغ مرده یا چیزی بعد از غسل او یا آنکه برسد بعمامه
یا کفن او واجب کرده میشود بمقراض بریدن و بحدیث ابن ابی عمیر و احمد بن
محمد از غیر یک کس از اصحاب ما که قال اذا خرج من المیت شیء بعد ما یکفن فاصاب
الکفن قرض من الکفن یعنی فرمود هرگاه بیرون آید از مرده چیزی بعد از
کفن کردنش پس برسد بکفن او واجب کرده میشود از کفن بجواب این هردو
حدیث بدو جهت وجه اول بحث در سند ایشانست باینکه کاهلی موثق
نیست چنانچه واقع است در حدیث اول و دوم مرسلست وجه دوم معارض
اند بروایت روح که دلالت بر شستن موضع نجاست از کفن دارد و چون
ظاهر گمان اجماعست بر این حکم یعنی مقراض کردن بعد از گذاردن در قبر و شستن
پیش از گذاردن آن در قبر هر آینه ممکن نبوده است قول بعدم وجوب مقراض و شستن را
مطلقا بدلیل اصل یعنی اصل عدم وجوبست و ضعف روایات و احادیث
وارده درین باب منهج در اینکه کفن زن بر شوهر است اگرچه زن صاحب
مال باشد لیکن لازم نیست زیاده از کفن واجب چنانچه مذهب اصحابست
و شیخ طوسی در کتاب خلاف نقل اجماع در این باب نموده است و جمعی استدلال
نموده است محقق در معتبر بر این مدعی باینکه علاقه زوجیت باقیست تا وقت مردن زن
و از این جهت حلالست غسل دادن شوهر زن را و دیدن زنش و میراث از آن بردن را
پس واجب آنست که زنش را یاری کند زیرا که از احکام زنی اوست و کفن
از جمله آنست و بحدیثی که سکونی از حضرت صادق علیه السلم از پدران بزرگوارش

من نسخه

نکته

علیهم السلام مکه ان علیا علیه السلام قال علی الزوج کفن امرأته اذا ماتت یعنی
بتحقیق حضرت علی علیه السلام فرمود که بر شوهر کفن زنش هرگاه بمیرد و در هر دو
از دو دلیل نظر است اما در اول ظاهر است و اما در دوم زیرا که در طریقش سکونی
واقعست و آن ضعیفست پس سزاوار است که استدلال کرده شود بر این مدعی بصحیحه
صدوق از حسن بن محبوب از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام
که قال الکفن من جمیع المال فقال علیه السلام کفن المرأة علی زوجها اذا ماتت
یعنی فرمود آنحضرت که کفن از جمیع مالست و باز فرمود آنحضرت که کفن زن
بر شوهر است هرگاه بمیرد و اطلاق نص و کلام اصحاب اقتضا می
نماید که فرق نیست درباره زن خواه دایمی باشد و خواه منقطعه و خواه
ناشزه و خواه مطیعه و خواه آزاد و خواه بنده و احتمال اختصاص آن
بزن دایمی زیرا که آن مخصوصست از اطلاق زن و حکم مخصوصست
بشوهر صاحب چیز چنانچه ظاهر اصحاب و احتمال دارد شامل بودن شوهر
شوهری که فی الجمله استطاعت دادن کفن داشته باشد اگرچه صاحب
مال نباشد و ملحق میشود بکفن کردن زن سایر واجبات آن مانند
ما یحتاج الیه و گاو ملحق میشود کسی که نفقه اش واجب باشد
سایر خویشان در اینکه کفن ایشان واجب باشد مگر بنده که کفنش
بر مولی است باجماع اگرچه بنده مدبر باشد یا مکاتب خواه مطلق و خواه
مشروط و خواه مطلق چیزی از وی آزاد شده باشد یا نشده باشد یا کنیز
مادر فرزند و اگر مکاتب چیزی آزاد باشد پس آنچه از وی آزاد باشد

کفن

کفن واجب پس آن از ثلث است شهید در اینکه کفن مرده از اصل
ترکه اوست پیش از قرضها و وصایا این مسئله اجماع امامیه است و اکثر
سنیان و مستند این حکم چندین روایت است از آنجمله صحیحه صدوق از
عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام است که قال الکفن من جمیع المال
یعنی کفن از جمیع مالست و مانند صحیحه صدوق از زراره از ابی عبد الله علیه السلام
است که قال سألته عن رجل مات و علیه دین و خلف قدر ثمن کفنه
قال یجعل ما ترک فی ثمن کفنه الا ان یتجر علیه انسان یکفنه یقضی دینه
بما ترک یعنی راوی میگوید که پرسیدم آنحضرت را از مردی که بمیرد و بر او
قرضی باشد و بقدر قیمت کفن گذاشته فرمود که آنچه گذاشته باشد گردانیده میشود
در قیمت کفنش است مگر کسی از روی اختیار کفن دادن او کند پس قرض او
داده میشود از آنچه گذاشته باشد و مانند روایت صدوق از سکونی از
ابی عبد الله علیه السلام که قال اول شیء یبدأ به من المال الکفن ثم الدین ثم
الوصیة ثم المیراث یعنی فرمود که اول چیزی که ابتدا بآن میشود از مال کفن
مرده است و بعد از آن قرض و بعد از آن وصیت و بعد از آن میراثش
و اطلاق مقدم بودن کفن بر قرض در احادیث وارد است و کلام اصحاب
اقتضا می نماید که مقدم است بر حق مرتهن و قرض خواهان مفلس یعنی کسی که قرضش
زیاده و مالش زیاده از قرضش نباشد و حاکم شرع او را منع نموده از تصرف در
مالش بسبب قرض پس کفنش مقدم است بر حق قرض خواهان و آنچه گفتیم
از مقدم بودن کفن در مرتبه آنست که کفن واجب باشد اما کفن سنتی

مقدم نیست بر این امور و اگر وصیت بآن کرده باشد از ثلث ترکه معتبر است
مگر با اجازهٔ وارثان که زیاده از ثلث هم باشد و روایت **منهج** در اینکه
اگر نباشد مرده را کفنی دفن کرده میشود عریان و واجب نیست بر مسلمانان
دادن کفنش بلکه سنت است و این اجماعیست و وجوب تکفین
وجوب کفائی است یعنی کفن کردن نه کفن دادن اما دلیل
براینکه واجب نیست کفن دادن اصلست یعنی اصل آنست که واجب نیست
تا ثابت شود و خالیست از معارضی اما دلیل باستحباب دادن کفن چند
حدیث است از آنجمله حسنه سعد بن طریف از ابی عبدالله علیه السلام آنست
که قال من کفن مؤمنا کان کمن ضمن کسوته الی یوم القیمة یعنی فرمود
کسی که مؤمنی را کفن کند خواهد بود مانند کسی که ضامن آنکس شده باشد
تا روز قیامت و جمعی از اصحاب گفته اند که جایز است تکفین مرده
از زکوة با احتیاجش بلکه بعضی تصریح نموده اند بوجوب دادن زکات
بجهتی که شیخ طوسی از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از فضل بن یونس
کاتب نقل کرده است که قال سألت ابا الحسن موسی علیه السلام فقلت له ما تری
فی رجل من اصحابنا یموت ولم یترک ما یکفن به اشتری له کفنه
من الزکوة فقال اعط عیاله من الزکوة قدر ما یجهزونه فیکونون
هم الذین یجهزونه قلت فان لم یکن له ولد ولا احد یقوم بامره
فاجهزه انا من الزکوة قال ان ابی کان یقول ان حرمة بدن المؤمن میتا
کحرمته حیا فوار بدنه وعورته وجهزه وکفنه وحنطه واحتسب

مرده م
لباس م

بذلك

بذلك من الزكوة یعنی راوی میگوید که پرسیدم از آنحضرت و پس گفتم مر
آنحضرت را چه میفرمائی در مردی از اصحاب ما که بمیرد و نگذارد چیزی که کفن کرده
شود بآن میخرید از برای او کفنش را از زکات پس فرمود که بده
عیال آن مرده را از زکات بقدر آنچه تجهیز کند او را پس خواهند بود عیال
او جمعی که تجهیز او کنند گفتم پس اگر نباشد مر او را فرزندی و نه کسی که متوجه
تجهیز آن مرده شود پس من تجهیز او کنم از زکات فرمود که پدرم بود که
میفرمود که حرمت بدن در حالت مرده گی مانند حرمت بدن است
در حالت زندگی پس پنهان کن بدن مرده و عورتش را و تجهیز و کفنش
کن و کافور ده مساجدش را و بحساب بگیر آنرا از زکات و لیکن حکم
بمضمون این حدیث محل تأملست زیرا که شیخ طوسی حکم نموده براینکه فضل بن
یونس واقفی مذهب است مگر که گفته شود که جواز قضاء قرض مرده
که چیزی نگذاشته باشد از زکات معهود پس بطریق اولی جایز خواهد
بود کفنش هم از زکات با احتیاج چه کفن بر قرض مقدمست بدانکه چنانچه
کفن مرده مقدمست بر سایر قروض همچنین آنچه مرده احتیاج بآن دارد
از کافور و سدر و هرگاه نداشته باشد بر مؤمنان واجب نیست دادن
آنها بلکه سنت است اما دلیل بر وجوب اخراج آنها از اصل ترکه ظاهر است
زیرا که وجوب متحقق است و غیر از ترکه محلی ندارد با اجماع و اما اشتفاء وجوب
با اشتفاء ترکه و استحباب دادن مؤمنان آنرا وجهش معلومست از آنچه
گذارش یافت **منهج** در اینکه از مرده اگر چیزی جدا شود مانند موی و ناخن

بابا م

ه واجبست که گذاردن آنها در کفنش و این مذهب جمیع علماست چنانچه
شهید سعید در تذکره آورده است و دلالت میکند بر این معنی حسنهٔ شیخ
طوسی از ابن عمیر از بعض اصحابش از ابی عبدالله علیه السلم که قال لا یمس من
المیت شعر و لا ظفر و ان سقط منه شیء فاجعله فی کفنه یعنی فرمود
که مس کرده نشود از مرده موی و نه ناخن و اگر چیزی از مرده بیفتد پس
بگذار آنرا در کفنش و همچنین روایت کرده است از عبدالرحمن بن ابی عبدالله
که قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن المیت یکون علیه الشعر فیحلق
عنه او یقلم قال لا یمس منه شیء و ان سقط منه شیء اغسله و ادفنه
یعنی پرسیدم آنحضرت را از مرده که باشد بر او موی پس تراشیده از او یا گرفته
شود ناخن فرمود که مس کرده نشود از او چیزی و اگر ساقط شود از او چیزی
پس بشوی آنرا و دفن کن داخل منبع در اینکه مرده را باید پنهان کردن در
زمین و از چند مقدمه هست که سنت است اول در تشییع جنازه
باینکه در عقب جنازه باشد یا در یکی از دو جانب و بالجمله اجماع جمیع علماست
بر استحباب تشییع جنازه و در آن ثواب جسیم و اجر عظیمست چنانچه روایت
کرده است جابر از ابی جعفر علیه السلم که قال من شیع میتا حتی یصلی علیه
کان له قیراط من الاجر و من بلغ معه الی قبره حتی یدفن کان له
قیراطان من الاجر و القیراط مثل جبل احد یعنی فرمود آنحضرت کسی که متابعت
کند مرده را تا اینکه نماز کرده شود بر آن یک قیراط خواهد بود آنرا قیراط از اجر و هر که
مشایعت با او کند تا برسد با او بسوی قبرش تا دفن کرده شود خواهد بود

دارد هم

او را دو قیراط و مقدار قیراط مانند کوه احد است و روایت کرده است با او از
آنحضرت که قال اذا دخل المؤمن قبره نودی الا ان اول حبائک الجنة الا
و ان اول حباء من تبعک المغفرة یعنی فرمود هرگاه مرده مؤمنی داخل
قبر گردد ندا کرده میشود آگاه باش بتحقیق که اول عطیهای تو بهشت
آگاه باش اول عطیه کسی که پیروی تو کرده است آمرزش و روایت
نموده است همچو که قال سمعت اباجعفر علیه السلم یقول من شیع
جنازة مسلم اعطی یوم القیمة اربع شفاعات و لم یقل شیئا الا قال
الملک و لک مثل ذلک یعنی میفرمود آنحضرت کسی که پیروی جنازه مسلمی
کند داده میشود او را در روز قیامت چهار شفاعت و نگوید چیزی از
دعا بر مرده مگر که فرشته گوید که مر تراست مانند آن و داود رقی روایت
نموده است از مردی از اصحاب خودش از ابی عبدالله علیه السلم که قال
من شیع جنازة مؤمن حتی یدفن فی قبره وکل الله عز و جل سبعین
ملکا من المشیعین یشیعونه و یستغفرون له اذا خرج من قبره
الی الموقف یعنی فرمود کسی که تشییع جنازه مؤمنی نماید تا در قبرش دفن
شود الله تعالی هفتاد فرشته را موکل میسازد که از تشییع کنندگان باشند
که تشییع کنند و طلب آمرزش از برای او هرگاه بیرون آید از قبرش تا محل
وقوف بعرصات و احادیث بسیار درین باب زیاده از آنست که بعد
درآید و آنچه مشهور از مذهب اصحاب آنست که رفتن کسی که تشییع
جنازه کند در عقب جنازه یا یکی از دو جانب جنازه بهتر است از اینکه

پیش جنازه رود و محقق در معتبر فرموده است که پیش جنازه رفتن مکروه
نیست بلکه مباحست و شهید در ذکری حکایت کرده است از بسیاری
از اصحاب کراهت رفتن او پیش جنازه و ابن ابی عقیل را اعتقاد آنست که
واجبست رفتن در عقب جنازه کسی که عداوت با اهل بیت دارد و حجتش
آنست که فرشته عذاب استقبالش مینمایند و ابن جنید را اعتقاد آنست
که صاحب جنازه پیش جنازه و جمعی دیگر در عقب آن چنانچه مرویست
از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت پیش تابوت اسمعیل
پسرش بی نعل و ردا میرفت و محقق در معتبر استدلال نموده است بر اینکه
رفتن در عقب جنازه یا در یکی از دو جانب آن بحدیث اسحق بن
عمار از ابی عبد الله علیه السلام که قال المشی خلف الجنازة افضل من المشی
بین یدیها ولا بأس ان یمشی بین یدیها یعنی فرمود که رفتن عقب جنازه
بهتر است از رفتن پیش جنازه و قصوری ندارد در رفتن پیش جنازه
و بحدیث سدیر از ابی جعفر علیه السلام که قال من احب ان یمشی ممشی الکرام
الکاتبین فلیمش جنبی السریر یعنی فرمود کسی که دوست دارد که
رود رفتن کرام کاتبین باید که برود از هر دو جانب جنازه و دلالت
حدیث ظاهرست بر مدعی و لیکن ضعیفست با آنکه شیخ طوسی بطریق
صحیح از محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام روایت کرده است که
قال سألته عن المشی مع الجنازة فقال بین یدیها وعن یمینها وعن شمالها و
خلفها یعنی پرسیدم آنحضرت را از رفتن با جنازه پس فرمود که پیش

پیش

آن و از جانب راست و از جانب چپ و از عقب آن و این حدیث صحیح
حدیثی است که در این باب بما رسیده است و سنت است تشییع کننده جنا
را است حاضر ساختن دل خود را از فکر هر ما لا بد و در معرض خشوع در آمدن
و موعظه خود بردن نماید و مکروهست با بعض خنده اش چنانچه مرویست
که نبی با علی صلی الله علیهما تشییع جنازه مینمود شنید خنده مردی را
پس فرمود که گویا مردن بر غیر ما نوشته شده است و مکروهست
تشییع کننده جنازه را نشستن پیش از دفن کردن مرده در لحد
پس هرگاه گذاشته شود در لحد قصوری ندارد چنانچه واقع است در صحیحه
عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام که قال ینبغی لمن شیع جنازة
ان لا یجلس حتی یوضع فی لحده فاذا وضع فی لحده فلا بأس و ظاهر شیخ
در خلاف و ابن جنید آنست که کراهت ندارد نشستن پیش از دفن
و این قول ضعیفست منهج در آنکه سنت تربیع جنازه است و ابتداء آن
از پیش جانب راست و بعد از آن پای راست و پای چپ تا پیش جانب
چپ و تربیع در اصل برداشتن جنازه است از چهار جانب و اجماع
اصحابست بر استحباب تربیع و رسول صلی الله علیه و آله جنازه سعد
بن معاذ را بر داشته و همچنین مشهور بود صحابه و تابعان را بر این حالت
زیرا که در آن نیکویی و اکرام مومنست و در این فضل بسیار است روایت
کرده است جابر بطریق حسن از ابی جعفر علیه السلام که قال من حمل جنازة
من اربع جوانبها غفر له اربعین کبیرة یعنی هر که بردارد جنازه را از

مستمر بوده شده

چهار جانب آن آمرزیده میشود هر او را چهل گناه بزرگ و روایت نموده است
سلیمان بن خالد از مردی از ابی عبد الله علیه السلم که قال مَن اَخَذَ بقائمة
السَّریر غفر الله له خمسا و عشرین کبیرة و اذا ربّع خرج من الذّنوب
یعنی فرمود آنحضرت هر که بگیرد یک طرف جنازه را بیامرزد او را الله تعالی
از برای او بیست و پنج گناه بزرگ و هرگاه تربیع جنازه کند بیرون میرود
از جمیع گناهان و مراد از تربیع برداشتن جنازه است از چهار طرفش
به نحوی که اتفاق افتد بچهار مرد و بهتر آنست که ابتدا به پیش جنازه جانب
راست کند و بعد از آن میگردد بر جنازه تا بجانب دیگر آنست بیرون رود
از بابت رفتن آسیا شیخ طوسی در مبسوط و نهایة ذکر کرده دعوی اجماع
نموده است در خلاف گفته است که تربیع آنست که از پیش جنازه
گرفتن و بجانب راست [illegible] بیرون آمدن و سبب اختلاف اقوال
اختلاف روایات است روایت کرده علا ابن سیابه از ابی عبد الله علیه السلم
که قال یَبدأ فی حمل السّریر من الجانب الایمن ثمّ یمرّ علیه من خلفه
الی الجانب الآخر ثمّ یمرّ حتّی یرجع الی المقدّم کذلک دوران الرّحا علیه
یعنی فرمود آنحضرت که ابتدا کرده میشود در برداشتن جنازه از
جانب راست و بعد از آن [illegible] کرده میشود بر او از پشت جنازه
تا جانب دیگر و بعد از آن [illegible] میشود به پیش جنازه از جانب
چپ و مانند این حدیث را روایت نموده است فضل بن یونس
از کاظم علیه السلم که قال فان تربیع الجنازة التی جرت به السّنة ان

میرود هم

رفتن هم

روایت نموده هم

تبدأ بالید الیمنی ثمّ بالرّجل الیمنی ثمّ بالرّجل الیسری ثمّ بالید الیسری
حتّی یدور حولها یعنی فرمود آنحضرت که تربیع جنازه که سنت آن جاری
است که ابتدا بدست راست و بعد از آن بپای راست و بعد از آن بپای
چپ و بعد از آن بدست چپ تا بگردی بگرد جنازه و بر این دو حدیث
عمل کرده است شیخ در نهایة و مبسوط و علی بن یقطین روایت میکند
از ابی الحسن موسی علیه السلم که قال سمعت یقول السّنة فی حمل الجنازة ان تستقبل
جانب السّریر تا آخر حدیث یعنی سنت در باره برداشتن جنازه آنست
که روی بجانب چپ جنازه کنی تا آخر و باین حدیث عمل نموده است شیخ در
خلاف شهید رحمه الله در ذکری گفته است که ممکنست حمل این حدیث
بر تربیع بطریق مشهور زیرا که شیخ دعوی اجماع نموده است پس چگونه مخالفت
دعوی اجماع نموده باشد و زیرا که شیخ طوسی در خلاف فرموده است که به
گردد کردیدن آسیا چنانچه در روایت واقع است و ابن منصور نیز گفته
که ابتدا به پیش جنازه راست و ختم کند به پیش جانب چپ و اضافت در
اینجا گاه باشد که منعکس شود تا اینجا منتهی شد کلام شهید بدانکه آنچه
ذکر کرده است از جمع میان دو کلام مشکلست و روایات قاصرند من
حیث السند با آنکه ابن بابویه بطریق صحیح از حسین بن سعید که انه کتب
الی ابی الحسن الرّضا علیه السلم یسأله عن سریر المیت یحمل اله جانب
یبدأ به فی الحمل من جوانبه الاربع او ما خفّ علی الرّجل یحمل من ای
الجوانب شاء فکتب من ایّها شاء یعنی نوشت بخدمت آنحضرت که

عمل نموده است هم

نقل نموده است هم

ببین بعد از جنازه مرده که چگونه برداشته شود آیام وارد است جانبی
که ابتدا کرده شود با آن جانب درباره حمل از چهار جانب که خواهد بیع
در اینکه سنت است کسی که مشاهده جنازه نماید بگوید الحمد لله الذی
لم یجعلنی من السواد المخترم یعنی حمد و سپاس خدای را که نکردانیده
است مرا از سواد مراد از سواد شخص است و از مخترم هالک و مستاصل
است و این منافات ندارد با دوستی ملاقات باری تعالی زیرا که مقصد
نیست هلاکت بوقتی بس روایت محمل آنها در حال احتضار و مستند
گفتن دعاء حدیث ابو حمزه که قال کان علی بن الحسین علیه السلام اذا رای
جنازة قد اقبلت قال الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم
یعنی هرگاه میدید آنحضرت جنازه را که متوجه بود میفرمود که الحمد
لله تا آخر و روایت کرده است ابن ابان از کرده حضرت امام محمد باقر
علیه السلام اما دلیل بر اینکه مراد از اختزام هلاکت در وقت احتضار
است حدیث مروی است از رسول صلی الله علیه و آله که انه قال من
احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره لقاءه
فقیل له صلی الله علیه و آله انا لنکره الموت فقال لیس ذلک و
لکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله تعالی و کرامته
فلیس شیء احب الیه مما امامه فاحب لقاء الله و احب
الله لقاءه و ان الکافر اذا احضر بشر بعذاب الله فلیس شیء
اکره الیه مما امامه کره لقاء الله کره فکره الله لقاءه یعنی

یا آنچه میسر باشد و اوراست
بود در باره برداشتن مرده از هر
جانب سنت است که هر جانب

یعنی یا مراد از هلاکت هلاک
در دین یا مراد از آن
رضا ندادن بقضاء الهی یعنی
رضا نبودن آنکس خود بقضاء
قضاء الهی و حکم پروردگار که
که گردانیده است او را مرده
از جهت تقدیر قلم صنع و ایجاد

آنحضرت

آنحضرت فرمود بتحقیق که کسی دوست دارد لقاء الله تعالی را الله تعالی
لقاء او را دوست میدارد و مراد از آن قرب و نزدیکی بنزدیکی رحمت
الهیت و کسی که کراهت لقاء الله داشته باشد الله تعالی کراهت
لقاء آنکس دارد پس گفته شد مر آنحضرت را بتحقیق که ما کراهت مردن
داریم فرمود که چنین نیست که مومن کراهت آن داشته باشد و لیکن
مومن هرگاه حاضر شود او را مردن بشارت داده میشود برضوان
خدای تعالی و کرامتش پس نیست چیزی دوستر بسوی او از آنچه در پیش
خواهد بود و کافر را کراهتست بلقاء الله تعالی و الله تعالی را کراهت
است بلقاء او و بازم مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که بقیة عمر
المؤمن نفیسة لا ثمن لها یعنی بقیه عمر مومن نفیس است قیمت
نیست مر او را و باز مرویست از نبی صلی الله علیه و آله لا یتمن احدکم
الموت و لا یدع به من قبل ان یاتیه انه اذا مات انقطع عمله
و انه لا یزید المؤمن عمره الا خیرا یعنی تمنی نکند یکی از شما مردن را
و طلب ننماید آن را پیش از آنکه بیاید او را بتحقیق که هرگاه بمیرد عملش
منقطع میشود و زیاده نمیگرداند مومن را عمرش مگر خیر و سنت
که مشاهد جنازه بگوید که الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله
و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی
تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت مرویست از حضرت صادق
علیه و آله قال من قال من قال ذلک لم یبق فی السماء ملک الا بکی

رحمةً لِصَوتِهِ یعنی بتحقیق که نبی صلی الله علیه و آله فرمود کسی که بخواند
دعا را در آسمان فرشته نمی‌ماند مگر گریان شود از برای رحمت مر آواز
او را چهارم سنت است گذاشتن جنازه پیش از زمین هرگاه برسد نزدیک
قبر از جانب مرده پای و زن را از برابر قبله و دلیل بر این معنی آنحضرت
که این آسانی است در فعل آنچه اولی باشد از گذاردن مرده نزد اگر سر مرده را
پایین کردن و پایش را بلند ساختن اولی است از برای مرد و از پایین
قبرش در آوردن آسان خواهد بود از برای مرده و زن را در عرض
قبر آوردن اولی است در آسانی گذاردن مرده و اختیار جهت قبله
کردن از برای شرافت قبله است و در این باب خصوص نصی بنظر نرسید
پنجم سنت است نقل مرده سه مرتبه بعد از رسیدن تا بقبر پس
بنابر این فرود آوردن مرده است بقبر در سیم بار و ابن بابویه
در من لا یحضره الفقیه فرموده است که گذارده میشود مرده نزدیک
بقبر و صبر کرده میشود در آن اندک زمانی و بعد از آن نزدیک گردانیده
میشود اندک زمانی دیگر و بعد از آن در لب قبر آورده داخل قبرش
گردانیده میشود و مانند این گفته را شیخ طوسی نقل نموده است در
مبسوط و ظاهر آن است که مراد از مشهور که سه دفعه گذارده شود آن است
و بالجمله مرتبه سیم در قبر گذارده میشود و لیکن آنچه بنظر رسید از احادیث
در این باب صحیحه عبدالله بن سنان از ابی عبدالله علیه السلم است
که قال ینبغی ان یوضع المیت دون القبر هنیئة ثم واره یعنی فرمود

هرگاه جنازه نزدیک قبر رسانده شود مرد م

آنحضرت که سزاوار آن است که گذارده شود مرده نزدیک اندک زمانی و
بعد از آن پنهان سازد او را در قبر و مانند مرسله محمد بن عطیه که قال
اذا اتیت باخیک القبر فلا تفدحه به ضعه اسفل من القبر بذراع
او ثلثة حتی یاخذ اهبته ثم ضعه فی لحده یعنی فرمود آنحضرت
هرگاه بیاوری برادر خود را بقبر باید که او را در قبر بگذارد در پایین از قبر
بدو گز یا سه گز که مهیا سازد کار او را و بعد از آن بگذارد او را در لحد و مانند
حدیث محمد بن عجلان که قال قال ابو عبدالله علیه السلام لا تفدح میتا بالقبر
و لکن ضعه اسفل منه بذراعین او ثلثة و دعه حتی یاخذ
اهبته یعنی راوی میگوید که فرمود آنحضرت که مرده را تعجیل منمای بقبر
و لیکن بگذار پایین از قبر بدو گز یا سه گز و بگذارش تا مهیا سازد کار خود را
و ظاهر اگر مراد از ساز کار گرفتن آن است که مرده قبر را اهوال آن بزیارت
کرده باشد مرده استعاذه جوید بخدای تعالی از هول مطلع یعنی از ترس
و خوف و بیم فوت و قبر بنا بر آنکه این احادیث را دلالت بر استحباب
گذاردن مرده نزدیک قبر اندک زمانی و بعد از آن دفن نمودن و بمضمون
این حدیث فتوی داده است ابن جنید و محقق در معتبر در آخر کلام
این حکم محل اعتماد است ششم سنت گذاردن مرده است در
قبر اگر مرد باشد بسر و اگر زن باشد بعرض و دلیل بر فرع عبد الصمد
بن هرون که قال ابو عبدالله علیه السلم اذا ادخلت المیت القبر ان کان
رجلا یسل سلا و المرأة توخذ عرضا فانه استر یعنی هرگاه مرده

عاین

گذاردن بیک دفعه پس م

لقبر

در گذاردن او در م ... که بگذار مرده را در پایین قبر دو گز یا سه تا ساز کار او را بگیرد م

مش

است م

مرده را صح

که اراده داشته باشی که باندرون قبر شود داخل سازی اگر مرده است
او را پنهان کردن در قبر و اگر زن است در عرض قبر که این پنهان تر است
و اکثر احادیث وارد است بگذاردن مرده از جانب پای بی آنکه فرق
میان مرد و زن باشد مانند حسنه حلبی از ابی عبد الله علیه السلام
که قال اذا اتیت المیت القبر فسله من قبل رجلیه فاذا وضعته
فی القبر فاقرأ آیة الکرسی یعنی فرمود هرگاه بیاری مرده را بقبر پس او را
داخل قبر گردان از جانب هر دو پای و هرگاه گذاردی او را در قبر بخوان
آیة الکرسی را و مانند روایت محمد بن مسلم که قال سألت احدهما علیهما السلام
عن المیت فقال تسله من قبل الرجلین [illegible] سنت است که کسی
مرده را در قبر میگذارد پای خود را برهنه و سر خود را باز نموده بندهای
خود را باز کرده اند چنانچه مذهب اصحاب ما امامیه است بدلیل
حسنه علی بن یقطین که قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لا تنزل
القبر علیک العمامة و القلنسوة و لا الحذاء و لا الطیلسان و حلل
ازرارک و بذلک سنة رسول الله صلی الله علیه و آله جرت یعنی
شنیدم [illegible] آنحضرت را که میفرمود فرو منیا [illegible] در قبر در حالتی که
که بر سر تو عمامه [illegible] یا کلاه و در پای تو کفش و در بر تو طیلسان باشد
و طیلسان عبارتست از جامه مانند کپنک و بگشای بندهای خود را
و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بدین جاری شده است و روایت
ابن ابی یعفور از ابی عبد الله علیه السلام که قال لا ینبغی لاحد ان یدخل

القبر فی نعلین و لا عمامة و لا رداء و لا قلنسوة سزاوار نیست که کسی را
که باندرون قبر رود با نعلین و نه سر عمامه و نه ردا و نه کلاه و مانند
آنچه واقع در روایت سیف بن عمرو از ابی عبد الله علیه السلام که قال قلت فـ
قال لا بأس بالخف قال لا بأس بالخف فان فی خلع الخف شناعة
یعنی راوی میگوید که گفتم موزه قصوری دارد که با آن بقبر روند فرمود که
قصوری ندارد زیرا که در کندن آن شناعتست و لیکن کراهت دارد که
خویشان متوجه گذاردن مرده در قبر شوند اما در باره مرد زیرا که سبب
قساوت دلست و رحمت صفتیست که مراد الله تعالی است و اما
در باره زن سنت است که خویشان او واگذاردنش در قبر زیرا که عورت
است و باین دلالت دارد بر حکم اول حسنه حفص بن بختری و غیره
از ابی عبد الله علیه السلام که قال یکره للرجل ان ینزل فی قبر ولده یعنی
فرمود که کراهت دارد مرد را که فرود آید بقبر فرزندش و دلالت
دارد بر حکم دوم روایت سکونی از ابی عبد الله علیه السلام که قال قال امیر
المؤمنین صلوات الله علیه مضت السنة من رسول الله صلی
الله صلی الله علیه و آله ان المرأة لا یدخل قبرها الا من کان یراها
فی حیوتها یعنی فرمود آنحضرت که امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که سنت
از رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شده است که داخل قبر زن
نکرده داخل قبر مگر کسی که او را میدید در وقت زندگی و در بعض از روایات
واقعست که قصوری ندارد دفن پسر بعد [illegible] و لیکن محمولست بر آنکه

الخف

یعنی [illegible]

کراهت آن شدید نیست اگرچه کراهتی دارد و این توجیه در مرتبه آنست

که حدیث را صلاحیت این باشد که معارضه نماید از حیثیت سند با

حدیث دال بر کراهت کردن او و اگر در باره زن متعذر باشد

محمد بن صالح را امر نمایند و اگر نباشد مردی صالح و اگر پیرمرد باشد

بهتر خواهد بود و داخل شود کسی که ولی مرده امر نماید پس اگر خواهد برد

دفعه و اگر خواهد بیک دفعه یعنی اگر خواهد اول در کنار قبر گذارد و بعد

از آن داخل قبرش کرداند و این مراد از دو دفعه است و اگر خواهد اول

یکبار داخل قبرش سازد بی آنکه در کنار قبرش گذارد چنانچه وارد روایت است

در روایت زراره از صادق علیه السلام که و یدخل القبر من یأمره ولی

المیت ان شاء شفعًا و ان شاء وترًا یعنی اگر خواهد داخل قبرش

کرداند دو بار و اگر خواهد یکبار ششم سنت است خواندن دعاء

نزد فرود آوردن مرده بقبر و در کیفیت آن چندین حدیث وارد شده

حسنه حلبی از ابی عبدالله علیه السلام که قال اذا اتیت بالمیت القبر

فسلّه من قبل رجلیه فاذا وضعته فی القبر فاقرأ آیة الکرسی

وقل بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله اللهم صل

علی محمد وآل محمد اللهم افسح له فی قبره والحقه بنبیه صلی الله

علیه وآله وقل کما قلت فی الصلوة علیه مرة واحدة من عند

اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا

فتجاوز عنه واستغفر له ما استطعت یعنی فرود آوردن آنحضرت

و در نهایت صح

تا اید و الا طرح نمود حمل بعضی نسخ بی نایم و حمل سیما بیم ... که دلالت بر کراهت صح

واقعت صح

است صح

که هرگاه بیاید مرده را در قبر گذاری باید که او را از جانب هر دو پای داخل آن

سازی و هرگاه او را گذاردی در قبر پس بخوان آیة الکرسی و بگوی بسم الله

تا صلی الله علیه وآله و بگوی چنانچه گفتی در نماز بر او یکبار از برد کا اللهم

تا آخر و واقع است باز از علی بن الحسین علیه السلام که اذا ادخل القبر قال

اللهم جاف الارض عن جنبیه وصاعد عمله ولقه منک رضوانا

یعنی که هرگاه داخل قبر میشد آنحضرت میفرمود دعا از برای مرده که اللهم

تا آخر هفتم در دفن مرده است از واجبهای و سنتی اما در واجبات

چند مسئله است اول پنهان ساختن مرده است در زمین با قلت

بر آن و بالجمله علما را اتفاقست بر وجوب دفن بسبب امر نبی صلی الله علیه

وآله بآن و کرده رسول الله است از برای آنکه جمیع اصحاب اتفاق نموده جزم

کرده اند و غیر ایشان نیز از اهل خلاف بر اینکه واجب گذاردن مرده است

در گوری که بپوشاند بوی او را از مردمان و از جانوران بجهت محفوظ بودن

که دشوار باشد بیرون آوردن او از قبر زیرا که فایده دفن تمام میشود

باین طریق و ظاهر اصحاب آنست که گوری متعین است برای مرده پس

تابوت کافی نیست که بر روی او گذارند چنانچه در ذکری آورده است زیرا که

مخالف کرده امر پیغمبر صلی الله علیه وآله است از گور و باز آنحضرت دفن

میکرد مرده را در زمین و هم چنین آنحضرت بر این طریق مدفون شد

و همچنین گروه صحابه و تابعان چنین بوده اند که دفن واجب است با قلت

پس اگر متعذر باشد کندن گور بسبب سختی زمین باز یادتی برف پس

کافیست پنهان کردن او بحسب امکان و واجب رعایت تحصیل غرض
از دفن آن دو وصفست اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد ساقط است
و اگر مرده دفن کرده شود بتابوت در زمین جایز است ولیکن
مکروهست بالاجماع چنانچه شیخ در مبسوط نقل کرده است و بعضی را
اعتقاد آنست که فرقی نیست در کراهت میان انواع تابوت
در آنکه اگر کسی وفات یابد در دریا در آنجا انداخته میشود با آنکه
سنگین کردانیده شود یا در خمی کرده شود هر گاه رسانیدن نعش بصحرا
دشوار بحسب عادت باشد و بالجمله شیخ طوسی و اکثر مجتهدین را اعتقاد
آنست که اگر کسی در کشتی بمیرد غسل داده و کافور در مساجدش مالیده
و کفن کرده شده نماز بر او گذارده شود و اگر ممکن باشد او را بصحرا رسانند
و اگر دشوار باشد او را در خمی گذارند و سر خم را گرفته در دریا اندازند
یا آنکه مرده را سنگین نموده در آب اندازند و ظاهر شیخ مفید [illegible]
در کتاب مقنعه و محقق در معتبر جواز اینست اگر ممکن باشد رسانیدن
بصحرا اما دلیل بر گذاردن مرده در خم صحیحه ایوب بن حر است که
پرسید سؤال از ابی عبد الله علیه السلام عن رجل مات و هو فی السفینة
فی البحر کیف یصنع به قال یوضع فی خابیة و یوکاء رأسها و یطرح
فی الماء یعنی از مردی که بمیرد در حالتی که در کشتی در دریا باشد چگونه
کرده میشود با او فرمود که گذارده میشود در خمی که سرش را گرفته
شود و انداخته در آب میشود و دلیل بر انداختن او سنگین با حدیث ابان

از اموری که مشروط بطهارت نیستند و او را نیز رواست مثل نماز و روزه و دخول
مساجد و آمدن شوهرش او را اگر خواهد و در این حکم خلافی نیست میان
علما و اظهر آنست که روا است او را داخل مساجد شدن بی آنکه بجای آورد
آنچه نمازش مشروط بآنها باشد و در اینکه جایز باشد مجامعت شوهرش
با او پیش از بجای آوردن آنچه صحت نماز مشروط بآن باشد اظهر اقوال
جواز آنست مطلقا چنانچه محقق در معتبر استدلال نموده است بعموم آیه
کریمه فاذا تطهرن فأتوهن یعنی هر گاه پاک شوند پس نزدیکی با ایشان
نمایید و مراد از پاک شدن ایشان پاکی ایشانست از حیض و ظاهر است
که استحاضه حیض نیست پس اگر تغیر خرقه و پنبه نموده غسل کند رواست او را
داخل شدن در مساجد و مانند گفته امام علیه السلام در صحیحه ابن سنان و لا
بأس أن یأتیها بعلها متی شاء الا فی ایام حیضها یعنی قصوری ندارد که بیاید
شوهرش او را هر گاه که خواهد مگر در ایام حیضش و مانند گفته امام علیه السلام
در صحیحه صفوان بن یحیی و یأتیها زوجها اذا اراد یعنی بیاید او را شوهرش
هر گاه خواهد و بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که موقوفست داخل شدن
او بمساجد بر غسل خاصه بگفته امام علیه السلام در روایت عبد الملک بن اعین
درباره مستحاضه و لا یغشاها حتی یأمرها بالغسل یعنی شوهر نزدیکی نکند
بزن تا که امر نماید او را بغسل کردن و در سند این حدیث ضعفی واقعست
و در متن آن نیز احتمالست که مراد از غسل مأمور به غسل حیض باشد یعنی از

مجتهدین را اعتقاد آنست که وضو نیز شرطست بانکه گفته امام علیه السلام
در حدیث زراره و فضیل فاذا حلّت لها الصلوة حلّت لزوجها ان یغشاها
یعنی هرگاه جایز باشد مر آن زن را نماز حلالست مر شوهرش را که مجامعت
نماید با آن و این حدیث با آنکه ضعیفست و متن آن خالیست از ذکر
وضو دلالت بر مدعی ندارد بلکه دلالت بر نقیض دارد زیرا که ظاهر
از حلال بودن نماز بیرون رفتن از حیضست چنانچه گفته میشود که حلال
نیست گزاردن نماز در خانه مغصوب پس هرگاه بیرون رود حلالست زیرا
که معنیش بر طرف شدن مانعیست که آن مغصوب بودن آنست اگرچه
بعد از بیرون رفتن از خانه غصب احتیاج بطهارت داشته باشد و غیره
آن از شرایط

گزاردن نماز

منهج در اینکه مستحاضه اگر ترک اغسال واجبه نماید ظاهر گفته
اصحاب آنست که روزه داشتن او صحیح نیست و اصل استدلال درین باب
حدیث شیخ طوسی است بطریق صحیح از علی بن مهزیار که قال کتبت الیه امرأة
طهرت من حیضها او نفاسها من اول شهر رمضان ثم استحاضت و صلّت
و صامت شهر رمضان من غیر ان تعمل ما تعمله المستحاضة من الغسل لکل
صلوتین هل یجوز صومها و صلوتها ام لا فکتب تقضی صومها و لا تقضی
صلوتها لان رسول الله صلعم کان یأمر فاطمة علیها السلام و المؤمنات
من نسائه بذلک یعنی نوشتم بخدمت آنحضرت زنی که از حیض یا از
نفاس پاک شود از اول ماه رمضان و بعد از آن خون استحاضه را بیند

و نماز گزارد و روزه ماه رمضان را بی آنکه بجای آورد آنچه عمل مستحاضه
باشد از غسل از برای هر دو نماز آیا رواست روزه داشتن و نماز گزاردن
یا نه پس نوشت آنحضرت که روزه اش را قضا کند و نمازش را نکند زیرا که
رسول الله صلی الله علیه و آله بود که امر میفرمود حضرت فاطمه علیها السلام و زنان
مومن از زنان خودش را باین حدیث با آنکه مضمرست یعنی [illegible]
بسوی او و معلوم نیست که چه کسیست و در بیان جواب اضطراب ظاهر [illegible]
روا نیست زیرا که متضمن وجوب قضای روزه است نه نماز شیخ طوسی در
تهذیب توجیه نموده است این حدیث را باینکه امر نموده است رسول
صلی الله علیه و آله بقضاء نماز بشرط آنکه ندانسته باشد که بر او از برای هر
نماز غسلیست یا دانسته باشد آنچه مستحاضه را لازم بوده است
اما اگر دانسته بوده ترک کردن نماز کرده باشد قضا واجبست بر او
و این توجیه دورست زیرا که فرق میان روزه و نماز در این باب بودن
مشکلست و اگر حکم بمساوات میان هر دو نماید قضای روزه را نیز لازم
بودن در حالت علم بقضا نا کردن نماز را در حالت جهل بعید از نیز تکلفست
و بعضی از متاخرین اصحاب توجیه این حدیث نموده است باینکه مراد آنست
که واجب نیست بر آن زن قضای جمیع نماز زیرا که بعضی از آنها در حال حیض
بوده است و این توجیه نیز دورست و ظاهر شیخ طوسی در مبسوط توقف
در این حکمست از جهت که نسبت این حکم داده است بروایت اصحاب و این
توقف در جای خود است بدانکه ظاهر اطلاق بعضی از اصحاب مانند محقق در

شرایع آنست که اخلال مستحاضه بچیزی از اغسال اقتضا مینماید فساد روزه را
و این حکم مشکلست فلهذا شارحان مقید ساخته اند که مراد ازین اغسال
غسلهای روز است و جزم نموده اند باینکه صحت روزه روز موقوف نیست
بغسل شب آینده و تردد نموده اند در غسل شب گذشته روز روزه شیخ
متاخرین متصدی تفصیل درین باب شده گفته است که حق آنست که زن مستحاضه
اگر غسل شب را در شب آن روز بجای آورده کافیست او را از غسل مغرب و عشا
نسبت بروزه داشتن آن روز و اگر تاخیر غسل صبح نماید تا روز روزه اش
باطلست اگرچه مقدم داشتن غسل بر صبح واجب نباشد و بالجمله مسئله محل
توقفست زیرا که روایت با تسلیم سندش دلالت دارد بر فساد روزه
بترک جمیع غسلها پس اثبات این احکام مشکلست و بر هر تقدیر واجبست
جزم بر عدم وجوب مقدم داشتن غسل نماز صبح بر صبح از برای روزه بلکه
کافیست کردن آنها از برای نماز و اخلال بآنچه واجبست بر زن مستحاضه
از اغسال موجب قضا است و درین مقام چند بحث است اول
شیخ طوسی حکم نموده است باینکه انقطاع خون استحاضه سبب آنست که وضو
واجب باشد و بعضی از اصحاب مقید ساخته اند آنرا باینکه انقطاعش بسبب برء
باشد یعنی شفا و این گفته نیکوست ولیکن بالحقیقه آنچه سبب ساختن
وضوء است خون نیست سابق بر انقطاع نه نفس انقطاع و اینکه خون
استحاضه سبب وضوء است لا غیر مستقیم نیست گفته است شهید
سعید در ذکری که این مسئله نصی واقع نیست از اهل بیت علیهم السلام ولیکن آنچه

شیخ طوسی فتوی داده است بعینه مذهب سینا نیست بگمان اینکه حدث
استحاضه سبب وجوب وضوء است لا غیر پس هرگاه منقطع شود حکم باقی
خواهد بود بر آنچیزی که بوده است و چونکه اصحاب واجب ساخته اند بسبب آن
غسل را باید که حالش مستمر باشد تا آنجا منتهی شد کلام شهید در ذکری و محصلش
آنست که خون استحاضه سزاوار آنست که مترتب شود بر آن بسبب آن یا خواه
وضو باشد یا غسل و اگر گوییم معتبر در آن وقوع آنست در اوقات نمازها واجب
اعتبارش را اینجا دوم اگر زنی وضو سازد و خونش باقی باشد و بعد از آنکه از
وضو فارغ شده شروع در کردن نماز نکرده باشد شیخ طوسی در کتاب مبسوط
حکم نموده است که وضو سازد زیرا که خونش حدث بوده و عفوش بطرف شده
و حکم حدثش ظاهر شده و اگر بعد از شروع در نماز خونش منقطع شود واجب
نیست از سر گرفتن نماز و حق آنست که از سر میگیرد زیرا که حدث شده در صورت
اول موجود است در صورت دوم چه حدث چنانچه منع مینماید از ابتدا
داخل شدن در نماز هم چنین منع مینماید از استدامت آن و استدلال نموده
باستصحاب بعضی حدث جایز بوده است او را در صورت دوم داخل شدن
در نماز همچنین جایز است استمرار آن و این استدلال ضعیفست و محقق
در معتبر مایل است باینکه واجب نیست استیناف مطلقا بدلیل آنکه بیرون
آمدن خونش بعد از طهارت عفو است پس تاثیر ندارد در نقض نماز و باطل
گردانیدن آن و انقطاع خون حدث نیست و این سخن صحیحست و آنچه
شهید سعید در کتاب ذکری آورده است که آن باینکه عفو از خون بیرون

آمد بعد از طهارت بسبب آنست که خون مستمر است نه با انقطاع خون
مدفوع است بسبب عموم رخصت مر این زن را در نماز کردن بعد از وضو که اقتضا
مینماید عفو از خونی که بیرون آید از او بعد از آن مطلقا سیم واجبست بر
مستحاضه استظهار و ملاحظه در منع خون از اینکه متعدی شود بقدر
امکان چنانچه دلالت دارد بر او امر باحتشای یعنی پر کردن فرج از پنبه
و استثفار یعنی خرقه پیچیدن و همچنین لازمست کسی را که سلسل بول داشته
یا شکمش آید بگفته امام علیه السلم که و قد سئل عن الرجل یقطر منه البول یجعل
خریطة اذا صلی یعنی پرسیده شد آنحضرت از مردی که بول از و قطره قطره
آید فرمود که بکند از خریطه در ذکرش هر گاه نماز کند محقق در معتبر فرموده است
که واجب نیست بر کسی که سلسل بول داشته باشد یا جراحتی که بسته شده باشد
تغییر خرقه که بسته باشد برای هر نماز کرادنی اگرچه واجب باشد تغییر
آن در زن مستحاضه بسبب آنکه نقل در باره آن واقع است و حکم از آن
تعدی نشود در مبطون و سلسل بسبب بطلان عمل بقیاس منهج در
خون نفاس است بدانکه خون نفاس خون ولادتست و ولادت بکسر
واو زاییدن زنانست و نفاس ماخوذ است از نفس بسکون فا که عبارتست
از خون ولادت یا ماخوذ است از نفس یعنی فرزند یا ماخوذ است از
تنفس رحم بخون اینمعنی نفاس است در لغت و اما در اصطلاح فقها و
مجتهدین عبارتست از خونی که بیرون آید از رحم زنان بعد از زاییدن
یا با زاییدن صح
چنانچه شیخ طوسی در مبسوط و خلاف گفته است و سید مرتضی در مصباح

گفته

گفته که نفاس خونیست که زنان بعد از زاییدن می بینند و همچنین شیخ در کتاب
جمل گفته است مانند این قول او و مقتضای این گفته آنست که خونی که با زاییدن
باشد نفاس نیست و این گفته دور است زیرا که نفاس مشتق است از نفس پس
شامل خونیست که با ولادت نیز باشد و ممکنست که توجیه میان این سخنان
باینکه قول کسی که میگوید که خون نفاس بعد از زاییدن است محمول بر غالب
اوقاتست نه آنکه نفاس البته می باید که بعد از زاییدن باشد و این قول
قریب بصوابست و ولادت صادق می آید بر بیرون آمدن فرزند یا آنچه
او گرچه ابتدا نشو و نما ش باشد اگرچه مضغه باشد و مراد از مضغه
گوشت پاره ایست و بسبب آنکه آنرا مضغه میگویند آنست که در کوچکی به
مقدار یک خاییدن است یعنی مقدار یک لقمه است و هنوز استخوان در آن
بهم نرسیده باشد اما بیرون آمدن علقه که عبارتست از خون بسته
و اما نطفه که عبارتست از منی هر گاه خونی بعد از آنها یا با آنها بیرون آید
پس آن خون نفاس نیست چنانچه محقق در معتبر و علامه در منتهی
تصریح بآن نموده است و حکم کرده بر اینکه مترتب نمیشود بآن حکم نفاس
و شهید سعید در ذکری فرموده است اگر فرض نماییم که معلوم باشد که
نطفه یا آن علقه مبدا نشو و نما است یعنی مبدا انسان میشود پس
آن خون که با آن یا بعد از آن بیاید نفاس است و بعضی محققین در این
حکم توقف کرده اند بسبب آنکه احکام تابع اسماء و منتفی است از آن اسم نفاس
و شهید متاخرین آنحضرت اعتراض کرده است بر اینکه توقف نماید اینجا مجال

نیست بعد از آنکه فرض علم باینکه نطفه یا علقه مبدأ انسانست نموده وحق
آنست که این اعتراض را صورت صحیحی نیست چه معلومست که سبب توقف
بعض از محققین آنست که ولادت صاحب حیض می آید بر نطفه و خون بسته
بحسب عرف و اگر چه دانسته شود که آن خون بسته علقه است پس توقف
در محل خود است منهج دراینکه نیست قلیل نفاس را حدی پس رواست
که یکساعت باشد چنانچه مذهب اصحاب ما امامیه و اکثر سنیان است
زیرا که شارع بیان آن ننموده است پس رجوع بوجود آنست و صحیحه علی
بن یقطین از ابی الحسن علیه السلام است که انه سأله عن النفساء قال
تدع الصلوة ما دامت ترى الدم العبيط یعنی پرسید آنحضرت را از نفسا
فرمود که ترک کند نماز را مادام که خون سیاه بیند منهج دراینکه
زنی که بزاید و نبیند خون زائیدن را بعد از آن زن خون نفاس مراد از
اینست که نبیند خون در ایامی که حکم شده باشد باینکه خون موجود در آن
ایام نفاس باشد و اصحاب اجماع نموده اند براینکه نفاس نمیباشد مگر
بخون زیرا که اصل برائت ذمه است تا دلیل قایم نباشد بر ثبوت
آن و بعضی از سنیان را درین باب خلافست پس واجب ساخته است
غسل را به بیرون آمدن فرزند و بعضی از ایشان ... نمیدانند و
این قول باطلست زیرا که ایجاب حکم ... که دلیل بر آن نیست و محقق
در معتبر احتجاج نموده است که ... فاطمه در عهد رسول الله صلی الله علیه
و آله پس خون نزاد ... نهاده شده به جفوف منهج دراینکه اگر ببیند

عادت نیاید

واقع شده

زنی پس از زائیدن خون زائیدن بود آن خون نفاس باجماع و نه حیض
بنا بر قولیکه با حمل جمع نمی آید و بنا بر تحقیق آنست که حیض است با امکان بودن
آن حیض و در اینکه شرط باشد فاصله بودن اقل زمان طهر میان این خون
و میان خون منقطع دو قولست ظاهر آنست که شرط نیست چنانچه علامه در تذکره
و منتهی اختیار آن فرموده است و در اکثر نفاس خلافست شیخ طوسی در
نهایه فرموده است که جایز نیست مر آن زن را ترک نماز و روزه مگر در
روزها که عادت حیضش بوده باشد و بعد از آن گفته است که نخواهد بود
حکم نفاس زیاده از ده روز شیخ طوسی در کتاب جمل و مبسوط و شیخ مفید
در مقنعه فرموده است که اکثر نفاس هجده روز است و بعد از آن گفته
است که احادیث معتمده آمده است که نهایت مدت نفاس ده روز است
و بر این عمل مینمایم زیرا که واضحست و سید مرتضی و ابن جنید و ابن بابویه را
اعتقاد آنست که اکثر نفاس هجده روز است و ابن ابی عقیل در کتاب متمسک
فرموده است نزد آل رسول علیهم السلام ایام نفاس ایام حیض است و اکثر آن
بیست و یک روز است پس اگر منقطع شد خونش در تمام ایام حیض نماز می
گذارد و روزه میدارد و اگر منقطع نشود صبر مینماید هجده روز و بعد از آن
استظهار میکند یک روز یا دو روز و اگر خونش بسیار باشد سه روز
صبر مینماید و بعد از آن غسل میکند و پنبه در فرج میگذارد و کهنه بر روی آن
می بندد و نماز میگذارد و صحیح که از ایشان علامه است در جمیع کتابهای خود و
شهید سعید در کتاب ذکری رفته است باینکه صاحب عادت مستقره

در حیض و نفاس هم باید بعادتش و مبتدئه بده روز و علامه در مختلف
در صاحب عادت اختیار نموده است باینکه رجوع بعادتش مینماید و مبتدئه
بهجده روز صبر مینماید و احادیث بسیار درین مسئله مختلفند بوجهی که
جمع میان اینها مشکلست از آنجمله حدیث دلالت دارد بر اینکه ایام نفاس
ایام حیض است و درین باب اخبار بسیار است مانند صحیحه زراره از احدهما
علیهما السلام که قال النفساء تکف عن الصلوة ایامها التی کانت تمکث
فیها ثم تغتسل و تعمل کما تعمل المستحاضة یعنی فرمود که زن صاحب
نفاس از نماز کردن خود را باز دارد در ایامی که حیض میدید در آنها
ایام و ترک روزه و نماز میکند و بعد از آن غسل کند و عمل مستحاضه بجا
میآورد و مانند صحیحه یونس بن یعقوب که قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول النفساء تجلس ایام حیضها التی کانت تحیض ثم تستظهر
و تغتسل و تصلی یعنی شنیدم آنحضرت را که میفرمود که نفسا می نشیند
در ایام حیض آنچنان ایامی که حایض میشد و بعد از آن استظهار کشیده
و غسل کند و نماز کند و مانند صحیحه مالک بن اعین که قال سألت ابا جعفر
علیه السلام عن النفساء یغشاها زوجها قال نعم بعد ایامها فتغتسل ثم یغشاها ان احب
یعنی فرمود که پرسیدم آنحضرت را از نفسا که شوهر او اراده مجامعت
داشته باشد فرمود که امر نماید او را باین غسل کند و بعد از آن مجامعت نماید
اگر دوست داشته باشد شیخ طوسی در تهذیب و استبصار گفته است که روایت
نموده از ابن سنان که ایام نفاس مثل ایام حیض است و واقف شده است

نمایش هم
مینماید هم
باو هم

بر این حدیث شده و کتاب و از جمله احادیث حدیثی که دلالت دارند بر اینکه
ایام نفاس هجده روز است مانند صحیحه محمد بن مسلم که قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام کم تقعد النفساء حتی تصلی قال ثمانی عشرة سبع عشرة ثم تغتسل
و تحتشی و تصلی یعنی میگوید که گفتم مر آنحضرت را چند روز بنشیند نفسا
تا نماز کند و مانند صحیحه دیگر محمد بن مسلم با ابا عبد الله علیه السلام که قال
سألته عن النفساء کم تقعد فقال ان اسماء بنت عمیس امرها رسول
الله صلی الله علیه و آله ان تغتسل لثمان عشرة و لا بأس بان تستظهر بیوم او یومین
یعنی فرمود که پرسیدم آنحضرت را از نفسا چند روز بنشیند یعنی ترک نماز کرده
و روزه گرفتن کند پس فرمود که اسما بنت عمیس را امر نمود رسول صلعم
که غسل کند بعد از هجده روز و قصوری ندارد که دو روز استظهار نماید یعنی
ترک عبادت کند و مانند صحیحه ابن سنان که قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول تقعد النفساء تسع عشرة لیلة فان رأت دما صنعت کما تصنع
المستحاضة یعنی شنیدم آنحضرت را که میفرمود که بنشیند نفسا نوزده
شب پس اگر خونی به بیند میکند آنچه خواهد کرد مستحاضه و محقق در معتبر
جواب داده است ازین احادیث و آنچه در معنی اینها باشد باینکه صلاحیت
معارضت ندارند با احادیثی که دلالت دارند بر رجوع زن بعادت
زیرا که آنها اکثر است و اکثر علامت رجحانست و بواسطه عمل بآن احادیث
احوط از برای عبادت است و سزاوار بمقتضای دلیل است و این وجه حسن
است و شیخ طوسی جواب ازین احادیث داده است در تهذیب و استبصار

فرمود که هفده روز یا هجده روز
و بعد از آن غسل کند و آورد ...
در رخصت کرده نماز کرده ام
ن
امر نمود هم
این احادیث هم
عادت

بچندین وجه و نزد دیگری وجوهش عمل بر تقیه است و ممکنست جمع میان احادیث
بان بحمل اخبار داله بر هجده روز بر مبتدءه چنانچه علامه در مختلف اختیار
آن نموده است و باینکه مخیر است میان غسل بعد از انقضاء عادت و
انتظار گذشتن هجده روز و بر هر تقدیر شبهه نیست در اینکه صاحب عادت
رجوع مینماید بعادتش زیرا که احادیث وارده در این باب دلالت دارند
بر اینمعنی و تردد در مبتدءه است نه تنها از جهت روایات وارده در
هجده روز و از این جهت که مقتضای رجوع صاحب عادت بعادت آنست
که نفاس حیض است در معنی پس نهایتش ده روز است و طریق احتیاط
نسبت باین زن واضح است و در مسئله چندین حدیث وارد است که
دلالت دارند بر اعتبار زیاده بر این مانند صحیحه محمد بن مسلم از ابی
عبد الله که قَالَ تَقعُدُ النُّفَسَاءُ اِذَا لَمْ یَنْقَطِعْ عَنْهَا الدَّمُ ثَلثِینَ اَوْ اَرْبَعِینَ
یَوْمًا اِلَی خَمْسِینَ یَوْمًا یعنی بنشیند نفساء هرگاه منقطع نشود از او خون
سی چهل روز تا پنجاه روز و مانند صحیحه علی بن یقطین که قَالَ سَأَلْتُ اَبَا
الْحَسَنِ الْمَاضِی علیه السلام عَنِ النُّفَسَاءِ کَمْ یَجِبُ لَهَا تَرْکُ الصَّلٰوةِ قَالَ
تَدَعُ الصَّلٰوةَ مَا دَامَتْ تَرَی الدَّمَ الْعَبِیطَ اِلَی ثَلثِینَ یَوْمًا فَاِذَا رَقَّ
وَکَانَتْ صُفْرَةً اِغْتَسَلَتْ وَصَلَّتْ اِنْ شَاءَتْ یعنی پرسیدم
آنحضرت را از نفساء چند گاه واجبست بر آن ترک نماز فرمود که ترک
کند مادام که ببیند خون سیاه را تا سی روز پس هرگاه خونش تنک شود
و زرد باشد غسل کرده نماز گذارد و اگر جواب چنانست شیخ طوسی ازین

خواهد

فرموده اند که این احادیث محمولند بر
احادیث در کتاب تهذیب و استبصار باینکه حمل نموده است بر تقیه
و این قول روات است و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه گفته است احادیثی
که روایت کرده شده اند در باره نشستن زن از عبادت چهل روز و
زیاده تا پاک شود کل این احادیث محمولند بر تقیه زیرا که فتوی نداده اند
باین مگر سنیان منهج در اینکه اگر زنی حامله بود بدو فرزند باشد و یکی
ازین دو تولدش بعد از دیگری باشد [illegible] نفاس آن زن از زائیدن
اول عدد یا مش از زائیدن دوم است چنانچه مشهور است ظاهر
آنست خونی که بعد از زائیدن هر یک از دو فرزند ببیند حکم بر آنست
که آن خون خون نفاس مستقل است یعنی بسرخود زیرا که تعدد سبب
نفاس سبب این میشود که نفاس متعدد باشد پس خون اول نفاس
است و خون دیگر بعد از زائیدن فرزند دوم نفاس دیگر است
پس عدد آن معتبر است از زائیدن دوم و ممکنست که طهر در زمان
هر دو این خون در آید باینکه بعد از اکثر زمان نفاس پاک شود
ده روز و بعد از آن بزاید فرزند دیگر را اگر چه این دور است منهج
در اینکه اگر زنی بعد از زائیدن نبیند خون را و بعد از آن در روز دهم
زائیدن ببیند آن نفاس است اما بنا بر اینکه اکثر نفاس ده روز
باشد این حکم ظاهر است و اما بنا بر آنچه ما اختیار نمودیم اگر عادت
حیضش ده روز و کمتر باشد و خونش در روز دهم منقطع شود پس
نفاس است و بالجمله این حکم در کلام اصحاب مقطوع به است و لیکن

بزاید صح

محل اشکالست زیرا که علم نیست باینکه مستند باشد این خون برای دی
ودر عرف نسبت این خون داده نمیشود باو منهج در اینکه حرام است
بر نفسا آنچه حرام است بر حایض چنانچه اجماع امامیه است بلکه محقق
در معتبر گفته است که این مذهب اهل علم کافه و این اجماع دلیل برعیت
وجمعی از اصحاب ذکر نموده اند که نفسا مانند حایضست در جمیع احکام مگر
در چندین چیز اول در اکثر نفاس خلافست بخلاف اکثر حیض که در آن خلاف
نیست دوم آنکه حیض دلالت دارد بر بلوغ بخلاف نفاس سیم انقضا
عده بحیضست نه بنفاس در غالب اوقات و اگر زنی حامله شود از زنا
و در زمان حملش دو بار خون حیض دیده باشد و فرزند از ولد زنا خون
آمد یا بعد از آن عده اش منقضی میشود و اگر خون نه بیند باید انتظار
میکشید تا خون حیض را به بیند و اگر فرزندش از زنا نباشد و متولد
گردد عده اش بسر می آید اگرچه خون نفاس را ندیده باشد چهارم
شرط نیست در میان دو نفاس گذشتن ده روز که اقل طهر است چنانچه
زنی آبستن باشد به دو فرزند و فاصله میان زائیدن هر دو کمتر از
ده روز باشد و یا هر یک از آنها خون نفاس تا بعد از آن بوده باشد
پنجم نفسا رجوع نمیتواند بعادت خود در نفاس و نه بعادت
زنان خویشاوند بخلاف خون حیض منهج در اینکه غسل نفاس مانند
غسل حیض است باجماع چنانچه محقق در معتبر گفته است بدلیل اطلاق
امر بغسل و بحث در اینست که احتیاج بوضو دارد یا نه چنانچه گذارش

یافت

یافت در حیض منهج در احکام مردگانست اول در احتضار است اعاننا
الله علیه وثبتنا بالقول الصادق لدیه و سبب تسمیه وقت مرگ را
باحتضار یا بسبب آنست که فرشتگان اول حاضر میشوند نزد او یا
بسبب آنکه مردمانش نزدیک میشوند نزد او یا بسبب آنکه مؤمنان حاضر
میشوند نزد او تا مشایعت او نمایند یا بسبب حضور عملش چنانچه
در حدیث وارد است دوم واجبست توجیه میت بسوی قبله
باینکه در پشت خوابانیده شود و رویش و کف پایش را بسوی قبله کنند
چنانچه مشهور است میان اصحاب و شهید متأخرین فرموده است
که دلیل بر این حکم حدیثی است که در سند و متن سلیم
از آنجمله حدیث محمد بن یعقوب از علی بن ابرهیم از پدرش از ابن ابی
عمیر از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد که قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلم یقول اذا مات لاحدکم میت فسجوه تجاه القبلة وکذلک
اذا غسل یحفر له موضع المغتسل تجاه القبلة فیکون مستقبلا
باطن قدمیه و وجهه الی القبلة یعنی شنیدم آنحضرت را که
میفرمود هرگاه بمیرد یکی از شما را مرده باید که متوجه بجانب
قبله اش سازید و همچنین هرگاه غسل داده شود کنده خواهد شد
از برای او گودی در جای شستن روی بقبله پس خواهد بود کف هر دو
پای و رویش بسوی قبله و بعد از آن فرموده است که و غیر این حدیث
از احادیث و اخبار که استدلال بآنها نموده شده است بر این حکم

خالی نیست از قصور در سند و در دلالت بر اینمدعی تا اینجا حاصل کلام
شهید متاخرین است مخفی نیست بر ناقد بصیر چون مناقشه در این
حدیث باعتبار سند و متن اما اول باعتبار انکه سلیمان بن خالد
در طریقش واقعست و در توثیق و عدالتش سخن است اما دوم باعتبار
انکه وجوب توجیه بقبله بعد از مردن است نه پیش از آن و حال
انکه مراد وجوب آنست در وقت احتضار و چونکه این حدیث و غیره
قاصرند سندا و متنا محقق و معتبر قایل باستحباب این شده است
واما دلیل بر اینکه مراد از استقبال مرده خوابانیدن اوست باین طریق
احادیث بسیار مانند حدیث سلیمان بن خالد مذکور است و
مانند حدیث شیخ طوسی از ابرهیم شعیری از غیر یکی از ابی عبد الله
علیه السلام و همچنین مرویست از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که قال
دَخَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ
الْمُطَّلِبِ وَهُوَ فِي السَّوْقِ وَقَدْ وُجِّهَ إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ فَقَالَ وَجِّهُوهُ
إِلَى الْقِبْلَةِ فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ یعنی فرمود
که رسول صلعم داخل بر مردی از فرزندان عبد المطلب که روی اورا
بسوی غیر قبله کرده بودند فرمود که روی اورا بسوی قبله کنید زیرا
که هرگاه اورا بسوی قبله کردید فرشتگان روی باو می آورند بدانکه سنت
استقبال در وقت احتضار است و هرگاه قبله برکسی مشتبه باشد
استقبال بسوی قبله ساقطست زیرا که میسر نیست ادا روی بجمیع جهات

[حاشیه: که روی او]

کردن در این وقت و هرگاه استقبال واجب یا سنت باشد در آنوقت
آیا بمردن او ساقط میشود یا استمرارش یا بخصوصیت تا وقت بر داشتن
او همراه است این خصوصیت را احتمالست اما اول بسبب صدق امتثال
و اصالت برائت ذمت از زاید اما دوم بسبب اطلاق روایت سلیمان بن
خالد و غیره و ظاهر شهید سعید در ذکری سقوط استقبال اوست بمردن
و واجب کردن اوست روی بقبله و فرموده که در بعضی از احادیث احتمال
استقبال اوست روی بقبله و بالجمله اولی دوام استقبال اوست مانند
حال احتضار چنانچه مستفاد از روایاتست و آنچه شهید سعید فرموده
است که در بعضی از روایات اشعار است بر سقوط استقبالش بمردن
بنظر تا غایت نرسیده منهج در اینکه استقبال بسوی قبله بنا بر قول
بوجوب واجب کفاییست بدانکه غرض شارع گاه متعلق میشود بحصول
فعل از هر یک از مکلفین بعینه و این وجوب را وجوب عینی خوانند مانند
نماز و روزه و گاه باشد که غرض شارع متعلق بتحصیلش باشد لیکن
نه از مباشر خاص و این را وجوب کفایی گویند و در این حال آیا واجب
بر جمیع و ساقط میشود بکردن بعضی یا واجبست بر بعضی خاصه بعضی را
اعتقاد اول است زیرا که مردمان هرگاه ترک آن نمایند جمیع گناهکار
و بعضی را اعتقاد دوم است زیرا که اگر واجب بر کل میبود بایستی که ساقط
نشود از جمیع بکردن بعضی و تحقیق مسئله در علم اصولست و ظاهر بقای
وجوبست تا ثابت شود وقوع فعل بحسب شرع و بعضی را اعتقاد آنست که

[حاشیه: مینامند]
[حاشیه: خواهند بود]

واجب کفائی واجبست بر کل ولیکن ساقط میشود بگمان بجای آوردن آنرا
غیر مطلقا واین قول ضعیفست منهج در اینکه سنت تلقین در وقت
احتضار است مراد تلقین شهادتین واقرار بولایت ائمه علیهم السلام است
بحسنه حلبی از ابی عبد الله علیه السلام که قال اذا حضرت المیت قبل ان یموت
فلقنه شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده
ورسوله یعنی هرگاه حاضر شوی کسی را پیش از مردنش پس تلقین نمای اورا
شهاده تا آخر مانند آنچه واقعست در خبر ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام
که قال لقنوا موتاکم عند الموت شهادة لا اله الا الله والولایة یعنی
تلقین نمایید مردگان خود را نزد مردن شهادت یعنی توحید و نبوت و ولایت
ائمه علیهم السلام منهج در کلمات فرج زراره بطریق حسن از ابی جعفر علیه السلام
نقل فرموده هرگاه دریابی مردی را نزد جان کندن پس اورا تلقین نمای
کلمات فرج وهو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن
وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین وسنت است
مختصر را ... یعنی کسی که وقت احتضارش رسیده باشد متابعت
در تلقین بدلیل حسنه حلبی از حضرت صادق علیه السلام که ان رسول الله
صلی الله علیه واله دخل علی رجل من بنی هاشم وهو یقضی فقال له رسول
الله صلی الله علیه واله قل ذلک یعنی هذه الکلمات فقالها فقال رسول
الله صلعم الحمد لله الذی استنقذه من النار یعنی بتحقیق که رسول صلعم

از او
ان ره
درکلمات فرج است ره

داخل شد بر مردی از بنی هاشم در حالتی که جان میکند پس فرمود مر اورا آنحضرت
که بگوی این را یعنی کلمات فرج را پس آن مرد گفت پس فرمود آنحضرت که حمد و
سپاس مر خداوندی که خلاصی داد اورا از آتش وسنت است مختصر را گفتن
اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک در روی
است از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که انه قال اذا حضرتم میتا فقولوا
له هذا الکلام لیقوله یعنی هرگاه حاضر شوید مرده را پس بگویید مر اورا این
دعا بخواند و باز سنت آنست که آخر گفتنش باشد لا اله الا الله چنانچه مرویست
از رسول صلعم که انه قال من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة یعنی
کسی که آخر سخن گفتن او باشد لا اله الا الله داخل بهشت خواهد شد منهج
در اینکه سنت است نقل مرده بسوی مصلایش یعنی جایی که نماز در آنجا می
گزارد واین سنت در وقتیست که بر او جان کندن دشوار شده باشد نه
مطلقا بصحیحه عبد الله بن سنان از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که قال
اذا عسر علی المیت موته ونزعه قرب الی مصلاه الذی کان یصلی فیه
یعنی هرگاه دشوار شود بر مرده مردن و بیرون آمدن جانش باید که نزدیک
گردانیده شود بجایی که عادتش گزاردن نماز در آنجا بوده است ومانند حسنه
زراره که قال اذا اشتد علیه النزع فضعه فی مصلاه الذی کان یصلی
فیه او علیه یعنی فرموده هرگاه دشوار شود بر کسی کندن جان پس بگذار اورا
در مصلایش که در آنجا نماز میگزارد یا بر جایی که بر روی آن نماز میگزارد
مانند جای نماز از حصیر وغیره از نمط منهج در اینکه سنت آنست که نزد آن

لوا

مرده چراغ باشد اگر در شب مرده باشد چنانچه شیخ مفید و شیخ طوسی فرموده
اند و دلیل حدیثی مرویست که چون حضرت ابو جعفر علیه السلام وفات یافت
امر نمود ابو عبد الله علیه السلام بسوختن چراغ در خانه که در آنجا ساکن می بود تا
که وفات یافت حضرت ابو عبد الله علیه السلام و جد بزرگوارم شیخ علی قدس
سره اعتراض نموده است بر اینکه دلالت ندارد این حدیث بر این مدعی مگر که
اشتهار حکم میان مجتهدین کافی باشد در ثبوت مدعی زیرا که مساهلت
واقعست در دلیل بر امر سنتی و حق آنست که این حدیث شامل این مدعی
نیز هست زیرا که روشن ساختن چراغ بعد از وفات در جمیع شبهای
شامل شب وفات نیز هست و با آن ممکنست گفتن که هر گاه روشن
کردن چراغ در هر شبی بعد از وفات سنت باشد پس بطریق اولی شب
وفات پس دلالت مضمون این حدیث بر مدعا واضحست لیکن سند
این حدیث ضعیفست و چونکه در باب سنتها واقعست قصوری ندارد
منهج در اینکه سنتست هر گاه کسی بمیرد هر دو چشمش را برهم گذارند و
دهنش را برهم گیرند تا که منظرش کریه و قبیح ننماید و حدیثی که هست که
قال حضرت موت اسماعیل بن جعفر و ابوه جالس عنده فلما حضره
الموت شد لحییه و غمّضه و غطّا علیه الملحفة یعنی حاضر شد وقت
مردن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام در حالتی که آنحضرت نشسته
بود نزدش پس چونکه وقت مردنش رسید بست هر دو طرف زنخ
دهنش را و پوشانید چشمش را و بر او سر انداز انداخت که او را فرو

گرفت و باز سنت است که هر دو دست مرده را بکشند بهر دو پهلویش
گذارند لیکن عمده درین باب گفته اصحابست فلهذا المحقق در معتبر فرموده است
که درین باب عندنا حدیثی از ائمه علیهم السلام و لیکن فایده اش آنست که آسانست شستن بدنه
مرده شوی را منهج در تعجیل برداشتن مرده است و بالجمله اجماع در استحباب
آنست روایت نموده است جابر از ابی جعفر علیه السلام که انه قال رسول الله صلعم
یا معشر الناس تا آخر حدیث مضمونش آنست که ای گروه مردمان باید که هر کسی
از شما هر گاه او را بمیرد مرده در شب باید که انتظار صبح نکشد و بر عکس و باز
فرمود که انتظار نکشید بمردگان خود طلوع آفتاب و نه غروبش را و تعجیل نمایید با ایشان تا
بمحل خوابگاه ایشان یعنی قبر ایشان خدای تعالی شما را بیامرزد و این تعجیل است
در کسی که اشتباه در مردنش نباشد اما اگر باشد واجبست انتظار او تا
ثابت شود مردنش و علامت مرده فرو رفتن هر دو شقیقه اوست
و کج شدن بینی و کشیده شدن پوست رویش و گم شدن دستش از محاذات
ساق دستش بیرون رفتن و فرو رفتن کف دستش منهج در اینکه مکروه
است گذاشتن آهن بر شکم مرده چنانچه مفید ذکر نموده است و شیخ طوسی
در کتاب تهذیب فرموده که شنیدم این مسئله را از مشایخ حدیث در حال
بحث و مذاکره منهج در اینکه مکروهست حاضر شدن حایض یا جنب
مرده را دلیلش حدیثی است مانند روایت یونس بن یعقوب از ابی عبد الله
علیه السلام که قال لا تحضر الحائض المیت و لا الجنب عند التلقین و لا بأس
ان یلیا غسله یعنی حاضر نشود حایض مرده را و نه جنب وقت تلقین و

اشتباه م

وقصور ندارد که متصدی غسل دادن او شوند و در بعضی از احادیث واقعست
سبب کراهتش اینکه فرشتگان بشادی میشوند از ایشان منهج در غسل دادن
مرده است بدانکه واجب کفائیست و سزاوارترین مردمان بمرده در
بارهٔ غسل دادنش سزاوارترین باو از حیثیت میراث و مراد ازین آنست
که هر کس میراث برند سزاوارتر از کسیست که میراث نبرند پس طبقهٔ اول از
خویشان و زنان مرده در باب غسل دادنش سزاوارترند از طبقهٔ دوم و ممکن
است که مراد بسزاوارترین بغسل دادن مرده کسیست که نصیب او زیاده
باشد از غیر زیرا که صادقست بر آنکس اولی بمیراثست واصل درین مسئله
حدیث غیاث بن ابراهیم رازی از حضرت امام جعفر از پدر بزرگوارش
از علی بن ابی طالب علیه السلم که قال یغسل المیت اولی الناس به یعنی فرمود
که مرده را میشوید سزاوارترین مردمان بمرده است و این حدیث با آنکه
در سند ضعیفست دلالت ندارد بر اینکه مراد باولی باو اولویه در میراث
است چه ظاهر است جواز اینکه مراد باولی بمرده در اینجا کسی باشد که نهایت
علاقه میان او و آن مرده باشد زیرا که متبادر است از اولی و بالجمله
مسئله محل توقفست و بر تقدیر اول هرگاه اولیاء میت مردان و زنان
ظاهر اطلاق بعضی از عبارات مانند شرایع اقتضا مینماید که فرق نباشد
درین باب میان آنکه زن مرده باشد یا مرد ولیکن بعضی تخصیص این حکم
نموده اند درباره مرد که مرده باشد اما زنان پس سزاوارترین از برای غسل
دادن ایشان خویشاوندان زنانست و شهید متأخرین رد این تخصیص

است صح

باشند صح

نیست صح

کرده

کرده باینکه مستند این ظاهر نیست و حق آنست که حدیث سابق صلاحیت
دارد که دلیل بر اجماعی باشد چه مراد از آن اینست که غسل بجای آوردن
باید از کسی باشد که غسل دادن او میسر باشد و هرگاه منتفی شد دلالت
آن حدیث بر عموم واجبست رجوع نمودن باصل و عموم اخبار منهج در اینکه
شوهر بزن اولی است در غسل دادن او از هر کس بلکه در جمیع احکامش موثقه
اسحق بن عمار از ابی عبدالله علیه السلم که قال الزوج احق بالمرأة حتی یضعها فی
قبرها یعنی فرمود که شوهر سزاوارترست بزن تا گذارد او را در قبر و محقق در
معتبر فرموده است که مضمون این حدیث متفق علیه است و درین سخن تأملست
زیرا که این مسئله اگر اجماعیست پس در آن بحثی نیست و اگر اجماعی نباشد مناقشه
را در آن مظنه مجال هست زیرا که مستند او ضعیفست و با وجود ضعف
معارضست بصحیحه حفص بن البختری از ابی عبدالله علیه السلم فی المرأة تموت
و معها اخوها و زوجها ایهما یصلی علیها فقال اخوها احق بالصلوة
علیها یعنی درباره زنی که بمیرد و با او برادر و شوهرش باشد که کدام از ایشان
نماز میگذارند بر آن زن پس فرمود آنحضرت که برادرش سزاوارترست
بگزاردن نماز بر آن زن و شیخ طوسی جواب ازین حدیث داده است باینکه محمول
حملش بر تقیه نموده است و این جواب تمامست در هر تقدیر که این دو حدیث
در سند برابر باشند و اصحاب را اختلافست در جواز غسل دادن هر یک
از زن و شوهر دیگری را در حال اختیار سید مرتضی رضی الله تعالی عنه
در شرح رساله و شیخ طوسی در خلاف و ابن جنید و جعفی تجویز کرده اند

مجال مناقشه صح

غسل دادن هر یك از زن و شوهر دیگری را در حالتی که برهنه باشد با وجود
محارم و غیر محارم و علامه در نهایه قایل بجواز غسل دادن هر یك از آنها
دیگری را شده است مگر که اعتبار کرده است آنرا الا بآنکه در پشت
جامه باشد و شیخ طوسی در استبصار و تهذیب فرموده است که
که این جواز مخصوص است در حال اضطرار نه اختیار و اظهر آنست جواز غسل
دادن هر یك از آنها دیگری را برهنه اگر چه افضل آنست که از پشت جامه باشد
او را بشوید چنانچه در مطلق غسل است بدلیل صحیحه عبد الله بن سنان
که قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلح ان ینظر الی امرأته
حین تموت او یغسلها ان لم یکن عندها من یغسلها وعن المرأة هل
تنظر الی مثل ذلك من زوجها حین یموت فقال لا بأس بذلك انما
یفعل اهل المرأة کراهة ان ینظر زوجها الی شیء یکرهونه یعنی پرسیدم
آنحضرت را از مردی که آیا او را رواست نظر بزن خود در حالتی که مرده
باشد یا بشوید او را اگر نباشد نزد او کسی که او را غسل دهد و آیا زن
را نظر میکند بمانند آن از شوهرش در حالتی که مرده باشد پس آن
حضرت فرمود که قصوری نیست در این و سبب آنکه خویشان زن
متوجه غسل دادن او میشوند بجهت کراهت داشتن ایشان نظر
کردن شوهرش بچیزی که آنرا کراهت دارند و مانند صحیحه منصور که قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یخرج فی السفر ومعه امرأته
یغسلها قال نعم وامه واخته ونحو هذا یلقی علی عورتها خرقة

یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که بیرون رود در سفر و با او زنش
باشد غسل دهد زن خود را فرمود که غسل دهد او را و مادر و خواهر خود را
نیز غسل میدهد بآنکه بر عورتش کهنه بیندازد و بپوشاند و مانند حسنه محمد بن
مسلم که قال سألته عن الرجل یغسل امرأته قال نعم انما یمنعها اهلها تعصبا
یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که غسل دهد زن خود را فرمود که غسل
دهد زن خود را فرمود که بلی بتحقیق که منع مینمایند شوهرش را مردمان
زنان برای تعصبی که دارند در باره او و اما دلیل بر افضلیت شستن او
از پس جامه چندین حدیث است مانند صحیحه حلبی از ابی عبد الله علیه السلام
که انه سئل عن الرجل یموت ولیس عنده من یغسله الا النساء قال
تغسله امرأته او ذو قرابته ان کانت له وتصب النساء الماء علیه
صبا وفی المرأة اذا ماتت یدخل زوجها یده تحت قمیصها فیغسلها
یعنی بتحقیق که آنحضرت پرسیده شد از مردی که بمیرد و نباشد نزد او
کسی که غسل دهد او را مگر زنان فرمود که غسل دهد او را زنش یا نزدیکانش
اگر باشد او را و زنان میریزند آب را بر آن مرد بتحقیق و در باره زن هم
که بمیرد شوهرش دست خود را در زیر پیراهن آن زن میکند و بعد از آن
غسل میدهد او را و مانند صحیحه محمد بن مسلم که قال سألته عن الرجل
یغسل امرأته قال نعم من وراء الثیاب یعنی پرسیدم آنحضرت را از
مردی که غسل دهد زن خود را فرمود که بلی از عقب جامه و مانند صحیحه
ابی صباح کنانی از ابی عبد الله علیه السلام که فی الرجل یموت فی السفر فی ارض لیس

معه الا النساء قال یدفن ولا یغسل والمرأة تکون مع الرجال بتلك
المنزلة تدفن ولا تغسل الا ان یکون زوجها معها فان کان زوجها
معها غسلها من فوق الدرع یعنی درباره مردی که بمیرد در سفر در زمینی
که نباشد با او مگر زنان فرمود که دفن کرده شود و غسل داده نشود
و زنی که باشد با مردان بآن منزله است دفن کرده میشود و غسل داده
شود مگر که شوهرش با آن زن باشد پس اگر شوهرش با آن زن باشد
غسل میدهد زن خود را از بالای جامه پس از این احادیث ظاهر
شد که سنت است شستن هر یك از مرد و زن دیگری را از پس جامه
ولیکن جمع میان احادیث اگرچه ممکنست بمقید ساختن احادیث
مطلقه که دلالت دارند بر جواز شستن مرد زن را و بر عکس بمضمون
این احادیث مقیده باینکه شستن باید که از پس جامه باشد ولیکن
حمل کردن این احادیث که دلالت دارند بر شستن در عقب جامه بر استحباب
اولی است از اینکه احادیث مطلقه را حمل نمائیم بر این احادیث باینکه
اطلاق آنها محمول براین قید شد زیراکه ظاهر این احادیث دلالت دارند
بر جواز مطلق شستن خواه زیر جامه باشد و خواه نباشد و ثابت
در مطلق غسل کردن آنست که در عقب جامه باشد چنانچه بعد از این
مذکور خواهد شد بدانکه اطلاق نص و کلام اصحاب اقتضا مینماید که
فرق نیست میان زن خواه آزاد باشد و خواه بنده و نه میان متعه
و نه دایمه و مطلقه بطلاق رجعی بمنزله زنست بخلاف باین و جایز است

شستن صاحب کنیز کنیز را و اظهر آنست که عکس جایز نیست زیراکه منتقل
شده است بغیر صاحبش از وریثه پس حرامست بدن کنیز نظر بصاحبش
و بسیار باشد که فرق میان کنیزی که ام الولد باشد و غیر ام الولد کرده شود
بجهت آنکه مرویست از امام سید الساجدین علیه السلم الی جواز شستن ام
ولد ولیکن در طریقش ضعف و لطف است منهج در اینکه روایت شستن
کافر مسلمانرا هرگاه نباشد مرد مسلمان و نه زن مسلم خویشاوندش و غسل
میدهد زن کافره زن مسلمه را هرگاه نباشد زن مسلمه و نه مرد خویشاوند
ابن عقیل را شیخ مفید و شیخ طوسی و تابعان ایشان ذکر کرده اند و اصل این
عمده است شیخ طوسی در تهذیب بروایت عمار بن موسی از ابی عبدالله علیه السلم
که قال قلت فان مات رجل مسلم ولیس معه رجل ولا امرأة مسلمة
من ذوی قرابته ومعه رجال نصاری ونساء مسلمات لیس بینه و
بینهم قرابة قال یغتسل النصاری ثم یغسلونه فقد اضطر وعن المرأة
المسلمة تموت ولیس معها امرأة مسلمة ولا رجل مسلم من ذوی قرابتها
ومعها نصرانیة ورجال مسلمون قال تغتسل النصرانیة ثم تغسلها
یعنی راوی میگوید که گفتم پس اگر بمیرد مردی مسلمان و نباشد با او مردی
و نه زن مسلمان از خویشانش و با او مردان نصرانی باشند و زنان
مسلمانی که خویشاوندان او نباشد فرمود که نصاری غسل مینمایند و بعد
غسل میدهند مرده را زیراکه مضطر شدند و از زنی مسلمان که بمیرد و نباشد
با او زنی مسلمان و نه مرد مسلمان از خویشانش و با آن زن زن نصرانیه باشد

ومردان مسلمان فرمود که زن نصرانیه غسل کند وبعد از آن غسل دهد آن زن را
ومانند روایت عمرو بن خالد از زید علی از پدرانش از حضرت علی علیه السلام که
قال اتی رسول الله صلعم نفر فقالوا ان امرأة توفت معنا ولیس
معها ذو محرم فقال کیف صنعتم قالوا صببنا علیها الماء صبا فقال اما
وجدتم امرأة من اهل الکتاب تغسلها فقالوا لا قال افلا یمموها یعنی
فرمود که آمدند رسول الله صلعم جمعی پس گفتند که زنی با ما بود که وفات
یافت ونبود با آن زن صاحب محرمی پس فرمود که چه کردید با او گفتند
ریختیم بر آن زن آب را ریختنی پس فرمود که آیا نیافتید زنی از اهل
کتاب یعنی یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه که بشوید او را گفتند که نه فرمود که
چرا تیممش ندادید ولیکن این هر دو حدیث ضعیفند فلهذا محقق در
در معتبر توقف در این حکم نموده فتوی داده است در نفی غسل از برای آنکه
محتاجست غسل به نیت وکافر اهل نیت قربت صحیح نیست وحق آنست
که هرگاه نجاست اهل ذمت ثابت شود چنانچه حقست با غسل
موقوف بر نیت باشد متعین است که گفته محقق در معتبر واگر نزاع
در اثبات این هر دو حکم واقع باشد ممکنست اثبات این حکم بعمومات
لا بخصوص این دو حدیث **منهج** در اینکه مرد غسل میدهد محرمان
خود را از زنان از پس جامه هرگاه نباشد زن مسلمان وهمچنین زن
غسل میدهد محرمان خود را از مردان هرگاه نباشد مرد مسلمان و
مراد بمحرم کسیست که نکاحش حرام مؤبد باشد خواه نسبی مانند مادر و

جمعی نزد رسول الله صلی الله علیه واله آمده ص ص

خواهر وعمه وخاله نسبت بزنان یا پدر وبرادر وعمو وخالو نسبت
بزنان یا پدر وبرادر وعمو وخالو نسبت بمردان وخواه رضاعی یعنی از جهت
شیرخوردن یا بمصاهره مانند مادر زن ومانند پدر شوهر نسبت بزن
پسر وبر این قیاس ودر حال ضرورت اشکالی نیست در باب غسل دادن
باینکه زنی نباشد در حالت مردن زن ومردی نباشد در حالت مردن
مرد وعلامه در منتهی تجویز غسل دادن نموده است از بالای جامه واظهر
آنست که جایز است بدلیل اصل وصحیحه منصور بن حازم که قال سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یخرج فی السفر ومعه امرأته أیغسلها
قال نعم وامه واخته ونحو هذا یلقی علی عورتها خرقة یعنی پرسیدم
آنحضرت را از مردی که بیرون رود در سفر وبا او زنش بوده باشد آیا
غسل میدهد او را فرمود که بلی ومادر وخواهرش را هم غسل میدهد
مانند اینها یعنی از محرمان ولیکن لته می اندازد بر عورتشان وعلامه
در منتهی استدلال نموده است از این حدیث بجواز غسل دادن در بالای
جامه ولیکن واقع است در این حدیث انداختن لته بر عورت ایشان است
سزاوار آن بود که متوجه ذکر آن نیز شود **منهج** در اینکه اگر باشد محرمی نباشد
روا نیست غسل دادنش چنانچه واقع است در کلام اکثر اصحاب ومحقق
در معتبر نقل اجماع بر این معنی نموده است وشیخ تصریح در نهایه ومبسوط
وخلاف نموده است بر اینکه تیمم دادنش نیز ساقطست در اینصورت
بلکه همچنین محقق در معتبر بدلیل آنکه مانع از غسل دادن مانعست از تیمم دادن

اگرچه اطلاع با تیمم دادن کمتر باشد لیکن نظر کردن حرامست کم و بسیار آن
و از شیخ مفید منقولست که مشروطست بکشادن چشم بر هم و حق آنست
که ساقطست غسل دادن و تیمم دادنش و در این حال مطلقا بصحیحه حلبی از
ابی عبدالله علیه السلام که انه ساله عن المراة تموت فی سفر ولیس
معها ذو محرم ولا نساء قال تدفن کما هی بثیابها وعن الرجل
یموت ولیس معه ذو محرم ولا رجال قال یدفن کما هو فی ثیابه
یعنی پرسید آنحضرت را از زنی که بمیرد در سفر و نباشد با او نه زنی و نه مردی
محرمی فرمود که دفن کرده میشود چنانچه هست با جامهایش و از مردی
که بمیرد و نباشد با او زنان محرم و نه مردان فرمود که دفن کرده میشود
با جامهایش و مانند صحیحه عبدالله بن ابی یعفور که قال قلت لابی عبدالله
علیه السلام الرجل یموت فی السفر مع النساء لیس معهن رجل کیف
یصنعن به قال یلففنه لفا فی ثیابه ویدفنه ولا یغسلنه یعنی
میگوید راوی که گفتم مر آنحضرت را مردی که بمیرد در سفر و زنان با او
باشند و نباشد با ایشان مردی چه کنند با آن فرمود که به پیچند زنان
آن مرد را پیچیدنی در جامهایش و دفن نمایند او را و غسل ندهندش
و مانند صحیحه ابو صباح کنانی از ابی عبدالله علیه السلام که قال قلت فی الرجل
یموت فی السفر فی ارض لیس معه الا النساء قال یدفن ولا یغسل
والمراة تکون مع الرجال بتلک المنزلة تدفن ولا تغسل یعنی میگوید
که گفتم در باره مردی که بمیرد در سفر در زمینی که نباشد با او مگر زنان

که واجبست از پی جامه غسل دادن او را و از پی النهی منقولست که دو غسل دادن ذات محرم

و نه زنی و

یصنعن

مرده

فرمود که دفن کرده شود بی غسل و زنی اگر باشد با مردان باین مرتبه
است دفن کرده میشود بی غسل و این احادیث صریحند در اینکه غسل
ساقطست و ظاهر چنان ساقط شدن تیمم است نیز زیرا که این احادیث
در بیان واجبات اوست و در مقابل این روایات دو روایت
واقعست لیکن ضعیفند مضمون یکی آنست که زنی اگر بمیرد در میان
مردان اجنبی میریزند آب برا آن مرده از پس جامه و دیگری دلالت
دارد بر اینکه میشویند از او موضع تیمم او را و ضعف هر دو این حدیث
با وجود معارض قوی صحیح مانند احادیث سابقه مانعست از عمل به
مضمونشان و حمل نموده است شیخ طوسی در تهذیب این دو حدیث را
بر استحباب و این حکم مشکلست و در بعضی از احادیث وارد است که
آن مرده باید که هر دو کف دستش را بشویند و بعد از آن رویش را
و بعد از آن پشت دست آن مرده را مانند روایت مفضل بن عمر که قال
قلت لابی عبدالله علیه السلام جعلت فداک ما تقول فی امراة تکون
فی السفر مع الرجال لیس فیهم لها ذو محرم ولا معهم امراة فتموت المراة
ما یصنع قال یغسل منها ما وجب علیه التیمم ولا یمس ولا یکشف لها
شیء من محاسنها التی امر الله بسترها قلت وکیف یصنع بها قال یغسل
بطن کفیها ثم یغسل وجهها ثم یغسل ظهر کفیها یعنی گفتم مر آنحضرت
را که گردم فدای تو چه میفرمایی در باره زنی که باشد با مردان در
سفر و نباشد از ایشان همراه آن زن را محرمی و نباشد با ایشان زنی پس آن زن

بمیرد چه کرده میشود با او فرمود که بشویند شوهر از آن زن آنچه واجبست
شستن آن در تیمم و مسح کرده نکند و دو کشوده نشود هر آنچه زن را چیزی
از موضعی که خدای تعالی امر نموده است پنهانی او نمود که شسته
شود هر دو کفش و بعد از آن شسته شود رویش و بعد از آن
پشت هر دو کف دستش و چون این حدیث ضعیفست و در
مقابلش چندین حدیث صحیح واقعست که دلالت دارد بر خلاف
مضمونش واجبست طرح مضمون این حدیث منهج در اینکه اگر پسری
را کمتر از سه سال بوده باشد و همچنین دختری را باشد رواست شستن مرد
دختر را و زن پسر را ظاهر بعضی از مجتهدین جواز اطلاق آنست اگر چه
در حال اختیار باشد باین معنی که زن باشد در باره شستن دختر و مرد
باشد در باره شستن پسر و شیخ طوسی در نهایه شرط نموده است عدم آنکه محارم را
نباشد و شیخ مفید و سلار تجویز نموده اند غسل دادن زنان پسر پنج ساله را
عریان و نیز صدوق دختر پنج ساله را عریان تجویز نموده و محقق در معتبر
منع نموده است این غسل دادن مرد دختر را مطلقا و تجویز نموده است
غسل دادن زن پسر سه ساله را خواه در حالت اضطرار باشد و خواه
در حالت اختیار و دلیل بر فرق نموده است باینکه شرع رخصت واقعست
در اطلاع زنان جواز بر پسران زیرا که محتاجند در باره تربیت ایشان
بر زنان بخلاف دختران که محتاج نیستند بمردان از برای تربیت ایشان
و بعد از آن گفته است که اصل حرام بودن نظر است بسوی ایشان و در این حکم

داردم
تجویز غسل دادن مردان دختر صح
و استدلال صح
نیستند صح

نظر است و آنچه واقف شدیم بر آن درین مسئله از احادیث حدیث کلینی
است که از ابی النمیر مولی الحرث بن المغیرة النضری که قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام حدثنی عن الصبی الی کم تغسله النساء فقال الی ثلث سنین یعنی
میگوید راوی که گفتم مر آنحضرت را که حدیث کن مرا از پسری که تا چند گاه
زنان او را غسل میدهند پس فرمود که تا سه سال و همچنین حدیث شیخ در تهذیب
از احمد بن محمد بن یحیی مرسلا که قال روی فی الجاریة تموت مع الرجل فقال
اذا کانت بنت اقل من خمس سنین او ست دفنت ولم تغسل یعنی میگوید
که روایت کرده شده است درباره دختری که بمیرد و مردی باشد پس فرمود
هرگاه دختر کمتر از پنج سال یا شش سال باشد دفن کرده میشود و غسل
داده نمیشود و ابن طاوس فرموده است که لفظ اقل درین حدیث وهمست
و شهید سعید در ذکری فرموده است که آنچه موجود است در جامع محمد
بن حسن آنست که هرگاه باشد دختر زیاده از پنج سال یا شش سال بوده باشد
دفن کرده میشود و غسل داده نمیشود پس اگر باشد کمتر از پنج سال غسل
داده میشود و بر هر تقدیر این دو حدیث ضعیفند لیکن قصوری
ندارد عمل بمضمون این دو حدیث زیرا که تقویت یافته اند با اصل و عمومات
مضاف باینکه ثابت نیست حرام بودن لمس و نظر به پسر کوچک و دختر
کوچک و از اینجا ظاهر شد قوت قول تعیین پنج ساله و بالجمله سزاوار است
که این حکم تابع جواز نظر و لمس کوچک باشد منهج در اینکه هر کس که اظهار
شهادتین کند اگر چه مخالف باشد جایز است غسل دادنش غیر از خارجیان

قصوری ندارد صح
ثابت نیست صح

یعنی جمعی که بر امام زمان خروج نمایند و غیر غالیان که قایلند بخدایی حضرت
امیر المومنین یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام و مخالفت نموده است شیخ مفید
درین باب در کتاب مقنعه باینکه روا نیست کسی از شیعیان را غسل دادن
سنی و نه گزاردن نماز بر او مگر ضرورتی مانند تقیه باشد و شیخ طوسی در
تهذیب استدلال نموده است بر این دعوی باینکه مخالف حق کافر است
پس واجبست که حکمش حکم کافر باشد مگر چیزی که بیرون برد ایشان را ازین
حکم و هرگاه غسل دادن کافر جایز نباشد پس واجبست که غسل دادن سنیان
جایز نباشد الخ و بعد از آن فرموده است که آنچه دلالت دارد بر اینکه غسل
دادن کافر جایز نیست اجماع امت است زیرا که خلافی میان ایشان
نیست و ملحق میشود در اینکه غسل دادن ایشان حرام است در شریعت
و ظاهر آنست که غسل دادن ایشان واجب نیست و ملحق میشود بمسلمانان
اطفال ایشان و همچنین دیوانه نیز ملحق میشود بایشان و اسیران مسلمانان
هرگاه طفل باشد بر قول مشهور و دلیل بر این دعوی حدیث کل مولود یولد
علی الفطرة و انما ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه یعنی هر فرزندی
زاییده میشود بر فطرت و خلقت اسلام و پدر و مادر او را یهودی
یا نصرانی یا مجوسی مینمایند پس ظاهر اینست که فرزندان کافران نیز بفطرت
اسلام اند پس تابع اسیر کنندگان خود خواهند بود در اسلام و همچنین
اگر طفلی یافته شود در شهر مسلمانان و همچنین در شهر کافران و ممکن بود باشد
زاییدن آن طفل از مسلمانی پس غسل دادنش واجبست مهج در شهید است

زاییده میشود ص

بدانکه

بر یکی

بدانکه مراد از شهید کسیست که کشته شده باشد نزد امام یعنی در لشکر امام
و بر هنش در معرکه و بر هنش در موضع قتال یعنی جنگگاه پس او را غسل داده
نمیشود و همچنین کفنش نمیکنند و نماز گزارده میشود بر او و این حکم اجماعیست
بلکه محقق در معتبر دعوی اجماع جمیع علما نموده است غیر از سعید بن مسیب
و حسن که هر دو ایشان واجب ساختند غسل دادن شهید را زیرا که هر کسی که میرد منی از او بیرون می آید پس هم
میرد که جنب باشد و لیکن اعتباری نیست در گفته ایشان و اصل در
این مسئله از طریق اصحاب ما حسنه شیخ طوسی است از ابان بن تغلب که
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الذی یقتل فی سبیل الله یدفن فی
ثیابه و لا یغسل الا ان یدرکه المسلمون و به رمق ثم یموت بعد فانه
یغسل و یکفن و یحنط ان رسول الله صلعم کفن حمزة فی ثیابه و لم یغسله
و لکنه صلی علیه یعنی شنیدم آنحضرت را که میفرمود آنکس که کشته شود
در راه الله تعالی دفن کرده میشود در جامه هایش و غسل داده نمیشود
مگر که مسلمانان او را دریابند و با او رمقی از حیوة باشد و بعد از آن بمیرد
پس بتحقیق که غسل داده و کفن کرده و کافور مالیده میشود بتحقیق که رسول
صلعم کفن نمود حمزه را در جامه هایش و غسلش نداد و لیکن نماز بر او گزارد
و مانند حسنه اسمعیل بن جابر و زراره از ابی جعفر علیه السلام قال قلت له کیف
رایت الشهید یدفن بدمائه قال نعم فی ثیابه بدمائه و لا یحنط و لا یغسل
و یدفن کما هو یعنی میگوید که گفتم آنحضرت را چگونه می بینی شهید را که دفن
کرده میشود با خونهایش فرمود که بلی دفن کرده میشود با خونهایش و کافور

٥٧٩

مالیده و غسل داده نمیشود و دفن کرده میشود چنانچه هست و درین
دو حدیث مخالفتی واقعست با آنچه اصحاب گفته اند از دو وجه یکی آنکه آن
دو حدیث شامل هر کشته شده ایست در راه خدای پس شامل است کشته
شده در لشکر امام علیه السلام و غیر آن از کسی که کشته شود در لشکر مسلمانان
هرگاه مضطر بقتال شده باشند بجهت خوف برطرف شدن [illegible] اسلام
داشته باشد پس وجهی نیست مر قصر حکم را بکشته شده در لشکر امام
فلهذا محقق در معتبر بعد از آنکه نسبت داده است کشته شده در لشکر امام
فلهذا را در بارهٔ این حکم بشیخ مفید و شیخ طوسی فرموده است که اقرب
آنست که شرط جهاد مشروعیت خروج است که جهاد واجب میشود اگرچه امام
علیه السلام حاضر نباشد و بعد از آن فرموده که سخنان زیادتی نقل نموده اند
که از نص ظاهر نمیشود وجه دوم آنست که ظاهر حدیث اول وجوب
غسل دادن در بارهٔ شهید منوطست بدریافتن مسلمانان او را
در حالتی که رمقی از حیات داشته باشد و کسی را که دریابند صاحب
رمقی از حیات او را غسل دادن او واجب نیست و اگرچه در معرکه مرده
باشد و این حکم خلاف گفتهٔ اصحابست از فرق میان مردن در معرکه
و مردن در آن بدانکه ظاهر کلام اصحاب اقتضا مینماید که فرقی در این
حکم نباشد میان کوچک و بزرگ و نه میان کشته شده با آهن و
نه بغیر آهن و نه میان کسی که سلاح خصم او را مجروح کرده باشد پس
بسلاح خود کشته شده باشد یا نه و در فرق میان جنب و غیر جنب دو قولست

شهادت م

اظهر

٥٧٩

کشتنش

اظهر آنست که واجب نیست زیرا که نص مطلقست و منقول از سید مرتضی
آنست که واجب غسل دادن جنب است و این قول ضعیفست منه در
اینکه کسی که واجب باشد کشتن او امر مینماید او را بغسل کردن پیش از
کشته شدن و بعد از آن غسلش نمیدهند و مراد از امر بغسل کردن آنست
که غسل اموات مینماید سه غسل غسل سدر و کافور و قراح و همچنین واجبست
امر کردن او بحنوط مالیدن کافور در هفت موضع چنانچه شیخ طوسی و اصحاب
تصریح باین نموده اند و ابنا بابویه براین افزوده و همچنین شیخ مفید مقدم
داشتن او کفن کردن او را [illegible] و دلیل بر کل اینها حدیث مسمع کردین
از ابی عبد الله علیه السلام است که قال المرجوم و المرجومة
یغسلان و یحنطان و یلبسان الکفن قبل ذلک ثم یرجمان و
یصلی علیهما و المقتص منه بمنزلة ذلک یغتسل و یتحنط و یلبس الکفن
و یصلی علیه یعنی فرمود که مردی که سنگ باران کرده شود و همچنین زن
غسل مینمایند و کافور بر مساجد سبعهٔ خود میمالند و کفن را میپوشند
پیش از سنگ باران کردنشان و بعد از آن سنگ باران کرده میشوند
و نماز گزارده میشود بر ایشان و کسی که قصاص کرده شود بمنزلهٔ مرجوم است
غسل میکند و کافور میمالد و کفن را میپوشد و نماز بر او گذارده میشود
و این احادیث ضعیفند لیکن محقق در معتبر فرموده است که خمسه یعنی
شیخ طوسی و شیخ مفید و سید مرتضی و محمد بن بابویه و پدرش علی بن
بابویه و همچنین تابعان ایشان فتوی داده اند باین مضمون و خلافی ندانسته

باشد م

شده است در این باب و اما واجب نبودن غسل دادن ایشان بعد از آن
ظاهر است زیرا که مشروع نیست تعدد و واجب بودن غسل مس میت
کردن بعد از مردن ایشان تردد است و اقرب آنست که واجب نیست
چه که غسل کردن واجب میشود بمس میت پیش از غسل دادن و حال
آنکه او را غسل داده اند **منهج** در اینکه هرگاه یافته شود پاره از مرده پس
اگر در آن پاره سینه باشد یا آن پاره سینه تنها باشد غسل داده شود
و کفن کرده شود و نماز بر او گزارده شود و این حکم را شیخ طوسی
و جمعی از اصحاب ذکر نموده اند و علامه در جمله کتابهای خود اطلاق
نموده که سینه مرده مانند مرده است در جمیع احکام و استدلال
نموده است بر اینمدعی بحدیث فضل بن عثمان اعور از ابی عبد الله
فی الرجل یقتل فیوجد رأسه فی قبیلة قال دیته علی من یوجد
فی قبیلته صدره و یداه و الصلوة علیه یعنی درباره مردی که کشته شود
پس سرش یافته شد در قبیله فرمود که دیت او بر قبیله ایست که سینه و
دستهایش در آن قبیله باشد و نماز بر اوست و مانند مرسله احمد
بن محمد بن عیسی رفعه قال المقتول اذا قطع اعضاؤه یصلی علی العضو
الذی فیه القلب یعنی کشته شده هرگاه اعضایش قطع کرده شود
نماز بر او گزارده میشود بر عضوی که در آن دل مرده باشد و هر دو این
حدیث با آنکه ضعیفند دلالت ندارند بر وجوب نماز گزاردن بر سینه
و بر هر دو دست و بر عضوی که در آن دل باشد خاصه و لازم اطلاق
ندارد

حاجت کرده

کشته شده

این

والا بعید ... بر آن وجوب غسل و کفن کردن او
این وجوب غسل دادن و کفن کردن آن ممنوعست بدانکه حدیثی معتبر که دلالت
داشته باشد بر غسل دادن و کفن کردن بعضی از اعضای مرده یافت دو حدیث
است اول صحیحه علی بن جعفر از برادر بزرگوارش ابی الحسن علیه السلام که قال
سألته عن الرجل یأکله السبع و الطیر فیبقی عظامه بغیر لحم کیف یصنع
به قال یغسل و یکفن و یصلی علیه و یدفن فاذا کان المیت نصفین
صلی علی النصف الذی فیه القلب یعنی فرمود که پرسیدم آنحضرت را از
مردی که بخورد او را جانور درنده و مرغان پس استخوانش بی گوشت بماند
چه کرده میشود با آن فرمود که غسل داده و کفن کرده میشود و نماز بر او
گزارده شده دفن کرده میشود پس اگر مرده دو نصف شده باشد
نماز بر نصفی که در آن دلش باشد گزارده خواهد شد دوم حسنه محمد
بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام که قال اذا قتل قتیل فلم یوجد الا لحم بلا عظم
لم یصل فان وجد عظم بلا لحم صلی علیه یعنی فرمود که هرگاه کشته شود
کشته پس یافته نشده باشد مگر گوشت بی استخوان نماز بر او گزارده نمیشود
پس اگر یافته شود استخوان بی گوشت نماز بر آن گزارده میشود پس مقتضای
حدیث اول آنست که جمیع عظام مرده یعنی جمیع استخوانها او باقی باشد
زیرا که اضافه عظام که جمعست افاده عموم میکند و نماز گزاردن بر نصفی
که در آن دل باشد و ظاهر حدیث دوم وجوب نماز گزاردن بر مطلق
استخوان مرده است و ممکنست حمل آن بر استحباب و اظهر آنست که استخوان
مرده بمنزله مرده است در جمیع احکام مگر حنوط یعنی کافور مالیدن بر آن

ن

۵۸۲

زیراکه در احادیث صحیح وجوب نماز کردن بر نصف مرده که در آن دل باشد
خاصه و لاحق ساختن آن عضوی که در آن دل باشد مطلقاً بسینه و
هر دو دست مرده ملحقند بآنها در حکم مذکور چنانچه محقق در معتبر
گفته است که این احوط است نه آنکه امر بگزاردن نماز بر سینه و هر دو دست
در هیچ حدیث سابق که ایشان یافته‌اند است اگرچه در سند ضعیف‌اند
منهج در اینکه اگر نباشد در گوشت انسانی مرده استخوانی باید که شسته
شده و برلته پیچیده دفنش نمایند چنانچه شیخ طوسی و شیخ مفید و تابعان
ایشان مذکور ساخته‌اند و شیخ طوسی استدلال نموده است در کتاب خلاف
باجماع فرقه و جمعی از اصحاب اعتراف نموده‌اند بر آنکه واقف نشده‌ایم
درین باب بر نصی لیکن شهید متاخرین فرموده است که نقل اجماع
شیخ طوسی درین مدعی اجماع را کافیست بلکه قوت آن زیاده از
نص است و عجب از شهید متاخرین که مخالف این گفته در چندین
موضع کرده است چه تشنیع نموده است بر مانند این اجماع و مبالغه
بسیار در انکارش نموده است شهید سعید در ذکری گفته است که
آنچه فرموده‌اند شیخ طوسی و شیخ مفید ظاهر است از حدیث علی بن جعفر
زیراکه صادق می‌آید عظام بر کل استخوان و بر جزوش و این گفته مردود
نیست زیراکه بیان کردیم که عظام چون مضاف است افاده عموم میکند
و بر تقدیری که شامل بعضی از استخوان مرده باشد استدلال باین
حدیث بر آنچه گفتند شیخان تمام نیست زیراکه آن حدیث مشتملست

خواه در نصف مرده باشد
و خواه در بعضی از دیگر

۵۸۳

بر گزاردن نماز و شیخان تصریح نموده‌اند بر اینکه نماز گزاردن بر آن نیست
و ظاهر عبارت محقق در شرایع آنست که این حکم مخصوص است بدل اینکه جزو جدا
شده باشد از مرده خاصه چنانچه در معتبر تصریح باین نموده است که
اگر جدا شده باشد پاره از زنده دفن کرده میشود بی غسل بدلیل آنکه
جدا شده است از جمله کسی که غسل داده نمیشود و نماز بر او گزارده نمیشود
و شهید در ذکری فرموده است که مساوی آنست که جدا از مرده شده
باشد و جواب داده است از استدلال محقق باینکه جمله الحال آن موت
حاصل نیست اما درین پاره جدا شده از آن موت حاصلست پس
غسلش واجبست منهج در اینکه اگر بچه از شکم مادرش بیفتد و
چهار ماهه و زیاده از آن باشد واجبست غسل دادنش و بعد از
آن در لته و دفن کردنش و شهید سعید و جمعی که بعد از وی‌اند حکم بر
کفن کردنش به کفن کرده و کافور در مساجدش یعنی اعضای سبعه
مالیدن کرده‌اند بدلیل مرفوعه احمد بن محمد که قال اذا تم للسقط
اربعة اشهر غسل یعنی فرمود هرگاه تمام شود مر سقط را چهار ماه
غسل داده میشود و مانند موثقه سماعه از ابی عبدالله که قال سألته
عن السقط اذا استوت خلقته یجب علیه الغسل و اللحد و الکفن
قال نعم کل ذلک یجب اذا استوی یعنی فرمود که پرسیدم آنحضرت را از
بچه که از شکم مادر بیفتد هرگاه خلقتش مستوی باشد واجبست
بر او غسل دادن و دفن و کفن کردنش فرمود که بلی کل این امور واجب‌اند

الجزویت
اگرچه

خلقتش صح

۵۸۴

هرگاه مستوی باشد خلقت محقق در معتبر فرموده است که طعن در این
دو حدیث نیست باعتبار انقطاع سند اول و ضعف در سند حدیث دوم
بسبب سماعه و استدلال نموده است بر عدم طعن باعتبار انکه معارض
نیستند بحدیثی دیگر با انکه اصحاب عمل نموده اند بر مضمونشان ولیکن در
این کلام کلامیست بس آنکه حکم در حدیث دوم واقع است معلق بر استواء
خلقت بچه نه بر رسیدن آن بچهار ماهگی مگر که ملازمت باشد میان
استواء و چهار ماهگی و اثبات آن مشکلست و مقتضای حدیث وجوب
کفن کردن بسه کفنست زیرا که متبادر از کفن نزد اطلاق این سه کفن
است اما علما بر آن واجب نیست و سنت نیز نیست باتفاق جمیع علما
چنانچه محقق در معتبر آورده است **منهج** در اینکه اگر استخوان نباشد
با گوشت مرده باید که پیچیده شود در کهنه و دفن کرده شود چنانچه
بعضی را اعتقاد اینست و اظهر آنست که پیچیدن در کهنه واجب نیست
چنانچه محقق در معتبر فرموده است زیرا که دلیل قایم نیست بر پیچیدن
آن بکهنه بدانکه بچه هرگاه از شکم زنی بیفتد و حیات در آن حلول
نموده باشد واجب است پیچیدنش در کهنه و دفنش و سزاوار آنست که
رجوع در شناختن حلول حیات در ان بگفته اهل دانش است و بعضی
تعیین نموده است که مراد از اینکه حیات حلول در آن نموده است
در مرتبه ایست که سنش از چهار ماه کمتر باشد چنانچه ظاهر قول محقق
در شرایع و نافع و صریح معتبر است تابع گفته شیخان و این مذهب علمای است

بوده باشد صح

باشد صح

غیر ابن

جزئی صح

۵۸۵

غیر ابن سیرین و اعتبار در مخالفت او نیست زیرا که بعضی گفته که سبب غسل
دادن او است مردن او است و در اینجا مفقود است زیرا که مردن عبارت
است از رفع تعلق روح به بدن بعد از تعلقش با آن و چونکه روح در آن
دمیده نشده است مطلقا پس مردنش صورت ندارد و محقق استدلال
نموده است بحدیثی که شیخ طوسی روایت نموده است از محمد بن فضل که گفت
کتبت الی ابی جعفر علیه السلام اساله عن السقط کیف یصنع به قال السقط
یدفن بدمه فی موضعه یعنی میگوید که نوشتم بسوی آنحضرت که بپرسم
او را از بچه که از شکم افتاده چه کرده میشود با او فرمود که بچه افتاده دفن کرده
میشود با خونش در محل خودش و این حدیث ضعیفست و با وجود
این حال خالیست از ذکر پیچیدن بلکه ظاهر آنست که دفن کرده میشود
خالی از پیچیدن آن در کهنه **منهج** در اینکه واجبست ازاله نجاست از مرده
پیش از شروع در غسل دادنش چنانچه اصحاب جزم نموده اند بر این بلکه
علامه در منتهی گفته است که نیست خلافی میان علما بر دلالت حدیثی
روایت از آنجمله گفته امام علیه السلام است در روایت کاهلی که ثم ابدأ
بفرجه بماء السدر و الحرض فاغسله ثلاث غسلات یعنی ابتدا نما
بفرجش باب سدر و اشنان پس بشوی او را سه شستن و در روایت
یونس واقعست که و اغسل فرجه و انقه ثم اغسل راسه بالرغوة
یعنی بشوی فرجش را و بینی او را و بعد از آن بشوی سرش را بکف سدر
سوال اگر گویند که آنچه لازم می آید از این دو حدیث شستن عورتست

پس لازم می آید که پاک شود از نجاستی دون نجاستی که نجاست مردن
باشد و این صورت ندارد جواب گوییم که التفات باین سوال نیست بعد
از ثبوت حکم بنص و اجماع باکفتن میشود که نجاست عارضی پاک میشود
که پاک میکند غیر آن از نجاستها بخلاف نجاست مردن که بغسل دادن زایل میشود
اگر چه پاک کند غیر آن از نجاسات نباشد پس اول باعتبار پاک
شدن او از نجاست عینی و بعد از آن اعتبار پاک شدنش بغسل میکنیم
و این جواب بهتر است از آنچه محقق در معتبر گفته است که تقدیم ازالة النجاست
مرحوم بر غسل دادنش بسبب آنست که آب غسل بملاقات بدن مرده نجس میشود دلیل
دیگر آنست که هرگاه نجاست حکمی واجب باشد برطرف کردنش بسبب غسل
پس بطریق اولی ازالة نجاست عینی شهید متاخر فرموده است که آن
سوال منتفی میشود بنابر گفته سید مرتضی که رفته باینکه بدن مرده نجس نیست
بلکه مردن نزد او از قبیل الحدثست مانند جنابت پس واجب ازالة النجاست
ملاقی بدن مرده است چنانچه ملاقات بابدن جنب است و مقتضای
این گفته اش آنست که واجب نیست مقدم داشتن ازالة النجاست بر
شروع در باره غسل دادن بلکه کافیست پاک نمودن هر جزء از بدن
مرده را پیش از غسل دادنش و این گفته خلاف آنچیز نیست که تصریح بان نموده اند
منهج در غسل دادن مرده است بدانکه مذهب اصحاب غیر سلار آنست
که واجب شستن مرده است به سه شستن با آب سدر و بعد از آن با آب
کافور و بعد از آن با آب قراح باحادیث مستفیضه از ائمه هدی علیهم الصلوة

شستن صح

است صح

از آنجمله حسنه حلبی از ابی عبد الله علیه السلام که قال اذا اردت غسل المیت
فاجعل بینک و بینه ثوبا یستر عورته اما قمیصا او غیره ثم تبدأ بکفیه
و تغسل رأسه ثلث مرات بالسدر ثم سائر جسده و ابدأ بشقه
الایمن فاذا اردت ان تغسل فرجه فخذ خرقة نظیفة فلفها على یدک
الیسرى ثم ادخل یدک من تحت الثوب الذی على فرج المیت فاغسله
من غیر ان ترى عورته فاذا فرغت من غسله بالسدر فاغسله
مرة اخرى بماء و کافور و شیء من حنوطه ثم اغسله بماء بحت
غسلة اخرى یعنی فرمود هرگاه اراده نمایی غسل مرده را پس بگردان
میان خود و میان مرده جامه که بپوشاند عورتش را یا پیراهنی باشد
یا غیر آن و بعد از آن شروع کن بهر دو کف دستش و بشوی سرش را
سه بار بسدر و بعد از آن باقی بدنش و ابتدا نمای بجانب راستش
و هرگاه اراده نمایی که بشویی فرجش را پس بگیر پارچه پاکیزه و بر دست چپ
بپیچانی و از زیر جامه داخل ساخته بفرج مرده رسانیده بشوی آنرا
بی آنکه عورتش را ببینی پس هرگاه فارغ شدی از شستن او بسدر بشوی
یکبار دیگر بآبی که کافور و چیزی از حنوط و بعد از آن بشوی او را بآب تنها
شستن دیگر و مانند صحیحه ابن مسکان از ابی عبد الله علیه السلام که قال سألته
عن المیت فقلت اغسله بماء و سدر ثم اغسله على اثر ذلک غسلة
اخرى بماء و کافور و ذریرة ان کانت و اغسله المرة الثالثة بماء
قراح ثلث غسلات لجسده کله قال نعم قلت یکون علیه ثوب اذا

إِذَا غُسِلَ قَالَ إِنِ اسْتَطَعْتَا أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ تَغْسِلُهُ مِنْ تَحْتِهِ یعنی
پرسیدم آنحضرت را از مرده پس گفتم بشویم او را بآب سدر و بعد از آن بشویم
او را شستن دیگر بآب و کافور و ذریره اگر باشد و بشویم او را بار سیم بآب
تنها سه شستن کل بدنش را فرمود که بلی گفتم بر او جامه باشد هرگاه
شسته شود فرمود اگر قدرت داشته براینکه پیراهنی بر او باشد بشوی
از زیر آن پیراهن و احادیث درین باب بسیار است و استدلال کرده اند
براینکه واجبست یکبار غسل بآب تنها با اصل و بگفته امام علیه السلام که قد
سُئِلَ عَنِ الْمَیِّتِ یَمُوتُ وَهُوَ جُنُبٌ یُغَسَّلُ غُسْلاً وَاحِداً یعنی پرسیده
شد آنحضرت از مرده که بمیرد در حالتی که جنب باشد غسل داده میشود یک
غسل و این دلیل ضعیفست و اظهر وجوب غسلات بترتیب درباره
مرده است و ابن حمزه را اعتقاد استحباب ترتیب است و این قول ضعیف
است و جمعی از متاخرین را اعتقاد آنست که ترتیب ساقطست در هر غسلی
بسبب فرو بردن مرده یکبار بآب بدلیل روایت محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام
که قَالَ غُسْلُ الْمَیِّتِ مِثْلُ غُسْلِ الْجُنُبِ یعنی فرمود که غسل مرده مانند غسل
جنابت و این حدیث ضعیف است پس بیرون آمدن بسبب این
حدیث از مقتضای اخبار مستفیضه وارده در کیفیت غسل مشکلست
بدانکه اکثر مجتهدین واجب ساخته اند درین غسل نیت را مانند سایر
اغسال و منقولست از سید مرتضی آنست که واجب نیست زیرا که این غسل
پاک ساختن مرده است از نجاست مردن پس عز شستن جامه

است

است و محقق در معتبر درین قول تردد نموده است و این تردد در
محل خود واقعست و بر هر تقدیر سزاوار آنست که اکتفا بیک نیت در
باره این سه غسل کافیست زیرا که در حقیقت یک کرده است مرکب
از سه غسل و معتبر در نیت صدور آن از غاسل است یعنی کسی که آب را
میریزد بر مرده و اگر جمعی شریک شوند در شستن مرده پس اگر به ترتیب
غسل دهند باینکه بعضی سر مرده را و بعضی جانب راست او را و بعضی
جانب چپ او را معتبر نیت هر یک از ایشانست در وقت اول کرده ایشان
زیرا که ممتنع است فعل مکلفی مبنی باشد بر نیت مکلفی دیگر و اگر جمع آیند
در ریختن آب بر مرده پس ظاهر اعتبار نیت از جمیع ایشانست زیرا که
مستند است غسل بجمیع ایشان و نیت اولویت و در جائی از بعضی
بر بعضی و اگر بعضی آب میریزند و بعضی آن مرده را میگردانند از جانبی بجانب
جنب بر عکس معتبر نیت آن کسیست که آب را میریزد و شهید سعید
در ذکری اکتفا نموده است به نیت کسی که او را میگرداند از جانبی بجانبی
و این قول بعید است منهج در اینکه کمترین چیزی که کافیست در آب از سدر
آنچیزیست که واقع شود بر آن نام سدر و بعضی هفت ورق مشهور
میان اصحاب آنست که کافی از سدر مسمای آنست و شیخ مفید
تقدیر سدر برطلی نموده است و ابن براج برطل و نصفی تقدیر نموده است
و بعضی هفت ورق از سدر و اصح آنست که مسمای کافیست اما اگر
ورق سدر باشد و نکوفته یا حل نشده باشد کافی نیست و همچنین

اغسال مرده

اگر سدر و کافور یافته نشود باشد که عیب آن بر آب صادق نماید که آب سدر است و اگر
آب بسبب زیادتی بیرون رود از اینکه اطلاق آب بر آن توان نمود با اینکه
و در عرف آن را آب نگویند پس در جواز غسل دادن به آن تأمل است به جهت قول و اطلاق
احادیث و اتفاق اصحاب چنانچه شهید سعید در ذکری آورده است اقتضا
می‌نماید جواز غسل دادنش و مراد به قراح آب مطلقست یعنی بر آن اطلاق آب
توان کردن و بعضی اعتقاد خالی بودن آب قراح از هر چیزی حتی از خاک و
[illegible] در وضو دادن مرده تردد است میان اصحاب
مشهور آنست که واجب نیست وضو دادن مرده بدلیل اصل و نقل مستفیض
یعنی مشهور از اهل بیت علیهم السلام در کیفیت غسل دادن او و اشتمال از نرم
گردانیدن انگشتان و شستن هر دو دست بسوی شستن سر مرده و قابض
وار غسل دادنش بکفن کردن اولی آنکه وضو ذکر وضو بلکه بصحیحه یعقوب بن یقطین
بنا بر تصریحست در این باب که قال سألت العبد الصالح علیه السلام عن غسل الميت
أفيه وضوء الصلوة أم لا فقال غسل الميت يبدأ بمرافقه فيغسل بالحرض
ثم يغسل وجهه ورأسه بالسدر الى ان قال ثم يغسل الذي غسله
يده قبل ان يكفنه الى المنكبين ثم اذا كفنه اغتسل یعنی پرسیدم
حضرت امام موسی علیه السلام از غسل مرده که در آن وضو دادن مثل وضوء
نماز هست یا نه پس فرمود که غسل دادن مرده آنست که ابتدا بمرفقهای
او باید کرده شود با اینکه بأشنان و مراد از مرفق هر دو عورت
و آنچه در پهلوی آن و حوالی آن باشد و بعد از آن شسته میشود بحرض بضم

از اطلاق آب هم

می‌نماید هم

انگشتان

حا و را و سکون [illegible] اشنان بضم همزه و بعد از آن شسته میشود رویش
و سرش را بسدر و بعد از آن فرمود [illegible] دست غسل دهنده دستش را تا [illegible]
پیش از کفن کردن او مرده ظاهر [illegible] و بعد از آنکه کفن کرد غسل کند و
منقول از ظاهر ابی الصلاح آنست که وضو دادن مرده واجب بدلیل مرسله
ابن ابی عمیر از اصحابش از ابی عبد الله علیه السلام که قال في كل غسل وضوء الا غسل
الجنابة یعنی فرمود که در هر غسلی وضو هست مگر غسل جنابت و محقق در
معتبر جواب داده است از آن باینکه صریح نیست در وجوب زیرا که احتمال
استحباب دارد و لیکن مخفی نیست که جواب محقق باین طریق منافاتی دارد
با استدلالش [illegible] باین حدیث بر واجب بودن وضو با غسل در چندین موضع
اما جواب از این حدیث باینکه مرسلست مدفوعست باینکه مرسله ابن
ابی عمیر است و باز ممکنست استدلال از قبل ابی الصلاح بصحیحه حریز که قال
اخبرني ابو عبد الله علیه السلام که قال الميت يبدأ بفرجه ثم يوضأ وضوء
الصلوة تا آخر حدیث یعنی فرمود که مرده ابتدا کرده میشود بشستن
فرجش و بعد از آن وضو داده میشود وضوء نماز بدانکه جمله خبریه که
ثم يوضأ وضوء الصلوة بمعنی امر است بحسب حقیقت در وجوب فلهذا
استدلال نموده اند بر امثال این بر وجوب و حق آنست که محمولست بر
استحباب از برای جمع میان اخبار در اینکه کافور و سدر اگر یافت
نشد شسته میشود مرده با آب قراح بعضی را اعتقاد آنست که شستن بر
طرف میشود به نایافتن کافور و سدری که در آن ریخته شود و در این حکم تردد است

باب قراح هم

منشأ تردد آنست که متعذر است مأمور به یعنی شستن با آب سدر و کافور پس
سبب ساقط شدن تکلیف آنست بتعذر شستن با آن و طرف دیگر تردد آنست
که اینکس مکلف است به شستن بر هیأت خاص و آن بر این نحو است
که شستن اول با آب سدر بود دوم شستن با آب کافور و سیم با آب قراح
پس وجوب سه شستن مستلزم وجوب اجزاء آنست و جواب آنست
که شستن یکبار کافیست زیرا که مطلق شستن در ضمن یک شستن
بجای می آید چنانچه محقق در معتبر جزم نموده است باین و اگر سدر
و کافور پیش از دفن یافته شود پس در وجوب اعاده غسلش دو وجه
است احوط اعاده غسلست ولیکن اظهر آنست که اعاده غسل واجب
نیست زیرا که متحقق شده است غسلی که مأمور به بوده است پس کافی
خواهد بود منهج در اینکه اگر بیم از هم پاشیدن مرده از شستن او بوده
باشد مثل آنکه سوخته یا آبله زده باشد تیمم داده میشود چنانچه
مذهب اصحاب ما امامیه بلکه شیخ طوسی در تهذیب فرموده است که
که مذهب جمیع فقهاء است مگر اوزاعی و استدلال نموده است بحدیثی
که روایت نموده است از عمرو بن خالد از زید بن علی از آبای بزرگوارش
از حضرت علی علیه السلام که قال ان قوما اتوا رسول الله صلعم فقالوا یا رسول
الله مات صاحب لنا و هو مجدور فان غسلناه تسلخ فقال یمموه
یعنی بتحقیق که آمدند جمعی نزد رسول الله صلعم پس گفتند یا رسول الله مرده
است مصاحبی ما در حالتی که آبله زده بود پس اگر بشوییم او را البته کنده

اجزاء

اجزاء میشود پس فرموده که تیمم دهید او را و این حدیث ضعیف است
زیرا که سندش مشتمل بر چندین زیدی مذهب و چونکه این مسأله اجماعی است
مضرت نمیرساند بان ضعف سندش و اگر اجماعی نبود بحث در وجوب
تیمم میبود باینکه تیمم تکلیف زیادتیست و اصل عدم وجوب آنست تا
ثابت شود خصوصا اگر گوییم که غسل از برای ازاله نجاست است چنانچه سید
مرتضی فرموده است و ظاهر بعضی از احادیث آنست که تیمم واجب نیست
مثل ما سند صحیح عبد الرحمن بن حجاج از ابی الحسن علیه السلام که فی الجنب و
المحدث و المیت اذا حضرت الصلوة و لم یکن معهم من الماء الا بقدر
ما یکفی احدهم قال یغتسل الجنب و یدفن المیت و یتیمم الذی علیه وضوء
لان الغسل من الجنابة فریضة و غسل المیت سنة و التیمم للآخر
جایز یعنی در جنب و محدث یعنی بی وضو و مرده هر گاه حاضر شود وقت
نماز و نباشد با ایشان از آب مگر مقداری که کافی باشد یکی از ایشان را فرمود
که غسل کند جنب و مرده دفن کرده شود و تیمم نماید کسی که وضو نداشته
باشد زیرا که غسل از جنابت فریضه است یعنی در قرآن مجید واقع است چنانچه
در کریمه و ان کنتم جنبا فاطهروا و غسل مرده سنت است یعنی در
حدیث وارد است امر بآن و تیمم از برای دیگری جایز است و با وجود این
حدیث صحیح عمل بآن نمودن اولی است و نزد او رجحانست که بلکه تیمم کافیست
باینکه تیمم میدهم این مرده را بدل از آب سدر و کافور و قراح لوجوبه فی
الثلثة و احتمال تعدد تیمم بتعدد غسلات دور است منهج در سقیفها

غسل مرده است اوّل گذاشتن مرده است بر تخته وسبب آن که سنت است
گذاشتن مرده بر تخته آنست که محفوظ می‌ماند از آنکه آلوده بنجاست شود
وسزاوار آنست که موضع آن تخته بلندی باشد وجای هر دو پای مرده پست
تر باشد از جای سرش تا که آب جمع نشود در زیر او دوم گذاشتن مرده
است رو بقبله چنانچه مذهب شیخ طوسی واکثر اصحابست بلکه محقق در
معتبر فرموده است که اتفاقی اهل علمست زیرا که امر واقعست درباره او
در چندین حدیث وسبب آنکه حمل نمودیم امر درین احادیث را بر استحباب
از برای آنکه جمع میان این احادیث ومیان آنچه روایت نموده است یعقوب
بن یقطین بطریق صحیح که قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن المیت
کیف یوضع علی المغتسل موجّها وجهه نحو القبلة او یوضع علی یمینه
ووجهه نحو القبلة قال یوضع کیف تیسّر یعنی پرسیدم آنحضرت را
از مرده چگونه گذارده میشود بر جایی که شسته شود روی بسوی قبله
یا گذاشته شود بر جانب راست وروش بقبله باشد فرمود که گذاشته
شود بهر نوع که میسر باشد ومنقولست از شیخ در مبسوط وجوب استقبال
اوست ومجتهد بزرگوارم شیخ علی ترجیح وجوب استقبال داده است استدلال
باینکه امر وارد است باین وبعد از آن گفته است که منافات نیست بحکم
بوجوب استقبال وخبر یعقوب بن یقطین سابق زیرا که چیزی که دشوار
باشد واجب نمی‌باشد واین سخن محل تأملست زیرا که مقتضای حدیث
کافی بودن هر جهتی که اتفاق افتد هست پس منافات ظاهر است وحمل

امر

امرها بر استحباب متعین است سیم شستن زیر سایه است بصحیحه علی
بن جعفر از برادر بزرگوارش امام موسی علیه السلام که قال سألته عن المیت هل یغسل
فی الفضاء قال لا بأس وان یستر فهو احبّ الیّ یعنی فرمود که پرسیدم
آنحضرت را از مرده که شسته میشود در فضا یعنی آنکه در زیر چیزی
نباشد فرمود که قصوری ندارد واگر پوشیده شود در زیر ساتری پس آن
دوستترست چهارم گود کردن از برای آب غسل ومکروهست ریختن
آن در کنیف یعنی موضعی که مهیا شده باشد از برای قضاء حاجت و
قصوری ندارد ریختن آب در بالوعه وآن موضعیست از برای ریختن
آبها ماندن آن ودلالت دارد بر کراهت ریختن آب در کنیف دون
بالوعه صحیحه محمد بن حسن صفار که قال کتبت الی ابی محمد علیه السلام هل
یغتسل المیت وماؤه الذی یصبّ علیه یدخل فی بئر کنیف او الرجل
الذی یتوضأ وضوء الصلوة ان ینصبّ ماء وضوئه فی کنیف
فوقّع علیه السلام یکون ذلک فی بلالیع یعنی فرمود که نوشتم بخدمت
آنحضرت آیا غسل داده میشود مرده وآبی که بر تخته میشود برو داخل
میشود در چاهی کنیف یا مردی وضو میسازد وضوء نماز ریخته شود
آب وضوءش در کنیف پس آنحضرت توقیع نوشته باید که باشد آن
آبها در بالوعهای واما دلیل گود کردن که بهتر است از بالوعه از برای جمع
آب غسل مرده در آن حسنه سلیمان بن خالد از آنحضرت علیه السلام که ولکن
اذا غسل یحفر له موضع المغتسل تجاه القبلة فیکون مستقبلا باطن قدمیه

وَوَجْهُهُ الْقِبْلَةَ یعنی همچنین هرگاه غسل داده شود کشیده میشود از
برای آنجای شستن روی بقبله تا باشد کف هر دو پایش و رویش
بسوی قبله پنجم جامه اش شکافته میشود و از زیرش کشیده شود
چنانچه شیخ مفید و شیخ طوسی و تابعان ایشان ذکر نموده اند و دلیل
بر استحباب این حکم آنست که این بر مرده آسان تر است تا که نجاستی
نباشد در آن تا که بالای بدن مرده بآن آلوده شود بدانکه پاره کردن جامه
مشروطست برخصت وارثان پس اگر رخصت گرفتن میسر نباشد
بسبب کوچکی فرزندان یا غایب بودن ایشان جایز نیست و آیا افضل
عریان کردن مرده است از پیراهن و غسل دادن اوست در حالتی که
عورتش پنهان باشد یا غسل دادن اوست در زیر پیراهن افضل دوم
است چنانچه در صحیحه ابن مسکان واقع است بگفته امام علیه السلام وَإِنِ
اسْتَطَعْتَ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ تُغَسِّلُهُ مِنْ تَحْتِهِ یعنی اگر ترا استطاعت
بوده باشد که بر مرده پیراهن باشد غسل بدهی تو آنرا از زیر پیراهن و در
حسنه سلیمان بن خالد واقع است که وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ
قَمِيصٌ تُغَسِّلُهُ مِنْ تَحْتِ الْقَمِيصِ یعنی اگر ترا استطاعت باشد که بر مرده
پیراهنی باشد بشوئی او را از زیر پیراهن و مانند صحیحه یعقوب بن یقطین
که وَلَا تُغَسِّلْهُ إِلَّا فِي قَمِيصٍ یعنی مشوی او را مگر در پیراهن بدانکه ظاهر این
احادیث طهارت پیراهنست اگرچه فشرده نشود ششم پوشانیدن
عورت اوست زیرا که در آن امر غسل دهنده است از نظر کردن

در آن عورت و بآن واقعست احادیث بسیار که دلالت بر این دارند هفتم
نرم کردن انگشتان مرده است و دلیل بر استحباب این گفته امام
علیه السلام در حدیث کاهلی که ثُمَّ تُلَيِّنُ مَفَاصِلَهُ یعنی پس نرم گردان مفاصل
مرده را و محقق در معتبر دعوی اجماع بر این معنی نموده است و بعضی اعتقاد
آنست که روا نیست نرم کردن انگشتان مرده چنانچه در حدیث طلحة بن
زید واقعست که وَلَا تَغْمِزْ لَهُ مَفْصِلًا یعنی میفشرید مفصل مرده را
و لیکن نحو آنست که این حدیث محمولست بر منع از آن بعد از غسل دادن
مرده چنانچه شیخ طوسی در تهذیب آورده است هشتم شستن
سر مرده است بکف سدر پیش از غسل و آنچه مستفاد است از احادیث
آنست که شستن سر بکف سدر نحوی است از غسل واجب نه آنکه سنتی
است مقدم بر غسل چنانچه حلبی بطریق حسن از حضرت صادق علیه السلام
نقل نموده است که قال إِذَا أَرَدْتَ غُسْلَ الْمَيِّتِ فَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَ
بَيْنَهُ ثَوْباً يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ إِمَّا قَمِيصاً وَإِمَّا غَيْرَهُ ثُمَّ تَبْدَأُ بِكَفَّيْهِ وَتَغْسِلُ
رَأْسَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِالسِّدْرِ ثُمَّ سَائِرَ جَسَدِهِ وَابْدَأْ بِشِقِّهِ الْأَيْمَنِ
یعنی فرمود هرگاه اراده نمایی غسل دادن مرده پس بگردان میان خود
و میان مرده جامه که پنهان کند عورت او را خواه پیراهن باشد یا غیر
پیراهن و بعد از آن ابتدا نمایی بهر دو کف مرده و بشوی سر او را سه نوبت
بسدر و بعد از آن سایر جسد او را و ابتدا نمای بجانب راست و چنانچه
کاهلی از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام واقع است که انه قال

استقبل بباطن قدميه القبلة حتى يكون وجهه مستقبل القبلة ثم
تلين مفاصله فان امتنعت عليك فدعها ثم ابدأ بفرجه بماء
السدر والحرض فاغسله ثلث غسلات واكثر من الماء وامسح بطنه
مسحا رفيقا ثم تحول الى رأسه فابدأ بشقه الايمن من لحيته ورأسه
ثم تثني بشقه الايسر من رأسه ولحيته ووجهه فاغسله برفق
واياك والعنف واغسله غسلا ناعما ثم اضجعه على الايسر ليبدو
لك الايمن فاغسله بما من قرنه الى قدمه يعني بجنبی که فرمود روی
کن کفن کرده هر دو پای مرده را بسوی قبله تا که رویش در قبله باشد و بعد از
آن نرم کردان بندهای مرده را یعنی اگر دشوار باشد نرم کردنش باینکه سخت
باشند بگذار آنها را و بعد از آن شروع نمای بشستن عورتش باب سدر و اشنان
و بعد از آن بسوی او را سه شستن و آب بسیار زیاده نمای و شکمش را مسح
نمای مسح آهسته و بعد از آن منتقل شود بجانب سرش پس ابتدا نمای
بجانب راست از محاسن و سرش و بعد از آن بجانب چپ از سر و محاسن
و رویش پس بشوی آنرا بهمواری و احتراز نمای از سخت شستن و بشوی
آنرا شستن نرم و بعد از آن بخوابان او را بر جانب چپش تا ظاهر شود
راست او مر ترا پس بشوی از بالای تا پایش و عورت راست بوش و بعد از آن
بشوی سرش را بکف سدر و مبالغه نمای در بن پای و مبالغه نمای که
آب باید بعضی بینی و جبهای او نرود و بعد از آن بخوابان او را بر جانب
چپ و بریز آب را از نصف سرش تا پای سه بار سدر است

نمای هم

چپ هم

نشتی

ولكن شرقوا او غربوا يعني هرگاه نشستی در جائی از برای بول کردن یا غایط
باید که روی بقبله نکنی و نه پشت بر آن و لکن روی بمشرق نمای یا مغرب و
همچنین مرفوعه علی بن ابراهیم که بیرون آمد ابوحنیفه از نزد ابی عبد الله علیه السلام
و حضرت ابو الحسن علیه السلام ایستاده بود در وقتی که طفل بود ابوحنیفه
گفت ای پسر غریب کجا نشیند در شهر شما فرمود آنحضرت که اجتنب افنية
المساجد وشطوط الانهار ومساقط الثمار ومنازل النزال ولا تستقبل
بغائط ولا بول وارفع ثوبك وضع حيث شئت يعني احتراز نمای
فضای مسجدها و کنارهای جویها و محل فرود آمدن قافلها و روی بقبله
مکن بغایط و نه بول و ارفع ثوبک و جامه خود را برداشته هر جای که
خواهی بنشین و همچنین مرفوعه عبد الحمید بن ابی العلا او غیره قال سئل
الحسين بن علي ما حد الغائط قال لا تستقبل القبلة ولا تستدبرها ولا
تستقبل الريح ولا تستدبرها یعنی روی بقبله و پشت بقبله مکن و همچنین روی
بباد و پشت بر باد لیکن چون این احادیث ضعیفند بر متعین است
که حمل نمایم نهی واقع در آنها بر کراهت زیرا که اثبات حرمت در باب
امور باحادیث ضعیفه روا نیست خصوصا که این دو حدیث آخر
مشتملند بر منع نشستن روی بباد و پشت بآن و این نشستن مکروه است
و بالجمله مضمون دو حدیث آخر دلالت بر کراهت استقبال قبله و
استدبارش و مؤید این مدعی حسنه محمد بن اسمعیل از ابی الحسن الرضا علیه
السلام است که انه سمعه يقول من بال حذاء القبلة ثم ذكر فانحرف عنها

اجلالاً للقبلة وتعظيماً لها لم يقم من مقعده ذلك حتى يغفر له يعني
شنيدم از آنحضرت که ميفرمود کسی که بول و غايط در مقابل قبله و بعد از آن بخاطر
رسد که روی بقبله نشسته است پس منحرف کرد از قبله از روی تعظيم
و تکريم مر قبله را بخيزد از اينجا که هست تا که آمرزيده شود در اين مقام چند
فرعست اول آنست که مراد باستقبال و استدبار قبله استقبال و استدبار
بجميع بدنست و بعضی را توهم شده است که استقبال و استدبار قبله
عبارت است از آن که بعورت بنشيند پس اگر کسی عورت خود را از
قبله منحرف سازد اگرچه بدنش منحرف نکرده حرمت يا کراهت آن برطرف
ميگردد دوم مستفاد از احاديث و کلام اصحاب اختصاص اين حکم در
حال بول و غايط است و احتمال دارد که شامل حال استنجا يعني پاک کردن مقعد
و شستن به آب مخرج بول يا آب يا به سنگ مخرج غايط را باشد بروايت
عمار ساباطی از ابی عبدالله عليه السلام که قال قلت له الرجل يريد ان يستنجی
کيف يقعد قال کما يقعد للغائط يعني گفت که گفتم مر آنحضرت را در باره
مردی که اراده استنجا کردن دارد چگونه نشيند فرمود که چنانچه نشيند
که در وقت کردن غايط پس شبهه نيست که عمل باين اولی است سيم استقبال
و استدبار نسبت بايستاده و نشسته معلوم است اما نسبت بکسی که در
پهلو خوابيده يا در پشت اظهر آنست که استقبال اعتبار نشستن از روی بقبله
است در صورت اول مانند کسی که در لحد پهلو خوابانند و اما در صورت دوم
بودن بر حالتی که اگر نشيند روی بقبله نشيند مانند خوابيدن در وقت

الکس ه

احتضار

احتضار و اما استدبار پس مقابل استقبال است و اما نشستن و ايستادن
داخل در حقيقت استقبال و استدبار نيست چهارم مستحب است در وقت
نشستن تشريق و تغريب يعني بروی بمشرق نشستن و مغرب چنانچه ظاهر
است از روايت عيسی بن عبدالله هاشمی که لکن شرقوا او غربوا چنانچه
گذارش يافت و بعضی از مجتهدين را اعتقاد شده است که اين واجبست
و ميان مشرق و مغرب روی آوردن يا پشت نمودن در حال بول يا غايط
روا نيست بدليل ظاهر امر واقع در اين خبر و همو پس ساخته است بگفته
عليه السلام ما بين المشرق والمغرب قبلة يعني ميان مشرق و مغرب
قبله است و گمان برده است که قبله جمعی که دور باشند جهت و در
وسعت جهت پس لازم است مبالغه در باب انحراف تا دور شود
از استقبال و استدبار قبله و اين دليل ضعيفست بچندين وجه اما
اول باعتبار آنکه سندش ضعيف است پس اثبات حکمی که مخالف اصل است
نميتوان نمود اما دوم کسی را نديدم که قايل بوجوب تشريق و تغريب باشد
با آنکه اين مجتهد را اعتقاد آنست که مجتهد را روا نيست که قايل شود بمسئله
که کسی قايل بآن نشده باشد اما سيم از حيثيت ضعف حديثی که مؤيد
مدعای خود دانسته است که ما بين المشرق والمغرب قبلة زيرا که با
سلامت سندش محمولست بر کسی که فراموش نموده باشد قبله
را و بعد از ذلک گمان کرده باشد در ميان قبله و مغرب يا مشرق
اعاده نيست مطلقا خواه در وقت و خواه در بيرون وقت چهارم اگر

قایل شوی بحرام بودن استقبال و استدبار و جهت را ندانند واجبست اجتهاد
در تحصیل جهت از باب مقدمه و اگر او را ظاهر شد از امارات بنا ظن خود را
بر آن میگذارد و اگر حاصل نشد او را حرمت یا کراهت آن بر طرف میشود
واحتمال هست که در اصل بر او اجتهاد و سعی در تحصیل ظن بقبله لازم
نباشد مطلقا زیرا که شك دارد در جهت قبله و چونکه میدانند اصل
آنست که روی یا پشت بآن نکرده باشد تا ثابت شود و این
قوی است **ششم** فرقی نیست در حرام بودن استدبار میان آنکه لازم
آید از آن روی به بیت المقدس کردن یا نه و علامه در نهایه حرام
بودنش مخصوص اول ساخته است و این حکم صورتی ندارد **هفتم** اگر
کسی را دوری نماید تعارض استقبال و استدبار یعنی او را لازم باشد یکی
ازین دو حال یا روی بقبله نشستن یا پشت بآن کردن را جهت پشت
کردن و اگر پشت کردن یا روی کردن معارضه نماید با دیدن نامحرمی
عورت آنکس را یعنی که اگر روی بقبله یا پشت بقبله نشیند نامحرمی
بیند او را واجبست نشستن روی بقبله یا پشت بر آن منهج چهارم
در ازالهٔ نجاست بدانکه درین چند بحثست بحث اول واجبست
شستن مخرج بول را بآب و غیر آب کافی نیست و بالجمله اجماعی ما امامیه
است وجوب شستن موضع بول را بآب و بغیر آن پاك نمیشود چنانچه محقق
در معتبر و علامه در تذکره و منتهی حکایت نموده است و اصل در این باب
صحیحه شیخ طوسی از زراره از ابی جعفر علیه السلام است که قال لا صلوة الا بطهور

ویجزیک من الاستنجاء ثلثة احجار بذلك جرت السنه من رسول الله صلی الله
علیه و آله و اما البول فلا بد من غسله یعنی نیست نماز مگر بپاك کننده و
کافیست ترا از استنجا سه سنگ باین جاریست حکم رسول الله صلی الله
علیه و آله و اما بول پس چاره نیست از شستن آن بآب و همچنین صحیحه او
از جمیل بن دراج از ابی عبد الله علیه السلام که قال اذا انقطعت درة البول
فصب الماء یعنی هرگاه منقطع شود بول باید که بریزی بر آن آب و اوهم
حسن صحیحه از برید بن معویه از ابی جعفر علیه السلام که انه قال یجزی من
الغایط المسح بالاحجار و لا یجزی من البول الا الماء به یعنی کافیست در
باب ازالهٔ غایط مسح بسنگها و کافی نیست از بول مگر آب و منافات ندارد
این حدیث مضمون روایت حنان بن سدیر که قال سمعت رجلا یسال
ابا عبد الله علیه السلام انی ربما بلت فلا اقدر علی الماء و یشتد ذلك
علی فقال اذا بلت و تمسحت فامسح ذکرك بریقك فان وجدت شیئا
فقل هذا من ذاك یعنی شنیدم مردی را که میپرسید آنحضرت را که بسیار
بود که بول کنم و قدرت بر آب نداشته باشم و این دشوار است بر من پس
فرمود هرگاه بول کنی و مسح نمایی باید که آلت مردی خود را تر نمایی بآب
دهن خود پس اگر بعد از آن تری یابی پس بگوی که این تری از آب دهن است
نه از بول بجهة عدم منافات این حدیث با آن حدیث بچند وجه است
اول باینکه ضعیفست چه در سندش حنان بن سدیر واقع است
و آن واقفی مذهبست چنانچه شیخ طوسی در کتاب رجال آورده است

دوم باینکه معمولست بر تقیه یا بر اینکه مراد نفی بودن تری که ظاهر میشود بر محل
ناقض باشد و از عبارت محقق در شرایع ظاهر میشود که اگر کسی عاجز از
آب باشد غیر آب کافی نیست و حق خلاف آنست چه اجماع منعقد است
بر اینکه پاک نمیشود بغیر آب و بان در کتاب معتبر تصریح نموده است که هر گاه
متعذر باشد شستن مخرج بول از برای نبودن آب یا غیر آن از عذرها
واجبست مسح نمودن آن بچیزی که عین نجاست را برطرف سازد بدلیل
اینکه واجب ازاله عین نجاست و اثر است و هر گاه ازاله دوم متعذر
باشد ازاله اول واجب خواهد بود پس باید که بغیر آب عین آنرا برطرف
کردن و درین کلام بحث است چه دلیلی که اقتضا نماید بوجوب ازاله
نجاست بول را بغیر آب ندیدیم و سبک کردن نجاست را با بقاء اثرش
وجهش ظاهر نیست **بحث دوم** در اینکه اقل آنچه کافی باشد در شستن
مخرج بول چه و مثل آنچه باشد در مخرج از تری و مراد ازین آنست که در هم
شستنی دو مثل آن تری کافی است نه در هم شستن یك مثل آن کافی
بوده باشد چنانچه ظاهر از کلام اکثر اصحابست چه معلومست که معتبر
در شستن زیادتی آب بر رطوبت نجاست بولست و استیلای بر آن
و ظاهر است که اگر آب استنجا از بول اگر مساوی آن در مقدار باشد مستولی
بر آن نخواهد بود و بعضی گفته اند که مراد از مثلین دو شستن است و این
توجیه بعید است با آنکه حدیث مشتمل بر مثلین ضعیف است و آن
حدیث باسناد از نشیط بن صالح از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده است که قال

سالته

سالته کم یجزی من الماء فی الاستنجاء من البول فقال مثلا ما علی الحشفة
من البلل یعنی پرسیدم آنحضرت را که چه مقدار کافی است از آب در استنجا از
بول فرمود که دو مقابل آنچه بر مخرج بولست از تری و این حدیث ضعیف
چه در سندش هیثم بن ابی مسروق واقع است و اصحاب تصریح نموده اند در
باره او بمجرد که اعتماد بنان آن باشد و بان در سندش مروك بن عبید است
و توثیق آن ثابت نیست و باز نشیط بن صالح روایت نموده از آنحضرت که کافی
است یك مثل که انه قال یجزی من البول ان تغسله بمثله و بر این تقدیر
اگر صحیح باشد مراد از مثلین آنست که در هم شستنی دو مثل کافی است اما دلیل
بر وجوب شستن دو بار آنست که ازاله نجاست با آب کمتر از کرد و
شستن است و بالجمله دلیل بر توجیه مثلین در هم شستنی دو حدیث صحیح
از جمیل بن دراج و از برید بن معویه است چنانچه گذارش یافت که مشتمل اند
بر صب یعنی ریختن و مانند حسنه ابن مغیره که در مرتبه کمتر از صحیح نیست
از ابی الحسن علیه السلام که قال قلت [illegible] للاستنجاء حد قال لا حتی ینقی ما ثمة
یعنی گفت که گفتم مر آنحضرت را که استنجا را نهایتی و اندازه هست فرمود
که نه تا پاکیزه نماند آنچه در مخرج بول باشد از بول و همچنین موثقه یونس
بن یعقوب که قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الوضوء الذی قد افترضه
الله علی العباد لمن جاء من الغائط او بال قال یغسل ذکره و یذهب الغائط
ثم یتوضأ مرتین مرتین یعنی گفت که گفتم مر آنحضرت را که وضوئی که
الله تعالی بر بندگان خود واجب ساخته است مر آنکس که باید از

صح

ازغایط یا بول کند فرمود که بشوید مخرج بول را و ازاله نماید غایط را و بعد از آن
وضو سازد و بالجمله دو شستن کافی است الوجه مقدار هر شستنی دو
مثل تری که در مخرج بول بوده باشد و اگر سه نوبت شوید اکمل خواهد
بود چنانچه در صحیحه زراره است که قال یستنجی من البول ثلث مرات
الحدیث یعنی استنجا نماید از بول سه بار بدانکه شیخ شهید در کتاب
ذکری اعتبار نموده است که فاصله میان دو شستن باید که واقع شود
بانکه اکتفا نموده است در ازاله نجاست در باره غیر استنجا بانفصال
تقدیری یا یعنی که مقدار آبی که ازاله نجاست بآن نماید بنوعی باشد که
اگر دو بار شسته شود کافی باشد و بعد بنکوادم شیخ علی قدس سره آنرا
خوب دانسته فرموده است که آنچه شیخ شهید در ذکری اعتبار نموده است
از اشتراط فاصله میان دو مثل از برای آنست که شستن متعدد در این
صورت بجای آید نه اینست که دو شستن بجای نمی آید مگر بفاصله بلکه
آب اگر دو مثل رطوبت بر مخرج باشد باید که دو بار شسته شود بآنکه
فاصله واقع شود زیرا که دو مثل اگر یکدفعه بر مخرج بول ریخته شود یک شستن
خواهد بود و اگر بشوید بآبی که زیاده از دو مثل باشد بنحوی که اجزاء
شستن در زمان بعضی از بعضی جدا باشد شرط نیست فاصله و
بحث سیم در شستن مخرج غایطست بدانکه مستفاد از اخبار و احادیث
معتبره آنست که واجب در استنجا از غایط انقاء است و مراد از آن
ازاله عین نجاست است چنانچه محقق در معتبر و نافع ذکر نموده است و

وجهی

وجهی از اصحاب و محقق در شرایع با زوال عین اعتبار زوال اثر نموده اند
وسندی درین باب بنظر نرسیده و با وجود این حال در تفسیر اثر اضطراب
در کلام اصحاب واقع است بعضی را اعتقاد آنست که مراد بآن رنگ است
زیرا که آن عرض است و عرض قایم بنفس خود نیست پس چاره نیست
آنرا از محلی که جوهر باشد یعنی قایم بنفس خود و آن محل نیست مگر غایط
چه انتقال رنگ که عرض است از محلی بمحلی دیگر محالست و این قول ضعیف است
بدو وجه اما اول بسبب آنکه جایز است که رنگ غایط از آن منتقل شود
بمحلی بلکه جوهر دیگر که مجاور غایط باشد بسبب مجاورت رنگ مثل آن
در آن حاصل شود چنانچه در علم حکمت مبین شده است که کسی که حنا
بر آن دست خضاب کرده چنانچه در بوی واقعست مثلا هوای مجاور عنبر
بسبب مجاورت با آن محل بوی عنبر میشود که قایم بآن گردد اما دوم
بسبب تصریح بآنکه عفو است از رنگ در سایر نجاسات پس در باره
استنجا بطریق اولی و بعضی تفسیر نموده اند اثر را بجزئی که باقی ماند بر مخرج
غایط در حالت مسح نجاست بسنگ باز باید دانست که باقی بودن
بوی نجاست منافات ندارد با زوال آن و شرط طهارت نیست و
خلافی درین باب بنظر نرسیده است با آنکه اصل در آن طهارتست در
حسنه عبد الله بن المغیره از ابی الحسن علیه السلام واقع است که حد
لها قلت فانه ینقی ما ثمه و یبقی الریح قال الریح لا ینظر الیها یعنی
پاک میشاید آنچه در مخرج غایط است و بوی باقی میماند فرمود که

بوی نظر کرده نمی‌شود و بآن سؤال اگر گویند که بوی نجاست آب را از اطلاق
بیرون نمی‌برد باید که آب نجس شود جواب گوییم یکبار که بوی نجاست در
باب استنجا معقولست بدلیل ازاله و یکبار اگر محل بوی آب بوده باشد
نجس میشود بسبب انفعال و تاثرش اما اگر دست باشد یا مخرج غایط
چنین نیست و اولی این جوابست در دفع آن سؤال **بحث چهارم**
در اینست که اگر غایط متعدی باشد مراد بتعدی رسیدن نجاست
بمحلی که عادت جاری نیست برسیدن آن در آن موضع و صادق نمی‌آید
بر ازاله آن اسم استنجا و جمعی از اصحاب گفته‌اند که مراد بمتعدی درگذشتن
نجاست از مخرج غایط اگرچه تفاحش ننماید یعنی از اندازه بیرون
نرود و دلیل بر این مدعی گفته علیه السلام است که یکفی احدکم ثلثة احجار
اذا لم یتجاوز محل العادة یعنی کافیست یکی از شما را سه سنگ هرگاه
نگذرد از محل عادت و با ناجامعیت متعین شدن آب و هرگاه
متعدی نباشد غایط مخیر است انکس میان آب و سنگها و آب افضل
است این حکم اجماعیست و چندین حدیث را دلالت است بر این
مدعی از انجمله عموم حسنه عبد الله بن مغیره و موثقه یونس بن یعقوب
چنانچه گذارش یافت و خصوص صحیح زراره از ابی جعفر علیه السلام
که قال و یجزیک من الاستنجا ثلثة احجار یعنی کافیست ترا از استنجا
سه سنگ وجه آنکه آب بهتر است در اینصورت در باب ازاله
از سنگ آنست که ابلغ است در تنظیف و باز در صحیحه زراره مه

اشعار هست بدین وجه واقع است در آن و یجزیک بدانکه آب این
فرد بخصوصه منافات با بودن آن فرد واجب تخییری ندارد زیرا که متعلق
وجوب در تخییری امر معین نیست بلکه امر کلیست شامل این فرد و آن
فرد اما جمع میان آب و سنگ نمودن اکمل است بدلیل حدیث مرسل از
حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که انه قال جرت السنة فی
الاستنجاء بثلثة احجار ابکار و یتبع بالماء یعنی جاریست حکم شرع درباره
استنجا به سه سنگ بکر یعنی غیر مستعمل و بعد از آن استعمال باید نمود آب را
و بالجمله تقدیم مسح به سنگ بر شستن آب اولی است از جهة منزه کردا
دست از مباشرت نجاست و از حیثیت حدیث و کافی بودن کمتر از
سه سنگ خلاف مشهور میان اصحاب آنست که کافی نیست بدلیل
گفته علیه السلام است که یجزیک من الاستنجا ثلثة احجار یعنی کافیست
ترا از استنجا سه سنگ چه مضمون این حدیث بمفهوم دلالت دارد بر اینکه
کمتر از سه سنگ کافی نیست و باز بر طرف ساختن نجاست حکم شرعیست
پس موقوفست بر دلیل شرعی و ثابت نشده است که کمتر از سه سنگ
کافی باشد و بعضی را اعتقاد آنست که کافیست از سنگ آنچه بآن پاک
شود چنانچه اعتقاد شیخ مفید است و ظاهر شیخ طوسی و علامه در
مختلف این قول را پسندیده است و حق آنست بدلیل حسنه ابن مغیره
در حالتی که پرسید از آنحضرت را که آیا مر استنجا را اندازه و حدی هست
فرمود که نه پاک کند آنچه در آنجا باشد و استنجا بر شستن مخرج غایط و ح

کردن آن از اطلاق میشود چنانچه واقع است در اخبار و احادیث و همچنین در
کتاب لغت نیز چنین در قاموس واقع است که واستنجی اغتسل بالماء منه او
تمسح بالحجر و جوهری که از ارباب لغت است گفته که استنجا ای غسل موضع
النجو او مسحه بر این اطلاق گفته علیه السلام در موثقهٔ یونس و یذهب الغایط
یعنی برود غایط او صحیحهٔ زراره که قال سمعت ابا جعفر علیه السلام تا آخر حدیث
و همچنین صحیحهٔ او از آنحضرت که قال کان یستنجی من البول ثلث مرات
و من الغایط بالمدر و الخزف یعنی آنحضرت نقل فرموده از حضرت جد بزرگوار
حسین بن علی علیهما السلام که از بول استنجا می نمود باب سه بار و از غایط بسنگ
و سفال و ظاهر است که این مطلقست و مقید به سه سنگ نیست و ممکن
است حمل حدیث مشتمل بر سه سنگ در باب استنجا بر استحباب یا
بر اینکه در غالب اوقات پاک نمیشود بکمتر از سه سنگ و بعضی که قایل بر
وجوب سه سنگ شده اند واجب دانسته اند که در این بکل اجزاء
سنگ را بر موضع نجاست و حق آنست که شرط نیست بلکه کافی است توزیع
باینمعنی که بعضی از سنگ مسح نماید بعضی مخرج را و بعضی دیگر از سنگ
مسح جزو دیگر را زیرا که دلیل نیست بر وجوب مسح هر جزو از بکل مخرج غایط
و در صورت استنجا بسنگ کافیست تنقیهٔ عین نجاست و رطوبت
آن و اگر پاک نشود از سه سنگ باید که زیاده کند بر آن تا پاک شود و
سنت آنست که بر فرد قطع نماید چنانچه بعضی از اصحاب بآن رفته اند
و در بعضی احادیث نیز وارد است و اگر پاک شود بکمتر از سه سنگ مشهور

آنست که واجب تمام کردن سه سنگ است و حق آنست که واجب
نیست چنانچه گذارش یافت و قایلان باین قول را گمان شده است
که استعمال یک سنگ از سه جانب در ازالهٔ نجاست کافی نیست نظر بگفتهٔ
علیه السلام یجزئک من الاستنجاء ثلثة احجار و بیک سنگ صادق نیست سه
سنگ و حق آنست که کافی است چنانچه شیخ مفید و ابن براج و علامه
در بعضی تصانیف خود و شهید در ذکری استدلال نموده است باینکه مراد
از احجار مسحات است اگرچه بیک سنگ باشد چنانچه میگویند اضربه عشرة
اسواط یعنی بزن ده تازیانه و مراد زدنست اگرچه بیک تازیانه باشد
و بآنکه اگر یک سنگ را پاره کرده سه سنگ کنند کافی است در ازاله
پس چه فرقست میان اتصال و انفصال و بگفتهٔ رسول الله صلی الله
علیه و آله که اذا جلس احدکم لحاجة فلیمسح ثلث مسحات یعنی هرگاه
بنشیند یکی از شما برای حاجت باید که سه بار مسح نماید تا اینجا حاصل
کلام شیخ شهید است در ذکری و حق در استدلال آنست که ما ذکر
نمودیم نه این وجوه استدلال زیرا که وارد است اما وجه اول آنکه
مراد از سه سنگ سه مسح است موقوف بر قرینه و قیاس آن بزدن
تازیانه روا نیست چه فرق ظاهر است میانه این و میانه زدن ده
تازیانه زدن وجه دوم باینکه فرق میان اتصال و انفصال درین باب
بحسب نص است و غالب در ابواب عبادات خصوصا طهارت رعایت
جانب کثرت و تعدد است فلهذا بعضی واجب ساخته اند تمام کردن

سه سنگ را اگرچه بکمتر از آن پاک شود و اما از وجه سیم که روایت
مذکوره است با اینکه مجهول است از جهت سند و ظاهر اگر از طریق سنیان
است پس روا نیست چنگ بر آن زدن با آنکه مطلقست و حدیثی که
متضمن سه سنگ است مقید پس حمل مینماییم مطلق را بر مقید بر آنکه
اگر کمتر از سه سنگ مخرج غایط پاک شود پس بنا بر اعتقاد اینجماعت واجب
است که تمام کنند سه سنگ را در اصطلاح فقها آن سنگ را مستعمل
میگویند با آنکه پاکست خلافست در اینکه استعمال آن سنگ در ازاله
نجاست رواست یا نه ظاهر اصحاب آنست که روا نیست و حق آنست
که رواست و حدیثی که علامه در منتهی آورده است از گفته علیه السلام
کجرت السنة فی الاستنجا بثلثة احجار ابکار یعنی جاریست شریعت
مصطفوی در اینکه استنجا به سه سنگ بکر است دلالت ندارد بر اینمدعا
بلکه مراد از بکر آنست که نجس نباشد نه آنکه مستعمل نشده باشد فلهذا
محقق در معتبر تجویز استعمال سنگ مستعمل در استنجا نموده است با آنکه
پاک باشد اما اگر کسی استعمال نماید سنگ نجس را پس مخرج نجس خواهد
شد حتی بعضی را اعتقاد آنست که پاک نمیشود آن محل مگر بآب زیرا که استنجا
بسنگ رواست در نجاست غیر متعدی که مخرج غایط بآن آلوده شده باشد
اگر نجس شود بغیر آن خواه از جنس آن باشد با آنکه سنگ ملوث و نجس
بغایت شده باشد و خواه نجس شده باشد از غیر آن مانند خون و غیره
اگرچه در بعضی صورت آن حکم ظاهرتر است و باز روا نیست استنجا بر کیج چیزها

و نه باستخوان چنانچه اتفاقیست و دلالت دارد بر این حدیث لیث مرادی
از ابی عبد الله علیه السلام که گفت سالته عن استنجاء الرجل بالعظم او البعر او العود
قال اما العظم والروث فطعام الجن و ذلک مما اشترطوا علی رسول الله صلی الله
علیه و آله یعنی پرسیدم آنحضرت را از استنجاء مردی باستخوان و سرگین و
عود فرمود که اما استخوان و سرگین طعام جنی است و استعمال نکردن آنها از
آنجهت است که شرط کرده اند بر رسول صلی الله علیه و آله و لکن در سندش ضعفست
و باز روا نیست استعمال طعام مانند نان و میوه بدو دلیل اما اول از جهت
اهانت بآنست و اما دوم از حیثیت قیاس بطریق اولی زیرا که طعام جنی هرگاه
حرام باشد پس حرام انسی بطریق اولی حرام خواهد بود و بر تقدیری که استعمال کند
آنها را در استنجا پاک میشود مخرج غایط اگرچه فعل حرامی کرده باشد و نهی در عبادت
مستلزم فسادست مراد از آن عبادتی است که محتاج به نیت باشد و
غرض شارع در ازاله نجاست رفع آنست چنانچه اگر ازاله آن را بآب مغصوب کنند
پاک میشود و لیکن آن کرده حرامست و محقق در معتبر نزدیک شمرده
است احتمال آنکه کافی نیست در باب ازاله نجاست بطعوم بدلیل آنکه
منع از استصحاب نجاست امر شرعیست پس زوالش موقوفست بر حکم
شارع جواب دلیلش آنست که الکفایة و الصحة کافیست در حکم شرع و باز
روا نیست استعمال جسم صقیل مانند بلور زیرا که ازاله نجاست نمیتواند
نمود بحث پنجم در سنتهای خلوتست و در این چند مسئله است
اول پوشانیدن سر است که سر برهنه باشد زیرا که از آداب رسول الله صلی الله

علیه و آله است محقق در معتبر دعوی اتفاق اصحاب در این باب نموده است
و شیخ مفید و شیخ طوسی سنت میدانند چیزی بر بالای عمامه پیچیدن مانند
مقنعه بجهت علی بن اسباط بطریق ارسال از حضرت صادق علیه السلام که
انه کان اذا دخل الکنیف یقنع رأسه و دیگر تسمیه است یعنی بسم الله
گفتن چنانچه در صحیحه معویة بن عمار واقع است که قال سمعت ابا عبد
الله علیه السلام یقول اذا دخلت المخرج فقل بسم الله اللهم انی اعوذ بک
من الخبیث المخبث و اماط عنی الاذی یعنی شنیدم آنحضرت را که میفرمود
هرگاه داخل شوی کنیف بگوی بسم الله تا آخر سیم پیش گذاشتن پای چپ
در وقت داخل شدن در کنیف و این در خانه ظاهر است اما در صحرا که
خانه مقرری نیست سنت گذاشتن پای چپ است اول در جایی که نشیند
از برای قضاء حاجت چنانچه تصریح نموده است علامه در این مدعی (در نهایه)
و این حکم مشهور است میانه اصحاب و محقق در معتبر فرموده که دلیلی ندیدیم
در این باب غیر آنکه شیخ طوسی و جمعی از اصحاب این حکم گفته اند و این حکم خوبیست
چهارم استبراست اطلاق عبارت بعض اصحاب شامل زن هست
و لیکن استبرا آنست که بعد از بول کف دست راست خود را بجانب
راست فرج و کف دست چپ را بجانب (چپ ر) گذارده سه نوبت آنرا بفشارد
و اصح آنست که مخصوص مرد است و کیفیت آن اینست که بعد از بول مسح
کند از مقعد تا اصل قضیب سه نوبت بعد از آن تا سر قضیب سه نوبت
و سه نوبت سر قضیب را بفشارد زیرا که در حدیث ... واقع است و آن حدیث

از مردی از ابی عبد الله علیه السلام که انه قال فی الرجل یموت مع القوم
فی البحر فقال یغسل و یکفن و یصلی علیه و یثقل و یرمی به فی البحر
یعنی بتحقیق که فرمود در باره مردی که بمیرد با جمعی که با او باشند در دریا
فرمود که غسل داده و کفن کرده سنجه و نماز گذارده میشود بر او و سنگین
کرده انداخته میشود او را در دریا و مانند آن مرفوعه سهل بن زیاد
و در روایة ابی البختری از صادق علیه السلام و این اخبار و احادیث همه
ضعیفند چنانچه در معتبر اعتراف باین نموده است لیکن عمل بمضمون
این احادیث متضمن پوشانیدن مرده است از عیان مردمان و
سزاوار آنست که در وقت انداختن مرده رویش بقبله کنند چنانچه
در لحد میگذارند و ابن جنید این را واجب میداند و بعضی شهید
زیرا که دفن حاصل میشود بآن مقصود دفن و این احوط است و
بعضی از سنیان واجب ساخته گذاردن مرده را میان دو تخته تا بید
رسیدن او بعضی از مسلمانان دفنش نمایند و این قول باطل است زیرا که
در این حال هتک عرض مومن است بتوهم امید رسیدن ببعضی و این
روایت بسیر خوابیدن مرده است بر جانب راست رو بقبله
چنانچه مذهب جمیع مجتهدین است مگر ابن حمزه که این را سنت میداند
و اصل در این حکم پیروی کرده رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین
علیهم السلام است و صحیحه معویه بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام که قال
کان البراء بن المعرور التمیمی الانصاری بالمدینة و کان رسول الله صلی

الله علیه و آله بمکة و انه حضره الموت و کان رسول الله صلی الله
علیه و آله والمسلمون یصلون الی بیت المقدس فاوصی البراء اذا دفن
ان یجعل وجهه الی رسول الله صلی الله علیه و آله الی القبلة فجرت
به السنة و انه اوصی بثلث ماله فنزل به الکتاب وجرت
به السنة یعنی فرمود آنحضرت که بود براء بن معرور تمیمی انصاری
و رسول صلی الله علیه و آله بمکه و وفات رسید ببراء و بود در آن وقت رسول
الله صلعم و مسلمون نماز میکردند بسوی بیت المقدس پس وصیت
نمود براء هرگاه دفن کرده شود روی او را بجانب رسول الله صلعم بسوی قبله
نمایند پس سنت و آداب آن جاری شد و وصیت نمود بثلث مالش
پس قرآن نازل شد و حدیث جاری شد بآن اما اگر زن مسلمان
نباشد ولیکن حامل از مسلمانی باشد در وقت دفن پشت او را باید
بقبله کردن و این حکم اجماعی میان علماست چنانچه در تذکره آورده است
و سبب وجوب پشت او را بقبله کردن آنست که روی فرزند بسوی
قبله باشد زیرا که روی او بپشت زن است ~~و سبب وجوب به~~
و مقصود از دفن بودن روی مسلمان بقبله است و تصریح نموده اند شیخ
مفید و شیخ طوسی و تابعان ایشان باینکه در مقبره مسلمانان دفن کرده
شود بسبب اکرام فرزند و در تهذیب استدلال نموده است بحدیث احمد
بن اشیم از یونس که قال سألت الرضا علیه السلام عن الرجل تکون له الجاریة
الیهودیة والنصرانیة فیواقعها فتحمل ثم یدعوها الی ان تسلم فتأبی

بود براء را وقت

تصریح نموده اند

علیه

علیه فدنا ولادتها فماتت وهی تطلق والولد فی بطنها ومات
الولد ایدفن معها علی النصرانیة او یخرج منها ویدفن علی فطرة الاسلام
فکتب یدفن معها یعنی راوی میگوید که پرسیدم آنحضرت را از مردی که
باشد او را کنیزی یهودیه یا نصرانیه پس آن مرد دخول کرد باو و بعد از آن
حامله شد پس طلبید او را بسوی اسلام و بعد از آن ابا کرد از اسلام
آوردن پس نزدیک رسید زائیدن و بعد از آن مرد آن زن در حالتی
که طلاق داده شود و فرزند در شکمش باشد و وفات یابد آیا دفن
کرده میشود آن فرزند با مادرش بر طریقه نصرانیت یا آن فرزند
را بیرون کرده میشود از شکم مادرش و دفن بطریق فطرت اسلام
پس نوشت که دفن کرده شود با مادرش و لیکن محقق در معتبر فرموده
است که نمی بینم درین حدیث حجتی بدو وجه اما اول بسبب آنکه
ضعیفست بسبب ابن اشیم چنانچه نجاشی و شیخ طوسی ذکر کرده اند
و اما دوم بسبب آنکه دفن نمودن فرزند با مادرش اقتضا نمی نماید
دفن او را در مقبره مسلمانان بلکه ظاهرش اقتضا مینماید که آن فرزند
با مادرش دفن کرده میشود هر جای که آن زن دفن کرده شود انتهی و هیچ نیست
اشعاری در حدیث بموضع دفنش و لیکن مختار آنحضرت که استدلال کرده
شود باینکه فرزند چونکه حکم مسلمانان دارد روا نیست دفنش
در مقبره یهودان و نصرانیان و بیرون آوردن فرزند از شکم مادرش
در وقت فاسد جایز نیست پس متعین شد دفنش با فرزند یعنی

۲۱۸

ازسنیان اعتقاد آنست که دفن کرده میشود درمابین مقبرهٔ مسلمان
ومقبرهٔ یهودان و پشت اورا بقبله نمایند وجمعی دیگر ازیشان را
اعتقاد آنست که ما گفتیم **منهج** در سنتها است ودرین چند مسئله
است **اول** درآنکه سنت گود کردن قبر است چنانچه مذهب اصحابست و دلیل
حدیث صدوق درمن لایحضره الفقیه بطریق مرسل ازحضرت صادق
علیه السلام که قال احد القبر الی الترقوة یعنی اندازهٔ قبر تا گود کردن آنست
وحدیث شیخ طوسی از سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از ابن ابی
عمیر از بعض اصحابش از ابی عبد الله علیه السلام که قال احد القبر الی
الترقوة وبعضی گفتند تا پستان وبعضی گفتند که قبر قامت مردی
است که تا کسی بسر برآنکس که در قبر است واما اندازهٔ لحد بقدر نشستن
کسی است چنانچه ابن ابی عمیر حکایت کرده است وسکونی روایت کرده
است از ابی عبد الله علیه السلام که ان النبی صلی الله علیه وآله نهی ان یعمق
القبر فوق ثلاث اذرع یعنی نبی صلعم منع نموده است که قبر را گود کرده
شود زیاده از سه گز **دوم** سنت است که گردانیده شود از برای مرده
لحدی روی بقبله بقدر نشستن ومعنی آن اینست که هرگاه که قبر کنده
برسد بزمین قبر پهلوی بقبله کنند که فراخ بقدر نشستن کسی ودلیل
بر استحباب این گفتهٔ امام علیه السلام است اللحد لنا والشق لغیرنا یعنی لحد
از برای ماست وشق کردن زمین قبر [illegible] یعنی شکافتن آن از برای
آنحضرت ابو طلحه انصاری واگر زمین سست باشد که لحد نتوان

آنست که گود قبر است بقدر قامت
آدمی یا ترقوه که عبارتست از [illegible]
است از صح

کنده صح

غیر ماست ومانند حدیث حلبی
از ابی عبد الله علیه السلام که ان
رسول الله صلی الله علیه وآله لحد له ابو طلحه الانصاری یعنی تحقیق که ابو طلحه انصاری لحد ساخت از برای
رسول الله صلی الله علیه وآله صح

ساختن

۲۱۹

ساختن سزاوار چنانچه آنست که مانند لحد ساخته شود از بنا از برای
تحصیل فضیلت چنانچه محقق در معتبر آورده است **سیم** سنت است
گشوده شود بستهٔ کفنها از جانب سر و پای مرده بدلیل اجماع ومانند
صحیحه شیخ طوسی از ابی حمزه که قال قلت لاحدهما علیهما السلام یحل کفن
المیت قال نعم ویبرز وجهه یعنی راوی میگوید که گفتم مر یکی از دو
حضرت یعنی امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام که گشوده
شود کفن مرده فرمود که بلی وروپش را ظاهر گردانیده شود و[illegible]
[illegible] وهمچنین روایت شیخ طوسی از محفوظ اسکاف از ابی
عبد الله علیه السلام نموده است که آنحضرت فرمود که اذا اردت
ان تدفن المیت فلیکن اعقل من ینزل فی قبره عند رأسه ولیکشف
عن خده الایمن حتی تفضی به الی الارض یعنی هرگاه اراده دفن مرده
نمایی باید که فرود آید در قبرش از جانب سرش وروپش را از جانب
راست گشاده نماید تا بزمین رسد ومقتضای این دو حدیث استحباب
گشودن بستهٔ کفن وظاهر ساختن روی مرده ورسانیدن جانب
روی راست او را بزمین است وروایت نموده است ابن ابی عمیر بطریق صحیح
از غیر یک کس از اصحابش واز حفص بن البختری از ابی عبد الله علیه السلام
که قال الشق الکفن من عند رأس المیت اذا ادخل قبره یعنی فرمود
آنحضرت که شکافته شود کفن مرده از جانب سرش هرگاه داخل قبر
گردانیده شود ومحقق در معتبر فرموده است که این حدیث مخالف علما

راه

روایت صح

[illegible]

نمود که بیرون آن از مرده
ومراد از اعقل عاقلترین
[illegible]
کرده باشد وبالجمله باید که

اصحابست و باز فاسد ساختن مالست بر وجه غیر مشروع و بعضی
گفته اند که مخالف بودن حدیث گفته اصحاب بسبب آنست که آن عمل و هرگاه
سند بی سالم از طعن باشد و قول باینکه شکافتن کفن سبب فاسد
وضایع شدن آنست خصوصا با اذن شارع در آن ولیکن ممکن است
که مراد بشق کردن کفن است تا که رویش ظاهر شود زیرا که کفن در هم
بجده بافته پس بنا بر این توجیه مخالفت با گفته اصحاب و تضییع مال
نخواهد بود و این اطلاق موافق عرفست چنانچه سعید شهید در ذکری گفته است
چهارم سنت است گردانیده شود با مرده جریده از خاک حضرت امام
حسین علیه السلام چنانچه شیخ مفید و شیخ طوسی ذکر نموده اند که شیخ گفت
ولکن [illegible] شیخ مفید در مقنعه برانست که خاک آنحضرت
را در زیر سقیفه مرده باید گذاردن و شیخ طوسی در مقابل رویش و
بعضی را اعتقاد آنست که در کفنش و حق آنست که هر یک از این سه
احتمال رواست زیرا که تبرک حاصل میشود با آن چنانچه در مختلف مرویست
است و منقولست که زنی [illegible] بیرون می انداخت ملکی زیرا که
فرزندان خود را [illegible] میسوزانید و مادر آن زن عرض نمود بخدمت
امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام عرض نمود این حالت را و عرض نمود
که آن زن [illegible] که عذاب میکرد آفرید الله تعالی بعذاب الله تعالی
آنحضرت فرمود که بگردانید با آن زن جریده از خاک امام حسین علیه السلام
و بعد از آنکه خاک را با آن رفیق ساخته [illegible] در قبر

و این نقل صلاحیت دارد که دلیل بر گذاردن خاک شود با مرده چنانچه
شهید در ذکری ذکر کرده است پنجم سنت است تلقین مرده و دعا
خواندن از برای او و سنت است گذاردن مرده در لحد که تلقین کند مرده
شهادت و اسماء ائمه علیهم السلام است و دعا از برای او و احادیث
بسیار در این باب واقعست بلکه شهید سعید در ذکری فرموده است
که احادیث در این باب بسر حد تواتر میرسند چنانچه زراره بطریق صحیح
از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود اذا وضعت المیت فی لحده فقل
بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله
واقرا آیة الکرسی واضرب بیدک علی منکبه الایمن ثم قل یا فلان بن فلان
رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا و بعلی اماما و
تسمی امام زمانه یعنی هرگاه مرده در لحد گذاردی پس بگو بسم الله
تا آخر و بخوان آیة الکرسی و بزن دست خود بر دوش راستش پس
بگو ای فلان بن فلان راضی شدم بالله تعالی از حیثیت خدایی و
باسلام از حیثیت دین و بمحمد از حیثیت رسول و بعلی از حیثیت امام
و امام زمان از ذکر نمای و محمد بن مسلم بطریق حسن روایت نموده است از احدهما
علیهما السلام که قال اذا وضع المیت فی لحده فقل بسم الله و فی سبیل
الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله عبدک ابن عبدک
نزل بک و انت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره و الحقه
بنبیه اللهم انا لا نعلم الا خیرا و انت اعلم به و هرگاه خشت

براو گذاردی بگوی اللهم صل وحدته وآنس وحشته واسکن الیه
من رحمتک رحمة تغنیه عن رحمة من سواک وهرگاه بیرون از
قبر آمدی پس بگوی انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین
اللهم ارفع درجته فی اعلا علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین
یا رب العالمین مهم سنت است درزهای خشت را بگل وسنگ
ریزه وما نند آن خاک برده و نسد و اجماع اصحاب واقعست بر استحباب
آن وجمعی روایت کرده اند از اسحق بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام که قال ثم
تضع الطین واللبن فما دمت تضع الطین واللبن تقول اللهم
صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکن الیه من
رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک
للظالمین وروی ان النبی صلی الله علیه وآله لحد رجلا فرای
فرجة فسواها بیده ثم قال اذا عمل احدکم فلیتقن یعنی فرمود که
که بگذار گل وخشت را پس مادام که بگذاری گل وخشت را بگوی اللهم
صل تا آخر وروایت کرده شده است که بتحقیق که نبی صلی الله علیه وآله
مرده در لحد گذارد پس سوراخی چند در درزهای خشت لحد پنهان
ساخت آن درزها را بست وبعد از آن فرمود هرگاه کسی از شما عملی کند
باید که محکم کند مهم سنت است بیرون رفتن آنکس که مرده را در قبر
گذارد از جانب پایهای مرده بیرون آید بسبب احترام داشتن مرده
وگفته نبی صلی الله علیه وآله که ان لکل بیت بابا وان باب القبر من

قبل

قبل الرجلین یعنی بتحقیق که هر خانه را دریست وبتحقیق که در قبر از
پایین هر دو پای است واطلاق روایات اقتضا مینماید که فرق میان مرد و
زن نیست واکثر مجتهدین قایل باین شده اند وابن جنید در باره
زن اعتقادش آنست که بیرون رفتن از جانب سر است ودر این باب
حدیثی بنظر نرسیده است وشاید که سببش دوری آنکس از
حوالی عورت زن باشد مهم سنت است که اهاله حاضرین
بر مرده به پشت کف یعنی خاک را از پشت دست باید ریختن بر مرده
در حالتی که گویند انا لله وانا الیه راجعون واقعست در قاموس
که هال علیه التراب یهیل هیلا واهاله وانهال وهیله فتهیل
صبه فانصب یعنی ریخت بر او خاک ومضارعش که یهیل آید
یعنی آنست که خاک خواهد ریخت ومصدرش که هیلا واهاله آمده
یعنی خاک ریختن است ودلالت دارد بر استحباب اهاله حدیثی
حدیث مانند حسنه داود بن نعمان که قال رأیت ابا الحسن
علیه السلام یقول ما شاء الله لا ما شاء الناس فلما انتهی
الی القبر تنحی فجلس فلما ادخل المیت لحده قام فحثا علیه التراب
ثلث مرات بیده یعنی راوی میگوید که دیدم آنحضرت را که می
فرمود ما شاء الله لا ما شاء الناس وبعد از آنکه بقبر رسید
خاک را دور ساخته پس نشست وبعد از آنکه مرده داخل قبر
گردانیده شد برخواسته خاک را بر مرده ریخت سه نوبت

بر سینه‌اش و مانند حسنهٔ عمر بن اذینه که قال رأیت أبا عبد الله علیه السلام
یطرح التراب علی المیت فیمسکه ساعة فی یده ثم یطرحه ولا یزید
علی ثلاثة اکف قال فسألته عن ذلک فقال یا عمر کنت أقول إیماناً
بک وتصدیقاً ببعثک هذا ما وعدنا الله ورسوله صلی الله علیه
وآله یقول من حثا علی میت وقال هذا القول أعطاه الله بکل ذرة
حسنة یعنی راوی میگوید که دیدم آنحضرت را که خاک را میریخت بر
مرده پس نگاه داشت خاک را ساعتی در دست و بعد از آن ریخت
آنرا در قبر و زیاده نمیریخت بر سه کف پس راوی میگوید که پرسیدم
آنحضرت را ازین فعل پس فرمود که ای عمر بودم من که میگفتم که ایماناً بک
تا آخر فرمود حضرت ابی عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین صلوات الله
علیه میفرمود که شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وآله میفرمود کسی که
خاک بریزد بر مرده و بگوید این گفته را میدهد الله تعالی او را به
ذره حسنه بدانکه اصحاب اکثرهم قائلند باستحباب ریختن خاک به
پشت کف و گفتن انا لله وانا الیه راجعون در این حالت و واقف
نشدیم درباره این دو حکم بر حدیثی سنت است بلند ساختن قبر تا
مقدار چهار انگشت و بشکل مربع باجماع و روایت محمد بن مسلم که قال
سألت احدهما علیهما السلام عن المیت فقال تسلّه من قبل الرجلین
وتلزق القبر بالارض الا قدر اصابع مفرجات وتربع قبره یعنی راوی
میگوید که پرسیدم ازین دو امام علیهما السلام از مرده فرمود که از جانب

قایلند بر ...

نهم ص

پایش

پایش بیرون رود و قبرش را بزمین بچسبان مگر بقدر انگشتان از گشادگی
دور قبرش را مربع ساز دهم سنت است ریختن آب بر قبر مرده از جانب
سرش و بعد از آن بر گرد قبر ریختن پس اگر چیزی زیاد از آن آب باید ریختن
آن بر میان قبر خلاف نیست در استحباب ریختن آب بر قبر بعد از فارغ
شدن از آن چنانچه در چندین روایت واقع است مانند حسنهٔ زراره
که قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا فرغت من القبر فانضحه ثم ضع یدک
عند رأسه وتغمز بیدک بعد النضح یعنی راوی میگوید که گفت آنحضرت
هرگاه فارغ شوی از قبر پس آب را بریز بر آن و بعد از آن بگذار دست
خود را نزد سر مرده و دست خود در فرو برد در قبر بعد از ریختن آب و مانند
حسنهٔ حماد بن عثمان از ابی عبد الله علیه السلام که قال ان ابی قال لی ذات
یوم فی مرضه یا بنی ادخل اناساً من قریش من اهل المدینة حتی
اشهدهم قال فادخلت علیه اناساً منهم فقال یا جعفر اذا انا
مت فغسلنی وکفنی وارفع قبری اربع اصابع ورشه بالماء فلما
خرجوا قلت یا ابت لو امرتنی بهذا صنعته ولم ترد ان ادخل
علیک قوماً تشهدهم فقال یا بنی اردت ان لا تنازع یعنی حضرت
امام محمد باقر بجعفر صادق علیه السلام فرمود تحقیق که پدرم گفت مرا در روزی
چو بیمار بود ای فرزند من داخل گردان جمعی از قبیله قریش از مردمان مدینه را
تا گواه گیرم ایشان را فرمود آنحضرت که داخل ساختم بر آنحضرت مردمان
از قریش پس فرمود ای جعفر هرگاه وفات یابم پس غسل ده و کفن کن مرا

وبلند کردان قبر را بقدر چهار انگشت و آب بریز بر آن و چون که بیرون
بیرون رفتند گفتم ای پدر اکرم امروز اموری باش میکردم آن را نمی شناختم
که جمعی را داخل سازم بجهت تا شاهد کردانی ایشان از پس فرمود آنحضرت
که فرزند من خواستم که نزاع کرده نشوی یعنی غرض حضرت از وصیت
در حضور آن جمع این بود که مبادا اهل سنت اعتراض بر حضرت ابی
عبدالله علیه السلام نمایند در این کردها بسبب آنکه مخالف طرز و
طریق ایشان بود پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام وصیت نمود با آنحضرت
در این کردها که چون آنحضرت بجای آورد این کردها را فرماید که
پدرم وصیت نموده است پس بجای می آورم تا این جمع از قریش که
سنیان بوده اند در معرض گواهی در آیند پس اعتراض بر آنحضرت نکنند
و مانند روایت ابن ابی عمیر از بعضی اصحاب ما از ابی عبدالله
علیه السلام که فی رش الماء علی القبر قال یتجافی عنه العذاب ما دام
الندی فی التراب یعنی درباره ریختن آب بر قبر فرمود که دور کرده
میشود از آن مرده عذاب مادام که تری در خاک باشد و مقتضای
این احادیث کافی بودن ریختن آب است بهر نحوی که اتفاق افتد ولیکن
سزاوار در کیفیت آن حدیثی است که موسی بن اکیل نمیری از ابی عبدالله
علیه السلام که قال السنة فی رش الماء علی القبر ان تستقبل القبلة
وتبدأ من عند الرأس الی عند الرجل ثم تدور علی القبر
من الجانب الآخر ثم ترش علی وسط القبر فذلک السنة یعنی

نزد شما حاضرم

هر صه

نقل نموده است

فرمود اگر کسی غسل کند در حالتی که جنب باشد پیش از بول کردن و بعد از آن
تری بیابد تحقیق که غسل او باطل است و اگر بول کرده بعد از آن غسل کرده پس
تری یافت پس نیست غسلش باطل و لیکن بر او است وضو زیرا که اگر بول
نکرده باشد وضو میسازد و غسل نمیکند زیرا که آورده است بعد از حدیثی
که دلالت دارد بر اعاده غسل در این صورت حدیثی دیگر که ان کان قد رأی
بللا و لم یکن بال فلیتوضأ و لا یغتسل یعنی اگر تری دید و بول نکرده باشد
باید که وضو سازد و غسل ننماید و بعد از نقل این حدیث فرموده است
که اعاده غسل اصل است و خبر دوم رخصت است و این سخن صحیح بود
اگر حدیث آخر نیز صحیح میبود و ظاهر محقق در نافع آنست که اعاده غسل واجب
نیست اگر بول نکرده بشرط آنکه بول کردن ممکن نبوده باشد و این دور است
بلکه ظاهر احادیث مطلقست و همچنین شیخ طوسی در کتاب استبصار
اعتبار قید امکان بول کردن نموده است از برای وجوب غسل کردن
اگر بول نکرده باشد بدلیل روایت زید شحام از ابی عبدالله علیه السلام
که قال سألته عن رجل اجنب ثم اغتسل قبل ان یبول ثم رأی شیئا
قال لا یعید الغسل یعنی پرسیدم آنحضرت را از مردی که جنابت کرده و
بعد از آن غسل بجای آورد پیش از بول کردن پس دید تری فرمود که اعاده
غسل نمینماید بدانکه این حدیث با آنکه ضعیف است بسبب مفضل بن
صالح دلالت ندارد بر اعتبار قید امکان بول کردن و بعد از آن شیخ طوسی
احتمال داشته است که این خبر در باره کسی که فراموش نموده کردن بول را
باشد

وقرینه بر اینمعنی حدیث جمیل بن دراج است که گفته است که سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن الرجل تصیبه الجنابة فینسی ان یبول حتی یغتسل ثم یری
بعد الغسل شیئا ایغتسل ایضا قال لا قد تعصرت ونزلت من الحبائل یعنی
پرسیدم آنحضرت را از مردی که برسید او را جنابت پس فراموش نموده بول
کردن را تا آنکه غسل کند وبعد از آن دید تری آیا غسل میکند باز فرمود که نمیکند
بتحقیق که فشرده شده و فرود آمده است از حبایل یعنی رگهای که در پشت
است بدانکه این حدیث ضعیف است بسبب اشتمال سندش بر علی بن
السندی که او مجهولست در علم رجال پس صلاحیت معارضه با احادیث
صحیحه که دلالت دارند بر وجوب اعاده غسل بر تارک بول کردن مطلقا ندارد
با آنکه در لفظ تعصرت ونزلت دلالتست بر اینکه فرقی نیست در وجوب اعاده
غسل بر تارک بول کردن در صورت ترک بول خواه دانسته باشد و خواه
از روی نسیان و فراموشی بدانکه اگر بول کرده باشد ولیکن استبرا نکرده ظاهر
آنست که وضو میسازد تنها چنانچه در صحیحه محمد بن مسلم مذکور است
که سبقت یافت و مانند حسنه حفص بن البختری در باره مردی که بول کند و
سه نوبت بیفشارد و بعد از آن آب بیرون آید تا بساق برسد باکی
وقصوری ندارد چنانچه وارد است باین عبارت که فی الرجل یبول ینتره ثلثا
ثم ان سال حتی یبلغ الساق فلا یبالی بدانکه این حدیث را منافات نیست
با صحیحه عبد الله بن ابی یعفور که انه سأل ابا عبد الله علیه السلام عن رجل
بال ثم توضا وقام الی الصلوة فوجد بللا قال لا شیء علیه ولا یتوضا یعنی

پرسید

پرسید آنحضرت را از مردی که بول کند و بعد از آن وضو ساخته برخواست
بنماز پس یافت تری فرمود که نیست بر او چیزی و وضو نسازد وجه عدم
منافات میان این حدیث و آن حدیث آنست که این حدیث مطلق است
وسابق بر این مفصل و مفصل حکم میکند بر مطلق **مسئله دوم** هر گاه در
در اثناء غسل حدثی مانند بول از غسل کننده از برای جنابت ظاهر شود بعضی
را اعتقاد آنست که غسل را از سر میگیرد و بعضی را اعتقاد آنست که آنرا تمام
میکند بی آنکه او را حاجت بوضو ساختن بوده باشد و بعضی را اعتقاد
آنست که غسل را تمام میکند و وضو میسازد از برای نماز و این قول حق است
چنانچه سید مرتضی را این اعتقاد است اما دلیل بر وجوب تمام کردن
غسل آنست که حدث اصغر سبب وجوب غسل نمیشود پس وجوب اعاده
ساقط شد و اما وجوب وضو بسبب آنست که حدثی که در میان غسل
از وی ظهور آمده است چاره نیست از از برداشتن پس آن بعد از
تمام کردن غسلست یا وضو ساختن احتمال اول صحیح نیست زیرا که بعضی
از اعضا را شسته است در غسل و بعد از آن حدثی کرده است پس چگونه
تواند بود که تمام کردن غسل کافی باشد از برای برداشتن حدث اصغر
چنانچه اعتقاد ابن ادریس و ابن براج است و بعضی بزرگوار مثل شیخ علی قدس
سره اختیار این مذهب نموده است استدلال کرده است بر این باینکه
حدث اصغر سبب وجوب غسل نمیشود پس اعاده اش معنی ندارد و وضو
نمیباشد با غسل جنابت بنص و اجماع و در این استدلال تأمل است زیرا که

۴۰

کہ دعوی اجماع در محل نزاع مسموع نیست بلکہ اجماع منعقد است کہ وضو با غسل
جنابت نیست هر گاه حدثی اصغر در اثنای آن واقع نشود و اما نص محل تأمل است
زیرا کہ احادیث در این باب عموم و شمولی ندارند بر وجهی کہ شامل این
صورت نیز باشد فلهذا محقق در معتبر آورده است کہ قایلین این قول را
لازم است کہ اگر باقی مانده باشد از محل غسل مقدار یک درهم و این قول
باطل است و اما وجوب اعادهٔ غسل مذهب شیخ طوسی در نهایه و مبسوط
و ابن بابویه و جمعی از مجتهدین است و بنا بر این راجح است و دلیلش آنکه
حدث اصغر طهارت را بر هم میزند بتمامها پس بطریق اولی بعضی از آن را
هم خواهد زد یا آنکه حدث اصغر که در میان غسل بجای آمده است باطل
ساخته است تأثیر آن بعضی را و آنکه تواند حدث را بر دارد و آنچه باقی
مانده است از شستن سایر اعضا صلاحیت تأثیر ندارد و هر دو
وجه استدلال ضعیف‌اند زیرا کہ حدث اصغر را صلاحیت این باشد
کہ باطل سازد غسل را باید محل تأمل است بلکہ آنچه حقیقت وجوب
وضو ساختن است زیرا کہ حدث اصغر موجب وضوء است و ظاهرا
کہ مستند این گروه حدیثی است کہ صدوق روایت کرده است در کتاب
عرض المجالس از حضرت صادق علیه السلام کہ قال لا بأس بتبعیض الغسل
تغسل یدک و فرجک و رأسک و تؤخر غسل جسدک الی وقت الصلوة ثم
تغسل جسدک اذا اردت ذلک فان احدثت حدثا من بول او
غایط او ریح او منی بعد ما غسلت رأسک من قبل ان تغسل جسدک

قاعد

۴۱

فاعد الغسل من اوله یعنی تصور نماید جنب اگر دون شستن اعضا غسل را
بآنکه بشوید دست خود و فرج و سر خود را و موخر دارد شستن اعضای غسل
را بآنکه نشوید دست خود و بدن خود را تا وقت نماز و بعد از آن بشوید جسد
خود را و هر گاه اراده غسل کردن باین طریق نماید پس اگر حدثی از تو بظهور آید
از بول و غایط یا باد یا منی بعد از آنکه شسته باشی سر خود را و پیش از شستن
تو جسد را پس اعاده کن غسل را از اول بدانکه این حدیث اگر صحیح میبود نیز آنچه
در این باب نمی بود و چونکه سند این حدیث ظاهر نیست پس واجب عمل به
مضمون این حدیث نکردن و عمل بآنچه مذکور ساختیم کردن و تنقیح این مسئله
تمام میشود به بیان چند امور اول ظاهر آنست کہ فرق نیست در غسل جنابت
میان آنکه ترتیبی باشد یا ارتماسی و متصور است آمدن حدث در اثنای
غسل ارتماسی بآنکه حدث بعد از نیت کردن غسل و پیش از تمام شدنش
واقع شود و شهید سعید در ذکری فرموده است اگر حدثی از کسی که غسل
ارتماسی نماید بظهور آید پس اگر گوییم کہ ترتیب حکمی از غسل ارتماسی ساقط
است پس اگر حدث بعد از ملاقات جمیع بدنش آب را بظهور آید پس
واجب وضو ساختن اوست نه غسل و این سخن از محل تأمل است
زیرا کہ ممکنست ظهور حدث نبود در اثنای غسل جنابت چنانچه گفتیم پس بحث
در این غسل نیز جاری است دوم اگر حدثی در میان غسل غیر حیض
جنابت از اغسال واجبی و سنتی بظهور آید اگر گوییم کہ احتیاج بوضو ندارند
مانند غسل جنابت خلاف در اینها مثل خلاف در بارهٔ غسل جنابت

غسل ص

جاریست و اگر گوییم که احتیاج بوضو دارد چنانچه مذهب حفصة البته متعین
است تمام کردن آن با وضو **سیم** بعضی از متأخرین که قایل بوجوب تمام
کردن غسل و وضو ساختن شده اند تجویز نموده اند اکتفا بر کردن غسل
کرده اند هرگاه در اثنای غسل نیت قطع کرده آن نماید پس حدث مقدم بر غسل
میشود و درین سخن تاملست زیرا که نیت قطع اقتضا نمیکند ابطال شده
آنچه بعد از آن واقع شود از افعال نه آنچه گذشته باشد چنانچه محقق و غیر او
تصریح باین نموده اند **مسئله سیم** حرام است غسل دادن کسی جنبی هرگاه و
که ممکن باشد اما یاری جستن درین باب کراهت دارد چنانچه گذشت

منهج در بحث حیض است و درین چند حکمست اول در تعریف آن
بدانکه حیض در لغت بمعنی سیل است چنانچه وارد است در گفته ایشان حاض
الوادی اذا سال بقوة و در قاموس واقع است که حاضت المرأة تحیض
حیضا سال دمها و در اصطلاح فقها عبارتست از خونی که آنرا دخلی
باشد در انقضای عده و قلیل آنرا حدی هست پس خون بجای جنس است
پس شامل جمیع خونهاست و باینکه دخل دارد بانقضای عده جمیع خونها بیرون
میرود غیر نفاس زیرا که خون نفاس یعنی خونی که با فرزند یا بعد از آن از رحم
بیرون آید دخل دارد در انقضای عده در صورتیکه زن حامل از زنا باشد و
شوهرش طلاق دهد و وضع حمل میکند اگر خونی با او باشد آن خون داخل
است در انقضای عده باینکه دو خونی دیگر که ببیند از عده بیرون می آید
الا اگر حامل از زنا نباشد و از شوهرش باشد و بعد زمان حمل او را طلاق

داده

داده بحد زاییدن فرزند از عده بیرون می رود اگر چه آن خون نباشد و خون
نفاس بیرون میرود از جزو اخیر یعنی قلیل آنرا حدی هست بدانکه خون حیض
در غالب اوقات سیاه و تازه و گرمست که بیرون می آید بسوزش و گزنده
چرا قید غالب کردیم زیرا که برنگ سرخ و زرد در ایام حیض حیض است و صفت
حیض در غالب اوقات چنانست که مذکور ساختیم بدلیل حسنه حفص
بن البختری و صحیحه معویة بن عمار و صحیحه اسحق بن جریر **دوم** در اینکه گاه باشد
که خون حیض مشتبه شود بخون عذره بضم عین مهمله و سکون ذال معجمه
که خون بکارتست بفتح با و بالجمله هرگاه این دو خون مشتبه بیکدیگر شود
ملاحظه باید نمودن اگر پنبه خون آلود بطوق باشد پس بکارتست
و اگر پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است بصحیحه زیاد بن سوقه که
قال سئل ابو جعفر علیه السلام عن رجل اقتض امرأته او امته فرأت
دما کثیرا لا ینقطع عنها یوما کیف تصنع بالصلوة قال تمسک الکرسف
فان خرجت القطنة مطوقة بالدم فانه من العذرة تغتسل و
تمسک معها قطنة وتصلی وان خرج الکرسف منغمسا فهو من
الطمث تقعد عن الصلوة ایام الحیض یعنی پرسیده شد آنحضرت را
از مردی که بکارت زن یا کنیز خود را برده باشد و بعد از آن ببیند خون
بسیاری که آن خون برطرف نشود از آن زن در روزی چگونه کند
نماز فرمود که پنبه را در فرج گذارده پس اگر بیرون آید پنبه مطوق بخون
بتحقیق که آن خون از بکارتست غسل کند و پنبه را بگذارد و نماز گزارد

واگر پنبه بیرون آید فرو رفته در آن خون پس از حیضست بنشیند از نماز در
روزهای حیض و مانند صحیحهٔ خلف بن حماد از کاظم علیه السّلم که در آخرش واقع است
که تستدخل القطنة ثم تخرجها اخراجا رفیقا فان کان الدم مطوقا فی القطنة
فهو من العذرة وان کان مستنقعا فهو من الحیض یعنی زن پنبه را میگذارد
درا ندرون فرجش و بعد از آن بیرون می آورد بیرون آوردن آهسته پس اگر
باشد خون طوق زده در پنبه پس از بکارتست واگر خون فرو رفته باشد
در پنبه پس از حیضست و ظاهر محقق در شرایع و نافع توقفست درباره
حکم باینکه خون حیض باشد با فرو رفتن زیرا که اکتفا نموده است بر حکم
بخون بکارت با طوق و در معتبر تصریح نموده است اگر پنبه صاحب طوق
از خون باشد پس آن از بکارتست واگر بیرون آید در هنگامی که خون
آن را فرو گرفته باشد احتمال دارد که حیض باشد و نه فرموده که البته حیضست
پس از اینجهت اکتفا نموده است در نافع و شرایع بطرف یقین و طرف احتمال
را گذاشته و در این سخنش تاملست از دو وجه اما اول بسبب آنکه
نص او در کتاب معتبر در جاییست که خون بصفت حیض باشد و با این
حال مجال توقف نیست در اینکه با استنقاع یعنی با فرو رفتن آن
پنبه حیضست زیرا که سند هر دو حدیث معتبر و با اعتبار در سند دلالت
دارند بر این دو حکم و مضمون این دو حدیث نیز دلالت بر این حکم
دارد و با وجود این حال مطابقت با روایات که دلالت بر اعتبار او صاف دارد
اما دوم بسبب آنکه تصریح نموده است محقق بعد از آن بر اینکه اگر زن

پنبه از سه روز تا ده روز حکم مینماید بر اینکه حیضست و اعتبار نداد
رنگ آن خون ما دام که دانسته نشود که آن خون جراحت یا بکارت
است و بر اینمعنی دعوی اجماع نموده است و این منافات دارد با توقف
آن در این مسئله چه معلومست که درین مسئله مفروض انتفاء علمست
باینکه خون بکارت باشد بلکه مشفی است کان یا دی بسبب فرو رفتن
خون پنبه را و شهید متاخرین ذکر نموده است درباره شناختن صاحب
طوق بودن و نبودن پنبه بخون گذاردن پنبه در فرج بعد از خوابیدن
آن زن بر پشت خود و بر داشتن هر دو پای خود را بسوی دیوار و صبر نمودن ساعتی و بعد
از آن بیرون آوردن پنبه را با آهستگی و در کتاب روض الجنان فرموده
است که مستند این حکم چندین روایت از اهل بیت علیهم السلام است
ولیکن در بعضی امر است بداخل ساختن پنبه در فرج بی آنکه مقید باشد
بخوابیدن به پشت و در بعضی داخل ساختن انگشتانست در اندرون
فرج با خوابیدن به پشت و طریق جمع میان این احادیث بحمل مطلق
است بر مقید و تخییر میان گذاشتن انگشتان و میان گذاردن
پنبه است ولیکن پنبه گذاردن سزاوارتر است از گذاردن انگشتان آن
است تا اینجا منتهی شد کلام شهید متاخرین ولیکن واقف نشدیم
بر این حدیث در هیچ یک از کتب اصول حدیث و کسی نقل نکرده است
آن را در کتب استدلال و درین مسئله دو حدیثیست که ذکر ساختیم و
هر دو این حدیث خالیند از خوابیدن به پشت و داخل کردن انگشتان

پس ظاهر آنست اکتفا بمضمون حدیث دوم از گذاردن پنبه و صبر کردن ساعتی
و بیرون آوردن آنرا بآسانی **سیم** هرگاه به بیند دختری خونی پیش از
رسیدن بنه سالگی یعنی تمام نشده باشد نه سال پس آن خون حیض
نیست چنانچه اصحاب تصریح بآن نموده اند و احادیث را دلالت بر این
و این مسئله اجماعی جمیع امامیه است و از جمله احادیث در این باب صحیحه
عبدالرحمن بن حجاج است از ابی عبدالله علیه السلام **چهارم** اگر خون بیرون
آید از جانب راست زنی پس آن خون حیض نیست زیرا که مجرای حیض
جانب چپ است چنانچه صدوق در من لا یحضره الفقیه و شیخ طوسی
در نهایه و اتباع ایشان و ابو علی بن جنید را اعتقاد عکس اینست از این
جهت که گفته است که خون حیض بیرون می آید از جانب راست و
ادراک تیزی آن به بیرون آمدن آن میشود و خون استحاضه سرد
است نظر بخون حیض و بیرون می آید از جانب چپ و شهید سعید
در این مسئله مختلف است پس فتوی داده است در کتاب بیان باول
و در کتاب ذکری و دروس بدوم و منشاء این اختلاف اختلاف
متن حدیث است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی از محمد
بن یحیی بطریق مرفوع از ابان نقل فرموده است که قال قلت لابی عبدالله
علیه السلام فتاة منا بها قرحة فی جوفها والدم سائل لا تدری من
دم الحیض او من دم القرحة فقال مرها فلتستلق علی ظهرها ثم ترفع
رجلیها ثم تستدخل اصبعها الوسطی فان خرج الدم من الجانب الایمن

فهو من الحیض و ان خرج من الجانب الایسر فهو من القرحة یعنی میگوید راوی
مر آنحضرت را که دختری از ما او را جراحتی در شکم و خون سیلان کند نداند
که آن خون از حیض است یا از خون جراحت پس فرمود باید که آن زن
بخوابد بر پشت خود و بعد از آن بردارد هر دو پای خود را پس داخل سازد
انگشت میانه اندرون فرج خود پس اگر بیرون آید خون از جانب راست
پس آن از حیض است و اگر بیرون آید از جانب چپ پس آن خون از جراحت
است و شیخ طوسی در کتاب تهذیب این حدیث را آورده است بخصوصها
و لیکن بعکس است فان خرج من الجانب الایسر فهو من الحیض و ان خرج
من الجانب الایمن فهو من القرحة یعنی اگر بیرون آید خون از جانب چپ
پس آن خون از حیض است و اگر بیرون آید از جانب راست پس آن خون
از جراحت است و بعضی از مجتهدین را اعتقاد شده است که این حدیث با
طریقت زیرا که شیخ طوسی داناتر است بوجوه حدیث و ضبطش بیشتر
است خصوصاً که فتوی بمضمونش در نهایه و مبسوط داده است و در این
ترجیح نظر است بلکه سزاوار آنست که ترجیح نقل حدیث شیخ طوسی شود بفتوی
صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از این جهت که موافق فتوای او
و عادتش آنست که نقل متن حدیث میفرماید و باز احتمال است در ترجیح
روایت کلینی با اینکه مقدم است و ضبطش بهتر است چنانچه ظاهر است
از کتاب کافی و با اینکه شهید سعید در ذکری ذکر کرده که نافه است حدیث
را در بسیاری از نسخهای تهذیب چنانچه در کافی است و ظاهر کلام ابن

ابن طاوس آنست که نسخهای تهذیب قدیمه موافقت دارند با نسخه کافی
و بر هر تقدیر سزاوار آنست که این روایت طرح نمائیم چنانچه محقق در معتبر
طرح آن کرده بسبب آنکه ضعیفست و با وجود ضعف مرسل است و مضطرب
است و مخالفت دارد مر اعتبار را زیرا که جراحت را احتمال هست که از
هر دو جانب باشد پس سزاوار رجوعست در اینمدت بحکم اصل و اعتبار
اوصاف حیض **پنجم** کمتر زمان حیض سه روز است و اکثرش ده روز
است که اقل زمان طهر است این احکام اجماعیست نزد ما امامیه و احادیث
درین باب مشهورند روایت نموده است یعقوب بن یقطین بطریق
صحیح از ابی الحسن علیه السلام که قال ادنی الحیض ثلثة و اقصاه عشرة یعنی فرمود
کمترین زمان حیض سه روز است و اکثرش ده روز است و همچنین
صفوان بن یحیی بطریق بازکه سألت ابا الحسن علیه السلام عن ادنی ما
یکون من الحیض فقال ادنی ثلثة و ابعده عشرة یعنی پرسیدم آنحضرت
را از کمترین روز حیض پس فرمود که کمترین ایامش سه روز است
و اکثرش ده روز و اما دلیل بر اینکه زمان طهر ده روز است روایت
محمد بن مسلم بطریق حسن از ابی جعفر علیه السلام است که قال اذا رأت الدم
قبل عشرة ایام فهو من الحیضة الاولی و ان کان بعد العشرة فهو من
الحیضة المستقبلة یعنی فرمود هرگاه زنی خون را پیش از ده روز ببیند
پس آن خون از حیض اولست و اگر بعد از ده روز ببیند پس از حیض
آینده است **ششم** آیا شرطست که سه روز که اقل زمان حیض است

پی در پی باشد یا آنکه دیدن سه روز در جمله ده روز باشد یعنی اگر زنی روزی خون
ببیند و بعد از آن منقطع شود در روز پنجم دید و بعد از انقطاع آن در
روز دهم دید کافی باشد در اینکه حیض است خلافست شیخ طوسی در
جمل بر اولست چنانچه اختیار مرتضی و ابن بابویه است و در نهایت شیخ
طوسی فرموده است که اگر دید زنی یکروز یا دو روز خون را و بعد از آن دید
خون را پیش از انقضای ده روز بنحوی که با آن سه روز تمام شد پس
آن خون حیضست و اگر ندید تا گذشت ده روز پس نیست آن خون حیض
حق قول اولست زیرا که نماز در ذمت ثابتست بیقین و ساقط نمی
شود تکلیف بآن مگر بیقین بسبب و نیست یقین مگر بثبوت حیض
با اتصاف پی در پی و باز متبادر از گفتن اینکه کمترین حیض سه روز
است آنست که سه روز پی در پی باشد اما شیخ طوسی استدلال نموده
است بر قول دوم بحدیثی که روایت نموده است از بعضی مردان از ابی
عبد الله علیه السلام که قال لا یکون اقل من ثلثة ایام فاذا رأت الدم
فی ایام حیضها ترکت الصلوة فان استمر بها الدم ثلثة ایام فهی حائض
و ان انقطع الدم بعد ما رأته یوما او یومین اغتسلت و صلت
و انتظرت من یوم رأت الدم الی عشرة ایام فان رأت فی تلک
الایام من یوم رأت الدم یوما او یومین حتی یتم لها ثلثة
ایام فذلک الذی رأته فی اول الامر مع هذا الذی رأته بعد ذلک
فی العشرة فهو من الحیض و ان مر بها من یوم رأت عشرة ایام و لم

ثم الدم فذلك اليوم واليومان الذی رأته لم يكن من الحيض انما
كان من علة الحدث حیض کمتر از سه روز پس هرگاه به بیند زنی
خون را در ایام حیض پس ترك نماز مینماید واگر خون سه روز مستمر بود
پس حیضست واگر خون منقطع شود بعد از آنکه دید یك روز یا دو روز
غسل میکند و نماز میکند وانتظار میکشد از آن روز که خون را دیده است
تا ده روز پس اگر به بیند خون را در آن ده روز از روزی که دیده است
یك روز یا دو روز تا که تمام شود مر آن زن را سه روز پس از روزی
که دیده است در بار اول با آنچه دیده است بعد از آن در ده روز آن
خون از حیضست واگر گذشت بر آن زن از روزی که دیده است ده
روز و نه دیده است خون را پس آن روز و روزی را که دیده است نخواهد
بود از حیض بلکه آن خون از مرض و بیماری بوده است و بآن استدلال
نموده است بروایتی که نقل نموده است شیخ طوسی بطریق حسن از محمد
بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام که قال اذا رأت المرأة الدم قبل عشرة ايام
فهو من الحيضة الاولى وان كان بعد العشرة فهو من الحيضة المستقلة
یعنی فرموده هرگاه به بیند زن خون را پیش از ده روز پس آن خون از
حیض اولست واگر به بیند بعد از ده روز پس آن خون از حیض آینده
است جواب اما از حدیث اول باینکه ضعیف و مرسل است و اما از
دوم باینکه دلالت ندارد بر مدعای شیخ طوسی بصراحت
آن اینست که آنچه دیده است در ده روز از حـ

سخن

سخن نزاع نیست لیکن چاره نیست از اینکه حیض متحقق بوده باشد
اول بار فلهذا المحقق در معتبر بعد از آنکه مانند این سخن را ذکر نموده است
فرموده که ما آن خون را حیض نمیگوییم مگر که سه روز یا زیاده باشد پس
هر کس که سه روز خون را به بیند و بعد از آن منقطع شود پس در آن ده
روز خون را به بیند تا ده روز نگذرد پس این حیض اولست نه آنکه حیض
تازه است زیرا که میان دو حیض نمی باشد کمتر از ده روز و این سخن
صحیحست بنا بر آنکه شهید متأخرین در کتاب روض الجنان ذکر کرده است
که بنا بر آنکه در سه روز توالی شرط نباشد اگر به بیند خون را در روز اول
و پنجم و دهم پس آن سه روز حیض است و غیر آن سه روز حیض نیست
پس هرگاه به بیند خون را یك روز و بر طرف شود پس اگر پنبه را فرو
گیرد واجبست غسل کردن زیرا که حیض است پس غسل انقطاع واجب
است چه روزهای که خون نمی بیند طهر است و اگر آن خون حیض
نباشد پس استحاضه خواهد بود و استحاضه که پنبه را فرو گیرد سبب
غسل میشود و اگر فرو نگیرد وضو تنها واجبست زیرا که احتمال استحاضه
دارد پس اگر به بیند مرتبه دیگر در روزها مانند روز اول و منقطع
شود پس مثل روز اولست در آن سه حکم پس اگر در مرتبه سیم به
بیند در این دهه ثابت میشود که اولی حیضست و ظاهر شد باطل
بودن آنچه کرده بوضو تنها زیرا که ثابت شده است که خون حیض است
پس انقطاع آن سبب آنست که غسل انقطاع بجای آورد پس وضو

کافی نیست و اگر غسل بجای آورده باشد از برای آن دو خون اولی آن
روی احتیاط پس دلیل اینکه کافی باشد آنرا محل نظر است تا اینجا حاصل کلام
شهید متأخرین است و مقتضای آن اینست که روزهای پاکی که در
میان روزهایی که دیده است در آنها خون زمان طهر و پاکی از حیض
است و این سخن مشکل است زیرا که طهر کمتر از ده روز نمی باشد باجماع
و بآن محقق در معتبر و علامه در منتهی و غیرهما از مجتهدین تصریح نموده اند
باینکه اگر ببیند سه روز خون را و بعد از آن در روز دهم ببیند پس چهار
روز و آنچه میان آن چهار روز واقع شده است از زمانی که خون را
ندیده است همه حیض است و حکم در هر دو مسئله یکیست بر آنچه اصحاب
را اختلاف واقعست در معنی توالی در سه روز ظاهر اکثر مجتهدین
آنست که کافیست دیدن خون در هر یک از این سه روز در هر وقت
که اتفاق افتد بعمل العموم و بعضی شرط اتصال خون در مجموع سه روز کرده
اند و بعضی از متأخرین اعتبار حصول خون در اول اول و در آخر آخر و در هر
جزئی میانه کرده اند و این احتمال دور است **هفتم** اگر زنی ببیند خون را
بعد از مأیوس شدن از دیدن حیض باینکه رسیده باشد بشصت سالگی
و بعضی را اعتقاد آنست که در باره زنی که از قریش و نبط نباشد برسیدن
به پنجاه سالگی و مراد بقرشیه منسوب بقبیله قریش از جانب پدر باشد
چنانچه مختار است و احتمال دارد اکتفا بمادر اینجا زیرا که مادر را دخل
درین بابست بسبب تقارب مزاجها و ازین جهتست که اعتبار حالها

ایشان را در زنی که حیض را ابتدا ببیند و علما نبطیه شیخ مفید و تابعانش اعتراف
کرده اند باینکه نص وارد نیست درین باب و اختلاف کرده اند در نبطیه
و حق آنست که فرق نیست میان نبطیه و غیر نبطیه و محقق در معتبر
فرق کرده است میان قرشیه و غیر قرشیه باینکه ترجیح داده است که زمان
مأیوس شدن قرشیه شصت سال و غیر آن پنجاه سال و استدلال
نموده است برای مدعی بمرسله ابن ابی عمیر از بعضی اصحابش از ابی
عبدالله علیه السلم که قال اذا بلغت المرأة خمسین سنة لم تر حمرة
الا ان تکون امرأة من قریش یعنی فرمود آنحضرت هرگاه برسد زنی به پنجاه
سالگی نمی بیند سرخی مگر که زن از قریش بوده باشد و این حدیث با
آنکه در سندش کوتاهی واقعست دلالت ندارد بر اینکه قرشیه در سن
شصت سالگی مأیوس میشود بلکه دلالت ندارد بر اینکه قرشیه نباشد
و حق آنست که معتبر پنجاه سالست خواه قرشیه باشد و خواه نباشد
بصحیحه شیخ طوسی از عبدالرحمن بن حجاج از ابی عبدالله علیه السلم که قال
حد المرأة التی تیئس من الحیض خمسون سنة یعنی فرمود که نهایت زمان
زنی که مأیوس میشود از حیض پنجاه سال و محقق در معتبر فرموده است که
این حدیث را ابان روایت نموده است احمد بن محمد بن ابی نصر در کتاب جودش
از بعضی اصحابش از ابی عبدالله علیه السلم و حدیثی دیگر وارد شده است شصت
سالگی از عبدالرحمن بن حجاج باز از صادق علیه السلم و لیکن در طریقش ضعف
است بل اعمال تعیین شده است بحدیث صحیح پس اگر فرق نمودیم میان قرشیه

دغیر قرشیه پس هر زنی که دانسته شود نسبت او بقریش که آن نضر بن کنانه
است باید دانیم که منسوبست بقریش پس حکمش ظاهر است و کسی که مشتبه باشد
نسبت او بقریش چنانچه غالب است در این زمان پس اصل اقتضا مینماید که از
قریش نباشد و مؤید اینمدعی حکم باستصحاب تکلیف بعبادات تا متحقق
شود مسقط آن هشتم زنی که به بیند از سه روز تا ده روز خون او ممکن
که حیض باشد پس آن حیضست خواه مختلف در رنگ باشد و خواه نباشد
چنانچه مشهور است میان اصحاب و محقق در معتبر دعوی اجماع بر اینمدعی
نموده است و این حکم مشکلست زیرا که لازم دارد ترک نماز و روزه که معلومست
که در ذمت ثابت است بمجرد اعتماد بر احتمال آنکه حیضست بلکه اظهر آنست که
که حکم نمودن باینکه آن خون حیضست در مرتبه ایست که نصف حیض باشد
چنانچه وارد است در گفته امام علیه السلام واقع است که هر گاه باشد مر خون را
حرارت و دفعی و سیاهی باید که آن زن ترک نماز نماید یا آنکه در عادتش بیند
یعنی در زمانی که عادتش جاری است آن خون را بیند مانند صحیحه محمد بن مسلم
که قال سألت ابا عبد الله علیه عن المرأة ترى الصفرة في ایامها قال لا
تصلي حتى ینقضي ایامها فاذا رأت الصفرة في غير ایامها توضأت
وصلت یعنی پرسیدم آنحضرت را از زنی که به بیند زردی در ایام عادت
خودش فرمود که نماز نگزارد تا که ایام عادتش تمام شود پس هر گاه به بیند
زردی در غیر ایامش یعنی روزهای عادت دیدن حیضش وضو سازد
ونماز گزارد نهم زن صاحب عادت میشود باینکه ببیند خون حیض را

نزاعست در آنکه در عبارت محقق در شرایع واقعست که ولا تجمع بین صلوتین
بوضوء یعنی جمع نماید میان دو نماز بیك وضو و غرضش تاکید مضمون عبارت
سابق بر اینست و شهید متاخرین را اعتقاد آنست که درین عبارت
رد است بر شیخ مفید از ین جهت که اکتفا بیك وضو کرده است از برای
ظهر و عصر و بیك وضو از برای مغرب و عشا مانند غسل و این سخن از شهید مشکل
کلامست زیرا که شیخ مفید نمیگوید که بیك وضو ظهر و عصر و بیك وضو
مغرب و عشا را درین قسم بجای آورد هم بلکه شیخ مفید را اعتقاد آنست
که در جایی که غسل باید کرد چنانچه در کثیره است یك وضو از برای دو نماز
کافی نیست همچنانچه صریح عبارت کتاب مقنعه است دوم آنست که خون پنبه را
فرو گیرد و از آن در نگذرد پس واجب بر آن زن با تغییر پنبه وضو از برای هر
نماز و تغییر خرقه یعنی کهنه ایست که در روی پنبه میگذارند و غسل از برای هر نماز
صبح اما دلیل بر تغییر کهنه چنانست که گذارش یافته و اما غسل از برای صبح
و وضو از برای چهار نماز چنانست که محقق در معتبر گفته که آن مذهب شیخ
مفید در مقنعه و شیخ طوسی در نهایه و مبسوط و خلاف و سید مرتضی و
ابنا بابویه است و منقول از ابن جنید و ابن ابی عقیل آنست که فرقی نیست
میان مستحاضه باستحاضه متوسطه و میان کثیره در اینکه واجبست
سه غسل و محقق در معتبر جزم نموده است بر این مذهب و همچنین علامه
ترجیح اینرا نیز نموده است و حق اینست بصحیحه معویة بن عمار
که قال المستحاضة تنتظر ایامها فلا تصلی فیها و لا

يُقرِبُها بعلها فاذا جازت ايامها ورأت الدم يثقب الكرسف اغتسلت

للظهر والعصر تؤخر هذه وتعجل هذه وللمغرب والعشاء غسلا تؤخر هذه

وتعجل هذه وتغتسل للصبح يعنى فرمود كه مستحاضه انتظار ميكند در روزهاى

خود يعنى روزهاى حيض پس نماز نميكذارد و در آن روزها و شوهرش نزديكى

نمينمايد با او پس هركاه روزهاى عادت حيض كذشت و ديد خون را

كه پنبه را فرو ميكيرد غسل ميكند از براى ظهر و عصر پس نماز عصر را تاخير مينمايد

و نماز ظهر را مقدم ميدارد و از براى مغرب و عشا يك غسل ميكند و عشا را تاخير

و مغرب را مقدم و غسل ميكند از براى صبح و مانند صحيحه ثقة الاسلام از

عبد الله بن سنان از ابى عبد الله عليه السلام كه قال المستحاضة تغتسل عند

صلوة الظهر وتصلى الظهر والعصر ثم تغتسل عند المغرب فتصلى المغرب

والعشاء ثم تغتسل عند الصبح فتصلى الفجر ولا باس ان ياتيها بعلها اذا

شاء الا ايام حيضها فيعتزلها زوجها وقال لم تفعله امرأة احتسابا

الا عوفيت من ذلك يعنى مستحاضه غسل ميكند نزد نماز ظهر و ميكذارد

نماز ظهر و عصر را و بعد از آن غسل ميكند وقت نماز مغرب پس ميكذارد

نماز مغرب و عشا را و بعد از آن غسل بجاى مى آورد نزد صبح پس نماز صبح

بجاى مى آورد و قصورى ندارد كه شوهرش نزديكى با او نمايد هركاه خواهد

مكر ايام حيض پس جدايى ميكند از او شوهرش و فرمود آنحضرت

كه استحاضه باشد عملى كه واجبست بجاى آورد از براى

مكر كه آن زن عافيت داده خواهد شد از آن

مراد از تعجيل ظهر آنست كه تعقيب

را ترك ميكند و بى فاصله عصر را

بجاى مى آورد و همچنين مراد

از تعجيل مغرب آنست كه او را

[illegible] و بعد

[illegible]

جتيب كردن آنست

و از خوش بايد صح

ونشستن

در وقت هر نماز و بعد تشيد بمقدار زمان نماز و ذكر بر وردكار را بجاى

آورد بجهت زيد شحام كه قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ينبغى

للحايض ان تتوضأ عند وقت كل صلوة ثم تستقبل القبلة فتذكر الله

عز وجل بمقدار ما كانت تصلى يعنى شنيدم آنحضرت كه ميفرمود سزاوار

مر حايض راست وضو ساختن نزد وقت هر نماز و بعد از آن روى بقبله

كرده الله تعالى را ذكر نمايد بمقدار آنكه ميكرد آن نماز را و ظاهر لفظ ينبغى استحبابست

نه وجوب و منقول از ابن بابويه آنست كه نشستن واجبست بجهت

زراره از ابى جعفر عليه السلام كه قال اذا كانت المرأة طامثا فلا تحل لها الصلوة

وعليها ان تتوضأ وضوء الصلوة عند وقت كل صلوة ثم تقعد فى موضع

طاهر فتذكر الله عز وجل وتسبحه وتهلله وتحمده بمقدار صلوتها ثم

تفرغ لحاجتها يعنى فرمود هركاه زنى حايض باشد حلال نيست مر او را

نماز كزاردن و بر اوست كه وضو سازد وضوى نماز وقت هر نماز در جاى

پاك الله تعالى را ياد آورده تسبيح و تهليل و حمد ش بجاى مى آورد مانند

مقدار نمازش و بعد از آن فارغ شود از براى حاجت و مضمون اين حديث

با آنكه صريح نيست در وجوب محمولست بر استحباب از براى جمع ميان

دو حديث و اگر وضو ساختن متعذر باشد در مشروعيت تيمم بدل از وضو

دو قولست اظهر آنست كه روا نيست تيمم منع در اينكه مكروهست مر حايض

را حنا كذاشتن زيرا كه نهى وارد است از آن در چندين حديث و كراهت

آن معللست در روايت ابى بصير كه يخوف الشيطان على الحائض يعنى مى ترسد

خوب نقل كردم

شیطان برحایض بدانکه در غالب اوقات خون استحاضه زرد و سرد
و تنکست و استحاضه در اصل استفعالست از حیض و در اصطلاح خونیست
فاسد که بیرون می آید از رکی که در نزدیک رحم و آنرا عاذل میکویند بدانکه
این دو صفت یعنی زردی و سردی مستفاد میشود از حسنهٔ حفص
بن بختری از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلم که قال و دم الاستحاضة
اصفر بارد یعنی خون استحاضه زرد و سرد است و اما رقت خون که
عبارتست از تنکی آن مستفاد است از گفته امام علیه السلم در خبر علی
بن یقطین تدع الصلوة ما دامت تری الدم العبیط فاذا رق و کانت
صفرة اغتسلت یعنی زن ترک نماز مینماید مادام که خون غلیظ بیند
پس هرگاه خون تنک و رقیق شود و زرد بود غسل بجای می آورد و اما
بیرون آمدن این خون بسستی و سنکینی مستندی درین باب ندیدیم
باید دانست که خون استحاضه در اغلب اوقات باین صفاتست پس
منافات ندارد که در بعضی از اوقات سیاه یا سرخ باشد مانند
انکه بعد از اکثر حیض و نفاس باشد زیرا که استحاضه است و اگر چه
بصفت حیض باشد عجب است از محقق در معتبر که فرمود که مقید ساختیم
باغلب از برای انکه زنی که گاه اتفاق می افتد که حیض باشد چنانچه زنی
در ایام عادت خود زرد بیند و این حکم صورتی ندارد زیرا که قید
متعلقست بخون استحاضه چنانچه ما مقید ساختیم نه بخون زرد
بدانکه واقع است در عبارت فقها که هرگاه زنی به بیند کمتر از سه روز

وباشد

و نباشد خون جراحت و دمل پس آن خون استحاضه است این کلیه
مسلم است هرگاه استثنا شود خون نفاس و با وجود این حالت پس
چاره نیست از مقید ساختن خون استحاضه را باینکه خون بصفت
خون استحاضه باشد منهج در اینکه حمل با حیض جمع می آید خلافست

میشود

اظهر آنست که جمع میشود چنانچه مذهب اکثر مجتهدین است و ابو جعفر بن
بابویه و سید مرتضی را نیز این اعتقاد است و شیخ طوسی در نهایه و کتاب
تهذیب و استبصار برینست که اگر زنی حامله به بیند در ایام عادتش حکم
مینمائیم باینکه حیضست و آنچه به بیند بعد از زمان عادتش به بیست روز پس آن خون
نیست حیض و شیخ طوسی در خلاف رفته است باینکه حیضست پس از آنکه
ظاهر شود حمل نه بعد از آن و نقل اجماع برین معنی کرده است و شیخ مفید
و ابن جنید را اعتقاد آنست که با حمل جمع نمی آید و دفع این قول مینماید صحیحه
شیخ طوسی از ابن سنان از ابی عبد الله علیه السلم که انه سئل عن الحبلی
تری الدم ثلثة ایام اتترک الصلوة قال نعم ان الحبلی ربما قذفت الدم
یعنی پرسیده شد آنحضرت از زن آبستن که بیند خون از سه روز آیا ترک
نماز میکند فرمود که بلی بتحقیق که آبستن بسیار باشد که خون را بیندازد
و همچنین صحیحه شیخ طوسی از صفوان که قال سالت ابا الحسن علیه السلم
عن الحبلی تری الدم ثلثة ایام او اربعة ایام اتصلی قال تمسک عن
الصلوة یعنی پرسیدم آنحضرت را از آبستنی که به بیند خون از سه روز
یا چهار روز آیا نماز میکند فرمود که باز دارد خود را از نماز و مانند

۳

صحیحه شیخ طوسی از محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام که گفت سألته عن الحبلی
تری الدم کما کانت تری ایام حیضها مستقیما فی کل شهر قال تمسك
عن الصلوة کما کانت تصنع فی حیضها فاذا طهرت صلّت یعنی پرسیدم
آنحضرت را از زن آبستن که ببیند خون را چنانچه میدید ایام حیض مستقیم
در هر ماه فرمود که نگاه دارد خود را از نماز چنانچه میکرد در زمان حیض پس هر
گاه پاك شود نماز میکرد دوم ثقة الاسلام بطریق حسن از سلیمان بن خالد که
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك الحبلی ربما طمثت فقال
نعم وذلك ان الولد فی بطن امه غذاؤه الدم فربما کثر ففضل عنه فاذا
فضل دفعته واذا دفعته حرمت علیها الصلوة یعنی گفتم آنحضرت را
گردانیده شوم فدای تو زن آبستن بسیار باشد که حایض شود پس فرمود بلی
بتحقیق که فرزند در شکم مادرش غذاء او خون است پس بسیار شود خون
حیضش مانع غذای آن طفل زیاده آید پس آن زن آنرا بیرون میکند و هر گاه
بیرون کرد حرام است بر آن زن نماز و دلیل بر مذهب دوم صحیحه حسین بن
نعیم صحاف است که قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الدم وهی حامل
کیف تصنع بالصلوة فقال اذا رأت الحامل الدم بعد ما تمضی عشرون یوما
من الوقت الذی کانت تری فیه الدم فی الشهر الذی کانت
تقعد فیه فان ذلك لیس من الرحم ولا من الطمث فلتتوضأ
ولتحتش وتصلّ فاذا رأت الحامل الدم قبل الوقت الذی کانت
تری فیه الدم بقلیل او فی الوقت من ذلك الشهر فانه من الحیضة

پس سبیل استحاضه

ام ولدی تری

راوی

راوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را که مادر فرزند من میبیند خون را بعد از آنکه
در حالتی که آبستن است چگونه کند بنماز پس فرمود که هر گاه آبستن ببیند
خون را بعد از آنکه میگذرد بیست روز از آن وقتی که میدید در آن وقت خون را
در ماهی که می نشست آن زن در آن زمان یعنی نماز نمیکرد پس بتحقیق که
نیست آن خون از رحم و نه از حیض باید که وضو سازد و پنبه گذارد در فرج
و نماز گذارد و پس هر گاه ببیند آبستن خون را پیش از وقتی که می دید در آن
خون را اندکی یا در وقتی از آن ماه پس بتحقیق که آن خون از حیض است و اما
در قول سیم مستندی درین باب بنظر نرسیده و شیخ مفید استدلال نموده
است بروایت سکونی از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق از پدرش
علیهما السلام که قال قال النبی صلی الله علیه وآله ما کان الله لیجعل
حیضا مع حبل یعنی نبوده است الله تعالی که بگرداند حیض را با آبستنی
وصحیحه حمید بن مثنی که قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن الحبلی تری
الدفعة والدفعتین من الدم فی الایام وفی الشهر والشهرین فقال
تلك الهراقة لیس تمسك هذه عن الصلوة یعنی پرسیدم آنحضرت را
آبستن که ببیند یکبار و دو بار خون در روزها و در ماه و دو ماه
پس فرمود که آن خون نیست ترشح شده است باید که آن زن خود را
باز ندارد از نماز و جواب ما از حدیث اول آنست که ضعیف است و از دوم آنکه
در موضع نزاع نیست زیرا که این خون جمع نیامده است با صفات حیض

خون را در ماهی که عادت دیدن خون بود
بعد از آنکه گذشت بیست روز از وقتی
در آن وقت خون را م

که عادت دیدن خون داشت م

کوارش

منهج در اینکه هرگاه خون از ده روز بگذرد و آن زن در سن زنی که
حیض بیند باشد بتحقیق که حیض ممتزج بطهر شده است پس آن زن
یا ابتداء دیدن حیض است یا صاحب عادت مستقره است یا مضطربه
و مراد از مبتدءه آنست که عادتش قرار نگرفته باشد خواه دیدن خونش اول
بار باشد یا نباشد و اما مضطربه زنیست که او را عادت مستقره باشد و بعد
از آن فراموش نموده باشد عادتش را بعد از تمهید این مقدمات گوییم
هرگاه خون بگذرد از ده روز بتحقیق که خون حیضش متصل بپاکی او شده
حالش خالی نیست که مبتدأه بوده است یا صاحب عادت بحسب وقت
و عدد یا بحسب عدد تنها یا بحسب وقت تنها یا مضطربه است که
فراموش نموده است هم وقت و عدد را یا هم عدد را تنها یا آنکه در خاطر
دارد اول زمان حیضش را یا میان یا آخر یا وقتی از آن فی الجمله یا فراموش
نموده است هم وقت را تنها پس عدد که مضبوط و محفوظ است او را اما آنکه
محقق است هم او را در وقتی که نصفش کمتر از عدد حیضت باشد و بر تقادیر(?)
اما متحققست هم آن از اعتبیری باید پس این اقسام مستحاضه است چنانچه
بعد از این مذکور خواهد شد منهج در مبتدأه است بدانکه زنی را که
ابتدای حیض باشد رجوع مینماید بسوی ملاحظه و اعتبار خون پس آن
خونی که شبیه بخون حیض است پس آن خون حیض است و آن خونی که
شبیه است بخون استحاضه پس آن خون استحاضه است بشرط آنکه خون

حیض کمتر از سه روز و زیاده از ده روز نباشد این حکم اجماعیست
میانه اصحاب چنانچه محقق در معتبر فرموده است و استدلال نموده است
بچندین حدیث که دلالت دارند بر اوصاف حیض مانند گفته امام علیه السلام
در روایت اسحق بن جریر که ان دم الحیض لیس به خفاء هو
دم حار تجد له حرقة یعنی خون حیض نیست مخفی که خون حیض خونیست گرم
که می یابی سوزش آن را تا تیزی و در روایت حفص بن البختری واقعست که ان دم
الحیض حار عبیط اسود له دفع وحرارة ودم الاستحاضة اصفر بارد
فاذا کان للدم حرارة ودفع وسواد فلتدع الصلوة یعنی بتحقیق که خون
حیض گرم و رنگین و سیاهست که مر آن را در بیرون آمدن دفع و جلدی
عنیف گرمی داشته و خون استحاضه زرد و سرد است
پس هرگاه مر خون را حرارت و دفع و سیاهی باشد باید که ترک نماز کند
بدانکه چنانچه شرطست که خون شبیه بحیض کمتر از سه روز نباشد
باید که بیشتر از ده روز نباشد بعضی که اعتبار توالی کرده اند و آیا معتبرست
در او رسیدن خون ضعیف یعنی سیاه نباشد یا غلیظ نبود با
روز پاکی آن حیض اقل زمان طهر که ده روز است در این دو وجه است
وجه اول آنست که شرطست چنانچه علامه در نهایه جزم بآن
نموده است زیرا که هرگاه بگردانیم خون قوی را حیض خواهد بود
و خون ضعیف طهر زیرا که مقابل آنست وجه دوم آنست که شرط
نیست از جهت ظاهر عموم پس اگر زنی به بیند خون سیاه پنج روز و

خون که م

حیض م

نظر م

وبعد از آن چهار روز خون زرد و بعد از آن ده روز خون سیاه دید
پس بنابر اول تمیز نیست مر آن را و بنا بر قول دوم حیضش پنج روز است
بدانکه هرگاه جمع آید در خونی یکصفت حیض مانند آنکه سیاه باشد
و خونی دیگر سیاه و غلیظ پس حکم اقوی است در اینکه حیض شود اگر
در عدد برابر باشند با اختلاف چنانچه در یکی ثخانة و غلظت باشد و در
دیگری بوی پس آن زن را تمیز نیست منهج در اینمقام دو فرع است اول در
اینست که شرط نیست در تمیز تکرار زیرا که تمیز حاصل میشود بعلامت حیض
پس کافیست امتیاز بآن بخلاف عادت که شرطش تکرار است ظاهر
منتهی آنست که این موضع اتفاقیست میان علما پس اگر ببیند در ماهی
سه روز خون سیاه و در ماه دیگر چهار روز و در ماه دیگر پنج روز پس
آنچه بصفت حیض باشد حیض میکند و باقی را حیض نمیداند بلکه از زمان
طهر میشمرد منهج عادت چنانچه حاصل میشود بشروع در دیدن خون و برطرف
شدن آن همچنین عادت حاصل میشود بسبب تمیز پس اگر دو ماه
ببیند خون را بصفت حیض رجوع بآن مینماید در سایر ماهها و نظر
نماید بسوی اختلاف خون تا که عادت شود بدانکه این در مرتبه ایست
که تمیز در خونش باشد اما اگر خونش تنک رنک باشد و حاصل نشود او را
دو شرط تمیز رجوع مینماید بعادت زنانی که از خویشان او باشند از جانب
پدر و مادر یا از جانب یکی از ایشان و در اینخصوص خویشان پدری
اعتبار نیست زیرا که معتبر طبیعت است و طبیعت میکشاند هر دو

طرف

طرف و بالجمله رجوع مبتدأه با استفاء تمیز بسوی عادت زنان خویشاوند
معروف و مشهور است از مذهب اصحاب و محقق در معتبر استدلال
نموده است بر اینمدعی باینکه حیض عمل میشود در آن بعادت و بامارات
و علامات چنانچه رجوع میشود بصفات خون و هرگاه زنان خویشاوندرا
اتفاق داشته باشد در عادت حیض گمان غالب میشود که این زن از
یکی از ایشانست زیرا که شاذ و نادر است که آن زن اتفاق با ایشان نداشته
باشد و مخالفت با اهل و مردمان خود داشته باشد و همچنین استدلال
نموده است بحدیثی که شیخ طوسی از سماعه نقل فرموده است که قال سألته عن
جارية حاضت اول حيضها فدام دمها ثلثة اشهر و هي لا تعرف ايام اقرائها
قال اقرائها مثل اقراء نسائها فان كان نساؤها مختلفات فاكثر جلوسها
عشرة ايام و اقله ثلثة ايام يعني پرسيدم آنحضرت را از دختری که ببیند
حیض را اول بار پس خونش سه ماه بپاید و نداند روزهای حیضش را
فرمود که حیضش مانند حیض زنان خویشاوندان او باشد و اگر زنان
خویشاوندش مختلف باشند در عادت حیض پس بیشتر نشستن او
ده روز باشد و کمترش سه روز انتهی و مانند روایت شیخ طوسی از
زراره و محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام که قال المستحاضة تنظر بعض نسائها
فتقتدي باقرائها ثم تستظهر على ذلك بيوم يعني فرمود که مستحاضه
نظر کند بعضی زنان خویشاوند خود را پس پیروی نماید بعادت حیض
ایشان و بعد از آن اگر خونش آید یک روز ترک عبادت مینماید بدانکه

نماید

ین دو حدیث ضعیفند اما اول بسبب انکه مرسلست و با وجود ارسال
مضمر است و مشتمل بر چندین واقفی مذهب است و اما حدیث دوم در
طریقش علی بن حسن بن فضالست و این فطحی مذهبست و باندر متن این
حدیث قصوری واقعست بسبب انکه مشتملست بر اینکه رجوع ببعضی از
زنان کند و این خلاف فتوی لیکن شیخ طوسی در کتاب خلاف نقل اجماع
نموده است اجماع را بر صحت حدیث اول پس اگر تمام شود قولش پس آن
دلیلست و اگر ثابت نشود صحت آن توقف در این حکم رواست بسبب
ضعف سندش و مقتضای کلام محقق در شرایع و در معتبر رجوع آن زن
بعادت زنان خویشاوند مشروطست باتفاق ایشان در حیض و طهر
و علامه تصریح نموده است در نهایه که اگر ده زن خویشاوند داشته باشد
و نه نفر از ایشان اتفاق در حیض داشته باشند بحسب زمان و یکی
از آن ده زن مخالفت در عادت حیض با ایشان داشته باشد رجوع
نمینماید آن زن بعادت آن نه زن بلکه رجوع مینماید بعادت زنانی
که در سن با او شریک باشند و شهید سعید ترجیح داده است اعتبار
اغلب را با اختلاف در عادت و این ترجیح ضعیفست زیرا که اگر مستند
میشود بروایت زراره و ابن مسلم واجبست قول رجوع زن بعادت بعضی
از زنان مطلقا یعنی خواه غالب باشند زنان یا نباشند و قائلی در این
باب نیست منهج در اینکه اگر نباشد زن را خویشان که متفق در عادت
حیض بوده باشند رجوع مینماید بعادت زنان همکنان او از همان

شهر چنانچه شیخ طوسی در مبسوط گفته است و بعضی نیز تابع او شده اند لیکن
سندی ظاهر در این باب نیست فلهذا محقق در معتبر گفته است که ما
مطالبه مینماییم او را دلیل زیرا که ثابت نشده است و اگر شیخ طوسی استدلال نموده
نماید بلفظ نسائها باینکه غالبست که آن زن مانند زنانی که متفق اند
در سن و شهر که اتفاق دارند در عادت این استدلال ناتمامست زیرا که
خویشان متشابهند در طبیعت و مزاج پس گمان قوی میشود درباره آن
زن و عادتش هرگاه زنان خویشاوندان او اتفاق داشته باشند
بخلاف انکه خویشاوند او نباشند زیرا که مناسبتی نیست میان ایشان
با انکه اقتضای نماید که رجوع بعادت ایشان نماید فلهذا فرزند [illegible]
معهود است در اکثر اوقات شبیه بخویشاوندان خود و از اینجا
ظاهر گردید که مشابهت معتبر است در خویشاوندان نه مطلقا و لیکن
شهید در ذکری اعتراض نموده است بر محقق باینکه لفظ نسائها دلالت
دارد بر اینکه همکنان یعنی زنانی که با او شریک در سن و شهر باشند بر
ایشان صادقست که زنان اویند زیرا که اضافه صادقست بادنی
ملابسه و مناسبتی و ظاهر است که هرگاه زنان با او در سن و شهر
شریک باشند صادقست بر این بار که زنان اویند یعنی نسبت بان
میتوان داد و اما مشاکلت و مشابهت حاصل می آید او را با آن زنان هرگاه
اتفاق در سن و شهر داشته باشند بلکه در غالب اوقات و این سخن
خالی نیست از نظر و تامل زیرا که خلاف متبادر از عبارتست لفظست و باز

با او دارند
او نیز مثل آنها باشد

سیوم
رکانی باشد از برای نسبت دادن زنانرا و مشارکت در سن و شهر پس
اگر اتفاق دیگری این دو باشد بان نسبت ملاحظت با او پیدا میشود و حال
آنکه کسی قایل باین نیست و با صحت آن قول بر تقدیریست که عمل بآن دو
حدیث شود که نصّ انها در آن واقعست و اگر بسبب ضعف آن دو حدیث
عمل بآنها نشود آن قول ساقطست منهج در اینکه اگر زنان خویشاوند یا همشهری
مختلف در عادت باشند یا بیکه زن مبتدءه بگرد و اصلا حیض خود را در
هر ماهی هفت روز یا ده روز نماند و سه روز از ماهی دیگر مخیرست
در عمل میان این دو حکم و بعضی را اعتقاد آنست که ده روز میگیرد حیض را
در هر ماه و بعضی را اعتقاد آنست که سه روز و بالجمله اصحاب را اختلاف
واقعست درین باب شیخ طوسی در کتاب جمل فرموده است که در مبتدءه
هرگاه خویشاوند و همشهری نداشته باشد یا باشند لیکن در عادت
مختلف باشند بتحقیق که ترک نماز و روزه کند در ماه اول کمترین ایام حیض
که سه روزست و در ماه دوم ده روز که اکثر حیض است اعتبار مینماید
و در هر ماهی هفت روز را حیض میگیرد و مثل این گفته در مبسوط آورده است
و در موضع دیگر از مبسوط گفته است که زنان مبتدءه هرگاه اقران و اقربا
نداشته باشند و تمیز نیز در خونش نباشد ده روز را حیض میگیرد و بعد
از آن ده روز را زمان پاکی از حیض و بعد از آن ده روز را حیض میگیرد و
همچنین و محقق در معتبر حکایت کرده است از بعضی فقها که در هر ماهی ده
روز را حیض میگیرد که اکثر حیض است زیرا که زمانی نیست که ممکنست که حیض .

یا شش روز

باشد

باشد و سید مرتضی را اعتقاد آنست که مخیرست حیض گرفتن از سه روز
تا ده روز و ابن جنید را اعتقاد آنست که ترک نماز میکند در هر ماه سه
روز را حیض میگیرد و بیست و هفت روز را پاک میداند شیخ طوسی و کسانی
که تابع او بیند استدلال نموده اند بر اینکه هفت روز هر ماهی را حیض میگیرد
بحدیث یونس از صادق علیه السلام که قال تحیض فی کل شهر فی علم الله سبعة ایام
وستة ایام یعنی فرمود که زن مبتدءه در هر ماهی در علم الله تعالی هفت روز
و شش روز و مقتضای این حدیث تخییرست میان شش و هفت پس
روا نیست استدلال ایشان ازین حدیث بهفت روز و استدلال نموده اند
آنجمع که قایلند باینکه سه روز از هر ماهی و ده از ماه دیگر بحجت شیخ طوسی
از حسن بن علی بن فضال از عبد الله بن بکیر از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام
که قال المرأة اذا رأت الدم فی اول حیضها واستمر الدم ترکت الصلوة عشرة ایام
ثم تصلی عشرین یوما فان استمر بها الدم بعد ذلک ترکت الصلوة ثلثة ایام
وصلت سبعة وعشرین یوما یعنی زن هرگاه ببیند خون را در اول حیض
و خون مستمر شود پس ترک نماز میکند ده روز یعنی ده روز را حیض
میگیرد و بعد از آن بیست روز را حیض نمیگیرد پس اگر مستمر شود با خون
بعد از آن ترک نماز میکند سه روز و نماز میگزارد بیست و هفت روز را
حسن و ابن بکیر گفته اند که چاره نیست ازین حکم و بان روایت کرده است
عبد الله بن بکیر که قال فی الجاریة اول ما تحیض یدفع علیها الدم فتکون
مستحاضة انها تنتظر بالصلوة فلا تصلی حتی یمضی اکثر ما یکون من الحیض

حیض سوم

فاذا مضی ذلك وهو عشرة ایام فعلت ما تفعله المستحاضة ثم صلت
فمکثت تصلی بقیة شهرها ثم تترك الصلوة فی المرة الثانیة اقل ما تترك امرأة
الصلوة وتجلس اقل ما یکون من الطمث وهو ثلثة ایام فان دام علیها الحیض
صلت فی وقت الصلوة التی صلت وجعلت وقت طهرها اکثر ما یکون من
الطهر وترکها الصلوة اقل ما یکون من الحیض یعنی معهود بود دختری
که اول بار حایض شود و خون از وی می آید پس استحاضه ... محقق ... انتظار
انتظار نماز کند پس نماز نکزارد تا که بکذرد اکثر زمان حیض پس هر گاه که کذشت
که ده روز است پس کند آنچه میکند زن مستحاضه بعد از آن نماز بجا
می آورد پس نماز بجای می آورد باقی ماه را و بعد از آن ترك نماز کند بار دوم
در کمتر زمانی که زن نماز را ترك میکند یعنی می نشیند یعنی ترك نماز میکند سه روز
که کمتر زمان حیض است پس اگر خون حیض مستمر شود نماز میکزارد در وقتی
که نماز میکزارد و میکرداند زمان پاکی خود را زیاده روزهای پاکی که بیست و
هفت روز است و ترك نماز مینماید کمتر زمان حیض و بالجمله احادیث وارده
درین باب ضعیفند چنانچه محقق در معتبر و علامه در مختلف نیز گفته اند
و مقتضای این دو حدیث آنست که حیض هر دو سه روز در غیر ماه اول
است و نیست در اینها دلالت بر اینکه حایض بودن او به ده روز بعد از
سه روز است چنانچه شیخ و تابعانش نقل کرده اند و محقق در معتبر بعد از آنکه
حکم بضعف روایات وارده درین باب نموده گفته است که وجه نزد من
آنست که مبتدئه و مضطربه سه روز را حیض میکیرند زیرا که آن یقین

است

است و تتمه روزها نماز میکزارد و روزه میدارد از برای استظهار یا بسبب
عمل بر اصل دلیل لزوم عبادت و این سخن رواست و دو حدیث را دلالت
بر این مدعی و اجماع را نیز ناسید ایست زیرا که خلافی که واقعست در زیاده
از سه روز است نه در سه روز بجا آنکه مقتضای مرسله یونس مخیر بودن
زن است میان شش روز و هفت روز و محقق در معتبر جزم نموده است
بنابر عمل او بروایت و علامه در نهایت تقویت داده است وجوب
عمل آن زن را بخلاف آن کسانی که کلامشان میباید مخیر بودنش در روز هفتم
میان وجوب نماز و عدم وجوبش و این حکم از علامه ناصوابست زیرا که
منقوض است بحکم او در ایام استظهار و با نمانع نیست تخیر میان وجوب
و عدم وجوب چنانچه مسافر مخیر است در بعضی مواضع میان قصر و تمام
پس آن زن هر گاه اختیار عددی نمود مخیر است هر جای که خواهد کذارد از
ماه و تعیین نیست اولش اگر چه اولی آنست و مقتضای مرسله حدیث
ابن ابی بکیر آنست که سه روز را بعد از ده روز اعتبار مینماید و سه روز
بعد از بیست و هفت روز همیشه و شبهه نیست که این اولی است
در اینکه صاحب عادت میکیرد عادت خود را حیض و غیر زمان عادت
خود را استحاضه پس اگر مجتمع شود مع آن زن را با عادت تمیز هم حا
صل نیست که موافق یکدیگر است عادت با تمیز یا بنحوی که در زمان عادتش
خون را بصفت حیض دیده است یا آنکه در زمان عادتش خون زرد بصفت
حیض ندیده و بعد از آنکه گذشته از زمان عادتش ده روز خون را بصفت

حیض دید پس عادت را حیض میگیرد و غیر آنرا استحاضه و اگر عادت و تمیز
مختلف باشند و جمع میان آنها ممکن نباشد چنانچه ببیند زن در زمان عادت
خون زرد و پیش از آن یا بعد از آن بر صفت حیض ببیند و مجموع از ده روز
بگذرد بشرط آنکه در میان عادت و تمیز یعنی خونی که بر صفت حیض باشد ده روز
که اقل طهر است فاصله نشود شیخ طوسی در جمل و مبسوط فرموده است که رجوع
بنماید بتمیز یعنی آنچه بر صفت حیض باشد حیض میگیرد و آنچه بر صفت حیض
نباشد استحاضه و محقق در شرایع حکم نموده است بتخییر یعنی اختیار دارد
میان رجوع بعادت یا تمیز و در معتبر ذکر نکرده است و حق مذهب اول است
یعنی رجوع میکند بعادت نه بتمیز و دلیل بر اینمدعی حسنین حدیث است که
دلالت بر اعتبار عادت مطلقا دارد الی آنکه مقید شده باشد بانتفاء تمیز چنانچه واقع است
در صحیحه حسین صحاف که فلتمسک عن الصلوة عدد ایامها یعنی باید نگاه دارد
خود را از نماز بعدد ایامش و همچنین در صحیحه محمد بن عمرو بن سعید که تنتظر
عدة ما کانت تحیض ثم تستظهر بثلثة ایام ثم هی مستحاضة یعنی
انتظار میکشد آن زن زمان عادت حیضش یعنی ترک عبادت نماید و
بعد از آن سه روز استظهار مینماید یعنی ترک عبادت تا اینکه حالش
ظاهر گردد و بعد از آن مستحاضه است و شیخ طوسی استدلال نموده است برجوع
بتمیز بگفته امام علیه السلام در حسنه حفص بن البختری که ان دم الحیض حار عبیط
اسود یعنی خون حیض گرم و تیره و سیاه است و غیر این حدیث از احادیث
که مشتملند بر بیان اوصاف حیض اما جواب از این حدیث و غیره باینکه ابتدا

ببیند م

که عبادت است م

عادت مینماید چنانچه مذهب مفید و سید مرتضی و ابن ... و شیخ طوسی ... فرمود که رجوع بتمیز مینماید م

دلالت

مقدار رجوع

صفت خون ساقط میشود اعتبار با عادت زیرا که عادت قوی‌تر است
در دلالت و بصحیحه محمد بن مسلم که قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن المرأة
تری الصفرة والکدرة فی ایام حیضها قال لا تصلی حتی تنقضی ایامها فان
رأت الصفرة فی غیر ایامها توضأت وصلت یعنی پرسیدم آنحضرت
را از زنی که میبیند زردی و تیرگی خون را در ایام حیضش فرمود که نماز بجا نیاورد
تا که زمان عادتش برطرف شود و پس اگر ببیند زردی در غیر ایامش وضو
سازد و نماز گزارد و حجت بر کلام شیخ علی قدس الله نفسه الزکیه که عادت
اگر مستفاد از شروع و انقطاع خون بهم رسیده باشد مقدم است بر تمیز و عادت
مستفاد از تمیز باشد مقدم بر تمیز نیست تا لازم نیاید زیادتی فرع بر
اصل ولی این قول ضعیف است منهج در اینکه عادت زنی اگر مستقر شده باشد
بجهت عدد و وقت عدد را مقدم بر آن وقت دید یا متاخر از آن وقت
آن عدد را حیض میگیرد و اعتبار وقت نمی‌نماید زیرا که عادت گاه باشد
که مقدم شود و گاه بود که متاخر شود خواه آن خون را که دیده بر صفت خون حیض باشد
یا نه ببیند ولیکن واجب است احتیاط در سه روز که صاحب عادت مطلقا
و بعضی را اعتقاد آنست که واجب است استظهار بر کسی که خونش مقدم باشد
بر عادت تا سه روز یا وقت حیض منهج در زن مضطربه
العادت است یعنی خون حیضش مضطرب باشد یعنی فراموش نموده باشد
عادتش را چنانچه محقق در معتبر تصریح در این مسئله نموده است باینکه
زنی هرگاه مضطربه العاده باشد اظهر آنست که رجوع بتمیز مینماید بسبب

بر حیض از صفت

ترک نماز کند م

فرموده م

و اگر م

هرگاه م

پیش از آن وقت دید یا بعد م

و احتیاط در م

عموم دلیلهائی که دلالت دارند بر رجوع بتمیز و بعضی از مجتهدین محققین را
اعتقاد آنست که مضطربه زنیست که فراموش نموده باشد عادت خود را
عادتش یا که فراموش نموده باشد وقت باشد یا عدد یا وقت و عدد را
فراموش نموده باشد و حق آنست که حکم برجوع آن زن بسوی تمیز مطلقا
روا نیست زیرا که این حکم مستمر نیست در جمیع مراتب زیرا که زنی که عدد
حیض خود را در خاطر داشته باشد و لیکن وقت را فراموش نموده اگر
تمیزش معارضه نماید با عدد ایام عادتش آن زن رجوع بتمیز نمینماید بنابر
ترجیح عادت بر تمیز و همچنین قول در زنی که وقت عادتش را در خاطر
داشته عدد را فراموش نموده باشد رجوع بوقت مینماید نه بعدد و ممکن
است که گفته شود از قبل این محقق عذری باینکه مراد برجوع بتمیز در حالتیست
که مطابق باشد تمیز با عادت اما دلیل آنچه ذکر کرده است از ترجیح عادت
بر تمیز تا اینجا منتهی شد کلام محقق و مخفی نیست بنابر این عذر اگر
اعتبار تمیز را ظاهر نمیشود مر اعتبار تمیز را فایده و ممکنست که گفته شود اعتبار تمیز
در جانب آنچه فراموش شده تنها یا تخصیص مضطربه بنا بر تسمیه زنیست
اگر فراموش نموده باشد وقت و عدد را باهم بدانکه محقق را اعتقاد در
وقت و عدد ترک نماز نمینماید مگر بعد از گذشتن سه روز و حکم برو جوب
احتیاط برای این زن تمام میشود در زنی که وقت را فراموش نموده باشد
اما زنی که در خاطر داشته باشد وقت را بتحقیق که حایضست بدیدن
خون تا اینجا حاصل کلام محقق است و حق آنست که حکم بحایض بودن

او نموده میشود بدیدن خون هرگاه بر صفت حیض باشد منهج در اینکه
زن مضطربة العادت اگر او را تمیز در خون نباشد در این مقام سه مسئله است
اول آنست که فراموش نموده باشد وقت را و در خاطر داشته باشد عدد را
شیخ طوسی را اعتقاد آنست که عمل مینماید در کل زمان آنچه مستحاضه عمل
مینماید و غسل از برای انقطاع حیض بجای میآورد در هر وقتی که احتمال
انقطاع خون دارد و روزه ایام عادت خود را قضا میکند و بالجمله در
کتاب مبسوط شیخ طوسی این قول را فرموده است و اکتفا باین نموده است
بلکه واجب ساخته است بر آن زن اجتناب از آنچه که حایض اجتناب
از آن مینماید از برای آنکه عمل بجمیع مراتب احتیاط نموده باشد و اکثر مجتهدین
رفته اند باینکه اختیار مجتهد و کذا است عدد حیض در هر وقت که
خواهد از ماه و موضع نزاع در این باب در مرتبه ایست که حاصل نباشد
آغاز ماهی که معلوم فی الجمله باینکه عدد حیضش کمتر باشد از وقتی که
نصفش زیاده باشد از آن عدد یا برابر آن باشد اما اگر عدد زیاده باشد
بر نصف زمانی که تعلق بآن گرفته است کم شدن عدد حیض بتحقیق
بر متعین است که آنچه زیاده از نصف بود و ضعفش بیقین حیض بوده
در این حال عمل مینماید در جمیع آن زمان عمل مستحاضه مثال اول آنست که هرگاه که
پنج روز یا چهار روز در ده روز بتحقیق که حیض بیقین نیست مر آن زن را چه
زیرا که عدد حیضش مساوی نصف زمان یا کمتر از آنست و مثال دوم
هرگاه که بشود شش در ده روز بتحقیق که پنجم و ششم بیقین حیض است

زیرا که منه رجبت پنجم و ششم بر تقدیری که حیض در پنج روز اول باشد یا در پنج
روز آخر یا در میان و اینجا است که دانسته میشود احکام مسایل مزج از
آنجمله اگر زنی بداند حیض او شش روز است و مشتبه شود بر آن زن که آن شش روز
در یکی از دو نصف ماه است یا نصف دیگر پس آن زن که مذکور شد کرده است شش روز را
در وسط ماه پس مر آن زن را دو روز بیقین حیض است که آن دو روز
پانزدهم و شانزدهم است و دهه اول از ماه متیقن است که حیض نیست
و متعلق است احتمال انقطاع به پانزدهم تا بیستم ماه بنا بر احتیاط جمع
میکند در چهار روز اول از ده روز وسط میان عمل مستحاضه و تروک
حایض و در چهار روز دوم میان هر دو و میکند غسل انقطاع حیض نزد هر
وقت هر نمازی بنا بر قول مشهور و بالجمله این دو روز یقین است پس آن زن
مخیر است دیگر چهار روز مقدم را با آن ضم کند یا چهار روز موخر را یا تفریق
و موافق احتیاط در این صورت یکی روز مقدم یا دو روز یا سه روز و تتمه را
از روز بعد از پنجم و ششم دوم آنست که وقت را در خاطر داشته باشد
و عدد را فراموش نموده باشد پس اگر در خاطر داشته باشد اول حیضش
را تمام میکند سه روز یعنی دو روز را با آن ضم میکند پس بیقین این
سه روز حیض است و هفت روز دیگر تا ده روز تمام مشکوک فیه است
پس جمع مینماید از آن روز آنچه اختیار کرده و باقی استحاضه است مانند
هفت روز سابق و محقق در معتبر ترجیح داده است اقتصار بر سه روز
زیرا که مکلف است به عمل که حیض است [illegible] یقین که سه روز است و این فوق

که متصل هم

ده روز از میان هم

حیض هم

خواهر بودم

نکوست

نکوست و هر گاه آخر روز حیض خود را میداند آنرا نهایت حیض میکند
و دو روز مقدم بر آنرا حیض میداند و هفت روز مقدم بر سه روز جمع مینماید
میان تروک حیض مانند مسجد نرفتن و سوره عزایم نخواندن و عمل مستحاضه کردن
و اگر وقت را فی الجمله داند پس آن روز حیض است یقین و بنا بر احتیاط
تمام مینماید آنرا ده روز جمع میشود و آن زن را سه تکلیف عمل استحاضه
و تروک حیض و غسل انقطاع پس اگر آن روز را نهایت حیض کرد دو روز
مقدم را حیض میداند و اگر اول داند دو روز موخر را حیض میداند یا یک
روز سابق و یک روز لاحق پس آن روز را حیض میداند یقین و در
نه روز سابق و نه روز لاحق عمل استحاضه و تروک حیض در نه روز
متاخر آن روز یا آن عمل استحاضه و تروک حیض و غسل انقطاع در هر وقت
نماز و بنا بر رجوع به روایات که شش روز را حیض میکند از هر ماه خواه
آن روز را آخر داند یا اول داند یا میان داند خواه دو روز سابق بر آن
روز را حیض داند و سه روز بعد از آنرا یا بر عکس یا یک روز بر آن روز
را با چهار روز بعد از آن یا بر عکس و بر این قیاس سایر احتمالات و همچنین
اگر هفت روز را حیض کرد از هر ماهی یا سه روز از هر ماهی و ده روز
از ماه دیگر و احتمالات جاریست چنانچه گذارش یافت و تتمه را عمل استحاضه
مینماید و بنا بر عمل به روایات جمع نمینماید میان آن تکالیف و روزه
آن روزها را قضا میکند دون نماز و اگر زنی یقین داند که حیضش می
باشد در هر ماه نه روز اول واجب اول واجب نیست بر او قضای ده روز

استحاضه کردن

سابق هم

یا در هشت روز اول پس واجب نیست بر او قضای روز نهم و اگر نه دانند
چند روز است بنابر عمل بر روایت دانسته و بنابر قول اول یازده روز
را قضا مینماید بسبب احتیاط زیرا که احتمال ملفق دارد یعنی که روز
اولش احتمال دارد که در وقت بین بین باشد و آخرش روز یازدهم
پس یازده روز احتیاطاً قضا روزه‌اش را میکند و سه روز را حیض میداند
و تتمهٔ ماه نماز میگزارد دو روز میگیرد از باب استظهار یا بسبب علم باصالة در
لزوم عبادت چنانچه محقق در معتبر فرموده است نظر باینکه روایات
ضعیفند لا اعتبار جمع میان تکالیف روا نیست باینکه ترک حیض و غسل
انقطاع و عمل استحاضه زیرا که دشوار است و حرج منتفی است بود باید و
روایت محمد بن [illegible] روایت عمل برا [illegible] باینکه در طریقشان محمد بن عیسی
از یونس واقع است ولیکن حق آنست که شهرت در نقل این احادیث و
فتوی بمضمون آنها تا آنکه بعضی آنرا اجماعی شمرده اند فلذلک شهید سعید در
ذکری عمل بمضمون آنها نموده است بسبب تمسک باخبار مذکوره ساختیم و
مویدش آنست که حکمت باری اجل و اعظمست از اینکه بگذارد حکم
خود را مبهم با آنکه عام البلوی در هر زمان و مکان است و در زبان شارع
حکم بآن نیامده باشد پس هم اگر فراموش نموده باشد عدد و وقت را
در هر ماه هفت روز یا شش روز یا از ماه دیگر ده روز میگیرد مادام
که اشتباهش باقی باشد عمل بر روایات چنانچه معروف و مشهور است
میان اصحاب بلکه شیخ در کتاب خلاف نقل اجماع بر این مدعی نموده است

را بگاهی آورد هم

و امتحان آن شامل است صح

اول سه روز از ماه

آنست که مستحاضه مطلقست یعنی شامل سه فرد قلیله و کثیره و متوسطه
و چونکه قلیله احادیث صحیحه بجهة دلالت دارند بر اینکه غسل در بارهٔ او
واجب نیست باقی ماند متوسطه و کثیره در این حکم و قیاس بر این حدیث
صحیحه صفوان بن یحیی از ابی الحسن علیه السلام قال قلت له جعلت
فداک اذا امکثت المرأة عشرة ایام تری الدم ثم طهرت فمکثت ثلثة
ایام طاهرا ثم رأت الدم بعد ذلک أتمسک عن الصلوة قال لا هذه
مستحاضة تغتسل و تستدخل قطنة بعد قطنة و تجمع بین صلوتین
بغسل و یأتیها زوجها اذا اراد یعنی میگوید راوی که گفتم مر آنحضرت را
که گردانیده شوم فدای تو هر گاه زن دید خون را ده روز که میدید خون را
یعنی حیض را پس سه روز منقطع شد خونش و بعد از آن دید خون را بعد از آن
آیا باز میدارد خود را از گزاردن نماز فرمود که نه آن زن مستحاضه است غسل
میکند و پنبه میگذارد در فرجش بعد از پنبه و جمع مینماید میان دو نماز بیک
غسل و شوهرش می‌آید او را هر گاه خواهد الجمعی از مجتهدین که قایلند بفرق
میان کثیره و متوسطه بصحیحه حسین بن نعیم صحاف از ابی عبدالله علیه السلام
حیث قال فیها ثم لتنظر فان کان الدم فیما بینها و بین المغرب لا یسیل
من خلف الکرسف فلتتوضأ و لتصل عند وقت کل صلوة ما لم
تطرح الکرسف فان طرحت الکرسف عنها و سال الدم وجب
علیها قال و ان کان الدم اذا امسکت الکرسف یسیل من خلف
الکرسف صبیا لا یرقی فان علیها ان تغتسل فی کل یوم و لیلة ثلث

مرّات یعنی فرمود آنحضرت که پس زن نظر نماید بسوی آنکه خون در میان او و
میان مغرب جریان نکند از عقب پنبه از خود و خون سیلان کرد واجبست
بر آن زن غسل و اگر پنبه را ببیند از دو خون سیلان نکند باید که وضو سازد
و نماز گزارد و نیست غسل بر آن زن فرمود و اگر باشد خون هر گاه پنبه را
فرو گیرد و سیلان نماید از پشت پنبه یعنی تجاوز کند بر آن زنست غسل کردن
در هر شبانروزی سه بار و مانند صحیحهٔ زراره که قال قلت النفساء متی تصلی
قال تقعد قدر حیضها و تستظهر بیومین فان انقطع الدم و الا اغتسلت
و احتشت و استثفرت و صلت فان جاز الدم الکرسف تعصبت
و اغتسلت ثم صلت الغداة بغسل و الظهر و العصر بغسل و المغرب و
العشاء بغسل و ان لم یجز الکرسف صلت بغسل واحد یعنی گفتم
زن صاحب نفاس چه وقت نماز میکند فرمود که بنشیند در قدر ایام
حیضش و انتظار بکشد دو روز پس اگر منقطع شود خون و اگر منقطع نشود
غسل کند و پنبه بگذارد و خرقه بگذارد و نماز کند پس اگر خون بگذرد از پنبه
را تعصیب خرقه میکند و غسل بجای می آورد و بعد از آن نماز صبح را بجای می
آورد بغسل و نماز ظهر و عصر را بیکغسل و مغرب و عشا را بیک غسل و اگر خون
در نگذرد از پنبه نماز میگزارد بیک غسل و آنکه استدلال کرده اند بتفصیل
این هر دو حدیث نه ثابت اما از حدیث اول بسبب آنکه موضع استدلال
آن از گفته امام علیه السلام که فان طرحت الکرسف عنها و سال الدم
وجب علیها الغسل یعنی پس اگر ببیند از پنبه را آن زن و خون در گذرد

باید که وضو و نماز گزارد در هر وقت نماز مادام که پنبه را [illegible] اندا خت

لیس کل ان نفاس [illegible]

لیس کل ان نفاس [illegible]

واجب یعنی فرمود که غسل نفسا واجب و غسل فرزند زاییده شده
و غسل مرده واجبست و این حدیث ضعیفست از حیثیت عثمان بن
عیسی و سماعه زیرا که هر دو واقفی مذهبند و معتمد استحبابست
در طهارت ترابیت بدانکه طهارت منقسم میشود بدو قسم آبی و خاکی
اول را اختیاری و دوم را اضطراری گویند و طهارت خاکی تیممست و تیمم
در لغت بمعنی قصد است چنانچه الله تعالی فرموده است که و لا تیمموا الخبیث
منه تنفقون یعنی قصد منمایید بدی از مال که انفاق نمایید از آن
و همچنین فرموده است که فتیمموا صعیدا طیبا یعنی قصد خاک پاک
نمایید از زمین و باصطلاح اهل شرع عبارتست از زدن هر دو دست
بر زمین و مسح بروی و هر دو دست کشیدن بر وجه قربت و تیمم
ثابت بقرآن و حدیث و اجماعست چنانچه فرموده است الله تعالی
که و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط
او لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا
بوجوهکم و ایدیکم یعنی اگر بوده باشید بیمار یا در سفر یا بیاید
یکی از شما از غایط یا نزدیکی کرده باشید زنان را و نیابید آب را پس
تیمم نمایید بخاک پاک پس مسح نمایید بروهای و دستهای خویشتن باید
جمعی از مفسرین ذکر کرده اند که او در کریمه او جاء بمعنی واو است مانند
گفته حق تعالی و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون یعنی فرستادیم
او را بصد هزار و زیاده و آنکه کلمه او بمعنی واو است [illegible] که آمدن از غایط

بعضی از جنس بیماری و سفر تا که عطف آن بر آنها روا باشد زیرا که
چه بیماری و سفر سبب مباح بودن تیمم است و آمدن از غایط سبب
وجوب وضو و غسل است ختم بیضاوی که مذکور است وجه این تقسیم آنست
کلی که رخصت تیمم کردن باشد محدث است یا جنب و حالی که
اقتضا میکند رخصت تیمم را اکثر در غالب اوقات بیماریست یا
سفر و چونکه جنب گذارش یافته است اکتفا نمود و بعد از آن گفته که حاصل
تفسیر این که آنست که اگر باشید جنب بیمار یا در سفر یا هر محدث باینکه
باینکه از غایط بیاید یا زنان را مس نموده باشید و اگر آب را نیابید
تیمم کنید تا اینجا تمام شد کلام بیضاوی و حق آنست که جنب در این
آیه مذکور است باز زیرا که مراد از لامستم النساء مجامعت با زنانست
و کنایت از آنست نه آنکه مراد از آن مس کردن زنان و دست خود را
باینان رسانیدن باشد یا ذکر حدث بالعرض مذکور شده باشد
و اما احادیث در باب تیمم بسیارند از آنجمله گفته نبی صلعم الصعید الطیب
طهور المسلم و ان لم یجد الماء عشر سنین یعنی خاک پاک پاکی مسلمانست اگر
چه نیابد آب را ده ساله و گفته حضرت صادق علیه السلام ان الله جعل التراب
طهورا کما جعل الماء طهورا یعنی بتحقیق که الله تعالی گردانیده است خاک
را پاک چنانچه آب را پاک و اما اجماع از جمیع مسلمانانست کافه منهج در آنچه
که تیمم کردن سبب آن روا است اول نبودن آب است و میسر نبودن رسیدن
بآن و ترسیدن از استعمال آن و مفاد کل آنها یک جز است که آن عبادت

الله تعالی در بیان حالش
و چونکه محدث گذارش
نیافته بود ذکر اسبابش
نمود ح

از برای

بنیت زیرا که گرفتن آنها بغیر استعمال اگرچه جایز است بدلیل اصل لیکن
سبب امر حرام بالعرض میشوند زیرا که در اینها علو و بلندیست و طلب
بزرگی و ریاست که سبب هلاکت نفس است نعوذ بالله منه و در
مقام چندین تفریعست اول اینکه خوردن و آشامیدن از ظروف
طلا و نقره حرام است اما طعام یا آبی که در آن کرده باشند حرام نمیشود
زیرا که در حدیث نهی واقع است از استعمال آنها پس شامل مستعمل که طعام
و آب نیست و از شیخ مفید نقل شده است که حرام میداند طعام و آب
را بانکه گویی استدلال نموده آنجناب بحدیثی که گذارش یافت [illegible] یجرجر
فی بطنه نار جهنم وجه استدلال آنکه آتش خواهد گردید پس لازم می آید
که طعام حرام باشد جواب از این استدلال آنکه حقیقت [illegible]
و مستفاد از معنی مجازی آنست که این خوردن در دار دنیا سبب داخل
شدن آتش در روز قیامت در شکمش خورنده میشود و این لازم ندارد
که نفس ماکول و مشروب حرام باشد دوم محقق در معتبر برانست که اگر
کسی وضو یا غسل کند از ظرف طلا و نقره وضو و غسلش باطل نمیشود زیرا که بر
داشتن آب جزئی از وضو و غسل نیست تا نهی از آن متعلق بنهی جزو وضو
و غسل شده سبب بطلان آنها گردد بلکه شروع در وضو ساختن یا
غسل کردن در اینصورت واقع میشود و علامه در منتهی حکم نموده است
به بطلان وضو و غسل در اینصورت بدلیل آنکه تمام نمیشود طهارت مگر
بانتزاع آب یا برداشتن آب از آن ظرف که منهی عنه است پس محال است

شده

در حرام بودن

که امر شارع بآن شده باشد و این حکم عامست اگر مقدمهٔ واجب واجب
باشد و حق آنست که مقدمهٔ واجب بمعنی لا بد منه است بمعنی که تارک مستحق
عقاب نیست چنانچه در اصول مقرر شده است سیم در اینکه اگر گرفتن
طلا و نقره از برای غیر ظروف در جائی که غرض صحیحی بآن متعلق شود مانند آنکه
میل از طلا و نزدیک قبضهٔ شمشیر بلندی هست که بعد از آن شمشیر می باشد
مشهور آنست که جایز است اگر از طلا باشد و همچنین کردن طلا و نقره بر قابعهٔ
شمشیر و گاه باشد که پایهای دندان از طلا مستحکم ساخته و یا بینی که بریده
و یا بینی از طلا سازند و غیر چون عنبردان و سرمه دان از طلا و مانند
آن تردد است منشاش شک در اطلاق اسم آنیه جمع اناء است برای اینها
و بالجمله مراد از آنها ظروفیست که پیاله یا طشت یا کوزه یا سبوی و مانند اینها باشد
و محسنین کلام در جواز تزیین مساجد و مشاهد مقدسه و نقندیلهای از
طلا و نقره زیراکه اینها را این اسامی در شرع نمیگویند اما زینت دادن سقفها
و دیوارها از طلا شیخ طوسی را اعتقاد آنست در کتاب خلاف که جایز است
زیراکه نصی وارد نیست بر تحریم آن و اصل اباحتست و منقولست از ابن ادریس
منع از آن و این اولی است زیراکه تعطیل مال و تضییع آن در غیر اغراض
صحیحه است چنانچه ظاهر میشود از فحوای گفته حضرت امام رضا علیه السلام
در صحیحهٔ محمد بن اسمعیل که عباسی در وقت حیله و مکر نمودنش با آنحضرت
ساخت از برای ایشان قضیب ملبس من فضة من نحو ما یعمل للصبیان
یکون فضة نحو من عشرة دراهم فامر به ابو الحسن علیه السلام فکسر یعنی شمشیر را بای

آنیه

در کتاب خلاف

[...]یکه غلاف آن بود از نقره مانند شمشیری که از برای طفلان سازند و
[...] آن ده درم بود پس حضرت ابو الحسن علیه السلام امر نموده پس شکسته شد
در اینکه روا است فروختن ظروف طلا و نقره یا اگر تجویز گرفتن آنها از
[...]غیر استعمال نمائیم یا مطلوب شکستن آنها باشد اگر اعتماد بر صحیحه باشد
شکستن آنها و اگر کسی این ظروف را بشکند ضامن ارش نخواهد بود اگر
[...] ابل بحرمت اخذ و ساختن آنها سوم زیراکه حرمت نیست مر این ظروف را
در اینکه ظروف اگر نقره اندود باشد کراهت دارد استعمال آن و بعضی را
اعتقاد وجوب اجتناب از موضع نقره است و بالجمله اصحاب را اختلاف است
[...] است در این باب شیخ طوسی را اعتقاد آنست که حکم آن حکم ظروف طلا و
[...] است چنانچه روایت نموده است حلبی در حدیث حسن از ابی عبد الله
علیه السلام که قال لا تأکل فی آنیة من فضة ولا فی آنیة مفضضة یعنی مجوف
ظروف از نقره و نه در ظروف نقره اندود و در مبسوط فرموده است
جایز استعمال آنهاست لیکن دور گرداند دهن خود را از موضع نقره
موضع نقره چنانچه علامه اختیار این نموده است و جمیع متاخرین
صحیحهٔ عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام که قال لا بأس ان تشرب
[...] فی القدح المفضض واعزل فمک عن موضع الفضة یعنی
[...] نیست در آشامیدن مرد در پیاله نقره اندود و جدا کردن دهن
[...] از موضع نقره و امر بجدا کردن لب از موضع نقره ظاهرش وجوب
محقق در معتبر فرموده است که جدا کردن دهن از موضع نقره سنت است

بت

بظاهر صحیحه معویه بن وهب که قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الذهب فی القدح
فیه ضبة فضة قال لا بأس الا ان یکره الفضة فینزعها عنه یعنی پرسیده
شد آنحضرت از آشامیدن در پیاله که در آن بخیه نقره باشد فرمود که ضرر
ندارد مگر که کراهت از نقره داشته نقره پس جدا میسازد نقره را از آن پیاله و اظهر
آنست که ظروف اندوده شده از طلا مانند ظروف اندوده شده است از
نقره در حکم بلکه اولی است بمنع منهج در اینکه حرام نیست استعمال ظروف غیر
طلا و نقره از انواع معادن و جواهر اگرچه قیمت آنها زیاده باشد از قیمت
طلا و نقره مانند یاقوت و زبرجد و لؤلؤ و دلیل بر جواز آنها اصل است
عاریست از معارض منهج در اینکه ظروف مشرکان پاک است تا نجاست آنها
ظاهر شود و نیست فرق در ظروف میان آنکه مستعمل باشد و میان آنکه
مستعمل نباشد و در حکم ظروفست آنچه باشد در دست ایشان غیر پوست
و گوشت و چرمی و روغن هرگاه دانسته نشده باشد مباشرت ایشان مر آنها را
و علامه توقف نموده است در تذکره در پاکی چرمی و روغن و وجه طهارت در جمیع
این صورتها آنست که غیر نجس العین واجب است حکم بر طهارت آنها بدلیل اصل
و عمومات تا یقین حاصل شود بسبب ملاقات آن چیزها از اعیان نجسه یا
بیکی از طرق که افاده نجاست آنها یقین کند و ظن اعتبار ندارد تا
مستند بحجت شرعی نباشد زیرا که منتفی است دلیل بر اعتبار ظن و نهی
وارد است عموما از پیروی ظن و گفته امیر المومنین علی علیه السلام ما ابالی ابول
اصابنی ام ماء اذا لم اعلم یعنی ندارم باکی از آنکه بول رسیده است مرا یا آب هرگاه

اعتباری ندارد زیرا که دلیل بر اعتبار آن

ندانم و گفته صادق علیه السلام کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر یعنی هر چیزی پاک است
تا دانسته شود که آن نجس است و گفته آنحضرت در حسنه حلبی اذا احتلم الرجل
فاصاب ثوبه منی فلیغسل الذی اصابه فان ظن انه اصابه ولم یستیقن
ولم یر مکانه فلینضحه بالماء یعنی هرگاه مردی محتلم شود پس بجامه اش منی
رسیده باشد پس بشوید آنچه رسیده است و اگر گمان برد که رسیده باشد
و یقین ننماید و نه بیند جای آنرا باید که بپاشد بر آن آب و دلالت دارد
بر اینکه صحیحه شیخ طوسی از عبد الله بن سنان که قال سأل ابی عبد الله علیه السلام
انی اعیر الذمی ثوبی و انا اعلم انه یشرب الخمر و یاکل لحم الخنزیر فیرده
علی فاغسله قبل ان اصلی فیه فقال ابو عبد الله علیه السلام صل
فیه ولا تغسله من اجل ذلک فانک اعرته ایاه و هو طاهر و لم تستیقن
انه نجسه یعنی پرسیدم آنحضرت را در حالتی که من حاضر بودم
بتحقیق که من بعاریت میدهم جامه خود را بذمی و میدانم که خمر و گوشت
خنزیر میخورد و بعد از آن جامه را رد مینماید بمن پس بشویم آن جامه را
پیش از نماز کردن من در آن جامه پس فرمود آنحضرت که نماز بکن در آن
و مشوی آنرا بسبب این زیرا که تو عاریت دادی آنرا در حالتی که پاک بود
و یقین نداری که آنرا نجس ساخته است و مانند این احادیث بسیار است
منهج در اینکه روا نیست استعمال چیزی از پوست مگر که پاک باشد در
حالت حیات و ذبح کرده شده باشد بدانکه ذبح معتبر است در حیوان
صاحب نفس سائله و در غیر آن معتبر نیست زیرا که مرده این چنین پاکست مانند

مکس و ماهی مثلا و استعمال چیزی از پوست مرده روا نیست خواه در چیز خشک
استعمال شود و خواه در تر چنانچه محقق در معتبر تصریح باین نموده است زیرا
که نهی از انتفاع بردن بآن عامست و چندین حدیث درین باب وارد است مانند
حدیث علی بن مغیره که قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک
المیتة ینتفع بشیء منها قال لا یعنی راوی میگوید که گفتم مر آنحضرت را که گردانیده
شوم تو مرده را نفع برده میشود بچیزی از آن فرمود که نه ولیکن استفاده
عموم نهی باین معنی در استعمال جلد مرده تاملست و مشهور میان اصحاب
منع از استعمال پوست مرده است پیش از دبغ کردن و بعد از دبغ زیرا که
پوست مرده بدبغ کردن پاک نمیگردد چنانچه محقق و غیره تصریح باین نموده
اند و نقل از شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و علی بن بابویه و محمد بن بابویه
و تابعان ایشان کرده اند و استدلال نموده بعموم نهی از انتفاع بآن نموده
باینکه نجاست موجود است و دلیل طهارت مفقود پس نجاست ثابت
است و ابن جنید را اعتقاد آنکه پوست مرده پاک میشود بدباغت
هرگاه بوده باشد آن پوست از حیوان پاک در حال حیات پس انتفاع از آن
بردن از او روا است بعد از وفات مگر [illegible] نماز کردن [illegible] آن
در مختلف استدلال نموده است بر اینمعنی از جانب ابن جنید بحدیثی که
شیخ نسبت بحسین بن سعید از صفوان و یحیی از حسین بن زرارة از
ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده است در باره پوست گوسفند مرده
که دباغت کرده شده باشد شیر یا آنچه در آن ریختند بخورم من از آن [illegible]

پوست کرده باشند روا است
خوردن من از آن [illegible]

فدای
بعد دباغت

شدن منتفی است بر تقدیر ممزوج و غیر ممزوج زیرا که [illegible] بخاک
ممزوج باد آب را نتوان شستن نمیگویند بحسب حقیقت ولیکن ممکن است
که گفته شود هرگاه حمل لفظ بر حقیقت متعذر باشد پس متعین است
حمل آن بر اقرب مجازات بحقیقت و اقرب آن ممزوج ساختن خاک
با آب است و شهید در ذکری جزم نموده است باینکه کافیست خاک خواه
ممزوج باشد خواه نباشد زیرا که حدیث در باره آن مطلقست و ازاله
اجزاء لعابیه سگ بآن میشود و شهید متاخرین فرموده که روا نیست
مزج آب که بیرون برد خاک را از حقیقتش خود شود زیرا که در روایت خاک
وارد است و اگر آب زیاده شود گل میگردد و گل غیر خاکست و اگر آب کمتر باشد
خاک بحال خود خاک باشد رواست و بالجمله حق آنست که مزج آب بخاک
شرط نیست و علامه در منتهی اعتبار نموده است پاکی خاک را زیرا که
مطلب با آن پاک کردن است و نجس صلاحیت این نیست و این حکم
مشکلست باطلاق نص و حاصل شدن انقا و خلاصی از لعاب خاک خواه
پاک باشد خواه نباشد و شیخ فرموده است که اگر خاک یافته نشود
و یافت شود آنچه شبیه بآن باشد مانند اشنان و صابون و خطمی
اینها اکتفا میشود باینها و علامه در جمیع مصنفات خود و شهید در بیان قایل
شده اند بالیره و حق خلاف آنست زیرا که روایت بخاک وارد است
و علم حاصل نیست باینکه مطلوب از خاک حاصل میشود بغیر خاک اگر یافت
باشد آنچه [illegible] شیخ طوسی و جمعی از اصحاب گفته اند اگر متعذر باشد خاک [illegible]

بار آن و پاک میشود ظرف بشستن با آب دو بار و این حکم مشکلست زیرا که
وارد است در حدیث امر بشستن بخاک فقط [illegible] پس محل پاک نمیشود
بی آن چنانچه آب نباشد بحث این حکم مخصوص است بلیسیدن سگ پس اگر
پای یا دست یا عضوی از آن بظرفی رسد حکم آن حکم غیر آن از نجاسات و ابن
بابویه ملحق ساخته است در من لا یحضره الفقیه بلیسیدن واقع شدن
سگ را در ظرفی و شستن ظاهر نیست بحث اگر بعد زبان سگ بجامه
یا بدن یا لعاب دهنش بظرفی یا آب غساله لعاب که بظرف از لیسیدن
سگ رسیده باشد معتبر نیست در آن خاک و نه تعدد شستن با آب زیرا
که اقتصار بحکم در موضع نص است و جد بزرگوارم شیخ علی قدس سره فرموده
است اگر رسد غساله ظرفی که لیسیده باشد آنرا سگی بظرفی دیگر واجبست
شستن آنرا مانند شستن ظرف اول [illegible] بر این مدعی بانکه
غساله نجس است و حق آنست که دلیل لازم ندارد آن مدعی را بدانکه
نهایت منافات میان این گفتن و میان گفته شیخ طوسی است در خلاف
بانکه نجس نیست غساله ظرفی که از آن سگ لیسیده باشد بحث شیخ
طوسی در کتاب خلاف و مبسوط گفته است هرگاه بلیسد سگی ظرفی را
و بعد از آن این ظرف را در آبی کثیر که کر و زیاده باشد [illegible] آب نجس
نمیشود و لیکن آن ظرف شسته نمیشود بیک شستن و پاک نمیشود [illegible]
بلکه باید که شسته شود بعد از آن تمام شستنی که میشود و مقتضای آن وجوب
تعدد شستن با آبست اگرچه آن آب کر باشد و محقق در معتبر جزم

نموده است در باره وجوب تعدد شستن اگرچه با آب کر باشد
اکتفا نموده است در تحقیق تعدد شستن در آب روان بجهة جریان آن آب
روان بنظر آید و اظهر آنست که شستن آن با آب کثیر یکبار یا دو بار بالنسبه
کنند آن ظرف است بشرط آنکه بخاک شسته شده باشد بعض از جوامع [illegible]
در آب کثیر و اگر چنین نباشد شستن با آب کثیر کافی نیست بلکه شستن با آب
مطلقا با تعدد بجای نمی آید زیرا که شستن با آب بعد از شستن بخاک است
و علامه در مختلف حکم نموده است بطهارت ظرف بسبب وقوع آن در
آب کثیر و ظاهر آنست که خاک معتبر نیست در آن و استدلال نموده است
بر این مدعی بانکه در حال وقوع آن در آب کثیر ممکن نیست حکم بنجاست
آن در این حال زیرا که عین نجاست برطرف شده است چنانچه مفروض است
آنست و این دلیل ضعیف است زیرا که منع میکنیم طهارت ظرف را
بسماع خاک و دور نیست بقای نجاست در حال افتادن آن در آب
بسیار چنانچه در پوست مرده است هرگاه در کری گذارده شود آب
پاک و این پوست پاک نمیشود بحث در اینکه نجاست خنزیر مانند سگ
در لیسیدن ظرف و شیخ طوسی را اعتقاد آنست که یک حکم دارند زیرا که
خنزیر را نامیده میشود سگ در عرف و باز از سایر نجاسات شستن ظرف
از آنها سه نوبت واجبست پس از لیسیدن خنزیر سه بار واجب و هر دو
این وجه ضعیف اند اما اول بسبب آنکه خنزیر را کسی سگ نمیگوید و اگر گویند
بر سبیل مجاز خواهد بود و اطلاق لفظ منصرف میشود بمعنی حقیقت اما دوم

خواه بود

سن ظرف از جمیع نجاسات سه نوبت مسلم نیست
یم شستن بخاک شرط نیست و اصح آنست که شستن ظرف بسبب
جسیدن خنزیر آنرا هفت بار لازم است چنانچه واقع است در صحیحه
شیخ طوسی از علی بن جعفر از برادرش امام موسی علیه السلم که قال وسألته
عن خنزیر یشرب من اناء کیف یصنع قال یغسل سبع مرات یعنی
پرسیدم آنحضرت را از خنزیری که بخورد از ظرفی چه کرده میشود فرمود که هفت
شسته میشود و هفت نوبت محقق در معتبر فرموده که حمل نماییم آنرا
بر استحباب و این مشکلست زیرا که معارض نیست بحدیث صحیح در
اینکه ظرف اگر نجس شود بلیسیدن سگ و خنزیر کافی است شستن آن
هفت بار بعد از خاک و واجب نیست شستن که دو نوبت از برای
لیسیدن سگ و هفت نوبت از برای خنزیر باشد و بحمد بن علی داخل
میشود عدد اگر انواع نجاسات مختلف باشد مطلقا زیرا که
می آید بطریق احتمال بمائی چنانچه اصحاب تصریح باین نموده اند در
باب خلاف غیدا منهج در اینکه بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که
سه نوبت شسته میشود از خنزیر و هفت نوبت از فضلت
جرذ بضم جیم و فتح را و ذال معجمه بعد از آن که عبارتست از موش بزرگ است
محل خلاف در طهارت ظرف نجاستی است که مردن آن حاصل آمد
باشد بدانکه کلام شیخ طوسی در که ظرف بشستن پاک میشود هرگاه
در آن خمر یا موش بزرگ در آن مرده باشد در نهایه و تهذیب گفته است

ایم فرمود که باکی نیست و بعد از آن فرمود که فتنتفع به ولا تصل فیه یعنی
اغت کن آنرا و نفع از آن ببر و نماز در آن مگزار و این حدیث ضعیف
ست بحسین بن زراره زیرا که در علم رجال مجهول الحالست و ممکنست استدلال
از جانب ابن جنید بحدیثی که صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از
حضرت صادق علیه السلم روایت نموده است که انه سئل عن جلود المیتة
یجعل فیها اللبن والسمن والماء ما تری فیه قال لا بأس بان تجعل
فیها ما شئت من ماء او لبن او سمن وتتوضأ منه وتشرب ولکن لا
تصل فیه یعنی پرسیده شد آنحضرت از پوست مرده که گردانیده شود در آن
شیر و روغن و آب چه میبینی در آن فرمود که قصوری ندارد که بگردانید در تو
در آن آنچه خواهی از آب یا شیر و وضو بساز از آن و بیاشام ولیکن در آن
نماز مگزار و بعضی احتراز نمودن از پوست مرده است مطلقا
اما دلیل بر نجاست اجماعست پیش از دبغ و ما بعد از دبغ اجماع نیست
اما بدانکه مراد از پوست مرده پوست حیوانیست که دانسته شود
خواه دانسته باشد یا دانسته نشده باشد
حکم جزم نموده اند و حمید بن قدس الله نفسه الزکیه
بر اینمعنی باصل یعنی اصل آنست که تزکیه شده
انست باینکه مرجع اصل در اینجا باستصحاب
که حکم باستمرار حکم سابق موقوف باشد
انست

و سببی غیر از دلیل نبوت و اگر مسلم داریم که بر اصحاب
روایت در مرتبه خواهد بود که افاده ظن بنجاست کند و حکم به نجاست
ممکن به یقین باشد مگر آنکه در شریعت ثابت شده باشد اعتبار آن مانند شهادت
دو عدل اگر مسلم داریم عموم شد و بالجمله پوست افتاده در راه چون که جایز
است که از مرده باشد و از مذبوح پس یقین بنجاست آن حاصل نیست زیرا
که منتفی است علم باینکه از مرده است پس ممکنست قول بپاکی آن چنانچه
در خون که مشتبه بپاک و نجس باشد و بدلالت میکند بر این معنی گفته حضرت
امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام در صحیحه حلبی که صلّ فیه حتّی تعلم انّه
میتة بعینه یعنی نماز بکن در دان تا بدانی که آن مرده است بخصوصه
و در حدیث دیگر وارد است کما علمت انّه میتة فلا تصلّ فیه
یعنی آنچه دانستی که آن مرده است پس نماز مکن در دان و اگر قرینه دال
باشد بر اینکه ذبح شده است سزاوار آنست که جزم واقع شود
و دلالت دارد بر این حکم حدیث صدوق بطریق صحیح
بختری که قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل ساق
موضع لا یقدر علی من یتصدق علیه و لا یعلم
و یکتب کتابا یضعه لیعلم من مرّ به
که گفتم مر آنحضرت را مردی که هدی
نگراند که روانه شود پس آن را

ه آن قربانی است فرموده که ذبح کند آن را و بنویسد نوشته و بگذارد بجای آن
تا بدانند کسی که گذرانش بآن واقع میشود که آن صدقه است منهج در اینکه
سنت است اجتناب کردن از استعمال پوست حیوانی که گوشت آن را
نتوان خورد بعد از آنکه ذبحش نموده باشند تا که آن را دباغت کنند از
شیخ طوسی در این حکم مخالفت نموده است در مبسوط و خلاف و سید
مرتضی در مصباح از اینجهت که منع نموده اند از استعمال پوست حیوانی
که گوشت آن را نتوان خورد تا دباغت کنند بعد از ذبح و استدلال
نموده است بر این مدعی در کتاب خلاف باینکه اجماع واقع است بر جواز
استعمال آن بعد از دباغت و دلیلی نیست بر جوازش پیش از دباغت
و این دلیل ضعیفست زیرا که جواز استعمال آن قبل از دباغت باصلیت
و عمومات سالمه از معارض و اما سنت بودن استعمال آن بعد از دباغت
بسبب خلاصی از خلافست چنانچه محقق در معتبر فرموده است منهج
در اینکه اجماع وارد است در جواز استعمال ظرفهائی که در آنها خمر بوده باشد
هرگاه آن ظرفها روی اندود بقیر یا زنگ باشد بعد از تطهیر شدن
و خشک و اجماع چنانست که علامه در منتهی و محقق در معتبر فرموده اند
منهج در اینکه مکروهست استعمال ظرفی که در آن خمر بوده بعد از شستن
هرگاه از چوب یا کدو یا خزف باشد چنانچه شیخ طوسی و ابن ادریس
گفته و جمعی از مجتهدین بر اینند که ابن جنید و ابن براج فرموده اند که از
... مانند کدو و چوب ... شستن

و در روایت دیگر نهی از استعمال آنها در چیزی که محتاج باشد به پاک بودن آن خواه شسته شود و خواه شسته نشود و حق اولست زیرا که واجب ازاله نجاست است و معلوم است که آن حاصل شده است به شستن زیرا که کار آب سریع تر در نفوذ است پس غالب این است که رسیدن آن به جائی که خمر به آن رسیده باشد و اما دلیل بر کراهت استعمال آنها و رسیده نهی از آن تا و بیرون آمدن از خلاف قایلان به مذهب دوم استدلال نموده اند به آنکه خمر اشد و نفوذ است پس اجزاء آن فرو رفته در اندرون و در جای ظروف و آب نرسد باعراض و مجلد و محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلم که قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الخنب و المزفت یعنی منع فرموده است رسول الله صلی الله علیه و آله از استعمال ظرف چوب و نوعی از ظرفی که روی آن را بزفت شده باشد جواب اول آنکه منع است آنچه ذکر نموده است از نرسیدن آب بجائی که خمر رسیده باشد و بر تقدیر نرسیدن آب بآنجا که خمر رسیده باشد از اندرون آن ظروف منافات ندارد با پاک شدن ظاهر آن ظروف منافات ندارد با جواز استعمال آنها تا ظاهر شود که چیزی از اجزای خمر که در اندرون سوراخهای این ظروف فرو رفته است بیرون آمده باشد اما جواب از حدیث آنست که منع از استعمال آن ظروف متعین نیست که از برای نجاست آنها بوده باشد چه محتمل است که بسبب این بوده که اجزاء خمر در آن ظروف باشد و بوم متصاعد اجزای طعام دارد که در آن ظروف باشند بهم رسانند

ته میشود از خمر سه بار و در خلاف گفته است هفت بار و در نهایه گفته است که شسته میشود هفت بار اما دلیل بر شستن سه بار شستن ظرفی که در آن خمر ... از ابی عبد الله علیه السلم فی الاناء یشرب فیه الخمر هل یجزیه ان یصب فیه الماء قال لا یجزیه حتی یدلکه بیده و یغسله ثلث مرات یعنی در باب ظرفی که آشامیده شود در آن خمر آیا کافی است که ریخته شود در آن ظرف آب فرمود که کافی نیست تا مالیده شود بدست و شسته شود سه نوبت و اما سند هفت بار شستن پس روایت عمار است از ابی عبد الله علیه السلم که فی الاناء یشرب فیه النبیذ قال یغسل سبع مرات یعنی در باره ظرفی که آشامیده شود در آن نبیذ فرمود که شسته شود هفت بار و اما هفت بار شستن از مردن موش پس به علت آنست که روایت عمار است از آنحضرت که قال اغسل الاناء الذی یصیب فیه الجرذ سبعا یعنی فرمود که بشوی ظرفی که موش بزرگ مرده باشد هفت بار باید شست و واقف نشده ام بر چیزی که دلالت بر سه شستن داشته باشد و این احادیث ضعیفند الا فطحیان درین احادیث وارد شده و لیکن احوط عمل به شستن است چنانچه شیخ طوسی اختیار نموده است در خلاف و استدلال نموده است برین به طریق احتیاط زیرا که پاک شدن به سه نوبت حاصل است باجماع امامیه و جمعی که روایت نموده است از عمار ساباطی از ابی عبد الله ع فی الاناء یکون قذرا قال یغسل ثلث مرات یصب فیه الماء فیحرک فیه ثم یفرغ منه

...نه بوده باشد نجس فرمود که شسته میشو
...میشود از آن آب حرکت داده بعد از آن نجس میشود
...شد الا باینکه احتیاط دلیل شرعی نیست و روایت ضعیف
...ت جمعی از فطحیان که در سندش واقعند و با وجود این معارضت
[با] حدیثی که عمار نقل نموده است از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام
از اکتفا بیکبار و این اولیت زیرا که مطابق مقتضای اصلست و با
طرفی که در آن نجاست غیر خمر باشد اقوی آنست که بعد از ازاله
شستن کافیست فلهذا محقق در معتبر اختیار این نموده است
مقتضای حدیث است ... نموده است که عوض حاصلست از
آن و ضعیفست آنچه عمار ... تنها باشد و آنچه اعتبار نموده در
خمر و موش شد ملاحظه اعتبار شیخ طوسی
است از او اگر نه تحقیق آنست که
که ما اختیار نمودیم تمام شد
جلد اول منهاج جعفری
در باب طهارت
و بعد از این جلد دوم در باب
... و باب سوم جلد
چهارم در باب

